

تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مہدی محمد شفیع عثمانی

دیوبند (دہ)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد سوم

انشارات شیخ الاسلام احسان علی

تفسیر معارف القرآن

جلد سیزدهم

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مولف محمد شفیع، مترجم محمد یوسف حسین پور.
- تربت جام: احمد جام، ۱۳۷۷-۱۳۸۳.

ISBN: 964-6765-70-x (دوره)

ISBN: 964-8688-14-1 (ج. ۱۳)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

اردو.

کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱

-- ج. ۲ (شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سورہ بقرہ). -- ج. ۳ شامل تمام سورہ
آل عمران و ۴۷ آیه از سورہ نساء. -- ج. ۴ شامل قسمتی از سورہ مبارکہ نساء
و قسمتی از سورہ مبارکہ مائدہ. -- ج. ۵ شامل سورہ انعام و سورہ اعراف. -- ج.
۶ شامل سورہ انفال و سورہ توبہ و سورہ یونس. -- ج. ۷ شامل سورہ ہود و
سورہ ہود و سورہ یوسف و ...

ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴).

ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۸۴).

۱ - تفاسیر اہل سنت - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۷۹

BP ۹۸/ ع ۲۵

۱۷۲۹۷ - ۷۷ م

کتابخانہ ملی ایران



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن - جلد سیزدہم

تالیف: حضرت علامہ مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)

ترجمہ: مولانا محمد یوسف حسین پور

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام - تلفن: ۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸۲

نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخہ

چاپ: دقت (۷خط) ۳۱۲۵۰۵۲

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۸۶۸۸-۱۴-۱

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

مرکز پخش: تربت جام - انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۲۲۲۴۴۷۱ - ۰۵۲۸

سورة مُحَمَّد

سورة محمد مدنیة و هی ثمان و ثلثون آیه و اربع رکوعات
سوره‌ی محمد در مدینه نازل شده و دارای سی و هشت آیه و چهار رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
آغاز می‌کنم به نام خدای بی‌حدمهربان و بی‌نیهایت بخشاینده

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَضَلَّ اَعْمَلَهُمْ ﴿١﴾ وَ الَّذِينَ
آنانکه منکر شدند و باز داشتند دیگران را از راه خدا، ضایع کرد خدا کردار آنها را. و آنانکه

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نَزَلَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ
ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند و ایمان آوردند به آنچه نازل شده بر محمد و

هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ لَ كَفَرَّا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ
همان است دین برحق از طرف رب ایشان دور کرد از ایشان بدیهای ایشان را و اصلاح کرد

بِالْهُمَّ ﴿٢﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطِلَ وَ اَنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا
حال ایشان را. این از آن سبب است که منکران از باطل تبعیت کردند و ایمانداران از

اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّٰسِ
حقی که از جانب پروردگارشان بود پیروی کردند هم‌چنین بیان می‌کند خداوند برای مردم

اَمْثَلَهُمْ ﴿٣﴾

احوال ایشان را.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که (خود) کافر شدند و (دیگران را نیز) از راه خدا باز داشتند (مانند سران کفار که جهت مسدود کردن راه خدا، از هیچ نوع تلاش مالی و جانی دریغ نمی‌کردند، پس) خداوند متعال اعمال آنها را کالعدم قرار داد (کارهایی را که آنها نیک می‌پنداشتند، چون ایمان نداشتند، پذیرفته نشدند، بلکه برعکس پاره‌ای از آن امور مستوجب عتاب است مانند انفاق، جهت جلوگیری از راه خدا، هم چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۶ از سوره‌ی «انفال» می‌فرماید: ﴿فسينفقونها ثم تكون حسرة عليهم﴾) و (برعکس ایشان) آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند و (کیفیت تفصیلی ایمانشان آن است که) بر تمام آنچه بر محمد (ﷺ) نازل شده است، ایمان آوردند و آن (چه) از جانب پروردگارشان (نازل شده است) امری است واقعی (که تسلیم در برابر آن الزامی است، پس) الله تعالی گناهان‌شان را دور می‌کند (می‌آمرزد) و به وضع آنان (در هر دو جهان) بهبود می‌بخشد (در این جهان بدین نحو که به آنان توفیق عمل صالح عنایت می‌فرماید و در آخرت از آن جهت که آنان را از عذاب جهنم نجات می‌دهد و به دخول جنت نایل می‌گرداند، و) این (سرور مؤمنین و بدی احوال کفار) از آنجا ناشی می‌شود که کفار قدم در راه اشتباه گذاشتند و اهل ایمان بر راه راستی که از طرف پروردگارشان (آمده) است، رفتند و روشن است که رفتن به راه باطل و اشتباه ناکامی و گام گذاشتن به راه صحیح باعث کامیابی است، لذا آنها ناکام گشتند و ایشان کامیاب و اگر در صحیح و درست بودن راه اسلام شبهه‌ای باشد از جمله: ﴿مِنْ رَبِّهِمْ﴾ به آن پاسخ داده شده که دلیل صحت و درستی آن این‌که از جانب خداست، و از معجزات نبوی و به ویژه از اعجاز قرآنی ثابت است که آن از جانب خداوند می‌باشد و) الله تعالی هم چنان (که

این حالت را بیان فرمود) برای (نفع و هدایت) مردم احوال آنان (ذکر شده‌ها) را بیان می‌فرماید. (تا که از هر دو راه ترغیب و ترهیب، هدایت شوند).

معارف و مسایل

نام دیگر سوره‌ی محمد (ﷺ) سوره‌ی قتال است؛ زیرا در آن احکام قتال و جهاد بیان شده است و این سوره‌ی پس از هجرت به مدینه‌ی منوره فوراً نازل شد، به طوری که حضرت عبدالله بن عباس فرموده که: آیه‌ی ۱۳، ﴿كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ﴾ مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت ﷺ، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود و به آبادی مکه و بیت الله نگاه می‌کرد و می‌فرمود: ای مکه از تمام شهرهای جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا از اینجا بیرون نمی‌کردند، من با اختیار خودم مکه را ترک نمی‌کردم، و در اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می‌گویند.

خلاصه: این سوره فوراً پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن حضرت ﷺ، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است. ﴿صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ مراد از ﴿سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اسلام است، ﴿أَضَلُّ أَعْمَالَهُمْ﴾ مراد از اعمال کفار در جمله‌ی ﴿أَضَلُّ أَعْمَالَهُمْ﴾ آن اعمالی است که فی نفسه نیک باشند، مانند کمک به مساکین و حمایت و نگهداری از همسایه و صدقه و خیرات و غیره که اگر چه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ اما مفید و مثمر ثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفار یافت نمی‌شود، پس این اعمال در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید، البتّه پاداش اعمال نیکشان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می‌رسد.



﴿وَأَمِنُوا بِمَا نَزَلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ﴾ اگر چه در جمله‌ی گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن حضرت ﷺ، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب و صدق دل می باشد.

﴿وَأَصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾ لفظ «بال» گاهی به معنای شأن و حال می آید و گاهی به معنای قلب می آید، و در اینجا می توان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت شان را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کارهای آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم می باشند.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ

پس هنگامی که در مقابل کفار قرار گرفتید گردنهای ایشان را بزنید تا وقتی که خوب قتل کردید

فَشُدُّوا أَلْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ

مستحکم کنید قیدها را پس یا احسان کنید و یا معاوضه بگیرید تا این که به زمین بگذارد

الْحَرْبِ أَوْ زَارِهَا

جنگ اسلحه را،

خلاصه‌ی تفسیر

(چون در آیات گذشته مصلح بودن اهل ایمان و مفسد بودن کافران بیان گردید، به همان مناسبت، در اینجا به خاطر رفع فساد کفر و دفاع از دین احکام جهاد ذکر گردید) پس چون شما با کفار در قبال یکدیگر قرار گرفتید

پس گردنهای شان را بزنید تا این که چون شما آنان را به طور کامل نابود کردید (که در نهایت، شوکت و نیروی کفار شکست و با آتش بس احساس ضرر و خطری از آنها باقی نماند) پس (آنگاه کفار را اسیر کرده) محکم ببندید که بعد از آن (شما در دو امر مختار هستید که) بدون اخذ معاوضه و یا با اخذ معاوضه آنها را رها سازید (و این دستور اسارت) تا زمانی (باقی است) که (دشمن) جنگجو اسلحه‌ی خود را بر زمین بگذارد (مراد از آن اسلام یا استسلام است یعنی یا مسلمان شوند و یا در عهد ذمه مسلمانان درآیند و در این صورت قتل و اسارت جایز نیست).

معارف و مسایل

از این آیه دو امر ثابت شد: اول این که چون به وسیله‌ی قتال شوکت و نیروی کفار درهم شکسته شود، آنگاه به جای راه انداختن کشتار باید آنها را اسیر کرد و نیز در خصوص اسیران جنگی، مسلمانان بین دو امر مختارند: یکی این که به آنها احسان شود و بدون اخذ فدیة و معاوضه رها گردند. دوم آن که ضمن گرفتن فدیة آزادشان کنند. باز اخذ فدیة دو صورت دارد: یکی این که رهایی اسیران کفار فدیة‌ای برای رهایی اسیران مسلمانی قرار بگیرد که در دست کفارند، دوم این که ما اسیر در دست آنها نداشته باشیم، بلکه در قبال رها ساختن آنها قدری مال گرفته آزادشان بکنیم، این حکم ظاهراً مخالف حکمی است که در سوره‌ی «انفال» گذشت که در آن بر گرفتن فدیة از اسیران بدر و رها ساختن آنها عتاب آمد و رسول خدا ﷺ، فرمود که: به علت این عملکرد ما، نزدیک بود عذاب الهی نازل شود و اگر عذاب می آمد کسی جز عمر بن خطاب و سعد بن معاذ نجات نمی یافت؛ زیرا آنان با رأی اخذ فدیة و آزاد کردن اسیران مخالف بودند و تفصیل این واقعه بطور کامل در جلد چهارم همین کتاب از صفحه ۲۸۳ تا ۲۸۸ گذشت خلاصه این که



آیه ی ۶۸ سوره ی «انفال» از فدیة گرفتن و آزاد کردن اسیران بدر منع فرموده؛ لذا رها ساختن آنها بدون اخذ فدیة به صورت اول ممنوع می باشد، در حالی که آیه ی مذکور سوره ی «محمد» انجام هر دوی آن را مجاز قرار داده است، بنابر این بیشتر صحابه و ائمه فقها فرموده اند که این آیه ی سوره ی «محمد»، آیه ی سوره ی «انفال» را منسوخ کرده است.

در تفسیر «مظهری» است که نظریه حضرت عبدالله بن عمرو و حسن بصری و عطا و بیشتر صحابه و جمهور فقها بر همین است و مذهب سفیان ثوری و امام شافعی و اسحاق نیز همین می باشد.

حضرت ابن عباس فرموده که هنگام جنگ بدر تعداد مسلمانان کم بود بنابر این از منت گذاشتن و فدیة گرفتن منع شد و هنگامی که بر شوکت و عدّه ی مسلمانان افزوده شد، در سوره ی محمد به منت گذاشتن و فدیة گرفتن اجازه داده شد.

حضرت قاضی ثناءالله پس از نقل این در تفسیر «مظهری»، فرموده که قول صحیح و مختار همین است؛ زیرا خود رسول خدا ﷺ، بر این عمل فرموده و پس از او خلفای راشدین نیز بر آن عمل کرده اند، لذا این آیه ناسخ آیه ی سوره ی «انفال» است؛ زیرا آیه ی سوره ی «انفال» به هنگام غزوه بدر که در سال دوم هجری به وقوع پیوسته بود، نازل شد و آزادی اسیران حدیبیه در سال ششم هجری مطابق به آیه ی سوره ی «محمد» است.

در صحیح «مسلم» از حضرت انس مروی است که ناگهان هشتاد نفر از اهل مکه از جبل تنعیم فرود آمدند تا رسول خدا ﷺ، را غافل کرده، از بین ببرند. و رسول خدا ﷺ، آنها را زنده اسیر کرد و بلا معاوضه آزادشان کرد و پس از این عمل، آیه ی ۲۴ سوره ی فتح: ﴿ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ﴾، نازل شد.

مذهب مشهور امام اعظم به روایتی آن است که آزاد و رها ساختن

اسیران جنگی، بدون فدیة یا با اخذ فدیة جایز نیست، بنابر این علمای احناف آیهی سورهی «محمد» را نزد امام ابوحنیفه منسوخ دانسته و آیهی سورهی «انفال» را ناسخ قرار داده‌اند. ولی تفسیر «مظهری» این را روشن کرده که نزول آیهی سورهی «انفال» مقدّم بر نزول آیه سورهی محمد است، لذا آیهی سورهی محمد ناسخ و آیه سوره «انفال» منسوخ می‌باشد و نیز مذهب امام اعظم موافق به مذهب جمهور صحابه و فقها نیز جواز آزاد کردن اسیران بدون معاوضه می‌باشد، البتّه به شرط این‌که مصلحت مسلمانان در آن باشد و فرموده که سَمِین است اصلح و مختار.

و از علمای احناف علامه ابن‌همام در «فتح‌القدیر» به قول اول اظهار تمایل نموده است و نوشته که طبق روایت قدوری و هدایه نمی‌توان اسیران را در ازای اخذ فدیة آزاد کرد و این روایتی است از امام ابوحنیفه ولی از روایتی دیگر مطابق به قول جمهور در سیرکبیر جواز اخذ فدیة منقول است و از جمع دو روایت این اظهار است و امام طحاوی در شرح معانی الآثار آن را مذهب امام ابوحنیفه قرار داده است.

خلاصه آن که، هیچ‌کدام از آیه‌های سورهی محمد و سورهی «انفال» نزد جمهور صحابه و ائمّه، منسوخ نیست، بلکه امام المسلمین، مختار است تا به تناسب حال مسلمین و نیازهای ایشان یکی را اجرا نماید.

امام قرطبی از عملکرد رسول خدا ﷺ، و خلفای راشدین ثابت کرده که اسیران جنگی گاهی به قتل رسیده‌اند و گاهی به بردگی گرفته شده‌اند و گاهی در ازای فدیة رهاگشته‌اند و گاهی بدون فدیة آزاد شده‌اند.

اخذ فدیة شامل تعویض و مبادله‌ی اسرای مسلمان با غیر مسلمان نیز می‌شود؛ همچنان‌که شامل آنان که در ازای پرداخت مال آزاد می‌شوند، نیز می‌شود؛ زیرا هر دو مورد از عمل رسول خدا ﷺ، و خلفای راشدین ثابت است، پس از نقل تفصیل مذکور، فرموده است که حالا روشن شد که آیاتی



که نسبت به آنها گفته شده که ناسخ و منسوخ اند، در حقیقت همه از محکّمات اند و هیچ یک از آنها منسوخ نیست؛ زیرا هرگاه کفار به دست مسلمانان اسیر گردند، امام اختیار دارد که از چهار مورد مذکور، هر کدام بیشتر مناسب به وضع مسلمانان باشد، آن را اعمال کند؛ یعنی اگر مناسب بداند آنها را به قتل برساند و یا به بردگی بگیرد و یا فدیّه گرفته و یا بدون فدیّه آزادشان بکند.

قرطبی پس از نقل این تفصیل فرموده: «و هذا القول یروی من اهل المدینة والشافعی و ابی عبید و حکاه الطحاوی مذهبا عن ابی حنیفه والمشهور ما قدمناه» یعنی همین است قول علمای مدینه و امام شافعی و ابی عبید و امام طحاوی، این را مذهب امام ابوحنیفه قرار داده است اگر چه قول مشهور او بر خلاف این است^(۱).

اختیارات چهارگانه‌ی امام المسلمین در خصوص اسرای جنگی

از تقریر فوق روشن شد که اختیار امام المسلمین در خصوص به قتل رساندن اسرای جنگی یا به برده گرفتن آنها، مورد اجماع تمام امت اسلامی است؛ اما آزاد کردن آنها در ازای اخذ فدیّه و یا بدون آن اگر چه مورد اختلاف است، ولی نزد جمهور امت این دو صورت اخیر نیز جایز می باشد.

بردگی در اسلام

در اینجا سؤالی مطرح می شود که اگر چه در آزاد گذاشتن اسیران جنگی اندک اختلافی بین فقها وجود دارد، ولی در جواز قتل و به برده گرفتن آنها هیچ اختلافی وجود ندارد و مورد اجماع همه می باشد که این هر دو صورت به اتفاق جایز می باشند، حالا سؤال این است که چرا این دو مورد متفق علیه در قرآن مجید ذکر نشده است؟ و فقط یادی از دو صورت آزاد گذاشتن آمده است، نسبت به این سؤال امام رازی در «تفسیر کبیر» فرموده

که در اینجا از آن جهت آن دو صورت ذکر گردیده که در همه جا و همیشه جایز هستند و برده قرار دادن از آن جهت ذکر نشده که برده گرفتن عرب جایز نیست و هم چنین قتل معلول و فلج جایز نیست و علاوه بر این بحث قتل در بالا ذکر گردید^(۱).

امر دیگر این که جواز قتل و برده گرفتن بسیار معروف و مشهور بود و همه می دانستند که این هر دو صورت جایز می باشند، ولی برعکس آزاد گذاشتن در غزوه‌ی بدر ممنوع اعلام گردید و هدف در اینجا تجویز آزاد گذاشتن است، بنابراین، در اینجا دو صورت ممت گذاشتن و فدیة گرفتن بیان گردید و نیازی به ذکر آنچه قبلاً جایز بود، باقی نماند؛ لذا در این آیات نسبت به آن سکوت کرده شد، بنابراین چنین استنباطی از آیات قرآن جایز نیست که پس از نزول این آیات اجازه قتل و برده گرفتن منسوخ است؛ زیرا اگر برده گرفتن منسوخ می شد، می بایست حداقل در یک جایی از قرآن و موضوع ممنوعیت آن اعلام می شد و اگر این آیه بجای آن اعلام است پس چرا آن حضرت ﷺ، و اصحاب جان نثار قرآن و حدیث در بسیاری از غزوات اسیران جنگی را برده می گرفتند و ذکر برده گرفتن در روایات حدیث به آن کثرت و تواتر معنوی آمده است که انکار آن چیزی جز مکابره نیست.

اما این سؤال که اسلام که بزرگترین محافظ حقوق انسانی است چرا برده گرفتن را اجازه داده است؟ در حقیقت این اشکال از آنجا پدید می آید که بردگی در اسلام را با بردگی در مذاهب و ملت‌های دیگر مقایسه می کنند، در صورتی که حقوقی را که اسلام به بردگان داده و مقامی که در معاشرت به آنها داده با توجه به آن، فقط اسمی از بردگی باقی مانده است که در حقیقت باید گفت نوعی اخوت و برادری است و اگر به حقیقت و روح



آن با دقت دیده شود، در خواهیم یافت که سلوکی بهتر از آن با اسیران جنگی ممکن نیست.

مستشرق مشهور موسیوگستاو لیبون در کتاب خود به نام «تمدن عرب» نوشته است:

هنگامی که لفظ برده به گوش یک اروپایی می‌رسد که عادت به خواندن آن روایات آمریکایی داشته در عهد سی سال نوشته شده است فوراً خیال آن مسکینانی به دل او خطور می‌کند که دست و پای بسته گرفتار زنجیرهایی هستند که بر گردنشان طوق گذاشته زیر شلاق قرار گرفته بودند و غذای آنها برای سد رمق کفایت نمی‌کرد و جهت سکونت آنها جز اتاقهای تاریکی مکان دیگر مهیا نبود؛ من اینجا بحث نمی‌کنم که این تصوّر تا چه حدّی صحیح است و آیا این موارد با آنچه انگلیسها ظرف چند سال در آمریکا مرتکب شدند، صادق می‌آید یا خیر؟ ولی بدیهی است که تصوّر برده، نزد اهل اسلام، با آنچه نزد نصارا وجود دارد، متفاوت است^(۱).

حقیقت آن است که در بسیاری موارد جز برده قرار دادن، راهی دیگر وجود ندارد؛ زیرا اگر برده قرار داده نشود عقلاً سه صورت دیگر ممکن است: ۱- قتل، ۲- آزاد رها ساختن، ۳- اسارت دائم و بسا اوقات هر سه صورت مخالف با مصلحت می‌باشند، قتل از آن جهت مناسب نمی‌باشد که گاهی اسیر دارای صلاحیت خوبی می‌باشد و در صورت آزاد گذاشتن بسا اوقات این خطر احساس می‌شود که او به دارالحرب برگردد و خطری علیه مسلمانان ایجاد شود، پس حالا دو صورت دیگر باقی می‌باشد یکی برای همیشه اسیر نگهداشته شود و چون امروز به جزیره‌ی جداگانه‌ای اعزام شود، دوم این‌که برده قرار داده از لیاقت و شایستگی او استفاده گردد و حقوق انسانیتش کاملاً مراعات گردد، هر کس می‌تواند دریابد که از این دو

۱- منقول از دائرةالمعارف فرید و جدی ج ۴، ص ۲۷۹. ماده استرقاق.

صورت کدام بهتر است، بخصوص وقتی که نکته نظر اسلام در خصوص بردگان آن است که در حدیث معروف آن حضرت ﷺ، آمده است:

«اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فمن کان اخوه تحت یدیه فلیطعمه مما یأکل و لیلسه مما یلبس و لا یكلفه ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه»^(۱).

بردگان شما برادران شما هستند که خداوند آنها را زیر دست شما قرار داده است، چون برادری زیر دست کسی قرار گیرد، باید غذایی به او بدهد که خود می خورد و او را لباسی بپوشاند که خود می پوشد و او را به کاری دستور ندهد که خارج از توانش باشد و اگر او را به کاری مشکل امر کرد به یاری او بشتابد.

مقام و پایه ای را که اسلام از نظر حقوق و تمدن و معاشرت به بردگان داده است تقریباً مساوی با افراد آزاد است؛ چنان که اسلام برخلاف مذاهب دیگر نه این که به بردگان تنها حق نکاح داده است، بلکه به وسیله آیة ۳۲ سوره نور به آقایان دستور داده که: ﴿أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَمَانِكُمْ﴾ تا جایی که بردگان می توانند با زنان آزاد ازدواج کنند و سهم آنها در مال غنیمت مساوی با سهم مجاهدان آزاد است و در تأمین دادن به دشمن قول ایشان مانند قول افراد آزاد معتبر می باشد و در قرآن و حدیث احکامی فراوان در خصوص حسن سلوک به آنها آمده است که جمع کردن آنها کتاب مستقلی می خواهد.

حضرت علی کرم الله وجهه فرموده که: آخرین الفاظی که بر زبان آن حضرت ﷺ جاری بود و پس از آن به خالق حقیقی پیوست این بود: «الصلوة الصلوة اتقوا الله فیما ملکتم ایمانکم» به فکر نماز باشید، به فکر نماز باشید، و در خصوص بردگان و زیردستان خود از خدا بترسید^(۲).

فرصتی که اسلام برای تعلیم و تربیت بردگان فراهم نموده است را

۱ - بخاری، مسلم، ابواوود و غیره.

۲ - ابوداوود، باب حقوق المملوک.



می توان از این قضیه اندازه گیری کرد که در عهد عبدالملک بن مروان تقریباً در تمام استانهای سلطنت اسلامی بالاترین مراجع علم و فضل، همه برده بودند که داستانش در کتب متعدد تاریخ مذکور است.

باز برای پایان دادن به رسم بردگی و یا کاستن آن در خصوص آزاد کرن بردگان آن قدر فضایل در قرآن و حدیث بیان شده که شاید کمتر نیکی بتواند با آن مساوی باشد و برای آزاد کردن بردگان راههای مختلفی در احکام فقه تلاش شده است، مانند کفّاره ی صوم، کفّاره قتل، کفّارهظهار و کفّاره یمین که در تمام این صورتهای نخستین دستور آزاد کردن برده است تا جایی که در حدیث آمده که اگر کسی ناحق به برده ی خود سیلی بزند، کفّاره اش آن است که او را آزاد بکند^(۱).

و صحابه ی کرام در این میدان چنان پیشی گرفتند که کثرت آزاد کردن ایشان را می توان از این اندازه گیری کرد که صاحب «النجم الوهاج» آمار بعضی از بردگان آزاد شده توسط بعضی صحابه را نقل فرموده است: حضرت عایشه ۶۹ نفر، حضرت عباس ۷۰ نفر، حضرت حکیم بن حزام ۱۰۰ نفر، حضرت عبدالله بن عمر ۱۰۰۰ نفر، حضرت عثمان غنی ۲۰ نفر، حضرت ذوالکلاع حمیری (فقط یک روز) ۸۰۰۰ نفر، حضرت عبدالرحمن بن عوف ۳۰/۰۰۰ نفر^(۲).

از این معلوم می شود که تنها هفت نفر از صحابه سی و نه هزار و دو بیست و پنجاه و نه (۳۹۲۵۹) برده آزاد کرده اند و واضح است که هزاران اصحاب دیگر چندین برابر بیش از این آمار، برده آزاد فرموده اند. خلاصه اسلام نظام بردگی را آنقدر همه جانبه اصلاح نموده است که اگر کسی به دیده ی انصاف بنگرد به این نتیجه می رسد که مقایسه ی آن با

۱ - صحیح مسلم، باب الممالیک.

۲ - فتح العلام شرح بلوغ المرام از نواب صدیق حسن خان، ج ۲، ص ۲۳۲. کتاب العتق.

نظام بردگی ملل دیگر، کاملاً اشتباه است و با توجه به این اصلاحات، اجازه به برده گرفتن اسیران احسان بس عظیمی است که در حق آنها شده است، در اینجا قابل ذکر است که حکم برده گرفتن اسرای جنگی فقط در حد جواز و اباحت است، یعنی اگر حکومت اسلامی مصلحت بداند می تواند آنها را برده قرار دهد و این عمل مستحب و یا واجبی نیست، بلکه از مجموعه راهنماییهای قرآن و حدیث چنان استنباط می گردد که آزاد کردن آنها افضل و بهتر است و این اجازه برده گرفتن اسرا در صورتی است که برخلاف آن با دشمن معاهده ای برقرار نگردد و اگر با دشمن چنین معاهده ای بشود که نه او اسرای مسلمان را برده بگیرد و نه ما اسرای او را، پس پایبندی بر این معاهده لازم است، در زمان حاضر بسیاری از ممالک چنین معاهداتی منعقد کرده اند، لذا ممالکی که این معاهدات را پذیرفته اند، برده گرفتن اسرا برای آنها مادام که آن عهدنامه وجود دارد، جایز نمی باشد.

ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَٰكِن لَّيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ

شنیدید، اگر بخواهد خدا انتقام می گیرد از آنها ولی می خواهد امتحان بگیرد بعضی را از شما

بِبَعْضِ وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ ﴿٤﴾ سَيَهْدِيهِمْ

به وسیله بعضی و کسانی که کشته شدند در راه خدا پس ضایع نمی کند کردار آنها را. راهنمایی

وَ يُضِلُّهُم بِأَلْسِنِهِمْ ﴿٥﴾ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾

و اصلاح می کند حال آنها را، و داخل می کند آنها را در بهشت که معرفی کرده آن را برای ایشان.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثِّبَ أقدَامَكُمْ ﴿٧﴾

ای ایمانداران اگر کمک کنید خدا را او کمک می کند شما را و ثابت نگه می دارد گام های شما را.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَلَهُمْ ﴿٨﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

و کسانی که منکر شدند پس سرنگون شدند و به باد داد کردار ایشان را. این به آن خاطر است



كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطُوا أَعْمَلَهُمْ ﴿٩﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
بِسُدُنْكَرْدَنْد أَنْجَهْرَا خُدا نازل كرده پس برباد كرد كردار ايشان را. آيا سير نكردند در زمين

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ
كه ببينند چگونه شد سرانجام كسانى كه پيش از آنها بودند هلاك كرد الله آنها را و

لِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا ﴿١٠﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
به منكران مى رسد امثال اين. اين به آن خاطر است كه الله رفيق كسانى است كه يقين كردند

وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾

و برای منكران هيچ رفيقى نيست.

خلاصه‌ی تفسیر

این حکم (جهاد که در بعضی مواقع برای انتقام‌گیری از کفار مقرر شده است) را بجای آوردید (زیرا آن مبنی بر حکمت خاصی است) و اگر (نه) خدا می‌خواست (خود او به وسیله‌ی عذابهای آسمانی و زمینی) از آنها انتقام می‌گرفت (هم چنان که از ملل گذشته انتقام گرفته است که بر بعضی سنگ بارانیده و بعضی دیگر گرفتار طوفان باد شدند و بعضی به وسیله‌ی دریا غرق شدند و اگر چنین می‌کرد، احتیاجی به جهاد نمی‌بود) ولی (دستور جهاد به شما از آن جهت داده شد) تا شما را به وسیله‌ی یکدیگر بیازماید (آزمایش مسلمین این که چه کسی جانش را بر حکم او ترجیح می‌دهد و آزمایش کفار آن که چه کسانی از مشقت قتال و جهاد متنبه شده حق را می‌پذیرند) و (در جهاد چنانکه کشتن کفار پیروزی است کشته شدن از دست آنها در راه خدا شکستی نیست؛ زیرا) آنانکه در راه خدا (در جهاد) کشته می‌شوند، خداوند متعال عملکرد آنان را (که جهاد نیز جزء آن است) هرگز ضایع نخواهد نمود (چنان که در ظاهر فهمیده می‌شود که اگر مجاهدی نتوانست

بر کفّار غالب شود و خود کشته شد، گویا کردارش تباہ شده است ولی حقیقت چیز دیگری است؛ زیرا او به نتیجه‌ای دیگر که به مراتب بالاتر از این پیروزی ظاهری است، دست یافته است و آن این که (خداوند متعال او را به (سر منزل) مقصودش (که بیانش در آینده خواهد آمد) می‌رساند و حال او را (در قبر و حشر و گذر از پل صراط و تمام موارد دیگر آخرت) درست می‌فرماید (که در هیچ جا به او ضرر و زیانی نمی‌رسد) و (توضیح رسیدن به سر منزل مقصود این که) او را داخل جنت می‌کند که آن را به او معرفی می‌نماید (به گونه‌ای که هر بهشتی به منزل تعیین شده‌ی خویش بدون تلاش و جستجو و بی‌زحمت می‌رسد، از این ثابت شد که عدم پیروزی ظاهری در جهاد و کشته شدن در راه خدا، پیروزی بسیار بزرگی است. سپس با ذکر فواید دنیوی جهاد و فضایل آن به شرکت در آن ترغیب می‌نماید که) ای اهل ایمان اگر (دین) خدا را نصرت دهید پس او به شما کمک خواهد کرد. (که نتیجه‌ی آن، پیروزی بر دشمنان است چه این پیروزی در بدو امر باشد و چه پس از مدتی سرانجام کار به دست بیاید و شکست در بعضی موارد و یا کشته شدن، منافعی آن نیست) و (هم چنین) قدمهای شما را (در قبال دشمن) ثابت نگه می‌دارد (مقصود از گفتن «هم چنین» این که این ثبات قدمی یا در ابتدا و آغاز کار و یا سرانجام پس از عقب نشینی موقت به دست می‌آید که مسلمانان را بر کفّار غالب می‌گرداند چنان که این امر بارها در خود این جهان مشاهده گردیده است، آنچه ذکر شد توضیح وضع مسلمانان بود) و آنان که کافر شده‌اند (چون در دنیا علیه مسلمانان جبهه‌گیری بکنند) برای آنها تباہی (و شکست) است و (در آخرت) خداوند متعال اعمال آنان را کالعدم قرار می‌دهد (چنان که در ابتدای سوره، توضیح داده شد، الغرض، کفّار در هر دو جهان در نقصان می‌باشند و) این (نقصان کفّار و تباہی اعمال آنان) به سبب آن است که آنان احکام نازل شده خدا را (چه عملاً و چه



اعتقاداً) قبول نکردند، پس خداوند متعال اعمال آنان را (پیشاپیش) حبط کرد (زیرا اثر کفر که درجه‌ی اعلا‌ی ستمگری است، آن است که از عذاب الهی نمی‌ترسند) آیا آنان در زمین به سیر و سیاحت نپرداختند و ندیدند که فرجام آنان که پیش از آنها بودند به کجا ختم شد و خداوند متعال چگونه آنان را به خاک تباہی نشانده (که از منازل و مکان‌های مخروبه‌ی آنها ظاهر است، پس ایشان نباید از آن ماجرابی فکر باشند و اگر ایشان از کفر خود باز نیامدند، پس) برای این کفّار نیز آنچنان معامله‌ای خواهد شد (در آیات بعدی وضع اجمالی هر دو گروه ذکر شده است که) این (پیروزی مسلمانان و تباہی کفّار) از آنجا ناشی می‌شود که خداوند متعال کارپرداز مسلمانان است و کفّار (چنین) کارسازی ندارند (که در قبال خداوند بتواند امور آنها را درست بکند، بنابر این آنان در هر دو جهان ناکام می‌مانند، اگر چه مسلمانان در پاره‌ای مواقع به عدم پیروزی موقّتی، مواجه می‌شوند، امّا سرانجام پیروز خواهند شد و رستگاری آخرت از آن آنان است، بنابر این مسلمان همیشه پیروز، و کافر ناکام است).

معارف و مسایل

حکمت مشروعیت جهاد

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ حق تعالی در این آیه بیان فرموده است که مشروع بودن جهاد و قتال، در حقیقت رحمتی است برای این امت، چه آن به جای عذابهای آسمانی است؛ زیرا سزای کفر و شرک و بغی با خدا، در آیین‌های گذشته، توسط عذابهای آسمانی و زمینی انجام گرفته است و در امت محمدی نیز امکان داشت چنین باشد؛ امّا به برکت رحمة للعالمین، این امت از چنین عذابهایی نجات داده شد و جهاد شرعی جایگزین آن شده است که نسبت به عذاب عمومی سهولت و مصالح زیادی را در بر دارد.

نخست آن که در عذاب عمومی همه‌ی افراد مرد و زن، کودک و جوان، تباه می‌شوند ولی در جهاد، زنان و کودکان مصون می‌مانند و تنها مردانی کشته می‌شوند که در میدان کارزار در قبال محافظان دین و مجاهدان اسلام به قتال برخیزند، باز در این صورت هم تمام کشته نمی‌شوند، بسیاری از آنان به قبول ایمان و اسلام توفیق می‌یابند.

و نیز این هم از فواید مشروعیت جهاد است که به وسیله‌ی آن هر دو گروه مسلمان و کافر در معرض آزمایش قرار می‌گیرند و معلوم می‌شود که چه کسی جهت نثار کردن مال و جان خود به انجام حکم خدا آماده می‌شود و کدام یک در کفر و سرکشی اصرار می‌ورزد و یا با مشاهده‌ی دلایل روشن اسلام، به اسلام می‌گراید.

﴿ وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴾ در ابتدای سوره آمده بود که کسانی که بر کفر و شرک متحد می‌شوند و نیز دیگران را از اسلام باز می‌دارند، خداوند متعال اعمال نیک آنان را ضایع و برباد می‌کند، یعنی صدقه و خیرات و کارهای دیگری که جهت رفاه عموم انجام می‌دهند، در آخرت به بارگاه خدا ثواب و پاداشی ندارند.

در قبال آن، در این آیه فرمود: کسانی که در راه خدا شهید می‌شوند کردار آنها ضایع نخواهد شد یعنی اگر چه آنها مرتکب بعضی از گناهان هم شده باشند باز گناهان‌شان بر اعمال نیک آنها تأثیری نمی‌گذارد، و چه بسا اوقات اعمال نیک آنها کفاره‌ی گناهان‌شان واقع می‌شود.

﴿ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُضِلُّهُم بِأَلْسِنِهِمْ ﴾ در اینجا دو نعمت برای شهید راه خدا ذکر شده است: یکی آن که خداوند او را هدایت می‌فرماید. دوم آن که کلّیه‌ی احوال او را اصلاح می‌فرماید و مراد از احوال، احوال هر دو جهان است. در دنیا آنطور که اگر در جهاد شرکت جست اما شهید نشد و سالم ماند باز هم مستحق ثواب شهید شده است و در آخرت از عذاب قبر و



پریشانی محشر نجات می یابد و اگر چیزی از حقوق مردم بر ذمه‌ی او باشد خداوند اصحاب حقوق را از او راضی نموده و او را از آن حقوق سبکدوش می فرماید (۱).

و منظور از هدایت پس از مرگ آن است که او را به سر منزل مقصود یعنی جنت می رساند، چنان که در آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی اعراف آمده است که چون اهل جنت به آن جا می رسند، می گویند: «الحمد لله الذی هدانا لهذا»، «و یدخلهم الجنة عرفها لهم» این سومین انعام است که آنها نه تنها به جنت رسانیده می شوند، در دلها ایشان نسبت به منازل جنت و نعمات و حور و قصور آن که در آنجا به آنها می رسند، نوعی آگاهی پدید می شود که گویی آنها در آنجا همیشه بوده و به آن انس و آشنایی داشته اند؛ زیرا اگر چنین نمی بود جنت برای آنان عالم جدیدی نمودار می شد که در تلاش منازل و تعلق و انس گرفتن با اشیا در آنجا دقت لازم می بود و مدت‌ها به علت بیگانگی، قلب مطمئن نمی شد.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: قسم به ذاتی که به من دین داده و مبعوث فرموده است، همان گونه که شما در دنیا به زنان و منازل خویش آشنایی دارید، بیشتر از آن به منازل و زنان جنت آشنا و مأنوس خواهید بود (۲).

و در بعضی روایات آمده است که فرشته‌ای برای هر یک از اهل جنت مقرر می گردد که منازل و زنان جنت را به او معرفی کند، والله اعلم.

﴿ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهُمْ ﴾ «الف و لام» تعریف در للکفرین برای عهد خارجی است و مراد از آن کفار مکه می باشند و منظور ترساندن آنهاست که همانگونه که امت‌های گذشته گرفتار عذاب شده اند، امکان دارد شما نیز به آن

۱ - كما ورد فی حدیث ابی نعیم والبیہقی. مظہری.

۲ - رواہ ابن جریر والطبرانی و ابویعلی والبیہقی. مظہری.



گرفتار شوید، پس بی فکر نباشید.

﴿وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ لفظ: «مولی» به معانی بسیاری به کار می‌رود، یکی از آنها کارساز است که مراد از آن در اینجا همین است و معنای دیگرش مالک است چنان‌که در آیه ی ۳۰ سوره ی یونس نسبت به کفار آمده است.

﴿وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ﴾ که در آنجا خداوند متعال را مولای کفار گفته است؛ زیرا معنایش در آنجا مالک است و مالکیت الله تعالی عام و شامل همه می‌باشد و هیچ یکی از مؤمن و کافر از آن خارج نیست.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
همانا الله داخل می‌کند کسانی را که یقین آوردند و کردند کارهای نیک در باغهایی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا
جاری می‌باشد زیر آنهاجویها و کسانی که منکرند استفاده می‌برند و می‌خورند همانگونه

تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًىٰ لَهُمْ ﴿۱۲﴾ و كَايِنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ
که می‌خورند چهارپایان و آتش است خانه‌ی آنها. و چقدر روستا بود که سخت‌تر بودند در

قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَّهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿۱۳﴾
قدرت از روستای تو آنکه تو را بیرون کرد مایه‌لاک کردیم آنها را پس نیست برای آنها مددگاری.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ
آیا کسی که برود بر راه راست پروردگار خود، برابر است با کسی که آراسته شد برای او عمل بدش

وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿۱۴﴾ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ
و پیروی می‌کنند خواهش‌های خود را. احوال آن بهشتی که وعده داده شده به ترسندگان،



فِيهَا أَنْهَرُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ عَاسِنٍ وَأَنْهَرُ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ
در آن جویهای آب است غیر بوگرفته و جویهای شیر است که مزه‌اش تغییر نکرده است و

أَنْهَرُ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّرْبِينَ وَأَنْهَرُ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ
جویهای شراب لذیذ است برای نوشندگان و جویهای عسل تصفیه شده است و برای آنهاست

فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ
در آن هر نوع میوه و آمزش از رب ایشان آیین برابر است با آنکه همیشه در جهنم باشد

وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿۱۵﴾

و نوشانده شوند آبجوش پس تکه تکه کرده بیرون کند رودهای آنها را.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً الله تعالی کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند در چنان باغهایی (جنت) داخل می‌کند که در زیر آنها جویبارها جاری باشد و کسانی که کافرند (در دنیا) عیش می‌کنند و چنان (از آخرت غافل هستند که) می‌خورند (و می‌آشامند) که چهارپایان می‌خورند (و فکر نمی‌کنند که به چه دلیل این خور و خواب برای ما در نظر گرفته شده و به موجب آن چه حقی بر ذمه‌ی ما واجب می‌گردد) و جهنم جای آنهاست (و از آنچه که در بالا در خصوص عیش کفار به میان آمد نباید مخالفین شما فریب بخورند و شما نیز نباید از این غفلت آنان اندوهگین و ملول باشید؛ زیرا این سبب مخالفت آنهاست که نگذاشتند شما در مگه سکونت بفرمایید چرا که) بسیاری شهرها روستاها چنان بود که از نظر نیرو (و قدرت جسمی و مالی و مقام) از این روستای شما که اهالی آن، شما را از خانه بیرون کردند، قدرتمندتر بودند که ما آنها را به هلاکت رسانیدیم، پس کسی برای آنها مددگار پیدا نشد (پس این بیچارگان که باشند و نباید فریب بخورند چون

هرگاه خدا بخواهد می تواند آنها را نیست و نابود کند و شما از عیش چند روزه ی آنها پریشان نباشید؛ زیرا خداوند متعال در وقت مقرر خویش، آنها را سزایی خواهد داد) پس آیا کسانی که در راه روشن (ثابت بالدلیل از جانب) پروردگارشان باشند امکان دارد، مانند کسانی باشند که کردار بدشان برای شان تزیین شده و پیرو خواهش های نفسانی خویش هستند (وقتی در عمل این دو گروه تفاوت باشد، پس تفاوت در مآل و سرانجام نیز ضروری است اهل حق مستحق ثواب و اهل باطل مستحق عذاب و عقاب می باشند و بیان آن از این قرار است) کیفیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است، این است که در آن جوی آب خالص فراوان هست که کوچکترین تغییری (در رنگ و بو و مزه) ندارند و بسیاری جوی شیر است که در مزه ی آن اندک تغییری نمی باشد و همچنین جوهای عسل که (کاملاً از موم) تصفیه شده و برای آنان در آنجا هر نوع میوه مهیا می باشد و (برای ایشان قبل از ورود در آن) آمرزش از طرف پروردگار (برای گناهان شان) می باشد، پس آیا چنین اشخاصی می توانند مانند آنان باشند که همیشه در دوزخ باقی می مانند و به آنها نوشابه ی، آب جوش داده می شود که روده ها را قطعه قطعه می کند.

معارف و مسایل

چون آب دنیا گاهی در رنگ و گاهی در بو و گاهی در مزه تغییر می یابد و نیز شیر دنیا فاسد می گردد و هم چنین شراب دنیا تلخ و بدمزه می باشد که فقط به خاطر بعضی منافع نوشیده می شود حتی مانند تنباکو که باوجود تلخی، از آن استفاده می شود و سپس اعتیاد پدید می آید. در خصوص آب جنت و شیر و شراب آن چنان که گفته شد خالی از بدمزگی و این تغیرات و مفاسد می باشد و خالی بودن بهشت از مفاسد و مضرات دیگر



در آیه ی ۴۷ سوره ی «صافات»: ﴿لَا فِيهَا غُولٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾ بیان شده است هم چنین عسل های دنیا با موم و فضلات دیگر آمیخته هستند ولی در باره نهرهای عسل جنت آمده است که از این چیزها تصفیه شده است، حقیقت این است که رودبارهای چهارگانه ی بهشت از آب، شیر، شراب و عسل در معنی حقیقی خود به کار رفته اند و نیازی نیست که ما آنها را بر معنی مجازی حمل بکنیم، البته بدیهی است که نمی توان امور جنت را با اشیای دنیا مقایسه کرد و نظیری برای لذت اشیای آنجا در این جهان وجود ندارد.

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا
و بعضی از آنها گوش فرا می دهد بسوی تو تا چون از نزد تو خارج می شوند می گویند

لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفَاءٌ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
به آنانکه علم داده شده اند که آن شخص اکنون چه گفت ایشانند که مهر زد خدایر دلهای شان

و أَتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾ وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ
و پیروی کردند خواهش های خود را. و کسانی که به راه آمدند اضافه نموده برای ایشان

هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً
راهنمایی و رسیده به آنها تقوی. حالا انتظار قیامت را دارند که برپا گردد ناگه

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾
پس آمدنشانیهای آن پس کی نصیب شان می شود وقتی برسد به آنها قیامت، پندگرفتن.

خلاصه ی تفسیر

و (ای نبی!) بعضی از مردم (مناققان) چنانند که (به هنگام تعلیم و تبلیغ ظاهراً) به شما گوش فرا می دهند (اما از ته دل اصلاً به آن متوجه

نمی‌شوند) تا این‌که چون از محضر شما (برخاسته از مجلس) بیرون می‌روند با گروهی دیگر از اهل علم (صحابه) می‌گویند که آن حضرت (ﷺ) حالا (که ما در حضورش بودیم) چه گفت.

(این گفته‌ی آنها یک نوع استهزایی بود، منظورشان این بود که صحبت شما قابل توجه ما نبود و این نیز شعبه‌ای از نفاق است) و ایشان آناند که خداوند بر دل‌های‌شان مهر زده است (که از هدایت به دوراند) و مطابق هوای نفسانی خود حرکت می‌کنند و کسانی که (از قوم ایشان) هدایت یافته (مسلمان) هستند خداوند (به هنگام شنیدن احکام) آنان را بیشتر هدایت می‌فرماید (که آنان به این احکام جدید نیز ایمان می‌آورند یعنی میزان ایمان آنان بالا می‌رود یا منظور این است که ایمان آنها قوی‌تر و پخته‌تر می‌گردد که این اثر خاص اعمال صالح می‌باشد و از آن در ایمان پختگی به وجود می‌آید) و آنان را بر تحصیل تقویٰ توفیق می‌دهد (سپس به وعید منافقان می‌پردازد، وقتی که با شنیدن قرآن مجید و احکام الهی متأثر نمی‌شوند) پس (معلوم می‌شود که) آنها فقط منتظر قیامت هستند که ناگهان بر آنها واقع شود (این موضوع را بعنوان توییح فرمود که وقتی در حال حاضر منتبّه و متأثر نمی‌شوند آیا در قیامت تذکر و هدایتی به دست می‌آورند) پس (به یاد داشته باشید که قیامت نزدیک است و) علایمی (متعدّد) از آن به ظهور پیوسته است (چنان‌که در حدیث آمده است که خود بعثت و نبوت آن حضرت ﷺ، نیز از نشانی‌های قیامت می‌باشد و شق القمر علاوه بر این‌که معجزه‌ی آن حضرت ﷺ، بود نیز علامت قیامت است و تمام این علایم به هنگام نزول قرآن وجود داشتند، حالا این را بیان می‌فرماید که برای ایمان آوردن و هدایت یافتن انتظار قیامت، فقط جهالت و نادانی است؛ زیرا قیامت زمان فهم و عمل نیست) پس چون قیامت ناگهان برپا گردد، پس آنان کی موفق به فهمیدن می‌شوند (وقوع قیامت در حق آنها مفید نمی‌باشد).

معارف و مسایل

اشراط به معنی علایم است و علایم قیامت از بعثت خاتم النبیین ﷺ، آغاز شده است؛ زیرا ختم نبوت از علایم نزدیکی قیامت است و نیز در قرآن مجید شق القمر را با: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ ذکر کرده به این اشاره فرموده است که این نیز از علامات قیامت می باشد، اینها علایم ابتدایی می باشند که به هنگام نزول قرآن مجید به ظهور پیوسنه بودند و علایم دیگری که بر نزدیک شدن قیامت دلالت دارند نیز در احادیث صحیح ذکر گردیده است. چنان که در بخاری و مسلم از حضرت انس منقول است که: من از رسول خدا ﷺ، شنیدم که فرمود: که علایم قیامت عبارتند از: برداشته شدن علم، اضافه شدن جهل، انجام گرفتن مکرر زنا، نوشیدن مکرر شراب، کم شدن تعداد مردان، و اضافه شدن آمار زنان، به گونه ای که یک مرد قیم پنجاه تازن می باشد و در روایتی دیگر آمده که علم کاسته می شود و جهل گسترش می یابد.

و از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هرگاه مال غنیمت، ثروت شخصی محسوب شود و امانت، غنیمت قرار داده شود (که آن را حلال فهمیده بخورند) و زکات، تاوان به حساب آید، (به هنگام ادا نمودن آن در دل تنگی احساس شود) و تحصیل علوم دینی، به خاطر اغراض دنیا باشد و مرد، فرمانبردار زن، و نافرمان مادر باشد و دوست را با خود نزدیک نموده، پدر را از خود دور کند و در مساجد، شور و شرّ و سر و صدابریا گردد و سردار قوم، فاسق و بدکردارتر باشد و رذیل ترین انسانها نماینده آنان قرار بگیرند و به خاطر دفع شر، از مردمان شریر احترام بجا آورده شود و سرود خوانی زنان سرودخوان، عام گردد و مزامیر و آلات لهو، گسترش یابد و شراب، نوشیده شود و آخرین افراد امت، برگذشتگان خود لعنت و نفرین کنند؛ پس در آن هنگام، ای مردم انتظار بکشید به باد

سرخ رنگی و زلزله و فرو رفتن مردم در زمین و مسخ شدن صورت‌های مردم و باریدن سنگ از آسمان و علایم دیگر قیامت که یکی پس از دیگری چنان می‌آید که چون رشته‌ی مروارید قطع بشود و آنها دانه دانه بیفتند.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لِدَنبِكَ وَ لَلْمُؤْمِنِينَ

پس بدان که معبودی جز خدانیست و آمرزش بخواه برای گناه خود و برای مردان ایماندار

وَأَلْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿۱۹﴾

و زنان ایمان‌دار و خداوند بازگشت و خانه‌ی شما را می‌داند.

خلاصه‌ی تفسیر

(چون شما وضع حال دو گروه بندگان مطیع و فرمانبردار و نیز سرکشان را شنیدید) پس (به طریق اکمل) به این، یقین داشته باشید که جز خدا کسی دیگر شایسته و لایق عبادت نیست (این آیه مشتمل و متضمن تمام اصول و فروع دین می‌باشد؛ زیرا مراد از علم، علم کامل و اکمل است و برای علم کامل ضروری است که بر کلیه‌ی احکام الهی کاملاً عمل شود، خلاصه این‌که در عمل کردن به احکام الهی پایداری کنید) و (اگر گاهی لغزشی از شما سرزد که با توجه به عصمت پیامبری شما، آن گناهی نیست، حد اکثر خلاف اولی می‌باشد، اما با شأن رفیع شما به صورت خطاست، پس) شما برای آن لغزش (و خطای ظاهری) خود آمرزش بخواهید و برای مردان و زنان مسلمان نیز (آمرزش بخواهید) و (نیز یادت بماند که) خداوند متعال بر تمام حرکات و سکانات (و همه‌ی اعمال و احوال) آگاهی دارد.

معارف و مسایل

خداوند در اینجا به رسول الله ﷺ، خطاب فرمود: بدان که جز خدا کسی دیگر شایسته‌ی عبادت نیست و بدیهی است که هر مؤمن و مسلمان به این موضوع علم و آگاهی دارد، پس چگونه ممکن است که سید الانبیاء ﷺ به آن عالم نباشد، لذا دستور به تحصیل این علم به دو معنی می‌تواند باشد:

۱- ثابت قدم ماندن بر آن، ۲- عمل به مقتضای آن.

چنان‌که قرطبی نقل فرموده است که: کسی از سفیان بن عیینه در خصوص فضیلت علم سؤال کرد، او فرمود: آیا این فرموده قرآن مجید را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ که در آن پس از تحصیل علم دستور به عمل آمده است، هم چنین در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید فرموده: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ﴾ و باز فرمود: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ و در آیه‌ی ۲۸ از سوره‌ی «انفال» فرموده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ و سپس فرموده: ﴿فَاحْذَرُواهُمْ﴾ که در تمام مواضع یاد شده، نخست به علم و سپس به عمل به مقتضای آن، دستور داده شده است.

در اینجا هم اگر چه رسول خدا ﷺ، قبلاً به این عالم بودند، اما هدف دستور دادن، عمل به مقتضای آن است بنابر این پس از آن دستور به استغفار داده شد و اگر چه از آن حضرت ﷺ، بنابر عصمت نبوت، احتمال عملی خلاف آن، وجود نداشت، ولی چه بسا از انبیاء علیهم السلام، با وجود عصمت لغزش در اجتهاد پیش می‌آید که آن در قوانین شرع گناهی نیست؛ بلکه موجب اجر است و انبیاء علیهم السلام، بر آن متنبه گردانیده می‌شوند، ولی با توجه به مقام شامخ آنان این هم به لفظ «ذنب» تعبیر می‌شود.

چنان‌که در سوره‌ی «عبس» عتابی بر آن حضرت ﷺ، وارد شد که مثالی از این لغزش اجتهادی بود و تفصیل آن در سوره‌ی عبس خواهد آمد

که اگر چه آن لغزش اجتهادی گناهی نبود، بلکه بر آن هم وعده‌ی اجری آمده بود، اما با توجه به مقام رفیع او این مورد پسند قرار نگرفت و بر آن ناپسندیدگی اظهار گردید پس مراد از ذنب در آیه‌ی مذکور هم می‌تواند این قبیل لغزش باشد.

فایده: از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «لا اله الا الله» و استغفار را زیاد بخوانید؛ زیرا ابلیس می‌گوید: من مردم را به گناه مبتلا کرده از بین بردم، و آنان با گفتن کلمه «لا اله الا الله» مرا از بین بردند، و چون من این را مشاهده کردم آنان را مشغول خیالات باطل کردم که آن را نیکی تصور کرده، انجام می‌دهند مانند عموم بدعات که در اثر آن مؤفق به توبه نمی‌شوند.

﴿مُتَقَلِّبُكُمْ وَ مَثْوٰىكُمْ﴾ معنای لفظی «متقلب» زیر و رو، یا دگرگون است و معنای «مثنوی» جای قرار گرفتن است، در تعیین مراد آن احتمالات گوناگونی وجود دارد، بنابر این مفسرین برای آن معانی مختلفی بیان کرده‌اند و حق آن است همه‌ی این معانی می‌توانند مراد قرار بگیرند؛ زیرا بر هر انسانی دو حالت عارض می‌شود: یکی آن‌که موقتاً به آن مشغول باشد؛ دوم آن‌که آن را شغل دایمی خود قرار دهد.

هم چنین در بعضی اماکن سکونت عارضی و در بعضی دایمی اختیار می‌کند، پس امکان دارد که مسکن عارضی را به لفظ «متقلب» و دایمی را به لفظ «مثنوی» تعبیر کرده باشند و در این صورت مفهوم آیه این است که تمام احوال در علم خداوند است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ

ومی‌گویند ایمانداران که چرا نازل نشد سوره‌ای، باز وقتی که نازل بشود سوره‌ای منتخب شده



وَذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالَ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ
و ذکر شود در آن جنگ، می بینی کسانی را که در دل آنان مَرَض هست، نگاه می کنند

إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ ﴿۲۰﴾
به سوی تو مانند نگاه کسی که عارض شده بر او بیهوشی مرگ، پس هلاکت باد به آنها.

طَاعَةً وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ
فرمانبرداری است و گفتار معروف، پس وقتی که بخته شد کار، پس اگر راستگو ماندند با خدا

لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿۲۱﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
بہتر است برای آنها. پس از شما این هم توقع می رود که اگر برگردی برای شما حکومتی

أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿۲۲﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ
فساد به پا کنید در زمین و پاره کنید رشته‌ی خویشاوندی خود را. ایشانند که لعنت کرده

اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿۲۳﴾ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ
خدا بر آنها پس کر کرده آنها را و کور کرده چشم‌هایشان را آیا نمی‌اندیشند در قرآن یا

عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهِمْ ﴿۲۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَيَّ أُدْبِرُهم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
قرار گرفته بر دل‌های آنان قفلها. یقیناً کسانی که برگشتند بر جانب پشت خود بعد از این که ظاهر شد

لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ ﴿۲۵﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
راه‌راست، شیطان و سوسه‌انداخت در دل‌های شان و وعده‌ی طولانی داد. این به آن خاطر است

قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ
که آنها گفتند با کسانی که بیزارند از کتاب نازل شده‌ی خدا، که ما سخن شما را در برخی امر

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿۲۶﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ
قبول داریم و خدای دانند مشورت آنها را. پس چگونه می شود حال، وقتی که فرشتگان بگیرند

يَضْرِبُونَ وَجُوهُهُمْ وَ أُدْبِرُهم ﴿۲۷﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا
روح را در حالی که بزنند بر صورت‌ها و پشت‌های شان. این به آن خاطر است که آنها به راهی رفتند

مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَبْتُ أَعْمَلَهُمْ ﴿۲۸﴾ أَمْ حَسِبَ
 که خدا بیزار است و نپسندیدند رضامندی او را، پس بر یاد کرد کردارشان را، چه گمان می‌برند

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ ﴿۲۹﴾ وَ لَوْ نَشَاءُ
 آنانکه در دلها ایشان مرض هست که الله ظاهر نمی‌کند کینه‌های شان را، و اگر ما بخواهیم

لَأَرْيَيْنَكُمْهُمْ فَالْعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ۚ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي
 به تو نشان می‌دهیم آنها را، پس می‌شناسی آنها را از سیمای شان و می‌شناسی آنها را در

لَحْنِ الْقَوْلِ ۚ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَلَكُمْ ﴿۳۰﴾ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ
 لحن گفتار و خدا می‌داند تمام کردار شما را، و البته می‌آزماییم شما را تا دریابیم

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُّوا أَخْبَارَكُمْ ﴿۳۱﴾
 مجاهدان شما را و قایم ماندگان را و تحقیق می‌کنیم اخبار شما را.

خلاصه‌ی تفسیر

آنان که اهل ایمان هستند (همیشه مشتاق‌اند که کلامی دیگر از جانب خداوند نازل شود تا ایمان‌شان تجدید شود و احکام جدیدی بیاید تا ثواب آن را نیز دریابند و اگر از آن تأکیدی برای احکام گذشته شود بیشتر ثابت قدم باشند و با همین ذوق) می‌گویند که چرا سوره‌ای (جدید) نازل نمی‌گردد (و در صورت نزول آرزوی آنان برآورده می‌شود) و چون سوره‌ای (روشن و واضح) نازل می‌شود و (اتفاقاً) در آن حکم جهاد (به صراحت) بیاید پس کسانی را که در دل مرض (نفاق) دارند، می‌بینی که چون کسی (به نظر و حشت) به شما می‌نگرد که بیهوشی مرگ بر او غالب شده باشد (و علت چنین نگاه، ترس و بزدلی است که اکنون برای پنهان نگهداشتن ادعای ایمان باید در جهاد شرکت جست و این مصیبتی است و



کسانی که چنین خود را از دستور خدا می‌زدند (پس اصل این است که) به زودی بدبختی بر آنها واقع خواهد شد (چه در این جهان به مصیبتی گرفتار آیند و چه بعد از مرگ، که آن حتمی است. اگر چه سر فرصت از اطاعت و فرمانبرداری صحبت می‌کنند، اما حقیقت) اطاعت و گفتگوهای آنان معلوم است (که اکنون به هنگام نزول دستور جهاد و قتال وضع و حالت آنها بر همه واضح و روشن شد) باز هم (پس از نزول حکم جهاد) وقتی که تمام امور (و وسایل جنگ) مهیا (و آماده) شوند (آنگاه هم) اگر ایشان (در ادّعیای ایمان) با خدا راستگو می‌بودند (یعنی اگر به مقتضیات ایمان، عمل می‌کردند که عموماً شامل تمام احکام شرعی و به‌ویژه شامل حکم جهاد است و با صداقت کامل جهاد می‌کردند) پس برای آنها این بهتر می‌بود (اگر در ابتدا منافق بودند نهایتاً از نفاق توبه می‌کردند باز هم ایمان آنها قبول می‌شد و نباید توبه‌ی نهایی را منحصر در این دانست، بلکه تا دم مرگ از صدق دل مقبول است، اکنون نسبت به جهاد تأکید نموده و عقب‌نشینان از جهاد را مورد خطاب قرار داده در خصوص ترک جهاد می‌فرماید: شما که از جهاد کراهیت دارید) پس (آن مشتمل بر یک زیان دنیوی است که) اگر شما (و کسان دیگر کلاً از جهاد) کناره‌بگیرید آیا این احتمال وجود دارد (یعنی باید وجود داشته باشد) که شما (همه مردم) در دنیا فساد به پا کنید و خویشاوندی را در بین خود قطع کنید (بزرگترین فایده جهاد اقامه‌ی عدل و اصلاح و ایجاد امنیت است و اگر آن متروک ماند، مفسدان در جهاد تسلط پیدا می‌کنند و انتظامی که تضمین‌کننده‌ی مصالح تمام مردم باشد، باقی نخواهد ماند و در صورت عدم چنین انتظامی فساد عام می‌گردد و اضاعه‌ی حقوق اجتناب‌ناپذیر خواهد شد، پس عقب‌نشینی از جهادی که متضمن نفع دنیوی است، بسی شگفت‌انگیزتر است؛ لذا نسبت به منافقان مذکور، تقبیح و توییح شده است که) آنها کسانی هستند که خداوند متعال آنان را از

رحمت خویش دور نگه داشته است (بنابر این توفیق عمل به احکام برایشان حاصل نمی شود و) باز (به علت دوری از رحمت، حق تعالی گوش پذیرش احکام) آنها را کر کرده است و چشمان (باطنی) آنان را (از دیدن راه حق) کور نموده است (سپس آنها را توبیخ نمود که با وجود این که در قرآن مجید و جوب جهاد و احکام دیگر و دلایل حقانیت قرآن و مصالح و منافع اخروی، آن احکام به صورت لازم و مصالح دنیوی احیاناً ذکر می شود و نیز بر مخالفت از احکام وعید آمده است.

باز اگر ایشان به آن طرف التفات نمی کنند) پس آیا ایشان در (اعجاز و مضامین) قرآن نمی اندیشند (از اینجا است که به آنها آگاهی دست نمی دهد) یا (می اندیشند ولی) بر دلها قفلهای (غیبی) زده شده است (این قضیه مانعة الخلو است یعنی وجود یکی از این دو امر الزامی است و امکان دارد هر دو بشوند و فی الواقع در اینجا هر دو تا جمع هستند که نخست آنها انکار ورزیدند و در اثر آن بر دلهای شان قفل زده شد که به طبع و ختم یعنی مهرزدگی تعبیر شده است و دلیل بر این ترتیب، آیه ی سوم از سوره ی «منافقین» است که می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ و بر مجموع این جمله: ﴿فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ مترتب است، سپس بنابر عدم تدبّر می فرماید) پشت کرده برگشتند بعد از آن که راه راست (به دلایل عقلی مثل اعجاز قرآن و دلایل نقلی چون پیش گویی های کتب سابق) برای آنها روشن شد، شیطان آنها را وسوسه کرد و وعده های طولانی به آنها داد (که به موجب ایمان آوردن فلان مصالح موجود و یا آنچه در آینده متوقع است، از دست می رود، نتیجه آن که، علت عدم تدبّر، عناد است. که پس از ثبوت و وضوح هدایت باز هم عقب نشینی می کنند و پس از آن این فریب شیطانی آمد و این اشتباه مهلک را آراسته نمود و نشان داد که در اثر این فریب، عدم تدبّر حاصل شد و نتیجه ی عدم تدبّر ختم و طبع یعنی مهر زده شدن بر دلها



عاید گشت و باوجود آمدن) این (هدایت برگشت و دوری) از آن جهت اتفاق افتاد که آنها با چنین اشخاصی که احکام نازل شده‌ی خدا را (از روی حسد) پسند نمی‌کنند (که مراد از آنان رؤسای یهود می‌باشند که به آن حضرت ﷺ، حسد می‌ورزیدند و باوجود معرفت، تبعیت حق را عار می‌دانستند و در نتیجه منافقان با رؤسای یهود) چنین می‌گفتند که در برخی امور، گفتار شما را قبول داریم، یعنی آنچه از پیروی محمد ﷺ، منع می‌کنید متشکل از دو جز است: یکی عدم پیروی در ظاهر، دوم عدم پیروی در باطن، پس در قسمت نخست بنابه مصلحت ما نمی‌توانیم تسلیم گفتار شما باشیم ولی در جزو دوم تسلیم شما می‌باشیم؛ زیرا در عقاید با شما هستیم چنان‌که در آیه‌ی ۱۴ از سوره‌ی بقره آمده بود که: ﴿إِنَّا مَعَكُمْ﴾.

مطلب این‌که علت بازگشت از حق، در اثر تعصب ملی‌گرایی و تقلید کورکورانه می‌باشد، خلاصه این‌که آغاز این سلسله از اینجاست و نهایتش بر ختم و طبع منتهی می‌شود و (اگر چه منافقین چنین گفته‌هایی را در خفا انجام می‌دادند اما) الله تعالی صحبت‌های پوشیده‌ی آنها را (کاملاً) می‌داند (و شما را بر بعضی امور به وسیله وحی مطلع می‌گرداند، سپس در باب وعید بیان می‌فرماید که می‌تواند این تفسیر: ﴿اولی لهم﴾ باشد؛ یعنی آنان که مرتکب چنین حرکاتی می‌شوند) پس چگونه می‌شود حال آنها هنگامی که فرشتگان ارواح‌شان را قبض می‌کنند و بر صورت و پشت آنان می‌زنند (و این (مجازات) از آن جهت است که آنان قدم در راهی گذاشتند که مورد رضایت خداوند نبود و از (عملکرد مورد) رضای او سرباز زدند، بنابر این خداوند متعال جمله اعمال (نیک) آنان را (از اول) کالعدم قرار داد (بنابر این سزاوار این مجازات قرار گرفتند و اگر کسی عمل مقبولی داشته باشد به برکت آن از عقوبتش کاسته می‌شود؛ سپس در تشریح مضمون: ﴿والله يعلم اسرارهم﴾ آمده است که) کسانی که در دل مرض (نفاق) دارند و می‌خواهند

آن را پوشیده نگه دارند) آیا چنین فکر می‌کنند که خداوند متعال گاهی عداوت قلبی آنها را آشکار نمی‌کند (و باتوجه به عالم الغیب بودن خداوند چگونه اطمینان حاصل کردند) و اگر ما می‌خواستیم نشانی کامل آنها را به شما می‌دادیم و شما از روی آن، آنها را می‌شناختید (مراد از نشانی کامل، آن است که حیلۀ هر یک از آنان را نشان می‌داد) و (اگر چه بنابه مصلحت به اینگونه، آنها را نشان ندادیم، امّا) شما آنان را از لحن کلام آنها می‌شناسید (زیرا گفته‌ی آنان مبتنی بر صدق نمی‌باشد و خداوند متعال از فضل خویش به آن حضرت ﷺ، از نور فراست شناخت صدق و کذب عطا فرموده بود که صدق اثری دیگر از کذب بر قلب دارد، چنان‌که در حدیث آمده است که: راستی دل را اطمینان می‌بخشد و دروغ آن را در شک می‌اندازد) و (به ترتیب مؤمنان و منافقان را ترغیب و ترهیب می‌فرماید که) خداوند عملکرد همه‌ی شما را می‌داند (در نتیجه مسلمانان را بر اساس اخلاص‌شان پاداش و به منافقان بر حسب نفاق و فریب‌بازی شان سزا خواهد داد) و (سپس حکمت بعضی احکام مشکل چون جهاد را بیان می‌فرماید، هم چنان‌که در جمله‌ی گذشته: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ﴾ حکمتی بیان فرموده بود، یعنی) ما (که به چنین امور مشکل دستور می‌دهیم) حتماً از همه‌ی شما آزمایش خواهیم گرفت تا که (در ظاهر هم) کسانی را که از جمع شما مجاهد و (در جهاد) ثابت قدمند بدانیم (و مشخص نماییم) و تا اوضاع شما را بیازماییم (اضافه نمودن این آیه از آن جهت است که علاوه بر حکم جهاد احکام دیگر و علاوه از احوال مجاهدت و صبر، احوال دیگر را نیز در برگیرد).

معارف و مسایل

﴿سُورَةُ مُحْكَمَةٍ﴾ معنی لفظی: «محکمه» مضبوط و مستحکم است و باتوجه به معنای لغوی کلیه سوره‌های قرآن مجید محکم می‌باشند، ولی در



اصطلاح شرع مقدّس محکم در قبال منسوخ به کار برده می شود و در اینجا سوره از آن جهت به محکم مقید شده است که شوق در عمل، زمانی پدید می آید که سوره، منسوخ نباشد،

حضرت قتاده فرموده که کلّیهی سوره های قرآن که در آنها احکام جهاد و قتال بیان شده است محکم می باشند و چون در این مقام، هدف اصلی حکم جهاد، عمل به آن است، بنابر این، لفظ محکم را بر سورهی اضافه نموده به احکام جهاد اشاره شده است که در آینده نزدیک به صراحت بیان می شوند^(۱).

﴿فَأُولَىٰ لَهُمْ﴾ معنی آن طبق قول اصمعی این است که: «قاربه ما یهلهکه» یعنی اسباب هلاکت آن نزدیک شده است^(۲).

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ لفظ «تولّی» با توجه به لغت می تواند دو معنی داشته باشد: یکی اعراض، دوم اقتدار و حکومت بر قوم یا گروهی، بعضی از مفسّرین در این آیه معنی اوّل را مراد گرفته اند که در خلاصه ی تفسیر قبلاً گذشت و ابو حیان در تفسیر «بحر محیط» همین معنی را ترجیح داده است، پس با توجه به آنچه گفته شده، مقصود آیه این است که اگر شما از احکام شرعی الهی روگردان شدید که شامل حکم جهاد هم می باشد، نتیجه، آن خواهد بود که بر مسیرهای قدیم جاهلیت ثابت می مانید و اثر ضروری آن، فساد و قطع ارحام است. چنانکه در کلّیهی امور زمان جاهلیت مشاهده ی می گردید که قبایل به قتل و غارت یکدیگر اقدام می کردند و فرزندان خود را به دست خود زنده به گور می کردند. اسلام همه ی این رسوم جاهلیت را نابود کرد و جهت نابودی آن دستور به جهاد داد. دستوری که اگر چه به ظاهر متضمّن خونریزی است، ولی در حقیقت چون قطع عضو فاسد از جسم است تا سایر اعضای

باقیمانده سالم بمانند، و به واسطه‌ی جهاد عدل و انصاف و احترام اقربا و خویشاوندان برقرار می‌شود.

و در تفسیر «روح المعانی و قرطبی» و غیره «تولّی» را در اینجا به معنی حکومت و امارت گفته‌اند، پس مقصود آیه این است که اقتضای احوال ذکر شده‌ی شما در سابق، آن است که اگر مقصودتان برآورده شود که با همین وضع به شما ولایت و اقتدار ملک و ملت تفویض گردد، پس نتیجه‌اش بجز آن نخواهد شد که بر روی زمین فساد برپا کنید و خویشاوندی و اخوت را از هم بپاشید.

تأکید شدید در خصوص صله‌ی رحم

لفظ «ارحام» جمع رحم است که جای خلقت آدمی در شکم مادر می‌باشد و چون رشته‌ی خویشاوندی و قرابت از آنجا ناشی می‌شود، لذا در محاورات، رحم به معنای قرابت و خویشاوندی استعمال می‌شود.

صاحب «روح المعانی» در این خصوص بحث مفصّلی ایراد فرموده است که لفظ: ذوی الارحام یا ارحام مشتمل چه نوع از خویشاوندی است؟ اسلام ایفای حقوق خویشاوندی را شدیداً تأکید فرموده است، چنان‌که در «صحیح بخاری» از حضرت ابوهریره و دو نفر دیگر از اصحاب، حدیثی در این خصوص نقل شده که خداوند متعال فرموده هر کسی صله رحم بکند خداوند او را به خود نزدیک خواهد کرد و هر کسی آن را قطع کند، خداوند او را از خود جدا و قطع خواهد کرد، از این معلوم شد که به اکرام و حسن سلوک با نزدیکان و خویشاوندان، چه در گفتار و کردار و چه در انفاق اموال، دستور اکیدی داده شده است، حضرت ابوهریره در حدیث فوق به این آیه نیز حواله داده که اگر می‌خواهید، این آیه مبارکه را تلاوت کنید.

و در حدیثی دیگر آمده است که: سزای هیچ گناهی که خداوند در



دنیا و آخرت به کسی بدهد برابر با ظلم و قطع خویشاوندی نیست^(۱). و از حضرت ثوبان حدیثی مروی است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی می خواهد عمر طولانی بیابد و در روزی اش برکت حاصل شود، باید که صله‌ی رحم بجا بیاورد (به خویشان احسان پیشه کند)، در احادیث صحیح وارد شده است که در ایفا به حق خویشاوندی نباید چشم به مکافات دوخت و اگر برادر دیگر قطع رابطه و طریقه‌ی نامطلوبی در پیش گیرد، شما باز هم باید حسن سلوک را در پیش گیرید.

در «صحیح بخاری» آمده است که: «لیس الواصل بالمکافی ولكن الواصل اذا قطعت رحمه و صلها»، یعنی صله‌ی رحم کننده آن نیست که فقط روش مساوات را در پیش گیرد، بلکه او کسی است که اگر طرف مقابل رابطه را قطع کرد آن را وصل کند و کار وصل کننده انجام دهد^(۲).

﴿أَوْلَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾ یعنی کسانی که در زمین فساد به پا می کنند و خویشاوندی را از هم می پاشند، خداوند آنان را لعنت نموده است، یعنی آنان را از رحمت خویش دور کرده است، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، به استناد همین آیه بیع ام الولد را تحریم نموده است، یعنی چون فروختن آن کنیز که از آقای خویش فرزندی بزاید سبب قطع رحم فرزند است و این موجب لعنت است، بنابر این بیع ام الولد را حرام نموده است^(۳).

بحثی پیرامون لعنت شخص معین و لعنت یزید

عبدالله از پدرش امام احمد بن حنبل پرسید: آیا لعنت بر یزید جایز است؟ او فرمود: که چرا به کسی لعنت نشود که خداوند در کتابش او را لعنت کرده است، عبدالله عرض کرد: من تمام قرآن را خوانده‌ام در هیچ

۱- رواه ابوداود، ترمذی و ابن کثیر.

۲- ابن کثیر.

۳- رواه الحاکم و صححه و ابن المنذر عن بریده.

جای آن، بر یزید لعنت نشده است، آنگاه امام احمد این آیه فوق را تلاوت فرمود و گفت: چه کسی بیشتر از یزید مرتکب به قطع ارحام شده است که قرابت و خویشاوندی رسول خدا ﷺ، را نیز ملاحظه نکرد؟! ولی جمهور امت لعنت بر شخص معین را مجاز نمی دانند، مگر این که ثابت شود که او بر کفر مرده است، البتّه لعنت کردن به صوت عمومی جایز می باشد مانند این که کسی بگوید: لعنة الله على الكاذبين، لعنة الله على المفسدين و لعنة الله على قاطع الرحم و غیره، علامه آلوسی در این مقام از «روح المعانی» بحث مفصلی ایراد فرموده است، ملاحظه فرماید ج ۲۶، ص ۲۷.

﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ مقفول شدن دل به آن معناست که در آیات دیگر به ختم و طبع تعبیر شده است، یعنی مهر زدن و مراد از آن سختی دل و چنان بی حسی است که خوب را از بد تشخیص نداده و بی تحاشا مسلسل به آن مرتکب باشد، نعوذ بالله منه.

﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾، در اینجا دو چیز به سوی شیطان منسوب است: یکی تسویل که به معنای تزئین است، یعنی مزین ساختن کار یا چیز بد در نظر کسی، دوم املی که به معنای امهال و مهلت دادن است، مراد آن است که اولاً شیطان اعمال بد را در نظر آنان مزین و آراسته نمود، ثانیاً آنها را به آنچنان تمنا و آرزوهای طولانی امیدوار ساخت که ماندنی نیستند.

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ﴾، «اضغان» جمع ضغن است که به معنای عداوت مخفی، حسد و کینه می باشد. این آیه در خصوص منافقین که ظاهراً ادعا می کردند که مسلمانند و محبت رسول خدا ﷺ، را در دل دارند ولی در باطن نسبت به آن حضرت ﷺ، عداوت و کینه داشتند، نازل شد که آنها با وجود این که می دانند که خداوند متعال عالم الغیب است، چرا فکر نمی کنند که خداوند



راز باطن و عداوت مخفی آنان را برای مردم افشا کند. این کثیر فرموده است که الله تعالی در سوره‌ی برائت، افعال و اعمال و حرکات آنان را چنان آشکار نمود که نفاق منافقین به واسطه‌ی آن ظاهر گردیده شناخته شوند، بنابر این، به این سوره‌ی فاضحه به معنای رسوا کننده نیز گفته می‌شود؛ زیرا خصوصیات منافقین را آشکار نموده است.

﴿ وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَنِهِمْ ﴾، یعنی اگر ما می‌خواستیم منافقین را برای شما مشخص می‌کردیم به گونه‌ای که هویت و اوصاف آنها را بیان می‌کردیم که شما هر یکی از آنها را می‌شناختید. قرآن مجید این مطلب را با حرف شرط «لو» بیان کرد و آن در موقعی به کار برده می‌شود که مشروط واقع نشود؛ لذا معنای آیه این می‌شود که اگر ما می‌خواستیم هر منافقی را شخصاً به شما معرفی می‌کردیم ولی با توجه به حلم و بردباری و حکمت و مصلحت خویش آنها را چنین رسوا نکردیم تا این قاعده برجا بماند که تمام امور بر ظاهر باید حمل گردد و احوال باطنی و مضمرات قلبی را فقط به علیم و خبیر باید سپرد، البته به شما چنان بصیرتی عطا کرده‌ایم که منافقان را با گفته‌های شان می‌شناسید چنان‌که خداوند در همین آیه، بعد از این جمله می‌فرماید: ﴿ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ﴾^(۱).

حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه، فرموده است: چون کسی چیزی را در دل خود پنهان کند خداوند متعال آن را در صورت و سبقت زبانی او ظاهر می‌گرداند یعنی در اثنای صحبتش کلماتی بر زبانش جاری می‌شود که راز درون او را آشکار می‌سازد.

و نیز در حدیث آمده است که چون کسی چیزی را در دل پنهان کند، خداوند متعال حجاب را از آن بر می‌دارد، اگر چنانچه نیک باشد، ظاهر می‌گردد و اگر بد باشد باز هم آشکار می‌شود، و در روایات دیگر از احادیث

نیز آمده است که خداوند گروهی از منافقین را به آن حضرت ﷺ، معرفی کرده بود، چنانکه در مسند امام احمد از عقبه بن عمرو مروی است که در خطبه‌ای آن حضرت ﷺ، به صراحت از بعضی منافقین نام برده و آنان را از مجلس بلند کرد که اسامی سی و شش نفر در آن آمده بود^(۱).

﴿ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ ﴾ خداوند متعال در ازل با علم ازلی خویش از اعمال و کردار هر شخص آگاه است و مراد از علم در اینجا ظهور و وقوع است؛ یعنی آنچه از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است، الآن ظاهر و واقع شده علم و وقوعی متحقق گردد،^(۲) والله اعلم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
کسانی که منکر شدند و باز داشتند از راه خدا و مخالف شدند با رسول پس از این که ظاهر شد

لَهُمْ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحِبُّوا أَعْمَلَهُمْ ﴿۳۲﴾
برای آنها راه راست نمی‌تواند ضرر بدهد به خدا چیزی و از بین می‌برد تمام کارهای آنان را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْغُلُوا أَعْمَلَكُمْ ﴿۳۳﴾
ای ایمانداران به دستور خدا بروید و به دستور رسول بروید و ضایع نکنید کردار خود را.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ
کسانی که منکر شدند و باز داشتند مردم را از راه خدا باز کردند در حالی که کافر بودند

فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿۳۴﴾ فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ
پس هرگز نمی‌آمزد آنها را خدا. پس سست نباشید و دعوت دهید به صلح و شما می‌باشید

الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكَنَّ أَعْمَلَكُمْ ﴿۳۵﴾ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ
غالب، و خدا با شماست و نقصان نمی‌دهد به شما در کارتان. این زندگی دنیا بازیچه و



لَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ

تماشایی است و اگر شما یقین کنید و بپرهیزید می دهد به شما مزدتان را و نمی خواهد از شما

أَمْوَالِكُمْ ﴿۳۶﴾ إِنْ يَسْئَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ

اموال شما را. و اگر بخواهد از شما آن را پس فشار بیاورد بر شما بخیلی می کنید و بیرون می آورد

أَضْغَنَكُمْ ﴿۳۷﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤُلَآءِ تَدْعُونَ لِنُفْقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خشم شما را. بیدار باشید شما هستیید که خوانده می شوید تا انفاق کنید در راه خدا

فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ وَ مَّنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَ اللَّهُ

پس بعضی از شما کسی است که نمی دهد و کسی که نمی بخشد پس به خودش نمی دهد و خدا

الْغَنَى وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ

بی نیاز است و شما هستیید فقیر، و اگر شما برگردید پس عوض می آورد قومی غیر از شما

ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ ﴿۳۸﴾

که نمی باشد مانند شما.

خلاصه ی تفسیر

یقیناً آنان که کافر شدند و (دیگران را نیز) از راه (دین حق) خدا باز داشتند و پس از این که برای آنها راه (دین از روی دلایل عقلی برای مشرکین و از روی دلایل نقلی برای اهل کتاب) واضح شده بود، با رسول خدا ﷺ، مخالفت کردند؛ نمی توانند به (دین) خدا ضرر برسانند (بلکه دین در هر صورت تکمیل خواهد شد؛ چنان که شد) و خداوند متعال سعی آنان را (که در جهت نابودی دینش صرف می کردند) نقش بر آب خواهد کرد (پس) ای اهل ایمان از خداوند متعال اطاعت کنید و (چون رسول خدا ﷺ، احکام

الهی را بیان می فرماید، چه خود آن احکام به صراحت در وحی الهی آمده باشد و یا ضابطه‌ی کلی در آن آمده باشد که آن حضرت ﷺ، آن حکم را از روی آن ضابطه بیان بفرمایند لذا شما در هر دو صورت) از رسول (خدا ﷺ)، اطاعت کنید و (چون کفار با مخالفت خویش با خدا و رسول) اعمال خود را برباد ندهید (و تفصیل آن در معارف و مسایل خواهد آمد) یقیناً آنان که کافر شدند و از راه خدا باز داشتند و (نیز) در حالی مردند که کافر بودند، هیچ‌گاه خداوند آنها را نمی آمرزد (صد عن سبیل الله، شرط کفر جهت عدم مغفرت نیست، بلکه مرگ در حالت کفر این اثر را دارد، اما اضافه شدن این قید به خاطر زیادت تشنیع است؛ زیرا این چیز نیز در میان رؤسای آن زمان وجود داشت، سپس به خاطر نتیجه‌گیری از مداخل مؤمنین و تقبیح کفار می فرماید که وقتی مسلمانان محبوب خداوند و کفار مبغوض او می باشند،) پس (ای مسلمانان) شما (در مقام مبارزه با کفار) سست نشوید و (بر اثر آن آنها را) به صلح نخوانید و شما غالب خواهید شد (و آنان مغلوب؛ چرا که شما محبوب خدا و آنان مبغوض او تعالی می باشند) و خدا با شماست (و این پیروزی دنیوی شماست) و (پیروزی اخروی آن است که خداوند) نقصی در (پاداش و ثواب) اعمال شما هرگز وارد نخواهند فرمود (این یک گونه همّت افزایی جهت ترغیب جهاد است، سپس فناپذیری دنیا را متذکر شده تمهیدی جهت ترغیب به جهاد و انفاق فی سبیل الله بیان فرموده است که) این زندگی دنیوی لهو و لعبی بیش نیست (پس اگر کسی بخواهد که جان و مال خویش را جهت استفاده شخصی حفظ کند آن استفاده چند روزی است و از آن چه سودی بر می دارد) و اگر شما ایمان و تقوی اختیار کنید (که مشتمل جهاد بالنفس و المال نیز می باشد) پس (خداوند بهره‌ای به شما عطا خواهد فرمود (بدین صورت که) به شما اجر خواهد داد و (هیچ نوع نفعی از شما نمی خواهد حتی)



مال تان را (که از جان ادنی تر و اهون است برای نفع خود) از شما طلب نمی کند (وقتی که چنین چیزی را که دادنش آسان تر باشد از شما نمی خواهد چگونه جانی را که دادنش مشکل تر باشد، از شما می خواهد و این بدیهی است که از دادن جان و مال کوچکترین نفعی به خداوند متعال نمی رسد و نه امکان دارد. چنان که در آیه ی ۱۴ از سوره ی انعام می فرماید: ﴿ وَ هُوَ يُطْعِمُهُمْ وَ لَا يَطْعَمُهُمْ ﴾، پس) اگر (من باب امتحان) مالی از شما بخواند و روی آن بر شما فشاری هم بیاورد (که همه ی آن را از شما بخواند) پس (بیشتر) شما بخل خواهید ورزید (دنیا را گوارا تصور نکنید که آنگاه) خداوند ناگواری شما را ظاهر خواهد ساخت، یعنی از عدم انفاق که امری ظاهری است ناگواری باطنی ظاهر خواهد شد. بنابر این، به این امر ممکن هم جامه ی عمل پوشانیده نشد و) آگاه باشید شما کسانی هستید که برای انفاق مقداری از مال (که عاید شدن نفعش برای شما یقینی است) در راه خدا خوانده می شوید (و بیشتر آن مال در اختیار خود شما گذاشته می شود) پس (بر این امر هم) بعضی از شما هستند که بخل می ورزند و (سپس این افراد مذمت شده اند) هر کسی که (در چنین موارد از انفاق) بخل ورزد او (در حقیقت) بر ضرر خود بخل می ورزد (خود را از نفع دائمی آن محروم می دارد) و (اگر نه) خداوند متعال محتاج کسی نیست تا این احتمال وجود داشته باشد که به او ضرری وارد می شود و (بلکه) همه ی شما محتاج (او) هستید (و با توجه به این نیازمندی که دارید به شما دستور انفاق داده شد؛ زیرا در آخرت شما به ثواب آن نیازمند می باشید و طریق حصول آن، عمل به این وظایف است که) اگر شما (از احکام ما) رو بگردانید خداوند به جای شما قوم دیگری را خلق می فرماید که چون شما (روگردان) نمی باشند (بلکه بی نهایت فرمانبردار خواهند بود و این وظیفه را آنان انجام می دهند و بدین صورت آن حکمت به پایه تکمیل می رسد).

معارف و مسایل

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این آیه نیز در خصوص منافقین و یهود بنی قریظه و بنی نصیر نازل شده است.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، فرموده است که این موضوع درباره منافقینی است که به هنگام غزوه بدر به کفار قریش کمک کردند؛ بدین نحو که دوازده نفر از ایشان هزینای کمالشکر آنها را به عهده گرفت و هر روز یکی از ایشان غذای آنها را آماده می کرد.

﴿و سَيُحِبُّوا أَعْمَالَهُمْ﴾، مراد از حبیط اعمال در اینجا می تواند آن باشد که نگذارد مساعی آنان در جهت مخالف اسلام به پیروزی برسد؛ بلکه آنها را خنثی کند. چنانکه در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید و این معنی نیز می تواند مراد باشد که به سبب کفر و نفاقشان اعمال یکشان از قبیل صدقه و خیرات و غیره همه به باد رفته و قابل پذیرش نباشد.

﴿و لا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾، قرآن کریم در اینجا به جای حبیط اعمال ابطال اعمال را به کار برده است که مفهومی بسیار عام است؛ زیرا یکی از صور ابطال آن است که به سبب کفر پیش می آید و در آیه‌ی فوق به حبیط اعمال تعبیر شد؛ زیرا هیچ عملی از کافر به علت کافر بودنش مقبول نمی افتد و کسی که بعد از اسلام مرتد گردد اگر چه اعمال زمان مسلمانان او قابل قبول بودند ولی کفر و ارتداد او همه‌ی آنها را به باد داد.

صورت دوم ابطال اعمال آن است که بعضی از اعمال صالح شرط پذیرش اعمال صالح دیگر می باشد؛ پس چون کسی شرط را ضایع کند اعمال صالح دیگرش که مشروط بر آن شرط بودند، ضایع می گردند. مثلاً شرط پذیرش هر عمل صالحی آن است که، خالص برای خدا و فاقد از ریا و «سمعه» باشد، یعنی به جهت نشدن دادن مردم یا شنواندن آنان انجام نگیرد.



قرآن در آیه‌ی پنجم از سوره‌ی «بینه» فرموده است: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾، و در آیه‌ی سوم از سوره‌ی «زمر» فرموده است: ﴿إِلَّا لِلَّهِ الدِّينَ الْخَالِصَ﴾، پس اگر کسی که اعمال نیک او به خاطر ریا و نشان دادن به مردم انجام گیرد، آن عمل نزد خدا باطل می‌گردد. هم چنین قرآن در باره‌ی صدقات در آیه‌ی ۲۶۴ از سوره‌ی «بقره» تصریح فرموده است که: ﴿لَا تَبْتَغُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾، یعنی صدقات خود را با منت گذاشتن و ایذا دادن به فقیران باطل نکنید؛ پس معلوم شد کسی که با صدقه دادن، بر فقیری منت گذاشت یا به او اذیت و آزاری رسانید، صدقه‌ی او باطل است و امکان دارد، مطلب قول امام حسن بصری که فرمود: نیکیهای خود را به وسیله‌ی گناهان باطل نکنید نیز همین باشد.

چنانکه ابن جریر فرموده است که: بالریاء والسمعة و مقاتل و غیره فرموده‌اند: بالمن، زیرا به اتفاق اهل سنت غیر از کفر و شرک هیچ گناه دیگری اگر چه کبیره باشد، این اثر را ندارد که تمام اعمال شایسته‌ی مؤمن را حبط و باطل بکند مثلاً اگر کسی با وجود این که پایبند نماز و روزه است دزدی کرد نمی‌توان نسبت به او شرعاً گفت که نماز و روزه‌ی تو باطل است و قضای آنها را به جا بیاور؛ لذا مراد از ابطال اعمال بالمعاصی آن معاصی است که عدم انجام آنها مدار پذیرش اعمال صالح باشد، مانند: ریا و نمود که عدم آن شرط پذیرش هر عمل صالحی می‌باشد و این نیز ممکن است که مراد از ابطال اعمال صالح در قول امام حسن بصری محرومیت از برکات آنها باشد نه حبط و بطلان آنها و این در تمام معاصی شرط است؛ زیرا کسی که در اعمالش معاصی غالب باشد اعمال صالح اندک و دارای این برکات نمی‌باشند که او را از عذاب نجات دهند، بلکه طبق مقررات سزای اعمال خود را خواهد دید و سرانجام پس از رسیدن به سزای اعمالش به برکت ایمان نجات می‌یابد.

مسئله: صورت سوم از ابطال اعمال صالح آن است که کسی عمل نیکی انجام داد، عمداً آن را باطل کند، مثلاً کسی شروع به خواندن نماز و گرفتن روزه نفلی کند و سپس بدون عذری عمداً آنها را فاسد کند که این عمل نیز به وسیله‌ی این آیه ممنوع شده است و مذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمته، نیز همین می‌باشد که هر عمل صالحی که از ابتدا فرض یا واجب نبود، ولی کسی اقدام به انجام آن نمود، تکمیل آن از روی این آیه واجب می‌باشد، این‌که مرتکب ابطال عمل صالح نشود؛ لذا اگر کسی چنین عملی را شروع کرد و سپس بدون عذر آن را ترک کرد یا آن را فاسد کرد گنهکار می‌شود و قضایش بر او واجب می‌گردد و در نزد امام شافعی نه قضا بر او لازم است و نه گنهکار می‌شود؛ زیرا چون در ابتدا این عمل بر او فرض یا واجب نبود، پس بعد از شروع نیز فرض و واجب نمی‌گردد، که به موجب ترک یا افساد آن، گناه لازم آید، اما نزد احناف، الفاظ آیه عام و مشتمل هر عمل صالح است، چه فرض یا واجب باشد یا من باب نفل آن را شروع بکنند، که به محض شروع، آن عمل نفلی نیز واجب می‌گردد، این بحث در تفسیر مظهري به نقل احادیث زیادی به تفصیل بیان گردیده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ﴾، این حکم با همین الفاظ قبلاً بیان گردید و تکرار آن بدان خاطر است که در آیه‌ی قبلی خسارت دنیوی کفار بیان شد و مراد در این آیه خسارت اخروی آنهاست؛ هم چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، و نیز می‌تواند منظور آن باشد که در آیه قبلی از عموم کفار ذکر شده بود که بعضی از آنان بعداً ایمان آوردند، پس هر عمل را که در حالت کفر انجام داده‌اند، نیز حبط شده است که پس از اسلام در مقابل به آن ثوابی نمی‌رسد و در این آیه تنها کفاری ذکر شده‌اند که تا هنگام مرگ بر کفر و شرک مصرّ مانده‌اند که در آخرت هرگز آمرزیده نخواهند شد، والله اعلم.



﴿ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ ﴾، در این آیه از دعوت کفار به صلح منع شده است و در آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی «انفال» آمده است که: ﴿ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ﴾، یعنی اگر کفار به صلح مایل شدند، شما نیز به آن متمایل باشید، از این آیه مجاز بودن صلح با کفار معلوم می‌گردد، بنابر این بعضی فرموده‌اند که اجازه‌ی مذکور در آیه، مشروط به آن است که صلح جویی از جانب کفار آغاز گردد و آنچه در آیه‌ی فوق از آن ممانعت آمده است، آن است که مسلمانان نباید متقاضی آن باشند؛ لذا هیچ تعارضی بین این دو آیه وجود ندارد. ولی صحیح این است که آغاز صلح از جانب مسلمانان هم جایز است به شرطی که متضمن مصلحت مسلمین باشد و تنها علتش بزدلی و عیاشی نباشد و در آوردن جمله: ﴿ فَلَا تَهِنُوا ﴾، ابتدا به این امر اشاره شده است که صلح ممنوع، آن است که علت آن بزدلی و فرار از راه خدا باشد، لذا در این هم، هیچ تعارضی وجود ندارد و آیه: ﴿ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ ﴾، به آن صورت مقید می‌گردد که سبب صلح، سستی و بزدلی نباشد، بلکه بر حسب مقتضای مصلحت خود مسلمین باشد، والله اعلم.

﴿ وَ لَنْ يَتْرَكُمْ أَعْمَلَكُمْ ﴾، یعنی خداوند متعال از پاداش اعمال شما چیزی نمی‌کاهد، در این اشاره به آن است که اگر در دنیا کوچکترین مصیبتی پیش بیاید، در آخرت در ازای آن مستوجب اجر عظیم خواهد شد، لذا مؤمن در حالت مشقت هم ناکام نیست.

﴿ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ﴾، چون محبت دنیاست که می‌تواند مانع از جهاد باشد و آن متضمن محبت جان، مال، زن و فرزند نیز می‌باشد، در این آیه بیان گردید که تمام این امور در هر حال فانی هستند و اگر در حال حاضر آنها را نجات هم بدهد بعداً به وقت خود، از دست خواهند رفت. لذا محبت امور و اشیای فانی و ناپایدار نباید بر نعمات دایمی آخرت غالب آید.

﴿ وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴾، مفهوم ظاهری آیه آن است که خداوند اموال

شما را از شما نمی خواهد، ولی در تمام قرآن احکام زکات و صدقات و انفاق فی سبیل الله به کثرت بیان شده است، به ویژه در آیه ی بعدی در خصوص انفاق فی سبیل الله تأکید شده است؛ لذا ظاهراً چنان می نماید که بین این دو آیه تعارضی وجود دارد؛ لذا بعضی از حضرات معنای ﴿ لَا يَسْئَلُكُمْ ﴾، را به این که خداوند متعال امواتان را برای نفع شخصی خویش نمی خواهد تعبیر کرده اند و بلکه آن هم به نفع شما می باشد که آن را با عبارت: ﴿ يُوْتِكُمْ أُجُورَكُمْ ﴾ بیان فرموده است که منظور از دستور به انفاق در راه خدا بدان جهت است که چون در آخرت نیاز شدیدی به نیکی پیدا می شود، در آنجا انفاق مورد نیاز شما خواهد بود تا پاداشش به شما برسد و در خلاصه ی تفسیر همین معنی اختیار شده است و نظیر آن آیه ی ۵۷ سوره ی ذاریات می باشد که می فرماید: ﴿ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ ﴾ که ما از شما طلب رزق نمی کنیم و نه نیازی به آن داریم.

و بعضی از حضرات مفهوم آیه را چنین بیان فرموده اند که: مراد از ﴿ لَا يَسْئَلُكُمْ ﴾، خواستن کل مال است و هو قول ابن عیینه ^(۱).

زیرا ﴿ يُخْفِكُمْ ﴾، از «احفاء» مشتق است که به معنای مبالغه و رسیدن به انتهای کار است. و مفهوم آیه ی بعدی در نزد همه ی مفسرین آن است که اگر خداوند متعال کل اموال را از شما می خواست بخل می ورزیدید که این، سرانجام ناگواری در پی داشت تا این که به هنگام انجام این، ناگواری شما ظاهر می شد خلاصه این که مراد از: ﴿ لَا يَسْئَلُكُمْ ﴾، در آیه ی اوّل همان است که در آیه ی دوم با قید ﴿ فَيُخْفِكُمْ ﴾، آمده است، پس مقصود هر دو آیه آن است که خداوند متعال فرایض مالی چون زکات و غیره ای را که بر شما واجب نموده است اولاً برای استفاده خود شماست و خداوند هیچ نفعی از آن نمی برد.



ثانیاً خداوند متعال در اثر مهربانی خویش مقدار جزئی از اموال را فرض نموده که در هیچ صورت نباید بار خاطر تصوّر شود؛ مثلاً در زکات یک چهارم و در محصولات زمین یک دهم یا یک بیستم و از صد گوسفند یکی را فرض قرار داده است، پس معلوم شد که خداوند کلّ مال شما را طلب ننموده است که دادن آن طبعاً ناگوار بود و نگرانی خاطر را فراهم می ساخت. در نتیجه مقداری اندک از آن را طلب نموده است، پس فریضه‌ی شماست که آن را با کمال مسرّت ادا کنید و آنچه در آیه‌ی دوم فرموده است که: ﴿يُخْرِجُ أَضْغَنْكُمُ﴾، «اضغان» جمع ضغن است که به معنای کینه‌ی مخفی و کراهیت نهانی می آید و مراد از آن در اینجا کراهیت مخفی است یعنی بذل و بخشش کل مال طبعاً برای انسان ناگوار می باشد که نمی تواند آن را در ظاهر هم انجام دهد و به هنگام ادا با امروز و فردا کردن ناگواری ابراز می گردد، پس حاصل این فرمان آن است که اگر الله تعالی کلّ مال را از شما طلب می کرد، شما بخل می ورزیدید، و ناگواری و کراهتی که در اثر بخل در دل پدید می آید، حتماً ظاهر می گشت، لذا او بجای کلّ مال، بخش اندکی و ناچیزی بر شما فرض نمود.

﴿تَدْعُونَ لِنَفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ﴾، یعنی شما خوانده می شوید تا که مقداری از مال خود را در راه خدا انفاق کنید؛ باز عده‌ای از شما در این خصوص بخل می ورزند، سپس فرمود که: ﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ﴾، یعنی کسی که در این باره بخل می ورزد او به خدا ضرری وارد نمی سازد، بلکه با آن، نسبت به خود ضرر وارد می سازد که از ثواب آخرت محروم می ماند و گرفتار سزای ترک فرض می گردد؛ سپس این امر را با وضوح بیشتر بیان فرمود که: ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾، یعنی خدا بی نیاز است و شما محتاج می باشید و انفاق فی سبیل الله نیازهای شما را برآورده می نماید.

﴿وَأِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾، در این آیه، غنی الاغنیاء بودن خداوند چنان توضیح داده شده است که خداوند چه نیازی به اموال شما دارد؛ بلکه او حتی نسبت به وجود شما هم نیازی ندارد و اگر همه‌ی شما کلاً به احکام ما عمل نکنید پس تا زمانی که ما بخواهیم که دنیا و اسلام را در آن باقی نگهداریم، برای نگهداری دین حق خود و اجرای احکام خویش قوم دیگری خلق می‌کنیم که چون شما از احکام شرعی گریز و اعراض نخواهند کرد، بلکه کاملاً مطیع خواهند بود.

امام حسن بصری فرموده است: که مراد از این قوم، مردم عجم است و حضرت عکرمه فرموده که مراد از این فارس و روم می‌باشند و از حضرت ابوهریره روایت است که زمانی که رسول خدا این آیه را بر اصحاب کرام تلاوت فرمود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله! آن چنان قوم چه کسانی می‌باشند که اگر ما (العیاذ بالله) از احکام دین روی بگردانیم آنان به جای ما آورده می‌شوند که مثل ما روی گردانی نخواهند کرد، آن حضرت ﷺ، بر ران حضرت سلمان فارسی (که در جلسه حضور داشت) دست گذاشت و فرمود که ایشان و قوم اوست. که (بالفرض) اگر دین حق بر ستاره ثریا باشد (که رسیدن مردم تا آنجا مشکل است) باز هم عده‌ای از اهل فارس به آنجا رسیده دین را حاصل خواهند نمود و به آن عمل خواهند کرد^(۱).

شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب خود که آن را در مناقب امام ابوحنیفه نگاشته است فرموده که: مراد از آن، امام ابوحنیفه و شاگردان او می‌باشند؛ زیرا از ابنای فارس هیچ گروهی به آن پایه از علم نرسیده که ابوحنیفه و اصحاب او به آن پایه رسیده‌اند^(۲).

تمت بحمدالله و عونه سورة محمد ﷺ، للرباع عشر من شعبان سنة ۱۳۹۲ هـ يوم السبت بعد

۱ - رواه الترمذی والحاکم و صحاه و ابن حبان و مطهری.

۲ - حاشیه تفسیر مطهری.



العصر.

وكذلك تمت الترجمة للثالث عشر من جمادى الاخرى سنة ١٤٠٩ هـ يوم السبت بعد الظهر.

سورة الفتح

سورة الفتح مدنیة وهی تسع و عشرون آیه و أربع رکوعات
سوره فتح در مدینه نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
ما گشایش کردیم برای تو گشایشی آشکار. تا عفو نماید تو را خدا از آنچه گذشته از گناهانت

وَمَا تَأْخُرُ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾ وَ يَنْصُرَكَ
و آنچه مانده، و تمام کند احسان خود را بر تو و ببرد تو را به راه راست. و کمک کند تو را

اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾
خدا کمک غالب.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً ما (در صلح حدیبیه) فتح آشکاری را نصیب شما کردیم، (از این صلح آن استفاده به دست آمد که سبب فتح مطلوب «فتح مکه» قرار گرفت، بنابراین، این صلح، فتحی شد و به فتح مکه از آن جهت فتح مبین گفته



می شود که هدف از فتح در شرع مقدّس اسلامی، حکمرانی نمی باشد، بلکه مقصود غلبه‌ی دین اسلام می باشد، و با فتح مکه این مقصود با مقیاس زیادی برآورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن حضرت ﷺ، بر قوم خود غالب آید، ما نیز از او اطاعت خواهیم کرد چون مکه فتح شد، قبایل عرب از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین مبین اسلام، مشرف شدند^(۱).

و چون آثار بزرگ غلبه‌ی اسلام با فتح مکه نمایان شد، از این جهت به آن فتح مبین نامیده شد، و صلح حدیبیه از آن جهت وسیله فتح مکه قرار گرفت، که مسلمین همیشه با اهل مکه در ستیز بودند، و با صلح حدیبیه، مسلمانان با اطمینان کامل در تبلیغ اسلام کوشیدند، و در اثر آن بسیاری از مردم مسلمان شدند، و بر جمع مسلمانان افزوده شد، و با فتح خیبر و دیگر فتوحات وضع مسلمانان روبه راه شد، و چنان مقتدر گشتند که می توانستند بر دیگران فشار وارد نمایند، باز از طرف قریش عهدشکنی آغاز شد که آن حضرت ﷺ، با لشکری متشکل از ده هزار نفر، برای مقابله با آنان عازم مکه شد، و اهل مکه چنان مرعوب شدند که جنگ طولی نکشید و مطیع شدند، و جنگ و درگیری در آن کم اتفاق افتاد، حتی اهل علم در این خصوص که آیا مکه به وسیله‌ی صلح و یا به وسیله‌ی جنگ فتح شده است، اختلاف دارند، خلاصه؛ این صلح، بنابر آنچه گفته شد، سبب فتح قرار گرفت. و چون در آن نسبت به فتح مکه پیش‌گویی شده بود، مجازاً به آن «فتح مبین» گفته شد.

آیات بعدی ثمرات و برکات دینی و دنیوی این فتح را بیان می کنند که حصول این فتح از آن جهت بوده است) تا که (نتیجه‌ی زحمات شما در تبلیغ دین و دعوت به حق، آنچنان نمایان گردد که مردم به کثرت در اسلام

داخل بشوند، و اجر شما بالا برود، و از برکت کثرت اجر و قرب) الله تعالی تمام اشتباهات (ظاهری) گذشته و آینده‌ی شما را عفو می‌فرماید، و (خداوند متعال) احسانات خود را (که پیاپی به شما عطا می‌نمود، چنان‌که به شما نبوت عطا فرمود، و قرآن عنایت کرد، و علوم بسیاری داد، و بسیاری اعمال را قرین ثواب نمود، و آن احسانات خویش را بیشتر) بر شما تکمیل فرماید (تا که بسیاری از مردم به دست شما مسلمان شوند. و در اثر آن اجر و مقام قرب شما بلندتر شود، و این هر دو نعمت یاد شده متعلق به آخرت می‌باشند) و (دو نعمت دنیوی نیز وجود دارد: یکی این که) شما را (بدون منع و جلوگیری) در راه راست (دین) قرار دهد (اگر چه رفتن شما بر صراط مستقیم از قبل یقینی است ولی در آن از جانب کفار، ایجاد مزاحمت می‌شد، که اکنون این مزاحمت باقی نخواهد ماند) و (نعمت دیگر دنیوی آنست که) خداوند متعال شما را چنان غالب کند که متضمن عزّتی بر عزّت، باشد. (از آن پس از کسی مرعوب نشوی تا این‌که به جایی رسید که آن حضرت ﷺ، بر تمام جزیره العرب مسلط شد).

معارف و مسایل

به اتفاق جمهور صحابه و تابعین و ائمه‌ی تفسیر، سوره‌ی فتح در سال ۶ هجری زمانی نازل شد که آن حضرت ﷺ، به قصد عمره، با جمعی از صحابه عازم مکه‌ی مکرمه بود، و در نزدیکی حرم در مقام حدیبیه رسیده، قیام فرمود، و قریش از ورود وی به مکه جلوگیری کردند، و پس از آن برای صلح آماده شدند؛ مبنی بر این‌که آن جناب ﷺ، در آن سال برگردند و در سال آینده قضای این عمره را به جا بیاورند، بسیاری از صحابه به‌ویژه فاروق اعظم رضی الله عنه، از این صلح ناراحت شد. ولی آن حضرت ﷺ، با اشارات ربّانی آن را منعقد ساخت و آن را وسیله‌ی پیروزی مسلمانان دانست که



تفصیلش در آینده خواهد آمد.

چون آن حضرت ﷺ، احرام خود را باز کرد و از حدیبیه بازگشت کُلّ این سوره، در آن شب نازل شد، و در آن بیان گردید که خواب آن حضرت ﷺ، درست بوده است و حتماً به وقوع خواهد پیوست.

ولی هم اکنون زمان آن فرا نرسیده است، و بعداً به هنگام فتح فرا خواهد رسید و این صلح حدیبیه را به «فتح مبین» از آن جهت تعبیر فرمود که این صلح در حقیقت مقدمه‌ی فتح مکه قرار گرفت.

حضرت عبدالله بن مسعود و عده‌ای دیگر از صحابه فرموده‌اند که: شما مردم، فتح مکه را فتح می‌گویید؛ ولی ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانستیم. و نیز حضرت جابر فرموده است که: ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانیم، و حضرت براء بن عازب فرموده است که: شما مردم فتح مکه را فتح تصوّر می‌کنید و در این شکی نیست که آن فتح بود، ولی ما بیعت رضوان را که به هنگام واقعه‌ی حدیبیه بود، فتح می‌پنداریم که رسول خدا ﷺ، در آن از اصحاب حاضر که آمارشان بالغ به هزار و چهارصد نفر بود، در زیر درختی بر جهاد بیعت گرفت؛ چنان‌که ذکر تفصیلی آن بیعت بعداً خواهد آمد (۱).

وقتی معلوم شد که این سوره، در واقعه حدیبیه، نازل شده است و قسمت زیادی از آن واقعه در این سوره، مذکور است، مناسب می‌باشد که قبلاً حکایت این واقعه بیان گردد. در تفسیر ابن کثیر قسمت زیادی از آن به تفصیل آمده است و نیز تفصیل آن با حواله به کتب معتبر و مستند مشتمل بر بسیاری معجزات و نصایح و فواید علمی و دینی و سیاسی و حکم، در حدود چهارده صفحه در تفسیر مظهري مذکور است که از آن جمله در اینجا فقط قسمت‌هایی آورده می‌شود که خود این سوره، به ذکر آنها

متعرض شده و یا این که این سوره، تعلق عمیق به آنها دارد، تا فهم تفسیر آیاتی که به آن حکایت تعلق دارد، آسان گردد و تمام این تفاسیل مأخوذ از تفسیر مظهري است و هر جا که از تفسیری دیگر اخذ شده، به آن حواله داده شده است.

واقعه‌ی حدیبیه

حدیبیه نام جایگاهی است خارج از مکه، متصل به حرم که امروزه به آن شمیسه گفته می‌شود و این واقعه در آن جا به وقوع پیوست.

نخستین قسمت از این واقعه خواب رسول خدا ﷺ است

یک قسمت از این واقعه طبق روایت عبد بن حمید و ابن جریر و بیهقی و غیره آن است که رسول خدا ﷺ، در مدینه‌ی منوره خواب دید که همراه با اصحاب کرام با اطمینان و امنیت کامل، وارد مکه شده و از احرام فارغ می‌شوند که بعضی از مردم سرهای خود را می‌تراشند و بعضی موها را می‌گیرند و نیز دیدند که در داخل کعبه تشریف بردند و کلید آن را به دست مبارک خویش گرفتند، این یک قسمتی از آن واقعه است که ذکرش در این سوره می‌آید، و چون خواب انبیاء علیهم السلام، وحی می‌باشد، بنابر این وقوع این صورت یقینی بود، ولی در خواب سال و ماهی برای آن معین نشده بود، و در حقیقت مصداق این خواب به هنگام فتح مکه به وقوع پیوست، اما وقتی رسول خدا ﷺ، خواب خود را با اصحاب بیان فرمود، در آنان، جهت رفتن به مکه و طواف و مناسک دیگر، چنان اشتیاقی پدید آمد که فوراً خود را مهیا ساختند، و وقتی از اصحاب اجتماعی خاص ترتیب یافت، آن حضرت ﷺ، نیز اظهار آمادگی نمود؛ زیرا در خوابش سال و ماهی خاص، متعین نبود، و این احتمال داشت که هم اکنون مصداق آن به وقوع بپیوندد^(۱).

قسمت دوم دعوت صحابه و برخی از مسلمانان روستانشین توسط

آن حضرت ﷺ، و انکار بعضی از آنان است

از ابن سعد و غیره روایت است که چون آن حضرت ﷺ، و اصحاب اراده عمره نمودند، و این خطر احساس می شد که قریش آنان را از عمره باز دارد، و نیز امکان داشت که جهت دفاع، جنگی درگیرد، در نتیجه آن حضرت ﷺ، در روستاهای نزدیک مدینه اعلام فرمود و اهالی آن روستاها را برای شرکت در عمره دعوت نمود که بسیاری از آنان جهت شرکت در مراسم عمره عذر خواستند و گفتند: آن حضرت ﷺ، و همراهان او می خواهند که ما را با قریش که دارای ساز و برگ فراوان هست، درگیر سازند و سرانجامش آن خواهد شد که از این سفر باز نگردند^(۱).

قسمت سوم حرکت به سوی مکه

مطابق روایات امام بخاری، احمد، ابوداود، نسائی و غیره، آن حضرت ﷺ، قبل از حرکت، غسل فرمود و لباس نو پوشید و بر شتر خویش به نام قصوی سوار شد و حضرت امّ المؤمنین امّ سلمه را همراه خود برد و تعداد زیادی از مهاجرین و انصار و بسیاری از روستاییان دور و بر نیز همراه او بودند، که تعدادشان هزار و چهارصد نفر نوشته شده است. و بنا بر خواب آن حضرت ﷺ، کسی شک نداشت که مکه‌ی مکرمه در همین سفر فتح خواهد شد، و جز شمشیر سلاح دیگری همراه نداشتند، و آن حضرت ﷺ، در آغاز ماه ذوالقعدة سال ۶ هجری به روز دوشنبه حرکت کرد، و در مقام ذوالحلیفه احرام بست^(۲).

قسمت چهارم آماده شدن برای مقابله با اهل مکه

از طرف دیگر چون اهل مکه اطلاع یافتند که رسول خدا ﷺ، با عده‌ی زیادی از اصحاب کرام عزم مکه نموده‌اند با یکدیگر به مشورت پرداختند، که درست است آنان جهت عمره می‌آیند، ولی اگر ما بگذاریم که آنان وارد مکه شوند، در میان تمام عرب چنان مشهور می‌شود که آنها بر ما غلبه کرده‌اند تا به مکه رسیده‌اند. در حالی که در میان ما و آنان به کرات جنگ به وقوع پیوسته است و همگی با یکدیگر عهد بستند که هرگز نگذارند آنان وارد مکه شوند، و جهت جلوگیری تحت رهبری خالد بن ولید (که هنوز مسلمان نشده بود) گروهی را خارج از مکه در مقام «کراع الغمیم» فرستادند، و او ساکنان اطراف مکه را با خود همراه کرد و قبیله بنی ثقیف نیز از طایف آمد و به جمع آنان پیوست، و در مقام «بلدح» سنگر گرفتند، و همگی جهت جلوگیری از ورود آن حضرت ﷺ، به مکه، و جنگ با وی عهد و پیمان بستند.

روشی ساده و عجیب جهت خبر رساندن

آنان جهت اطلاع یافتن از مسلمانان چنان برنامه ریزی کردند که از مقام بلدح تا محل استقرار آن حضرت ﷺ، بر قله کوهها افرادی را گذاشتند که ضمن مشاهده احوال خاص صدا بلند کنند و شخصی را که بر قلّه‌ای دیگر استقرار یافته است، آگاه سازند، و این تسلسل ادامه می‌یافت تا این‌که ظرف چند دقیقه کسانی که در بلدح بودند از نقل و انتقال مسلمین با خبر می‌شدند.

مخبر پیامبر ﷺ

آن حضرت ﷺ، قبلاً بشر بن ابی سفیان را به مکه فرستاد تا به طور پنهانی احوال اهل مکه را مشاهده و به اطلاع او برساند، چنان‌که وی از مکه آن حضرت ﷺ، را آگاه نمود و آن حضرت ﷺ، فرمود: متأسفانه



چندین جنگ، قریش را خُرد کرده باز هم از جنگ دست بر نمی دارند و این برای آنها فرصت مناسبی بود که مرا با اهالی دیگر عرب آزاد می گذاشتند که اگر اعراب بر من تسلط می یافتند، مقصود آنان در حالی که در خانه نشسته اند بر آورده می شد، و اگر من بر آنان مسلط می شدم، آنان نیز در اسلام داخل می شدند، و اگر نمی خواستند که مسلمان بشوند تازه نفس و قوی می ماندند. تا با من به مقابله برخیزند، نمی دانم قریش چه تصور می کند، قسم به خدا جهت آن حکمی که خدا به من داده و مرا بدان خاطر مبعوث کرده است، همیشه خلاف آنان و لو این که تنها باقی بمانم، جهاد خواهم کرد.

قسمت پنجم واقعه‌ی نشستن شتر آن حضرت ﷺ

سپس آن حضرت ﷺ، مردم را جمع نموده به ایراد سخن پرداخت و با مردم مشورت فرمود که آیا صلاح است همین جا بمانیم و برخلاف قریش جهاد کنیم، و یا این که به سوی بیت الله حرام پیش برویم، اگر کسی جلو ما را گرفت با او بجنگیم، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و تعدادی دیگر از اصحاب مشورت دادند که شما به قصد بیت الله حرام بیرون آمده اید و بر این هدف پایدار باشید، تا این که اگر کسی جلو ما را گرفت با او می جنگیم، آنگاه حضرت مقداد بن اسود بلند شد و عرض کرد که یا رسول الله! ما چون بنی اسرائیل نیستیم که به شما بگوییم: ﴿ اذهب أنت و ربك فقاتلا ﴾ (شما با پروردگارتان بروید و بجنگید و ما اینجا نزنسته ایم) بلکه ما در هر صورت در رکاب شما باقی خواهیم ماند و قتال خواهیم کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، با شنیدن این فرمود که اکنون با نام خدا به سوی مکه پیش بروید. چون آن حضرت ﷺ، به نزدیک مکه رسید و خالد و همراهانش دیدند که آن حضرت به پیش می رود، او صفوف لشکر خویش را به جانب قبله مستحکم نموده،

دستور آماده باش داد، آن حضرت علیه السلام، عباد بن بشر را با گروهی به پیش فرستاد، و ایشان در قبال خالد بن ولید لشکر آراستند، در همین زمان نماز ظهر فرارسید، و حضرت بلال اذان گفت و آن حضرت علیه السلام، و اصحاب کرام به نماز مشغول شدند و از آن طرف خالد بن ولید و لشکریانش مشاهده می کردند، سپس خالد بن ولید گفت که ما فرصت مناسبی را از دست دادیم، چون همه ی آنان مشغول نماز بودند می بایست بر آنها هجوم می بردیم، ولی باکی نیست زمان نماز دیگر آنان اکنون فرا می رسد، در انتظار آن باشید. جبرئیل علیه السلام، با احکام نماز خوف نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، را از سوء قصد آنها آگاه ساخت که به هنگام نماز لشکر را دو قسمت کن تا شما با مسلمین از شر آنان در امان باشید.

قسمت ششم ظهور معجزه های در حدیبیه

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مقام حدیبیه رسید، دست شترش سُر خورد و به زمین نشست اصحاب کرام سعی نمودند که بلندش کنند اما بلند نشد، گفتند: قصوی (نام شتر است) مانده است، آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود که: خیر او نمانده و به ماندن عادت ندارد بلکه ذاتی آن را باز داشته است که فیل را باز داشته بود؛ (غالباً از آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله، در یافت واقعه ای که در خواب به او وعده داده شده بود، زمانش فرا نرسیده است) آن جناب صلی الله علیه و آله، ضمن مشاهده ی این حادثه فرمود: قسم به ذاتی که جانم در قبضه ی قدرت اوست، هر آنچه در آن تعظیم شعائر الله باشد و قریش از من بخواهد، آن را خواهم پذیرفت. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله، شتر را صدا زد شتر بلند شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله، از جهتی که به سوی خالد بن ولید می رفت برگشت و در قسمت دیگری از حدیبیه منزل گرفت و در این جهت آب بسیار کم بود؛ زیرا خالد و همراهانش آب را قبضه کرده بودند، اینجا بود که از



آن حضرت علیه السلام، معجزه‌ای ظهور کرد، و آن این بود که: آن حضرت علیه السلام، مضمضه نموده آب دهن را در چاهی که از آن آب بر می داشتند و کمی آب داشت، ریخت، و از ترکش خود تیری در آورده به آنان داد تا آن را در چاه فرو ببرند، آب چاه به جوش آمد تا آن که به دهانه چاه رسید، تا جایی که مردم با ظرف از آن آب برداشتند و سیراب گردیدند.

قسمت هفتم صحبت نمودن با اهل مکه با فرستادن سفیران

بدین ترتیب همه اصحاب اطمینان یافته، اقامت گزیدند و مذاکره‌ای با اهل مکه ضمن فرستادن سفیران شروع شد، نخست بدیل بن ورقاء (که بعداً مسلمان شد) با همراهانش حاضر شد و از روی خیرخواهی به آن حضرت علیه السلام، عرض کرد که قریش با تمام قدرت جهت مقابله بیرون آمده و جاهای آب را نیز قبضه کرده‌اند، و هرگز نمی‌گذارند که شما وارد مکه شوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که: ما برای جنگ با کسی در اینجا نیامده‌ایم، و بدیهی است اگر کسی ما را از به‌جا آوردن عمره باز دارد، با او خواهیم جنگید، و باز آن حضرت علیه السلام، همان جمله را تکرار فرمود که با بشر فرموده بود، و آن این که قریش از جنگهای پیاپی خسته شده است، اگر آنها بخواهند تا مدتی با ما صلح و آشتی کنند تا بتوانند به آماده کردن خویش، مشغول باشند، و ما را با بقیه‌ی عرب رها سازند، پس اگر آنان بر ما تسلط یافتند در نتیجه مقصود قریش در حالی که در خانه‌هایشان نشسته‌اند برآورده می‌شود، و اگر ما غلبه پیدا کردیم آنان اختیار دارند که به دین اسلام مشرف شوند، و یا با ما قتال کنند، و ضمناً در این صورت با حفظ نیروی قبلی بر تعدادشان افزوده خواهد شد، و اگر قریش این پیشنهاد را نپذیرفت به خدا قسم در این معامله با آنها قتال خواهم کرد. اگر چه در معرکه تنها بمانم، بدیل گفت من برمی‌گردم، و پیشنهاد شما را با قریش در میان

می گذارم، چون او برگشت بعضی افراد از قریش حاضر نشدند تا به صحبت بدیل گوش فرا دهند، بلکه در جوش قتال سرمست بودند، و عده‌ای دیگر گفتند که گفته‌ی او را گوش کنید که از جمله آنان عروه بن مسعود سردار قوم خودش بود، چون این پیشنهاد را شنید به سران قریش گفت: این پیشنهاد محمد (ﷺ) صحیح است، آن را بپذیرید و به من اجازه دهید تا بروم و با او صحبت کنم.

در مرحله‌ی دوم شخص عروه بن مسعود جهت گفتگو حاضر شد، و خدمت رسول خدا (ﷺ)، عرض کرد: که اگر شما قوم خود را از بین ببرید، آیا در دنیا شنیده‌اید که کسی قوم خود را از بین برده باشد! و نیز با اصحاب گفتگویی تند و تیز انجام داد، عروه در اثنای گفتگو به وضع اصحاب نظر می انداخت و می دید که اگر رسول خدا (ﷺ)، آب دهنی می انداخت، اصحاب کرام آن را به دست گرفته بر صورت خود می مالیدند، و چون آن حضرت (ﷺ)، وضو می گرفت، اصحاب بر آب مستعمل وضوی او هجوم برده آن را می گرفتند، و بر صورت‌های خویش می مالیدند؛ و چون آن حضرت (ﷺ)، صحبت می کرد همه، صدا‌های خود را پایین می آوردند و به سخنان او گوش فرا می دادند، عروه ضمن بازگشت اوضاعی را که شخصاً مشاهده کرده بود، با سران قریش در میان گذاشت و گفت: من به دربار بزرگ پادشاهان، قیصر و کسری، و نیز نزد نجاشی رفته‌ام، قسم به خدا هیچ پادشاهی را آن چنان ندیده‌ام که قومش در حق او چنین فداکار باشند که قوم محمد (ﷺ) در حق او روا می دارند، او پیشنهاد صمیمی عرضه نموده و مشورت من بر آن است که شما پیشنهاد او را بپذیرید؛ مردم گفتند ما نمی توانیم آن را بپذیریم جز این که او امسال برگردد، و سال آینده بیاید وقتی که پیشنهاد عروه پذیرفته نشد، او با قوم خویش برگشت و پس از آن شخص دیگری به نام جلیس بن علقمه که سردار اعراب بود، به خدمت



آن حضرت علیه السلام، حاضر شد و صحابه‌ی کرام را در حال احرام در صورتی که هدایایی را همراه داشتند، ملاحظه کرده برگشت و قوم خود را در جریان گذاشت که یاران محمد صلی الله علیه و آله (صلی الله علیه و آله) برای عمره‌ی بیت الله الحرام آمده‌اند، و جلوگیری از آنان به هیچ وجه درست نمی‌باشد؛ قریش به گفته‌ی او گوش فرامداد. در نتیجه او و همراهانش نیز برگشتند، و نفر چهارم جهت گفتگو حاضر شد و با آن جناب صلی الله علیه و آله، صحبت کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله، آنچه را با بدیل و عروه گفته بود نیز با او گفت، او نیز باز گشت و پاسخ آن حضرت صلی الله علیه و آله، را به قریش رسانید.

قسمت هشتم، اعزام حضرت عثمان به عنوان قاصد نزد قریش

امام بیهقی از حضرت عروه روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مقام حدیبیه رسید و اقامه فرمود، قریش در وحشت افتاد، آن حضرت صلی الله علیه و آله، خواست کسی را از یاران خود به نزد آنان بفرستد تا آنان را تفهیم کند، که ما برای جنگ نیامده‌ایم، بلکه جهت ادای عمره به سوی مکه عزیمت نموده‌ایم؛ لذا راه را بر ما نبندید، و جهت این کار حضرت عمر فرا خوانده شد، او عرض کرد که قریش سخت‌ترین دشمن من هست و از عداوت و شدت من کاملاً آگاه است، و چنان کسی از قوم من در مکه نیست که بتواند از من حمایت کند، من کسی را به خدمت شما معرفی می‌کنم که به سبب قبیله‌ی خویش در مکه دارای قوت و عزت خاصی است یعنی عثمان ابن عفان، آن حضرت صلی الله علیه و آله، برای انجام این کار حضرت عثمان را مأمور ساخت و فرستاد، و نیز به او فرمود که: نزد مسلمین مستضعف اعم از زن و مرد که نتوانستند هجرت کنند برو و آنان را تسلی خاطر بده که مبادا پریشان باشند که ان شاء الله مکه‌ی مکرمه فتح خواهد شد، و مشکلات شما برطرف خواهد گردید.

حضرت عثمان نخست نزد کسانی رفت که در بلدح جمع شده بودند و ضمن بستن راه برای مقابله در حالت آماده باش بودند، و پیشنهادی را که آن حضرت رضی الله عنه، با بدیل و عروه فرموده بود با آنان در میان گذاشت؛ گفتند که ما پیام تو را شنیدیم پس برو و به بزرگ خود بگو: که این کار شدنی نیست.

حضرت عثمان پس از شنیدن پاسخ آنان به سوی مکه حرکت کرد و با ابان بن سعید (که بعداً مسلمان شد) ملاقات نمود و او ضمن استقبال گرمی که از حضرت عثمان بجا آورد او را پناه داد و گفت: در مکه‌ی مکرمه هر جا که می‌خواهی پیامت را برسان و در این خصوص هیچ اندیشه‌ای به خود راه نده، و حضرت عثمان را سوار بر اسب خود وارد مکه کرد؛ زیرا قبیله‌ی او بنو سعید در مکه بسیار قوی و صاحب عزت بودند، حضرت عثمان با تمام سران قریش ملاقات کرده، پیام آن حضرت رضی الله عنه، را به آنان رسانید، که ما برای جنگ نیامده‌ایم، به محض انجام عمره، بر خواهیم گشت، و بدیهی است اگر کسی جلو ما را بگیرد با او خواهیم جنگید، و قریش بر اثر جنگهای قبلی خسته است و برای آنان مناسب است که ما را با دیگر قبایل عرب آزاد بگذارند، و با ما مقابله نکنند که اگر اعراب بر ما غلبه کردند مقصود آنان برآورده خواهد شد، و اگر ما پیروز شدیم آنها مختار خواهند بود، این که با ما قتال کنند و این مدت برای آنان فرصتی خواهد بود که استحکامات و نیروی خود را ترقی دهند؛ ولی همه‌ی آنان این پیشنهاد را رد کردند، آنگاه حضرت عثمان با مسلمانان مستضعف ملاقات کرد و پیام رسول صلی الله علیه و آله، خدا را به آنان رساند، آنان بسیار احساس خوشبختی کردند، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله، سلام فرستادند، وقتی که حضرت عثمان از ابلاغ پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله، فارغ شد، اهل مکه به او گفتند اگر میل داری می‌توانی به بیت الله طواف بکنی، حضرت عثمان فرمود: تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، طواف نکند، من طواف نخواهم کرد، حضرت عثمان تا سه شبانه‌روز در مکه ماند و



سران قریش را جهت پذیرفتن پیام رسول خدا ﷺ، دعوت نمود.

قسمت نهم، درگیری مسلمانان با اهل مکه و اسارت هفتاد نفر از اهالی مکه

در این اثنا قریش پنجاه نفر از افراد خود را گماشتند تا به پیامبر نزدیک شوند و ضمن در نظر گرفتن فرصت به وقت مناسب (معاذالله) آن حضرت ﷺ، را از بین ببرند، در این انتظار بودند که نگهبان آن حضرت ﷺ، محمد بن مسلمه همه‌ی آنان را دستگیر کرده و به عنوان اسیر به خدمت آن حضرت ﷺ، آورد، و از طرف دیگر قریش حضرت عثمان را با ده نفر مسلمان دیگر که به مکه رفته بودند در قبال پنجاه نفر خود بازداشت کردند، و گروهی دیگر از قریش به سوی مسلمانان حرکت نموده به تیراندازی و پرتاب سنگ به سوی آنان اقدام نمودند، که در اثر آن یکی از مسلمانان به نام ابن زینم شهید شد، و مسلمانان ده سوار از قریش را دستگیر کردند، و کسی شایعه‌ای مبنی بر شهادت حضرت عثمان را به رسول خدا ﷺ، رساند.

قسمت دهم، واقعه‌ی بیعت رضوان

رسول خدا ﷺ، به محض شنیدن این شایعه، صحابه را در زیر درختی جمع کرد و از آنان جهت جهاد بیعت گرفت، و همه‌ی صحابه دست بیعت در دست مبارک او نهادند، که ذکرش در همین سوره خواهد آمد و در احادیث صحیح برای این گروه از صحابه که در این بیعت شرکت داشتند، فضایل زیادی بیان گردیده است، و چون حضرت عثمان بنابه دستور آن جناب ﷺ، به مکه رفته بود، آن حضرت ﷺ، یک دستش را بر دست دیگر خود زد و فرمود، این نیز بیعت حضرت عثمان است، و این فضیلت ویژه حضرت عثمان می‌باشد که آن حضرت ﷺ، دست خود را جای دست

حضرت عثمان قرار داد و از طرف او بیعت نمود.

قسمت یازدهم، واقعه‌ی حدیبیه

از طرف دیگر خداوند متعال رعب مسلمین را بر اهل مکه مسلط نمود تا این‌که خود جهت صلح اعلام آمادگی کردند و از طرف خود سه نفر به نامهای سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی و مکرز بن حفص را برای عذرخواهی نزد رسول خدا ﷺ، فرستادند، که از سه نفر دو نفرشان یعنی سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی پس از مدتی کوتاه مسلمان شدند. سهیل بن عمرو آمد و عرض کرد که آنچه به شما رسیده مبنی بر این‌که عثمان و رفقای او کشته شده‌اند، کاملاً اشتباه است، ما آنان را نزد شما می‌فرستیم، شما اسیران ما را آزاد کنید، رسول خدا ﷺ، اسیران آنها را آزاد فرمود، در مسند امام احمد و صحیح مسلم از حضرت انس روایت است که آیه بیست و چهارم از همین سوره: ﴿ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ﴾، متعلق به همین واقعه است، سپس سهیل و همراهانش برگشتند و آنچه از جان‌نثاری اصحاب کرام که برای رسول خدا ﷺ، و مسارعت آنان در بیعت الرضوان را که برای آنان منظره‌ای عجیب و غریب بود، برای قریشیان بیان کردند، پس صاحبان رأی از قریش با خود گفتند، چیزی بهتر از این نیست که با محمد (ﷺ) صلح کنیم، مبنی بر این‌که او امسال برگردد تا در میان همه‌ی عرب مشهور نگردد که ما می‌خواستیم جلوی او را بگیریم اما او با قدرت خویش وارد مکه شد، و در سال آینده جهت ادای عمره بیاید، و سه روز در مکه بماند، و اکنون هدایای خود را ذبح نموده و از احرام بیرون آید و خود سهیل بن عمرو این پیام را به خدمت آن حضرت ﷺ، آورد، آن حضرت ﷺ، ضمن دیدن او فرمود: چنین معلوم می‌شود که این قوم اراده صلح را کرده‌اند که باز سهیل را فرستاده‌اند، آن حضرت ﷺ، چهار زانو نشست و از میان



اصحاب عباد بن بشر و مسلمه در حالی که مسلح بودند، جهت نگهبانی از آن حضرت ﷺ، ایستادند، سهیل حاضر شد و با ادب در محضر رسول خدا ﷺ، نشست و پیام قریش را رساند، عموم اصحاب کرام بر این راضی نبودند که احرام خود را بدون به جا آوردن عمره باز کنند، و لحن صحبتشان با سهیل شدید بود، و صدایشان گاهی بلند می شد و گاهی پایین می آمد، عباد بن بشر سهیل را تهدید کرد که صدایت را در محضر رسول خدا ﷺ، بلند نکن، پس از مذاکره ی طولانی آن جناب ﷺ، این شرط را پذیرفتند، و به صلح راضی شدند، سهیل گفت بیاید که صلح نامه ای بین ما و شما نوشته شود، رسول خدا ﷺ، حضرت علی را طلب کرد و فرمود که بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل به مجادله برخاست و گفت که کلمات رحمن و رحیم در محاورات ما به کار نمی روند، پس همان کلمه ای را بنویسید که قبلاً می نوشتید، یعنی: «باسمك اللهم» آن جناب ﷺ، این را نیز قبول فرمودند، و به حضرت علی دستور دادند که همانگونه بنویسد.

آنگاه رسول خدا ﷺ، به حضرت علی فرمود که بنویس این عهد نامه ای است از جانب محمد رسول الله، سهیل بر این امر نیز اعتراض کرد و گفت: اگر ما تو را رسول خدا می دانستیم، به هیچ وجه از بیت الله الحرام باز نمی داشتیم؛ (پس عهدنامه نباید متضمن امری باشد که مخالف به عقیده یکی از دو طرف باشد) پس شما فقط محمد بن عبدالله بنویسید. آن حضرت ﷺ، این را نیز پذیرفت، و به حضرت علی فرمود: آنچه را نوشته است پاک کند، و بنویسد محمد بن عبدالله، حضرت علی با این که سراپا تجسمی از اطاعت بود، عرض کرد: این کار از من ساخته نیست که نام مبارک شما را خط بزنم، و از میان حصار اسید بن حضیر و سعد بن عباده دست حضرت علی را گرفتند که این را پاک نکن و غیر از محمد رسول الله چیز دیگری ننویس و اگر آنها قبول نکردند، شمشیر در بین ما و آنها داوری

خواهد کرد، و از دو طرف فریادها بلند شد، آنگاه رسول خدا ﷺ، کاغذ را در دست مبارک خویش گرفت و با وجود این که امی بود و قبلاً چیزی ننوشته بود، اما در آن روز خود شخصاً قلم را به دست گرفت و نوشت: «هَذَا مَا قاضى محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو صلحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنين یأمن فیہ الناس و یکف بعضهم عن بعض» یعنی این آن توافق نامه‌ای است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو با هم کردند، که تا ده سال جنگ متوقف باشد، و مردم در آن در امان بمانند، و از حمله و جنگ با یکدیگر اجتناب ورزند.

آنگاه رسول خدا ﷺ، فرمود: یکی از شرایط صلح آن است که شما نباید هم اکنون ما را از طواف باز دارید، سهیل گفت قسم به خدا این ممکن نیست، آن حضرت ﷺ، این را نیز قبول نمود، سپس سهیل یکی از شرایطش را چنین نوشت که اگر هر کسی از اهالی مکه بدون اجازه‌ی ولی و سرپرست خویش نزد شما آمد او را باید برگردانید، اگر چه بر دین شما باشد، فریاد عموم مسلمانان برخاست که سبحان الله! چنین چیزی چگونه می‌تواند ممکن باشد، ما برادر مسلمان خویش را به مشرکین باز گردانیم، ولی رسول خدا ﷺ، این را نیز پذیرفت، و فرمود که: اگر کسی از ما پیش آنان برود خداوند متعال او را از ما دور کرده است، و چرا ما برای او در اندیشه باشیم و اگر کسی از آنان به نزد ما بیاید و ما او را برگردانیم، خداوند متعال برای او فرجی پدید خواهند آورد.

حضرت براء موضوع این صلح نامه را در سه چیز خلاصه کرده است:

- ۱- چون کسی از آنان پیش ما بیاید ما باید او را برگردانیم.
- ۲- اگر کسی از ما پیش آنان برود آنها نباید او را برگردانند.
- ۳- آن که مسلمین باید جهت دای عمره در سال آینده بیایند و بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و سلاح زیادی با خود نیاورند. و در پایان



نوشته شد که این عهد نامه بین اهل مکه و رسول خدا ﷺ، دستاویزی است محفوظ که هیچ کسی نباید بر خلاف آن عمل کند، و سایر اعراب آزادند که در عهد محمد ﷺ، داخل شوند، یا در عهد قریش، و قبیله ی بنو خزاعه فوراً برخاست و گفت ما در عهد محمد ﷺ، داخل می شویم و بنوبکر پیش آمده، گفتند که ما در عهد قریش داخل می شویم.

نارضایتی و رنجش عموم اصحاب از شرایط صلح

وقتی که این شرایط طی گردید، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، نتوانست خود را کنترل کند، و به محضر رسول خدا ﷺ، عرض کرد که: یا رسول الله! آیا شما نبی بر حق خدا نیستید؟ آن جناب رضی الله عنه، فرمود: آری، سپس عرض کرد: آیا شما بر حق و آنها بر باطل نیستند؟ آن جناب رضی الله عنه، فرمود: چرا، باز عرض کرد: آیا کشته شدگان ما در جنت و کشته شدگان آنان در جهنم نخواهند بود؟ آن جناب رضی الله عنه، فرمود: بلی، آنگاه حضرت عمر عرض نمود که: پس ما چرا این زبونی را تحمل کنیم که بدون بجا آوردن عمره باز گردیم، و خداوند در میان ما و آنها قضاوت نفرموده باشند، آن حضرت رضی الله عنه، فرمود: من بنده ی خدا و رسول او هستم و هرگز برخلاف او کاری نمی کنم و خداوند مرا ضایع نخواهند کرد؛ بلکه مرا نصرت خواهد داد.

حضرت عمر عرض کرد که: یا رسول الله! مگر شما نفرمودید که به بیت الله خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ آن جناب رضی الله عنه، فرمود: یقیناً گفته بودم، ولی آیا گفتم که این امر امسال متحقق می گردد؟ حضرت عمر گفت: خیر، شما چنین چیزی نگفته بودید، آن جناب رضی الله عنه، فرمود: این واقعه چنان که گفته بودم انجام می پذیرد، و شما به بیت الله می روید و آن را طواف خواهید کرد.

حضرت عمر خاموش شد، اما آتش غم و غصّه اش فرو نشست و با خروج از خدمت آن حضرت علیه السلام، خدمت حضرت ابوبکر رضی الله عنه رسید و همان گفتگو را اعاده فرمود، که با رسول خدا صلی الله علیه و آله، انجام داده بود، حضرت ابوبکر فرمود که: محمد صلی الله علیه و آله، بنده ی خدا و رسول اوست و برخلاف دستور او کاری انجام نمی دهد، و خداوند کمک و یاور اوست؛ لذا شما تا زمان مرگ در صحبت او پایدار بمانید، قسم به خدا که او برحق است،

الغرض حضرت فاروق اعظم از شرایط صلح بسی رنجور و غمگین بود و خود او فرموده است که قسم به خدا از روزی که به اسلام مشرف شدم هیچ وقت به شک مبتلا نشدم مگر در واقعه ی حدیبیه ^(۱).

حضرت ابو عبیده او را تفهیم نمود که از شرّ شیطان پناه بخواه، فاروق اعظم فرمود که از شرّ شیطان پناه می خواهم، و می فرماید هرگاه متوجه این اشتباه خود می شدم، پیاپی صدقه و خیرات می دادم و روزه می گرفتم و غلام آزاد می کردم تا اشتباهم عفو گردد.

حادثه ای دیگر و پایبندی بی نظیر آن حضرت صلی الله علیه و آله بر معاهده

صلح به تازگی منعقد شده بود و اصحاب کرام هنوز ناراحت بودند که ناگهان ابو جندل پسر سهیل که صلح را منعقد کرده بود و طرف معاهده قریش بود مسلمان شده و مقید به زنجیرهایی که پدر به پاهایش بسته بود و شکنجه اش می کرد به نحوی گریخته و خود را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله، رساند تا در پناه او قرار گیرد، عده ای از مسلمانان پیش قدم شده او را پناه دادند، اما سهیل اعتراض کرد که این نخستین تخلفی است که نسبت به عهدنامه صورت می گیرد اگر او برگردانیده نشود هیچ شرطی از شرایط صلح پذیرفته نخواهد شد!



چون رسول خدا ﷺ، عهد نموده بود و به عهدش پایبند بود، از این سبب به ابو جندل گفت که شما چند روزی صبر کنید، خداوند برای شما و سایر مسلمانان مستضعف که در مکه محبوس می‌باشند فرجی خواهد آورد، حادثه ابو جندل باز بر قلوب مجروح مسلمانان نمک پاشید؛ زیرا او با این یقین آمده بود که مکه فتح می‌گردد و با دیدن این اوضاع رنج و نگرانش به نهایت رسید تا آنجا که نزدیک بود هلاک گردد؛ اما صلح تکمیل شده بود، و از طرف مسلمانان حضرات ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن سهیل بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و علی بن ابی طالب و غیره رضی الله عنهم اجمعین این صلح‌نامه را امضا کردند و هم‌چنین از طرف قریش سهیل و همراهان او امضا نمودند.

گشودن احرام و ذبح هدایای حرم

چون صلح‌نامه نوشته و تکمیل شد، رسول خدا ﷺ، فرمود: (اکنون می‌بایست مطابق با مفاد قرارداد صلح برگردیم) هر کسی قربانی دارد آن را ذبح کند و سر خود را بتراشد و از احرام بیرون آید.

صحابه‌ی کرام چنان در رنج و تألم پیاپی گرفتار بودند که علی رغم این دستور صریح از جای برخاستند، رسول خدا ﷺ، مغموم شده به نزد حضرت ام سلمه رفت و با او اظهار ناراحتی نمود، ام المؤمنین مشورتی بسیار مناسب و پسندیده داد که شما به صحابه‌ی کرام چیزی نگوئید؛ زیرا آنان از شرایط صلح و بازگشت بدون عمره بسیار رنج می‌برند، بلکه در پیش آنان دلاک را بخوانید و سر مبارک خود را بتراشید و قربانی خود را ذبح نموده از احرام بیرون بیایید.

آن حضرت طبق مشورت حضرت ام المؤمنین ام سلمه عمل نمود، چون صحابه دیدند همه برخاستند و سرهای یکدیگر را تراشیدند و

هدایای خود را ذبح نمودند، سپس آن حضرت ﷺ، برای همه، دعای خیر فرمودند.

رسول خدا ﷺ، با اصحاب کرام حدود نوزده الی بیست روز در حدیبیه ماندند و سپس از آنجا به مدینه بازگشتند و با گروه اصحاب نخست به محل «مرّ الظهران» و باز به «عسفان» رسیدند، در این زمان تقریباً تمام توشه‌ی اصحاب نزدیک بود تمام شود و مقدار کمی غذا مانده بود؛ آن حضرت ﷺ، سفره را گسترده و به همه دستور داد هر کس چیزی دارد، در آن قرار دهد که با این دستور هر چه باقی مانده بود، همه روی سفره قرار داده شدند، مجموع اصحاب به هزار و چهارصد نفر می‌رسد. رسول خدا ﷺ، دعا فرموده و به همه دستور داد که بخورند، اصحاب کرام نقل نموده‌اند که هر هزار و چهارصد نفر به حد کافی غذا خوردند و ظروف خود را پر کردند، باز به همانقدر که قبلاً جمع شده بود، غذا باقی ماند. در اینجا این دومین معجزه بود که به وقوع پیوست و رسول خدا ﷺ، از مشاهده‌ی آن بسیار مسرور شدند.

امتحانی دیگر از ایمان و اطاعت اصحاب از دستور رسول ﷺ،

و قوت بی نظیر ایمان آنان

در گذشته معلوم شد که پذیرش این صلح با شرایط فوق و نیز بازگشت بدون عمره و بدون جنگ بسی بر صحابه گران آمد، و نیروی ایمان آنان بود که با همه این اوضاع بر ایمان و اطاعت رسول ثابت قدم ماندند. پس از بازگشت چون به «کراع غمیم» رسیدند، سوره‌ی فتح بر آن حضرت ﷺ، نازل گردید، و آن حضرت ﷺ، آن را برای اصحاب تلاوت فرمود؛ نزول این‌به صحابه که از شرایط صلح و بازگشت بدون عمره قلوبشان مجروح بود، نشان داد که به فتح مبین دست یافته‌اند.



حضرت عمر فاروق سؤال نمود که یا رسول الله! این فتحی است؟ آن جناب علیه السلام، فرمود: قسم به ذاتی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست، این فتحی مبین است، صحابه‌ی کرام در قبال آن سر تسلیم فرود آوردند و همه‌ی آنان یقین نمودند که آن فتحی مبین می‌باشد.

ظهور ثمرات و برکات صلح حدیبیه

قبل از همه این واقعیت به وقوع پیوست که ضدیت و لجاجت قریش و پیروان‌شان بر آنها آشکار گردید، و در میان آنها تشنّت آرا پدید آمد. بدیل بن ورقاء با رفیقانش از آنان جدا شدند، و نیز عروه بن مسعود و گروه او فاصله گرفتند؛ از طرف دیگر قریش از مشاهده جان‌نثاری بی‌نظیر صحابه و تعظیم و محبّت و اطاعت از مقام رسالت چنان مرعوب گشتند که به صلح تمایل پیدا کردند، در صورتی که فرصت مناسب‌تر از آن برایشان جهت ریشه کن کردن مسلمانان به دست نمی‌آید؛ زیرا آنها همه در منازل خود سکونت داشتند و مسلمانان مسافر بودند؛ آنها بر آب مسلط شده بودند، و مسلمانان در موضع بی‌آبی قرار گرفته بودند و همچنین آنها از نیروی کامل برخوردار بودند، و مسلمانان سلاحی چندان در اختیار نداشتند، ولی خداوند بر قلوب آنان رعب انداخته بود.

در اثر اختلاط و آمیزش با مسلمانان و ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در قلوب بسیاری از آنان، ایمان و اسلام رسوخ پیدا کرده بود، که سپس به اسلام مشرف شدند، ثالثاً به موجب صلح و امنیّت راهها امن شدند و مسیرها جهت دعوت به سوی اسلام باز شد، عربها مجال یافتند که سفیرانی به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله، بفرستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله، و اصحاب کرام دعوت اسلام را به اقصی نقاط جهان گسترش دادند و به همین جهت به شاهان جهان نامه نوشتند که بعضی از پادشاهان بزرگ از آن نامه‌ها متأثر

شدند، و در اثر همین فتح مبین بود که با وجود عام بودن دعوت آن حضرت ﷺ، و تأکید شدید او برای شرکت در این عمره بیش از هزار و پانصد نفر شرکت نکرد، ولی پس از این صلح مردم دسته دسته به اسلام مشرف شدند، و در این اثنا با فتح خیبر در سال ۷هـ وضعیت اقتصادی مسلمانان مستحکم گردید، و هنوز دو سال از این صلح نگذشته بود که آمار مسلمانان به حدی افزایش یافت که در تمام مدّت قبل از آن به آن حد نرسیده بود، و آنجا بود که چون قریش مکه نسبت به معاهده، غدر و عهدشکنی کردند. آن حضرت ﷺ، در خفا جهت فتح مکه شروع به آمادگی کرد، از آن معاهده فقط بیست یا بیست و یک ماه گذشته بود که تعدادی بالغ بر ده هزار نفر جهت فتح مکه در رکاب آن حضرت ﷺ، اعلام آمادگی کردند، و چون قریش مکه اطلاع یافتند، پریشان شده، ابوسفیان را جهت عذرخواهی به خدمت آن حضرت ﷺ، فرستادند، ولی آن حضرت ﷺ، معاهده را تجدید نفرمود، و سرانجام با ده هزار نفر حزب الله عازم مکه شد، کفار مکه چنان مغلوب و مرعوب شده بودند که در مکه‌ی مکرمه فرصت جنگ پیدا نشد، و سیاست حکمت آمیز آن حضرت ﷺ، جلوی جنگ را گرفت؛ زیرا اعلام فرمود: هر کسی در خانه‌ی خود را ببندد او در امان است، و هر کسی وارد مسجد شود در امان است، و هر کسی وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، در امان است، و بدین ترتیب همه‌ی مردم به فکر خود افتادند و نوبتی به جنگ نرسید، از این جهت بین ائمه‌ی فقها اختلاف وجود دارد که مکه‌ی مکرمه به صلح فتح شده است، یا به جنگ.

خلاصه، مکه‌ی مکرمه به سهولت کامل فتح شد و خواب آن حضرت ﷺ، تحقق یافت و اصحاب کرام بدون خطر بیت الله را طواف و حلق و قصر کردند و آن حضرت ﷺ، و اصحاب کرام وارد کعبه شدند و کلید بیت الله به دست مبارک او قرار گرفت، آنگاه رسول خدا ﷺ، حضرت عمر را



خصوصاً و اصحاب کرام را عموماً مورد خطاب قرار داده فرمود که: این است آن واقعه‌ای که من به شما گفتم، و نیز آن حضرت ﷺ، در حجّة الوداع حضرت فاروق اعظم را مورد خطاب قرار داده، فرمود: این بود آن واقعه‌ای که به تو گفتم، حضرت فاروق اعظم فرمود: یقیناً هیچ فتحی بالاتر و بهتر از صلح حدیبیه به دست نخواهد آمد، و حضرت ابوبکر صدیق از ابتدا می فرمود: هیچ فتحی در اسلام برابر با صلح حدیبیه نبود، ولی اندیشه و بصیرت مردم تا آنجا نرسیده بود که این یک حقیقت طی شده‌ای بین خدا و رسول او بوده است. لذا مردم شتاب زدگی می کردند و خداوند از شتاب آنان متأثر نشد تا او هم شتاب کند؛ بلکه هر امری را طبق برنامه‌ی حکمت و مصلحت خویش در موعد مقرر انجام داد، لذا خداوند در سوره‌ی فتح واقعه‌ی حدیبیه را فتح مبین اعلام فرمود. آنچه گذشت قسمت‌هایی از واقعه‌ی حدیبیه بود که در فهم آیات بعدی سهولت ایجاد می کند و اکنون به تفسیر آیات توجه فرمایید.

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾، در اینجا اگر لام «لیغفر» برای تعلیل یعنی بیان علت محسوب شود، این مطلب حاصل می شود که فتح مبین از آن جهت به شما عنایت گردیده است تا شما به سه کمالی که در آیه مذکور است نایل گردید؛ نخستین کمال آن است که اعلام عفو از تمام خطایا و لغزشهای گذشته و آینده است، قبلاً در سوره‌ی محمد معلوم شد که انبیاء ﷺ، از گناه معصوم اند، لذا هر کجا در قرآن مجید ذنب و عصیان به آنان نسبت داده شده است، با توجه به مقام والای آنان، اینگونه نسبت در خصوص اموری به کار برده شده که خلاف اولی بوده است؛ زیرا با در نظر گرفتن مقام رفیع نبوت، عمل بر غیر افضل، چنان لغزشی است که قرآن من باب تهدید از آن به ذنب و گناه تعبیر فرموده است، و مراد از ماتقدم لغزش‌هایی است که قبل از نبوت صادر شده است و مقصود از ما تأخر

لغزش‌هایی است که بعد از رسالت و نبوت صادر شده است^(۱). علت این‌که فتح مبین سبب این مغفرت است آنست که در اثر فتح مبین بسیاری از مردم دسته دسته به اسلام مشرف شدند، و عمومیت دعوت اسلام هدف بزرگی از حیات آن حضرت ﷺ، بود؛ زیرا این، موجب ازدیاد اجر و ثواب است که باعث کفاره‌ی سیئات نیز می‌باشد^(۲).

﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ این نعمت دیگری است که بر فتح مبین مترتب است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آن حضرت ﷺ، از نخست بر صراط مستقیم بوده است، نه این‌که او خود بر صراط مستقیم بوده است، بلکه دعوت مردم به سوی صراط مستقیم شغل همیشگی او بوده است، پس در سال ششم هدایت به سوی صراط مستقیم به وسیله‌ی فتح مبین چه معنی دارد؟ پاسخ این پرسش در تفسیر سوره‌ی فاتحه ذیل تحقیق لفظ هدایت گذشت، که هدایت مفهومی چنان عام است که درجات غیرمتناهی دارد؛ زیرا معنای هدایت نشان دادن راه سر منزل مقصود، و یا رساندن به آنجا می‌باشد، و سر منزل هر انسانی، تحصیل رضا و قرب الهی است، و درجات متفاوت قرب و رضای الهی بی‌شمار است که با رسیدن به یک درجه نیاز به درجه‌ی دوم و سوم در نظر می‌آید، و با توجه به این، بزرگترین اولیا، بلکه انبیا و رسل هم نمی‌توانند از آن بی‌نیاز باشند، و هم چنان‌که تعلیم دعا به لفظ: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، در هر رکعت از نماز به امت تلقین شده است، در مصداق آن، خود رسول خدا ﷺ، نیز شامل می‌باشد حاصل آن هدایت به سوی صراط مستقیم، یعنی پیشرفت در درجات قرب و رضای الهی است، که خداوند بر فتح مبین مقام بسیار منیعی از قرب و رضای او، به او عنایت فرموده، که به لفظ، ﴿يَهْدِيكَ﴾ تعبیر شده است.

﴿وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾ این سومین نعمت الهی است که بر فتح



مبین مرتب گردیده است که درجه‌ای بسیار بزرگی از نصرت و امداد الهی، که همیشه از جانب پروردگار شامل حال او بود، به آن حضرت ﷺ عنایت گردید.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ
اوست آن‌که نازل کرد اطمینان را در دل ایمانداران تا اضافه‌شود ایمان همراه با ایمان آنان،

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾ لِيَدْخُلَ
و برای خداست تمام لشکرهای آسمانها و زمین، و هست خدا دانای با حکمت. تا برساند

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
مردان ایماندار و زنان ایماندار را در باغهایی که جاری است در زیر آنها جویها، همیشه می‌مانند

فِيهَا وَيُكْفَرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾ وَ
در آنها، و دور می‌کند از آنها بدیهای آنها را و این است در نزد خدا پیروزی بزرگ. و

يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ
تا عذاب بدهد مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را که گمان می‌برند

بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةً السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ
بر خدا گمان بد، بر آنها واقع می‌شود گردش بد، و خشم گرفت خدا بر آنها و لعنت‌شان کرد

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ
و آماده کرد برای آنان جهنم را و بد بازگشتی است. و برای خداست لشکرهای آسمانها و

الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

زمین و هست خدا غالب با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

او تعالی آن ذات مقدّسی است که تحمّل را در قلوب مسلمانان پدید آورد (که دو اثر بر آن مترتب است: یکی سبقت در بیعت به هنگام جهاد، و عزم و همّت به آن، چنان‌که ذکرش در واقعه‌ی بیت‌الرضوان گذشت.

دوم کنترل خویش به هنگام ضدّیت بی‌مورد کفّار و فرو نشانیدن آتش خشم و غضب که در جز دهمین واقعه تفصیلش گذشت، و نیز در آیه‌ی: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾، خواهد آمد) تا که ایمان آنان بر ایمان قبلی‌شان اضافه شود؛ (زیرا اطاعت رسول در حقیقت موجب ازدیاد نور ایمان است، و در این واقعه از ابعاد مختلف، نسبت به اطاعت رسول امتحال به عمل آورده است، که چون او به سوی جهاد دعوت نمود و از مردم بیعت گرفت، همه با نهایت خوشی و سرور، در بیعت سبقت جستند و به جهاد آماده شدند، و چون رسول خدا ﷺ، با در نظر گرفتن حکمت و مصلحت، آنان را از قتال باز داشت، در صورتی که همه‌ی اصحاب در جوش جهاد برای قتال بی‌قرار بودند، باز در مقابل، آن حضرت ﷺ، سر تسلیم فرود آوردند و از قتال باز ماندند) و تمامی جنود آسمان و زمین (از قبیل ملایکه و تمامی خلق جهان) از آن خدا می‌باشند، (لذا خداوند جهت رفعت دین اسلام و شکست کفّار، به قتال شما احتیاجی ندارد، و اگر او بخواهد جنودی از ملایکه می‌فرستد، هم چنان‌که در غزوات بدر و احزاب و حنین مشاهده گردید. و این ارسال لشکر برای افزایش همت مسلمانان است و اگر نه اعزام یک فرشته هم کافی است، لذا شما با مشاهده‌ی کثرت کفّار نباید در قتال و جهاد تردّد داشته باشید، و چون دستور خدا مبتنی بر ترک جهاد باشد، نباید در آن تردّد داشته باشید، که متأسّفانه صلح برگزار شد و کفّار باقی ماندند و به مکافات عمل خود نرسیدند؛ زیرا نتایج قتال و ترک آن را خداوند متعال بهتر می‌داند، چرا که) خداوند (نسبت به مصالح،) بسی دانا و



حکیم است؛ (زیرا که اگر قتال متضمّن حکمتی باشد به آن حکم می‌کند، و هرگاه در ترک آن مصلحتی باشد، دستور به ترک آن می‌دهد، لذا مسلمانان می‌بایست در هر دو صورت جذبات خود را تابع دستور آن حضرت ﷺ، قرار دهند که موجب ازدیاد ایمان است، سپس ثمره‌ی ازدیاد ایمان را بیان می‌کند که) خداوند متعال (به برکت چنین اطاعتی) مردان مسلمان و زنان مسلمان را داخل بهشتی می‌سازد که در زیر آنها جویهایی جاری است، که همیشه در آنها جاودانه باقی خواهند ماند، و تا (به برکت این اطاعت) گناهان آنان را از بین ببرد؛ (زیرا اطاعت رسول خدا ﷺ، مشتمل اجتناب از ذنوب، و انجام دادن اعمال صالح می‌باشد، که کفّاره‌ی سیئات و گناهان می‌باشند) و این (که ذکر شد) پیروزی بزرگی در نزد خداست، (در این آیه نخست نعمت سکینه و تحمل بر قلوب مؤمنین ذکر گردید، سپس این را ذکر می‌کند که این نعمت در اثر اطاعت رسول موجب ازدیاد ایمان شد، و اطاعت رسول سبب دخول جنت است، و این همه بر نزول سکینه در قلوب مؤمنین مترتب گردیدند، سپس محرومیت منافقان در اثر عدم نزول سکینه را موجب تعذیب آنها بیان می‌فرماید؛ یعنی این سکینه را بر قلوب مؤمنان نازل فرمود و کفّار و منافقین را از آن محروم ساخت) تا خداوند متعال مردان و زنان منافق را (به علت کفرشان) به عذاب مبتلا کند، آنان که به خداوند گمان بدی داشتند (مراد از گمان بد با توجه به سیاق کلام، گمان کسانی است که در سفر حدیبیه برای عمره دعوت شده بودند، و از شرکت در این سفر اجتناب ورزیدند، و باز هم گفتند که ایشان می‌خواهند ما را با اهل مکه درگیر جنگ کنند، بگذارید تا آنان بروند؛ زیرا آنان از دست اهل مکه سالم برنخواهند گشت.

گوینده‌ی این مضمون غیر از منافقین کسانی دیگر نمی‌توانند باشند، و این گمان با توجه به عام بودنش مشتمل کلیه‌ی عقاید کفری و شرکی

می باشد، لذا این وعیدی برای همه‌ی آنهاست، که در دنیا) وقت بدی به آنها خواهد رسید (چنان که پس از چند روزی مقتول و محبوس شدند، و تمام عمر منافقین در حسرت و پریشانی گذشت، که اسلام رو به پیشرفت نهاد، و آنها کمتر شدند که این سزای دنیوی آنها بود) و (در آخرت) خداوند بر آنها خشمگین می شود و آنها را از رحمت دور می اندازد، و او دوزخ را برای آنان آماده کرده است که بسیار جای بدی است، و (سپس این وعید ذکر می گردد که) کلیه لشکریان آسمان و زمین از آن خداست، و خدا غالب (کاملاً تواناست که اگر بخواهد با یکی از لشکرهای خود آنها را تباہ می سازد؛ زیرا آنها سزاوار این هستند، اما چون) حکیم است. (در سزا دادن مهلتی را برای آنها در نظر گرفته است).

معارف و مسایل

در سه آیه‌ی نخستین سوره، جوایز ویژه‌ای ذکر شد که در این فتح مبین بر آن حضرت ﷺ، مبذول شده بود، بعضی از اصحاب که در سفر حدیبیه شرکت داشتند، عرض کردند: یا رسول الله! ذکر این جوایز برای شما بود، پس برای ما چه چیزی وجود دارد؟ که در پاسخ به آنان آیات بعدی نازل گردیدند، که اصلاً متضمن جوایز حاضرین حدیبیه و شرکت کنندگان بیعت الرضوان می باشند، و چون سبب نایل شدن به آن انعامات، ایمان و اطاعت از رسول خداست، شامل همه‌ی مؤمنین خواهد شد که هر کسی که به طور کامل ایمان داشته باشد و از رسول خدا ﷺ، اطاعت کند مستحق آن جوایز قرار خواهد گرفت.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾ لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ
ما فرستادیم تو را بیان کننده احوال و مژده دهنده و ترساننده. تا شما یقین کنید بر خدا و



رَسُولِهِ وَتَعَزَّوهُ وَتُوقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ﴿٩﴾ إِنَّ
رسول او وکمک کنید به او و تعظیم بجا آورید از او وپاکی او را صبح وشام بیان کنید. یقیناً

الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
کسانی که بیعت می کنند با تو آنان بیعت می کنند با خدا، دست خدا بالای دست آنهاست

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ
پس هر کسی که قول خود را بشکند، پس آن را به ضرر خود می شکند، وهر کسی وفا بکند

بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾
به آنچه با خدا عهد کرده است، پس خدای دهد به او مزد بسیار بزرگی.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمد!) ما شما را گواهی دهنده (بر اعمال امت در روز قیامت) و بشارت دهند (برای مسلمانان در دنیا) و ترساننده (برای کفار) قرار داده فرستاده ایم (و ای مسلمانان هدف از فرستادن او آن بوده) تا شما به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و به (دین) او کمک کنید و او را مورد تعظیم قرار دهید (و از نظر عقیده او را به تمام کمالات متّصف و از تمام نقایص و عیوب پاک بدانید، و در عمل از او اطاعت کنید) و صبح و شام را در تسبیح (و تقدیس) او سپری کنید (که اگر مراد از این تسبیح نماز باشد، پس به نمازهای صبح و شام تفسیر می ردد، و اگر مراد از آن مطلق ذکر باشد، تمام اذکار را در برمی گیرد، اگر چه آن مستحب باشند، سپس نسبت به بعضی حقوق ویژه‌ای اشاره می فرماید، که) کسانی که (در روز حدیبیه دست در دست شما گذاشته بر این امر) بیعت می کنند که (از میدان جنگ نمی گریزند) پس آنان (در حقیقت) با خداوند بیعت می کنند؛ (زیرا هدف از بیعت با شما بجای آوردن احکام خداوند متعال است، و وقتی که حقیقت

چنین است پس گویا) دست خدا در دستهای آنان است، پس هر کسی که (پس از بیعت) عهد را بشکند (و به جای اطاعت مخالفت کند) و بال نقض عهد بر او واقع خواهد شد، و کسی که به این عهد وفا کند که او (در بیعت) با خدا بسته است، خداوند به زودی اجر بزرگی به او خواهند داد.

معارف و مسایل

در آیات پیشین انعامی ذکر شده بود که شامل حال رسول خدا ﷺ، و امتش، به خصوص شرکت کنندگان بیعت الرضوان، شده بود و چون عطا کننده‌ی این نعمتها خداوند، و واسطه‌ی آن رسول کریم ﷺ، می باشد، بنابر این، در این آیات حقوق و تعظیم و تکریم او ذکر شده است، پس نخست آن حضرت ﷺ، را مورد خطاب قرار داده، سه صفت از صفات او را بیان فرموده است: شاهد، بشیر و نذیر، شاهد به معنای گواه است که در تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نساء: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَاكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ در جلد سوم، صفحه‌ی ۵۱۷ از معارف القرآن گذشت، که هر پیامبری گواهی خواهد داد که احکام خدا را به امت خود رسانیده است که عده‌ای فرمانبرداری نمود و گروهی دیگر نافرمانی کردند و نیز پیامبر اسلام ﷺ، بر امت خود گواهی خواهند داد.

و نیز قرطبی در تفسیر همین آیه سوره‌ی نساء نوشته است که این گواهی انبیاء علیهم السلام، در خصوص کسانی می باشد که در حیات آنان وجود داشته‌اند، مبنی بر این که چه کسانی دعوت حق آنان را پذیرفته‌اند، و چه کسانی از آنان نافرمانی کرده‌اند، و گواهی رسول خدا ﷺ، نیز متعلق به مردم زمان خودش می باشد.

و بعضی دیگر فرموده‌اند: این گواهی شامل اعمال و طاعات و سیئات همه‌ی امت می باشد؛ زیرا در بعضی روایات آمده است که فرشتگان اعمال



امّت را هر صبح و شام به محضر آن حضرت ﷺ، عرضه می‌کنند، لذا آن جناب ﷺ، از تمامی اعمال امّت با خبر خواهد شد^(۱).

و بشیر به معنای مژده دهنده و نذیر به معنای ترساننده است، به این معنی که آن جناب ﷺ، به مؤمنین و اطاعت کنندگان امّت، جنت را مژده می‌دهند، و کفار و فجّار را از عذاب می‌ترسانند. سپس در مقام بیان هدف ارسال رسول، این حقیقت بیان شده است، که تا مردم به خدا و رسول او ایمان بیاورند، و نیز توأم با ایمان سه صفت بیان شده است که مؤمنین باید به آنها متّصف باشند: تعزروه، توفروه و تسبحوه؛ تعزروه از تعزیر مشتق است، به معنای کمک کردن، و سزای مجرمین. از آن جهت تعزیر نامیده شده است که در حقیقت مجازات مجرم کمکی به اوست^(۲).

و توفروه از توقیر مشتق است؛ به معنای تعظیم و تسبیح از تسبیح به معنای به پاکی یاد کردن، مشتق می‌باشد. از میان سه لفظ فوق، لفظ اخیر، فقط برای خداوند متعال متعیّن است؛ زیرا احتمال دیگری در ضمیر تسبحوه، جز این‌که به سوی خدا راجع باشد، وجود ندارد. بنابر این، بعضی از حضرات ضمائر دو لفظ دیگر را نیز به خدا راجع نموده، چنین معنی کرده‌اند که: به خدا ایمان بیاورید و خدا را، یعنی دین و رسولش را کمک کنید و تعظیم او را به جا بیاورید و او را به پاکی یاد کنید.

و بعضی دیگر ضمائر «توفروه و تعزروه» را به سوی رسول خدا ﷺ، راجع می‌دانند، و معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند که: رسول خدا را یاری دهید و تعظیم او را بجا بیاورید و خدا را به پاکی یاد کنید؛ امّا بعضی فرموده‌اند که در این صورت انتشار ضمائر لازم می‌آید، که مخالف با بلاغت می‌باشد؛ سپس بیعتی را ذکر می‌کند که در قسمت دهم واقعه‌ی حدیبیه بیان گردید.

۱ - ذکره القرطبی عن سعید بن المسیب.

۲ - مفردات القرآن، راغب.

حق تعالی در خصوص این بیعت فرموده است: کسانی که با رسول خدا بیعت کرده‌اند چون هدف از آن اجرای احکام الهی و طلب رضایت او بوده است گویی مستقیماً با خدا بیعت کرده‌اند. لفظ دست خدا از متشابهات است که نه کسی حقیقت و کیفیت آن را می‌داند و نه اندیشه و تفکر در آن صحیح است، فضایل این بیعت در آینده خواهد آمد.

بیعت در اصل عبارت است از: تعهد نمودن برای انجام کاری، روش قدیمی و مسنون آن، عبارت است از گذاشتن دست تعهد در دست کسی که با او بیعت می‌شود؛ ولی گذاشتن دست در دست دیگر، ضروری و الزامی نیست، بلکه هر عملی که بر عهده‌ی کسی گذاشته شود، پایبندی به آن شرعاً واجب و لازم است.

و تخلف از آن حرام می‌باشد، از این جهت فرمود که: چون کسی این بیعت را بشکند، عملی به ضرر خود انجام داده است، و ضرری به خدا و رسول از این جهت نخواهد رسید، و کسی که به آن پایبند بماند خداوند به او اجری بزرگ عطا خواهد نمود.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا
اکنون می‌گویند به تو باز ماندگان بیابان نشین، که مشغول داشت ما را اموال ما و افراد خانواده‌ی ما،

فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ
پس آمرزش بخواه برای ما، می‌گویند به زبانهای خود آنچه نیست در دلهای شان، بگو

فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً
چه کسی اختیار دارد برای شما از خدا چیزی، اگر او بخواهد ضرر شمارا، یا بخواهد نفع شمارا

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً ﴿۱۱﴾ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ
بلکه هست خداوند بر تمام کارهای شما آگاه. بلکه شما پنداشتید که هرگز بر نمی‌گردد رسول



وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيْنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ
وَمُسْلِمَانَانِ بِخَانِهِمَا خُودَ هَرِگز، و آراسته شد این در دل‌های شما، و گمان بردید گمان بد

وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿۱۲﴾ وَ مَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا
و بودید قوم تباه شونده. و هر کسی یقین نکند به خدا و رسول او، پس ما آماده کرده‌ایم

لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ
برای منکران آتشی سوزان. و از آن خداست پادشاهی آسمانها و زمین، می‌آمرزد هرکسی را

يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۴﴾

که بخواند و عذاب می‌دهد هرکسی را که بخواند و هست خداوند آمرزنده مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

بادیه نشینانی که (از سفر حدیبیه) باز ماندند (و در سفر شرکت نکردند) عنقریب (چون به مدینه برسید) به شما (من باب معذرت) خواهند گفت (که علت این که ما با شما در این سفر شرکت نکردیم، آن بود که) اموال و اهل و عیال به ما مجال ندادند (به ضروریات آنها مشغول بودیم) پس (ای پیغمبر! به جهت این کوتاهی) برای ما مغفرت طلب کن (آنگاه خداوند متعال آنان را تکذیب می‌کند که) آنان سخنانی را بر زبان جاری می‌سازند که در دل ندارند، (و باز آن حضرت ﷺ)، را تلقین می‌فرماید که چون از شما عذر خواستند، پس به آنان) بگو که (اولاً اگر این عذر خواهی درست هم باشد، در قبال دستور قطعی خدا و رسولش عذری باطل می‌باشد؛ زیرا می‌پرسیم) چه کسی (در برابر خداوند متعال) اختیاری (در خصوص نفع و ضرر) دارد، اگر الله تعالی بخواند که منفعت یا نقصانی به شما برساند (به این معنی که نفع و ضرری که بنابر تقدیر الهی می‌بایست بر مال یا جان و عیال شما وارد آید، کسی قدرت تخلف و برگشت آن را ندارد. البته شریعت اسلام در

اینگونه موارد، عذر این قبیل حضرات را پذیرفته و اجازه داده است، در صورتی که آن عذر واقعی باشد، و هر زمان که شریعت، آن عذر را قبول نکرده و مجاز ندانسته است؛ بلکه حکم قطعی صادر نموده است چون واقعه‌ی ما نحن فیه، که خدا و رسولش اشتغال به اهل و عیال را در آن، عذر قابل قبولی، تلقی نفرموده‌اند، اگر چه عذر واقعی هم باشد.

ثانیاً معذرت خواهی که شما می‌کنید واقعی و درست هم نیست؛ چنان که بعداً خواهد آمد، و شما فهمیدید که من از این دروغ شما آگهی ندارم؛ اما حقیقت این است که خداوند متعال بر همه‌ی اعمال شما آگاهی دارد (و مرا به واسطه وحی، مطلع ساخته است که علت عدم حضور شما آن نیست که شما بیان می‌کنید) بلکه علت اصلیش آن بود که می‌پنداشتند که رسول خدا و مؤمنان به خانه و کاشانه‌ی خویش باز نمی‌گردند (و مشرکان همه‌ی آنان را از بین می‌برند) و این امر در قلوبتان مزین شده بود (و بنا بر عداوتی که با خدا و رسولش داشتید، این را در دل آرزو هم کردید) و چه می‌پنداشتید و شما (به واسطه آن بدگمانی‌هایی که تخیلات کفر آمیزند) بودید، برباد شونده، (و اگر باشنیدن این وعیدها اکنون نیز ایمان بیاورید چه بهتر، و در غیر این صورت) هر کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورد، پس ما دوزخ را برای کافران مهیا کرده‌ایم، (و از تقرر قانون یاد شده برای مؤمن و غیر مؤمن تعجب نشود؛ زیرا) سلطنت کل آسمانها و زمین از آن خداست، کسی را که او بخواهد می‌آمرزد، و کسی را که بخواهد عذاب می‌دهد، و (اگر چه کفار سزاوار عذاب می‌باشند، لیکن) خداوند متعال بسی غفور و رحیم است (حتی اگر آنها با صدق دل، ایمان بیاورند آنان را نیز می‌آمرزد).

معارف و مسایل

مضمونی که گذشت در خصوص بادیه‌نشینی بود که چون



آن حضرت علیه السلام، آنها را جهت شرکت در سفر حدیبیه دعوت کرده بود، به بهانه گیری متوسل شدند، چنانکه ذکر آن در قسمت اول واقعه‌ی حدیبیه آمده است، و از بعضی روایات ثابت می‌شود که عده‌ای از آنها بعداً توبه نمودند و از خود اخلاص نشان دادند.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمٍ لَتَأْخُذُوهَا ذُرُونًا
اکنون می‌گویند بازماندگان، وقتی بروید برای جمع کردن اموال غنیمت بگذارید که ما هم

نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَةَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ
می‌آییم باشما، می‌خواهند تغییر دهند گفته‌ی خدا را، بگوهرگز نمی‌آید با ما، چنین گفته است الله

مَنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا
جلوتر، پس خواهند گفت چنین نیست بلکه شمامی سوزید از استفاده‌ی ما، چنین نیست،

لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ
بلکه آنان نمی‌فهمند مگر اندکی. بگو به پس ماندگان بادیه‌نشینان، به زودی خوانده می‌شوید

إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَنْسٍ شَدِيدٍ تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا
به سوی قومی جنگجو که با آنان می‌جنگید یا آنان می‌کشدند یا آنان مسلمان می‌شوند، پس اگر اطاعت کردید

يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِمَّن قَبْلُ
می‌دهد خداوند به شما پاداش خوب، و اگر برگردید هم چنانکه برگشتید از پیش.

يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ
عذاب می‌دهد به شما عذاب دردناک. نیست بر کور، تنگی، و نه بر لنگ، تنگی،

وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ
و نه بر مریض تنگی، و هر کسی که اطاعت کند از خدا و رسولش داخل می‌کند او را در

جَنَّتِ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَْعَذِبْهُ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۱۷﴾

باغهایی که جاری است به زیر آنها جویها، و هر کسی برگردد عذاب می دهد و عذاب دردناک.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که (از سفر حدیبیه) باز مانده‌اند، به زودی چون شما جهت جمع کردن اموال غنیمت (خیبر) می‌روید، (چون برای فتح خیبر می‌روید، و در آنجا توقع حصول غنیمت وجود دارد، پس به شما) می‌گویند که به ما نیز اجازه بدهید تا با شما بیاییم (علت چنین تقاضایی، توقع مال غنیمت بود، که از قراین، حصولش معلوم شده بود، برخلاف سفر حدیبیه که در آن زحمت متوقع، بلکه به خود همراه داشت، و حق تعالی در این خصوص فرمود که) آنان می‌خواهند دستور خدا را تغییر دهند؛ (زیرا دستور خدا چنین بود که در این غزوه کسانی شرکت کنند که در حدیبیه و بیعت الرضوان حضور داشته‌اند، و غیر از آنان کسی دیگر شرکت نکند، بویژه آنان که در سفر حدیبیه تخلف نموده و بهانه جویی پیش کردند) پس بگویند که شما هرگز نمی‌توانید با ما بیایید (ما نمی‌توانیم این خواسته‌ی شما را بپذیریم؛ زیرا این متضمن تبدیل شدن حکم خداست، چرا که) خداوند متعال قبلاً چنین فرموده است (به هنگام بازگشت از حدیبیه چنین دستور داده بود که: در غزوه‌ی خیبر کسی دیگر، از اهل حدیبیه نباید شرکت کند، و این دستور الهی ظاهراً در قرآن مذکور نیست، لذا معلوم می‌گردد که به آن جناب ﷺ، به وسیله‌ی وحی غیر متلو (تلاوت شده) دستور رسیده که الآن توسط احادیث بیان می‌گردد، و این احتمال هم وجود دارد که مراد از فتح قریب در آیه‌ی هیجدهم سوره‌ی فتح که پس از بازگشت از حدیبیه نازل شد، همین فتح خیبر باشد، و این آیه مشیر به این که فتح خیبر نصیب اهل حدیبیه می‌باشد، و چون شما به آنان چنین پاسخ بدهید) پس آنان می‌گویند (ظاهر



چنین است که مراد از گفتن، شفاهاً نمی باشد، بلکه به دیگران می گویند، همراه نبردن ما بنا به دستور خدا نیست) بلکه شما بر ما حسد می برید، (بنابر این، شرکت ما را نمی پسندید، در حالی که شایبه ای از حسد در وجود مسلمانان نبود) بلکه خود آنان کم می فهمند (اگر فهم کامل می داشتند، می توانستند حکمت این دستور الهی را به آسانی دریابند، که آنان در حدیبیه در معرض خطر بزرگ و آزمایش سختی قرار گرفته و پیروز شدند، و منافقین اغراض دنیوی را پیش کشیدند، و این است علت تخصیص آنان و محرومیت منافقان، تا اینجا بحث در خصوص خیبر بود، که بعداً در خصوص واقعه ای دیگر بحث می کند که) پس به این بازماندگان بادیه نشین بگویید که (در خیبر شرکت نکردید با کسی نیست، موارد دیگری برای تحصیل ثواب وجود دارد که) به زودی شما به سوی (جنگ با) کسانی دعوت می شوید که بسیار جنگجو می باشند (که مراد از آن فارس و روم می باشند^(۱))، چرا که مبارزان آنها تربیت یافته و مجهز بودند تا) آنان جنگ کنید و یا آنها به اطاعت (اسلام) در آینده (چه این اطاعت با قبول اسلام باشد، و چه با اطاعت از حکومت اسلام و پرداخت جزیه حاصل بشود، حاصل مطلب این که برای این فراخوانده خواهید شد) پس (آنگاه) اگر اطاعت بجا آورید (و با آنها جهاد نمودید) خداوند متعال به شما پاداش خوبی عطا خواهد کرد، و اگر در آن زمان باز روگردانیدید، چنان که قبلاً (در حدیبیه و یا موارد دیگری) روگردانیدید. پس او شما را به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد، (البته افراد معذور از این دعوت به جهاد مستثنی می باشند، چنان که) نه بر کور، گناهی عاید می گردد، و نه بر لنگ، گناهی می باشد، و نه بر بیمار، گناهی می آید، و (و وعده ای که قبلاً به مجاهدان مبنی بر دخول جنت، و وعیدی برای متخلفین مذکور است، مختص به آنان

۱ - کذا فی الدر المنثور عن ابن عباس.

نمی باشد؛ بلکه قاعده‌ای کلی است که) هر کسی که گفتار خدا و رسول او را بپذیرد او را در چنان بهشتی داخل می‌کند که در زیر آن جویباران جاری است، و چون کسی از حکم او رو بگرداند او را به عذاب دردناک سزا خواهد داد.

معارف و مسایل

در آیات مذکور، از واقعه‌ای یاد می‌شود که پس از برگشت آن حضرت علیه السلام، از حدیبیه در سال ۷ هجری به وقوع پیوست، زمانی که آن حضرت علیه السلام، تصمیم گرفت که به جنگ خیبر تشریف ببرد، کسانی را با خود به همراه برد که در سفر حدیبیه و بیعت‌الرضوان شرکت داشتند، و خداوند به پیامبرش مژده داده بود که خیبر را فتح نموده و اموال زیادی را به غنیمت خواهید گرفت.

و بادیه‌نشینانی که با وجود دعوت آن حضرت علیه السلام، از شرکت در حدیبیه باز مانده بودند، خواستند در جهاد خیبر شرکت جویند؛ زیرا از قراین فهمیده بودند که امیدی به فتح خیبر و نایل شدن به اموال غنیمت وجود دارد، و یا با مشاهده‌ی برکات صلح حدیبیه و معامله‌ی خدا با مسلمانان، از بازماندن خویش پشیمان شده بودند؛ لذا هم اکنون می‌خواستند آن را جبران کنند که قرآن در مقام پاسخ به آنان فرمود، که آنان می‌خواهند کلام خداوند، یعنی حکم او را تغییر دهند.

﴿ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَةَ اللَّهِ ﴾ و مراد از حکم در اینجا اختصاص اهل حدیبیه به فتح خیبر و مغنم آن است، و بعداً در عبارت: ﴿ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ ﴾ نیز تخصیص اهل حدیبیه بیان شده است، ولی این سؤال پدید می‌آید که این تخصیص در هیچ جایی از قرآن مذکور نیست، پس چگونه صحیح است که این تخصیص به کلام الله و قال الله تعبیر شود.

وحی الهی تنهادر قرآن منحصر نیست، بلکه احکامی که به

ذریعهی وحی بجز قرآن آمده و احادیث رسول هم در حکم کلام الله می باشند.

علما فرموده اند که وعده ای که اهل حدیبیه به شرکت در جنگ خیبر به صورت ویژه که خداوند آن را بیان فرمود، در هیچ جایی از قرآن ذکر نشده است، بلکه خداوند آن را در سفر حدیبیه به وسیله وحی غیر متلو برای رسولش بیان فرموده بود، و از آن جهت در اینجا به کلام الله و قال الله تعبیر شده است، لذا معلوم گردید که علاوه بر احکامی که قرآن مجید متضمن آنهاست، احکام احادیث صحیح نیز بر حسب تصریح قرآن مجید در حکم کلام الله و قول الله می باشند، جهت برملا ساختن الحاد آنانی که احادیث رسول خدا ﷺ، را حجت نمی دانند، آیات فوق کافی است؛ و استدلال از جمله ی: ﴿أَتُنَبِّهُمُ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ که در سوره ی «فتح» در سفر حدیبیه نازل شده و مراد از آن به اتفاق مفسرین فتح خیبر است، بر این که وعده ی فتح خیبر و نایل شدن به اموال غنیمت، در آن می تواند مصداق کلام الله و قال الله باشد؛ لذا چگونه می توان گفت که در هیچ جای قرآن وعده ی شرکت اهل حدیبیه در فتح خیبر ذکر نشده است.

جوابش این که اگر چه در اینجا وعده ای به غنیمت داده شده است، اما در هیچ جایی ذکر نشده است که این مختص به اهل حدیبیه است، و کسانی دیگر نمی توانند در آن شرکت جویند، و این تخصیص بدون شک از احادیث رسول خدا ﷺ، معلوم گردیده است، و مصداق کلام الله و قال الله در حقیقت همین است، و بعضی که آیه ی ۸۳ سوره ی توبه: ﴿فَاسْتَأْذِنُوا لَلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾، را مصداقش قرار داده اند از این لحاظ صحیح نمی باشد که این آیات در خصوص غزوه تبوک نازل شده اند، و آن پس از غزوه ی خیبر در سال ۹ هـ.

واقع شده است^(۱).

﴿ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا ﴾ آنچه در اینجا خطاب به متخلفین حدیبیه فرمود، مبنی بر این که شما هرگز نمی‌توانید با ما همراه باشید، تنها مختص به غزوه‌ی خیبر است و دلالت بر این ندارد که در آینده نیز نمی‌توانند در جهاد شرکت جویند، چنان که هر دو قبیله مزینه و جهینه بعداً با رسول خدا ﷺ، در غزوات شریک شدند^(۲).

بعضی از متخلفین حدیبیه، پس از این، توبه نموده به راستی مسلمان شدند

در زمان غزوه‌ی خیبر متخلفین حدیبیه از شرکت در جهاد باز داشته شدند، در صورتی که همه‌ی آنها منافق نبودند، بعضی از آنان مسلمان بودند، و بعضی دیگر اگر چه در آن زمان منافق بودند، ولی توفیق یافتند که مسلمان و مؤمنان وارسته‌ای گردند، بنابر این، جهت دلجویی آنان، آیات بعدی نازل شده و به آنان تسلی داده شد، که اگر چه غزوه‌ی خیبر به خاطر وعده‌ی الهی به اهل حدیبیه اختصاص یافته است، ولی کسانی که مسلمان مخلص هستند و از اعماق قلب خود می‌خواهند که در جهاد شرکت کنند، موارد دیگری را در پیش دارند، و آن موارد را قرآن مجید به عنوان پیش‌گویی خاص، بیان فرمود که بعد از آن حضرت ﷺ، به ظهور خواهند پیوست، چنان که می‌فرماید:

﴿ سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ ﴾ یعنی وقتی فرا خواهد رسید که شما برای جهاد فرا خوانده خواهید شد، و طرف مقابل جهاد قومی خواهد بود که مبارزانش بسیار جنگجو می‌باشند، و تاریخ اسلام گواه است که این وقایع در عهد مبارک آن حضرت ﷺ، اتفاق نیفتاد؛ زیرا اولاً ثابت نیست که

۲ - کمافی الروح عن البحر. بیان القرآن.

۱ - قرطبی و غیره.



آن حضرت ﷺ، اعراب را به جهاد دعوت نموده باشند، ثانیاً پس از واقعه‌ی خیبر مبارزه با قومی که قرآن مجید آنچنان شجاعت و دلاوری آنها را بیان می‌کند، اتفاق نیفتاد، و در غزوه‌ی تبوک اگر چه مبارزه با چنین قومی به وقوع پیوست، اما دعوت نمودن اعراب جهت شرکت در آن جهاد، به ثبوت نرسیده و در آن قتالی پیش نیامد؛ زیرا خداوند متعال طرف مقابل را مرعوب ساخت و حاضر به مبارزه نشدند، و آن حضرت ﷺ، و اصحاب بدون مقاتله برگشتند، و هم چنین ثابت نیست که آنها برای غزوه‌ی حنین دعوت داده شده باشند و نه طرف مقابل قومی بود که بسیار جنگجو و مجهز باشد، بنابر این بعضی از ائمه‌ی تفسیر فرموده‌اند که مراد از این قوم، فارس و روم یعنی لشکر کسری و قیصر می‌باشند، که جهاد با آنها در عصر حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، اتفاق افتاد^(۱).

حضرت رافع بن خدیج نیز فرموده است که ما این آیه‌ی قرآن را تلاوت می‌کردیم و نمی‌فهمیدیم که مراد از آن، چه قومی است تا این که بعد از وفات آن حضرت ﷺ، حضرت صدیق اکبر در زمان خلافتش ما را برای جهاد با قبیله‌ی بنو حنیفه (اهل یمامه) دعوت نمود، آنگاه فهمیدیم که مراد از این آیه اهل یمامه می‌باشد و در بین این دو قول تضادی وجود ندارد؛ زیرا آیه شامل همه‌ی این اقوام می‌باشد.

امام قرطبی پس از نقل آیه‌ی گذشته فرموده است که این آیه دلیلی بر حَقانیت و خلافت حضرات صدیق اکبر و فاروق اعظم رضی الله عنهما می‌باشد که خود قرآن دعوت آنان را در این آیه ذکر فرموده است.

﴿ تَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُوا ﴾ در قرائت حضرت ابی بن کعب حتی یسلموا بدون نون آمده است، بنابر این قرطبی او را، به معنای حتی قرار داده است، یعنی قتال با آن قوم تا زمانی ادامه خواهد داشت که آنها مطیع و فرمانبردار

۱ - و هو قول ابن عباس و عطا و مجاهد و ابن ابی لیلی و الحسن، قرطبی.

گردند، و این اطاعت چه با قبول اسلام و چه با پذیرفتن اطاعت از حکومت اسلامی باشد.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ﴾ حضرت ابن عباس فرموده است که وقتی در ضمن آیات سابق وعید به عذاب برای متخلفین آمده که: ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾، بعضی از صحابه به این فکر فرو رفتند که ما صلاحیت شرکت در جهاد را نداریم، نکند که این وعید شامل حال ما نیز بشود، که این آیه نازل گردید که کور و لنگ و مریض از حکم شرکت در جهاد مستثنی می باشند، والله اعلم.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ

به تحقیق که خداوند راضی شد از مؤمنان، وقتی که بیعت کردند با تو زیر درخت، پس دریافت

مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَبَهُمْ فَفَتْحاً قَرِيباً ﴿١٨﴾ وَ

آنچه در دلهایشان بود، پس نازل کرد بر آنها اطمینان، و انعام داد به آنها فتوحی نزدیک، و

مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا ﴿١٩﴾ وَعَدَّكُمْ

بسیار غنیمت، که آنها را خواهند گرفت، و هست خداوند غالب و حکیم. وعده داده به شما

اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ

خداوند، غنایم زیادی که شما آنها را می گیرید، پس زود داد به شما این را، و باز داشت

أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيكُمْ

دستهای مردم را از شما، و تا باشد نمونه ای از قدرت برای مسلمانان، و هدایت کند شما را

صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ

به راه راست، و فتح دیگری که در قدرت شما نیامد و آن در قدرت خداست، و

اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢١﴾

خداوند می‌تواند هر چیز بکند.

خلاصه‌ی تفسیر

به تحقیق خداوند از مسلمانانی (که با شما همسفر شدند) راضی شد و وقتی که (جهت ثابت قدم ماندن در جهاد) با شما بیعت می‌کردند، و آنچه (از اخلاص و تصمیمی که برای ایفای عهد) در دل داشتند، خداوند بر آن آگاهی داشت، و در قلوب آنان اطمینان پدید آورده (که بنا بر این در مقابل حکم خدا کوچکترین تردیدی نداشتند، این از نعمات معنوی خداوند بود) و (همراه با این قدری نعمت محسوسی هم شامل حال آنان شد، که نعمت معنوی نیز در بر داشتند چنان که) فتحی فوری (فتح خیبر را) نصیب آنان نمود، و (در آن) غنیمت‌های بی‌شماری نیز (بر آنان مبذول داشت) که آنان از آنها بهره‌مند می‌گردند، و خداوند بسیار غالب و بسیار حکیم است (که با قدرت و حکمت خویش چون مناسب بداند، فتح را نصیب کسی می‌کند، و این فقط منحصر در فتح خیبر نیست، بلکه) خداوند شما را به غنایم بسیار (دیگری نیز) وعده داده است، شما آنها را تحویل خواهید گرفت، پس سردست (از آن جمله) اینها را هم نصیب شما نموده است، و (برای رسیدن به آنها) دست مردم (خیبر و هم عهدان آنها) را از شما باز داشت (دل‌های همه‌ی آنها را مرعوب ساخت تا همت تعرض به دست نیاوردند، و هدف از آن نفع دنیوی شما بود، تا بدین وسیله، به فراغت و آرامش به آن دست بیایید) و (نفع دینی هم در برداشت) تا این (واقعه نمونه‌ای باشد بر صدق وعده‌های دیگر) برای اهل ایمان (ایمان به صدق وعده‌های الهی پخته‌تر گردد) و تا شما را (بدین وسیله در تمام امور آینده) به راه راست هدایت فرماید (و مراد از آن راه، توکل و اعتماد به خداوند کریم است تا برای

همیشه این واقعه را به یاد بیاورید و با اعتماد بر خدا کار کنید. در این صورت دو نفع دینی حاصل شد، یکی علمی و اعتقادی که آن را با لفظ: «لتكون» بیان فرموده است. و دیگری عملی و اخلاقی که آن را با لفظ: «یهدیکم» بیان فرموده است) و فتح دیگری نیز (وعده شده) است که (تا این زمان) به دست شما نرسیده است (فتح مکه که تا زمان نزول این آیه به وقوع نپیوسته بود، ولی) خداوند متعال آن را در احاطه (قدرت خویش) قرار داده است (که چون بخواهد شما را به آن نایل می‌گرداند، و (به این منحصر نیست، بلکه) الله تعالی بر همه چیز قادر است.

معارف و مسایل

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾، مراد از این بیعت، بیعت حدیبیه می‌باشد، که قبلاً ذکر آن در جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾، گذشت و این آیه نیز متعلق و مؤکد آن است که خداوند در این آیه از شرکت کنندگان این بیعت اعلام رضایت نموده است، و از این جهت به آن «بیعت الرضوان» گفته می‌شود، و هدف از آن، گرامی داشت شرکت کنندگان آن بیعت و نیز تأکیدی بر آن است، تا به آن جامه‌ی عمل بپوشانند. و در صحیحین از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت است که در روز حدیبیه آمار ما بالغ بر هزار و چهارصد نفر بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ما فرمود: «أنتم خير أهل الأرض» یعنی شما بهترین مردم روی زمین هستید. و در صحیح مسلم از ام بشر نیز روایت است: «لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجرة»، یعنی هیچ یک از آنان که در زیر درخت، دست بیعت در دست آن حضرت صلی الله علیه و آله، نهادند وارد آتش جهنم نمی‌شوند^(۱).

بنابر این، شرکت کنندگان بیعت الرضوان، مانند شرکای غزوه‌ی بدر



می باشند، و همانطوری که آیات قرآنی و احادیث پیامبر ﷺ، به آنان نژده رضایت الهی می دهد، برای شرکت کنندگان در بیعت الرضوان نیز چنین مزده ای آمده است، و نتیجه ی این مزده ها آن است که سرانجام همه ی آنان به ایمان و اعمال صالح و مرضیه ختم خواهد شد؛ زیرا اعلام رضایت الهی ضامن آن است.

طعن و تشنیع صحابه، و مباحثه پیرامون لغزش های آنان،

مخالف با این آیه می باشد

در تفسیر مظهري آمده است که آن عده از افراد خیار امت، که خداوند در خصوص آنان اعلام غفران و مغفرت فرموده است، اگر لغزش و گناهی از آنان صادر شود، باز هم بر اساس این آیه، مورد عفو خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته اند؛ پس بحث و مباحثه و فکر و اندیشه در آن قسمت از معاملات آنان که به ظاهر مستحسن نبود، بدبختی و مخالفت با ظاهر این آیه می باشد، و نیز این آیه دلیل روشنی است علیه روافض که حضرات ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب پیامبر خدا ﷺ، را متهم به کفر و نفاق می کنند.

شجرة الرضوان

درختی که در این آیه ذکر شده درخت مغیلان است، و مشهور آن است که بعد از وفات آن حضرت ﷺ، بعضی از مردم زیر آن می رفتند و نماز می خواندند، حضرت فاروق اعظم ﷺ، احساس خطر کرد که مبادا در آینده جاهلان به پرستش آن پردازند، چنان که چنین وقایعی در امام گذشته به وقوع پیوسته است، بنابر این، دستور داد تا آن درخت را قطع کردند، ولی در صحیحین از حضرت طارق بن عبدالرحمن روایت است که من باری به حج رفتم و در راه گذرم بر عده ای افتاد که در مقامی اجتماع کرده بودند و نماز می خواندند، از آنان پرسیدم که این کدام مسجد است، گفتند این، آن

درختی است که رسول خدا ﷺ، در زیر آن از مردم بیعت گرفته است. در خدمت سعید بن مسیب حاضر شدم و این واقعه را به او اطلاع دادم؛ فرمود: پدرم از جمله کسانی بود که در این واقعه شرکت داشته است، او به من گفت: چون در سال بعد در مکه ی مکرّمه حضور یافتیم، آن درخت را جستجو کردیم، جایش را فراموش کرده، نتوانستیم آن را بیابیم. باز سعید بن مسیب فرمود: اصحابی که در این بیعت شرکت داشتند، نتوانستند آن را دریابند، شما چگونه آن را پیدا کردید؟ بسی جای تعجب است! آیا شما اطلاع بیشتری از آنان داشتید؟^(۱)

از این واقعه معلوم شد که بعضی باگمان محض درختی را انتخاب کردند، و در زیر آن حاضر شده، نماز خواندند، و حضرت فاروق اعظم می دانست که این، آن درخت نیست، باز احساس خطر کرد که مبادا مردم به شرک مبتلا شوند؛ دستور داد تا آن را قطع کنند.

فتح خیبر

خیبر عبارت از ولایتی است که مشتمل بر روستاها و قلعه‌ها و باغهای بسیار بود^(۲).

﴿وَأَسْبِغُكُمْ فِتْحًا قَرِيبًا﴾ به اتفاق مفسّرین مراد از فتح قریب، فتح خیبر است، که پس از بازگشت از حدیبیه به وقوع پیوست، که مطابق بعضی روایات اقامت آن حضرت ﷺ، پس از بازگشت از حدیبیه در مدینه ی منوره بیست روز بوده است، که پس از آن عازم خیبر شد، و مطابق روایت ابن اسحاق آن حضرت ﷺ، در ماه ذوالحجه به مدینه ی منوره تشریف آورده و در ماه محرم الحرام سال ۷ هجری عازم غزوه ی خیبر گردید، و در ماه صفر سال مذکور خیبر فتح شد، و در «مغازی واقدی» نیز این موضوع آمده



است، حافظ ابن حجر فرموده است که قول راجح همین است^(۱).
 به هر حال ثابت شد که واقعه‌ی فتح خیبر بعد از مدّتی از سفر حدیبیه
 واقع شده است، و به اتفاق همه، نزول سوره‌ی فتح در اثنای سفر حدیبیه
 بوده است، آری در این مورد اختلاف است که آیا کلّ سوره در آن زمان نازل
 شده است یا بعضی آیات از آن بعداً نازل گردیده است، و اگر صورت
 نخست راجح باشد، بیان واقعه‌ی خیبر در این آیات به صورت پیشگویی
 آمده است، و بنابر واقعی بودن و یقینی بودنش با صیغه ماضی آورده شده
 است، و اگر قول دوم راجح باشد، امکان دارد این آیات پس از وقوع فتح
 خیبر نازل شده باشد، والله اعلم.

﴿ وَ مَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ﴾، مراد از آن اموال غنیمت خیبر است که
 مسلمانان با سهولت و فراغ خاطر به دست آوردند.

﴿ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ ﴾، مراد از آن تمامی
 فتوحات اسلامی و غنائم آنهاست که تا قیام قیامت به دست خواهد آمد،
 غنائم قبلی بنابه دستور الهی به اهل حدیبیه اختصاص یافت و آنچه در این
 آیه وعده شده است به همه می‌رسد، از اینجا معلوم می‌شود که حکم
 تخصیص، در این آیات ذکر نشده، بلکه به طور جداگانه به وسیله‌ی وحی به
 رسول الله اطلاع داده شده است، و آن حضرت ﷺ، به آن عمل نموده و به
 اصحاب نشان دادند.

﴿ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ﴾، مراد از آنها، کفار اهل خیبر است که موفق
 نشدند تا از خود قدرتی نشان دهند.

امام بغوی فرموده است که مراد از آن قبیله‌ی غطفان حلیف یهود
 خیبر است، که چون شنیدند که رسول خدا ﷺ، به خیبر حمله نموده است،
 جهت کمک به یهود خیبر با تجهیزات قابل ملاحظه‌ای بیرون آمدند، ولی

خداوند در قلوب آنها رعب انداخت و به این فکر افتادند که اگر به آن طرف برویم، بعید نیست که مسلمانان پشت سر به خانه‌های ما حمله آورند، در نتیجه، همه پشیمان شدند و بر سر جای خود نشستند^(۱).

﴿ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴾، آنان از قبل به صراط مستقیم نایل آمده بودند، ولی همانطوری که قبلاً بیان شد، هدایت دارای درجات بسیاری است، و در اینجا مراد درجاتی است که هنوز به آن نایل نیامده بودند، و آن توکل بر خدا و ازدیاد نیروی ایمان می باشد.

﴿ وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدَرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا ﴾، خداوند متعال به مسلمانان وعده‌ی فتوحات زیادی را داده است که آنان هنوز برای به دست آوردن آنها قادر نیستند، و چون از جمله‌ی آن فتوحات یکی فتح مکه می باشد؛ لذا بعضی حضرات مراد آیه را فتح مکه تلقی کرده‌اند، ولی الفاظ آیه عام و مشتمل بر تمام فتوحات اسلامی تا قیام قیامت می باشد^(۲).

وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبُرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيَاءً وَ لَا نَصِيرًا ﴿۲۲﴾

و اگر جنگ می کردند با شما کفار، برمی گشتند، پس نمی یافتند حمایت کننده‌ای و نه مددکاری.

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾ وَ

سنت الهی است که از قبل جاری است، و هرگز نمی یابی سنت الهی را تغییر یافته. و

هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ

اوست که باز داشت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنها در شهر مکه،

مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿۲۴﴾ هُمْ

پس از اینکه شما را بر آنها غلبه داد، و هست خداوند به آنچه شما می کنید بینا. و اینها



الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفاً
کسانی هستند که منکر شدند و باز داشتند شمارا از مسجد حرام و قربانی حبس شده را

أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ
از اینکه برسد بجای خود، و اگر نمی بودند مردان ایماندار و زنان ایماندار که نمی دانید شما

أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِمَّنْهُمْ مَاعْرَةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ
آنها را از اینکه پایمال شان می کنید، پس برسد به شما از ناحیه آنان ویرانی نا آگاهانه،

لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ لَوْ تَزَيَّلُوا
تا داخل کند خداوند در رحمت خویش هر کسی را که بخواهد و اگر به یک طرف می شدند

لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۲۵﴾ اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي
می انداختیم بر آنها آفت عذاب دردناک را. وقتی که جای دادند کفار در

قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى
دلهای خود ضد نادانی را، پس نازل کرد خداوند اطمینان خویش را بر رسولش و بر

الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ
مسلمانان و پایبند قرار داد آنان را بر کلمه ای ادب و بودند آنان سزاوار به آن و اهل آن، و

كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴿۲۶﴾

هست خداوند به هر چیز دانا.

خلاصه ی تفسیر

و (چون مقتضیات سرکوبی کفار به وجود آمده بود، چنان که بعداً توضیح داده خواهد شد، پس) اگر (این صلح در میان شما مسلمانان و کفار مکه برقرار نمی شد، بلکه) این کفار با شما جنگ می کردند، پس (آنها بنا بر همان مقتضیات) بر می گشتند، و می گریختند، و در آن صورت هیچ حامی

و مددکاری نمی یافتند، (و) خداوند متعال (در خصوص کفار) همان قاعده‌ای را جاری ساخته است که از قبل معمول بوده است (و آن‌که اهل حق غالب و اهل باطل مغلوب گردند، و اگر گاهی بنابر حکمت و مصلحت، تأخیری در آن پیش بیاید، منافاتی با آن ندارد) و هرگز در دستور الهی (از طرف هیچ کس) تغییری نخواهی یافت، (به این معنی که خداوند متعال بخواهد کاری انجام دهد و دیگری مانع گردد که انجام نگیرد) و اوست که دستهای شما را از (قتل) آنان و دستهای آنان را از (قتل) شما در (نزدیکی) مکه (حدیبیه) باز داشت، پس از این‌که شما را بر آنان مسلط گردانیده بود (اشاره به واقعه‌ای است که در قسمت هشتم داستان حدیبیه قبلاً بیان گردید که صحابه پنجاه نفر از قریش را دستگیر کرده بودند، و گروه دیگری نیز اسیر شده در دست مسلمانان قرار گرفته بود (که مسلمانان می توانستند آنها را به قتل برسانند؛ و از طرف دیگر حضرت عثمان و همراهانش در مکه بازداشت بودند که کفار می توانستند آنها را به قتل برسانند، و اگر خداوند چنین فرصتی به دو طرف می داد، یقیناً آتش جنگ شعله‌ور می شد، و اگر چه خداوند در نخستین آیه از آیات مذکور به وضوح بیان فرموده بود که در صورت وقوع جنگ باز هم مسلمانان فاتح می شدند؛ ولی بنابر علم الهی مصلحت مسلمانان در آن مضمربود که در آن زمان جنگ به وقوع نپیوندد؛ و از طرف دیگر در قلوب مسلمانان رحم انداخت تا اسیران را نکشند و بدین صورت مسلمانان را از قتل آنان باز داشت، و از آن طرف قریش را از مسلمانان مرعوب ساخت که به صلح روی آوردند، و سهیل را به خدمت اقدس آن حضرت ﷺ، اعزام کردند، و بدین ترتیب خداوند نگذاشت آتش جنگ در میان دو طرف شعله‌ور گردد) و خداوند (در آن زمان) کارهای شما را می دید (و سرانجام آنها را می دانست، لذا نگذاشت که چنین اتفاقی بیفتد تا منجر به جنگ شود، و بعداً این بیان گردید که اگر جنگ در



می گرفت، کفار به سبب چه چیزی و چگانه مغلوب قرار می گرفتند) آنان کسانی هستند که کفر ورزیدند و شما را از (به جا آوردن عمره به) مسجد حرام باز داشتند (مراد از آن مسجد الحرام و فاصله‌ی بین صفا و مروه است که در آن سعی انجام می گیرد، اگر چه مراد هر دو می باشد، اما اکتفا به ذکر بازداشتن از مسجد حرام، بدان خاطر است که طواف، اصل است و نخست آن در مسجد الحرام به جا آورده می شود) و نیز چهارپایانی که جهت قربانی (در حدیبیه همراه) نگاه داشته از رسیدن به محلش (که منی باشد) باز داشتند، (و ارتکاب این جرایم و ظلم در حرم، خواستار آن شد که به مسلمانان اجازه جنگ داده شود، تا آنها را سرکوب کنند، ولی بعضی مصالح و حکمتها مانع این اقتضا گردید، و یکی از آن حکمتها آن بود که بسیاری از مسلمانان در آن زمان در مکه در دست کفار محبوس بودند، و مورد ظلم قرار می گرفتند، هم چنان که در قسمت دهم واقعه‌ی حدیبیه ذکر آن گذشت، و بیان گردید که ابو جندل به هنگام رسیدن از آن حضرت ﷺ، استغاثه نمود که اگر در آن زمان جنگ در می گرفت و ناخواسته و نا آگاهانه به آنان گزند می رسید، بلکه امکان داشت کشته شوند، که موجب تأسف و حسرت می شد؛ بنابراین، خداوند اوضاعی پیش آورد که جنگ در نگیرد، و این مطلب را بعداً چنین بیان فرمود که) اگر (در آن زمان) بسیاری از مسلمانان مرد و زن (در مکه) نمی بودند که شما از آنان آگاهی نداشتید (اگر احساس این خطر نمی بود که شما آنان را) پایمال می کردید و در اثر آن به شما نیز نا آگاهانه ضرر (رنج و غم) می رسید و کار خاتمه می یافت، ولی به این خاطر چنین وضعی پیش نیامد، تا خداوند متعال هر کسی را که بخواهد در رحمت خویش داخل نماید، (چنان که در اثر عدم قتال، جان آن مسلمانان نجات یافت، و شما نیز از گناه قتل آنها و حسرت و تأسف بر آن، محفوظ ماندید، البته) اگر آنان (مسلمانان یاد شده از مکه به جای دیگری)

منتقل می شدند، آن دسته (از اهل مکه) را که کفر ورزیده بودند (به وسیله‌ی مسلمانان) به عذاب دردناکی گرفتار می نمودیم، (و اقتضایات دیگری نیز برای مقتول و مغلوب بودن کفار وجود داشت، و آن این که) وقتی که عار را در قلوب خود جای دادند و آن عار هم عار جاهلیت، (مراد از آن ضدّیتی است که به هنگام نوشتن لفظ بسم الله و رسول الله بروز دادند، هم چنان که در بیان معاهده‌ی صلح حدیبیّه ذکر شده است) پس (مقتضای آن، این بود (که مسلمانان به جوش آمده جنگ می کردند، ولی) خداوند متعال چنان تحمّلی از جانب خود به رسول خود و مؤمنان عطا فرمود که (در اثر آن از اصرار بر نوشتن کلمه‌ی بسم الله و رسول الله دست برداشتند، و صلح به پایان رسید) و (آنگاه) خداوند مسلمانان را بر کلمه‌ی تقویٰ پایدار نگاه داشت، (مراد از کلمه‌ی تقوا، کلمه‌ی طیّبه اقرار به توحید و رسالت است، و مراد از پایدار نگاه داشتن، آن است که به مقتضای اعتقاد به توحید و رسالت، از خداوند و رسول اطاعت شود، و آن ضبط و صبر مسلمانان برخلاف جذباتشان، از آن جهت بود که رسول خدا ﷺ، آنان را به ضبط و صبر دستور داده بود، در چنین برهه‌ای حسّاس، علیرغم جذبات خویش، اطاعت نمودن از رسول ﷺ، به استقامت بر تقوا تعبیر شده است) و آنان (مسلمانان) بیشتر به این (کلمه‌ی تقوا در دنیا) حق دارند؛ (زیرا قلوبشان در تلاش حق است، و عاقبت این تلاش به ایمان منتهی می گردد) و (در آخرت نیز) اهل (ثواب) آن هستند، و خداوند همه چیز را کاملاً می داند.

معارف و مسایل

﴿بِطْنِ مَكَّةَ﴾، معنای اصلی بطن مکه خود شهر مکه است، ولی مراد از آن در اینجا مقام حدیبیّه می باشد، که بنابر اتصال کامل آن به مکه، از آن ﴿بِطْنِ مَكَّةَ﴾ تعبیر شده است، و از این تعبیر، آن امر تأکید می شود که



احناف فرموده‌اند که قسمتی از حدیبیه جزو حرم است.

﴿وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾، از این معلوم می‌شود که بر محصر عن الحج والعمره، یعنی کسی که پس از احرام بستن به علتی از وارد شدن به مکه باز داشته شود، به اتفاق فقها لازم است که با ذبح قربانی از احرام بیرون آید ولی مورد اختلاف این است، که آیا می‌توان این قربانی را همانجا ذبح نمود که باز داشته شده است، یا این که شرط است که چون قربانیهای دیگر در حرم ذبح گردد؛ نزد احناف شرط است که در حدود حرم ذبح گردد و به این آیه استدلال می‌نمایند، که قرآن مجید برای این قربانیا محلّ خاصی را مقرر کرده است، که کفار مسلمانان را از ورود به آنجا باز داشته بودند، پس از این معلوم گردید که برای صحّت این قربانی ذبح آن در حرم شرط است، ولی بنابه اعتراف خود احناف که حدیبیه جزئی از حرم است، پس بازداشتن قربانیا از حرم چگونه ثابت می‌گردد؟ جوابش این است که اگر چه ذبح قربانی در هر کجای حرم از نظر شرع کافی است، ولی انجام آن در جای خاصی از حرم که در مینی به نام منحر موسوم است افضل می‌باشد، و کفار مکه در آن زمان مسلمانان را از بردن قربانی تا این مقام افضل باز داشته بودند.

﴿فَتَصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ﴾، لفظ معرة را بعضی به گناه تفسیر کرده‌اند، و بعضی آن را مطلق ضرر و بعضی عیب گفته‌اند، و مراد از آن به ظاهر در این مقام، عیب می‌باشد، که اگر جنگ در می‌گرفت و مسلمانان مکه ناآگاهانه به قتل می‌رسیدند این امر، معیوب و شرم آور، می‌بود، که کفار از مسلمانان عیب می‌گرفتند، و به آنان طعنه می‌زدند، که برادران دینی خود را کشتند، و ضرری نیز در برداشت؛ زیرا ضرر مسلمانان مقتول بدیهی است، و وقتی که مسلمانان قاتل متوجه می‌شدند، شدیداً پشیمان گشته متأسف می‌شدند، و ضرر آنان متوجه مسلمانان می‌گردید.

انتظام نمودن خداوند برای حفظ صحابه از اشتباه و عیب

امام قرطبی فرموده است که اگر مسلمانی ناآگاهانه به دست مسلمانی دیگر به قتل برسد، اگر چه این عمل، گناهی به حساب نمی آید، ولی عیب و عاری بوده موجب تأسّف خواهد شد، و در صورت وقوع قتل خطا احکام دیه و غیره اجرا خواهد گشت، و خداوند اصحاب رسول ﷺ، خود را از این گونه اشتباه و خطا هم در حفظ خود نگاه داشت؛ لذا معلوم گردید که رو به خداوند در خصوص اصحاب، به گونه ای است که اگر چه آنان چون انبیاء ﷺ، معصوم نمی باشند ولی جهت حفظ آنان از اشتباه و عیوب حفاظتی عمومی از جانب پروردگار صورت می گیرد.

﴿لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾، یعنی خداوند در آن زمان در قلوب مسلمانان تحمّل پدید آورده جهت عدم قتال برنامه ریزی فرمود؛ زیرا خداوند می دانست که بسیاری از آنان در آینده، اسلام را خواهند پذیرفت، پس جهت ترحم بر آنان و نیز بر مسلمانانی که در مکه محبوس بودند، چنین انتظامی بخشید.

﴿لَوْ تَزَيَّلُوا﴾، تزییل در اصل به معنای تفرّق است، به این معنی که اگر مسلمانان محبوس در مکه، از کفار جدا و ممتاز می بودند، تا مسلمانان آنان را شناخته از گزند نجاتشان می دادند؛ مقتضای اوضاع و احوال کافران آن بود که در همان وقت به وسیله ی مسلمانان به کیفر اعمال خود می رسیدند، ولی چون مسلمانان مستضعف و زندانی چنان با آنها مخلوط بودند که اگر جنگ در می گرفت راهی برای نجات آنان باقی نمی ماند؛ لذا خداوند بنا بر رحم همیشگی خود، جنگ را متوقف فرمودند.

﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾، مراد از کلمه تقوی کلمه ی اهل تقواست یعنی کلمه ی توحید و رسالت، و از این جهت به آن



کلمه‌ی تقوا گفته شده است که آن کلمه، اساس تقواست، و نسبت به اصحاب فرمود: آنان مستحق و اهل این کلمه هستند، و هدف کفار رسوا نمودن آنان بود که آنها را به کفر و نفاق متهم می‌کردند، ملاحظه فرمایید در حالی که خداوند متعال آنان را به اهل و احق به کلمه‌ی اسلام قرار می‌دهد، آن بدبختان از ایشان برائت و بیزاری می‌جویند.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
خداوند تصدیق فرمود برای رسولش خواب واقعی اورا که داخل می‌شوید در مسجد حرام

إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ
اگر خداوند بخواهد با آرام، تراشنده سرهای خود را و موگیرنده بدون ترس، پس دانست

مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
آنچه شما نمی‌دانید، پس مقرر کرد جلوتر از آن فتح نزدیکی. اوست که فرستاد رسول خود را

بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾
بر راه راست و بر دین حق، تا که برتر کند آن را از هر دین، و کافی است خدا ثابت‌کننده حق.

مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ
محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند زور آورند بر کفار، نرم دلند باهم، می‌بینی آنان را

رُكْعًا سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
در رکوع، در سجده تلاشی می‌کنند فضل خدا را و رضایت او را، نشانی آنان در صورتشان است

مَنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ
از اثر سجده، این صفت آنهاست در تورات، و صفت آنها در انجیل مانند زراعتی است،

أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ
که بیرون آورده شاخ خود را، پس قوی کرد آن را باز ضخیم شد باز استوار شد بر ساق خود،

يُعْجَبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَدَادُ خَدَاوَنَدِبِهٖ كَسَانِيْكَهٖ بَقِيْنٌ اُوْرَدَدَهٗ

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيْمًا ﴿٢٩﴾
و کارهای نیک کرده‌اند از آنان، آمرزش و ثواب بزرگ.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً خداوند رؤیای صادق‌ای به رسولش نشان داد که منطبق با واقعیت است که شما ان شاءالله با آرامش وارد مسجد حرام خواهید شد، در حالی که بعضی از شما سرهایتان را می‌تراشید، و بعضی دیگر مویها را می‌گیرید، (هم چنان‌که در سال آینده چنین شد، و علت تأخیر در این، آن است که) خداوند امور (و حکمت‌هایی) را می‌داند که شما نمی‌دانید، (که از آن جمله یکی این است) که قبل از تحقق (مصدق) آن (خواب) به شما فتح قریبی (چون فتح خیبر را) داد (تا مسلمانان به آن تقویت و مجهز شده بتوانند با اطمینان کامل عمره به جا آورند، چنان‌که همانطور شد)، خداوند متعال آن ذات مقدسی است که رسول خود را با (وسایل) هدایت (قرآن) و دین برحق (اسلام) مبعوث فرمود، تا آن (دین) را بر تمام ادیان غالب گرداند، (و این غلبه به اعتبار حجّت و دلیل همیشه مستدام خواهد ماند، و به اعتبار شوکت و سلطنت هم غالب خواهد شد، به شرط آن‌که اهل دین اهلیت داشته باشند، و چون این شرط وجود نداشته باشد، پس وعده‌ی غلبه‌ی ظاهری هم وجود ندارد، و چون این شرط در صحابه‌ی کرام وجود داشت، چنان‌که آیات بعدی که در خصوص صحابه می‌باشند، متضمّن این صلاحیت هستند، بنابر این، هم چنان‌که در این آیات به رسالت رسول خدا ﷺ، مزده داده شده است، متضمّن نوید فتوحات صحابه نیز می‌باشند، چنان‌که مشاهده گردید که هنوز بیست و پنج سال از وفات



آن حضرت ﷺ، نگذشته بود که اسلام و قرآن فاتحانه به تمامی اکناف جهان رسید) و (اگر آنان بنابه تعصب جاهلیت، از نوشتن لفظ رسول همراه با نام شما وحشت دارند، شما از این، ناراحت نباشید؛ زیرا) خداوند متعال (به رسالت شما) گواه کافی است، (که رسالت شما را با دلایل واضح و معجزات روشن، به اثبات رسانیده است، و از آن ثابت گردید که) محمد ﷺ) رسول خداست، (آوردن کامل جمله‌ی محمد رسول الله در اینجا بدان اشاره دارد که اگر چه لجبازان جاهلیت، آن را برای خود گوارا نکردند، که همراه با نام او، رسول الله نوشته شود، باکی نیست؛ زیرا خداوند این کلمه را همراه با نام خود به گونه‌ای نوشته است که تا قیامت باقی خواهد ماند، و بر زبانها تلاوت خواهد شد؛ پس از این، فضایل و بشارات پیروان آن حضرت ﷺ، که اصحاب او باشند، ذکر گردید که) آنان که به صحبت شما نایل آمده‌اند، (این لفظ مشتمل تمامی صحابه کرام است چه آنان که توفیق صحبت طولانی آن حضرت ﷺ، را به دست آورده بودند، و چه در مدت کوتاهی به این مقام رسیده‌اند، ولی در واقع آن عده از صحابه‌ی کرام که در حدیبیه در رکاب آن حضرت ﷺ، قرار گرفته بودند، مصداق اصلی این آیه می‌باشند، خلاصه آن که همه‌ی اصحاب به این صفات کمال متّصف می‌باشند، که) آنان در مقابل کفّار شدیداند، (و) با یکدیگر مهربان می‌باشند، (و) آنان را گاهی در حالت رکوع و گاهی در سجده می‌بینی، (و) در تلاش برای کسب فضل و رضای (ثواب و قرب) خدا قرار گرفته‌اند، نشانه‌ی (بندگی) از آثار سجده در صورتهای شان نمایان است، (مراد از آن آثار، انوار خشوع و خضوعی است، که عموماً از صورتهای اشخاص مؤمن و متّقی، مشاهده می‌گردد، و) این اوصاف (مذکوره) آنان در تورات است، و در انجیل وصف آنان چنین (آمده) است، چون کشتی که (تازه) سر خود را (از زمین) بیرون آورده است، باز (از خاک و آب و باد تغذیه حاصل نموده،

خود را تقویت نموده است، سپس تنومند گردیده، و بر ساق خود ایستاده است که (از سرسبزی و شادابی خود) برای کشاورزان خوشنما به نظر می‌رسد، (هم چنین صحابه در ابتدا ضعیف بودند، روز به روز بر قوت آنان افزوده شد، و چنان نشو و نمای به آنان داد، تا با این (وضع آنان) کفار (در آتش حسد) بسوزند و (در آخرت) به ایمانداران و نیکان وعده‌ی آمرزش (گناهان‌شان) و اجر عظیم داده است.

معارف و مسایل

وقتی که صلح حدیبیه تکمیل شد و این امر به تصویب رسید که اصحاب بدون ورود به مکه و بدون ادای عمره، به مدینه بازگردند، چون صحابه بنا به خواب آن حضرت ﷺ، که یک نوع وحی بود به نیت عمره آمده بودند، و در قلوب عده‌ای از آنان با مشاهده‌ی خلاف آن خود به خود این شبهه پدید آمد، که العیاذ بالله خواب آن حضرت ﷺ، درست در نیامد، و از طرف دیگر کفار و منافقین به مسلمانان طعنه زدند که خواب رسول شما راست در نیامد، برای ازاله‌ی این شبهه و پاسخ به طعنه‌ی کفار، نازل گردید که: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ﴾^(۱).

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ﴾، لفظ «صدق» در قبال «کذب» در اقوال به کار می‌رود، و هر قولی که مطابق واقع باشد صدق و آنچه مطابق واقع نباشد، کذب گفته می‌شود، و بسا اوقات این در افعال هم به کار می‌رود، و در آن صورت معنای آن ثبوت و تحقق فعلی است، چنان‌که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی احزاب آمده است: ﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾، یعنی عده‌ای از مؤمنان مردانی هستند که معاهده‌ی خود را با خدا به پایه کمال رسانیدند، در این صورت لفظ صدق خواهان دو مفعول می‌باشد: مانند همین آیه که



مفعول اول آن رسوله، و مفعول دومش الرؤیا می باشد، و معنای آیه این است که: خداوند رسول خود را در خوابش راستگو قرار داد^(۱)، اگر چه واقعه‌ی راستگو قرار دادنش بعداً ذکر می گردد، ولی به خاطر اشاره به قطعی و یقینی بودن آن، به صیغه‌ی ماضی، از آن تعبیر نمود؛ سپس به لفظ مستقبل فرمود که: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾، یعنی آنچه در خواب دیده بودید که ما در مسجد حرام وارد شدیم، حتماً واقع خواهد شد، البته این موضوع پس از یک سال به وقوع خواهد پیوست، چون در خواب، وقتی برای آن مشخص نبود، صحابه‌ی کرام بنا بر اشتیاق خود، در همان سال عزم سفر نمودند، و رسول خدا ﷺ، نیز با آنان موافقت فرمود، که حکمت‌های زیادی از جانب خداوند در آن نهفته بود، که هنگام صلح حدیبیه ظاهر گردید.

چنان که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، قبلاً به حضرت فاروق رضی الله عنه، فرموده بود که نباید در شک قرار گیرید؛ زیرا در خواب رسول خدا ﷺ، وقتی و سالی معین نشده بود، پس اگر در این وقت فرصت نباشد، و قتش فرا خواهد رسید^(۲).

تأکید در خصوص گفتن **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** نسبت به کارهای آینده

حق تعالی در این آیه نسبت به ورود به مسجد حرام در آینده لفظ: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** را به کار برد، در حالی که خودش به مشیت خویش داناست، و نیازی به گفتن **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** نداشت؛ اما جهت تعلیم رسولش و نیز سایر بندگان در اینجا لفظ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** را به کار برد^(۳).

﴿مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾، در صحیح بخاری آمده است که سال

۲ - قرطبی.

۱ - بیضاوی.

۳ - قرطبی.

بعد، در عمره القضا حضرت معاویه موی سر مبارک آن حضرت رضی الله عنه، را قیچی نموده بود، این واقعه عمره القضاست؛ زیرا در حجة الوداع آن حضرت رضی الله عنه، سر مبارک خویش را تراشیده بودند^(۱).

﴿ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا ﴾، خداوند می توانست در همان سال شما را توفیق بدهد تا به مسجد حرام وارد شده، عمره به جا بیاورید، اما در تأخیر آن به سال آینده مصالح بزرگی، که گفته بود خداوند آنها را می دانست و شما نمی دانستید، وجود داشت، که از آن جمله یکی فتح خیبر بود که جلوتر به دست بیاید تا بر نیرو و تجهیزات مسلمین بیفزاید، و به فارغ البالی و با اطمینان خاطر، عمره به جا بیاورند، لذا فرمود: ﴿ فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾، مراد از «دون ذلك» دون الرؤیاست، یعنی مسلمانان قبل از به وقوع پیوستن مصداق خواب، به فتح قریب خیبر نایل آیند، و بعضی فرموده اند که مراد از فتح قریب، خود صلح حدیبیه است، که مقدمه ی فتح مکه و بسیاری از فتوحات دیگر قرار گرفت، که سپس صحابه آن را به اعظم الفتوحات یاد می کردند، پس مطلب آیه این می شود که مصالح و حکمی که در عزم سفر شما و عدم پیروزی تان به وقوع پیوست، شما آنها را نمی دانستید؛ ولی خداوند به همه ی آنها آگاه بود، و می خواست که قبل از وقوع مصداق خواب، شما را به وسیله ی صلح حدیبیه به فتح قریبی نایل گرداند، که همه، نتیجه ی آن فتح قریب را مشاهده کردند، که تعداد صحابه به هنگام صلح حدیبیه بیش از یک هزار و پانصد نفر نبود، و در فتح مکه به ده هزار نفر رسید^(۲).

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ ﴾، آیات سابق متضمن وعده ی فتوحات و غنائیم و نیز متضمن فضایل و بشاراتی، بالخصوص برای اهل حدیبیه و بالعموم برای اصحاب بودند، و اکنون در خاتمه ی سوره،



چکیده‌ای از مضامین گذشته به صورت تأکید بیان می‌گردد؛ و چون همه‌ی این نعمتها و بشارات در اثر اطاعت و تصدیق رسول خدا ﷺ، انجام پذیرفته است، لذا برای مزید تأکید تصدیق و اطاعت، و نیز جهت تردید منکرین رسالت محمدیه و ازاله‌ی شکوک و شبهاتی که در قلوب بعضی از مسلمانان در هنگام صلح حدیبیه پدید آمده بود، در این آیات ضمن اثبات رسالت، به غلبه‌ی دین او بر تمام ادیان، مژده داده شد.

﴿ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ ﴾، در تمام قرآن به جای نام مبارک خاتم الانبیا ﷺ، ذکری از آن حضرت ﷺ، عموماً به واسطه اوصاف و القاب او بیان شده است، به ویژه به هنگام ندا مانند: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ، يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ ﴾ و غیره؛ به خلاف انبیای دیگر که با نام ندا شده‌اند، مانند یا ابراهیم یا موسی و یا عیسی و غیره، و در تمام قرآن مجید فقط در چهار جا آن حضرت ﷺ، با لفظ مبارک محمد ذکر شده است، که در این چهار جا، ذکر نام مبارکش متضمن مصالح و حکمتهایی بوده است، و در: «مانحن فیه» مصلحت آن بود که وقتی حضرت علی در صلح نامه‌ی حدیبیه همراه با نام مبارکش محمد رسول الله را قرین ساخت، کفار اصرار کردند که لفظ رسول الله را پاک کرده بنویسید: محمد بن عبدالله، و آن حضرت ﷺ، بنابه دستور خداوند آن را قبول کردند. خداوند در پاداش به آن، در این جا به صورت ویژه با نام مبارک او در قرآن لفظ رسول الله را آورده و آن را دایمی قرار داد که تا قیامت چنین خوانده شود.

﴿ وَ الَّذِينَ مَعَهُ ﴾، در اینجا فضایل اصحاب کرام بیان می‌شود، اگر چه نخستین مخاطبین، آن دسته از اصحاب هستند که در حدیبیه و بیعت الرضوان شریک بودند، اما از نظر عمومیت الفاظ، شامل تمام اصحاب کرام می‌باشد؛ زیرا همه به صحبت و معیت او نایل آمده بودند.

اوصاف، فضایل و علامات ویژه‌ی صحابه‌ی کرام

در این مقام، خداوند رسالت آن حضرت ﷺ، و غلبه‌ی دین او بر تمام ادیان را بیان فرموده، اوصاف، فضایل و علامات خاص اصحاب او را با تفصیل ذکر فرموده است: از آن جمله، جایزه‌ای است که در قبال امتحان شدیدی که در صلح حدیبیه از آنها گرفته شد، به آنان اعطا گردید، و آن امتحان این بود که بر خلاف یقین قلبی و جذبات درونی آنان، صلح برقرار شد، و بدون دخول مکه و سایر مراسم ظاهراً ناکام برگشتند، و با وجود این، قدمهایشان متزلزل نشدند و چنان از خود، در ایمان به خدا و اطاعت از رسول او، ثابت قدمی نشان دادند که نظیری در جهان ندارد.

در بیان تفصیل فضایل و علامات صحابه‌ی کرام بعید نیست که این حکمت وجود داشته باشد که چون بعد از آن حضرت ﷺ، نبی و رسولی مبعوث نخواهد شد، آن حضرت ﷺ، بعد از خود، اصحابش را در کنار کتاب الله به طور نمونه به جا گذاشت و به پیروی و اقتدای آنان دستور فرمود، بنابر این، قرآن مجید نیز برخی از فضایل و علامات آنها را بیان فرموده، مسلمین را بر پیروی از ایشان ترغیب و تأکید فرمودند، نخستین صفت صحابه‌ی کرام که در اینجا یاد شده، این است که نسبت به کفار شدت و در بین خود مهربان می‌باشند. شدت آنان در قبال کفار در همه جا به ثبوت رسیده است، که آنان خویشاوندی و قومیت را فدای اسلام کردند، و در هنگام حدیبیه این موضوع بطور ویژه و بیشتر در معرض ظهور قرار گرفت، و مهربان بودن آنها با همدیگر و ایثارگر بودن آنان، بویژه وقتی ظاهر شد که بین مهاجرین و انصار مؤاخات (برادری) برقرار گردید، و انصار در همه چیز خودشان، مهاجرین را شریک نمودند، قرآن مجید این وصف آنان را جلوتر از همه صفات دیگر، بیان فرمود؛ زیرا که این در حقیقت متضمن این نتیجه است که دوستی و دشمنی و محبت و عداوت آنان برای خودشان نبود، بلکه همه



آنها برای خدا و رسول خدا ﷺ بود، و این بالاترین مقام ایمان کامل است. در صحیح بخاری و غیره آمده است: «من أحب لله و أبغض لله فقد استكمل إيمانه»، یعنی چون کسی محبت و عداوت و بغض خود را برای رضای خدا خالص بگرداند، ایمانش را به پایه‌ی کمال رسانیده است، از این، نیز ثابت شد که مراد از شدت صحابه‌ی کرام در قبال کفار، این نیست که هیچ موقع بر کفار رحم نمی‌کنند، بلکه مراد آن است که چون در موردی دستور خدا و رسول مبتنی بر شدت در قبال کفار بیاید، روابط خویشاوندی و دوستی هیچ کدام نمی‌تواند مانع اعمال دستور خدا بشود. و در جایی که باید با رحم و کرم با آنها معامله شود، خود قرآن فیصله فرموده است: چنان‌که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی «ممتحنه» فرموده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾، یعنی کفاری که در پی آزار و مقاتله با مسلمانان نیستند، خداوند کریم از حسن سلوک با آنان منع نفرموده است، و از رسول خدا ﷺ، و اصحاب کرام و اوقات زیادی منقول است که متضمن کرم و احسان نسبت به کفار ضعیف و نیازمند است و مراعات عدل و انصاف در خصوص آنان حکم عمومی اسلام است و در میدان کارزار هیچگونه عملی برخلاف عدل و انصاف جایز نیست.

دومین صفت صحابه‌ی کرام آن می‌باشد که مشغول به رکوع و سجده و نماز می‌باشند، و آنان بیشتر در این حال مشاهده می‌شوند؛ نخستین وصف، نشانه‌ی کمال ایمان و دومین، نشانه‌ی کمال عمل است؛ زیرا افضل اعمال، نماز است.

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾، یعنی نماز چنان وظیفه‌ی زندگی آنان قرار گرفته است که آثار ویژه‌ی نماز و سجده در صورت‌های آنان نمایان است، مراد از این آثار، انوار بندگی و خشوع و خضوع می‌باشد که از صورت هر شخص متقی و عابد مشخص می‌باشد، و مراد از آن اثر سجده

نیست که بر پیشانی می افتد، و آن نور بیشتر از نماز تهجد نمایان می شود؛ چنانکه در سنن ابن ماجه به روایت حضرت جابر آمده است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: «من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار»، یعنی کسی که در شب بیشتر نماز بخواند در روز زیبا و نورانی می گردد. و حسن بصری فرموده است که: مراد از آن صورت نمازگزاران است که در روز قیامت نمایان می گردند.

﴿ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ ﴾،
علایمی که در خصوص صحابه‌ی کرام در بالا ذکر شد که در مقابل کفار، نور نماز و سجده از سیمای ایشان نمایان است، در ادامه‌ی آیه فرموده که: عیناً این صفت در تورات نیز آمده است، و در انجیل مثالی دیگر برای آنان ذکر شده است با این عبارت، که مثال آنان چنان است که کشاورزی در زمین بذری بیفشاند که نخست چون سوزن نمودار می گردد؛ سپس شاخ و برگش پدید می آید و بعداً تقویت شده تنه‌اش درست و مستحکم می گردد، هم چنین اصحاب پیامبر ﷺ، در ابتدا بسیار کم و ضعیف بودند؛ در زمانی تعداد آنان جز پیامبر ﷺ، بیش از سه نفر نبود، از بزرگسالان حضرت ابوبکر و از زنان حضرت خدیجه و از کودکان حضرت علی رضوان الله علیهم اجمعین، سپس به تدریج بر تعداد آنان افزوده شد، تا این که در حجة الوداع نزدیک به یکصد و پنجاه هزار نفر در رکاب آن حضرت ﷺ، شرکت داشت.

در آیه، سه احتمال، وجود دارد: یکی این که بر جمله فی التوراة وقف شود، و علامت نور سیمای آنان با حواله‌ی تورات بیان شده است، و بر جمله‌ی و مثلهم فی الإنجیل وقف نشود؛ بلکه آن به مابعد وصل شده، خوانده شود، و معنایش این می شود که مثال صحابه‌ی کرام در انجیل مانند مزرعه‌ای است که ابتدا ضعیف می باشد که به تدریج قوی و تنومند می گردد.



احتمال دوم این که بر، فی التوراة وقف نشود؛ بلکه بر فی الإنجیل وقف شود که معنایش این می باشد که نشانی سابق یعنی نور سیما در تورات و انجیل هر دو آمده است، و مثال بعدی کزرع، مثال دیگری می باشد.

احتمال سوم این که کلام بر فی التوراة ختم نگردد و همچنین بر فی الإنجیل نیز وقف نگردد، بلکه اشاره به تمثیل مابعد قرار گیرد، پس معنای آیه این می باشد که مثال آنان در تورات و انجیل هر دو مانند مزرعه ای می باشد، و اگر در زمان حاضر، تورات و انجیل به حالت اصلی خویش باقی می ماندند، می شد با مشاهده به آنها مراد قرآنی را متعین ساخت، ولی سلسله ی تحریفات در آنها از حد، گذشته است، لذا نمی توان به یک قضاوت قطعی دست یافت، البتّه بیشتر مفسّرین احتمال اوّل را ترجیح می دهند که از آن مثال سابق در تورات و مثال دوم در انجیل معلوم می گردد.

امام بغوی فرموده است که در انجیل آمده است که صحابه ی کرام در ابتدا قلیل می باشند، اما به تدریج اضافه می گردند و تقویت می شوند، هم چنین حضرت قتاده فرموده است که در انجیل در وصف صحابه ی کرام آمده است که: چنان قومی پدید می آیند که چون مزرعه رو به فزونی می گذارند و به کارهای نیک دستور و از کارهای بد باز می دارند^(۱).

در تورات و انجیل فعلی با وجود تحریفات بی شماری که در آنها شده است، هنوز الفاظی نسبت به پیشگویی آن حضرت ﷺ، موجود است، چنان که در تورات سفر استثنا باب سی و سوم (۳۳) از آیه ی یک تا سه آمده است، که خداوند از سینا آمد و از شعیر بر آنان آشکار شد و از کوه فاران جلوه نمود، با ده هزار مقدس آمد که برای آنان در دست راست شریعت آتشین داشت، او با مردم خود بسیار محبّت دارد تمامی مقدسان او در دست تو

هستند، و در جلو قدمهای تو نشسته از تو اطاعت می‌کنند. قبلاً گذشت که آمار صحابه‌ی کرام به هنگام فتح مکه ده هزار نفر بود که همراه آن پیکر نورانی، از فاران طلوع کننده در شهر خلیل داخل شدند، از لفظ: «داشتن شریعت آتشین در دست راست» به ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾، اشاره شده است و از عبارت: «محبّت داشتن با مردم خود» مضمون ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾، مستفاد می‌گردد، جهت دریافت تفصیل این موضوع با حواله‌های دیگر به کتاب اظهار الحق باب ششم صفحه‌ی ۲۵۶ جلد سوم تألیف حضرت مولانا رحمت الله کیرانوی رحمته الله، ملاحظه فرمایید که آن را جهت توضیح حقیقت عیسویت به هنگام مبارزه با پادری فندر نوشته بود، و در این کتاب تمثیل مذکور در انجیل چنین نقل شده است، ملاحظه کنید: به انجیل متی باب سیزده آیه سی و یکم، او تمثیل دیگری در جلوی آنها بیان کرده است، که پادشاهی آسمانی مانند دانه‌ی ارزنی است، که انسانی آن را در زمین خود کاشته است، آن از همه بذرها کوچکتر است، اما چون بزرگ می‌شود از همه سبزی‌ها بزرگتر چنان درختی می‌شود که پرندگان آسمان می‌آیند و بر شاخسارهای آن آشیانه می‌سازند.

در انجیل مرقس ۲۶/۴ با الفاظی نزدیکتر با الفاظ قرآن مجید چنین آمده است: او گفت پادشاهی خدایی مانند آن است که انسانی در زمین بذر بیفشاند و شب بخوابد و چون روز بیدار می‌شود، آن بذر چنان بروید و بزرگ بشود که او نداند، زمین خود به خود ثمره می‌دهد، نخست برگ، سپس شاخه‌ها، باز دانه‌های آماده شده در شاخه‌ها، سپس بعد از پخته شدن محصول فی الفور، و سایل درو را فراهم می‌کند؛ زیرا زمان درو کردن رسیده است^(۱). از مواضع متعدّد انجیل معلوم می‌گردد که مراد از پادشاهی آسمان نبی آخرالزمان است، والله اعلم.



﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾، یعنی خداوند متعال صحابه‌ی کرام را با چنین صفاتی مزین فرمود، و به آنان پس از ضعف قدرت، و پس از قلت، کثرت عطا فرمود، و این کار از آن جهت انجام گرفت که با مشاهده‌ی آن، کفار در غیظ در آیند، و در آتش حسد بسوزند.

حضرت ابو عروه زیبری می‌فرماید که: ما در محضر امام مالک حاضر بودیم که یکی نسبت به بعضی از صحابه کلمات انتقاد آمیزی گفت، آنگاه امام مالک کل این آیه را تلاوت فرمود، تا این‌که به ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾، رسید، فرمود: هر کسی که در دل او نسبت به یکی از صحابه‌ی کرام غیظ وجود داشته باشد، او مصداق وعید این آیه قرار می‌گیرد^(۱).

حضرت امام مالک نفرمود که او کافر می‌گردد، ولی فرمود که او در مصداق وعید فوق در می‌آید، خلاصه‌ی مطلب این‌که او کاری چون کفار انجام می‌دهد.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾، حرف «من» در اینجا به اتفاق مفسرین بیانیه است، و معنایش این است که آنهایی که جامع ایمان و عمل صالح می‌باشند، خداوند آنان را به مغفرت و اجر عظیم وعده فرموده است. از این موضوع دو نکته معلوم شد: یکی همه صحابه جامع ایمان و عمل صالح هستند، دوم آن‌که به همه‌ی آنها مغفرت و اجر عظیم وعده شده است، و «من» بیانیه به کثرت در قرآن به کار رفته است، چنان‌که در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی حج فرموده است: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾، که من الاوثان بیان لفظ رجس می‌باشد، هم چنین در اینجا لفظ: مِنْهُمْ بیان ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، می‌باشد.

و آنچه بعضی از روافض می‌گویند که من برای تبعیض است و چنین فکر می‌کنند که این وعده، متعلق به بعضی است که بر ایمان و عمل صالح

هستند، کلاً مخالف سیاق کلام و منافی آیات گذشته است؛ زیرا نخستین مصداق این آیه بدون شک آن عده از صحابه‌ی کرام می‌باشند که در سفر حدیبیه و بیعت الرضوان شرکت داشته‌اند، و حق تعالی نسبت به همه‌ی آنها رضایت و خشنودی خود را اعلام فرموده که: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾، و این اعلام رضایت الهی ضامن آن است که همه‌ی آنها تا دم مرگ بر ایمان و عمل صالح ثابت قدم خواهند ماند؛ زیرا خداوند متعال علیم و خبیر است، و اگر می‌دانست که عده‌ای بعداً از ایمان برمی‌گردند، هیچ وقت نسبت به آنان اعلام رضایت نمی‌فرمود.

ابن عبدالبر در مقدمه استیعاب ضمن نقل این آیه نوشته است که: «و من رضی الله عنه لم یسخط علیه أبداً»، یعنی چون خداوند از کسی راضی باشد، هیچ وقت از او ناراضی نخواهد شد، و رسول خدا ﷺ، با استناد به این آیه فرموده است که: کسی از شرکت کنندگان بیعت الرضوان وارد جهنم نمی‌گردد، و استثنا نمودن بعضی از این وعده را که اصالتاً به آنها داده شده است، قطعاً باطل است، و از اینجاست که امت بر ثقه و عادل بودن صحابه‌ی کرام اجماع دارند.

همه‌ی اصحاب کرام اهل جنت می‌باشند و اشتباهات آنان بخشیده

شده و ایراد نقص بر آنان گناهی عظیم است

این مطلب در آیات متعددی که بعضی از آنها در این سوره‌ی مذکور به صراحت بیان شده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا﴾، علاوه بر آنها در آیات زیادی این مطلب آمده است، که برای مزید اطلاع ملاحظه شود به آیه‌ی ۸ از سوره‌ی تحریم: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ و آیه‌ی ۱۰۰ از سوره‌ی توبه: ﴿وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ



عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، و نیز حق تعالی در آیه ی ۱۰ سوره ی حدید نسبت به صحابه ی کرام فرموده است: ﴿كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾، یعنی خداوند تبارک و تعالی به همه ی آنها وعده به حسنی داده است، سپس در باره حسنی در آیه ی ۱۰۱ سوره ی انبیا فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾، یعنی کسانی که از طرف ما در حق آنها فیصله حسنی شده است، از آتش جهنم دور نگه داشته می شوند، و رسول خدا ﷺ، فرموده است: «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم»^(۱). یعنی بهترین عصر، عصر من است، سپس عصری که به عصر من متصل است و سپس عصری که در پی آن بیاید.

و در حدیثی دیگر فرموده است که: به اصحابم بد نگوئید؛ زیرا که (وضع آنان با توجه به قوت ایمان شان چنان است که) اگر یکی از شما به قدر کوه احد طلا در راه خدا انفاق کند، به یک مُدّ صدقه آنها نمی رسد، و حتی به اندازه ی نصف مُدّی که آنان انفاق کرده اند هم نمی رسد^(۲). مد در عرب پیمانه ای است که تقریباً به اندازه نیم سیر ما می باشد.

و از حضرت جابر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود که: خداوند اصحابم را از میان تمام مردم جهان انتخاب فرمود، و سپس از میان آنها چهار کس را برای من برگزید و آنان: ابوبکر و عمر و عثمان و علی می باشند^(۳).

و در حدیثی دیگر فرموده است که: «اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحْبَبَهُمْ فَبِحُبِّي أَحْبَبَهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ أَدَاهُمْ فَقَدْ أَدَانِي وَمَنْ أَدَانِي فَقَدْ أَدَى اللَّهَ وَمَنْ أَدَى اللَّهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَ»،^(۴).

۱ - بخاری.

۲ - بخاری.

۳ - رواه البزار بسند صحيح.

۴ - رواه الترمذی عن عبدالله بن المغفل، از جمع الفوائد.

در باره‌ی اصحابم از خدا بترسید، از خدا بترسید، و بعد از من آنها را مورد طعن قرار ندهید، چه اگر کسی به آنان محبت کند، به خاطر محبت من به آنان محبت کرده است، و کسی که آنان را مورد بغض خود قرار دهد پس به خاطر بغض با من به آنان بغض ورزیده است، و اگر کسی به آنان اذیت برساند، گویا مرا اذیت کرده است، و چون کسی مرا آزار دهد او به خدا آزار داده است، و کسی که خدا را بیازارد، نزدیک است که خداوند او را به عذاب مبتلا سازد.

آیات و احادیث در این خصوص فراوانند که آنها را در کتابی تحت عنوان مقام صحابه این‌جانب گرد آورده‌ام و آن کتاب^(۱)، منتشر شده است،

کَلِّمَتْ اَجْمَاعَ دَارِنْدَکَه تَمَامِی اَصْحَابِ عَادِلٍ وَ ثِقَةٍ مِی بَاشِنْد

مسئله بحث و تمحیص و نیز تنقید و تحقیق و یا سکوت در خصوص اختلاف آنان که منجر به جنگ و قتال شده است، را نیز مفصلاً در آن کتاب نوشته‌ام، و آنچه از آن مورد نیاز بود در تفسیر سوره‌ی محمد ذکر گردید، در آنجا ملاحظه کنید، والله المستعان و علیه التکلان.

تمت بحمدالله و عونه سورة الفتح للتاسع و العشرين من شعبان سنة ۱۳۹۲هـ و لله الحمد اوله و آخره.

و تمت الترجمة بحمده و تعالی للتاسع و العشرين من جمادی الاخری سنة ۱۴۰۹هـ و لله الحمد اولاً و آخراً.



سورة الحجرات

سورة الحجرات مدنیة و هی ثمان و عشرة آیه و فیها رکوعان
سوره حجرات در مدینه نازل شده است که دارای هجده آیه و دو رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَقْدِمُوْا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ
ای ایمانداران جلو نروید از خدا و رسول او و بترسید از خدا، یقیناً الله

سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ﴿۱﴾ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَرْفَعُوْا اَصْوٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ
می شنود و می داند. ای ایمانداران بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیامبر (ص)

وَ لَا تَجْهَرُوْا لَهٗ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اَنْ
و صحبت نکنید با او به صدای بلند، مانند بلند صحبت کردن بعضی از شما با بعضی، مبادا که

تَخَبَطَ اَعْمَالِكُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ﴿۲﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ يَعْضُوْنَ اَصْوٰتَهُمْ
ضایع شوند اعمال شما و شما خبر نداشته باشید. کسانی که به صدای پایین و آرام صحبت می کنند

عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَمْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِيَتَّقُوْا لَهُمْ مَّغْفِرَةً
پیش رسول خدا، ایشانند که آزموده خداوند دلهايشان را برای تقوا، برای آنهاست آمرزش

وَ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۳﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ يِنَادُوْنَكَ مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ ﴿۴﴾
و ثواب بزرگ. کسانی که صدا می کنند تو را از پشت دیوارها، بیشتر آنان عقل ندارند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ
و اگر آنها صبر می‌کردند تا بیرون می‌آمدید به سوی آنها، بهتر می‌بود در حق آنها، و خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵﴾

آمرزنده‌ی، مهربان است.

خلاصه‌ی تفسیر

ارتباط سوره به ماقبل و شأن نزول آن

دو سوره پیشین متضمن احکام جهاد بودند، که هدف از آن اصلاح عالم و آفاق بود، و در این سوره احکام و آداب اصلاح نفس ذکر شده است، خصوصاً احکامی که به آداب معاشرت مربوط می‌باشد، حکایت نزول این آیات از این قرار است که وفدی از قبیله بنی تمیم در محضر آن حضرت ﷺ، شرف یاب شد، و این امر مورد بررسی بود که چه کسی حاکم آنها باشد، حضرت ابوبکر قعقاع بن معبد را پیشنهاد کرد و حضرت عمر رأی به اقرع بن حابس داد، که در میان شیخین در این خصوص بحثی درگرفت و صدایشان بلند شد که این آیات نازل شدند^(۱).

ای ایمانداران (بدون اجازه در هیچ قول یا فعلی) در جلوی خدا و رسول ﷺ سبقت نگیرید، (مادام که با قرائن قوی و یا صراحتاً به شما اجازه داده نشود، صحبت نکنید، چنان‌که در همین واقعه که سبب نزول آیات می‌باشد، می‌بایست انتظار می‌کشیدند که خود آن حضرت ﷺ، چیزی می‌گفت، و یا از حاضرین در مجلس سؤال می‌کرد، و بدون اجازه خود سرانه صحبت کردن درست نبود؛ زیرا جواز صحبت موقوف بر اذن شرعی می‌باشد؛ چه این اذن شرعی قطعی یعنی با صراحت داده شود و یا این‌که ظن



یا قرائن قوی باشد و اشتباه از آنجا بود که انتظار نکشیدند؛ لذا این آیات نازل گردیدند) و از خدا بترسید، یقیناً خداوند (به همه اقوالتان) شنوا (و به تمام افعالتان) داناست، (و) ای ایمانداران صدای خود را از صدای پیامبر (ﷺ) بلندتر نکنید، و با او با صدای بلند صحبت نکنید، آنچنان که با همدیگر بدان صورت صحبت می کنید (هنگامی که در محضر او با هم صحبت می کنید با صدای بلند صحبت نکنید، و چون با خود او صحبت می کنید صدای خود را برابر با صدای او قرار ندهید) مبادا که اعمالتان به باد بروند و شما متوجه نباشید، (مقصود آن این که بلند کردن صدا به ظاهر بی باکی و بی اعتنائی است، صحبت نمودن با صدای بلند آنچنان که با همدیگر بدون تکلف صحبت می کنند، یک نوع گستاخی می باشد و بدین گونه صحبت کردن با زیردستان و خدمه پسندیده و گوارا نیست، چه برسد به رسول خدا ﷺ؛ پس آزار رسانیدن به رسول خدا برباد کننده تمامی اعمال می باشد؛ آری زمانی که در طبیعت انبساط بیشتری باشد و این امور باعث ناراحتی قرار نگیرند آنگاه به علت عدم ایذای رسول چنین صحبت کردن موجب حبط اعمال نمی باشد؛ ولی درک این مطلب که این صحبت نمودن ما ناپسندیده و موجب آزار نمی باشد، کار آسانی نیست، امکان دارد گوینده چنین تصور کند که چنین صحبت کردن او، به رسول خدا آزار و اذیت نمی رساند، اما فی الواقع از آن صحبت رسول خدا رنجیده باشند، و این صحبت کردن او اعمال وی را برباد کند، او گمان نمی برد که از این نحوه گفتگو چقدر خسارت و زیان به او رسیده است، بنابراین، مطلق بلند کردن صدا و جهر بالقول، ممنوع قرار گرفت و اگر چه بعضی از این گونه گفتگوها موجب حبط اعمال نباشد، ولی تعیین آن چگونه ممکن است؛ لذا کلیه اقسام جهر بالقول را باید ترک داد. تا اینجا از بلند کردن صدا بر حذر داشت، و در آینده به پست نمودن صدا ترغیب شده است) یقیناً کسانی که صدای خود را در

محضر رسول خدا (ﷺ) پایین می آورند، ایشان هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا آزموده است، (چیزی برخلاف تقوا بر قلوب آنان نمی گذرد، از این عبارت معلوم می گردد که آنان با کمال تقوا آراسته شده اند، و در حدیث مرفوعی از سنن ترمذی نسبت به کمال تقوا آمده است که: «لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع مالا بأس به حذر الماء به باس» یعنی هیچ بنده ای به کمال تقوا و مقام متّین نمی رسد، مگر آن که اموری را که هیچگونه گناهی را در بر ندارند، ترک کند؛ از ترس آن که ذریعه ی گناهی قرار نگیرند.

مراد، آن اموری است که مشتبه هستند، که احساس خطر وقوع گناه از آنها می شود، همچنین بعضی از بلند کردن صداها به گونه ای است که در آن گناهی نیست یعنی آن که از آن به مخاطب اذیتی نرسد، و بعضی دیگر به گونه ای است که در بردارنده ی اذیت می باشد؛ لذا کمال تقوا در آن است که مردم مطلقاً بلند کردن صدا را ترک نمایند. سپس فواید اخروی اعمال آنان بیان می گردد) برای آنان مغفرت و اجر عظیم است. (حکایت آیات بعدی از این قرار است که مردم بنو تمیم حاضر شدند و آن حضرت ﷺ، بیرون حضور نداشتند؛ بلکه در یکی از حجره های ازواج مطهّرات تشریف داشتند، و آنها مردمی غیر مهذب و روستایی بودند، و از بیرون، آن حضرت ﷺ، را با این عبارت صدا کردند که: «یا محمد أخرج إلینا» ای محمد به سوی ما بیرون بیا. بر این واقعه، این آیات نازل گردیدند^(۱)، بیشتر آنان که از آن سوی حجره ها شما را صدا می زنند، مردمانی بی عقل هستند؛ (زیرا اگر عقل می داشتند ادب را به جا می آوردند و جرئت نمی کردند از بیرون با بردن نام، شما را صدا کنند؛ و علّت آن که «اکثرهم» گفته شد، آن است که بعضی از آنان فی نفسه گستاخ نشوند، بلکه با مشاهده ی دیگران به این اشتباه

۱ - كذا في الدر المنثور برواية ابن اسحق عن ابن عباس.



مبتلا نگردند، یا این که اگر چه همه یکنواخت بودند ولی با گفتن اکثرهم کسی عصبانی نشود؛ زیرا هر کسی می تواند چنین تصوّر کند که مراد از آن من نمی باشم، راه و رسم موعظه همین است که از چنین کلماتی باید اجتناب کرد که مخاطب از آن خشمگین گردد) و اگر آنان (اندکی) صبر می کردند (و انتظار می کشیدند) تا این که شما بیرون می آمدید، بسی برای آنها بهتر بود؛ (زیرا طریقه ی ادب نیز همان بود) و (اگر الآن هم توبه کنند آمرزیده می شوند؛ زیرا که) خداوند غفور و رحیم است.

معارف و مسایل

به نقل از قرطبی در احادیث در خصوص شأن نزول این آیات شش واقعه بیان شده است: و قاضی ابوبکر بن عربی فرموده است که همه ی این وقایع صحیح می باشند؛ زیرا عمومیت مفهوم آیات می تواند همه را در بر گیرد، از آن جمله یکی آن واقعه ای است که در خلاصه ی تفسیر به روایت صحیح بخاری نقل شد.

﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ معنی اصلی بین الیدین در میان دو دست می باشد، مراد از آن، جهت مقابل است، یعنی در قبال رسول خدا ﷺ، از آن حضرت ﷺ، پیشی نگیرد؛ قرآن مجید بیان فرمود که این سبقت در خصوص چه چیزی است، در نتیجه از عمومیت الفاظ معلوم می گردد که در هیچ فعل یا قولی از آن حضرت ﷺ، سبقت نگیرد و انتظار بکشید که رسول خدا ﷺ، چه جوابی می دهند، اگر آن حضرت ﷺ، مسئولیت پاسخگویی را بر عهده ی کسی گذاشت، او می تواند پاسخ گوید؛ و نیز اگر آن حضرت ﷺ، راه می رود، پس کسی از او جلو قرار نگیرد، و اگر در مجلسی جهت غذا خوردن نشسته است، از او جلوتر غذا نخورد؛ مگر آن که از تصریحش و یا از قرائن قوی معلوم گردد که آن حضرت ﷺ، نظر بر

سبقت کسی دارد؛ چنان‌که در سفر و یا در جنگ، بعضی را جلوتر می‌فرستاد.

با علما و مقتدایان دینی نیز باید چنین احترام گذاشت

بعضی از علما فرموده‌اند که این قاعده در خصوص علما و مشایخ دین نیز جاری است؛ زیرا که آنان وارثان انبیاء علیهم‌السلام، هستند. واقعه‌ای بر این امر دلالت دارد که روزی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مشاهده فرمود که حضرت ابوالدرداء جلوی حضرت ابوبکر صدیق راه می‌رفت؛ آن جناب رضی‌الله‌تعالی‌عنه، او را متنبه ساخت و فرمود آیا جلوتر از شخصی راه می‌روی که در دنیا و آخرت از تو بهتر است و فرمود: خورشید بعد از انبیاء علیهم‌السلام، بر کسی طلوع و غروب نکرده که از حضرت ابوبکر صدیق افضل باشد^(۱). بنابراین علما فرموده‌اند که این ادب در خصوص استاد و مرشد نیز باید مراعات گردد.

﴿ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﴾ دومین ادب در مجلس نبوی آن است که در محضر آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نمی‌بایست صدا را به گونه‌ای بلند کرد که از صدای آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بلندتر باشد و نیز صحبت کردن با بی‌باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می‌کنند، این هم یک نوع بی‌ادبی و گستاخی به شمار می‌رود.

با نزول این آیه چنان دگرگونی در میان اصحاب پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نه‌نوی و درگوشی بکند^(۲). حضرت عمر چنان آهسته صحبت می‌کرد که بسا اوقات به پرسش و



تکرار نیاز می شد^(۱). و حضرت ثابت بن قیس جهیرالصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد^(۲).

بلند نمودن صدا، به هنگام عرض سلام، در جلوی

روضه‌ی اقدس نیز ممنوع است

قاضی ابوبکر بن عربی فرموده است که: تعظیم و ادب آن حضرت ﷺ، بعد از وفاتش چنان لازم است که در زمان حیاتش ضروری بود، بنابراین، بعضی از علما فرموده‌اند که: بلند کردن صدا به هنگام عرض سلام، در مقابل قبر شریف، نیز خلاف ادب می باشد.

نیز بلند نمودن صدا در مجالسی که احادیث رسول خدا ﷺ، خوانده می شوند، نیز بی ادبی است؛ زیرا هنگامی که کلام از زبان مبارک آن حضرت ﷺ، بر می آمد، خاموش شدن و استماع لازم و واجب بود؛ هم چنین سر و صدا بلند کردن در مجلسی که بعد از وفاتش احادیث او بیان می کردند، بی ادبی به شمار می آید.

مسئله: هم چنان که ممنوعیت تقدم علی النبی ﷺ، از آن جهت که علمای دین وارث نبی ﷺ، می باشند؛ شامل حال آنهاست، صحبت کردن با صدای بلند در مجالس اکابر علما به گونه‌ای که صدای آنان پایین باشد، نیز شامل این حکم می باشد^(۳).

﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ لفظ «أَنْ تَحْبَطَ» مفعول له «لَا ترفعوا» است که در آن با حذف مصدر عُلَّت حکم بیان شده است، یعنی «خشية أَنْ تَحْبَطَ» و معنی آن است که صدای خود را بلندتر از صدای آن حضرت ﷺ، نکنید؛ به سبب آن که این خطر وجود دارد که مبدا اعمال

۱ - کذا فی الصحاح.

۲ - بیان القرآن از در مشور.

۳ - قرطبی.



شما ضایع شود. و شما در آن باره خبر نداشته باشید، در اینجا با توجّه به کلیّات شرع و اصول مسلم اسلام، چند تا سؤال مطرح است: یکی آن که کفر به اتفاق اهل سنّت موجب حبط اعمال یعنی ضایع شدن اعمال صالح است؛ و اعمال صالح با هیچ مصیبت و گناهی دیگر ضایع نخواهند شد، در اینجا مؤمنین و اصحاب کرام با لفظ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و از آن معلوم می‌گردد که آنان عمل کفرآمیزی انجام نداده‌اند، پس این بلند کردن صدا چگونه موجب حبط اعمال قرار گرفت؟!

سؤال دوم این که: هم چنان که ایمان فعلی اختیاری است و تا کسی به اختیار خود ایمان نیاورد، مؤمن نمی‌باشد، کفر هم فعلی اختیاری است و تا کسی قصداً کفر را اختیار نکند، کافر نمی‌شود. و در آخر آیه تصریح شده است که: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ یعنی حتّی شما به آن خبر ندارید. پس حبط اعمال که مجازات کفر است، چگونه به اجرا در می‌آید؟!

سیدی حکیم الامّة در تفسیر «بیان القرآن» آن را چنین توجیه فرموده‌اند که با تشریح آن این سؤالات و ایرادات خاتمه می‌یابند، و آن این که ای مسلمانان از بلند کردن صدایتان در مقابل صدای پیامبر ﷺ، و صحبت بی‌باکانه با او برحذر باشید؛ زیرا در صورت ارتکاب چنین عملی آن خطر احساس می‌شود که اعمالتان ضایع گردند، و آن خطر این است که سبقت گرفتن از آن حضرت ﷺ، یا بلند کردن صدا در محضر آن حضرت ﷺ، امری است که متضمّن احتمال بی‌ادبی و گستاخی در شأن مبارک آن حضرت ﷺ می‌باشد، که موجب آزار رسول اکرم ﷺ، است. اگر چه در خصوص اصحاب کرام چنین گمانی نمی‌رود که قصداً چنین کاری را انجام دهند که سبب ایذای آن حضرت ﷺ، قرار گیرد؛ ولی بعضی از اعمال و افعال چون تقدّم و بلند کردن صدا، اگر چه به قصد ایذا نباشد، باز هم در آن احتمال ایذا هست؛ بنابراین، مطلقاً از آن جلوگیری به عمل آمده است، و ارتکاب آن،



معصیت شمرده شده است، بعضی از گناهان، این خاصیت را دارند که توفیق توبه و اعمال صالح از مرتکب آن، سلب می‌گردد، و او در گناه جدّیت به خرج می‌دهد، که سرانجام منجر به کفر می‌گردد که بالاخره سبب ضایع شدن اعمال است.

اذیت مقتدای دینی، استاد و مرشد چنان معصیتی است که از آن، این خطر احساس می‌شود که توفیق سلب گردد، و هم چنین تقدّم بر نبی اکرم ﷺ، نیز بلند کردن صدا در محضر او، از جمله گناهانی هستند که این خطر وجود دارد که از مرتکب، توفیق سلب گردد. و سرانجام به خذلان و کفر منجر گردد، که به موجب آن تمام اعمال ضایع گردد. و چون مرتکب قصد ایذا نداشته است، لذا از آن آگهی هم ندارد که به چه علت به کفر و حبط اعمال مبتلا گردیده است.

بعضی از علما فرموده‌اند که اگر کسی نسبت به استاد و مرشد خود بی‌ادبی و گستاخی کند، موجب سلب توفیق از وی می‌شود و بالاخره به سلب ایمان می‌انجامد، نعوذ بالله منه.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ این آیه متضمّن سومین ادب، نسبت به رسول خدا ﷺ، می‌باشد؛ چون آن جناب ﷺ، در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن بخصوص به روش روستایی‌ها که با بردن نام مبارک صدا می‌کردند، بی‌ادبی است و کار عاقلانه‌ای نیست.

«حجرات» جمع حجره است و حجره در اصل، عبارت از مکانی است که محدود به چهار دیوار باشد که مقداری از آن صحن باشد و مقدار دیگر سقفش پوشیده باشد، و تعداد ازواج مطهرات در مدینه‌ی منوره نه (۹) نفر بود که هر کدام حجره‌ای جداگانه داشت، که آن حضرت ﷺ، به نوبت به حجره‌ی هر یک تشریف می‌بردند.

حجرات امهات المؤمنین

ابن سعد به روایت از عطای خراسانی نوشته است که این حجرات از شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بودند، و بر در هر یک از آنها پرده‌ای از پلاس سیاه آویزان بود.

امام بخاری در ادب المفرد و بیهقی از داوود بن قیس روایت نموده‌اند که او فرمود: من این حجرات را زیارت کردم و به گمان من از در حجره تا سقف خانه شش الی هفت دست می‌باشد و خود اتاق ده دست و ارتفاع سقف آنها هفت الی هشت دست می‌باشد، حجرات امهات المؤمنین در عهد حکومت ولید بن عبدالملک بنابه دستور او، جزو مسجد نبوی شدند، که اهل مدینه آن روز را با گریه و زاری سپری کردند.

سبب نزول

امام بغوی به روایت از قتاده نقل کرده است که: عده‌ای از مردم قبیله بنو تمیم، در محضر رسول اکرم ﷺ، حاضر شدند، هم چنان که ذکرشان در بالا گذشت، آنها به وقت نیمروز وارد مدینه شدند و آن حضرت ﷺ، در یکی از حجرات استراحت می‌فرمود. آن بادیه نشینان که از آداب معاشرت ناآگاه بودند، از بیرون حجره شروع کردند به صدا زدن که «اخرج الینا یا محمد» و در اثر وقوع این حادثه آیات فوق الذکر نازل گردیدند که به موجب آن، از این روش جلوگیری به عمل آمد، و منتظر فرمان شدند. و این روایت با الفاظی متفاوت در مسند امام احمد، ترمذی و غیره آمده است^(۱).
تذکر: صحابه و تابعین در خصوص علما و مشایخ خویش، این ادب را مراعات نموده‌اند؛ در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عباس منقول



است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی دریافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم و بیرون در می نشستم تا وقتی که او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او دریافت می کردم و او با دیدن من می گفت: ای پسر عمّ پیامبر ﷺ! چرا در را نزدیدی؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر است. و خداوند در شأن نبی ﷺ، فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه‌ی عالمی رفته‌ام، در را زده‌ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته‌ام، وقتی خود او بیرون می آمد، با او ملاقات می کردم^(۱).

مسئله: با اضافه کردن قید «الیهم» در آیه‌ی مذکور «حتی تخرج الیهم» ثابت شد که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که آن حضرت ﷺ، به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف بیاورند و اگر آن حضرت ﷺ، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسب برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمی باشد باید انتظار بکشند تا آن حضرت ﷺ، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا
ای ایمانداران اگر بیاورد پیش شما گناهکاری خبری، پس تحقیق کنید که نریزید هرگز بر قومی

بِجَهْلَةٍ فَتُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ ﴿٦﴾

به نادانی، پس بر کردار خود پشیمان شوید.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! اگر انسان شروری خبری پیش شما بیاورد (که متضمن شکایتی از کسی باشد) پس (بدون تحقیق به آن عمل نکنید، بلکه اگر هدف عمل باشد پس) دقیقاً تحقیق کنید تا این‌که به قومی به علت عدم آگاهی ضرری نرسانید، پس بر کردار خود پشیمان می شوید.

معارف و مسایل

شان نزول

در خصوص شأن نزول این آیه، ابن کثیر با حواله به مسند امام احمد، چنین نقل فرموده است که: رئیس قبیله‌ی بنوالمصطلق، حارث بن ضرار بن-ابی ضرار که دخترش میمونه بنت حارث، یکی از امّهات المؤمنین است می فرماید: من در خدمت رسول خدا ﷺ، حاضر شدم و آن حضرت ﷺ، مرا به اسلام دعوت نمود و به ادای زکات دستور داد، من به اسلام مشرف شدم و به پرداخت زکات اقرار کردم و عرض نمودم که به میان قوم خویش می روم و آنان را به سوی اسلام و پرداخت زکات دعوت می دهم، هر کسی که دعوت مرا پذیرفت و زکات ادا کرد، زکاتشان را جمع آوری می کنم و شما در فلان تاریخ و فلان ماه قاصدتان را بفرستید تا آنچه را از زکات جمع آوری شده است، به او بسپارم، چون حارث طبق وعده، زکات اهل ایمان را جمع کرد و میعادی که برای فرستادن قاصد معین شده بود، سپری شد و قاصد آن حضرت ﷺ، نرسید؛ حارث احساس خطر کرد که مبادا رسول خدا ﷺ، بنا بر علتی از او ناراضی شده و در غیر این صورت امکان نداشت آن جناب ﷺ، طبق وعده‌ی خویش کسی را نفرستد؛ حارث احساس خطر خویش را با سرانی که مسلمان شده بودند در میان گذاشت و تصمیم گرفتند که همه‌ی آنها به خدمت رسول خدا ﷺ، برسند و از طرف دیگر



آن حضرت ﷺ، سر موقع ولید بن عقبه را قاصد خود قرار داد و برای وصول زکات نزد آنان فرستاد، ولی او در اثنای راه با این خیال که من از قدیم الایام با این قوم عداوت داشته‌ام، مبادا بنا بر همان عداوت قدیمی مرا به قتل برسانند، بر اثر این واهمه از وسط راه برگشت و به خدمت رسول خدا ﷺ، رسید و عرض کرد که آن طایفه از پرداخت زکات، سرباز زدند و می‌خواستند که مرا به قتل برسانند، آن حضرت ﷺ، ناراحت شد و گروهی را تحت فرماندهی حضرت خالد بن ولید تشکیل داد و به سوی آنها گسیل داشت، وقتی که این گروه از مجاهدین، از این سو حرکت کردند در نزدیکی مدینه‌ی منوره به حارث و همراهان که قصد حضور در خدمت آن حضرت ﷺ، را داشتند، برخورد کردند، حارث پرسید که به جانب چه گروهی گسیل داشته شده‌اید؟ گروه خالد جواب دادند که به طرف شما، حارث پرسید: به چه سبب؟ آنها واقعه‌ی اعزام ولید و بازگشت او را بیان کردند، که او به خدمت رسول خدا ﷺ، آمده و گزارش داده است که بنوالمصطلق از ادای زکات سرباز زدند، و قصد کشتن مرا داشتند، حارث با شنیدن این ماجرا، قسم یاد کرد به ذاتی که محمد ﷺ، را به حق مبعوث کرده که ولید را ندیده است و او نزد من نیامده است، چون حارث در محضر رسول خدا ﷺ، حاضر شد، آن حضرت ﷺ، از او پرسید: آیا از پرداخت زکات سرباز زده‌اید؟ حارث گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث فرموده است که قاصد شما پیش من نیامده و من او را ندیده‌ام و چون در تاریخ مقرر قاصد شما نرسید، من احساس خطر کردم که مبادا به علتی آن حضرت ﷺ، از من ناراضی شده باشد، بنا بر این شخصاً به خدمت رسیدم، حارث می‌گوید: بعد از آن آیات سوره‌ی حجرات نازل گردید (۱).

و در بعضی روایات آمده است که ولید حسب دستور به بنی‌المصطلق

رسید و چون مردم قبیله، قبلاً در انتظار به سر می بردند که در این تاریخ قاصد پیامبر ﷺ، فرا خواهد رسید، جهت تعظیم او برای استقبالش بیرون آمدند، و ولید بن عقبه در اشتباه قرار گرفت که شاید آنان به سبب دشمنی قدیمی، برای کشتن او آمده اند، و از همانجا بازگشت و مطابق پندار خویش به حضور آن حضرت ﷺ، گزارش داد که آنان برای پرداخت زکات آماده نیستند؛ بلکه در صدد قتل من برآمده اند، بنابر این گزارش، آن حضرت ﷺ، خالد بن ولید را مأمور ساخت و توصیه فرمود که پس از بررسی و تحقیق کامل اقدام کند.

هنگامی که خالد بن ولید به نزدیکی روستا رسید، شب هم فرا رسید و او در آنجا اقامت گزید، چند نفر را به پنهانی به عنوان جاسوس فرستاد تا تحقیق و بررسی کنند، آنان پس از بررسی و تحقیق گزارش دادند که این مردم بر اسلام و ایمان استوار و بر نماز و زکات پایبند می باشند؛ هیچ چیزی دال بر مخالفت اسلام از ایشان مشاهده نشد، خالد بن ولید بازگشت و ماجرا را خدمت آن حضرت ﷺ، گزارش داد آنگاه این آیه نازل شد^(۱).

از این آیه ثابت شد که چون شخص شرور و فاسقی حامل شکایتی از شخص و یا قومی باشد و به آنها تهمت بزند، بدون تحقیق و بررسی عمل کردن به قول و شهادت او جایز نیست.

احکام و مسایل مربوط به آیه

امام ابوبکر جصاص در «احکام القرآن» فرموده است که: از این آیه ثابت شد که عدم پذیرفتن خبر فاسق و عمل بر آن تا زمانی است که با وسایل دیگر بررسی نشده و صدقش معلوم نگردد؛ زیرا در این آیه قرائت دیگر «فثبتوا» نیز آمده است که معنایش می شود که بر این عمل نکنید؛ بلکه

۱ - این چکیده ای از روایات متعدد ابن کثیر است.



ثابت بمانید تا صدق آن از جایی دیگر به ثبوت برسد. و چون گزارش فاسق مقبول نیست، پس شهادت او به طریق اولی قبول نخواهد شد؛ زیرا هر شهادت خبری است که با حلف و قسم مؤکد می‌باشد؛ بنا بر این، نزد جمهور علما خبر و شهادت فاسق در شرع مقدّس مقبول نیست، البته در بعضی معاملات و احوال خبر یا شهادت فاسق پذیرفته می‌شود و آن صورت از این حکم مستثنی می‌باشد؛ زیرا در آیه قرآن برای این حکم علّتی خاص ذکر شده است، و آن است: ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ﴾ پس معاملاتی که در آنها این علّت موجود نباشد، مدخول حکم این آیه نمی‌باشند و یا از حکم این آیه مستثنی می‌باشند. مثل آن که شخص فاسقی و یا کافری چیزی به کسی بدهد و بگوید که این را فلان شخص برای شما هدیه فرستاده است، پس عمل نمودن بر اینگونه خبر او جایز است.

تفصیل بیشتر این موضوع در کتب فقه «معین الحکام» و غیره آمده است، جهت کسب اطلاع بیشتر، به آنجا ملاحظه شود، و این جانب در «احکام القرآن» عربی حزب سادس، آن را با تفصیل نوشته‌ام، اهل علم می‌توانند به آنجا مراجعه نمایند.

سؤال و جوابی مهم در خصوص عدالت صحابه

نزول این آیه، در خصوص ولید بن عقبه از روایات صحیح ثابت است و در آیه نسبت به او، فاسق گفته شده است و به ظاهر این مخالف آن ضابطه‌ی مسلم و متفق علیها می‌باشد که فرموده‌اند: «الصحابه کلهم عدول» یعنی تمام صحابه ثقه و عادل می‌باشند؛ لذا بر هیچگونه خبر و شهادت آنان نمی‌توان کوچکترین ایرادی وارد کرد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» فرموده است که: قول حق در این خصوص، همان است که جمهور علما به آن قایل هستند و آن این که،

اصحاب کرام معصوم نیستند؛ در نتیجه، ممکن است گناه کبیره‌ای هم از آنها صادر شود، و به هنگام صدور چنین گناهی با آنان چنان رفتاری شود که آنان مستحق آن می‌باشند، یعنی مجازات شرعی بر آنها جاری می‌شود، و اگر کسی از آنان مرتکب دروغی شود، خبر و یا شهادت او مسترد می‌گردد، ولی عقیده اهل سنت و جماعت با توجه به نصوص قرآن و حدیث، این است، که از صحابه گناه صادر می‌شود ولی هیچ صحابی‌ای نیست که پس از آن توبه نکرده و پاک نشده باشد؛ زیرا قرآن پاک مطلقاً خشنودی خدا را در خصوص آنان، اعلام فرموده‌اند، به آیه‌ی ۱۱۹ از سوره‌ی مائده مراجعه کنید؛ می‌فرماید: ﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾ و خشنودی خداوند بدون عفو گناه، حاصل نمی‌شود، چنان‌که قاضی ابویعلی فرموده است: رضا، صفت قدیمی خداست، و رضای او شامل حال کسی می‌شود که خداوند بداند که او بر موجبات رضا فوت خواهد کرد^(۱).

خلاصه آن‌که در میان جماعت صحابه، گاهی از چند نفر انگشت شمار، گناهی سر زده که فوراً توفیق توبه حاصل کرده‌اند، و حق تعالی به برکت صحبت و همراهی رسول خدا ﷺ، آنها را به گونه‌ای ساخته بود که عمل بر شریعت جزء طبیعت آنان قرار گرفته بود، و صدور کاری خلاف شرع و یا گناهی از آنان بی‌نهایت استثنایی و نادر بود. و عمل به صالحات از قبیل جان‌نثاری برای اسلام و رسول خدا ﷺ، و پیروی آن حضرت ﷺ را، وظیفه‌ی زندگی خود قرار داده بودند، و چنان مجاهداتی که نظیرش در امت‌های گذشته یافت نمی‌شود، از خود نشان دادند، و صدور گناهی در قبال این اعمال صالح و فضایل و کمالات کالعدم قرار می‌گیرد.

ثانیاً محبت و عظمت خدا و رسول و خوف و خشیت آنان به هنگام صدور کوچک‌ترین لغزشی، در قلوب آنان تا حدّی بود که فوراً توبه



می کردند، و یا این که شخصاً جهت مجازات حاضر می شدند، گاهی اوقات خود را به ستون مسجد می بستند، و سایر اعمال، بنا بر روایت حدیث، امری معروف و مشهور می باشد. و مطابق به حکم حدیث: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» توبه کننده از گناه چون کسی است که اصلاً گناهی نکرده باشد. ثالثاً مطابق فرمان قرآن، اعمال صالح و حسنات، کفّاره‌ی گناه قرار می گیرند به آیه‌ی ۱۱۴ از سوره‌ی هود توجه فرمایید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيئَاتِ﴾ بخصوص وقتی که حسنات شان چون حسنات عموم مردم نباشد، بلکه حال مبارک آنان آن است که ابوداود و ترمذی از حضرت سعید بن زید نقل کرده اند، که: «والله لمشهد رجل منهم مع النبي ﷺ يغير فيه وجهه، خير من عمل أحدكم ولو عمّر عمر نوح» یعنی، قسم به خدا که شرکت یکی از آنان همراه با پیامبر ﷺ، در جهاد که غباری بر صورت مبارک او بنشیند، از تمام عبادات و طاعات کلّ عمر شما افضل است، اگر چه عمری معادل عمر حضرت نوح ﷺ، به شما داده شود.

اگر چه با آنان به هنگام صدور گناه همان رفتاری می شود که سزاوار آن می باشند، ولی با این حال، برای کسی جایز نیست که آنان را فاسق بگوید؛ بنا بر این، اگر در عهد آن حضرت ﷺ، گناهی از صحابی که موجب فسق باشد، سر بزند و در آن زمان به او فاسق هم گفته شود، جایز نیست که این فسق را در حق او مستمر دانسته امروز او را فاسق بگوییم^(۱).

با توجه به آیه‌ی مذکور، لازم نیست که به ولید بن عقبه فاسق گفته شود اگر چه واقعه‌ی او سبب نزول آیه است، اما با این حال لازم نیست که در خصوص او لفظ فاسق به کار برده شود؛ زیرا پیش از این واقعه از ولید بن عقبه چنین کاری سر نزده بود که بتوان او را فاسق نامید، و در این واقعه نیز که سخنی بی مورد به قبیله بنوالمطلق نسبت داد، آن را مطابق پندار خویش

صحيح تلقى کرده، به آنان نسبت داد، اگر چه فى الواقع صحيح نبود؛ بنا بر این، بدون تکلف، مفهوم و مطلب آیه همان مى باشد که در خلاصه‌ی تفسیر گذشت، و این آیه متضمن قاعده‌ی کلی در خصوص عدم پذیرش خبر فاسق است، و نزول این آیه در هنگام واقعه‌ی مذکور، موضوع را تأکید مى کند که ولید بن عقبه اگر چه فاسق نبود، ولی خبر او با توجه به قرائن قوی مقبول نیامد، و رسول خدا ﷺ، از عمل کردن بر آن سرباز زد، خالد بن ولید را مأمور کرد تا در این خصوص تحقیق و بررسی کند؛ پس وقتی که بر خبر مردی ثقه و معتبر به علت قرائن، احتمال شک پدید آمد و حکمش چنین قرار گرفت که قبل از تحقیق و بررسی به آن عمل نشد، پس عدم پذیرش قول فاسق و عدم اقدام بر اساس آن، بیشتر روشن می گردد.

بحث کامل عدالت صحابه در کتابی که به نام مقام صحابه تألیف کرده‌ام و انتشار یافته، آمده است. و مقداری از آن مطالب در ذیل آیه‌ی ۹ از سوره‌ی حجرات: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ خواهد آمد.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ
 و بدانید که در میان شما رسول خدا هست، اگر قبول می کرد سخن شما را در بسیاری از کارها

لَعَلَّيْتُمْ وَلَسَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبَ إِلَيْكُمْ أَإِيْمَانٍ وَ
 البته در مشقت قرار می گرفتید، باز خداوند محبوب گردانید به سوی شما ایمان را و

زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ
 آراسته کرد آن را در دل‌های شما، و منفور گردانید در دل‌هایتان کفر و گناه و نافرمانی را، آنان

هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ ﴿۸﴾

هستند بر راه نیک. از فضل خدا و احسان او، و خدا به همه چیز دانا و حکیم است.

خلاصه‌ی تفسیر

و بدانید که رسول خدا (ﷺ) در میان شما (نعمت بزرگی از جانب خدا) است (کما قال تعالی فی آیه ۱۶۴ من سوره‌ی آل عمران، ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ﴾ و شکر این نعمت آن است که در هیچ امری با او مخالفت نکنید؛ اگر چه امری دنیوی باشد، و به این فکر نباشید که در امور دنیوی رسول خدا (ﷺ)، موافقتان باشند؛ زیرا) بسیاری امور وجود دارد که اگر آن حضرت (ﷺ) به گفته‌ی شما عمل کند، متضمّن ضرری بسیار برای شما خواهد بود؛ (زیرا اگر آن خلاف مصلحت باشد، پس در عمل کردن موافق آن، حتماً بر شما زیانی وارد می‌شود، ولی اگر موافق رأی آن حضرت (ﷺ)، عمل شود، ضرری بر شما وارد نخواهد شد؛ زیرا اگر از امور دنیوی باشد و از این جهت احتمال خلاف مصلحت بودنش اگر چه فی نفسه بعید و خلاف شأن نبوت نمی‌باشد، اما اولاً وجود چنین اموری که متضمّن اینگونه احتمال باشد، استثنایی و نادر می‌باشد، باز هم اگر موجود باشند و به ظاهر متضمّن مصلحتی هم نباشند، ولی نعم البدل اجر و ثواب اطاعت رسول (ﷺ)، را در بر دارند، آن هم نعمت بسیار بزرگی است، ولی در عمل کردن موافق رأی شما اگر چه به ندرت متضمّن احتمال مصلحتی باشد، چون این در حد احتمالی است که وجود مصلحت در آن متعیّن نیست، بلکه احتمال مضرت بیشتر می‌باشد، لذا ضرری در بردارد که تدارکش ممکن نیست، با توجه به این بحث فایده قیه کثیر معلوم گردید؛ به هر حال اگر آن جناب (ﷺ)، موافق رأی شما عمل می‌کرد، شما در مشقت بزرگی می‌افتادید، ولی خداوند (شما را از مشقت رها کند، به گونه‌ای که) ایمان (کامل) را محبوب قلوب شما قرار داد، و (تحصیل) آن را در قلوبتان مزین و مرغوب گردانید، و شما را از کفر و فسق (گناه کبیره) و عصیان (گناه صغیره) متنفر ساخت (که در اثر آن شما به صورت مداوم در کسب رضای رسول کوشیدید، و در پی آن، احکامی را

قبول می‌کنید که موجب رضای رسول است؛ چنان‌که وقتی اطلاع پیدا کردید که اطاعت رسول در امور دنیوی هم واجب است، و بدون اطاعت مطلق؛ ایمان کامل نمی‌گردد، و رغبت تحصیل ایمان کامل را از قبل در دل داشتید، پس فوراً آن حکم را پذیرفتید. و با پذیرش آن، ایمان خرد را تکمیل کردید) ایشان (که دوستدار تکمیل ایمان هستند) در اثر فضل و انعام خدا بر صراط مستقیم هستند، و خداوند متعال (که این احکام را صادر فرموده است، به مصالح آنان) داناست (و چون) حکیم است (و جوب این احکام بر اساس حکمت او می‌باشد).

معارف و مسایل

آیه‌ی ماقبل در مقام بیان واقعه‌ی ولید بن عقبه و قبیله‌ی بنی‌المصطلق بود که ولید گزارش داده بود که بنوالمصطلق مرتد شده‌اند و از پرداخت زکات سر باز می‌زنند، در نتیجه صحابه‌ی کرام برانگیخته شدند و پیشنهاد نمودند که برای سرکوبی آنها دسته‌ای از مجاهدین گسیل داده شود، ولی آن حضرت ﷺ، از قرائن، خبر ولید بن عقبه را خلاف تصور نموده حضرت خالد بن ولید را برای بررسی و تحقیق اعزام نمود، از آیه ماقبل این قانون مستفاد می‌گردد که اگر در خبر کسی به قرائن، تردیدی پدید آید، عمل کردن به آن قبل از بررسی و تحقیق، جایز نیست، و نیز صحابه‌ی کرام را راهنمایی دیگر می‌کند که اگر چه با شنیدن ارتداد بنی‌مصطلق، غیرت دینی شما براگیخته شد، ولی پیشنهادتان صحیح نبود، و روشی را که نبی اکرم ﷺ، انتخاب نمود، بهتر بود ^(۱).

خلاصه این‌که اگر چه به هنگام مشورت پیشنهاد دادن درست است، ولی اصرار بر این‌که رسول خدا ﷺ، آن پیشنهاد را قبول کند، درست نیست؛



زیرا اگر چه به طور نادر این احتمال وجود داشته باشد که در امور دنیوی نظر آن حضرت ﷺ بر خلاف مصلحت باشد و این امر منافی با نبوت هم نیست؛ ولی دانش و فراستی که حق تعالی به رسول خود عنایت فرموده است، شما به آن درجه نایل نیامده اید؛ لذا اگر رسول خدا در بسیاری از امور به پیشنهاد شما عمل کند، دچار نقصان و خسارت خواهید شد، و اگر نظریات شما به طور نادر، بر صواب باشد، شما آن را فدای اطاعت رسول ﷺ کنید، و اگر در اثر آن، ضرر دنیوی به شما برسد، به حد آن ضرر، قابل توجه نمی باشد که رسول خدا از شما تبعیت می کرد و عمل می کرد؛ زیرا در این صورت اگر اندک ضرر دنیوی هم متوجه شما شود، اجر و ثواب اطاعت رسول، من باب نعم البدل، عایدتان می گردد. لفظ «عنتم» از عنت مشتق است که هم به معنای گناه و نیز به معنای ابتلای به مصیبت می آید، و در اینجا هر دو معنی می توانند، مراد باشند.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاضْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ
و اگر دو گروه از مسلمانان با هم بجنگند، پس در میان آنان صلح برقرار کنید، پس اگر

بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ
تجاوز کند، یکی از آنها بر دیگری، پس بجنگید با آن متجاوز، تا این که برگردد به حکم خدا،

فَإِنْ فَاءَتْ فَاضْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ
پس اگر برگشت، پس صلح برقرار کنید میان آنها برابر، و انصاف کنید یقیناً خداوند

يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأُضْلِحُوا بَيْنَ
خوشش می آید از انصاف کنندگان. مسلمانان با هم برادرند پس اصلاح کنید در میان

أَخْوَانِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾

دو تا برادر خود و از خدا بترسید تا بر شما رحم بشود.

خلاصه‌ی تفسیر

و اگر در میان دو گروه از مسلمانان جنگ درگرفت، پس در میان آنها صلح برقرار کنید، (ضمن قطع رشته‌ی جنگ، آتش بس برقرار کنید) و اگر (بعد از کوشش جهت اصلاح) یکی بر دیگری تجاوز کرد، (و از جنگ دست نکشید) پس با متجاوز بجنگید، تا این‌که به حکم خدا رجوع کند (مراد از حکم خدا آتش بس است) پس اگر (گروه) متجاوز (به حکم خدا) رجوع کند، (پایبند آتش بس باشد)، پس بین آنان با در نظر گرفتن عدالت اصلاح کنید، (مطابق حدود شرعی معامله را خاتمه دهید، و تنها به آتش بس اکتفا نکنید؛ زیرا اگر صلح به اتمام برسد، باز احتمال جنگ باقی می‌ماند) و به فکر انصاف باشید (که مبادا اغراض نفسانی تسلط یابد)، یقیناً خداوند متعال اهل انصاف را دوست می‌دارد (و از آن جهت دستور به اصلاح آمده است که) مسلمانان همه (به موجب اشتراک دینی که رشته‌ی روحانی و معنوی است) برادر (یکدیگر) می‌باشند؛ لذا بین دو برادر خویش صلح برقرار کنید، (تا آن‌که اخوت اسلامی پایدار بماند) و (در هنگام اصلاح) از خدا بترسید (حدود شرعی را رعایت کنید) تا به شما رحم شود.

معارف و مسایل

ربط آیات: آیات گذشته، متضمن حقوق و آداب رسول خدا ﷺ، و اجتناب از اعمالی که موجب ایزای آن حضرت ﷺ، هستند بودند، این آیات مشتمل احکام عمومی معاشرت هستند که در آنها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان می‌گردد، نقطه‌ی وفاق همه‌ی آنها اجتناب از ایزا رسانی است.

سبب نزول

در خصوص شأن نزول این آیات مفسّرین وقایع گوناگونی ذکر نموده‌اند که مبتنی بر درگیری بین دو گروه از مسلمانان است، و بعید نیست که مجموعه‌ی آن وقایع سبب نزول این آیات قرار گرفته باشند، یا این‌که واقعه‌ای خاص، موجب نزول آنها باشد و سایر وقایع به علّت وجه اشتراک، سبب نزول آنها قرار یافته باشند.

مخاطب اصلی این آیه بیشتر حاکمان و ملوک هستند، که اسباب جهاد و قتال را در اختیار دارند^(۱). و غیر مستقیم جمله‌ی مسلمانان مخاطب آن می‌باشند، که در این خصوص به اولیای امور کمک کنند. و هر کجا که امام، امیر، پادشاه و رئیسی نباشد، دستور آن است که حتّی الامکان دو گروه تفهیم شوند، و جهت ترک قتال آماده گردند، و اگر هر دو گروه قبول نکردند، از آنها جدا شوند. بدون آن‌که مخالف یا موافق کسی باشند.

مسائل مربوط

جنگ در میان مسلمانان چند صورت دارد: یکی آن‌که هر دو گروه تحت ولایت امام مسلمین باشند. دوم آن‌که، هر دو گروه تحت ولایت امام المسلمین نباشند. سوم آن‌که یکی تحت ولایت باشد و گروه دیگر نباشد. در صورت اوّل بر همه‌ی مسلمین لازم است که هر دو گروه را تفهیم نموده و از جنگ باز دارند، و اگر با این تفهیم از جنگ دست برندارند، بر امام مسلمین واجب است که در میان آنها صلح برقرار کند و اگر با مداخله‌ی حکومت اسلامی هر دو گروه از جنگ دست کشیدند، احکام قصاص و دیه در میان آنها به موقع اجرا گذاشته خواهد شد، و اگر دست نکشیدند، با آنان چون باغی رفتار خواهد شد، و اگر گروهی دست کشید و گروه دیگر بر

۱ - کذا قاله ابو حیان فی البحر و اختاره فی روح المعانی.

جنگ اصرار داشت، همین گروه در حکم باغی است که چون بغاوت با آنان معامله می شود؛ و کسی که مطیع شد، عادل است. جهت تفصیل احکام بغاوت می توان به کتب فقه مراجعه نمود. و حکم جامع و مختصر آن از این قرار است که قبل از قتال خلع سلاح شوند، ضمن دستگیری راهی زندان شوند، تا توبه کنند، و در حین قتال و یا بعد از آن زن و فرزندانش برده و کنیز قرار داده نمی شوند، و اموالشان به غنیمت برده نمی شود، تا هنگام توبه از دخالت در اموال خویش باز داشته می شوند، و پس از توبه به آنان باز گردانیده می شود.

هدف از آنچه در ضمن آیه آمده است که: ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا﴾، این است که اگر گروه متجاوز از مقاومت و قتال دست کشید، تنها بر آتش بس آنها اکتفا نکنید؛ بلکه در فکر از بین بردن علل جنگ و شکایت طرفین جنگ باشید. تا که بغض و عداوت از قلوبشان بیرون رود، و زمینه ی برادری و اخوت برای همیشه فراهم گردد، چون آنان برخلاف امام مسلمین هم جنگ کرده اند، لذا این احتمال وجود داشت که انصاف کامل در خصوص آنان اعمال نشود، بنابر این، قرآن مجید تأکید نمود که در استماع ادله ی هر دو گروه، عدالت و انصاف کامل مراعات شود^(۱).

مسئله: اگر گروه نیرومندی از مسلمانان از قید اطاعت امام مسلمین خارج شوند، امام وظیفه دارد نخست به شکایات آنها توجه نماید، اگر سوء تفاهم یا اشتباهی شده باشد آن را از بین ببرد، و اگر آنان دلیل عصیان امام مسلمین را، ظلم و ستم قرار دهند، شرعاً اقدام علیه او را جایز بدانند، در این صورت بر عموم مسلمانان واجب است که از آن گروه حمایت کنند، تا این که امام از ظلم دست بکشد، و این در صورتی است که ظلم امام بدون

۱ - تمام این تفصیلات از بیان القرآن با حواله هدایه ماخوذ می باشد.



شبهه قطعی باشد^(۱).

اگر نتوانستند دلیل روشنی به خاطر این عدم اطاعتشان بیان کنند، باز با امام مسلمین آماده‌ی جنگ شوند، برای مسلمین حلال است که به حمایت از امام مسلمین علیه آنان بجنگند؛ امام شافعی رحمته الله فرموده است: تا وقتی که خود آنها جنگ را آغاز نکنند، آغاز کردن قتال از جانب مسلمانان جایز نیست^(۲).

و این حکم زمانی است که باغی و ظالم بودن آن گروه، به طور قطعی و یقینی باشد، و اگر وضعی پیش بیاید که هر دو گروه حجّت شرعی دارند و به مشکل نتوان تشخیص داد که کدام یک، متجاوز است و کدام یک عادل، هر کسی که بنابر ظنّ قوی خویش گروهی را بر حق بشناسد می‌تواند او را یاری دهد، و اگر کسی نتواند هیچ گروهی را بر دیگری ترجیح دهد، باید از هر دو گروه جدا شود؛ هم چنان که در مشاجرات صحابه‌ی کرام اتفاق افتاده بود.

مشاجرات صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم اجمعین

امام ابوبکر بن‌العربی فرموده است که: آیه متضمّن حال تمام صورتهایی است که در بین مسلمین قتال اتفاق می‌افتد، و صورتی را هم که هر دو گروه حجّت شرعی داشته‌اند و بنابر آن، برای جنگ آماده گردند، شامل می‌شود، و مشاجرات صحابه‌ی کرام نیز جزء همین صورت است. علامه قرطبی بعد از نقل قول ابن‌العربی، اصل و حقیقت مشاجرات صحابه در جنگ جمل و صفین را بیان فرموده است، نسل آینده‌ی مسلمانان را راهنمایی نموده است تا در خصوص مشاجرات، چه موضعی داشته باشند، این جانب تمام این موضوعات را در احکام القرآن به زبان

۱ - کذا قال ابن‌الهمام، مظهری.

۲ - مظهری.

عربی و در مقام صحابه به زبان اردو^(۱)، به تفصیل آورده‌ام و در اینجا به خلاصه‌ی آن از تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲ که در آن رساله ذکر شده است، اکتفا می‌کنم.

جایز نیست که اشتباهی به یک طرف از صحابه‌ی کرام منسوب گردد؛ زیرا همه‌ی آنها در عمل خویش، به اجتهاد خود عمل می‌کردند و هدف همه‌ی آنها کسب رضای خداوند تبارک و تعالی بود، همه آنان مقتدای ما هستند، و ما موظف هستیم که در خصوص اختلاف آنان، لب‌گشایی نکنیم و از همه‌ی آنها به بهترین وجه یاد کنیم؛ زیرا صحبت و مجالست رسول اکرم ﷺ، فضیلت بسیار والایی است، رسول خدا ﷺ، از بدگفتن به آنها، منع فرموده است و خبر داده است که خداوند، آنها را آمرزیده است و از آنان راضی می‌باشد.

علاوه بر آن، این حدیث با سند متعدّد ثابت است که آن حضرت ﷺ، در خصوص حضرت طلحه فرموده است: «ان طلحة شهيد یمشی علی وجه الارض» یعنی طلحه شهیدی است که بر روی زمین راه می‌رود. و اگر خروج حضرت طلحه برای جنگ علیه حضرت علی عصیان و گناه آشکاری می‌بود، نمی‌توانست با مقتول شدن در این جنگ، به مقام شهادت برسد، و نیز اگر این عمل حضرت طلحه اشتباهی در تأویل و یا تقصیری در ادای واجب تلقی شود، باز هم نمی‌توانست به مقام شهادت برسد؛ زیرا شهادت وقتی حاصل می‌گردد که کسی به موجب اطاعت از خدا کشته شود، لذا می‌بایست معامله آنان بر آن عقیده حمل شود که در سابق ذکر گردید.

دلیل دیگر این امر، احادیثی است صحیح و معروف و مشهور که از خود حضرت علی رضی الله عنه، که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است که: قاتل حضرت زبیر در جهنم است.

۱ - مقام صحابه اکنون به فارسی ترجمه شده است.



و نیز حضرت علی فرموده است که از حضرت رسول خدا ﷺ، شنیدم که فرمود: به قاتل پسر صفیه خبر بده که در جهنم است، وقتی که وضع چنین است ثابت می شود که حضرات طلحه و زبیر در این جنگ عاصی و گنهکار نشدند، و اگر چنین نمی بود، آن حضرت نمی فرمود که حضرت طلحه شهید است، و در خصوص قاتل زبیر پیشگویی نمی کرد که در جهنم است، نیز آنان در شمار عَشْرَةِ مَبَشَّرَةٍ می باشند، که تقریباً حدیث بهشتی بودن آنان متواتر است.

و نیز آنان را که از این جنگ کناره گرفتند، نمی توان خطا کار دانست، بلکه باید گفت که روش آنان هم از آن جهت که مبتنی بر اجتهاد بوده است، درست می باشد، در نتیجه، لعن و طعن و اظهار برائت از آنان، و فاسق دانستن آنان جایز نمی باشد، و نیز فضایل و مجاهدات و مقام معظم دینی آنان را نادیده گرفتن و کالعدم تصوّر کردن، به هیچ وجه جایز نیست.

از یکی از علما پرسیدند که نظر شما در خصوص خونهایی که در مشاجرات صحابه ریخته شده است چیست؟ وی در جواب آیه ی ۱۳۴ سوره ی بقره که: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ را تلاوت فرمود. یعنی آنان اُمَّتِی بودند که گذشتند، برای آنهاست آنچه کسب کردند و برای شماست آنچه کسب می کنید، و از شما در خصوص اعمال آنان سؤال نمی شود.

از بزرگی دیگر، این پرسش شد، فرمود: اینها خونهایی اند که خداوند دستهایم را از آمیخته شدن در آن حفظ فرمود. اکنون چرا زبانم را به آن آلوده کنم یعنی حاضر نیستم گروهی را به طور قطع و یقین خطا کار بدانم و دچار این اشتباه شوم.

علامه ابن فورک فرموده است: بعضی از اصحاب ما گفته اند که مشاجراتی که در میان اصحاب کرام، اتفاق افتاده مانند وقایعی است که بین

حضرت یوسف علیه السلام، و برادران او اتفاق افتاد، که با وجود همه‌ی اختلافات از حدود ولایت و نبوت خارج نشدند.

حضرت محاسبی می‌فرماید: نظر دادن در خصوص خونریزیها بین اصحاب، برای ما بسیار مشکل است؛ زیرا در این خصوص بین خود اصحاب کرام اختلاف وجود داشت، وقتی که از امام حسن بصری در ارتباط به این موضوع سؤال شد، فرمود: آن جنگی بود که اصحاب در آن حضور داشتند و ما غایب بودیم؛ آنان اوضاع را کاملاً می‌دانستند و ما نمی‌دانیم. در موضوعی که تمامی صحابه بر آن اتفاق نظر دارند، ما از آن پیروی می‌کنیم و در آنچه با هم اختلاف دارند، سکوت را اختیار می‌کنیم. حضرت محاسبی فرمود که: در این خصوص ما چیزی را می‌گوییم که امام حسن بصری فرموده‌اند. ما می‌دانیم که آنچه صحابه در آن مداخله نموده‌اند، از ما بهتر بر آن اطلاع داشته‌اند؛ لذا بر ماست که در آنچه همه اتفاق نظر دارند، از آن پیروی کنیم و در آنچه آنان اختلاف کرده‌اند، خاموشی را اختیار نماییم و اظهار نظر نکنیم؛ زیرا یقین داریم که همه‌ی آنان اجتهاد کرده‌اند و در پی تحصیل رضای الهی قرار گرفته‌اند. و نیز آنان بالاتر از این هستند که در امور دینی شک و تردیدی داشته باشند.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ
ای ایمانداران تمسخر نکنند قومی بر دیگری، شاید آنها بهتر باشند از ایشان، و

لَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَ
نه زنانی بر زنان دیگر، شاید آنها بهتر باشند از ایشان و عیب نگیرید یکدیگر را و

لَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ
لقب بد نگذارید بر یکدیگر، نام بدی است گناهکاری پس از ایمان، و هر کس توبه نکند،

فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

پس همانها هستند بی‌انصاف.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران نباید مردانی بر مردانی دیگر بخندند، چه بسا که (کسانی که به آنها می‌خندیدند) آنان از ایشان که می‌خندیدند، پیش خدا بهتر باشند (پس آنان چگونه ایشان را تحقیر می‌کنند) و نباید زنانی به زنانی دیگر بخندند چه بسا (کسانی که بر آنها می‌خندیدند) آنان از ایشان (که می‌خندیدند پیش خدا) بهتر باشند، (پس آنان چگونه به ایشان تحقیر می‌کنند) و یکدیگر را با القاب بد صدا نکنید؛ (زیرا که همه‌ی این امور گناه محسوب می‌شوند، لذا) پس از ایمان آوردن نام‌گذاری (مسلمانی) به گناه، بد است (وقتی که مرتکب گناهی شوید و در حقّ شما گفته شود که فلانی مرتکب نافرمانی خدا شده است یا امر منفوری است، پس، از آن بر حذر باشید) و کسانی که (از این امور) توبه نکنند ایشان (با تلف کردن حقوق الناس) ظالم هستند (و هر سزایی که شایسته‌ی ظالمان است به آنها نیز خواهد رسید).

معارف و مسایل

آغاز سوره، متضمّن بحث از حقوق رسول خدا ﷺ، و آداب او بود، سپس آداب معاشرت عموم مسلمانان با یکدیگر ذکر گردید، و در دو آیه‌ی ماقبل احکام اصلاح اجتماعی و گروهی مسلمانان بیان شده است، و در آیات فوق‌الذکر حقوق و آداب معاشرتی افراد و اشخاص مذکور است، که در آن از سه چیز ممانعت به عمل آمده است: اول مسخره و استهزای مسلمان، دوم طعنه زدن اشخاص، سوم یاد کردن کسی به لقبی که متضمّن توهینی باشد، و یا از آن خوشش نیاید.

امر نخست سخریه یا تمسخر است. قرطبی فرموده است: سخریه و یا تمسخر و یا استهزا عبارت از ذکر عیب کسی بخاطر توهین و یا تحقیر به او می باشد، که در اثر آن مردم بخندند، و این موضوع همچنان که با زبان صورت می گیرد، با اشاره ی دست و پا و نقالی آن نیز ممکن است، و هم چنین است وقتی که با شنیدن کلامش به طور تحقیر آمیز، شروع به خنده کنند.

بعضی دیگر فرموده اند که: سخریه یا تمسخر آن است که کسی را در مجلسی چنان ذکر کنند که مردم بخندند، و تمام این امور به نص صریح قرآن مجید حرام هستند.

در خصوص جلوگیری از سخریه، قرآن مجید چنان اهتمامی قایل شده، که مردان و زنان را جداگانه مورد خطاب قرار داده است، و از مردان بدان جهت به لفظ «قوم» تعبیر فرمود که این لفظ در اصل برای مردان وضع شده است، اگر چه به طور مجاز و توسع بیشتر اوقات شامل زنان هم می باشد، و قرآن مجید عموماً لفظ: «قوم» را در خصوص مردان و زنان به کار برده است؛ ولی در اینجا لفظ «قوم» مختص مردان به کار رفته است، و از زنان با لفظ نساء یاد شده است، و هر دو گروه را، چنین هدایت می فرماید: آن مردی که مردی دیگری را مسخره و استهزا می کند، چه می داند! شاید کسی که مسخره شده، نزد خداوند، از این مسخره کننده بهتر باشد، و هم چنین آن زنی که زنی دیگر را استهزا می کند، چه خبر دارد؟ شاید نزد خدا او بهتر باشد. قرآن مجید، حرمت استهزای مردان را نسبت با یکدیگر و زنان را با یکدیگر ذکر فرموده و از آن منع فرموده است، در صورتی که این حکم در خصوص مردانی که زنان را مسخره کنند و یا برعکس نیز صادق می آید، و عدم ذکر این موضوع شاید اشاره ای به این باشد که اختلاط و آمیزش مرد و زن در شرع مقدس ممنوع و مذموم است؛ سپس وقتی که اختلاط نباشد،



تمسخری متحقق نمی‌گردد، حاصل آیه آن‌که اگر عیبی متوجه بدن یا صورت و یا قد و قامت کسی باشد، نباید دیگری جرئت پیدا کند که به او بخندد، و یا او را استهزا کند؛ زیرا معلوم نیست، شاید او به علت صدق و اخلاص و سایر خصوصیات خویش، در نزد خدا، از این خنده‌کننده افضل و بهتر باشد، با شنیدن این آیه، در سلف صالحین چنان حالی پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگر کسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می‌مکد و از آن خنده‌ام بیاید، می‌ترسم که شاید مستحق توبیخ این آیه باشم، حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است اگر سگی را استهزا کنم، می‌ترسم که مبادا سگی شوم^(۱).

در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمی‌فرماید؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می‌نگرد.

قرطبی فرموده است: قانون و ضابطه‌ای از این حدیث معلوم می‌گردد، که حکم کردن با مشاهده‌ی حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می‌کنیم، خداوند بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم می‌باشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیات قلبی او کفاره‌ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد و یا مبتلا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید.

چیز دیگری که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است «لسز» است، که معنایش آن است که از کسی عیبی بگیرند و یا عیب او را ظاهر کنند، و یا بنابر عیبی او را مورد طعن قرار دهند.

در آیه فرمود: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ یعنی از خود عیب نگیرید این حکم مانند آن است که در آیه ی ۲۹ سوره ی سبأ فرموده است: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ خود را نکشید. که در هر دو جا، مراد از عیب گرفتن از خویش و یا کشتن، آن است که همدیگر را نکشید و هم چنین یکدیگر را مورد طعن قرار ندهید، و تعبیر آن با این عنوان متضمن حکمتی است، که قتل کردن دیگری از یک جهتی کشتن خویش است؛ زیرا اکثر چنین اتفاق می افتد که اگر کسی دیگری را کشت حامیان مقتول او را خواهند کشت، و اگر چنین هم نشود، مسلمین همه با یکدیگر برادرند و کشتن برادر چون کشتن خویش است، و این معنی در جمله: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ نیز صادق می آید، به این معنی که بر دیگران عیب نگیرید و آنان را مورد طعن قرار ندهید، و به یاد داشته باشید که هیچ انسانی عادتاً از عیب خالی نیست، پس اگر شما بر دیگری عیب بگیرید، او نیز بر شما عیب می گیرد و طعنه می زند، چنانکه بعضی از علما فرموده اند: «فیک عیوب و للناس أعین» یعنی در شما عیبهاست و مردم چشم دارند و آنها را می بینند، وقتی شما بر دیگری عیب می گیرید و به او طعنه می زنید، او با شما همین کار را خواهد کرد، و اگر فرض کنیم که او با صبر و شکیبایی کار گرفت و در عوض شما را مورد طعن و عیب قرار نداد، باز هم سخن بجای خود درست است که اگر به فکر تذلیل و بدنام کردن برادری باشید، آن تذلیل و تحقیر خود شما می باشد.

علما فرموده اند که: سعادت و خوش شانسی انسان، در آن است که به عیوب خود نظر کرده، در فکر اصلاح آنها باشد، و کسی که چنین کند فرصتی جهت عیب گرفتن از دیگران برای او باقی نمی ماند.

ظفر، آخرین پادشاه مسلمان هندوستان، چه نیک گفته است:

نه تهی حال کی جب همین اپنی خبر

ره دیکته لوگونک عیب و هنر



پری اپنی برائیون پر جو نظر

تو جهان مین کوئی برانه رها

یعنی وقتی از احوال و اوضاع خویش آگهی نداشتیم به عیب و هنر دیگران چشم دوخته بودیم، ولی وقتی که بدیهای خود را دیدیم، پس کسی دیگر در جهان بد باقی نماند.

سومین چیزی که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است، صدا کردن دیگران با لقب بد است؛ به نحوی که او از آن ناراضی باشد. مثلاً کسی را کور یا لنگ بگویند و نیز صدا کردن کسی با نامی که به منظور تحقیر در حق او به کار برده می شود، حضرت ابوجبیره ی انصاری فرموده است که: این آیه در خصوص ما نازل شد؛ وقتی که رسول خدا ﷺ، به مدینه ی منوره تشریف فرما شد، بعضی از مردم دو یا سه نام داشتند و بعضی از نامها به گونه ای بود که مردم بخاطر تحقیر و توهین و شرمسار کردن آنان، مشهور کرده بودند، و چون آن حضرت ﷺ، از موضوع آگاهی نداشت، با همان نام مردم را خطاب می کرد، صحابه عرض می کردند که یا رسول الله! او از این نام ناراحت می شود؛ بر این وضع، این آیه نازل گردید.

حضرت ابن عباس فرموده است: مراد از ﴿تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ این است که کسی مرتکب گناه و یا کار بدی بشود، و سپس توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد بخوانند، مانند: دزد، زانی، شرابخوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شرابخواری توبه کرده است؛ پس او را شرمسار ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن، حرام است، در حدیثی از حضرت رسول ﷺ، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند تعهد کرده است که شخص عیب جو را به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند^(۱).

استنای بعضی القاب

بعضی از مردم به چنان نامی مشهورند که فی نفسه بد هستند، ولی آنان بدون آن نامها شناخته نمی‌شوند، پس علما به اتفاق اجازه داده‌اند که آنها را با همان نامها ذکر کنند؛ به شرطی که هدف از ذکر آنها تحقیر و تذلیل نباشد، چنان‌که بعضی از محدثین بنام: اعرج و احدب مشهورند و خود رسول خدا ﷺ، صحابی را که نسبتاً دستهایش قدری بلند بودند، به «ذوالیدین» یاد فرمود.

از حضرت عبدالله بن مبارک پرسیده شد که در اسناد احادیث نام مردانی وجود دارد که با القابی چون: حمید الطویل، سلیمان الاعمش، مروان الاصفر و غیره یاد می‌شوند، آیا ذکر آنها با چنین القابی جایز است؟ فرمود: اگر هدف شما از ذکر این القاب عیب جویی نباشد، بلکه فقط شناخت آنها باشد، جایز است^(۱).

سنت آن است که مردم با القاب خوب یاد شوند

در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: حقّ مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که او را با چنان نام و لقبی یاد کند که بیشتر در نزد او پسندیده است؛ بنابراین در عرب کنیه رواج داشت و آن حضرت ﷺ، نیز آن را پسندید. خود آن حضرت ﷺ، بعضی از اصحاب را به القابی خاص ملقب کرده بود؛ صدیق اکبر را به لقب عتیق و حضرت عمر را به لقب فاروق و حضرت حمزه را به اسدالله و حضرت خالد را به سیف الله ملقب ساخته بودند.



يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَجْتَبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ
ای ایمانداران برحذر باشید از بسیاری تهمت‌ها، همانا بعضی تهمت‌ها گناه است و

لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَّعْضُكُم بَعْضاً أَيُحِبُّ
تجسس نکنید راز کسی را و بد نگویید پشت سر، یکدیگر را آیا خوش می‌گذرد

أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ
برای یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده‌ی خود را، پس ناگوار می‌گذرد برای شما

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

وازد خدا بترسید یقیناً خداوند عفوکننده و مهربان است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران از بسیاری گمان‌ها برحذر باشید؛ زیرا بعضی از گمان‌ها گناه می‌باشد، (لذا هر نوعی از ظن و گمان را مورد تحقیق و بررسی قرار دهید که کدام یک از آنها جایز و کدام یک ناجایز است؛ پس در حدود ظن جایز قرار گیرید) و (از عیب کسی) تجسس نکنید و کسی غیبت دیگری را نکند (سپس غیبت کردن را مورد مذمت قرار می‌دهد با این عبارت که) آیا کسی از شما می‌پسندد که گوشت برادر مرده‌ی خویش را بخورد، (جز این نیست) که شما آن را بد می‌دانید، (پس بدانید که غیبت کردن از برادر دیگر مشابه آن می‌باشد) و از خدا بترسید (و غیبت را بگذارید و توبه کنید) و خداوند یقیناً توبه پذیر و مهربان است.

معارف و مسایل

این آیه نیز در خصوص رعایت حقوق یکدیگر و آداب معاشرت است، که در آن سه چیز تحریم شده است: اول ظن که تفصیلش بعداً خواهد

آمد. دوم تجسس یعنی، جستجو کردن عیب دیگران، سوم غیبت یعنی چیزی پشت سر دیگری گفتن که اگر او آن را می شنید، برایش ناگوار می گذشت، معنای ظن گمان غالب است که قرآن مجید در خصوص آن فرموده است که اولاً از بسیاری گمانها برحذر باشید؛ سپس علت آن را چنین بیان فرمود که بعضی گمانها گناه می باشد، پس معلوم شد که هر گمانی گناه نیست، و بر شنوندگان واجب است که جستجو کنند تا بدانند که کدام گمان گناه است تا از آن برحذر باشند، و مادامی که نسبت به جواز گمانی کسب اطلاع نکنند، به آن نزدیک نشوند.

علما و فقها تفصیل آن را بیان فرموده اند؛ چنانکه علامه قرطبی فرموده است: مراد از ظن در اینجا تهمت است، یعنی بدون دلیل قوی به کسی تهمت عیب و گناه زدن.

امام ابوبکر جصاص رازی در «احکام القرآن» تفصیل جامعی نوشته است، که ظن بر چهار قسم است: یکی از آنها حرام است، دوم مأمور به واجب است، سوم مستحب و مندوب است، چهارم مباح و جایز می باشد. ظن حرام این که نسبت به خداوند گمان بد داشته باشد که او مرا عذاب می دهد و یا به مصیبت مبتلا می سازد؛ چنانکه گویی از مغفرت و رحمت خداوند مأیوس می باشد.

از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده است: «لا یموتن أحدکم إلا و هو یحسن الظن بالله» یعنی احدی از شما نباید بمیرد مگر آن که نسبت به خداوند متعال حسن ظن داشته باشد، و در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آمده است: «أنا عند ظن عبدي بی» یعنی من با بنده ام چنان معامله می کنم که او به من گمان می برد، و اکنون اختیار در دست اوست که چگونه در خصوص من گمان کند. معلوم گردید که حسن ظن به خداوند فرض است و بد گمانی نسبت به او حرام می باشد، هم چنین بد گمانی کردن



نسبت به مسلمانانی که ظاهری نیک و صالح دارند، بدون دلیل قوی، حرام است.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث» از گمان پرهیزید؛ زیرا گمان بدترین دروغی است، و مراد از ظن در این حدیث به اتفاق، بدگمانی نسبت به مسلمانان بدون احراز دلیل قوی است، و هر کاری که در آن عمل کردن به یک جانب ضروری است. و نسبت به آن در قرآن و حدیث دلیل روشن وجود ندارد، در آنها عمل بر گمان غالب واجب است، مانند قضاوت در فصل خصومات به استناد گواهی گواهان مورد اعتماد؛ زیرا بر حاکم و قاضی که پرونده، در نزد او مطرح است، واجب می باشد که در خصوص آن حکم صادر کند، و حال آن که در خصوص این مورد، در قرآن و حدیث نصی موجود نیست؛ لذا در اینگونه موارد عمل کردن بر گواهی گواهان مورد اعتماد، واجب است؛ اگر چه این احتمال و امکان نیز وجود دارد که شاید گواه ثقه نیز دروغ گفته باشد، لذا راست گفتن او بر گمان غالب است که عمل کردن بر آن واجب می باشد. و هم چنین در جایی که قبله معلوم نباشد و کسی هم نباشد که بتوان جهت قبله را از او پرسید، در آنجا عمل کردن بر ظن غالب خویش واجب است.

هم چنین اگر تاوان چیزی بر کسی لازم باشد، در تعیین قیمت آن چیز ضایع شده، عمل کردن بر ظن غالب واجب است. دوم ظن مباح و آن مانند آن که کسی در تعداد رکعات نماز شک داشته باشد که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت؛ در این عمل کردن بر ظن غالب جایز است، و اگر ظن غالب را رها کرده، بر یقین عمل کند، یعنی بر سه رکعت بنا کند، این هم جایز است. و ظن مستحب و مندوب آن است که بر هر مسلمان ظن نیک داشته

باشد، که به موجب آن نایل به ثواب می باشد^(۱).

قرطبی فرموده است: قرآن مجید در آیه ی ۱۲ سوره ی نور ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ به حسن ظن تأکید فرموده است، و مطلب آنچه مشهور است که: «ان من الحزم سوء الظن» یعنی احتیاط در آن است که بر هر کس سوء ظن داشته باشد، این است که چنان رویه ای را انتخاب کند که در صورت ظاهر، بدگمانی اختیار کرده می شود که بدون اعتماد قوی، چیزی را به کسی نسپارد؛ نه این که او را دزد بدانند، و تذلیل و تحقیر کند. در نهایت، بدون این که کسی را دزد و یا خاین بدانند، در معامله با او، با احتیاط عمل کند.

چنان که شیخ سعدی نیز این مطلب را در همین باره بیان فرموده است: نگهدارد آن شوخ در کیسه دُر که داند همه خلق را کیسه بر چیز دیگری که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است، تجسس می باشد؛ یعنی تلاش نمودن جهت پی بردن به عیب کسی، در این جمله دو قرائت آمده است: یکی «لا تجسسوا» به جیم، دومی «لا تحسسوا» به حای مهمله، و در حدیث حضرت ابوهریره در صحیحین هر دو لفظ: «لا تجسسوا و لا تحسسوا» آمده است، و هر دو لفظ با هم متقارب می باشند. اخفش فرق این دو تا را چنین بیان فرموده است که: تجسس با جیم به تلاش و جستجوی امری گفته می شود که مردم آن را پنهان کرده باشند، و تحسس با حاء به معنای مطلق تلاش و جستجو می آید، و جمله ﴿تحسسوا من يوسف و اخیه﴾ در آیه ۸۷ سوره ی یوسف، به همین معنی آمده است. شما می توانید آنچه را در جلوی شما بیاید بردارید؛ اما در تلاش و جستجوی عیوب مردم قرار گرفتن و اظهار نمودن آن، جایز نیست. رسول خدا ﷺ، در حدیثی فرموده است: «لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عوراتهم يتبع الله



عورته و من يتبع الله عورته يفضحه في بيته.^(۱)»، از مسلمانان غیبت نکنید و در تلاش عیوب آنها نباشید؛ زیرا کسی که در جستجوی عیوب مسلمانان باشد، خداوند متعال در تلاش عیوب او قرار می‌گیرد و هر کسی که خداوند متعال در جستجوی عیب او باشد، او را در خانه‌اش رسوا می‌گرداند.

در «بیان القرآن» آمده است: به پنهانی گوش دادن به صحبت دیگران و یا خود را شخصی خوابیده جلوه دادن، در حکم تجسس می‌باشد، البته اگر این احتمال وجود داشته باشد که از ناحیه‌ی کسی ضرری وارد می‌شود، پس برای حفظ خویش و یا مسلمانان دیگر، تجسس و یا تدابیر مخفی جایز است.

سومین چیز ممنوع در آیه، غیبت است؛ غیبت یعنی پشت سر کسی، چنان صحبت کردن که اگر خودش آنها را می‌شنید، ناراحت می‌شد، و لو این که آن سخن راست هم باشد؛ زیرا که اگر سخنی بی‌جا به او نسبت بدهد، تهمت است که حرمت آن در موضع دیگری از قرآن مجید آمده است. و از قید پشت سر در تعریف غیبت، چنین تصویری نشود که صحبت آزار دهنده در محضر کسی جایز است؛ زیرا اگر چه غیبت نیست، ولی جزء «لمز» می‌باشد، که حرمت آن در آیه‌ی ماقبل گذشت.

﴿ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ﴾ این آیه، ابروریزی و توهین و تحقیر مسلمانان را مرادف با خوردن گوشت آنان، قرار داده است. و اگر آن شخص که عیب او بیان می‌شود، در جلسه حاضر باشد، پس این به آن می‌ماند که کسی گوشت انسان زنده‌ای را گاز گرفته بخورد که آن در قرآن مجید به لفظ «لمز» تعبیر شده، حرام قرار داده شد. هم چنان که اکنون گذشت که: ﴿ وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ ﴾ و نیز در آیه‌ی ۱ سوره‌ی همزه: ﴿ وَ يُؤْتِي لِكُلِّ حُمْزَةٍ ﴾ می‌آید، و اگر آن شخص غایب باشد و پشت سرش چنان صحبتی

شود که موجب آبروریزی و تحقیر او بشود، مانند: آن است که گوشت انسان مرده‌ای خورده شود؛ یعنی هم چنان‌که از خوردن شخص مرده، آزار جسمانی به مرده نمی‌رسد؛ هم چنین به شخص غایب تا زمانی که از غیبت با خبر نباشد، آزاری نخواهد رسید، ولی هم چنان‌که خوردن گوشت مسلمان مرده، حرام و خست و دنائتی به شمار می‌آید، غیبت نیز حرام و خست و دنائت محسوب می‌گردد؛ زیرا که پشت سر، به کسی بد گفتن، شجاعت نیست. این آیه متضمّن حرمت ظن و تجسس و غیبت است؛ اما در خصوص حرمت غیبت اهمّی بیشتر قایل است، که آن را به خوردن گوشت مسلمان مرده، تشبیه داده، حرمت و خست و دنائت آن را توضیح داده است، و اکنون حکمت و فلسفه‌ی آن بیان می‌گردد:

و آن این‌که اگر چه اظهار عیب کسی در جلویش نوعی آزار رسانیدن است و حرام می‌باشد، ولی خود آن شخص می‌تواند از خود دفاع کند، و از ترس دفاع، هیچ کسی جرئت اظهار عیوب دیگران را پیدا نمی‌کند، و آن طبق عادت نمی‌تواند تا مدّت زیادی باقی بماند؛ بر خلاف غیبت که در آنجا کسی مدافع نیست، و هر انسان کوچکی می‌تواند از شخص بزرگتری غیبت بکند، و چون در آنجا دفاعی صورت نمی‌پذیرد، این سلسله عموماً به طول می‌انجامد، و مردم بیشتر به آن مبتلا می‌شوند، بنا بر این، حرمت غیبت، با تأکید همراه است؛ برای عموم مسلمانان لازم است که در مقابل آنچه می‌شنوند از طرف برادر غایب خود به قدر توان خویش دفاع نمایند، و اگر قدرتی برای دفاع نداشته‌اند، حد اقل از شنیدن آن اجتناب نمایند؛ زیرا استماع غیبت به قصد اختیار، مانند خود غیبت کردن است.

مسائل متعلّق به غیبت

حضرت میمون رضی الله عنه فرموده است: که روزی در خواب دیدم که جسد



مرده‌ای زنگی را نهاده‌اند و کسی به من می‌گوید که از این بخور؛ من گفتم: ای بنده‌ی خدا من آن را چگونه بخورم! پس او گفت بدان جهت که تو غیبت غلام زنگی فلان شخص را کرده‌ای، من گفتم: قسم بخدا من در خصوص او هیچ سخن نیک و بدی نگفته‌ام. او گفت: درست است ولی تو با شنیدن غیبت او راضی شده‌ای، در حضرت میمون چنان حالتی پس از رؤیت آن خواب پدید آمد که نه خود از کسی غیبت می‌کرد و نه اجازه می‌داد که در مجلس او از کسی غیبت شود.

در احادیث به روایت حضرت انس بن مالک منقول است، که حضرت رسول خدا ﷺ، در حدیث شب معراج فرموده است که: مرا جایی بردند و بر قومی گذر کردم که ناخنهایشان از قیر بودند و آنها گوشت صورت و بدن خود را با انگشت بر می‌داشتند، از جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام، پرسیدم: که آنها چه کسانی هستند، فرمود: کسانی هستند که از برادران خود غیبت می‌کردند، و آبروی آنان را می‌ریختند^(۱).

از حضرت ابوسعید و جابر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «الغیبة أشد من الزنا» یعنی غیبت کردن از زنا بدتر است. صحابه‌ی کرام عرض کردند چگونه یا رسول الله! آن جناب فرمود: کسی که زنا می‌کند، سپس توبه می‌کند گناهش آمرزیده می‌شود، ولی گناه غیبت کننده تا زمانی آمرزیده نمی‌شود که آن شخص او را عفو نکند^(۲). از این حدیث ثابت می‌شود که در غیبت هم حق الله و هم حق العباد ضایع می‌گردد؛ لذا لازم است که از شخصی که غیبت شده نیز عفو طلب شود.

بعضی از علما فرموده‌اند: تا زمانی که صاحب غیبت از غیبتش اطلاع نیافته است، حق بنده ثابت نمی‌شود؛ لذا طلب عفو از او لازم نیست^(۳).

۲ - رواه الترمذی، ابوداود و مطهری.

۱ - رواه البغوی، مطهری.

۳ - نقله فی الروح عن الحسن الخیاطی و ابن الصباغ و النوی و ابن الصلاح و الزرکشی و ابن عبدالبر عن

ولی حضرت حکیم الامة بعد از نقل آن در «بیان القرآن» فرموده است: در این مورد اگر چه طلب عفو از آن شخص لازم نیست، ولی باید نزد کسانی که این غیبت صورت گرفته است موضوع را تکذیب کند و به گناه خود اقرار نماید، و اگر آن شخص مرده است و یا آدرس او معلوم نیست کفّاره اش در حدیث حضرت انس چنین آمده است که آن حضرت رضی الله عنه، فرمود: «ان من كفارة الغيبة أن يستغفر لمن اغتابه يقول اللهم اغفر لنا وله»^(۱). یعنی کفّاره غیبت آن است که برای غیبت شده از خداوند طلب مغفرت نماید و بگوید خداوندا گناهان من و او را بیامرز.

مسئله: غیبت کردن از کودک و مجنون و کافر ذمی هم حرام است؛ زیرا نوعی ایذاست و ایذا رساندن به آنان نیز حرام است. و اذیت کافر حربی اگر چه حرام نیست، ولی غیبتش چون موجب تزییع اوقات است باز هم مکروه می باشد.

مسئله: غیبت همانگونه که با قول و کلام بوجود می آید، با فعل و اشاره هم صورت می پذیرد، چنانکه ادایی از رفتار شخص لنگ در آورده شود.

مسئله: از بعضی روایات معلوم می گردد که در این آیه به طور عام غیبت تحریم شده است، ولی این عام مخصوص منه البعض است؛ زیرا در بعضی صورت غیبت جایز است، مثلاً اگر بنا بر ضرورت و یا مصلحتی بدی کسی ذکر شد و آن ضرورت و یا مصلحت از نظر شرع معتبر باشد، پس آن در حکم غیبت داخل نیست. مانند شکایت از دست ظالم پیش کسی که می تواند ظلم را برطرف سازد، یا شکوه از زن و یا بچه‌ی کسی در نزد پدر و شوهرش که می توانند چاره‌ای برای او بیندیشند، یا اظهار واقعه در نزد مفتی جهت دریافت فتوی و یا برای برحذر داشتن مسلمانان از شرّ دینی و یا دنیوی کسی، و یا جهت استشاره در خصوص کسی که حال او را بیان



می‌کند، یا غیبت کسی که علناً در نزد همه‌ی مردم گناه می‌کند، و بر اظهار فسق خود افتخار می‌نماید، ذکر اعمال بد چنین شخص، غیبت محسوب نمی‌شود. ولی غیبت نمودن از این قبیل اشخاص بنابه تضييع اوقات نیز مکروه می‌باشد^(۱). و قدر مشترک در تمام این مسایل، آن است که هدف از بیان غیبت و یا بدی کسی بنا بر تحقیر او نباشد، بلکه به خاطر مجبوری و نیاز باشد.

يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

ای مردم آفریدیم شما را از یک مرد و زن و گردانیدیم شما را نژادها و قبیله‌ها

لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ

تایکدیگر را بشناسید یقیناً عزت در نزد خدا برای کسی است که پرهیزگارتر باشد، همانا

اللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۱۳﴾

خداوند همه‌چیز را می‌داند و باخبر است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مردم ما (همه‌ی) شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا) آفریدیم (بنابر این همه‌ی مردم در این برابرند) و (اگر در اموری بین شما فرق گذاشتیم که) شما را قومهای گوناگون و (سپس در آن اقوام) قبایل متفاوت قرار دادیم (برای این بود) تا یکدیگر را بشناسید (که این نیز متضمن مصالح فراوانی است، و این تفاوت از آن جهت نبود تا بر یکدیگر تفاخر کنید؛ زیرا که) شریف‌ترین شما در نزد خدا کسی است که پرهیزگار باشد، و پرهیزگاری چنان حالتی است که از آن بجز خدا کسی آگاه نیست، و آن را

۱ - تمام این مسایل در بیان القرآن به حواله روح المعانی بیان شده است.

فقط) خداوند به طور کامل می داند و خبر دارد. (بنا بر این نباید بر قوم و نژاد فخر کرد.)

معارف و مسایل

و در آیات سابق در مقام تعلیم حقوق و آداب معاشرت انسانی و اسلامی، از شش چیز ممانعت به عمل آمد؛ زیرا آنها موجب نفرت و عداوت نسبت به یکدیگر می باشند، و در این آیه، تعلیم جامعی در رابطه بامساوات انسانی داده شده است، تا هیچ کسی دیگری را از خود ذلیل تر و کمتر نپندارد؛ زیرا که این امور در حقیقت موجبات فخر نیستند، بلکه اساس نفرت و عداوت روی اینگونه تفاخر گذاشته شده است، لذا فرمود: تمام مردم از یک پدر و مادر متولد شده اند، و از این جهت با یکدیگر برادرند و تفاوتی که خداوند در زمینه خاندان و قبیله و یا ثروت و مال مقرر کرده است، برای تفاخر نیست؛ بلکه به جهت تعارف و آشنایی می باشد.

شأن نزول

این آیه به هنگام فتح مکه و در وقتی نازل شد که حضرت رسول گرامی ﷺ به بلال حبشی دستور داد که اذان بگوید، و یکی از قریش مکه که هنوز مسلمان نشده بود، گفت: خدا را شکر که پدرم جلوتر وفات کرد و به دیدن این روز بد، موفق نشد، و حارث بن هشام گفت: آیا محمد ﷺ، جز این کلاغ سیاه کسی دیگر را نیافت که در مسجد الحرام اذان بگوید؟ ابوسفیان گفت: من می ترسم که چیزی بگویم؛ زیرا مالک آسمانها به او اطلاع می دهد، روی این، حضرت جبرئیل علیه السلام، به خدمت رسید و آن حضرت ﷺ، را از تمام این ماجرا آگاه کرد، آن حضرت ﷺ، ضمن احضار، از آنها پرسید: شما چه گفتید؟ آنان به ماوقع اقرار کردند، که در پی آن، این آیه نازل گردید،



و نشان داد که آنچه موجب فخر و عزّت است، ایمان و تقوی است که شما از آن بی بهره هستید، و حضرت بلال به آن آراسته است؛ لذا از شما اشرف و افضل می باشد^(۱).

از حضرت عبدالله بن عمر روایت است که رسول خدا ﷺ، در روز فتح مکه، بر ناقه‌ی خویش سوار شد و طواف نمود، (تا همه بتوانند او را ببینند) و پس از طواف، خطابه‌ای ایراد فرمود که: «الحمد لله الذي اذهب عنكم عبية الجاهلية و تكبرها، الناس رجلان: بر تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، ثم تلا ﴿يَأْيُهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ﴾ الآية»^(۲).

خدا را شکر می گویم که رسوم جاهلیت و تکبر آن را از میان برداشت، و اکنون همه‌ی مردم به دو صنف تقسیم می شوند: یکی نیک و متقی که در نزد خدا شریف و محترم می باشد. دومی فاجر و شقی که در نزد خدا ذلیل و خوار است؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود.

حضرت ابن عباس فرموده است: عزّت نزد مردم به واسطه‌ی مال و ثروت است، و پیش خداوند بنا بر تقواست.

﴿شُعُوبًا وَقَبَائِلَ﴾ شعوب جمع شعب است و گروه بزرگی که بر یک اصل جمع شوند به آنها شعب گفته می شود، و در آن شعب قبایل و خاندان گوناگون وجود دارد، و باز در زبان عرب برای خاندان بزرگ و قسمتهای کوچک نامهای جداگانه‌ای وجود دارد که بزرگتر از همه شعب و کوچکتر از همه عشیره نامیده می شود.

ابووراق گفته است: شعب و شعوب به قبایل عجم گفته می شود که انساب آنها محفوظ نمی باشد، و قبایل، مختصّ مردم عرب است که نسب شأن محفوظ است، و اسباط به بنی اسرائیل اختصاص دارد، (حکمت و مصلحت در امتیازات نسبی، وطنی و یا زبانی تعارف است) اگر چه قرآن

۱ - مظهری به نقل از بغوی.

۲ - ترمذی و بغوی.

کریم در این آیه، این موضوع را روشن فرموده است که خداوند همه‌ی مردم را از یک پدر و مادر پدید آورده و نا هم برادر قرار داده است؛ ولی تقسیم بندی آنها به اقوام و قبایل مختلف، بنا بر فرموده‌ی خداوندی مبتنی بر این حکمت است که تعارف و شناخت مردم آسانتر گردد. مثل این که اگر دو نفر از یک نام برخوردار باشند، به اعتبار تفاوتِ خاندان، می‌توان بین آنها امتیاز قایل شد، و مردم در این رشته‌های دور و نزدیک باز شناخته می‌شوند، و بنا به معیار قرب و بعد نسبی از حقوق شرعی مستفاد می‌گردد، و قرب و بعد عصبانیت شناخته می‌شود، که در تقسیم ارث به آن نیاز هست، و خلاصه‌ی مطلب آن که تفاوت نسبی را برای شناخت و تعارف به کار ببرید نه برای اظهار تفاخر.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا

می‌گویند بادیه نشینان که ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویند که

أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ

ما مسلمان شدیم و تاکنون ایمان در قلوب شما داخل نشده است و اگر بر دستور خدا و

رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

رسول او راه برود، نمی‌کاهد از اعمال شما چیزی، خداوند بخشنده، مهربان است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا

ایمانداران کسانی هستند که ایمان آوردند به خدا و به رسول او، باز شک نکردند، و جنگیدند

بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَنْتَعْلَمُونَ

در راه خدا با جان و مال خویش؛ ایشانند راستگویان. بگو آیا خبر می‌دهید

اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ

خدا را به دینداری خویش، و خدا می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا



بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ
همه چیزها را می‌داند. منت می‌گذارند بر شما که مسلمان شدند، بگو منت نگذارید بر من

إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكَ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾
به اسلام خود، بلکه خدا بر شما منت دارد که او راه نمود شما را بر ایمان، اگر راست می‌گویید.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾
الله می‌داند رازهای نهفته آسمانها و زمین را، و خدا می‌بیند آنچه شما عمل می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(بعضی از) این بیابان نشینان (بنی اسد که در خدمت حاضر و مدّعی ایمان آوردن هستند، مرتکب چندین گناه می‌باشند، یکی است دروغ گفتن ایشان که بدون تصدیق قلبی تنها به زبان اظهار ایمان نموده) می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم، (پس به آنان) بگو که شما ایمان نیاورده‌اید؛ (زیرا آن موقوف است بر تصدیق قلبی، و آن هم پیش شما موجود نیست، چنان‌که عنقریب خواهد آمد که: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ﴾) ولی بگویید که (ما مخالفت را کنار گذاشته و) مطیع شده‌ایم (و اطاعت به معنی ترک مخالفت تنها با موافقت ظاهری هم متحقق می‌شود) و تاکنون ایمان در قلوب شما داخل نشده است، (پس مدّعی ایمان نباشید) و (اگر چه تاکنون ایمان نیاورده‌اید باز هم) اگر اکنون دستور خدا و رسول او را (در تمام امور) بپذیرید، (که این حکم ایمان آوردن قلبی را نیز شامل است) پس خداوند چیزی از اعمالتان (که پس از ایمان انجام می‌دهید، به سبب کفر و کذب زمان سابق) نمی‌کاهد، (بلکه با تمام کمال، به همه‌ی آنها پاداش کامل می‌دهد؛ زیرا که) خداوند یقیناً غفور و رحیم است، (پس خصوصیات مؤمن کامل را از ما بشنوید که اگر قصد ایمان داشته باشید، چنان عمل کنید، پس) مؤمن کامل کسی است

که به خدا و رسولش ایمان بیاورد، و سپس (بر ایمان پایدار بماند، یعنی در تمام عمر هیچ گاه) شک نکند و با مال و جان خویش در راه خدا (برای دین) زحمت بکشد (که این شامل جهاد و غیره نیز می‌گردد، پس) ایشانند راستگویان (راستگویانی کامل، و اگر چنین تصدیقی باشد نفس صدق در آن حاصل می‌شود، برخلاف شما که از ادنی‌ترین درجه‌ی ایمان که تصدیق است برخوردار نیستید، در عین حال باز مدعی ایمان کامل می‌باشید، پس یکی از کارهای زشت آنها کذب می‌باشد، چنان‌که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی بقره آمده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ اَلِی قَوْلِهِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ﴾ و امر دیگر فریب دادن آنهاست، چنان‌که در آیه‌ی ۹ سوره‌ی بقره آمده است: ﴿يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ﴾ پس ای پیامبر به آنها) بگو که آیا خدا را از دین خود (که آن را اختیار کرده‌اید) آگاه می‌سازید، (خداوند می‌داند که شما ایمان نیاورده‌اید، با وجود این، وقتی که ادعا می‌کنید که ایمان آورده‌اید، لازم می‌آید که چیزی به خداوند نشان دهید که او را نمی‌داند،) در حالی که (چنین امری محال است؛ زیرا) خداوند بر همه‌ی امور آسمانها و زمین (کاملاً) آگاه است، و (علاوه بر آنچه در آسمانها و زمین است) خداوند همه‌ی چیزها را (دیگر را نیز) می‌داند، (پس چه جای می‌ماند که کسی اطلاعی به او بدهد، پس معلوم می‌گردد که علم خداوندی مبتنی بر عدم ایمان شما صحیح و درست است.

سومین امر قبیحی که به آن مرتکب می‌شوند، آن است که) آنان بر شما منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند، (که این بی‌نهایت گستاخی است، با این عبارت که ما بدون جنگ و درگیری ایمان آورده‌ایم، در حالی که دیگران پس از پریشان کردن شما مسلمان شده‌اند، پس (شما بگویید که بر من منت نگذارید که ایمان آورده‌اید؛ (زیرا صرف نظر از گستاخی، از مسلمان شدن شما برای من چه نفعی عاید می‌گردد) و (از مسلمان شدن شما چه ضرری



متوجّه من می‌گردد، و اگر راست گفته‌اید به نفع آخرت شما بود، و در صورت دروغ بودن آن باز هم نفع دنیوی برای شما دربر دارد که از قتل و اسارت نجات یافتید، پس منت گذاشتن آن بر من جز نادانی چیز دیگری نخواهد بود) بلکه خداوند شما را مورد منت قرار می‌دهد، که شما را به ایمان هدایت فرمود، به شرطی که در ادّعیای ایمان راستگو باشید؛ (زیرا ایمان نعمتی بس بزرگ است، که بدون تعلیم و توفیق حق تعالی میسر نخواهد شد، پس عنایت خداوندی است که چنین نعمت بزرگی را عطا فرمود، لذا می‌بایست از فریب دادن و منت نهادن دست بردار باشند و بدانند (که) خداوند متعال بر کلیّهی امور مخفی آسمانها و زمین آگاهی دارد، و (به واسطه‌ی این علم محیط خود) تمامی اعمال شما را می‌داند (که مطابق آن به شما جزا می‌دهد، پس بهانه‌جویی در محضر او چه فایده‌ای دارد).

معارف و مسایل

در آیات قبلی مشخص شد که عزّت و شرف در نزد خداوند متعال، بر اساس تقوا می‌چرخد، و آن یک امر باطنی است، که فقط خداوند از آن اطلاع دارد؛ پس برای کسی جایز نیست که ادّعیای تقدّسی برای خود داشته باشد، و در آیات فوق بنابر واقعه‌ی خاصّی نشان داده شد که بنای اصلی ایمان، تصدیق قلب است، و بدون آن فقط به زبان خود را، مؤمن معرفی کردن صحیح نیست.

در این سوره‌ی نخست حقوق مقام نبوّت ﷺ، تعظیم و تکریم آن حضرت ﷺ، و سپس حقوق مسلمانان با یکدیگر و آداب معاشرت بیان گردید، و در خاتمه بیان نمود که مبنای پذیرش کل اعمال در آخرت بر ایمان و تصدیق قلبی و اطاعت از خدا و رسول استوار است.

شأن نزول

شأن نزول این آیه مطابق روایت امام بغوی آن است که: چند نفر از قبیله بنی اسد، در مدینه، زمانی در محضر رسول خدا ﷺ، رسیدند که قحطی شدیدی به وجود آمده بود، و آنان قلباً مؤمن نبودند و فقط جهت به دست آوردن صدقات، مسلمان شدن خود را اظهار می داشتند، و چون در حقیقت مؤمن نبودند، از احکام و آداب اسلامی غافل و ناآگاه بودند، و در راههای مدینه نجاست و کثافات می ریختند، و در بازار نرخ اشیا را بالا می بردند، و در محضر آن حضرت ﷺ، نخست به دروغ ادّعیای ایمان کردند، و سپس خواستند که آن جناب ﷺ، را فریب دهند، و باز بر آن حضرت ﷺ، منّت گذاشتند که دیگران تا مدّتی با شما پیکار کردند، و علیه شما جنگ کردند، سپس مسلمان شدند، ولی ما بدون جنگ و با پای خود در خدمت حاضر شده، اسلام را پذیرفته ایم، پس باید قدر ما را دانست، که این امور در شأن رسالت، نوعی گستاخی بود، که بر آن حضرت ﷺ، منّت می گذاشتند که اسلام آورده اند، و هدفی جز این نداشتند که با استفاده از صدقات مسلمین از مفلسی رهایی یابند، و اگر آنان حقیقتاً مسلمانانی راستین می بودند، پس چه جای منّت بر رسول خدا ﷺ، وجود داشت و ایمانشان به نفع خودشان بود، بر این، آیات مذکور نازل گردیدند، و در آن، ادّعیای دروغین آنها تکذیب و منّت گذاشتنشان تقبیح گردید.

﴿وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ چون قلباً ایمان نداشتند، و فقط بر مبنای افعال ظاهری ادّعا می کردند، قرآن ایمان آنها را نفی نموده، بیان نمود که ادّعیای ایمان آنان اشتباه است، و نیز بیان فرمود که: «ءَامَنَّا» گفتن شما دروغ است، آری حداکثر می توانید بگویید: «أَسْلَمْنَا» زیرا معنی لفظی اسلام اطاعت در افعال ظاهری است، و آنها به خاطر تصدیق ادّعیایشان، شروع به بعضی اعمال، مانند مسلمانان کردند؛ لذا به اعتبار لفظی نوعی اطاعت بود، لذا با



توجه به معنی لغوی، أسلمنا گفتن آنها را می توان درست گفت.

آیا اسلام و ایمان یکی هستند یا فرقی میان آنها وجود دارد؟

از تقریر فوق معلوم گردید که مراد از اسلام در این آیه معنی لغوی آن است، نه معنی اصطلاحی؛ لذا نمی توان از این آیه به فرق میان اسلام و ایمان استدلال کرد، اگر چه ایمان و اسلام اصطلاحی از نظر معنی و مفهوم از یکدیگر جدا هستند، و ایمان اصطلاحی در شرع مقدّس عبارت است از: تصدیق قلبی، یعنی پذیرفتن توحید خدا و رسالت رسول او ﷺ، از اعماق قلب، و اسلام عبارت است از: اطاعت خدا و رسولش در اعمال ظاهری؛ اما در شرع، تصدیق قلبی وقتی معتبر است که آثار آن بر افعال و اعمال جوارح نمایان گردد، که حداقل از درجات آن، اقرار زبانی به کلمه‌ی اسلام است؛ و نیز اگر چه اسلام بر اعمال ظاهری اطلاق می گردد، ولی در شریعت زمانی معتبر است که با جایگزینی تصدیق در قلب همراه باشد، و در غیر این صورت نفاق می باشد.

در نتیجه ایمان و اسلام به اعتبار مبدأ و منتهی از یکدیگر جدا هستند، به این عبارت که ایمان از باطن و قلب، سرچشمه می گیرد، و به ظاهر اعمال منتهی می شود. و اسلام از افعال ظاهری آغاز می گردد، و به تصدیق باطن منتهی می شود، ولی از نظر مصداق هر دو لازم و ملزوم یکدیگر می باشند، که ایمان بدون اسلام و اسلام بدون ایمان اعتباری ندارد.

در شریعت مقدّس اسلام، کسی نمی تواند مسلمان بوده و مؤمن نباشد، و یا مؤمن بوده و مسلمان نباشد، ولی این بحث مختصّ ایمان و اسلام اصطلاحی است، و از نظر لغت کسی می تواند مسلمان بوده و مؤمن نباشد، مانند منافقین که این حالت را داشتند که به اعتبار اطاعت از احکام ظاهری، به آنها مسلمان گفته می شد، ولی به علّت عدم ایمان قلبی مؤمن



نبودند.

والله سبحانه و تعالى اعلم. تمت بحمدالله و عونه سورة الحجرات للثامن من شعبان

سنه ١٣٩٢ هـ ق يوم الاحد والله الحمد المنة

و تمت الترجمة فى ليلة الخميس ثامن رجب سنه ١٤٠٩ هـ ق بعد صلوة العشاء.



سورة ق

سورة ق مکیه و هی خمس و عشرون آیه و فیها ثلاث رکوعات
سوره ق درمکه نازل شده است که دارای چهل و پنج آیه و سه رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

قَ وَالْقُرْءَانَ الْمَجِیْدِ ﴿١﴾ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُّنْذِرٌ
ق، قسم به این قرآن با عظمت. بلکه آنها تعجب کردند که آمد در نزدشان ترساننده ای

مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ هٰذَا شِیْءٌ عَجِیْبٌ ﴿٢﴾ اَءِذَا مِتْنَا وَ
از خود آنها، پس گفتند منکران، این چیز تعجب آوری است. چه عجب هرگاه ما بمیریم و

كُنَّا تُرَابًا ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِیْدٌ ﴿٣﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ
باشیم خاک، این برگشت بسیار دور است. ما می دانیم که چقدر کم می کند زمین از آنها و

عِنْدَنَا كِتٰبٌ حٰفِیظٌ ﴿٤﴾ بَلْ كَذَّبُوْا
هست پیش ما کتابی که در آن هر چیز محفوظ است. چیزی نیست، بلکه تکذیب می کنند

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِیْ اَمْرٍ مَّرِیْجٍ ﴿٥﴾ اَفَلَمْ یَنْظُرُوْا اِلٰی السَّمٰوٰتِ
دین برحق را وقتی که رسید به آنها، پس افتادند در امر سردرگم. آیا نمی بینند آسمان را

فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَیْنَاهَا وَزَیَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوْجٍ ﴿٦﴾ وَ
بالای سر خود که چگونه ساختیم آن را و آراسته کردیم و نیست در آن هیچ سوراخی. و



الْأَرْضِ مَدَدْنَهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾
زمین را گسترانیدیم و انداختیم در آن بار و رویانیدیم در آن از هر نوع چیزهای با رونق.

تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾ وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا
برای تفهیم و یاد دهانی هر بنده‌ای که رجوع کند. و نازل کردیم از آسمان آب با برکت

فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَاللَّخْلَ بَاسِقَاتٍ
پس رویانیدیم به آن باغ و محصول که کشت آن درو می‌شود. و درخت خرمای بلند که هست

لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقًا لِّلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا
برای آن خوشه لابلای. برای رزق رسانی بندگان، و زنده کردیم به آن شهر خرابه‌ای را،

كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ ﴿١٢﴾
چنین می‌باشد بیرون شدن. تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح و صاحبان چاه و ثمود.

وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ ثَبَعٍ كُلُّ كَذَّابٍ
و عاد و فرعون و برادران لوط. و ساکنان جنگل و قوم تبع، همه‌ی آنها تکذیب کردند

الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ أَفَعَيَّنَا بِالْأُولَى
پیامبران را، پس درست واقع شد ترساندن من. آیا مانده‌شدیم از آفرینش اول، نیست چیزی،

بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾
بلکه آنها در فریبند از آفرینش تازه‌ای.

خلاصه‌ی تفسیر

ق (خداوند معنای آن را می‌داند) قسم به قرآن مجید (که بر سایر کتب فضیلت و شرف دارد، که ما تو را برای ترساندن از عذاب قیامت فرستاده‌ایم، ولی آنها تسلیم نشدند) بلکه تعجب کردند که ترساننده‌ای از خودشان (به عنوان پیامبر) بر آنها فرستادیم (تا آنان را از روز قیامت



بترسانند، پس کفار گفتند که (اولاً خود) این امر عجیب است (که بشر پیامبر باشد، و باز عجیب تر آن که ادعا کند که مردم پس از مردن بار دیگر زنده می شوند، آیا) وقتی که مردیم و خاک شدیم، باز زنده می شویم دوباره زنده شدن، بسی دور (از امکان) است (خلاصه‌ی مطلب آن که اولاً او انسانی مانند ماست، و حق ندارد که ادعای نبوت کند، و باز امری محال را ادعا می کند که پس از مردن و خاک شدن، انسان دوباره زنده می گردد، حق تعالی در پاسخ به این موضوع، امکان زنده شدن پس از مرگ را به اثبات رسانیده است، و محال بودن آن را رد می فرماید، حاصل مطلب این که وقتی شما زنده شدن را محال می گوید، برای اثبات محال بودنش می توان دو دلیل ذکر کرد، اولاً آن که آنها صلاحیت زنده بودن را نداشته باشند و از مشاهده معلوم می گردد که این بسی اشتباه است؛ زیرا آنها اینک در مقابل شما زنده و موجود هستند و اگر صلاحیت زندگی را نمی داشتند، پس اکنون چگونه زنده هستند. دلیل دیگر این که فاعل حقیقی یعنی خداوند متعال بر آفرینش و زنده کردن باری دیگر توان نداشته باشد؛ زیرا اجزای میّت خاک شده و پخش و پراکنده شده اند و خداوند به آنها اعیاذ بالله علم نداشته باشد، که در پاسخ به این فرمود: که علم ما به گونه‌ای است که) ما آن اجزای آنها را می دانیم که خاک (از آنها می خورد و) می کاهد و (این علم ما امروز حاصل نشده بلکه علم قدیمی است، که ما احوال همه‌ی چیز را قبل از وقوع، بنابر علم قدیمی خود در لوح محفوظ نوشته بودیم، که آن) کتاب (لوح) محفوظ نزد ما (موجود) است، (و در آن جایگاه آن اجزای پراکنده و وضع و وصف آنها ثبت می باشد، و اگر کسی نمی تواند علم قدیم خداوندی را بفهمد، پس بدانند که دفتری محتوی همه‌ی امور نزد خداوند حاضر است، و آنها بدون جهت متعجب شده اند، نه تنها تعجب) بلکه سخن حق را (که متضمن مسئله نبوت و زندگی دوباره است) وقتی که به آنها می رسد تکذیب

می‌کنند، الغرض آنها در حالتی متزلزل قرار گرفته‌اند (که گاهی تعجب و گاهی دیگر تکذیب می‌کنند، این موضوع، در میان، به صورت جمله معترضه بیان گردید. سپس قدرت خداوندی را بیان می‌فرماید که) آیا آنها (از قدرت ما آگاهی ندارند، و آیا) آسمان را بر بالای سر خود نمی‌بینند که ما چگونه آن را (مرتفع و بزرگ) آفریده‌ایم، و (به وسیله‌ی ستارگان) آن را آذین بسته‌ایم (و از جهت استحکام کامل) در آن هیچ رخنه‌ای هم نیست (آن چنان‌که در بیشتر ساختمانها پس از مرور زمان شکافهایی پدید می‌آید، پس قدرت ما در خلقت آسمان آشکار است) و (هم چنین قدرت ما در) زمین (نیز ظاهر است که ما آن) را پهن کردیم، و کوهها را در آن جایگزین کردیم، و همه‌گونه اشیای بارونق را در آن رویانیدیم، که واسطه دانش و بینش‌اند (برای شناخت قدرت ما).

برای هر مراجع (که از نکته نظر آن‌که چه کسی آن مصنوعات را آفریده است می‌نگرد) و (نیز قدرت ما از این ظاهر می‌گردد که) ما آب با برکت را از آسمان بارانیدیم، و سپس در اثر آن باغات و محصولات کشاورزی و درخت خرماي بلند را که دارای خوشه‌های لابه‌لاست، برای روزی رساندن بندگان رویانیدیم، و (نیز جهت مهیا ساختن نباتات دیگر مانند گیاه و غیره) ما به وسیله‌ی این (باران) زمین را زنده کردیم (پس باید بفهمید) بیرون آوردن (مردگان) را از زمین؛ (زیرا که به اعتبار قدرت ذاتی، تمام مقدرات برابر هستند، و آن ذاتی که بر همه‌ی امور بزرگ قادر است، قدرتش بر امور کوچک ظاهرتر است، بنابراین خلقت آسمان و زمین از آن جهت ذکر گردید که از زنده نمودن مردگان بسی بالاتر است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿لَخَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ﴾ پس وقتی که قدرت خداوند به کارهای بزرگ تعلق گرفت، معلوم می‌گردد که زنده کردن مردگان محال نیست؛ زیرا که زنده کننده‌ی آن، فاعل



مختار و تواناست، پس چه جای تعجب و تکذیب است، سپس به خاطر ترساندن تکذیب کنندگان به طور تهدید و قایع امم گذشته را بیان فرمود که هم چنان که ایشان با انکار قیامت، رسول خدا را تکذیب می کنند (قبل از آنان قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود و فرعون و قوم لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع نیز تکذیب نمودند، (یعنی) همه ی (آنها) پیامبران را (بطوری که هر قبیله ای پیامبر خود را) دروغگو پنداشتند، پس (در نتیجه) وعید من (بر آنها) تحقق یافت، (که عذاب بر تمام آنان نازل گردید، پس هم چنین بر این، تکذیب کنندگان نیز عذاب خواهد آمد، چه در دنیا و چه تنها در آخرت، و با بیان وعید، بار دیگر به مضمون نخست بازگشت که) آیا در خلقت نخستین مانده شدم (که نتوانم بار دیگر زنده بکنم، یعنی یکی از موانع، این می تواند باشد که کار ممکن باشد و کننده هم توان داشته باشد ولی مانع و عارض موقتی پیش بیاید، مانند آن که فاعل خسته گردد و نتواند آن را انجام دهد، در این آیه آن را نفی فرمود که خداوند از چنین عیوبی مبرا است، و از هیچ چیزی متأثر نمی گردد، و خستگی و ماندگی بر او عارض نمی گردد؛ لذا زندگی دوباره ی قیامت، با دلایل ثابت شد؛ و برای منکرین دلیلی باقی نماند) بلکه (بدون دلیل) نسبت به آفرینش جدید در شک و تردید قرار گرفته اند، (که آن در مقابل دلایل، به هیچ وجه قابل التفات نمی باشد).

معارف و مسایل

خصوصیات سوره ق: بیشتر مضامین سوره ی ق در ارتباط با آخرت و قیامت و زنده شدن مردگان و حساب و کتاب است، و در نتیجه، ارتباطش با سوره ی حجرات از آن جهت است، که این مطالب در آخر آن نیز ذکر گردیده بودند.

اهمّیتی خاص از سوره ی ق، از این حدیث معلوم می گردد، که ام

هشام بنت حارثه بن النعمان می گوید که خانه ام به خانه ی رسول خدا ﷺ، بسیار نزدیک بود، و حدود دو سال تنور ما و آن حضرت ﷺ، (که در آن نان می پختیم) یکی بود، و سوره ی ق را از آنجا که روز جمعه آن حضرت ﷺ، آن را روی منبر تلاوت می کرد، حفظ کردم^(۱).

حضرت عمر بن الخطاب از ابو واقد لثیثی پرسید که رسول خدا ﷺ، در نمازهای عیدین کدام سوره را تلاوت می فرمود، گفت: سوره ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وَ اقْتَرَبَ السَّاعَةُ﴾ را، و از حضرت جابر منقول است که رسول خدا ﷺ، سوره ی ق را در نماز صبح به کثرت تلاوت می فرمود، (این سوره قدری طویل است) ولی با وجود این، نماز خفیف بود^(۲). این اثر از ویژگیهای تلاوت آن حضرت ﷺ، بود که قرائت طولانی ترین سوره در طولانی ترین نماز بر نمازگزاران خفیف می نمود.

آیا آسمان دیده می شود؟

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ﴾ به ظاهر از این آیه چنین معلوم می گردد که آسمان دیده می شود، و مشهور آن است که رنگ نیلگونی که به نظر می رسد رنگ فضا است، ولی دلیلی بر نفی آن هم وجود ندارد که این رنگ آسمان باشد، و از آن گذشته مراد از نظر می تواند نظر عقلی باشد، به این معنی که مقصود اندیشه و تفکر باشد^(۳).

پاسخ به یک شبهه ی مشهور بر احیای بعد از مرگ

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ﴾ کفار و مشرکین که از بابت پس از مرگ یعنی زنده شدن مردگان انکار می کنند، بزرگترین دلیل آنها، تعجب بر

۱- رواه مسلم از قرطبی.

۲- قرطبی.

۳- بیان القرآن.



این است که پس از مرگ بیشتر اجزای جسم انسانی خاک می شود، و سپس پراکنده شده و در دنیا پخش می شود، آب، باد، ذرات آن را از جایی به جای دیگر می برند، برای دوباره زنده کردن در قیامت جمع کردن تمام ذرات پراکنده در کل جهان و شناخت آنها که این جزء از چه کسی است و آن از چه کسی، و تجزیه‌ی آنها از همدیگر در قدرت و توان چه کسی می تواند باشد؟ قرآن مجید جواب داد که: انسان علم غیر محدود و لامتناهی خداوند را بر علم و بصیرت محدود خویش قیاس کرده است، و از این جهت در گمراهی قرار گرفته است؛ ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ﴾ علم خداوندی چنان وسیع و محیط می باشد که پس از مرگ نیز همه‌ی اجزای انسان در نظر او است، و می داند که کدام جزء انسان جذب زمین شده است؛ زیرا وضع بعضی از استخوانها طوری است که جذب زمین نمی گردد، و آنچه جذب زمین می گردد و خاک می شود، و آن خاک در گوشه و کنارهای جهان پخش می شود، همه در نظر خداوندی است، هرگاه بخواهد همه را یکجا جمع می کند، و اگر قدری تأمل شود، مشاهده می گردد که اکنون نیز اجزای جسم انسان در تجزیه، ترکیب، نقل و انتقال است، که از گوشه و کنار جهان جمع شده است، برخی به صورت غذا و بعضی دیگر به صورت دارو، محصول شهرها و جنگلهای مختلف هستند که جسم انسان از آنها ترکیب یافته است، پس چه مشکلی متوجه خداوند است که بار دیگر این اجزای پراکنده در دنیا را جمع کند، چنین نیست که علم خداوند فقط پس از مردن و خاک شدن به این اجزا متعلق باشد، بلکه قبل از آفریدن انسان تمام لمحات حیات و پدید آمدن تغییرات در او، و حالات و اوضاع عارض بر او، همه در لوح محفوظ نزد خداوند متعال موجود است.

پس تعجب نمودن در چنین ذات علیم و بصیری که دارای قدرتی کامل و شامل باشد، خود جای تعجب است، و تفسیر ﴿مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ﴾ از

حضرت ابن عباس و مجاهد و جمهور مفسرین منقول است^(۱).
 ﴿فِي أَمْرِ مَرْيَمَ﴾ لفظ مریج در لغت به معنای مختلط می باشد که در آن
 اشیای مختلف آمیخته و ملتبس باشند و چنین چیزی عموماً فاسد
 می باشد، فلذا حضرت ابوهریره مریج را به فاسد ترجمه نموده است، و
 ضحاک، قتاده، حسن بصری و غیره آن را به مختلط و ملتبس ترجمه
 کرده اند. مراد آن است که کفار و منکرین رسالت در انکار خویش بر یک امر،
 ثابت قدم نمی باشند، گاهی آن حضرت ﷺ، را ساحر و جادوگر معرفی
 می کنند، و گاهی شاعر می نامند، گاهی دیگر کاهن و منجم می پندارند، در
 نتیجه کلامشان مختلط و فاسد می باشد، و به کدام یک از آنها پاسخ داده
 شود.

سپس اشاره به قدرت کامل و مطلق خداوندی با آفرینش اشیای
 بزرگ در آسمانها و زمین شده است، که در آن نسبت به آسمانها فرموده
 است که: ﴿مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ فروج، جمع فرج است که به معنای شکاف
 می آید، مراد آن است که حق تعالی آسمان را با عظمت آفریده که اگر از
 مصنوعات انسانی می بود، مستلزم هزاران وصله و پیوند و شکاف می شد،
 ولی شما آسمانها را در حالی مشاهده می کنید که نه در آن پیوندی ملاحظه
 می گردد، و نه جای و اثری از وصله و دوختن به نظر می آید، از آنچه گفته
 شد نفی وجود ابواب نیست؛ زیرا به ابواب شکاف گفته نمی شود.

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ﴾، آیات سابق مشتمل بر تکذیب کفار نسبت به
 رسالت و آخرت بودند، و ظاهر است که در اثر آن، حضرت رسول اکرم ﷺ،
 مورد اذیت و آزار قرار می گرفت، خداوند متعال در این آیه جهت تسلی
 خاطر آن حضرت ﷺ، احوال پیامبران گذشته و امتهای آنان را بیان فرمود،
 که به هر یک از پیامبران از طرف منکرین و کفار چنین آزارهایی رسیده



است، و این سنّت انبیای الهی می باشد؛ لذا شما از این موضوع آزرده خاطر نباشید.

قصّه ی قوم نوح به کرات در قرآن مجید آمده است که آن حضرت علیه السلام، نه صد و پنجاه سال در اصلاح آنان کوشید، ولی آنها نه این که فقط انکار می کردند، بلکه به طرق مختلف او را مورد آزار قرار می دادند.

اصحاب الرّس چه کسانی هستند؟

﴿ أَصْحَابُ الرَّسِّ ﴾ لفظ رسّ در زبان عرب، معانی مختلفی دارد، و معنای مشهور آن، چاهی است که دهنه ی آن با سنگ و سیمان و غیره بسته نباشد، و مراد از اصحاب الرّس، بازماندگان قوم ثمود می باشند، که پس از نزول عذاب باقی ماندند، ضحاک و تنی چند از مفسّرین داستان آن را چنین نوشته اند که وقتی قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر از آنان که بر حضرت صالح علیه السلام، ایمان آورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، و از جایگاه خود به حضرموت رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنی گزیدند، و حضرت صالح در آنجا فوت نمود و آنجا به حضرموت (مرگ حاضر شد) موسوم گردید، و آن طایفه همانجا ماندند؛ سپس نسل آنان بت پرستی را در پیش گرفتند، و حق تعالی پیامبری جهت اصلاح آنان ارسال نمود که آنها او را به قتل رسانیدند، آنگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، و جایگاهشان خالی از سکنه ماند، و چاهی که آنان منحصراً از آن استفاده می کردند بی کار ماند، و ساختمانها به خرابه ای تبدیل شدند که قرآن مجید در آیه ی ۴۵ از سوره ی حج در این خصوص می فرماید: ﴿ وَبَنِي مَعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَثْيِدٍ ﴾ یعنی چاه بی استفاده و ساختمانهای ویرانه ی آنان، برای اهل بصیرت جهت عبرت، کافی هستند.

ثمود، امّت حضرت صالح عليه السلام، است که داستان آنها چندین بار در قرآن مجید آمده است که قبلاً گذشت و عاد قومی بود که در شکل، هیئت، قوت و شجاعت ضرب المثل بود، حضرت هود عليه السلام، برای آنان مبعوث گردید، و آنان او را مورد اذیت قرار دادند، و از او نافرمانی کردند. سرانجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود، و همه‌ی آنان را از بین برد.

فرعون شخصی بسیار معروف و مشهور است که پادشاه مصر بود. اخوان لوط، امّت حضرت لوط عليه السلام، است که حکایت آنان نیز چندین بار قبلاً ذکر شده است.

﴿وَأُضْحَبُ الْأَيْكَةِ﴾ ایکه به جنگل و بیشه‌ای که پر از درخت باشد، می‌گویند؛ که این قوم در آنجا سکونت داشتند، حضرت شعیب عليه السلام، بر آنان مبعوث گردید، که آنها از او نافرمانی کردند، و سرانجام به وسیله‌ی عذاب الهی تباه شده به هلاکت رسیدند. و قوم تبع، تبع لقبی از القاب پادشاهان یمن است، که تحقیقات لازم در این خصوص، در جلد دوازدهم ضمن‌دخان گذشت.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ
و البته ما آفریدیم انسان را، و ما می‌دانیم آنچه در دل او می‌آید و ما نزدیک‌تریم با او از

حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ
ری حرکت کننده، (شاهرگ گردن) وقتی که می‌گیرند و می‌برند دو گیرنده به جانب راست

وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾ وَ
و به‌جانب چپ نشسته، نمی‌گوید هیچ سخنی که نباشد نزد او چشم دارنده‌ای آماده. و

جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدٌ ﴿١٩﴾ وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ
آمد بیهوشی مرگ به حق، این است آنکه تو از آن دور می‌شدی. و دمیده شد در صور،



ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿۲۰﴾ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ﴿۲۱﴾
این است روز ترساندن. و آمد هر شخصی که با اوست یک سوق دهنده و یک گواه.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾
تو بودی بی‌خبر از آن روز، اکنون برداشتم از تو تاریکی تو را، پس چشم تو امروز تیزاست.

وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ
وگفت (فرشته) همراه او، این است آنچه نزد من حاضر بود، بیندازید شما دو تا در دهان

كُلِّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۲۴﴾ مِّنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿۲۵﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ
هر ناشکر مخالف را. جلوگیری از خیر متجاوز از حد و در شک اندازنده را. آنکه قرارداد با خدا

إِلٰهًا ۗ آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿۲۶﴾ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا
معبودی دیگر، پس بیندازید او را در عذاب سخت. گفت (شیطان) همراه او، ای رب ما.

مَا أَطْعَمْتَهُ وَ لٰكِن كَانَ فِي ضَلٰلٍ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ
من او را شیرین بار نیاوردم، او بود در گمراهی بسیار دوری. فرمود مخاصمه نکنید پیش من.

وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ
و من جلوتر ترساینده بودم شما را، از عذاب. تغییر نمی‌خورد قول در نزد من. و

مَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۲۹﴾

من ظلم نمی‌کنم بر بندگانم.

خلاصه‌ی تفسیر

(پیش از این امکان زنده شدن مردگان ثابت شد، سپس وقوع آن بیان می‌گردد، که وقوع منوط است به علم و قدرت کامل؛ پس نخست این را بیان فرمود که) ما انسان را خلق نمودیم (که این بزرگترین دلیل قدرت است) و می‌دانیم آنچه بر دل او می‌گذرد (پس افعالی را که از دست و پا و یا زبان او

صادر می‌گردد و به طریق اولیٰ نخواهیم دانست) و (بلکه نسبت به احوال او به میزانی علم داریم که خود او نسبت به احوال خویش نمی‌داند، پس به اعتبار علم)، ما از رگ گردن (که به محض قطع شدن آن، او می‌میرد) به او نزدیکتر هستیم، (و چون در عموم عادت جهت اخراج روح از بدن بریدن گردن معمول است، چنین تعبیری اختیار گردید، اگر چه رگهای گردن مشتمل ورید و شریان هر دو می‌باشد، ولی در اینجا مراد گرفتن شریان بیشتر مناسب است؛ زیرا در آنها روح غالب و خون مغلوب می‌باشد، و این موضوع در ورید برعکس است، و در این مقام مراد گرفتن آنچه روح در آن دخالت بیشتری داشته باشد، مناسب‌تر است، و تعبیر آن در سوره‌ی «حاقه» به لفظ «وتین» به معنای رگ دل مؤید این نظر است؛ زیرا رگهایی که از دل بیرون می‌آیند به آنها شرایین می‌گویند، و اگر چه در قرآن مجید لفظ ورید آمده است؛ ولی معنای لغوی آن عام است، که رگهای شرایین را که از قلب بیرون می‌آیند، نیز شامل می‌شود، و هم چنین است وضع رگهایی که از جگر بیرون می‌آیند؛ پس مقصود این شد که ما به اعتبار علم از روح و نفس او به او، نزدیکتر هستیم، یعنی به میزانی که انسان بر احوال خود آگاهی دارد، ما از او آگاه‌تریم، چنان‌که او نسبت به بسیاری از احوال خویش آگاهی ندارد، و نیز چیزهایی را که می‌داند بسا اوقات آنها را فراموش کرده و یا از آنها غافل می‌باشد، در حالی که چنین احتمالی در ذات باری تعالیٰ محتمل نیست، بدیهی است علمی که مستدام است بیشتر از علمی است که در بعضی موقع حاصل می‌شود.

خلاصه آن‌که تعلق علم الهی به جمیع احوال انسانی ثابت شد، و سپس برای مزید تأکید فرمود نه آن‌که فقط اعمال و احوال آدمی در علم الهی محفوظ است، بلکه جهت اتمام حجّت ظاهری هم که شده، آن اعمال توسط فرشتگان نوشته و محفوظ شده‌اند، چنان‌که می‌فرماید) وقتی که دو



فرشته‌ی گیرنده که در اطراف راست و چپ نشسته‌اند و (همیشه اعمال او را می‌نویسند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۲۱ از سوره‌ی یونس می‌فرماید: ﴿إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾ و در آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ تا جایی که همه‌ی اعمال انسان حتی کلام و گفتار آهسته‌ی او را نیز از او) می‌گیرند، (با این کیفیت که او هیچ سخنی از دهان خود خارج نمی‌سازد (صحبتی نمی‌کند) مگر آن‌که در نزد او مراقبی آماده (موجود و حاضر) می‌باشد، (که اگر آن کلام، کلامی نیکو باشد، مراقب دست راست آن را ضبط و تحریر می‌نماید، و اگر به اعمال بد تعلق داشته باشد، مراقب دست چپ آن را ثبت می‌کند، و وقتی که تک تک کلمات خارج شده از زبان، محفوظ و مکتوب‌اند، پس اعمال دیگر چگونه مکتوب و محفوظ نخواهند بود، و چون مرگ مقدمه‌ای برای زندگی آخرت و جزا و سزای اعمال است؛ بنابراین، به خاطر هشدار انسان، ذکری از آن به میان خواهد آمد؛ زیرا انکار قیامت در حقیقت نتیجه‌ی غفلت از مرگ می‌باشد، می‌فرماید: ای انسان هوشیار باش که) شدت مرگ در واقع (نزدیک) آمده است (چنان‌که ظاهر است مرگ هر کس نزدیک است) این است آن (مرگی) که تو از آن (متنفر شده) فرار می‌کردی، (و فرار از مرگ طبعاً در نیک و بد یکسان است، و فرار کافر و فاجر از مرگ به خاطر حُب دنیا بیشتر واضح است؛ لذیذ و مطلوب بودن مرگ برای بندگان خاص خدا در اثر غلبه‌ی شوق ملاقات با او، منافی این مطلب نیست؛ زیرا آن حالتی فوق العاده از عموم عادات انسانی است) و (پس از بیان مقدمه‌ی ذکر مرگ اکنون وقوع قیامت که مقصود اصلی است بیان می‌گردد، یعنی در روز قیامت وقتی برای بار دوم) صور دمیده می‌شود، (که همه‌ی مردم در اثر آن زنده می‌گردند) همین است روز وعید، (که همه‌ی مردم از آن ترسانیده می‌شدند) و (سپس حالات و وقایع هولناک قیامت را بیان فرمود: که) هر

کسی چنان (در میدان قیامت) می آید که (دو فرشته) با او (همراه می باشند که) یکی او را (به سوی میدان قیامت) با خود می آورد، و دیگری (بر اعمال او) گواه می باشد (در حدیثی مرفوع آمده است، که سایق و شهید همان دو تا فرشته می باشند که در زندگی جانب راست و چپ او قرار گرفته اعمال او را می نوشتند^(۱)). اگر این حدیث مطابق شرایط محدثین قوی نباشد، پس احتمال می رود که آنان فرشتگان دیگری باشند؛ چنان که بعضی از علما قایل به این نظر هم هستند، اگر در این صورت هم بنابه حدیث فوق الذکر احتمال اوّل راجح است، و چون آنها در میدان قیامت حاضر می شوند، به کفارشان خطاب می شود که) تو از آن روزی خبر بودی (قایل به آن نبودی)؛ پس اکنون پرده‌ی (غفلت و انکار) تو را برداشتیم (و قیامت را به تو نشان دادیم پس نگاهت امروز بسیار تیز است، (که هیچ چیزی مانع ادراک نیست، و ای کاش در دنیا هم این پرده غفلت را برطرف می کردی تا روزگارت بهتر می شد، و سپس) فرشته‌ای (کاتب اعمال) که با او همراه بود (اکنون به عنوان سایق و شهید قرار گرفته و پرونده‌ی اعمال او را حاضر نموده) عرض می نماید، که این است آن (پرونده‌ای) که در نزد من آماده بود^(۲).

چنان که طبق این پرونده در باره کفار به دو فرشته چه همان سایق و شهید باشند یا فرشتگانی دیگر، دستور داده می شود که) کسی را در جهنم بیندازید که کافر باشد، و (باحق) عناد داشته باشد، و از کار نیک جلوگیری باشد، و از حدود (عبودیت) متجاوز باشد، و (نسبت به دین) تردید داشته باشد، و با خداوند معبودی دیگر مقرر کرده باشد؛ پس چنین شخصی را در عذاب سخت بیندازید، (و چون کفار متوجه می گردند که دارند در خسران ابدی قرار می گیرند، جهت نجات خویش به گمراه کنندگان تهمت می زنند

۱ - رواه فی الدر.

۲ - کذا فسر هذا لملک ابن جریر، والقرین بالشیطان، رواه فی الدر.



که ما تقصیری نداریم؛ زیرا دیگران ما را گمراه کردند، و چون شیاطین جزو گمراه کنندگان می‌باشند، لذا فرمود) شیطان که قرین او بود می‌گوید: پروردگارا من او را (بالاجبار) گمراه نکردم، (چنانکه از تهمت زدن او مفهوم می‌شود، که اختیار خود او در آن دخلی نداشته باشد)، ولی (حقیقت آن است که) او خود در گمراهی (به اختیار خود قرار گرفته) بود (اگر چه من هم او را اغوا کردم، ولی اجباری در کار نبود؛ لهذا نباید تهمت زدن به گمراهی از او به من متوجه باشد، خداوند) می‌فرماید که در حضور من خصومت نکنید، (که فایده‌ای ندارد) و من قبلاً شما را تهدید کرده بودم، (که چون کسی به اختیار خود و یا به تحریک دیگری کفر اختیار بکند، و نیز هر کسی که به کفر دستور بدهد، چه از طرف خود و یا به اجبار دیگری، همه‌ی آنها را با در نظر گرفتن تفاوت پایه و مقام هر کسی، در جهنم وارد خواهم نمود، پس) کلام (وعید مذکور) در نزد من تبدیل نخواهد شد، (بلکه همه‌ی شما در جهنم داخل خواهید شد) و من (با این تصویب) نسبت به بندگان ظالم نیستم (بلکه خود آنان مرتکب چنین عمل ناشایستی شده‌اند که امروز به سزای آن مبتلا می‌باشند).

معارف و مسایل

در آیات گذشته شبهات منکرین حسر و نشر، و کسانی که زنده شدن پس از مرگ را، دور از عقل و قیاس می‌پندارند، چنان ازاله گردید، که شما علم خدا را بر علم و بصیرت خویش قیاس می‌کردید، بنابر این، اشکال وجود داشته است که پس از خاک شدن و پراکنده شدن اجزای مردگان در کل جهان، چگونه می‌توان آنها را جمع کرد. حق تعالی بیان فرمود که: علم ما محیط به ذرات کل جهان است، و جمع کردن آنها هرگاه که بخواهیم مشکلی دربر نخواهد داشت، و در این آیات هم وسعت و همه‌گیر بودن علم الهی بیان شده است، با این بیان که مهمتر از دانستن اجزای پراکنده آدمی،

آن است که ما همه‌ی خیالات خطور کننده بر دل انسان را هر وقت و در همه‌ی احوال می‌دانیم، و علت آن در آیه بعدی چنین بیان شده است، که ما از رگ گردن او که مدار زندگی اوست، به او نزدیکتر هستیم؛ لذا ما احوال او را از خود او بیشتر و بهتر می‌دانیم.

تحقیقی پیرامون این که خداوند به آدمی از شاه‌رگ گردن نزدیکتر است

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» جمهور مفسرین چنین بیان فرموده‌اند که: مراد از قرب، قرب و احاطه‌ی علمی می‌باشد، نه قرب مسافت؛ لفظ «ورید» در لغت عرب عبارت از آن رگهایی است که جریان خون از آنها به تمام بدن می‌رسد، و در اصطلاح پزشکی، آنها دو نوع رگ هستند: یکی آنکه از کبد بیرون می‌آید و خون خالص به تمام بدن انسانی می‌رساند، و در اصطلاح طب به آنها ورید و به جمع آن «آورده» گفته می‌شود. دوم آن که از قلب حیوان بیرون می‌آید و بخار لطیف خون را که در اصطلاح طب به آن روح گفته می‌شود در تمام بدن انسانی می‌رساند، که به آنها شریان و به جمع آنها شرابین گفته می‌شود، نوع اول ضخیم‌تر و ستبر و نوع دوم باریک می‌باشد.

ضروری نیست که مراد از ورید در آیه، موافق به اصطلاح طب، آن رگی باشد که از کبد بیرون می‌آید، بلکه به رگ بیرون شونده از قلب هم به اعتبار لغت می‌توان ورید گفت؛ زیرا در آن هم یک نوع خون در گردش هست، و چون در اینجا هدف آیه، اطلاع یافتن از خیالات و احوال قلبی انسان است، لذا مراد گرفتن این رگهای قلبی، مناسب‌تر است، به هر حال چه مراد از ورید حسب اصطلاح طب رگهای کبدی باشند، یا شرابین قلبی، در هر دو صورت آنها مدار زندگی حیوانند که با بریدن آنها روح از بدن خارج می‌شود. پس خلاصه این که ما از آنچه زندگی انسان بر آن موقوف است، نیز



به او نزدیکتر هستیم یعنی همه‌ی چیز او را می‌دانیم.

صوفیان کرام گفته‌اند که مراد از قرب در اینجا، قرب و احاطه‌ی علمی نیست؛ بلکه مراد از آن اتّصالی خاص است که کسی نمی‌تواند حقیقت و کیفیت آن را بداند، ولی این قرب و اتصال بدون این‌که کیفیت آن را درک کنیم وجود دارد؛ آیات و احادیث صحیح متعدّدی بر آن گواه است، حق تعالی در آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی «علق» می‌فرماید: ﴿وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ یعنی سجده کن و به ما نزدیک شو، و در واقعه‌ی هجرت آن حضرت ﷺ، به حضرت ابوبکر صدیق فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ یعنی، الله با ماست، و حضرت موسیٰ علیّه السلام به بنی اسرائیل فرمود: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾^(۱)، یعنی رب من با من است، و نیز در حدیث آمده است که انسان زمانی با خدا از همه بیشتر نزدیک می‌شود که در سجده باشد، و نیز در حدیث آمده است که حق تعالی فرموده است: بنده‌ی مؤمن به عبادات به من تقرّب حاصل می‌کند، و قرب و تقرّبی که به واسطه‌ی عبادات حاصل می‌شود و نتیجه‌ی کسب و عمل انسان می‌باشد، مختص به مؤمن است، و به چنین مؤمنانی، اولیاء الله گفته می‌شود که به این تقرّب الی الله نایل گردند، و این تقرّب و اتّصال، جدا از آن قرب و اتّصالی است که حق تعالی با جان هر انسان مؤمن و کافر دارد.

خلاصه این‌که آیات و روایات مذکور، بر این دلالت دارند که انسان با خالق و مالک خویش نوعی اتّصال خاصّی دارد؛ اگر چه ما از حقیقت و کیفیت آن بی‌خبر هستیم، مولانا رومی این نوع اتّصال را چنین بیان فرموده است:

اتّصالی بی‌مثال و بی‌قیاس هست رب الناس را با جان ناس
این قرب و اتّصال را نمی‌توان با چشم دید؛ بلکه می‌توان آن را با
فراست ایمان دریافت. در تفسیر مظهري همین قرب و اتصال را مفهوم این

آیه قرار داده است، و قول جمهور مفسرین قبلاً معلوم شد که مراد از اتصال، اتصال و احاطه‌ی علمی است، و ابن کثیر علاوه بر معانی فوق، تفسیر سومی نیز ذکر فرموده است، که بر اساس آن مراد از لفظ «نحن» در آیه، ذات حق تعالی نیست؛ بلکه مراد فرشتگان او هستند، که همیشه همراه با انسان می‌باشند، و آنان از نفس انسان چنان با خبر هستند که خود انسان آنچنان از خود با خبر نیست، والله اعلم.

با هر انسانی دو تا فرشته همراه است

﴿ اِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِيَانِ ﴾ معنای لغوی «تلقی» اخذ کردن و گرفتن و حاصل کردن است؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۷ از سوره‌ی «بقره» می‌فرماید: ﴿ فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ﴾ یعنی حضرت آدم عليه السلام، کلماتی چند از پروردگار خویش گرفت و حاصل نمود، مراد از متلقیان در این آیه، آن دو تا فرشته می‌باشند که با هر انسان به خاطر نوشتن نامه‌ی اعمال او همیشه همراه هستند، و اعمال او را در صحایف اعمال می‌نویسند.

﴿ عَنِ اليمينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴾ یعنی، از آن دو یکی در طرف راست قرار دارد که اعمال نیک او را می‌نویسد، و دیگری به طرف چپ که گناهان او را می‌نویسد، «قعید» به معنای قاعد است که هم بر مفرد و نیز بر جمع اطلاق می‌شود، اگر چه قعید به معنای قاعد چون جلیس به معنای جالس می‌باشد، ولی باز هم قعید و جلیس از قاعد و جالس فرق دارند، به این تفاوت که قاعد و جالس بر کسی اطلاق می‌شوند، که در حال نشستن باشد و قعید و جلیس عام‌اند برای کسی که با دیگری همراه باشد چه نشسته باشد یا ایستاده، یا در حال راه رفتن در هر صورت به او قعید و جلیس می‌گویند. و چنین است حال این دو فرشته که همیشه و در تمام احوال با انسان همراه هستند، چه نشسته باشد یا ایستاده یا در حال راه رفتن یا در خواب، فقط



وقتی از او کناره می‌گیرند که او برای قضای حاجت، کشف عورت کند، ولی خداوند به آنها چنان ملکه‌ای عنایت فرموده است که در این حال هم اگر او مرتکب گناهی شود، آنها متوجه شده آن را می‌نویسند.

این کثیر با حواله به رایت احنف بن قیس، نوشته است که از میان آن دو تا فرشته صاحب الیمین اعمال نیکو را می‌نویسد و بر صاحب الشمال نظارت هم می‌کند که اگر انسان گناهی مرتکب شود صاحب الیمین به صاحب الشمال می‌گوید که اکنون آن را در نامه‌ی اعمال ننویس، بلکه به او فرصتی بده که شاید توبه کند، و در غیر آن صورت آن را در نامه‌ی اعمال درج کن.

فرشته‌ی نویسنده‌ی نامه‌ی اعمال

حضرت حسن بصری ضمن تلاوت آیه: ﴿عَنِ الِّیْمِیْنِ وَ عَنِ الشِّمَالِ﴾ فرموده است ای فرزند آدم! برای تو نامه‌ی اعمال گسترانیده شده و دو فرشته مأمور گشته، یکی به طرف راست و دیگری به چپ که صاحب راست اعمال نیک تو را می‌نویسد و صاحب چپ، سیئات و گناهان تو را می‌نویسد، و اکنون با در نظر گرفتن این حقیقت، آنچه دلت می‌خواهد عمل کن، چه زیاد و چه کم، تا این‌که چون بمیری این صحیفه یعنی نامه‌ی اعمال پیچیده و در گردن تو آویزان کرده خواهد شد، که با تو همراه در قبر خواهد رفت، و خواهد ماند، و چون تو در قیامت از قبر برمی‌خیزی حق تعالی آن را طوق گردنت می‌گرداند، چنان‌که در آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی «اسراء» می‌فرماید: ﴿كُلُّ اِنْسَانٍ اَلزَّمْنَهٗ طَآئِرَهٗ فِی عُنُقِهٖ وَ نَخْرُجُ لَهٗ یَوْمَ اَلْقِیْمَهٗ كِتَابًا یَلْقَاهُ مَنشُورًا، اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفٰی بِنَفْسِكَ اَلْیَوْمَ عَلٰیكَ حَسِیْبًا﴾ یعنی نامه‌ی اعمال هر انسانی را به گردنش آویزان نموده‌ایم که آن را در روز قیامت کشاده می‌یابد، اکنون خودت اعمال نامه‌ی خویش را بخوان و خودت برای محاسبه‌ی خویش کافی هستی. سپس حضرت حسن بصری فرمود که:

قسم به خداوند که او با عدل و انصاف با تو عمل می کند که شخص خودت را محاسب اعمالت قرار می دهد (۱).

بدیهی است که نامه ی اعمال کاغذ دنیوی نیست که بر رفتنش در قبر و باقی ماندنش تا قیامت اشکالی وارد شود، بلکه امری معنوی است که حقیقت آن را فقط خداوند می داند؛ بنابراین، آویزان شدن آن به گردن و باقی ماندنش تا قیامت تعجب آور نیست.

هر گونه لفظ و سخن آدمی به ثبت می رسد

﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ یعنی انسان هیچ گفتاری را بر زبان نمی آورد که فرشتگان نگهبان، آن را ننوشته باشند. حضرت حسن بصری و قتاده فرموده اند که فرشتگان تک تک کلمات آدمی را می نویسند؛ چه متضمن ثواب یا گناهی باشند یا خیر.

حضرت ابن عباس فرموده است: تنها کلماتی نوشته می شوند که شامل ثواب یا عقابی باشند. ابن کثیر پس از نقل این دو قول فرموده است که: از عمومیت آیه ی قرآن، معلوم می گردد که آن قول راجح است که تک تک الفاظ نوشته می شوند، و باز روایت علی بن ابی طلحه را از ابن عباس نقل نموده است، که می تواند مشتمل هر دو قول باشد، که نخست تک تک کلمات نوشته می شوند چه متضمن ثواب و عقابی باشند یا خیر، ولی در روز پنجشنبه از هر هفته فرشته آن را مجدداً مورد بررسی قرار می دهد و تنها کلماتی را بجا می گذارد که متضمن ثواب و عقاب و خیر و شر باشند، و بقیه را پاک می کند؛ چنانکه خداوند در آیه ی ۳۹ از سوره ی «رعد» فرموده است: ﴿ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴾، و این محو و اثبات در مفهوم این آیه داخل است.



امام احمد بن حنبل از حضرت بلال بن حارث مزنی روایت کرده است، که رسول خدا ﷺ، فرموده است: در بسیاری از اوقات انسان سخن خیری می گوید که خداوند متعال از آن راضی می گردد، و او آن را سطحی در نظر می گیرد، و متوجه نمی باشد که ثوابش تا چه حدی است، اما خداوند رضای دایم خویش را تا قیامت برای او می نویسد، و چه بسا اوقات انسان کلمه ای را در عدم رضای خداوند سطحی پنداشته بر زبان می آورد، و گمان هم نمی برد که گناه و وبال آن تا کجا می رسد، خداوند متعال برای آن شخص نارضایتی دایمی خویش را تا قیامت می نویسد^(۱).

حضرت علقمه پس از نقل حدیث بلال بن حارث، می فرماید که این حدیث جلوی زبان مرا از گفتن بسیاری کلمات باز داشت^(۲).

سکرات الموت

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ معنای «سکرة الموت» شدت مرگ و بی هوشی است که هنگام مرگ پیش می آید، ابوبکر بن الانباری با سند خویش از حضرت مسروق روایت کرده است: هنگامی که علایم مرگ بر حضرت صدیق اکبر نمایان گردید، حضرت عایشه ی صدیقه را پیش خود طلب کرد؛ وقتی که او آمد و این وضع را مشاهده نمود، این شعر از زبانش بی اختیار خارج شد:

إذا حشرت يوماً وضاق بها الصدر

یعنی وقتی که روح مضطرب شده و سینه از آن تنگ شود؛ حضرت صدیق اکبر با شنیدن این شعر، فرمود: تو این شعر را در این وضع، بی جا خواندی؛ چرا نخواندی: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾؛ زمانی که چنین حالتی بر رسول اکرم ﷺ، پدید آمد، دست مبارک

خود را در آب فرو برد و بر صورت مبارکش مالید، و فرمود: «لا اله الا الله ان للموت سكرات» یعنی، ضمن خواندن کلمه‌ی طیّبه می فرمود که: مرگ شدایدی دارد.

﴿بِالْحَقِّ﴾ باء در اینجا برای تعدیه آمده است، معنایش آن که شدت مرگ امر حق را بجا آورد؛ یعنی شدت مرگ اموری را به مشاهده در آورد که حق و ثابت‌اند، و کسی مجال فرار از آنها را ندارد^(۱).

﴿ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ تحید مشتق از حید است که به معنای مایل شدن و بر طرف شدن و فرار نمودن می آید، معنای آیه این می شود که مرگ آن است که تو از آن نفرت می کردی و می گریختی، به ظاهر این خطاب متوجه کلّیه‌ی بنی آدم می باشد؛ زیرا نفرت و گریختن از مرگ طبعاً در همه‌ی بنی نوع بشر یافت می شود، و هر کسی زندگی را مرغوب و مرگ را مصیبت و آفتی می پندارد، و برای نجات از آن دست به تدبیر می زند، که از نظر شرع گناهی هم متوجه او نمی شود؛ اما هدف آیه نشان دادن این مطلب است که این خواسته‌ی فطری و مطلوب انسان هرگز نمی تواند کاملاً برآورده شود، حتماً روزی مرگ خواهد آمد، اگر چه تو از آن قصد گریز داشته باشی.

دو فرشته‌ی حاضرکننده انسان در میدان حشر

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾ قبل از این آیه، وقوع قیامت ذکر شد، و در این آیه کیفیت خاصی از حضور همه‌ی مردم در میدان حشر، ذکر شده است، که با هر انسانی یک «سائق» همراه است، سائق عبارت است از: کسی که دنبال حیوانی یا گروهی بیفتد تا آنها را به جایی برساند، و «شهِید» به معنای گواه است، در این باره که سائق فرشته است همه روایات



متفق علیه هستند، ولی در باره‌ی شهید، اقوال مفسرین مختلف است، بعضی فرموده‌اند که او هم یک فرشته می‌باشد، که بدین ترتیب سائق و شهید دو فرشته می‌باشند، که وظیفه‌ی یکی رساندن انسان به میدان حشر است، و وظیفه‌ی دومی آن‌که به هنگام عرضه شدن اعمال، بر آنها گواهی بدهد، و امکان دارد این دو فرشته آنهایی باشند که در جانب راست و چپ انسان برای نوشتن اعمال او همیشه همراه می‌باشند، یعنی «کراماً کاتبین» و نیز امکان دارد دو فرشته دیگر باشند.

و بعضی فرموده‌اند که شهید خود اعمال انسانی می‌باشد، و عده‌ای دیگر خود انسان را شهید گفته‌اند. علامه ابن کثیر فرموده‌اند که: از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که او هم یک فرشته است که بر اعمال او گواهی می‌دهد، حضرت امیرالمؤمنین عثمان غنی رضی الله عنه، در خطبه‌ای ضمن تلاوت این آیه چنین تفسیر فرموده است، و حضرت مجاهد و قتاده و ابن زید از جمع مفسرین نیز چنین فرموده‌اند، و ابن جریر آن را ترجیح داده است.

چشمها پس از مرگ، همه‌ی آنچه را نمی‌توانستند در حیات ببینند، در آنجا می‌بینند

﴿ فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴾ یعنی ما پرده را از چشمهای تو برداشتیم و امروز نگاه تو بسیار تیز است، مخاطب این آیه چه کسی است؟ اقوال مفسرین در این خصوص مختلف هستند، اما قول راجح آن است که عموم مردم مخاطب آن می‌باشند، که در آنها مؤمن و کافر، متقی و فاسق همه شامل می‌باشند، و ابن جریر و ابن کثیر و غیره همین تفسیر را اختیار نموده‌اند، و معنای آیه آن است که دنیا مانند خواب و آخرت مانند بیداری است؛ هم چنان‌که چشم مردم در خواب بسته است چیزی را نمی‌بینند، انسان آن حقایق را که متعلق به عالم آخرت هستند، نمی‌تواند در

این جهان به چشم ببیند، ولی هرگاه این چشمهای ظاهری بسته شوند، و این عالم خواب به پایان برسد، و جهان بیداری جلو بیاید، در آن زمان تمام این حقایق در نظر می آیند؛ لذا بعضی از علما فرموده اند که: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» یعنی همه ی مردم در حیات امروزی، در خواب هستند، چون بمیرند، بیدار می شوند.

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴾ مراد از «قرین» در اینجا آن فرشته ای است که برای نوشتن اعمال با انسان همراه می باشد؛ اما قبلاً معلوم گردید که کاتبان اعمال دو فرشته می باشند، و از آیه ی سابق معلوم شد که هنگام حاضر شدن انسان یکی سائق و دیگری شهید است؛ لذا از محتوای کلام چنین مفهوم می شود که در روز قیامت به این دو فرشته کاتب اعمال، دو وظیفه ی دیگر محوّل می گردد، که یکی مسئول راندن انسان به سوی میدان حشر است، که به او سائق گفته می شود، و به دیگری پرونده اعمال سپرده می شود که از او به شهید تعبیر شده است، و پس از حضور در میدان حشر فرشته ی مسئول پرونده اعمال چنین گزارش می دهد که: ﴿هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴾ که اعمال او نزد من به صورت نوشته ای موجود است، و ابن جریر در تفسیر خود فرموده است که لفظ «قرین» در اینجا شامل سائق و شهید، هر دو می باشد.

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ لفظ «القیاء» صیغه ی تثنیه است که آن دو نفر، مخاطب قرار می گیرند، و فرشتگانی که در این آیه به آنان خطاب می شود، چه کسانی می باشند، در ظاهر چنین معلوم می شود که همان دو فرشته ای که به آنها سائق و شهید گفته شده بود، مخاطب می باشند و بعضی از مفسرین توجیها ت دیگری هم آورده اند^(۱).

﴿قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ﴾ معنای اصلی «قرین» نزدیک و همراه است



و با توجه به این معنی، مراد از «قرین» در آیه‌ی گذشته فرشته‌ای است که اعمال انسان را می‌نویسد، و هم چنان‌که دو فرشته به خاطر نوشتن اعمال، با انسان همراه هستند، شیطانی نیز همراه انسان می‌باشد، که او را به سوی گمراهی و گناه دعوت می‌کند، و مراد از قرین در این آیه همین می‌باشد؛ وقتی که دستور می‌رسد تا آن شخص را در جهنم بیندازند، این شیطان از او اظهار برائت می‌کند، که من او را گمراه نکرده‌ام، بلکه خود او خواهان گمراهی بوده که سخن گمراهی را پذیرفته و به سخنان نیک، توجه ننموده است، از ظاهر کلام چنین بر می‌آید که داخل شونده دوزخ در آن وقت چنین معذرت خواهی می‌کند، که شیطان مرا اغوا نموده است و در غیر این صورت من کارهای نیکو می‌کردم، و شیطان در مقام پاسخ اظهار برائت می‌نماید، آنگاه حق تعالی در مقام پاسخ به تنازع آنها می‌فرماید: ﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُمُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾ یعنی نزد من مخاصمه نکنید من قبلاً به وسیله‌ی انبیاء علیهم‌السلام، به معذرت خواهی بی‌جای شما پاسخ گفته‌ام، و به وسیله‌ی کتب آسمانی دلایل را ارایه نموده‌ام، و امروز این عذرخواهی بی‌جا و مخاصمه، سودی ندارد.

﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ یعنی هیچ قول پیش من تغییر پذیر نیست؛ آنچه قضاوت شده، به اجرا گذاشته می‌شود، و ما به هیچ‌کسی هیچ‌گونه ظلمی نکرده‌ایم، این قضاوت عین انصاف است.

يَوْمَ نَقُولُ لِحِجْهَنَّمَ هَلْ أَمْتَلَاتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ ﴿٣٠﴾ وَ

روزی که می‌گوییم به جهنم آیا سیر شدی و او می‌گوید چیزی دیگر هم هست. و

أَزْلَفْتِ الْجَنَّةَ لِّلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ

نزدیک آورده می‌شود بهشت برای ترسندگان دور نیست. این است آنچه وعده شده بود

لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ
برای هر رجوع کننده یادکننده. کسی که ترسید از رحمن نادیده، و آورد دل

مُنِيبٍ ﴿۳۳﴾ أَذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿۳۴﴾ لَهُمْ مَا
رجوع کننده ای. داخل باش در آن به سلامت، این است روز همیشگی. برای آنهاست آنچه

يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾
بخواهند در آنجا و نزد ماست قدری اضافه بر آن.

خلاصه‌ی تفسیر

(از اینجا به بعد، بقیه‌ی وقایع محشر بیان می‌گردد، که آن روز را هم به یاد بیاورید) روزی که ما به دوزخ (پس از دخول کفار در آن) خواهیم گفت، آیا پر شده‌ای؟ و او می‌گوید: آیا بیش از این، باز هم هست! (شاید این سؤال جهت مزید ترساندن کفار باشد، که با شنیدن این جواب در قلوبشان ترس بیشتری از دوزخ پدید آید، و بیندیشند که چه جای خطرناکی در انتظار ماست، و می‌خواهد همه ما را ببلعد، و جواب: ﴿هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾ از جهنم، نیز مظهر غیظ و غضب است، که جهنم با دشمنان خدا دارد، که در سوره‌ی «ملک» آیه‌ی ۷ آمده است: ﴿وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾ جهنم نگفت که پر نشده‌ام، بلکه در اثر خشم و غضب نعره «هل من مزید؟» سر داد، لذا آنچه در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «اعراف» فرموده که: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ که پر خواهم نمود جهنم را از جن و انسانها، به آن منافاتی ندارد، و مقصود آیه آن است که خداوند متعال مطابق وعده‌ی سابق خویش که فرموده بود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ﴾ جنیان و انسانها را در جهنم خواهند انداخت، و دوزخ می‌گوید: آیا اضافه بر این هم هست؟^(۱) و (بیان بهشت از این قرار



است که) جَنَّتْ نزد متَّقیان آورده می شود که چندان به آن دور نمی باشند، (و به آنان گفته می شود که) این همان چیزی است که شما (با این عنران) وعده داده می شدید، که آن مختص به هر آن کسی است (که قلباً به سوی خدا) رجوع کننده (و پس از رجوع به اعمال و طاعات) پایبند باشد، (خلاصه این که) کسی که نادیده از خدا بترسد و قلبی راجع (به سوی خدا) بیاورد (به او گفته می شود که) در این جَنَّتْ به سلامتی داخل شو، این است روز (دستور الهی برای) ماندن جاودانی، برای آنها در بهشت، هر چه بخواهند، می رسد، و نزد ما (برای آنها) بیشتر (از آنچه خواسته اند) هست (که در ذهن اهل جَنَّتْ هم نمی گنجد؛ چنان که آن حضرت ﷺ، در خصوص نعمتهای جَنَّتْ فرموده است که: نعمتهای الهی به گونه ای هستند که نه چشمی آنها را دیده و نه گوشی شنیده و نه خیال آنها به دل کسی خطور کرده است، و از آن جمله لقای مقام ربوبی نیز هست).

معارف و مسایل

اَوَاب چه کسانی هستند؟

﴿لِكُلِّ اَوَابٍ حَفِيظٌ﴾ یعنی، جَنَّتْ به کسی وعده داده شده که اَوَاب و حفیظ باشد، و معنی «اَوَاب» رجوع کننده است، و مراد از آن کسی است که از معاصی و گناهان به سوی خدا برگردد.

حضرت عبدالله بن مسعود، شعبی و مجاهد فرموده اند: اَوَاب کسی است که در تنهایی گناهان خود را به یاد آورده، از آنها استغفار نماید.

حضرت عبید بن عمیر فرموده است: اَوَاب کسی است که همیشه در همه ی مجالس از گناهان خود مغفرت بخواهد، و نیز فرموده است که به ما نشان داده شده است که اَوَاب و حفیظ کسی است که در وقت برخاستن از هر جایگاه خویش، این دعا را بخواند: «سبحان الله و بحمده اللهم انی استغفرک مما

أصبت في مجلسي هذا» پاک است خداوند و ستایش مختص اوست، خدایا
 آمرزش می خواهم از گناهی که در این مکان مرتکب شده‌ام.
 رسول خدا ﷺ، در حدیثی فرموده است: هر کسی که به هنگام بلند
 شدن از مجلس خود، این دعا را بخواند، خداوند تمام گناهان او را که در آن
 مجلس که به آنها، مرتکب شده، می آمرزد، و آن دعا این است: «سبحانک اللهم
 وبحمدک لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك» یعنی خداوند! تو منزّه هستی و حمد
 و ثنا، تنها سزاوار تو است، و جز تو معبودی دیگر نیست، من از تو مغفرت
 می خواهم و به سوی تو باز می گردم.

حضرت ابن عباس معنای حفیظ را چنین بیان فرموده است، که او
 کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته و آنها را تلافی کند.
 و در روایتی دیگر از او آمده است که: «الحفیظ هو الحافظ لامر الله» یعنی حفیظ
 کسی است که احکام خدا را یاد کند، و در حدیثی از حضرت ابوهریره آمده
 است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی که در ابتدای روز، چهار رکعت
 نماز اشراق بخواند او اواب و حفیظ است^(۱).

﴿وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ ابوبکر و راق فرموده است: علامت منیب آن است
 که ادب حق تعالی جل شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او
 تواضع و عجز بنماید، و خواهش های نفسانی را ترک کند.
 ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾ یعنی (برای آنهاست آنچه در بهشت
 بخواهند) یعنی هر چه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده و حاضر می گردد،
 و زحمت انتظار و تأخیر پیش نمی آید. در مسند امام احمد از حضرت
 ابوسعید خدری روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: اگر کسی در جنت
 به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن، صورت
 می پذیرد^(۲).



﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم و گمان آدمی به آنجا نمی‌رسد؛ لذا نمی‌تواند آنها را آرزو بکند.

حضرت انس و حضرت جابر فرموده‌اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنت به آن نایل می‌آیند.

نسبت به این مطلب از شخص رسول خدا ﷺ، احادیثی در تفسیر آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی «یونس» ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ روایت شده است، و در بعضی روایات آمده است که اهل جنت در روزهای جمعه به شرف دیدار خداوند مشرف می‌گردند (۱).

وَكُمُ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا
چقدر هلاک کردیم پیش از آنها گروههایی که از ایشان نیرویی بالاتر داشتند،

فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿۳۶﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِّمَن كَانَ لَهُ
پس کنجکاوی کردند در شهرها که هست جای گریزی. در این، جای اندیشه هست برای کسی که

قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
دلی داشته باشد، یا گوش فرا دارد، با حضور قلب. و ما آفریدیم آسمانها و زمین را و

مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴿۳۸﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
آنچه در میان آنهاست در شش روز، و نرسید به ما هیچ ماندگی. پس صبر کن بر آنچه می‌گویند

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾ وَ
و به پاکی یاد کن ستایش پروردگار خود را، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن. و

مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبِرَ السُّجُودِ ﴿۴۰﴾

به شب یاد کن پاکی او را پس از سجده.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما پیش از اینها (اهل مکّه) گروههای بسیاری را (در اثر کفرشان) هلاک کردیم که از لحاظ نیرو (چندین برابر) از اینها بیشتر بودند، و (برای ازدیاد وسایل دنیوی) در همه‌ی بلاد جستجو و تلاش می‌کردند، (همراه با نیرو در اسباب معیشت نیز پیشرفت چشم‌گیری کرده بودند، ولی چون عذاب ما نازل شد، پس) هیچ جای گریزی (برای آنها) نماند (به هیچ نحوی قدرت نجات ندارند) در این (واقعه‌ی هلاکت)، عبرت بزرگی است، برای کسی که دلی (فهمیده) داشته باشد، و یا (اگر از نعمت فهم، برخوردار نیست چنان باشد که) او (قلباً) متوجّه شده (و به سوی سخن حق) گوش فرا دهد، (و پس از استماع به حقانیت آن به طور اجمال اعتقاد پیدا کند، و آن را بپذیرد) و (اگر بدین جهت قیامت را انکار می‌کنید که قدرت خدا را قاصر می‌پندارید، پس این پندار از آن جهت باطل است که قدرت ما چنان کامل است که) ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست در (مدّتی کوتاه ظرف) شش روز آفریده‌ایم، بدون این‌که خستگی متوجّه ما شود، (پس آفریدن دوباره‌ی انسان چه مشکلی است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی «احقاف» می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَكُنْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخْلِقَ الْمَوْتَىٰ﴾ و باوجود چنین جوابهای قاطعی باز مردم بر انکار اصرار می‌ورزند) پس در برابر گفته‌های آنان صبر کن، (و رنجیده خاطر نشو) و (چون بدون این‌که، دل مشغول به چیزی باشد، غم از آن بیرون نمی‌رود، بلکه ذکر و فکر آن دل را بیشتر محزون می‌کند، فرمود:) تسبیح و تحمید ربّ خود را بیان کن (که این شامل نماز هم می‌باشد) پیش از طلوع آفتاب (مانند نماز صبح) و پیش از غروب (آن نیز، مانند نماز ظهر و عصر) و در شب نیز تسبیح (و تحمید) او را بیان کن (که این نماز مغرب و عشا را شامل می‌شود،) و بعد از نمازهای (فرض) نیز (که این



شامل نوافل و اوراد می باشد، خلاصه‌ی مطلب این که مشغول ذکر خدا باش تا به اقوال کفرآمیز آنان متوجه نشوی.)

معارف و مسایل

﴿فَتَقَبُّوا فِي الْبَلَدِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ﴾ «تقبوا» از تنقیب مشتق است که معنای اصلی آن سوراخ کردن و شکافتن است، و در محاورات در معنی سیر و سیاحت به مسافتات دور و دراز در زمین، به کار می رود^(۱)، و «محیص»، به معنای پناهگاه است و معنای آیه چنین است که خداوند پیش از شما، گروه‌های بسیاری را که از جهت قدرت و توان از شما برتر بودند و در مناطق مختلف برای تجارت و امور دیگر سیر و سیاحت می کردند از بین برد، ملاحظه نمودید که سرانجام مردند و رفتند و هیچ جایی و مکانی از زمین، نتوانست آنان را نجات بدهد.

دوراه برای تحصیل علم

﴿لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ حضرت ابن عباس فرموده است که: مراد از «قلب» در اینجا عقل است، و چون مرکز آن قلب می باشد از آن، به قلب، تعبیر نموده است.

بعضی از مفسرین فرموده اند که: مراد از قلب در اینجا حیات است، و از آن بدان جهت به قلب تعبیر شده است که اساس زندگی، قلب است. معنای آیه چنین است که آن کسی می تواند از این سوره‌ی قرآن پند و عبرتی حاصل نماید که عقل یا زندگی داشته باشد، و بی عقل و مرده نمی تواند بهره‌ای بردارد.

﴿أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ مراد از «أَلْقَى السَّمْعَ» به سخنی گوش فرا دادن است و «شهِيد» به معنای حاضر می باشد، و معنای آیه این است که از

آیات مذکور دو نفر می توانند استفاده کنند، یکی آن که خود عقل داشته باشد و به وسیله ی عقل خویش این مطالب را تصدیق کند، یا آن که به آیات الهی گوش فرا دهد و چنان آن را بشنود که گویی خود حاضر است، و چنان نباشد که گوشها می شنوند ولی دل او امر حاضر نباشد.

در تفسیر مظهری فرموده است که گروه نخست مکمل شدگان امت هستند، و گروه دوم پیروان و مریدان مخلص آنان هستند که با عشق کامل در برابر امور دینی تسلیم می شوند.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ «سبح» از تسبیح مشتق است و معنای حقیقی آن به پاکی یاد کردن است که شامل تسبیح زبانی و عبادت نماز می باشد؛ بنابراین بعضی حضرات فرموده اند که مراد از تسبیح قبل طلوع شمس، نماز صبح است، و مراد از تسبیح قبل از غروب نماز عصر می باشد، و از حضرت جریر بن عبدالله روایت است که رسول خدا ﷺ، در ضمن حدیث طویلی فرمود:

«ان استطعتم أن لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها یعنی العصر و الفجر ثم قرأ جریر و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب»^(۱).

اگر بتوانید از دو نماز قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، عاجز نباشید، یعنی نماز عصر و نماز فجر، و ابن جریر جهت استدلال به این مطلب، آیه ی فوق را تلاوت نمود^(۲).

عمومیت آیه، شامل کلیه ی تسبیحاتی است که به خواندن آنها در احادیث صحیح ترغیب شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی که به وقت صبح و شام صد (۱۰۰) مرتبه «سبحان الله» بگوید هیچ کسی با عملی بهتر از او در روز قیامت نمی آید، مگر آن که این تسبیح را به همان میزان یا بیشتر خوانده



باشد. و حدیثی از حضرت ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم وارد شده که هر کسی در روزی صد بار «سبحان الله و بحمده» بگوید گناهان او آمرزیده می شوند، اگر چه از امواج دریا هم بیشتر باشند^(۱).

﴿وَأَذْبَرَ السُّجُودَ﴾ حضرت مجاهد در تفسیر آن فرموده است که: مراد از سجود نمازهای فرض است، و مراد از ادبار السجود تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نمازها، در احادیث مرفوعه آمده است، از حضرت ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ، فرمود: هر کسی که بعد از هر نماز فرض ۳۳ بار سبحان الله و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار الله اکبر و یک بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر را بخواند، خطایای او عفو می شوند، اگر چه به اندازه‌ی امواج دریا باشند^(۲). و مراد از ادبار السجود می تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از فرایض در احادیث صحیح وارد شده است^(۳).

وَأَسْتَمِعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ

گوش کن روزی که صدا کند صداکننده از جای نزدیک. روزی که می شنوند صدای تند

بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

برحق را، آن است روز بیرون آمدن. ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و به سوی ماست بازگشت.

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾ نَحْنُ

روزی که بشگافد زمین از آنها برآیند به دویدن، این جمع آوری بر ما آسان است. ما

أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ

کاملاً می دانیم آنچه می گویند، و نیستی تو بر آنها فشار دهنده، پس تفهیم کن به قرآن

مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ ﴿٤٥﴾

کسی را که بترسد از ترسانیدن.

خلاصه‌ی تفسیر

(و تو ای مخاطب سخن بعدی را با توجه) گوش کن (و آن این که) روزی که فرشته منادی (حضرت اسرافیل عليه السلام)، به وسیله‌ی نفخ صور، برای بیرون آمدن مردگان از قبرستان،) از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، (مطلب از مکان نزدیک آن که صدا به همه، بدون هیچ تکلفی می‌رسد؛ گویی که کسی از جایی نزدیک صدا می‌کند، آن چنان‌که وقتی کسی از دور صدا بکند به بعضی صدا می‌رسد و به بعضی دیگر نمی‌رسد، در اینجا چنان نخواهد شد؛ بلکه به همه می‌رسد) روزی که همه، آن صدای تند را به یقین می‌شنوند؛ آن است روز بیرون آمدن، (از قبرها) و ماییم که (اکنون همه را) زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ماست، (در اینجا اشاره می‌کند به دوباره زنده کردن مردگان) روزی که زمین از آن (مرده) ها بشکافد، وقتی که آنان (بیرون آمده به سوی میدان قیامت) می‌دوند، این (جمع کردن) نزد ما جمع کردن آسانی است، (خلاصه آن‌که به کرات، امکان و وقوع قیامت، ثابت گردید، ولی باز هم اگر مردم بر این تسلیم نشوند، شما غمگین نباشید؛ زیرا که) آنچه را آنان (در باره قیامت و سایر امور) می‌گویند، ما کاملاً می‌دانیم، (و می‌فهمیم) و نیستید شما (از جانب خداوند) فشار آورنده، (بلکه شما فقط منذر و مبلغ می‌باشید، و چون چنین است) پس شما به وسیله‌ی قرآن مجید (همه را عموماً) کسی را (به‌طور ویژه) نصیحت می‌کنی که از وعید من می‌ترسد، (با تقیید مفعول اشاره به این مطلب شده است، که اگر چه شما ای پیامبر به‌طور عموم به همه پند و تبلیغ می‌فرمایید آن چنان‌که مشاهده می‌شود، ولی باز هم مصداق ﴿مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ﴾ (یعنی ترسنده از وعید



خدا) کم نظیر و نادر یافته می شود، پس ثابت شد که این در اختیار شما نیست؛ لذا چرا نسبت به چیزی که در اختیار ندارید، اندوه می خورید.

معارف و مسایل

﴿ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ ﴾ (روزی که فرشته‌ی ندا دهنده از نزدیک ندا می کند) ابن عساکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام می باشد، که بر صخره‌ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده و مویهای پراکنده، بشنوید که خداوند متعال به شما دستور می دهد که برای حساب جمع شوید ^(۱).

بدیهی است که این بیان نفخه‌ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده می شود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه‌ی مردم دور و نزدیک یکسان می رسد، که گویی از نزدیک صدا می کند. حضرت عکرمه رضی الله عنه، فرموده است: این صدا چنان شنیده می شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده اند که مراد از مکان قریب صخره‌ی بیت المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است و مسافت آن از هر طرف یکسان است ^(۲).

﴿ یَوْمَ تَشْتَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ﴾ (وقتی که زمین بشکافد و این همه مردگان بیرون می آیند و می دوند) و از حدیثی معلوم می گردد که این دویدن به طرف ملک شام جایی که حضرت اسرافیل بر صخره‌ی بیت المقدس ندا می دهد، می باشد.

در جامع ترمذی از معاویه بن حیده روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست خویش به طرف ملک شام اشاره فرموده و گفت: «من ههنا الی ههنا

تحشرون ركبانا و مشاة و تُجَرَّوْنَ عَلَىٰ وُجُوهِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱).

از اینجا تا آنجا (به سوی شام) شما برانگیخته می شوید در حالی که بعضی سوار و بعضی دیگر پیاده می باشید، و بعضی دیگر بر روی صورت‌های خود کشانده در آن میدان در روز قیامت آورده می شوند.

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدِ ﴾، (یعنی به وسیله‌ی قرآن مجید کسی را تذکر و نصیحت کنید که از وعید من می ترسد) مراد آن است که اگر چه تبلیغ و نصیحت شما عام است، که همه‌ی مردم مخاطب و مکلف آن می باشند، ولی اثر آن را کسی می پذیرد که از عذاب و وعید خدا بترسد.

حضرت قتاده ضمن خواندن این آیه، چنین دعا می فرمود که: «اللهم اجعلنا ممن يخاف وعيدك ويرجو موعودك يا بارئ يا رحيم» (خداوندا ما را در زمره‌ی کسانی داخل فرما که از عذاب و وعید شما می ترسند، و به وعده‌ی تو امیدوارند، ای وفاکننده‌ی وعده و ای مهربان.

تمت سورة ق بعون الله سبحانه في ستة ايام من ثاني عشر ربيع الاول الى سابع عشر ربيع الاول يوم الخميس والله الحمد وهو المستعان في تكميل الباقي وما ذلك على الله بعزيز. تمت الترجمة من الاردوية الى الفارسي في ثمانى و عشرين من رجب المرجب سنة ۱۴۰۹ قبل اذان الصبح والله تعالى هو المستعان بتكميل باقى الترجمة و ذلك على الله يسير.

سورة الذریت

سورة الذریت مکیه و هی ستون آیه و ثلاث رکوعات
سوره ذاریات در مکه نازل شده است دارای شصت آیه و سه رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

وَالذَّرِيَّتِ زَرُوعًا ﴿١﴾ فَالْحَمَلَتِ وَقُرْأ ﴿٢﴾ فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا ﴿٣﴾
قسم به بادهای پراکنده کننده پراکنده کردن. باز بردارندگان بار را. باز روان شونده به نرمی.

فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾ إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾ وَإِنَّ الْاَلْدِیْنَ
باز تقسیم کنندگان به دستور. یقیناً آنچه به شما وعده شده، راست است. و یقیناً انصاف

لَوْ قَعُ ﴿٦﴾ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾
بر گزار شدنی است. قسم به آسمان خط دار. شما در یک سخن مختلفی هستید.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ اَفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ الْاَخْرَاصُونَ ﴿١٠﴾ الْاَلْدِیْنَ هُمْ فِي
باز داشته می شود از آن کسی که باز داشته شد. لعنت شدند تخمین زندگان. آنانکه در

عَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ یَسْتَلُونَ اَيَّانَ یَوْمَ الْاَلْدِیْنَ ﴿١٢﴾ یَوْمَ هُمْ عَلَی الْاَنَارِ
غفلت فراموشی شونده اند. می پرسند که کی هست روز انصاف. روزی که آنان بر آتش

یُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوْقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾ اِنْ
تافته می شوند. بچشید مزه های شرارت خود را، این است آنکه آن را زود می خواستید. البته

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾ ءَاخِذِينَ مَآءَآتَهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا
ترسندگان در باغها و چشمها می‌باشند. می‌گیرند آنچه را که داده به آنها رب‌شان، بودند

قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَ
پیش از این نیکوکار. به شب اندک می‌خوابیدند. و به هنگام

بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾
سحر آموزش می‌خواستند. و در مالهایشان سهمی برای سائلان و محرومان بود.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾
و در زمین نشانه‌هاست، برای یقین‌کنندگان. و در خود ذات شما، آیا نمی‌فهمید؟

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ
و در آسمان است رزق شما و آنچه به شما وعده شده است. پس قسم به رب آسمان و زمین

إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنتُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾

که این سخن تحقیقی است، آنچنانکه شما صحبت می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به بادهایی که غبار و گرد بلند می‌کنند، باز به آن ابرهایی که بار (باران) را حمل می‌کنند، باز به آن کشتیهایی که به نر می‌راه می‌روند، باز به فرشتگانی که (حسب دستور) امور را (در اهل زمین) توزیع می‌کنند (مانند این که چه میزان باران که اساس رزق است، دستور می‌رسد، همان مقدار را به وسیله‌ی ابرها به آنجا می‌رسانند، و نیز طبق حدیث در باره‌ی جنین در رحم مادر نسبت به مذکر و مؤنث بودن آن سؤال می‌کنند، و آن را بنا بر دستور، پدید می‌آورند، و نیز سکینه و رعب را تقسیم می‌کنند، سپس جواب قسمها را بیان می‌فرماید، و آن این که) وعده‌ای که (نسبت به قیامت) به شما داده شده، کاملاً صحیح و درست می‌باشد، و جزای (و سزای



اعمال) لازماً آمدنی است (در این قسمها اشاره به استدلالی است که وقوع همه‌ی این تصرّفات دلیلی بر عظمت قدرت الهی است، پس وقوع قیامت از چنین ذات عظیم‌القدرتی چه مشکلی را در بردارد، و تفسیر این کلمات که به آنها در آیات مذکور قسم یاد شده است، از حدیثی مرفوع در درّ منثور چنان که بعداً می‌آید، منقول است، و تخصیص به اشیای فوق‌شاید از آن جهت باشد که به اصناف مختلف مخلوقات اشاره دارد، چنان‌که ملایکه از اشیای آسمانی هستند، و ریاح و سفن (کشتی‌ها) از زمین، و سحاب از کاینات جوّی، یعنی از مخلوقات فضا می‌باشند، و از آن چه زمینی است دو چیز: یکی به چشم دیده می‌شود، و دیگری دیده نمی‌شود، بدان جهت آورده شد که در خصوص مضمونی متعلّق به قیامت، به خود آسمان قسم آمده است، چنان‌که در فوق به اجرام آسمانی قسم خورده شده بود،) قسم به آسمان که در آن (برای راه رفتن فرشتگان) راههایی وجود دارد، (کقوله تعالی فی آیه‌ی ۱۷ من سوره مؤمنین ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ سپس جواب قسم است) که شما (همه‌ی) مردم (در باره‌ی قیامت) در گفتگوی گوناگونی قرار دارید، (که بعضی تصدیق می‌نمایند، و بعضی تکذیب، و هذا کقوله تعالی فی آیه‌ی ۲ من سوره النبأ ﴿عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ الذی فسره قتاده کما فی الدر بقوله مصدق به و مکذب و مراد از قسم به آسمان شاید اشاره به این باشد که جنّت در آسمان است، و در آسمان راه نیز وجود دارد، اما کسی که در باره‌ی حق اختلاف کند، راه بر او بسته خواهد شد، و از میان این اختلاف‌کنندگان) کسی از این (اعتقاد وقوع قیامت و جزا، بر می‌گردد که (از خیر و سعادت کلاً) برگشتنی باشد، (چنان که در حدیثی آمده است: «من حرّمه فقد حرّم الخیر کله» رواه ابن ماجه یعنی کسی که از این محروم باشد، او از همه خیر محروم است، و حال گروه دیگر از اختلاف‌کنندگان، یعنی تصدیق‌کنندگان، از تقابل معلوم گردید، که آنان

از خیر و سعادت بر نگشته‌اند، سپس این برگشت کنندگان مذمت شده‌اند، (که) هلاک شوند سخن گویان بدون دلیل، (کسانی که بدون دلیل از قیامت انکار می‌کنند) آنان که در نادانی فراموش شده‌اند، (مراد از فراموش شدن غفلت اختیاری است، و آنان به طور مسخره و استعجال) می‌پرسند، که روز جزا کی می‌باشد، (پاسخ داده شد که) روزی (می‌باشد) که آنان بر آتش، تافته می‌شوند، (و گفته می‌شود که) مزه سزای خود را بچشید سزایی) که نسبت به آن عجله می‌کردید (و این پاسخ ﴿یوم هم علی النار یفتنون﴾ مانند آن است که در خصوص مجرمی دستور برسد که او را بر دار بکشند، و آن احمق با وجود دلایل، بدان جهت که تاریخ به او گفته نشده است آن را تکذیب کند، و بگوید که پس آن روز کی می‌آید، و چون این پرسش فقط از روی کجروی است، در پاسخ او بجای نشان دادن تاریخ چنین گفتن سزاوار است، که آن روز وقتی می‌آید که تو بر دار آویخته باشی، سپس نسبت به گروه دوم یعنی مؤمنان و مصدقان، ثواب بیان می‌گردد که) یقیناً در باغها و چشمه‌ها می‌باشند، (و ثوابی را) که پروردگار شان به آنها عطا کرده آن را (با سرور و شادمانی) می‌گیرند، (و چرا چنین نباشد، در حالی که) آنها پیش از این (در دنیا) نیکوکار بودند، (سپس طبق وعده‌ی مذکور، در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی رحمن ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانِ﴾ با آنها رفتار خواهد شد، سپس مقداری از تفصیل نیکوکاری آنان بیان می‌گردد، که) آنان (علاوه بر ادای فرایض و واجبات، چنان به نوافل و تطوُّعات، التزام می‌نمودند که) در شب اندک می‌خوابیدند (بیشتر شب را در عبادت صرف می‌کردند، و (با وجود، این توجهی به عبادت خویش نداشتند، بلکه) در آخر شب (خود را قاصر در عبادت می‌پنداشتند و) استغفار می‌کردند، (آنچه ذکر شد حالات آنان در عبادات بدنی بود) و (عبادات مالی آنان به کیفیتی بود که) سایل و غیر سایل (همه) در اموال آنها حق داشتند، (چنان ملتزم به



پرداخت بودند که گویی حق آنها بر ذمه‌ی آنان بود، مراد از آن غیر زکات است^(۱)، مقصود این نیست که نایل آمدن به جنّات و عیون بستگی به نوافل دارد، بلکه در اینجا از اهل درجات عالیّه ذکر به میان آمده است، و (چون کفّار منکر وقوع قیامت بودند، لذا به دلیل آن اشاره گردید، که) برای (سعی در) تحصیل یقین (و مطلب آن، بر امکان و وقوع قیامت) در (کاینات) زمین نشانه‌ها (دلایل) بسیاری در نفس خودتان نیز هست، (احوال ظاهری و باطنی مختلف خود شما، بر ممکن بودن قیامت، دلایلی هستند؛ زیرا امور آفاقی و انفسی یقیناً تحت قدرت قرار دارند، و قدرت ذاتی او تعالی، نسبت به تمام ممکنات یکسان است، و چون برای ممتنع بودن قیامت دلیلی نیست، پس قیامت نیز جز، ممکنات است، پس آن هم تحت قدرت الهی قرار دارد.

و چون دلالت این دلایل، بسیار واضح بود، بنابر این، برای توییح می‌فرماید، که وقتی چنین دلایلی موجود است) پس آیا (باز هم) شما (مطلوب را) نمی‌بینید، و (مانند تعیین وقت وقوع، که از عدم تعیین تاریخ آن، به عدم وقوع آن استدلال می‌کردند، پس نسبت آن چنان است که) رزق شما و آنچه (به شما وعده داده می‌شود (وقت معین) همه‌ی آنها در آسمان (در لوح محفوظ درج) میباشد (و علم یقین نسبت به آن، بنابر مصالحی نازل نشده است، چنان که در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی لقمان، و ينزل الغيث و آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی شوری ﴿و هو الذی ينزل الغيث﴾ نیز نشان داده نشد، و نیز مشاهده می‌گردد که تعیین یقین را کسی نمی‌داند، ولی وقتی که با وجود عدم علم وقت معین، رسیدن رزق و وجود آن یقینی است، پس از عدم تعیین تاریخ، چگونه عدم وقوع قیامت لازم می‌آید، و جهت اشاره نمودن به چنین استدلالی، به ﴿رزقکم﴾، ﴿و ما توعدون﴾ را اضافه فرمود، سپس مضاف بر

۱ - هکذا فی الدر عن ابن عباس و مجاهد و ابراهیم.

این تفریع، می‌فرماید که وقتی دلیلی بر نفی نیست، و دلیلی برای اثبات وجود دارد، پس قسم به آسمان و زمین که آن (در روز جزا) بر حق است (و) چنان یقینی است که شما خود سخن می‌گویید (که گاهی در آن شک و تردیدی ندارید، هم چنین آن را نیز یقینی بدانید.

معارف و مسایل

در سوره‌ی ذاریات هم، مانند سوره‌ی ماقبل، بیشتر مضامین، متعلق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب و عقاب می‌باشند، خداوند در آیات پیشین به چند چیز قسم یاد نمود، که وعده‌هایی که نسبت به قیامت داده شده است، همه راست می‌باشند، و آنچه به آنها قسم یاد شده، چهار تا است: ﴿الذَّرِیَّتِ زُرُوءًا ۝ الْحَمَلَتِ وَقْرًا ۝ الْجَبْرِیَّتِ یُسْرًا ۝ الْمُقْسِمَتِ اَمْرًا﴾ مفهوم و معنای این چهار چیز در حدیثی مرفوع که ابن‌کثیر آن را ضعیف شمرده. و نیز در حدیثی موقوف از حضرت فاروق اعظم و حضرت علی مرتضی - رضی الله عنهما - چنین بیان شده است که: مراد از «ذاریات» بادهایی است که همراه با آنها غبار برمی‌خیزد، و معنای لفظی «حاملات و قرا» باربردار است، و مراد از آن ابرهائی است که بردارنده‌ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات یسرا» کشتی‌هایی‌اند که بر روی آب به آسانی حرکت می‌کنند، و مراد از «مقسمات امرا» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی و مشقت را طبق تقدیر الهی توزیع می‌نمایند.

در تفسیر ابن‌کثیر و قرطبی و در منشور این روایات، مرفوعاً و موقوفاً مذکور می‌باشند، ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُكِ ۝ اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ «حبک» جمع حبیکه است به خطهای بافت پارچه‌ها «حبک» گفته شده است، و چون راهها و جادها با آنها شباهت دارند، به آنها نیز حبک گفته می‌شود.



بسیاری از مفسّرین در اینجا همین معنی را مراد گرفته‌اند، و آیه را چنین معنی کرده‌اند که قسم به آسمانی که دارای راههاست، و مراد از راهها می‌تواند راههایی باشد که فرشتگان از آنجا رفت و آمد می‌کنند، و نیز می‌تواند مراد از آن راه و مدار سیارات و ستارگان باشد، که برای بینندگان در آسمان به نظر آیند، و چون این خطوط در بافت، موجب حسن و زیبایی پارچه می‌باشند؛ بنابراین این بعضی از مفسّرین در اینجا حبک را نیز به زینت و زیبایی تفسیر کرده‌اند، که قسم به آسمان زیبا و آراسته. مطلبی که به خاطر آن این قسم یاد شده، در ﴿ اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴾ مذکور است، و به ظاهر مخاطب آن مشرکان مکه هستند، که نسبت به رسول خدا ﷺ، صحبت‌های گوناگون و متضاد، می‌کردند، که آن حضرت ﷺ، را گاهی مجنون، و گاهی دیگر ساحر، و وقتی دیگر شاعر و غیره می‌خواندند، و نیز احتمال می‌رود که مخاطب آن عموم امت، مسلمان و کافر همه قرار گیرند، و مراد از قول مختلف آن باشد که بعضی به رسول خدا ﷺ، ایمان می‌آوردند، و او را تصدیق می‌کردند، و بعضی با انکار و مخالفت پیش می‌آمدند^(۱).

﴿ يُوَفِّكُ عَنْهُ مَنَافِكَ ﴾ معنای لفظی «افک» برگشتن و منحرف شده است و در خصوص ضمیر «عنه» دو احتمال وجود دارد، و معنای هر دو از هم جداست، یکی آن که ضمیر «عنه» راجع به قرآن و رسول خدا باشد، و معنای آیه آن می‌شود که از قرآن و رسول، کسی منحرف می‌شود که محرومی برای او مقدر باشد، و احتمال دیگر این که مرجع ضمیر قول «مختلف» باشد و معنای آن می‌شود این که در اثر اقوال مختلف و متضاد شما، کسی از قرآن و رسول منکر می‌شود که بی نصیب و محروم باشد.

﴿ قَتَلَ الْخَرَّضُونَ ﴾ معنای لفظی «خرّاص» کسی است که به ظن و تخمین صحبت کند، و مراد کفار و منکرانی هستند که بدون مدرک و دلیل،

نسبت به رسول خدا ﷺ، سخنهای مختلف و متضاد، می‌گفتند؛ بنابراین اگر در اینجا «خَرَّاصُونَ» به کذابون ترجمه شود، بعید نیست این جمله برای آنها متضمّن دعای بد است که در حقیقت به معنای لعنت است^(۱).
و پس از ذکر احوال کفار، در چندین آیه ذکر مؤمنین و متّقین آمده است.

شب بیداری با عبادت و تفصیل آن

﴿ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴾ «یهجعون» از «هجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب می‌آید، صفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خدا می‌گذرانند، و کم می‌خوابند، و بیشتر بیدارند، و اوقات خود را در عبادت و نماز می‌گذرانند.

آنچه بیان گردید، تفسیر مختار ابن جریر است، و از حضرت حسن بصری چنین منقول است که پرهیزگاران در شب بیدارند، و مشقتهای عبادت را تحمل می‌نمایند و خیلی کم می‌خوابند، حضرت ابن عباس، قتاده، مجاهد و دیگران از ائمّه‌ی تفسیر، مفهوم این جمله را با نافیہ قرار دادن حرف «ما» چنین بیان نموده‌اند، که مقداری از شب چنان بر آنها می‌گذرد، که آنان نمی‌خوابند، پس با توجّه به این مفهوم، همه‌ی مردم مصداق آیه می‌باشند که بخشی از شب را در حال عبادت بگذرانند، چه از ابتدای شب باشد یا وسط و یا آخر آن؛ بنابراین، حضرت انس و ابوالعالیه کسانی را مصداق آن قرار داده‌اند، که در وسط مغرب و عشا نماز می‌خوانند. امام ابو جعفر باقر فرموده که آیه شامل کسانی می‌شود که قبل از نماز عشا نخوانند^(۲).

حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من عملم را با عمل اهل جنت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس



بالا تر و ممتاز از ما هستند، و اعمال ما به آنها نمی‌رسد؛ زیرا آنان در شب کم می‌خوابند، و بیشتر عبادت می‌کنند، و باز اعمالم را با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذّب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصون داشته است)، لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنّت می‌رسند، و نه بحمد الله با اعمال اهل جهنّم آمیزش دارند؛ پس معلوم می‌شود که پایه‌ی ما از جهت عمل در حدّی است که قرآن مجید در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی توبه فرموده است: ﴿وَأَخْرُونَ أَغْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا﴾ یعنی کسانی دیگر که به گناهان خویش اعتراف کردند، و اعمال نیک و بد با هم آمیختند.

پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایه‌ی این گروه باقی بماند، و عبدالرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابواسامه! ما در خود، آن صفاتی را نمی‌یابیم که خداوند برای متّقیان بیان فرموده است: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ زیرا ما وضعی داریم که ﴿قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا نَقُومُ﴾ یعنی شب کم بیدار می‌شویم، و عبادت می‌کنیم، او در جواب فرمود: «طوبی لمن رقد اذا نعى و اتقى الله اذا استيقظ» خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، و عملی خلاف شرع انجام ندهد^(۱).

خلاصه‌ی مطلب آن‌که مقبولیت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می‌خوابد و بیشتر شب بیدار نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پرهیز می‌کند، شایسته‌ی تبریک می‌باشد. حدیثی از حضرت رسول خدا ﷺ، به روایت حضرت عبدالله بن سلام آمده است که: «يا أيها الناس اطعموا الطعام و صلّوا الارحام و افشوا السلام و صلّوا بالليل و الناس نیام تدخلوا الجنة بسلام»^(۲) ای مردم به دیگران غذا بدهید، و با

خویشاوندان صله‌ی رحم کنید، و به هر مسلمانی سلام بگویید، شب وقتی که مردم در خوابند، نماز بخوانید، پس به سلامتی وارد جنت خواهید شد.

برکات و فضایل استغفار به هنگام سحر

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ﴾ یعنی مؤمنان متقی هنگام سحر از گناهان خود آمرزش می‌خواهند، اسحار جمع «سحر» یک ششم آخر شب را می‌گویند، فضیلت استغفار در آخرین قسمت شب در این آیه ذکر شده، و نیز در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی آل عمران: ﴿وَأَلْمَسْتُغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ آمده است، و نیز در تمام کتب صحاح احادیثی روایت شده است که خداوند در ثلث آخر هر شب بر آسمان دنیا اجلال نزول می‌فرماید، (مناسب به شأن مقدّسش که کسی حقیقت آن را نمی‌داند) و اعلان می‌فرماید: آیا کسی هست که توبه کند؟ تا توبه‌ی او را بپذیرم، و آیا هست آمرزش‌کننده تا او را بیامرزم^(۱).

قابل توجه در اینجا این است که در استغفار به هنگام سحر حال پرهیزکارانی بیان می‌گردد، که در آیه‌ی قبل ذکر شد، که در شب به عبادت خداوند مشغول‌اند و خیلی کم می‌خوابند، در این حالت طلب مغفرت در ظاهر ربطی ندارد؛ زیرا مغفرت از گناه طلبیده می‌شود، و کسانی که تمام شب را در عبادت گذرانیده‌اند، در آخر شب از چه گناهی استغفار می‌نمایند! پاسخ آن است که چون آنان به معرفت خدا نایل آمده‌اند، و عظمت شأن او را می‌شناسند، همه‌ی عبادات خود را شایسته بارگاه او نمی‌دانند، بنابراین، از این تقصیر و کوتاهی خویش، استغفار می‌نمایند^(۲).

راهنمایی خاصی برای صدقه و خیرات دهندگان

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ مراد از سائل فقیر و نیازمندی



است که نیاز خود را در نزد مردم اظهار می‌دارد، و مردم به او کمک می‌کنند، و مراد از محروم کسی است که با وجود فقر و افلاس و نیازمندی، بنابر عزّت و شرافت نفس نیاز خود را در پیش کسی اظهار نمی‌کند؛ لذا از کمک مردم محروم می‌ماند، در این آیه صفت مؤمنین متقی چنین بیان شده است، که آنها به هنگام انفاق مال در راه خداوند، تنها به سایلان یعنی اظهار کنندگان نیازمندی کمک نمی‌کنند، بلکه متوجه کسانی نیز هستند و احوال آنان را تحت بررسی قرار می‌دهند که نیاز خود را به کسی نمی‌گویند.

بدیهی است که مقصود آیه آن است که مؤمنان متقی تنها به عبادات بدنی و شب بیداری اکتفا نمی‌کنند، بلکه در عبادات مالی هم از سهم بزرگی برخوردارند، که علاوه بر سایلین به کسانی هم توجه دارند که بنابر عزّت و شرافت نفس، نیاز خود را پیش کسی ظاهر نمی‌کنند. اما قرآن مجید این عبادت را با عنوان: ﴿ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ ﴾، ذکر فرمود که کسانی که بر فقرا و سایلین انفاق می‌کنند، بر آنها احسانی ندارند، بلکه از حق و مسئولیتی که بر عهده دارند، خود را سبکدوش می‌کنند.

علایم قدرت در آفاق و انفس

﴿ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (در زمین علایم بسیاری دال بر قدرت، برای اهل یقین است) در آیات قبلی نخست حالت کفّار و منافقین و سرانجام بد آنها بیان گردید، و نیز حالات و صفات مؤمنین متقی و درجات عالی‌ی آنها را بیان نمود، و اکنون راهنمایی می‌فرماید که به وضع کفّار و منکرین قیامت بیندیشید، و علایم قدرت کامل خدا را در نظر داشته باشید، و از انکار باز بیایید، این آیه با آیه‌ی گذشته: ﴿ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ ﴾ مرتبط است، که در آن انکار قرآن و رسول ذکر شده است، در تفسیر مظهري این را نیز جزو صفات مؤمنین متقی دانسته است، که مراد از مؤمنین همان متقیانند،

و حالت آنها را در اینجا چنین بیان فرموده است، که آنان در آیات قدرت الهی که در زمین و آسمان گسترده هستند، فکر و تأمل می کنند، که بر اثر آن بر ایمان و یقین شان افزوده می شود، چنان که در آیه ی ۱۹۱ سوره ی آل عمران در این خصوص فرموده است: ﴿ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾

آیات دال بر قدرت الهی در زمین که ذکر آنها آمده است، بی شمارند. گیاهان، درختان و باغها را ملاحظه کنید، که در اقسام و انواع، رنگ، بو و آفرینش هر برگی کمال حسن به ودیعت گذاشته است. و در آثار و خواص هر یکی از آنها هزاران نوع اختلاف وجود دارد، و نیز در زمین نهرها و چاهها و دیگر منابع آب و میلیونها مخلوق گوناگون، کوه و غار، پدید آمدن حیوانات و انواع و اقسام آنها که حالات و منافع هر یکی از دیگری جداست.

حالات مختلف مخلوقی، چون انسان در زمین و اختلاف رنگ و زبان آنها در مناطق و قبایل متفاوت، و اختلاف عادات و اخلاق و غیره، که اگر انسان در آنها بیندیشد در هر یک از آنها چنان مظاهر قدرت و حکمت الهی هویدا است، که قابل شمارش نیست.

﴿ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ در اینجا از میان آیات قدرت، از ذکر آسمان و مخلوق جوّ صرف نظر فرموده، تنها به ذکر زمین از آن جهت اکتفا نمود، که به انسان بسیار نزدیک اوست و انسان بر آن سکونت دارد، و رفت و آمد می کند، و در این آیه توجه او را به نفس خود انسان مبذول می دارد که از همه چیز به او نزدیکتر است، که زمین و مخلوقات زمین را رها کرده و در وجود و جسم و اعضای خود بیندیشد، که هر عضوی را دفتری از حکمت الهی خواهد یافت، و خواهد فهمید که به میزان همه ی آیات قدرت الهی، که در کل عالم هست، در وجود کوچک انسان نیز وجود دارند؛ بنابر



این، به وجود انسان «عالم اصغر» گفته می‌شود؛ زیرا از کل عالم دنیا مثالهایی در وجود او هست، انسان اگر به ابتدای آفرینش خود توجه نموده و به تمام پیش آمدهایی که بر او مستولی می‌شود بیندیشد، گویی که خداوند متعال را در جلوی خویش مشاهده می‌کند، با این عبارت که چگونه یک نطفه‌ی انسانی چکیده از اغذیه‌ی مناطق مختلف و اجزای لطیفه‌ی پراکنده در دنیا، در رحم مادر قرار گرفته است و از نطفه، چگونه «علقه» خون منجمد درست شد و باز از علقه «مضغه» ساخته شد و باز استخوانهایی به آن پیوند یافت، سپس بر آنها گوشت پوشانده شد، و باز چگونه در آن جسد بی‌روح، «روح» دمیده شد، و آفرینش او تکمیل شده، و به دنیا آورده شد. و باز چگونه به تدریج ترقی نمود، و طفلی بی‌علم و بی‌شعور، انسانی دانشمند و فعال قرار گرفت، و چگونه صور و شکل‌های او مختلف ساخته شد که در میان میلیاردها انسان، صورت هر یکی از دیگری ممتاز به نظر می‌رسد، و این قدر امتیازات گذاشتن در این جسد چند سانتیمتر، کار هر کس نیست! و باز با وجود اختلاف طبایع و مزاجها، پدید آوردن یک وحدت، مظهر قدرت کامل ذات بی‌مثل و مانند است، فتبارک الله أحسن الخالقین.

اینها اموری هستند که آدمی شبانه روز همه‌ی آنها را در وجود خود مشاهده می‌کند؛ بنابراین اگر کسی به خداوند و قدرت کامل او اعتراف نکند، پس او کور است که نمی‌تواند چیزی را ببیند و بیندیشد، لذا در پایان فرمود: ﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ که آیا نمی‌بینید؟ و این اشاره به آن است که در این رابطه نیازی چندان برای به کار گرفتن عقل و فهم نیست، اگر بینایی صحیحی باشد، باز هم می‌توان به نتیجه رسید.

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ یعنی (رزق شما در آسمان است، و آنچه که به شما وعده داده شده است، نیز در آسمان می‌باشد)، تفسیر بی‌غبار و دور از مشقت، همان است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، که

مراد از بودن آنها در آسمان، نگارش آن در لوح محفوظ است، و بدیهی است که رزق هر انسان و آنچه به او وعده داده شده است، و سرانجام او، همه در لوح محفوظ نوشته شده است.

در حدیثی از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: اگر کسی از شما بخواهد از رزق مقرر خویش بگریزد، رزق او را تعقیب نموده، پشت سر او می دود، هم چنان که انسان نمی تواند از مرگ بگریزد؛ فرار از رزق هم ممکن نیست (۱).

بعضی از مفسرین فرموده اند که مراد از رزق، باران است، در این صورت مراد از بودن آن در آسمان بدین معناست که مراد از آسمان، جرم آسمان نیست، بلکه مراد از آن مافوق است، که شامل فضای آسمانی هم می شود؛ پس بارانی که از ابرها می بارد می توان آن را فی السماء گفت، و مراد از: ﴿مَا تُوعَدُونَ﴾ جنت و نعیم آن است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ﴾ (هم چنان که شما در صحبت کردن خود شک و تردیدی ندارید، آمدن قیامت نیز چنین واضح و روشن است، که هیچ گونه مجالی برای شک و شبهه و تردید باقی نمی ماند، در محسوسات انسانی که عبارت از دیدنیها و شنیدنیها و چشیدنیها و ملموسات و مشمومات است، از همه ی آنها نطق و صحبت کردن را در اینجا شاید به این خاطر، به صورت خاصی انتخاب فرمود، که در محسوسات در بعضی مواقع به سبب امراض التباس می شود، در دیدن و شنیدن این امر محرز است و بسا اوقات در اثر مرض ذایقه خراب می شود، و شیرین، تلخ می نماید، ولی نطق و گویایی امری است که هیچ گونه شایبه فریب و تلبیس نمی تواند در آن راه بیابد (۲).



هَلْ ءَتَكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۲۴﴾ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا
آیا رسیده به تو خبر میهمانان معزز ابراهیم. وقتی که وارد شدند بر او، پس گفتند

سَلَامًا قَالَ سَلِّمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿۲۵﴾ فَرَاغَ اِلَىٰ اَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ
سلام، او گفت سلام است، ایشان هستند نا آشنا. پس دوید به سوی خانه و آورد گوساله بریان شده

سَمِينٍ ﴿۲۶﴾ فَقَرَّبَهُ اِلَيْهِمْ قَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ ﴿۲۷﴾ فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
در روغن. پس گذاشت آن را در جلوی آنها، گفت چرا نمی خورید. پس پریشان شد از ترس،

قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿۲۸﴾ فَاَقْبَلَتْ اَمْرًا تَهُ فِي صِرَةٍ
گفتند آنان، نترس و مژده دادند او را به پسری هوشیار. پس جلو آمد همسرا و که صحبت می کرد،

فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾ قَالُوا كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ
پس تپانچه زد بر پیشانی خود و گفت، آیا پیرزن نازا! گفتند چنین فرمود پروردگار تو،

اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيْمُ الْعَلِيْمُ ﴿۳۰﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا
یقیناً اوست حکیم آگاه. گفت چه مطلبی دارید ای فرستادگان. گفتند

اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ ﴿۳۳﴾
ما فرستاده شده ایم به سوی قوم گناهکار. که پرتاب کنیم بر آنها سنگ از گل.

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِيْنَ ﴿۳۴﴾ فَاَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ
نشاندار، از نزد پروردگارت برای متجاوزان. پس نجات داده بیرون آوردیم هر کسی را که

فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ ﴿۳۶﴾
در آنجا ایماندار بود. پس نیافتیم در آنجا به جز یک خانواده از مسلمانان.

وَ تَرَكْنَا فِيهَا ءَايَةً لِّلَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ﴿۳۷﴾ وَ فِي
و باقی گذاشتیم در آنجا نشانی برای کسانی که می ترسند، از عذاب دردناک. و نشانی هست

مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾ فَتَوَلَّىٰ
در (حال) موسیٰ وقتی که فرستادیم او را به سوی فرعون با سُنَد روشن. پس برگشت

بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ
بر قدرت خود و گفت این ساحر یا دیوانه‌ای است. پس گرفتیم او را با لشکرش و

فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۴۰﴾ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا
انداختیم آنها را در دریا، و اوست ملامت شده. و نشانی هست در عاد وقتی که فرستادیم

عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ
بر آنها باد بی‌فایده‌ای را. نمی‌گذارد چیزی را که بوزد بر آن که نکند آن را

كَالرَّمِيمِ ﴿۴۲﴾ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۴۳﴾
مانند خرد شده. و نشانی هست در ثمود وقتی که گفته شد به آنها که استفاده ببرید تا مدتی.

فَاعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۴۴﴾
پس نافرمانی کردند از دستور رب خود، پس گرفت آنها را صاعقه و آنها می‌نگریستند.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ
پس نتوانستند برخیزند و نتوانستند انتقام بگیرند. و هلاک کردیم قوم نوح را پیش از این

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۴۶﴾
یقیناً آنها بودند نافرمان.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمد!) آیا داستان میهمانان معرّز ابراهیم (علیه السلام) به تو رسید
(شاید به این خاطر معرّز فرمود که آنان ملایکه بودند، و خداوند در حق
آنها در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انبیاء فرموده است: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ و یا بدان
جهت فرمود که ابراهیم (علیه السلام)، موافق به عادت خویش از آنان اکرام نمود، و



میهمانان گفتن آنها بنابه حالت ظاهری آنهاست، که در شکل انسان آمده بودند، و این قصه زمانی بود که) چون آنان (به صورت میهمانان) پیش او آمدند، پس بر او سلام کردند، ابراهیم (علیه السلام) نیز (در جواب) سلام گفت، (و فرمود: معلوم می شود که) مردمانی نا آشنا هستند، (از ظاهر چنین بر می آید که در دل فکر نموده است، به قرینه‌ی این که جوابی از فرشتگان بعداً ذکر نشده است، و نیز احتمالی بعید وجود دارد که من باب سؤال به آنها گفته باشد، که شما افرادی نا آشنا هستید، و آنان جواب نداده باشند، و حضرت ابراهیم در انتظار جواب نماند، و فوراً پس از سلام و کلام) به سوی خانه رفت، و یک گوساله‌ای فربه (بریان نموده چنان که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی ذاریات آمده است که: ﴿فَجَاءَ بِعِجْلِ سَمِينٍ﴾) آورد و آن را به آنان تقدیم نمود، (و چون آنان فرشته بودند چگونه می شد که بخورند، آنگاه ابراهیم (علیه السلام) در شک قرار گرفت و) گفت که چرا نمی خورید، (باز چون نخوردند) ترسی از آنها بر قلب او مستولی شد، که مبادا آنها مخالف و دشمن باشند، چنان که در سوره‌ی هود گذشت) گفتند نترس (ما انسان نیستیم، بلکه فرشته هستیم) و (ضمن گفتن این) او را به پسری مژده دادند که عالمی بزرگ (نبی) خواهد بود؛ (زیرا عالمتر از همه مخلوقات انبیا می باشند، و مراد از آن، حضرت اسحق (علیه السلام) است، آنان داشتند با هم صحبت می کردند) که در اثنای، همسر او (حضرت ساره که در گوشه‌ای ایستاده بود و می شنید، چنان که در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی هود فرموده است: ﴿وَأْمُرْأَتُهَا قَائِمَةً﴾ با شنیدن مژده‌ی فرزند) فریاد کشید و آمد، باز (چون فرشتگان این مژده را به گوش او رساندند، خداوند در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی هود فرمود: ﴿فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ﴾ از تعجب) دستی بر پیشانی خود زد و گفت: که (اولاً من) پیرزن (و باز) نازا هستم (تو لُد فرزند در این حالت بسی شگفت آور است)، فرشتگان گفتند که (تعجب نکن، چنان که خداوند در آیه‌ی ۷۳،

سوره‌ی هود فرمود: ﴿ اَتَعْجَبِينَ ﴾ (پروردگارت چنین فرموده است، و) بی‌شک او بسیار حکیم و بی‌نهایت داناست، (اگر چه این امر فی‌نفسه تعجب آور است، ولی شما که در خاندان نبوت می‌باشید، و به علم و فراست آراسته هستید، این را می‌دانید که این دستور خداست، جایی برای تعجب نباید باقی بماند،) ابراهیم (علیه السلام) به فراست نبوت دریافت که علاوه بر بشارت، هدف از آمدن آنها چیز دیگری نیز هست، پس به آنها گفت (بگویند) چه کار مهمی در پیش دارید، ای فرستادگان! فرشتگان جواب دادند که به سوی قومی مجرم (که قوم لوط باشد) فرستاده شده‌ایم، تا که سنگریزه‌هایی را بر آنها بارانیم، که بر آنها از طرف ربّ تو (در عالم غیب) نشانی ویژه‌ای نیز هست، (که بیان آن در سوره‌ی هود گذشت، و آن) برای متجاوزان از حد (است، سپس خداوند می‌فرماید که چون زمان نزول عذاب بر این آبادی‌ها نزدیک شد،) همه‌ی اهل ایمان را از آنجا، جدا کردیم، و جز یک خانواده‌ی مسلمان، خانه‌ای دیگر (برای مسلمانان) نیافتیم، (این کنایه از آن است که مسلمانان بیش از یک خانه دیگر خانه‌ای نداشتند؛ زیرا چیزی که وجود آن در علم خدا نباشد امکان ندارد که موجود باشد،) و ما در این واقعه برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، عبرتی (دایم و جاویدانی) گذاشتیم، (سپس به داستان موسی (علیه السلام)، و فرعون گوش کنید که) در داستان موسی (علیه السلام) نیز عبرتی هست، وقتی که ما او را با دلیل (معجزه) واضح، پیش فرعون فرستادیم، پس او همراه با درباریان سلطنت، سرپیچی کردند، و گفتند که این ساحر یا دیوانه‌ای است، پس ما او را و لشکرش را گرفتیم (و) در دریا انداختیم، (و غرق نمودیم) و او کاری شایسته ملامت کرده بود، و (سپس داستان قوم عاد را گوش کنید که) در داستان عاد نیز عبرتی هست، که چون بر آنها بادی نامناسب فرستادیم، که چون بر هر چیزی می‌وزید (بر چیزهایی که دستور به هلاک کردن آنها



رسیده بود) آنها را چنان می‌کرد، و بجا می‌گذاشت، که گویا بوسیده و ریزه ریزه می‌شود، و (باز داستان ثمود را بشنوید که) داستان ثمود نیز متضمّن عبرتی است که چون به آنها گفته شد، (حضرت صالح فرمود که) چند روز دیگر بهره بردارید، (چون از کفر باز نمی‌آیید بعد از چند روزی هلاک خواهید شد) پس (از این انذار باز هم) آنها از دستور پروردگار خویش، سرکشی کردند، تا این‌که عذاب، آنها را فرا گرفت، و آنان (آثار این عذاب را به چشم خویش) می‌دیدند؛ (زیرا عذاب علنی بود) پس نتوانستند مقاومت نمایند، (بلکه سرنگون شدند، چنان‌که خداوند در آیه ی ۷۸ سوره ی اعراف فرمود: ﴿جَثِمِینَ﴾) و نتوانستند که (از ما) انتقام بگیرند، و پیش از این وضع قوم نوح نیز چنین بود، (به سبب این‌که) آنان بزرگترین نافرمانها بودند، (آنان را نیز هلاک کرده بودیم).

معارف و مسایل

در اینجا جهت تسلی آن حضرت ﷺ، وقایعی از چند پیامبر بیان گردید.

﴿فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ﴾ فرشتگان سلاماً منصوب گفتند در حالی که خلیل الله ﷺ، در جواب سلام مرفوع گفت؛ زیرا در صورت مرفوع بودن، جمله اسمیه است، که متضمّن دوام و استمرار و قوت بیشتری است، هم چنان که در قرآن مجید آمده است که دادن جواب سلام با الفاظ بهتر باید باشد، لذا حضرت خلیل به آن عمل نمود.

﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ منکر به ضم میم و فتح کاف به معنای بیگانه و نا آشنا می‌آید، و چون گناه هم در مکتب اسلام ناشناخته و بیگانه هست، به آن نیز منکر گفته می‌شود، مقصود این‌که چون فرشتگان به شکل انسان آمدند، حضرت ابراهیم آنها را شناخت، بنابر این در دل خود گفت که ایشان

مردمانی بیگانه هستند، که من آنان را نمی شناسم، و نیز ممکن است که در حضور آنان به صورت استفهام فرموده باشد، و هدفش آن بوده است که آنان را بشناسد.

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ «راغ» از روغ مشتق است، و معنایش از جایی به جایی آهسته و پنهانی رفتن است، و مراد این که حضرت ابراهیم جهت پذیرایی از میهمانان، به گونه ای به خانه رفت که آنان متوجه رفتن او نشدند؛ زیرا اگر متوجه می شدند، نمی گذاشتند، او به خاطر پذیرایی، طعام حاضر نماید.

آداب میهمانی

ابن کثیر فرموده است که در این آیه، آدابی چند در خصوص پذیرایی از میهمانان از جانب میزبان ذکر شده است: نخست آن که نباید از میهمان پرسیده شود که آیا برای شما غذا بیاورم یا خیر، از این جهت حضرت ابراهیم به پنهانی و آهسته رفت، و جهت پذیرایی آنان بهترین غذایی را که میسر بود تدارک دید، یعنی گوساله ای را ذبح نموده و کباب کرد و به خدمت تقدیم فرمود. دوم آن که میهمانان را نباید در زحمت انداخت تا آنان را جهت حضور در سر سفره فرا خواند، بلکه جایی که نشسته بودند غذا را آنجا آورد، و در جلوی آنها گذاشت، چنان که می فرماید: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾. سوم آن که هنگام تقدیم غذا از نحوه گفتگو، چنین برمی آید که بر خوردن غذا اصراری در میان نبود، بلکه فرمود: ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ که آیا غذا نمی خورید، که اشاره دارد به این که اگر چه شما نیازی به خوردن ندارید ولی به خاطر ما قدری تناول بفرمایید.

﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ﴾ یعنی حضرت ابراهیم از غذا نخوردن آنان احساس خطر کرد؛ زیرا در آن زمان، در میان بزرگان چنین معمول بود که میهمان پذیرایی را می پذیرفت و از آن چیزی می خورد، و هر میهمانی که چنین



نمی‌کرد، از او خطر احساس می‌شد، که مبادا دشمن باشد که به قصد اذیت کردن آمده است، دزدان و ستمکاران آن زمان آنقدر شرافت داشتند که چون نان و نمک کسی را می‌خوردند او را آزار نمی‌دادند، از این جهت عدم تناول غذا، سبب احساس چنین خطری بود.

﴿ فَأَقْبَلَتْ أَمْرَاتُهُ فِي صَرَّةٍ ﴾ معنای صرّة صدای غیر عادی است، به صدایی که در اثر کشیدن قلم بر می‌آید، صریر می‌گویند، مقصود این‌که وقتی که حضرت ساره این را شنید که فرشتگان حضرت ابراهیم را به تولّد پسری نوید می‌دهند، و بدیهی است که فرزند از همسر متولّد می‌شود، و همسر حضرت ابراهیم ساره بود، متوجّه شد که این مژده متوجّه هر دوی آنان است، در نتیجه بدون اختیار، کلماتی چنین حیرت آور و متعجّبانه از او صادر شد و گفت: ﴿ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴾ که اولاً من پیرزنی هستم و نیز نازا می‌باشم، که در جوانی توان تولّد بچه را نداشته‌ام چگونه در دوران پیری پسری از من متولّد خواهد شد، فرشتگان در جواب فرمودند: ﴿ كَذَلِكَ ﴾ یعنی خداوند از قدرت کامل برخوردار است، و این امر در همین وضع در اثر همین قدرت خواهد شد، زمانی که در اثر این مژده حضرت اسحق متولّد شد، حضرت ساره ۹۹ و حضرت ابراهیم ۱۰۰ سال سن داشتند^(۱).

چون در اثنای گفتگو، حضرت ابراهیم پی برد که این میهمانان انسان نیستند، بلکه فرشتگان خداوند می‌باشند، پرسید که شما جهت چه کار مهمّی تشریف آورده‌اید، آنان نزول عذاب بر قوم لوط را ذکر نمودند، که آنها سنگ باران خواهند شد، ولی نه با سنگهای بزرگ، بلکه با سنگریزه‌های کوچک پدید آمده از گل.

﴿ مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ ﴾ یعنی آن سنگریزه‌ها با علامت ویژه‌ای از جانب پروردگارت، علامت گذاری می‌شوند، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که بر

هر یک از آن سنگریزه‌ها نام شخصی نوشته شده بود، که آن سنگریزه جهت هلاکتش فرستاده شده بود، و به هر طرفی که آن شخص می‌گریخت آن سنگ او را تعقیب می‌کرد، و مطلبی که در آیات دیگر متعلق به عذاب این قوم آمده است که حضرت جبرئیل کل آن آبادی را از زمین برکنده و سرنگون کرده است، منافی با این نیست؛ زیرا که نخست آن سنگباران گردید و سپس حضرت جبرئیل واژگونش کرد، پس از ذکر قوم لوط، قوم حضرت موسی و فرعون و غیره را ذکر فرمود.

در این آیه آمده است که چون حضرت موسی علیه السلام، پیام حق را به فرعون رساند، واکنش فرعون چنین بود که: ﴿فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ﴾ یعنی فرعون روی از حضرت موسی علیه السلام، برگرداند و متوجه لشکر و سرداران دولت خود شد، معنای لفظی رکن قوت و نیروی است، و کلام حضرت لوط در آیه ۸۰ سوره‌ی هود که فرمود: ﴿أُوْءَاوِیْ اِلٰی رُكْنٍ شَدِیْدٍ﴾ نیز به همین معناست؛ سپس قوم عاد و ثمود و در پایان قوم حضرت نوح علیه السلام، را ذکر فرمود، این وقایع پیش از این، چند بار ذکر شده است.

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ
وما ساختیم آسمان را به دست و ما بر همه توانا ایم. و زمین را ما گسترانیدیم، پس چه نیکو

الْمُهْدُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾ فَفِرُّوْا
گستراننده ایم. و از هر چیز آفریدیم جفتی تا شما به یاد آورید. پس بدوید

إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾ وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
به سوی خدا من برای شما از جانب او ترساننده آشکارم. و قرار ندهید با خدا کسی را معبود،

إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾ كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ
من برای شما از جانب او ترساننده آشکارم. هم چنین هر پیامبری که در گذشته نزد مردم آمده،



إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾ أَتَوَاصَوُا بِهِ بَلْ هُمْ
به او گفتند که تو ساحری یا دیوانه‌ای. آیا چنین وصیت کردند بایکدیگر، خیر، بلکه ایشان

قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۵۳﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾ وَذَكَرُ
مردمان شریری هستند. پس برگرد از آنان، نیستی تو ملامت شده. و تفهیم کن

فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾
که تفهیم نمودن به کار آید برای ایمانداران.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما آسمان را با قدرت (خود) بنا نمودیم و قدرت ما وسیع هست و ما زمین را (چون) فرشی آفریدیم، پس ما چه (گونه) نیکو گستراننده‌ایم، (منافع بسیار و گوناگونی در آن می‌گذاریم)، و هر چیز را جفت آفریدیم (مراد از جفت طرف مقابل هست، و بدیهی است که هر چیزی متضمن چنان صفت ذاتی یا عرضی می‌باشد، که در جفت مقابل آن ضد و یا نقیض آن ملحوظ می‌باشد، که در مقابل اولی قرار می‌گیرد؛ مانند آسمان و زمین، جوهر و عرض، گرمی و سردی، تلخ و شیرین، کوچک و بزرگ، زشت و زیبا، سفیدی و سیاهی، روشنی و تاریکی، و غیره) تا شما (از این مصنوعات توحید را) بفهمید (و ای پیامبر! به آنها بگو که چون این مصنوعات بر یگانگی صانع دلالت می‌کنند، پس شما (باید از آن استدلال نموده به همین دلیل) به سوی (توحید) خدا (گرایش پیدا کرده به جانب او) بدوید (اولاً خود عقل، با توجه به دلایل مذکور، اعتقاد به توحید را، ضروری می‌داند، سپس) من (نیز) از جانب خداوند برای (تفهیم نمودن) شما ترساننده‌ای آشکارا هستیم (که اعلام می‌دارم که بر منکرین توحید، عذاب خواهد رسید؛ پس با توجه به خوف از عذاب، اعتقاد به توحید،

بیشتر ضروری است،) و (سپس جهت توضیح بیشتر می گوید که) همراه با خداوند قایل به معبودی دیگر نباشید، (سپس به خاطر مضمون توحید، با عبارت دیگر انذار را تأکید نمود، که) من برای (فهماندن) شما از جانب خداوند، ترساننده ای آشکار هستیم، (پس از این، خداوند می فرماید، که شما بدون شک و تردید در واقع نذیر مبین هستید، هم چنان که اکنون بیان شد، ولی مخالفان شما چنان جاهل اند که معاذالله گاهی شما را ساحر و گاهی مجنون معرفی می کنند، پس شما صبور باشید؛ زیرا چنان که آنها به شما می گویند) هم چنین (بوده است وضع پیامبران گذشته که) هیچ پیامبری به سوی (کفار) ملت های گذشته نیامده است، مگر آن که (همه و یا بعضی) او را ساحر و یا مجنون گفته اند، (سپس از اجماع کفار بر این موضوع که پیامبران را ساحر و یا مجنون خطاب می کنند، تعجب می فرماید، که) آیا آنان پیایی یکدیگر را وصیت کرده اند، (این اتفاق چنان نشان می دهد که گویی از نسلی به نسلی دیگر وصیت شده که چون در زمان شما رسولی بیاید، او را چنین بگویید، سپس حقیقت واقعه را بیان می فرماید، که در حقیقت وصیتی نشده، حتی بعضی از ملت ها با بعضی ملاقاتی نداشته اند،) بلکه (در حقیقت علت این اجماع و اتفاق آن است که) همه ی آنان مردمانی سرکش هستند، (و به سبب این نظریه سرکشی است، و چون سرکشی در همه ی آنها مشترک است، بنابر این قول آنان نیز مشترک است،) پس (وقتی که در گذشته مردم چنین بوده اند، و نیز معلوم گشت که سبب آن طغیان است، پس) شما التفاتی به (گفته ی) آنان نکنید، (به کفر و اندیشه ی تکذیب آنان قرار نگیرید؛) زیرا هیچ ملامتی متوجه شما نخواهد شد، (چنان که خداوند در آیه ی ۱۱۹ سوره ی بقره فرموده است: ﴿وَلَا تَسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾) و (با اطمینان و وظیفه ی خود را انجام دهید، و فقط به مردم) تفهیم کنید؛ زیرا تفهیم نمودن (در حق کسانی که موفق به



ایمان آوردن نیستند، تنها می‌تواند اتمام حجّت واقع شود، ولی در حق کسانی که موفّق به ایمان آوردن شدند، مفید می‌باشد؛ زیرا که) به اهل ایمان (چه تازه ایمان آورده باشند، و چه از قبل مؤمن بوده‌اند)، نفع می‌رساند، (به هر حال این تذکّر متضمّن فواید عام و حکمتی برای همه است؛ لذا شما آن را انجام دهید، و برای ایمان نیاوردن کسی اندوه نخورید).

معارف و مسایل

آیات گذشته حاوی بحث آخرت، قیامت و عذاب منکرین معاد بودند، و این آیات مشتمل بیان قدرت کامل حق تعالی می‌باشد، که به موجب آن تعجّب منکرین قیامت و دوباره زنده شدن مردگان، از بین رفته است، و ضمن اثبات توحید، به ایمان به مقام رسالت تأکید شده است.

﴿بَيِّنْهَا بَأْيِيدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ لفظ «اید» به معنای قوّت و قدرت آمده است، حضرت ابن عبّاس در اینجا لفظ «اید» را چنین تفسیر فرموده است: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ یعنی بشتابید به سوی خدا، حضرت ابن عبّاس فرموده است که از گناهان خود فرار نموده و با توبه به سوی خدا بشتابید.

ابوبکر و زّاق و جنید بغدادی فرموده‌اند که نفس و شیطان مردم را به سوی معاصی فرا می‌خوانند، و آدمی را فریب می‌دهند، از آنها بگریزید و به خدا پناه ببرید، که او شما را از شرّ آنها نجات خواهد داد^(۱).

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ
و من جن و انسان را که آفریدم برای بندگی خودم. نمی‌خواهم از آنها رزقی و نمی‌خواهم

أَنْ يُطْعَمُونَ ﴿۵۷﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۵۸﴾

که به من غذایی بدهند. خداوند، اوست روزی دهنده، نیرومند قوی.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعِجِلُونَ ﴿۵۹﴾

پس دلو گناهکاران پر شد، همچنانکه پر شد دلو همراهان شان، پس از من شتاب نخواهند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۶۰﴾

پس ویرانی است برای منکران از روزشان که به آنها وعده شده است.

خلاصه‌ی تفسیر

(در حقیقت) من انسان و جن را بدین جهت، آفریدم که عبادت مرا بجا بیاورند، (و ترتب منافع دیگر بر آفرینش جن و انس به جهت کمال عبادت، منافی این امر نیست، و نیز عدم صدور عبادت از بعضی جن و انس هم منافاتی با این مطلب ندارد؛ زیرا حاصل: ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ ناشی از اراده‌ی تشریحی است، یعنی امر نمودن آنان به عبادت، مبتنی بر اراده‌ی تکوینی، یعنی اجبار کردن آنها بر عبادت نیست، و تخصیص جن و انس بدان جهت است که مراد از عبادت، عبادت بالاختر و ابتلاست، و ملایکه اگر چه عبادت می‌کنند، ولی مورد ابتلا قرار نمی‌گیرند، و مخلوقات دیگر چون حیوانات و نباتات و غیره، اختیاری ندارند، حاصل مطلب این‌که (خداوند می‌فرماید) هدف من به کار گرفتن آنها در عبادت شرعی است، و بجز این من از آنان روزی دادن (مخلوقات را) نمی‌خواهم، و نیز نمی‌خواهم که به من روزی دهند، بلکه خداوند متعال خود، رازق همه می‌باشد، (پس نیازی به روزی رساندن مردم به او نمی‌باشد، و او تعالی) نیرومند است، بسیار نیرومند، (که احتمال عقلی عجز، ضعف و دیگر نیازمندیها، در ذات مقدّس او راه ندارد، پس ممکن نیست که او از کسی روزی بخواهد، بحث تا



اینجا در بیان ترغیب بود، سپس ترهیب بیان می‌گردد، که چون و خوب عبادت به اثبات رسید، و مهمترین رکن آن ایمان است، پس اگر باز هم ایشان بر کفر و شرک خود مصرّ باشند) پس (باید بشنوند که) نوبت (سزای) آن ظالمان نیز (در علم الهی مقرر) هست، هم چنان که در خصوص هم مشربان آنان (در گذشته) نیز نوبتی (مقرر) بود، (در علم خداوند برای سزای هر مجرم و ظالمی، وقت خاصی، مقرر است، و بدین ترتیب وقت و نوبت همه‌ی مجرمین فرا می‌رسد، آنگاه آنها به عذاب مبتلا می‌شوند، چه در هر دو جهان، و چه تنها در آخرت) پس نزدیکی (عذاب) را از من تقاضا نکنند، (چنان که عادت آنهاست که به هنگام شنیدن تهدید و وعید، به صورت انکار خواهان عذاب می‌شوند)، الغرض (چون روزهای نوبت آنان برسند که از همه شدیدتر روز موعود قیامت است، پس) با فرا رسیدن آن روز که به کفار وعده شده بود، ویرانی عظیمی متوجه آنها خواهد شد، (چنان که این سوره‌ی هم با همین وعده آغاز شد که: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۝ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ و حسن افتتاح و خاتمه این، ظاهر و آشکار گردید).

معارف و مسایل

هدف از آفرینش جن و انس

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ یعنی ما جن و انس را بجز برای عبادت، برای هدفی دیگر نیافریدیم، این مطلب ظاهراً با دو اشکال مواجه است: نخست آن که چون مخلوقی را خداوند برای امر خاصی آفریده است، و خواست او بوده است که این امر را انجام دهند، پس عقلاً محال و غیر ممکن است که آن مخلوق بتواند از آن منحرف شود، و سرکشی کند؛ زیرا انجام هر کاری بر خلاف مشیّت و خواست خدا، محال است، اشکال

دوم این که در این آیه هدف آفرینش انسان و جن در عبادت منحصر شده است، در صورتی که در آفرینش آنها علاوه بر عبادت فواید و حکمت‌های دیگری هم وجود دارد.

در پاسخ به اشکال نخست، بعضی از مفسرین این حکم را مختص به مؤمنین قرار داده‌اند، یعنی ما جن و انس مؤمن را جز برای عبادت خلق نکرده‌ایم، و ظاهر است که مؤمنین تا حدی به عبادت پایند هستند، این نظریه ضحاک، سفیان و غیره می‌باشد، و از قرائتی از حضرت ابن عباس در این آیه، لفظ مؤمنین هم مذکور است با این عنوان که: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ از این قرائت این موضوع تأیید می‌گردد که این مطلب برای مؤمنین بیان شده است، و برای رفع این اشکال در خلاصه‌ی تفسیر گفته شد که مراد از اراده‌ی الهی در این آیه، اراده‌ی تکوینی نیست، که وقوع خلاف آن، محال باشد، بلکه مراد از آن اراده‌ی تشریحی است، یعنی ما فقط آنها را بدین جهت آفریدیم تا آنها را مأمور به عبادت کنیم. چون امر الهی مشروط به اختیار انسانی است؛ لذا وقوع خلاف آن محال نیست، یعنی خداوند به همه دستور عبادت داده، ولی همراه با این دستور به آنها اختیار داده است، پس گروهی این اختیار خدادادی را صحیح به کار برده و به عبادت پرداخته‌اند، و بعضی دیگر به غلط استعمال نموده از عبادت سرباز زده‌اند، این رأی حضرت علی علیه السلام است که امام بغوی آن را نقل نموده است، و توجیه بهتر و بی‌غش آن، چنان است که در تفسیر مظهری بیان شده است، که مطابق آن، مراد از آیه، این است، که «ما خلقت» آنها را به نحوی انجام دادیم که در وجود آنها استعداد و صلاحیت عبادت را نهادیم، چنان‌که در طبع هر جن و انس این استعداد فطرتاً موجود است؛ پس گروهی آن را در مسیر صحیح به کار می‌برند، و پیروز می‌شوند، و بعضی دیگر آن استعداد را در معاصی و شهوات تزییع می‌نمایند، و



مصدق این موضوع، آن حدیثی است، که رسول خدا ﷺ، فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او یمجسانه» هر نوزادی بر اساس فطرت متولد می شود، پس پدر و مادر، او را از فطرت باز می دارند، یهودی یا مجوسی بار می آورند.

مقصود از آفرینش بر فطرت در نزد اکثر علما، آفرینش بر دین اسلام است، چنان که در این حدیث آمده است که در وجود هر انسانی طبعاً و خلقاً استعداد و صلاحیت دین و ایمان به ودیعت گذاشته شده است، و چه بسا پدر و مادر این استعداد را ضایع می کنند، و بر مسیر کفر سوق می دهند، هم چنین این آیه: ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، می تواند چنین مفهومی داشته باشد، که در هر فرد جن و انس، خداوند صلاحیت و استعداد عبادت را گذاشته است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

پاسخ به اشکال دوم در خلاصه‌ی تفسیر چنین آمده است که، آفرینش مخلوقی برای عبادت فواید و منافع دیگر را نفی نمی کند.

﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾ یعنی من با آفریدن جن و انس طبق عادت عموم مردم، نفع ذاتی خود را در نظر نگرفته‌ام، تا آنها برای من، یا برای خود، یا عموم مخلوقات، روزی پدید بیاورند، و یا با کسب خویش مرا روزی بدهند، تمام این گفتگو مطابق روش و عادت عامه‌ی انسان آورده شده است؛ زیرا هدف بزرگترین انسان که برده‌ای می خرد و مبالغی بر او صرف می نماید، این است که او را به کار گیرد، و ضروریات خود را دفع نموده در کارها از او کمک حاصل کند، و یا او از کسب خویش به آقا بدهد، تا امرار معاشش تأمین گردد، و حق تعالی از همه‌ی اینها پاک و منزّه می باشد، لذا فرمود: هدف من از آفریدن آنها، نفع ذاتی خود من نیست، ﴿ذُنُوبًا﴾ لفظ «ذنوب» به فتح ذال در اصل به دلو بزرگ گفته می شود، بر عموم چاههای موجود در روستاها، جهت سهولت امر بر داشت آب، نوبت



مقرر می‌گردد، و هر کسی به نوبه‌ی خود، آب بر می‌دارد؛ بنابراین، در اینجا لفظ «ذنوب» به معنای نوبت است.

مقصود این‌که چنان‌که به امم گذشته در زمان خودشان فرصت عمل داده شد، و چون هر کدام در نوبت خود کار نکردند گرفتار عذاب شده از بین رفتند، هم چنین برای مشرکین زمان حاضر نوبتی مقرر است، که اگر تا آن زمان از کفر خود باز نیامدند، به عذاب الهی گرفتار خواهند شد، چه در این جهان، و چه در آن جهان؛ لذا ای پیامبر، به آنها بفرما از عجله نمودن باز بیاید، یعنی پاسخ کفار که به صورت تکذیب و انکار، می‌گویند که اگر ما مجرمان واقعی هستیم و وقوع عذاب برای مجرمین طبق نظر شما ثابت است، پس چرا بر ما عذاب واقع نمی‌شود، این است که عذاب سر موعد مقرر و نوبت خودش می‌آید، نوبت شما هم فرا خواهد رسید، شتاب نکنید.

الحمد لله که سوره ذاریات روز دوشنبه به تاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۹۱ هـ ق به اتمام رسید.

هم چنین خدا را شکر که ترجمه‌ی آن به فارسی نیز در تاریخ بیستم شعبان المعظم سنه ۱۴۰۹ هـ ق به پایان رسید.



سورة الطُّورِ

سورة الطُّورِ مکیة و هی تسع و اربعون آیه و فیها رکوعان
سوره طور در مکه نازل شده و دارای چهل و نه آیه و دو رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

وَ الطُّورِ ﴿١﴾ وَ كَتَبَ مَسْطُورٍ ﴿٢﴾ فِی رَقٍ مَّنشُورٍ ﴿٣﴾ وَ الْبَیْتِ
قسم به طور. و به کتاب نوشته شده. در ورق کشاده. و به خانه‌ی

الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾ وَ السَّفِّ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
آباد. و به بام بلند. و به دریای جوشان. بی شک عذاب رب تو

لَوْ قِعُ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾ یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾ وَ تَسِيرُ
واقع شدنی است. نیست برای آن دفع کننده‌ای. روزی که بلرزد آسمان لرزیدن. و راه بروند

الْجِبَالُ سَیْرًا ﴿١٠﴾ فَوَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكْذِبِیْنَ ﴿١١﴾ الَّذِیْنَ هُمْ فِی حَوْضٍ
کوه‌ها راه رفتن. پس ویرانی است در آن روز برای تکذیب‌کنندگان. آنانکه سخن‌سازی می‌کنند

یَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾ یَوْمَ یُدْعُونَ اِلٰی نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾ هَٰذِهِ
بازی‌کنان. روزی که به شدت سوق داده می‌شوند به سوی جهنم سوق داده شدن. این است

النَّارُ الَّتِی كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٤﴾ اَفَسِحْرُ هَٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾
آن آتشی که شما آن را دورغ می‌دانستید. آیا این سحری است یا شما نمی‌بینید.



أَضْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ
وارد شوید در آن، پس صبر کنید یا صبر نکنید برابر است بر شما، جزا داده می‌شوید

مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿۱۷﴾ فَكِهِينَ بِمَا
به آنچه می‌کردید. کسانی که ترسیده‌اند در باغها و نعمتها می‌باشند. میوه خورنده از آنچه

آتاهم رَبُّهُمْ وَوَقَّهْمُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۱۸﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا
داده به آنها رب‌شان، و نجات داد آنها را رب‌شان از عذاب دوزخ. بخورید و بنوشید خوشگوار،

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَ
در عوض کارهایی که می‌کردید. تکیه داده بر تختها گذاشته شده به ردیف، و

زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَتَّعْتُهُمْ
به از دواج شان دادیم حورهای بزرگ چشم را. کسانی که یقین کردند و به راه شان رفتند،

ذُرِّيَّتَهُمْ بِايمَانٍ، پیوست کردیم به آنها اولادشان را، و نکاستیم ذره‌ای از کردارشان،

كُلِّ امْرِي بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿۲۱﴾ وَ اَمَدَدْنَهُمْ بِفَكَهِيَةٍ وَ لَحْمٍ مَمَّا
هر انسان به کردار خودش گرفتار است. پیاپی دادیم به آنها میوه و گوشت از آنچه

يَشْتَهُونَ ﴿۲۲﴾ يَتَنَزَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا
می‌خواهند. می‌ربایند از یکدیگر در آنجا لیوان، نه بیموده گویی است در آن شراب و نه

تَأْتِيْمٌ ﴿۲۳﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُوْلُوْهُ مَكْنُوْنٌ ﴿۲۴﴾ وَ اَقْبَلَ
در گناه افتادن. و دور می‌زنند بر آنها بچه‌هایشان گویی که مرواریدند پنهان. و روی آوردند

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُوْنَ ﴿۲۵﴾ قَالُوْا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِيْ اَهْلِنا
بعضی بر بعضی که از همدیگر می‌پرسند. گفتند که ما بودیم پیش از این در خانه‌های خود



مُشْفِقِينَ ﴿۲۶﴾ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَاوْ وَقِنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾ اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ
ترسان. پس احسان کرد خدا بر ما و نجاتمان داد از عذاب سوزان. ما پیش از این

نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿۲۸﴾

می خواندیم اورا، بی شک اوست نیک روش مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به (کوه) طور و به کتابی که به صورت نامه‌ای سرگشاده نوشته شده است، (مراد نامه‌ی اعمال است که نسبت به آن در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی اسراء آمده است: ﴿كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾، و آنچه در آن نوشته از روی تشبیه کاغذ گفته شده است،) و (قسم) به بیت المعمور (که در آسمان هفتم عبادتگاه فرشتگان می باشد، کما فی الدر مرفوعاً) و (قسم) به سقف بالا (که مراد از آن آسمان است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی انبیا فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا﴾ و نیز در آیه‌ی ۲ از سوره‌ی رعد فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ﴾ و صح بهذا التفسیر عن علی بسند صحیح کنز العمال عن مستدرک الحاکم) و (قسم) به دریای (شور) که پر (از آب) است (سپس در مقام جواب قسم می فرماید) که یقیناً عذاب پروردگار تو حتماً واقع خواهد شد، و کسی نمی تواند آن را تغییر دهد (و در) روزی (واقع خواهد شد) که آسمان به لرزه در می آید، و کوهها (از جای خود) به حرکت در می آیند، (و مراد از آن روز قیامت است، و لرزیدن یا به اعتبار معنی متبادر است، و یا مراد از آن انشقاق است، که در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی رحمن آمده است: ﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ﴾ و در روح المعانی هر دو تفسیر از حضرت ابن عباس منقول اند، و هیچ تفاوتی بین این دو تفسیر نیست؛ زیرا می توانند پیاپی متحقق بگردند، در اینجا حرکت کوهها آمده است، و در آیاتی دیگر ریزه ریزه شدن آنها و در آیاتی دیگر

برباد رفتن آنهاست، چنانکه خداوند در آیه‌ی ۱۰۵ از سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿يَنْسِفُهَا رَبِّي﴾ و نیز در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی واقعه می‌فرماید: ﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً﴾ و هدف از این قسمها نزدیک گردانیدن مقسم به، در ذهن است، که علت اصلی وقوع قیامت پاداش و سزاست، و مدار کار در مجازات، احکام شرعی است، پس در قسم یاد نمودن به کوه طور، به این مطلب اشاره دارد که خداوند صاحب کلام و احکام است، و مبنای مجازات موافقت یا مخالفت با احکام است، و قسم خوردن به نامه‌ی اعمال اشاره بر این مطلب است، که مجازات بر محفوظ و منضبط شدن موافقت و یا مخالفت، موقوف است، و آن در صورتی است که اطاعت از احکام الهی لازم باشد، و قسم خوردن به بیت‌المعمور اشاره به این مطلب دارد که عبادت چنان امر ضروری است، که فرشتگان با این که جزا و سزایی ندارند از آن آزاد نشدند، نتیجه‌ی مجازات دوتاست: جنّت، دوزخ، قسم خوردن به آسمان به این مطلب اشاره دارد که جنّت چنان مقام والایی است که آسمانها به آن نمی‌رسند، و قسم یاد نمودن به بحر مسجور به این مطلب اشاره دارد که دوزخ مانند دریایی ترسناک است، این می‌تواند وجه تخصیص قسمها به این اشیا باشد، و توجیه خود قسم به اینها در ذیل آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی حجر ﴿لَعْمَرِك﴾ و نیز غرض و هدف آن در ابتدای سوره‌ی صافات گذشت، سپس بعضی از وقایع این روز را بیان می‌فرماید، چون مشخص شد که برای مستحقین عذاب، حتماً عذاب خواهد آمد، پس کسانی که تکذیب کننده قیامت و دیگر امور برحق توحید و رسالت هستند، (و) کسانی که در شغل (تکذیب به) بیهودگی، می‌پردازند، (که به سبب آن مستحق عذاب شده‌اند، پس در آن زمان، بدبختی آنان فرا خواهد رسید)، روزی که آنها را به سختی به سوی آتش دوزخ می‌آورند؛ (زیرا کسی با رضایت خود از چنین جاههای نمی‌گذرد، و چون وقت انداختن



آنان در جهنم پیش می آید به شکلی انداخته می شوند که در آیه ی ۴۱ سوره ی رحمن آمده است: ﴿فِيَوْخَذُ بِالْأَوْصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ و دوزخ را به آنان نشان داده از روی توبیخ می گویند، که این همان دوزخ است که شما آن را تکذیب می کردید، (آیاتی را که متضمن خبر دوزخ بود، تکذیب می کردید. و نیز به آنها سحر می گفتید، آری آنها در نزد شما سحر بودند) پس آیا این (هم) سحر است، (بینید و بگویید) یا این که شما (اکنون هم) نمی بینید، (هم چنان که در دنیا به علت ندیدن منکر شده بودید، پس اکنون) در آن داخل شوید، پس چه (به آن) صبر کنید یا صبر نکنید، هر دو در حق شما برابرند، (و با او ایلا گفتن از آن، رهایی نخواهید یافت، و نه با تسلیم و انقیاد و سکوت مورد عفو و مرحمت قرار می گیرید، و نه از آن بیرون آورده می شوید؛ بلکه باید همیشه در آن بمانید) و هم چنان که شما می کردید به شما جزا داده می شود، (شما کفر کرده بودید که بزرگترین نافرمانی و ناشکری به حقوق الله تعالی و کمالات غیر متناهی اوست، پس در سزای آن جاودانگی در دوزخ نصیب شما می گردد، که عذابی اشد و غیر متناهی است، سپس در مقابل این، پاداش سپاسگزاران را بیان می نماید، که) اهل تقوا بدون شک در باغهای بهشت و اسباب عیش می باشند (و) به آنچه (از اسباب عیش و راحتی که) پروردگار آنان به آنها داده است، خوشحال می شوند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ محفوظ نگاه می دارد، (و ضمن داخل کردن شان به جنت، می فرماید که) نیک بخورید و بیاشامید، به مشابه پاداش کردار (نیک) تان (که در دنیا انجام می دادید) تکیه داده بر تختهایی که به ردیف چیده شده اند، و ما آنها را با زنانی سفید و بزرگ چشم، (حوران) ازدواج می دهیم، (و چنین حالتی برای همه ی اهل ایمان است) و (سپس از آن مؤمنین خاصی ذکر می شوند که اولاد آنها نیز به ایمان موصوف بودند، لذا می فرماید که) کسانی که ایمان آوردند و فرزندان شان

هم در ایمان با آنها همراه شدند، یعنی آنان هم ایمان آوردند، اگر چه در کردار به پایه‌ی پدران خود نرسیدند، به قرینه‌ی عدم ذکر اعمال، و نیز در احادیث به صراحت آمده است که: «کانوا دونه فی العمل، و کانت منازل آبائهم ارفع، و لم یبلغوا درجاتهم و عملهم»^(۱). پس اگر چه مقتضای قلت عمل این بود که منزلت آنها کمتر باشد، اما به خاطر اکرام پدران مؤمن شان و خوشحال گردانیدن آنها) ما فرزندان شان را نیز (در پایه و منزلت) با آنها شامل می‌کنیم و (به جهت این مشمول گردانیدن) ما از اعمال آنها (متبوعین اهل جنّت) چیزی کم نمی‌کنیم (که مقداری از اعمال متبوعین گرفته به فرزندان شان بدهیم، تا از نظر مقام هر دو گروه با هم برابر باشند، مانند این که نزد کسی ششصد تومان باشد و در نزد دیگری چهارصد تومان و هدف برابر کردن آن دو نفر باشد، یکی از صورت برابری چنان است، که از صاحب ششصد تومانی، صد تومان گرفته به صاحب چهارصد تومانی بدهند، تا برای هر کدام پانصد تومان باشد.

صورت دوم این که از صاحب ششصد تومانی چیزی کاسته نشود، بلکه دو یست تومان به صاحب چهارصد تومانی بدهند تا هر دو برابر شده هر کدام مالک ششصد تومان قرار گیرند.

پس مطلب این است که در آنجا، صورت اول واقع نخواهد شد، که در اثر آن متبوع از پایه و مقامش با کاستن از عملش به درجه‌ی پایین‌تری تنزل بیابد، و تابع ارتقا یافته هر دو در پایه‌ی متوسط با هم برابر قرار بگیرند، بلکه صورت دوم واقع می‌شود که متبوع در درجه‌ی عالی خود باقی می‌ماند، و تابع تا پایه‌ی او ارتقا داده می‌شود، و شرط ایمان در متبوع و نسل او از آن جهت است، که اگر ذرّیت مؤمن نباشند، نمی‌توانند با آبای مؤمن ملحق بشوند؛ زیرا که) هر شخصی از کفار در اعمال (کفرآمیز) خود محبوس (فی



النار و ماخوذ) می باشد (چنان که در آیه ی ۳۸ از سوره ی مدثر فرموده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْاَيْمِيْنِ﴾ فسره ابن عباس کما فی الدر، یعنی هیچ راهی برای نجات نیست، لذا الحاق آنها با آبا ی مؤمنین متصوّر نمی باشد؛ بنابر این در الحاق ذرّیت به آبا، ایمان مشروط به است) و (سپس مطلق اهل ایمان و اهل جنّت بیان می گردد، که) ما به طور روزافزونی و مطابق میلشان به آنان هر نوع میوه و گوشت خواهیم داد، (و) در آنجا (به صورت شوخی) جام شراب را از یکدیگر می ربایند، که آن (شراب) متضمّن هذیان گویی نمی باشد؛ (زیرا مست نمی گردند) و سخن بیهوده ای (برخلاف عقل و متانت) بر زبان نمی آورند، و (جهت آوردن میوه و چیزهای دیگر) بچه هایی در نزد آنان رفت و آمد می کنند که (در مورد خصوصیات آنها در سوره ی واقعه بحث خواهد شد و آنها) به (خدمت آنها مختص می باشند، (و از نظر غایت حسن و جمال چنان می باشد که) گویی چون مرواریدند، در پوش نگهداشته شده، (که ذره ای گرد و غبار بر آنها ننشسته است و بی نهایت درخشان خواهند شد) و (مسرت روحانی نیز برای آنان حاصل خواهد شد، که) ضمن توجه به یکدیگر با همدیگر صحبت می کنند، (و در اثنای گفتگو) چنین هم می گویند که (ای برادر!) ما پیش از این در خانه ی خود (که دنیا باشد، از سرانجام کار) می ترسیدیم، پس خداوند بر ما احسان بزرگی فرمود، و ما را از عذاب دوزخ نجات داد، (و) ما پیش از این (در دنیا) از او می خواستیم (و دعا می کردیم، که ما را ضمن نجات از دوزخ در جنّت داخل بفرماید، پس خداوند دعای ما را اجابت نمود، و) اوست در حقیقت احسان کننده و مهربان بزرگ، (و از این مضمون حصول مسرت روشن است، و چون این امر از دو جهت نعمتی بود، یکی به جهت مطلق نجات از عذاب، دوم اجابت دعای ما بندگان نالایق، بنابر این، آن به دو عنوان تعبیر گردید.)

معارف و مسایل

﴿وَالطُّورِ﴾ طور در زبان عرب به کوهی اطلاق می‌شود که در آن درخت بروید، و در اینجا مراد از آن، طور سینین است که در سرزمین مدین واقع است، و بر آن، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، به مقام کلیم‌اللّٰهی مشرف شدند، در بعضی روایات حدیث آمده است که در دنیا چهار کوه‌اند که از کوه‌های بهشت به شمار می‌آیند، یکی از آنها کوه طور است (۱).

در قسم یاد نمودن خداوند به کوه طور، ضمن اشاره به تعظیم و تشریف خاص آن، به این حقیقت نیز اشاره دارد که برای بندگان برخی کلام و احکام نازل شده که پایبندی بر آنها لازم و ضروری است.

﴿وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ۝ فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ﴾ لفظ «رق» در اصل به پوست باریک و نازک گفته می‌شود، که جهت نوشتن به جای کاغذ به کار گرفته می‌شد، و مراد از آن در اینجا چیزی است که بر آن نوشته می‌شود، بنابر این، از آن به کاغذ ترجمه می‌شود و مراد از «کتاب مسطور» نامه‌ی اعمال انسان است، هم چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید و بعضی از مفسرین معتقدند که مراد از آن قرآن کریم است (۲).

کعبه‌ی آسمان بیت المعمور

﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ بیت المعمور در آسمان، کعبه فرشتگان است، که در مقابل کعبه‌ی دنیا است، از احادیث صحیحین ثابت است که وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در شب معراج به آسمان هفتم رسید، به بیت المعمور برده شد، جایی که در روزی هفتاد هزار فرشته جهت عبادت وارد آن می‌شدند، و پس از این هرگز نوبت دیگری به آنها نمی‌رسید؛ (زیرا روز دوم نوبت



فرشتگان دیگر است) (۱).

بیت المعمور، کعبه فرشتگانی است که اهل و ساکن آسمان هفتم می باشند، بنابراین وقتی که رسول خدا ﷺ، در شب معراج به بیت المعمور رسید، ملاحظه نمود که حضرت ابراهیم علیہ السلام، بر دیوار آن تکیه زده و نشسته اند، و چون او بانی کعبه‌ی دنیا بود، خداوند متعال در مقام پاداش، رابطه‌ی او را با کعبه‌ی آسمان برقرار نمود (۲).

﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ مراد از بحر، دریاست، و مسجور از سجر مشتق شده است که به چندین معنا می آید، که یکی از معانی آن شعله‌ور ساختن آتش است، بعضی از مفسرین معتقدند که همین معنای در اینجا مراد می باشد، و مطلبش این است که قسم به دریا که شعله‌ور می گردد، و اشاره بدان است که همه‌ی دریاها در روز قیامت شعله‌ور خواهند شد، چنان که در آیه‌ی ۶ از سوره‌ی تکویر آمده است که: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ یعنی دریاها ضمن شعله‌ور شدن از چهار طرف مردمان میدان محشر را احاطه می کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است، و نیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبدالله بن عمر چنین تفسیر نموده اند (۳).

شخص یهودی از حضرت علی رضی الله عنه، پرسید که: جهنم کجاست؟ آن جناب رضی الله عنه، فرمود که: جهنم دریاست، او که از کتب سابقه اطلاع داشت، آن را تصدیق نمود (۴).

حضرت قتاده و عده‌ای دیگر «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، و ابن جریر همین معنا را اختیار نموده است (۵). و در

۱ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر.

۵ - ابن کثیر.

۲ - ابن کثیر.

۴ - قرطبی.

خلاصه‌ی تفسیر نیز همین معنی اختیار شده است.
﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۝ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ (یقیناً عذاب پروردگار تو واقع خواهد شد، و کسی قدرت دفع آن را ندارد.) این جمله جواب قسم است، قبلاً به طور، صحائف اعمال، بیت المعمور، آسمانها و دریا قسم یاد کرده شد، که این مطلب بر وقوع حتمی عذاب الهی بر کفار، دلالت دارد.

واقعه‌ای از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه

روزی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، سوره‌ی طور را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه رسید، آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز بیمار شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی او چیست ^(۱).

حضرت جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از مسلمان شدنم، بدین جهت به مدینه آمدم تا در خصوص اسرا با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مذاکره کنم، چون رسیدم آن حضرت صلی الله علیه و آله، در نماز مغرب سوره‌ی طور را قرائت می کرد، و صدایش بیرون مسجد شنیده می شد، و چون این آیه را خواند: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۝ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ ناگهان به گونه‌ای شدم که گویی دلم دارد می ترکد، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این که عذاب مرا فرا خواهد گرفت ^(۲).

﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾ «مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق می شود، و اینجا حرکت مضطرب آسمان در قیامت بیان شده است.

تعلق نسبی با بزرگان به شرط ایمان، در قیامت مفید است

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ یعنی

کسانی که ایمان آوردند، و فرزندان شان هم در ایمان آوردن از آنها پیروی کردند، یعنی مؤمن گردیدند، فرزندان آنان را در بهشت نیز به آنان ملحق خواهیم کرد.

از حضرت ابن عباس روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند فرزندان مؤمنین را نیز به درجه‌ی آبای بزرگشان نایل می‌گرداند، اگر چه در عمل مستحق چنان درجه‌ای نباشند، تا که چشم آن بزرگواران خنک گردد^(۱).

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است که حضرت ابن عباس فرموده است (حضرت سعید می‌فرماید به گمان من ابن عباس از رسول خدا ﷺ، روایت فرموده است) که چون کسی داخل بهشت می‌شود، از پدر و مادر و زن و فرزند خود می‌پرسد که آنها کجا هستند؟ به او گفته می‌شود که آنان به درجه‌ی شما نرسیده‌اند، (بنابر این، جایگاه آنها در بهشت از شما جداست) عرض می‌کند که پروردگارا عملی که انجام دادم برای خود و آنها کردم، از خداوند دستور می‌رسد که آنان را نیز به همین درجه نایل بگردانید^(۲).

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت می‌شود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها باوجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده‌ای می‌رسد، و به درجه‌ی پدران صالح خود رسانیده می‌شوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده‌ای خواهد

۱ - رواه الحاكم والبيهقي في سننه و البزار و ابونعيم في الحلية و ابن المنذر و ابن جرير و ابن ابي حاتم از مطهری.

۲ - ابن کثیر.

رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان‌که در مسند امام احمد از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند درجات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می‌برد، آنان می‌پرسند که خداوند! این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ پاسخ می‌رسد فرزندان تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می‌بینید اثر آن است^(۱).

﴿ وَمَا أَلْتَنَّهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ﴾ معنای لفظی «الت و ایلات» کاستن است^(۲). و معنای آیه چنین است که جهت متعالی ساختن درجات اولاد، و ملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی‌شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می‌رساند.

﴿ كُلُّ أَمْرٍ إِذَا مَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴾ یعنی هر کسی به عمل خود محبوس می‌شود، و چنان نخواهد شد که گناه دیگری را برای او محسوب کنند، یعنی آن چنان‌که در آیات سابق گذشت که به سبب نیک بودن آبا، اولاد نیز به درجه‌ی آنان می‌رسند. در اینجا چنین نیست که به سبب بد بودن یکی، دیگری مورد مؤاخذة قرار گیرد؛ زیرا این مختص به حسنات است، و در سیئات اثر گناه کسی بر دیگری واقع نخواهد شد^(۳).

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿ ۲۹ ﴾ أَمْ يَقُولُونَ
پس تفهیم کن که نیستی تو به فضل پروردگارت خبرگیرنده از جنها و نه دیوانه. آیامی‌گویند

شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿ ۳۰ ﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي
که شاعری است که نسبت به او منتظر گردش زمانه هستیم. بگو منتظر باشید من هم

۱ - رواه الامام احمد و قال ابن كثير اسناده صحيح و لم يخرجوه و لكن له شاهد في صحيح مسلم عن ابي هريرة.

۲ - قرطبي.

۳ - ابن كثير.



مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿۳۱﴾ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَعَهُمْ بِهِذًا أَمْ هُمْ قَوْمٌ
با شما منتظر هستیم. آیا می‌آموزند آنها را عقلهای شان این‌را، یا که آنها گروه

طَاغُونَ ﴿۳۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾ فَلْيَأْتُوا
اشرارند. یا می‌گویند که قرآن را خود گفته است، بلکه یقین نمی‌کنند. پس باید بیاورند

بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۳۴﴾ أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ
سخنی مانند آن اگر راستگو هستند. آیا آفریده شده‌اند خود بخود، یا آنان

الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ
آفریدگارانند. آیا آفریده‌اند آسمانها و زمین را، چنین نیست، بلکه یقین نمی‌کنند. آیا

عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمْ الْمُضْتَبِرُونَ ﴿۳۷﴾ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ
در نزد آنهاست خزانه‌های رب تو، یا آنها نگهبانند. آیا آنان نردبانی دارند که می‌شنوند

فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعِيهِمْ بِسُلْطَنٍ مُبِينٍ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَهُ أَلْبَنَاتٌ وَ لَكُمْ
بر آن، پس باید بیاورد شنونده‌ی آنها سند آشکار. آیا نزد اوست دختران و برای شما

الْبُنُونَ ﴿۳۹﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۴۰﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ
پسران. آیا می‌خواهی از ایشان مزدی پس بر آنها بار تاوان است. آیا آنان خبر دارند از

الْغَيْبِ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۱﴾ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ
غیب پس آنان می‌نویسند. آیا می‌خواهند توطئه‌ای، پس منکران آنان گرفتار

الْمُكِيدُونَ ﴿۴۲﴾ أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۳﴾
توطئه‌می‌شوند. آیا برای آنهاست حاکمی بجز خدا، پاک است خداوند از شر یک‌گردانیدن آنها.

وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ﴿۴۴﴾ فَذَرَهُمْ
و اگر ببینند تخته‌ای از آسمان ساقط‌شونده، می‌گویند، این ابری است غلیظ. پس بگذار ایشان را

حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ تَابِيبِنْدِ أَنْ رُوزِ خُودِرَا كِه مِي اِفْتَدِ دِرَان بَر اَنهَا صَاعِقِه. رُوزِي كِه بِه دَرْد نَمِي خُورِد بَرَاي اَنان

كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ تُوطنه شان اصلاً، ونه به آنها كمك كرده مي شود. وبه براي گناهكاران عذابي است، بيش از آن.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ وَلِيٌ بِسِيَرِيٍّ اَز اَنان نَمِي دانند. و تو در انتظار دستور پروردگارت باش، كه تو

بِأَعْيُنِنَا وَنَنْبِئُكَ بِمَا تَعْمَلُ ﴿٤٨﴾ وَمِنَ الَّذِينَ رُوزِ خُودِرَا كِه مِي اِفْتَدِ دِرَان بَر اَنهَا صَاعِقِه. رُوزِي كِه بِه دَرْد نَمِي خُورِد بَرَاي اَنان

فَسَبِّحْهُ وَادْبُرْ لِّلْجُومِ ﴿٤٩﴾

به پاكي يادكن او را و بعد از غروب ستارگان.

خلاصه‌ی تفسیر

چون مسایلی که رساندن آنها به مردم واجب است بر شما وحی می شود، چنان‌که در خصوص تفصیل مستحقین بهشت و دوزخ بیان گردید، پس تو (آن مسایل را به مردم) تفهیم کن؛ زیرا تو به فضل خدا، نه کاهنی هستی و نه دیوانه‌ای، (چنان‌که این قول مشرکان در شأن نزول «والضحی» منقول است که «قد ترکک شیطانک»^(۱)).

خلاصه‌ی مطلب این‌که شما نمی‌توانید کاهن باشید؛ زیرا کاهن از شیاطین کسب آگهی می‌کند و تو با شیطان هیچ رابطه‌ای نداری. و در آیه‌ی



۵۱ سوره‌ی قلم آمده است: ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ و در این آیه دیوانگی از آن حضرت ﷺ، نفی شده است، مقصود این که تو نبی هستی و وظیفه نبی آن است که پیایی نصیحت کند، اگر چه مردم نسبت به او هر چه می خواهند بگویند) و آیا آنها (علاوه بر کاهن و مجنون گفتن شما) چنین (نیز) می گویند که این شاعری است، (و) ما در انتظار حادثه‌ی مرگ او هستیم، (در درّ منثور آمده است که قریش در دارالندوه جمع شدند، و در خصوص آن حضرت ﷺ، چنین نظر دادند که هم چنان که شاعران دیگر با مردن از بین رفتند، او نیز یکی از آنهاست، هلاک خواهد شد. بعداً این سر و صدای اسلام هم کلاً از بین خواهد رفت) تو بگو (خوب است) شما منتظر باشید؛ من نیز با شما منتظر هستیم (یعنی شما سرانجام مرا ببینید، من سرانجام شما را می بینم، در اینجا بطور اشاره پیشگویی شده است که سرانجام من به فلاح و پیروزی و سرانجام شما به ناکامی و خسارت پایان خواهد یافت، نه این که شما خواهید مرد و من زنده می مانم، بلکه پاسخی به نظریه آنهاست که می گفتند چون محمد بمیرد، دین او در جهان رایج نمی گردد، پس کسانی که چنین می گویند) آیا عقلشان (که بسیاری مدّعی آن هستند) به آنها چنین تعلیم می دهد، یا این که آنان اشرارند (از شرارت خود چنین مدّعی هستند، و ادّعی عاقل بودنشان از آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی احقاف ثابت است، که گفتند: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ و از نقل معالم نیز این امر تأیید می گردد که اشراف قریش در میان مردم به عاقلی و هوشمندی شهرت داشتند، لذا در اینجا عاقل بودن آنها نشان داده شد که آیا این عقل آنهاست که به آنها چنین تعلیم بدهد، و اگر عقل نیست، ثابت است که شرارت و ضدّیت خالصی است) آیا آنها چنین (نیز) می گویند که خود آن حضرت ﷺ (این قرآن) را از نزد خود بافته است، (پس پاسخ تحقیقی آنها این است که چنین چیزی نیست)، بلکه (آن را بدان جهت می گویند که) آنان (از روی عناد آن را)

تصدیق نمی‌کنند، (و قانون طبیعت است که وقتی انسان چیزی را تصدیق نمی‌کند، هر چند بر حق باشد، همیشه آن را نفی می‌کنند، پاسخ دیگر الزامی آن، این است که اگر چنین می‌پندارند که قرآن خود بافته‌ی آن حضرت ﷺ، می‌باشد،) پس آنها (نیز عرب و بسیار فصیح و بلیغ و قادرالکلام هستند، باید بتوانند) چنین کلامی (ببافند و) بیاورند، اگر آنان (در ادعای خویش) راستگو هستند، (تمام مطالب متعلق به رسالت بود، بعداً راجع به توحید بحث خواهد شد که) آیا آنان (که منکر توحید هستند) بدون خالق خود بخود خلق شده‌اند، و یا این‌که خود خالق خود می‌باشند، یا (این‌که نه خود آنان خالق خود می‌باشند و نه بدون خالق آفریده شده‌اند، ولی) آنها آسمان و زمین را آفریده‌اند، (و با خداوند در صفت خالقیت شریک قرار گرفته‌اند، خلاصه این‌که چون کسی اعتقاد داشته باشد که صفت خالق بودن، مختص به ذات مقدس خداوندی است، و خود را نیز محتاج خدا می‌داند، از روی عقل برایش ضروری است که توحید خدا را قبول کند، و کسی را با خدا شریک قرار ندهد، و کسی می‌تواند توحید خدا را انکار کند که این صفت خالق را مختص ذات حق تعالی نداند، یا منکر مخلوق بودن خود باشد، و چون آنان در عدم تفکر و تدبّر پی نبرده بودند، که چون خالق یکی است پس لازم است معبود نیز یکی باشد؛ لذا در آینده به این جهالت آنان اشاره شده است، که فی الواقع چنین نیست، بلکه) آنان (از روی جهالت خویش، به توحید) یقین نمی‌کنند، (و آن جهالت این است که فکر نمی‌کنند و نمی‌اندیشند که در میان خالق بودن و معبودیت، تلازم برقرار است، این بحث پیرامون موضوع توحید است، سپس نسبت به رسالت، مزعومات دیگر آنها را ردّ می‌فرماید، که آنها چنین می‌گفتند، که اگر قرار می‌بود که کسی به پیامبری برسد، می‌بایستی به یکی از سرداران مکه و طایف می‌رسید، خداوند متعال در پاسخ به آنها می‌گوید که) آیا



خزاین (نعمت و رحمت) پروردگارت (که مشتمل بر نبوت نیز می باشد) در نزد آنهاست، (تا به هر کس بخواهند مقام نبوت بدهند، چنانکه در آیه ی ۳۲ سوره ی زخرف فرموده است که:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ (و یا آنان (در دایره ی نبوت) حاکم اند، (که به هر کسی که بخواهند، نبوت بدهند، دادن دو صورت دارد: یکی این که انبیا در اختیار و قبضه ی کسی باشد، دوم آن که انبیا در اختیارش نیست، انباردار تحت امر او کار می کند، و با مشاهده ی حواله و امضای او می دهد، در اینجا حق تعالی هر دو مورد را نفی نمود، (خلاصه ی مطلب این که چون آنان منکر رسالت محمدی هستند، و رؤسای مکه و طایف را مستحق آن می دانند، و بر این هیچ دلیل عقلی ندارند، (بلکه برخلاف آن دلایل عقلی وجود دارد، از این جهت تنها به استهزام انکاری اکتفا نمود؛ لذا اکنون دلایل نقلی را نفی می فرماید که) آیا در نزد آنان نردبانی هست که بر آن (بالا رفته) سخنان (آسمان) را می شنوند، (دلیل نقلی وحی آسمانی است، و طریق دانستن آن دو تاست، یا باید وحی از آسمان بر کسی نازل گردد، و یا این که صاحب وحی به آسمان بالا برود که هر دو مورد در خصوص آنها منتفی است، سپس این احتمال عقلی را ابطال می فرماید که به فرض محال اگر آنها ادعا کنند که ما از آسمان بالا می رویم و سخنان آنجا را می شنویم،) پس کسی که سخنان (آنجا) را شنیده و آمده است، (بر این ادعا) دلیل روشنی ارائه دهد، (تا از آن ثابت گردد که این شخص مشرف به وحی شده است، هم چنان که پیامبر دلایل یقینی و خارق العاده ای مبنی بر نزول وحی بر خویش، ارائه فرمودند، سپس در خصوص توحید با مضمون خاصی صحبت شده است، که ما از این منکرین توحید که فرشتگان را دختران خدا تلقی نموده به شرک مبتلا شده اند، سؤال می کنیم که) آیا برای خدا دختران (تجویز) می باشند و برای شما پسران، (برای خود چیزی را

می‌پسندید که آن را اعلیٰ می‌پندارید، و برای خدا چیزی را تجویز می‌کنید که آن را ادنیٰ درجه تلقی می‌کنید، توضیح این مطلب در آخر سوره‌ی صافات، مفصل و مدلل بیان گردیده است؛ سپس مجدداً از رسالت بحث می‌شود که پیروی نمودن آنان از شما، با وجود ثبوت حقانیت، چنان ناگوار می‌گذرد (که) آیا شما از آنان عوضی (در قبال تبلیغ احکام) خواسته‌اید که تاوان آن بر آنها سنگینی می‌نماید، (شبیبه به این موضوع در آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی مؤمنون نیز آمده است که: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا﴾ سپس در خصوص قیامت و جزاء، بحث می‌شود، کسانی که می‌گویند اولاً قیامت نخواهد آمد، و اگر به فرض محال بیاید، ما در آنجا نیز بهتر خواهیم بود، چنانکه در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی کهف می‌فرماید: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَىٰ﴾ پس در این باره ما از آنها سؤال می‌کنیم (که) آیا آنان از علم غیب چیزی می‌دانند که آن را (بخاطر حفظ کردن) می‌نویسند، (این، به نظر حقیر کنایه از «یحفظون» است؛ زیرا راه حفظ نمودن، کتابت است، پس خلاصه‌ی مطلب این‌که چیزی که برای اثبات یا نفی آن دلیلی اقامه نشود، آن غیب محض است، و کسی می‌تواند نسبت به اثبات یا نفی آن ادعایی بکند که من غیر مستقیم، از آن آگهی داشته باشد، و پس از مطلع شدن آن را محفوظ نگهدارد؛ زیرا اگر بعد از معلوم شدن محفوظ نماند، باز هم آن حکم و ادعای خالی از علم، می‌باشد؛ پس شما که قیامت را نفی و برای خود حسنی را ادعا می‌کنید، آیا من غیر مستقیم، به شما از غیب خبر و آگهی داده شده است، آن چنان که به پیامبر ما نسبت به اثبات قیامت، و نفی حالات نیک از شما، به صورت اخبار عن الغیب، به واسطه وحی، اطلاع داده شده، و او آن را حفظ نموده و به دیگران ابلاغ می‌نماید؛ سپس بحث دیگری را در خصوص مقام رسالت مطرح می‌کند، و آن این‌که) آیا آنان (نسبت به صاحب رسالت) سوء قصدی دارند، (که بیان آن در آیه‌ی ۳۰



سوره‌ی «انفال» آمده بود که: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾ (پس خود این کفار در (وبال این) سوء قصد، گرفتار خواهند شد، (هم چنان که در این سوء قصد ناکام ماندند، و در جنگ بدر کشته شدند، سپس در خصوص توحید بحث می فرماید، که) آیا آنان غیر از خدا معبودی دارند، (در جواب می فرماید) خداوند از شرک آنها منزّه است، (باز در مقام رسالت بحث می شود که آنان نسبت به نفی رسالت نیز چنین می گفتند، که ما شما را زمانی پیامبر می دانیم، که قطعه‌ای از آسمان بر سر ما بیندازید، چنان که در آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی اسراء آمده است: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنُ أَلَيْ قَوْلِهِ تَسْقُطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا﴾ در جواب می فرماید، اولاً برای اثبات هر ادّعایی، چه ادّعای رسالت باشد و یا هر ادّعای دیگری، اصولاً اقامه‌ی دلیل کافی است، به شرطی که صحیح باشد، و این دلیل از زمان ادّعای رسالت بدون قدح و جرح قایم می باشد، و آوردن دلیل بخصوصی لازم نیست، و از عدم اقامه‌ی آن در ادّعای نبوت قدحی لازم نمی آید، و اگر از روی تبرّع دلیل، طبق خواسته‌ی آنان اقامه گردد، که مبتنی بر مصلحتی خواهد بود؛ مانند آن که طالب آن در جستجوی حق قرار گیرد، پس چنین تصوّر می گردد که بدین وسیله، او هدایت می گردد، و یا در آن حکمتی معتدبه وجود دارد، و در اینجا این مصلحت هم وجود ندارد؛ زیرا این درخواست آنان جهت جستجوی حق نیست، بلکه از روی تعنت و عناد است، و آنان چنان در ضدّیت و عناد هستند که) اگر (معجزه‌ی درخواستی آنها نیز واقع بشود، و) آنها قطعه‌ای از آسمان را (هم) ببینند که دارد ساقط می شود، پس (نسبت به آن نیز،) چنین خواهند گفت که این ابر لابه‌لاست، چنان که خداوند در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی حجر می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرَجُونَ﴾ پس وقتی مصلحت نیست، و ما بر مصالح دیگری نیز آگهی نداریم، بلکه وقوع معجزه‌ی مطلوب آنان، خلاف

مصلحت هم هست، پس چون چنین نیاز و مصلحتی وجود ندارد، چرا معجزه پدید آید؛ لذا به سبب عدم وقوع آن، نبوت منتفی نمی‌گردد. سپس بر غلوه ایشان در کفر و بر شدت عنادشان که از آخرین آیه معلوم می‌شود، بطور تفریع به آن حضرت ﷺ، تسلی داده شد، چنان‌که می‌فرماید که وقتی آنان چنان طاغی و باغی و خالی از ایمان هستند، پس (با توقع نمودن به ایمان آنها خود را رنجیده خاطر ن ساز، بلکه) آنان را (به حال خود) واگذار، تا به روز خود مواجه گردند، که در آن حواس‌شان باخته شود، (مراد از آن روز، قیامت است و تفصیل «صعق» در تفسیر آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی زمر یعنی: ﴿ وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ الْخَ ﴾ گذشت و تحقیق معنی «حتی» در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی زحرف ﴿ حَتَّىٰ يَلَاقُوا ﴾ آمده است، سپس توضیح روز قیامت می‌آید یعنی) روزی که تدابیر آنها (که در دنیا برخلاف اسلام و در باره پیروزی خود به کار می‌بردند)، به دردشان نخواهد خورد، و نه (از جایی) به آنها کمکی می‌رسد، (نه از طرف مخلوقی؛ زیرا این امکان ندارد، و نه از طرف خالق کمکی خواهد رسید. پس حقیقت در آن روز، بر آنها منکشف خواهد شد؛ زیرا آنها در دنیا حاضر نبودند ایمان بیاورند،) و (در نتیجه در آخرت این مصیبت بر آنها واقع خواهد شد، که) برای ظالمان قبل از این (عذاب قیامت، در دنیا) نیز عذابی خواهد آمد، (مانند قحط و کشته شدن در جنگ بدر) ولی بیشتر آنان نمی‌دانند (و شاید بدین خاطر بیشتر فرمود که نسبت به بعضی مقدر بود که ایمان بیاورند، و چون عدم علم آنها می‌توانست به علم مبدل گردد؛ لذا آن عدم علم محسوب نگردید،) و (چون شما می‌دانید که ما برای مجازات آنها وقتی مقرر کرده‌ایم، پس) شما بر تجویز پروردگار خویش صبر بفرمایید، (و برای آنها انتقام خدا را از آن جهت که کمکی برای مسلمانان می‌باشد و نیز خواسته‌ی آنان است بزودی طلب نکن و نه در این فکر باش که اگر بزودی از آنها انتقام گرفته نشود، می‌توانند در مدت



مهلت، به شما گزندی برسانند؛ زیرا که) شما تحت نظر ما محفوظ می‌باشید (پس جای ترسی باقی نمی‌ماند و حسب وعده این چنین واقع شد) و (اگر به خاطر کفر آنها اندیشه‌ای در دل راه یابد، معالجه‌ی آن این است که به سوی خداوند متوجه شوید، مثلاً) به هنگام برخاستن (چه از مجلس و چه از خواب برای تهجد)، به تسبیح و تحمید ربّ خویش مشغول باشید، و در (پاسی از) شب نیز او را به پاکی یاد کنید (مانند وقت عشا) و پس از (غروب) ستارگان نیز (مانند نماز صبح و این شامل نمازها و مطلق اذکار می‌باشد، و این اوقات که دارای ویژگی خاصی هستند، لازم است به آنها اهتمام شود. خلاصه این‌که هرگاه دل خود را به این سو متوجه کنید، هیچ غمی بر شما مستولی نخواهد شد).

معارف و مسایل

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ در پایان سوره، جهت تسلی رسول خدا ﷺ، از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب آنها اولاً فرمود: که ای پیامبر! شما تحت نظر ما هستید که شما را از هر گونه گزند آنان نجات خواهیم داد و به هیچ وجه از گفته‌ی آنها باکی نداشته باشید. چنان‌که در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ که خداوند تو را از مردم در حفظ و امنیت خویش نگه می‌دارد.

ثانیاً، دستور داد که به تسبیح و تحمید خداوند متعال بپردازید؛ زیرا که هدف اصلی از زندگی همان است که این خود معالجه‌ای برای هر نوع مصیبت می‌باشد.

سپس می‌فرماید: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ یعنی، چون بر می‌خیزی خداوند را با حمد و پاکی یاد کن. مراد از برخاستن می‌تواند

برخاستن از خواب باشد. همان گونه که ابن جریر معتقد است. و نیز این مطلب از حدیث عباده بن الصامت که امام احمد روایت فرموده تأیید می‌گردد، و آن این که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی که در شب بیدار گردد و این کلمات را بخواند هر دعایی که بکند، مستجاب می‌گردد، کلمات از این قرارند: «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، و لا حول و لا قوة الا بالله» و اگر قصد نماز خواندن را دارد، وضو بگیرد و نماز بخواند که نماز او مقبول است^(۱).

کفاره‌ی مجلس

حضرت مجاهد و ابوالاحوص و غیره از ائمه‌ی تفسیر فرموده‌اند که: مراد از، «حین تقوم» آن است که هرگاه از مجلسی برخاستید بگویید: «سبحانک اللهم و بحمدک».

حضرت عطاء بن ابی رباح در تفسیر این آیه فرموده است که: هرگاه شما از مجلس برخاستید، تسبیح و تحمید بگویید، اگر در آن مجلس کار نیکی کرده باشید، در نیکی آن فزونی و برکت می‌آید، و اگر کار اشتباهی کرده باشید، این کلمات کفاره‌ی آن قرار می‌گیرند.

از حضرت ابوهریره روایت شده است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: هر کس در مجلسی نشسته و در آن کار خوبی یا بدی انجام داده است، پس اگر قبل از برخاستن کلمات زیر را بخواند، خداوند همه‌ی خطاهای او را که در آن جلسه از او سرزده است، عفو می‌فرماید، آن کلمات از این قرارند:



«سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا اله الا أنت استغفرك و اتوب اليك»^(١).
﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ﴾ یعنی در پاسی از شب تسبیح کن که این مشتمل بر نماز مغرب و عشا و عموم تسبیحات می باشد.
﴿وَإِذْبُرَ النُّجُومِ﴾ یعنی پس از ناپدید شدن ستارگان که مراد از آن نماز فجر و تسبیحات آن وقت است^(٢).

تمت سورة الطور بحمد الله سبحانه عصر يوم الاربعاء لثلاث و عشرين من ربيع الاول
سنه ١٣٩١ هـ ق والله المسئول لاتمام الباقي بعونه و حسن توفيقه.
و كذلك تمت الترجمة بالفارسية صبيحة يوم الفطر قبل الصلوة من يوم الاحد سنه
١٤٠٩ هـ ق و أسأل الله أن يتم بقية الترجمة من فضله و هو خير معين.

١ - رواه الترمذی، و هذ لفظه والنسائی فی عمل اليوم والليلة و قال الترمذی حدیث حسن صحیح، از ابن
کثیر.

٢ - ابن کثیر.

سورة النجم

سورة النجم مکیه وهی اثنان و ستون آیه و ثلاث رکوعات

سوره نجم در مکه نازل شده دارای شصت و دو آیه و سه رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنْطِقُ

قسم به ستاره چون بیفتد. گمراه نشده رفیق شما و نه بی راه رفته است. و سخن نمی گوید

عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾

از خواهش نفس. این حکمی است فرستاده شده. یاد داده به او نیرومند قوی.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾

زورمند، پس راست نشست. او بود بر کناره‌ی بلند آسمان. باز نزدیک آمد سپس فرود آمد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ

پس قرار گرفت به اندازه فرق دو کمان یا از آن هم نزدیکتر. پس حکم فرستاد خدا بر بنده‌ی خود

مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتَمُرُونَهُ عَلَىٰ مَا مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

آنچه فرستاد. دروغ نگفت دل رسول آنچه دید. آیا شما با او نزاع دارید بر آنچه دیده است.

وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِنْدَهَا جَنَّةٌ

و او را دیده است فرود آمده باری دیگر. در نزد سدره المنتهی. که در نزد آنست بهشت



﴿۱۵﴾ اذِغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿۱۶﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿۱۷﴾
 آرامگاه. وقتی پوشید کنار را آنچه پوشید. منحرف نشد نظر و نه از حد گذشت.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿۱۸﴾
 یقیناً دید نمونه‌ای بزرگ پروردگار خود را.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به ستاره، وقتی غروب می‌کند، (هر ستاره‌ای که باشد، در این قسم و جواب آن که: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آن حضرت ﷺ، نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که همچنان که به وسیله‌ی ستارگان هدایت به دست می‌آید، از آن حضرت ﷺ، نیز به علت عدم ضلالت و غوایت، هدایت حاصل می‌شود، و چون به وقت استقرار ستاره در وسط آسمان هیچ طرفی را نمی‌توان اندازه‌گیری کرد، در نتیجه در آن هنگام نمی‌توان از آن راهنمایی طلب کرد، لذا آن را به وقت غروب مقید نمود، و اگر چه آن در زمان نزدیکی طلوع هم حاصل می‌شود، ولی به وقت غروب بیشتر است؛ زیرا جستجو کنندگان هدایت آن را غنیمت می‌شمارند، با این اندیشه که در استدلال، اندکی توقف شود، ستاره غروب می‌کند، و پس از آن تلاش هدایت ضعیف می‌شود، برخلاف وقت طلوع که در آن بیشتر عدم تفکر، حکم فرما، می‌باشد؛ پس به این مطلب هم اشاره می‌شود که تحصیل هدایت از آن حضرت ﷺ، را غنیمت شمرده و با شوق به سوی او بشتابید، سپس جواب قسم بیان می‌گردد که) این همراه (دایم و جلوی روی) شما (پیامبر) که عموم احوال و افعال او را می‌دانید، و به شرط انصاف می‌توانید از آنها

استدلال کنید، که او راستگو و پیامبر حَقّانی است) نه از سر راه (حق) منحرف شده، و نه به راهی اشتباه رفته است، (ضلال آن است که راه را کاملاً فراموش کرده بایستند، و گمراهی آن که کسی بی راهه را به عنوان راه اصلی پنداشته بر آن راه برود، کذا فی الخازن یعنی آنچنان که شما آن حضرت ﷺ، را در ادّعی نبوّت و دعوت نمودن به سوی اسلام، در بیراهه می دانید، چنین نیست، بلکه او نبی بر حق است) و نه او از روی خواهش نفس صحبت می کند، (آن چنان که شما می گوید که افتراست، بلکه) آنچه می گوید فقط وحی می باشد که بر او فرستاده می شود، (چه وحی الفاظ باشد که به آن قرآن گفته می شود، یا فقط وحی معانی که به آن سنّت گفته می شود، و چه آن یک مسئله جزئی باشد و یا به صورت ضابطه و قانونی که بتوان از آن اجتهاد نمود، و از این نمی توان بر نفی اجتهاد استدلال نمود؛ زیرا هدف در اینجا نفی اندیشه و تخیّل کفّار است، که گفته بودند که آن جناب ﷺ، سخن ناصواب به خدا نسبت می دهد، سپس وساطت نزول وحی را بیان می فرماید، که) فرشته ای او را (این وحی را از جانب خداوند) تعلیم می دهد، که بسیار نیرومند است (و او از محنت و کوشش خویش نیرومند نشده، بلکه) نیرومند طبیعی است، (چنان که در روایتی، خود حضرت جبرئیل علیه السلام، نیروی خود را چنین بیان فرموده است، که من آبادی قوم لوط را از ریشه برکندم و به آسمان بردم و از آنجا رها ساختم^(۱))، خلاصه آن که، این کلام از ناحیه شیطان به آن حضرت ﷺ، نرسیده است، که احتمال کاهن بودن را داشته باشد، بلکه به واسطه ی فرشته آمده است، شاید هدف از ذکر شدید القوی دفع این احتمال باشد که ممکن است اصل وحی را فرشته از خدا تلقّی کند ولی در اثنای راه، شیطان در آن تصرّفاتی انجام دهد، در اینجا اشاره به جواب آن است، که فرشته واسطه ای بسیار شدید القوی



است، شیطان نمی تواند به او نزدیک بشود، و بعد از پایان وحی خداوند ادای عین آن را وعده فرموده است، چنان که در آیه ی ۱۷ سوره ی قیامه می فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ سپس به این شبهه پاسخ داده می شود که فرشته بودن واسطه نزول وحی، و آن هم جبرئیل، زمانی می تواند، مشخص و معلوم باشد، که آن حضرت علیه السلام، او را شناخته باشند، و شناخت کلی آن است که صورت اصلی او را دیده باشند، پس آیا آن حضرت علیه السلام، حضرت جبرئیل را به صورت اصلی خودش دیده است؟ خداوند می فرماید: آری، این متحقق شده است با این کیفیت، که چندین بار به صورتی دیگر دیده است) و (یک بار چنین اتفاق افتاد که) آن فرشته به صورت اصلی (خویش در جلوی آن حضرت علیه السلام)، نمودار گردید، در حالی که او بر گوشه ی بلندی (از آسمان) قرار داشت، (در روایتی، تفسیر آن به افق شرقی آمده است، كما فی الدر المنثور، و حکمت نشان دادن در افق، شاید بدین جهت باشد که مشاهده در وسط آسمان خالی از مشقت و تکلف نمی باشد، و در ذکر اعلیٰ، حکمت آن است که چیزی در افق پایین، کاملاً مشاهده نمی گردد، بنابراین بر سطحی بالاتر کاملاً مشاهده می شود، داستان آن مشاهده چنین بود که باری آن حضرت علیه السلام، از حضرت جبرئیل علیه السلام، خواست که صورت حقیقی خویش را به من بنما، حضرت جبرئیل کنار کوه حراء، و طبق روایت ترمذی در محله ای به نام اجیاد وعده مقرر نمود، آن حضرت علیه السلام، به آنجا تشریف بردند، و حضرت جبرئیل را بر افق شرقی دیدند، که ششصد پر داشت، و آنقدر پهن بودند که افق غربی را نیز فرا گرفته بودند، آن جناب علیه السلام، بی هوش شده به زمین افتاد، آنگاه حضرت جبرئیل به صورت انسانی جهت تسکین دادن به آن حضرت علیه السلام، پیش او آمد که ذکر آن بعداً خواهد آمد^(۱)، حاصل این که آن فرشته نخست به صورت اصلی

خویش بر افق اعلی نمودار شد) باز (چون آن حضرت ﷺ، بی هوش شد) آن فرشته به نزدیک (او) آمد، سپس نزدیکتر شد (پس به سبب قرب) فاصله به اندازه‌ی دو کمان ماند، بلکه (به سبب قرب بی نهایت) از آن هم کمتر (فاصله ماند، مطلب از دو کمان این‌که از عادات عرب بود که چون دو نفر می خواستند با یکدیگر متحد و متفق شوند، کمانهای همدیگر را گرفته آنها را با هم متصل می کردند، و در چنین وضعی هم بسا اوقات در بین بعضی اجزا قدری فاصله باقی می ماند، بنابر این طبق این محاوره، این کنایه از قرب و اتحاد می باشد، و چون این فقط علامت اتفاق صوری است، و اگر اتفاق روحانی و قلبی باشد در آن صورت: ﴿أَوْ أَدْنَى﴾ نیز می تواند صادق بیاید، لذا با آوردن کلمه‌ی: ﴿أَوْ أَدْنَى﴾ به این مطلب اشاره فرمود، که علاوه بر مجاورت صوری در میان آن حضرت ﷺ، و حضرت جبرئیل علیه السلام، مناسبت روحانی که مدار اعظم معرفت تامه و حفظ صورت است، نیز برقرار بود، خلاصه این‌که با تسکین دادن حضرت جبرئیل، آن حضرت تسکین یافت و به هوش آمد، پس (از افاقه) خداوند متعال (به وسیله‌ی همان فرشته) بر بنده‌ی خویش (محمد ﷺ)، وحی نازل فرمود، آنچه نازل کردنی بود، (که نمی توان آن را بالتخصیص متعین کرد، و نیازی به معلوم کردنش هم نیست، اگر چه هدف اصلی در این زمان انزال وحی نبود؛ بلکه هدف نشان دادن جبرئیل علیه السلام، در صورت حقیقی و اصلیش بود، تا که آن حضرت ﷺ، او را کاملاً بشناسند، و نزول وحی در وقت، شاید بدان جهت باشد که نزول وحی در تعارف و شناسایی، بیشتر کمک کند؛ زیرا از جانب الله بودن وحی در آن زمان، از این جهت که جبرئیل علیه السلام، در صورت حقیقی خودش هست، بیشتر قطعی و یقینی بود، و نزول وحی در سایر اوقات که به توسط جبرئیل در صورت بشری بوده است، چون آن حضرت ﷺ، هر دو کیفیت را در یک شأن می دیدند، پس در یقین او بیش از پیش تقویت پدید می آمد، که



در هر دو حالت فرشته حامل وحی، یکی است، مانند آن که کسی از لب و لهجه و صدای و روش گفتگوی شخص آگاه باشد، اگر او صورت خود را تغییر داده صحبت کند، باز هم کاملاً شناخته می شود، سپس پاسخ به شبهه ای است متعلق به این رؤیت، که با وجود مشاهده ی صورت اصلی، امکان دارد که شاید در ادراک و احساس قلب، اشتباهی واقع بشود، هم چنان که بیشتر اوقات در احساسات اشتباه مشاهده می گردد، شخصی مجنون و دیوانه با وجود داشتن حس بسا اوقات در شناسایی افراد شناخته شده اشتباه می کند، لذا سؤال پدید می آید که آیا این رؤیت، رؤیت صحیح بوده است یا خیر؟ پاسخ داده شد که دیدن آن حضرت ﷺ، رؤیت درستی بوده است؛ زیرا که قلب (به هنگام دیدن)، آنچه را مشاهده نموده است، اشتباه ننموده است، (اما این که بر مبنای چه دلیلی قلب اشتباه نکرده است، باید گفت: حقیقت این است که اگر چنین احتمالاتی مورد توجه و التفات قرار گیرند، هیچ اعتباری برای محسوسات باقی نمی ماند، و تمام معاملات دنیا مختل خواهند شد، البته اگر شبهه مبتنی بر منشأ معتدبه باشد، باید بر آن اندیشید؛ امکان دارد منشأ اشتباه قلبی این باشد که درک کننده مختل العقل باشد، و بدیهی است که آن حضرت ﷺ، صحیح العقل، هوشمند، زیرک و صاحب فراست تامه بود، ولی چون علی رغم ثبوت موارد بالا، باز هم معاندین، از مخالفت و جدال دست بر نمی داشتند، بنابر این در مقام توییح و تعجب فرمود: وقتی شما با چنین بیانی شافی و کافی ثبوت رؤیت را شنیدید) باز در چیزهای مشاهده شده، با او (پیامبر) نزاع می کنید، (از مجموع چیزهایی که انسان می داند و درک می کند محسوسات، بالاتر از شک و تردید می باشند، ولی شما دارید در محسوسات هم اختلاف بی مورد راه می اندازید، پس بدین ترتیب، در کلیه ی محسوسات شما هم، می توان هزاران خدشه پدید آورد) و (اگر خدشه ی بی مورد داشته باشید که

چیزی را نمی توان با یکبار مشاهده شناخت، در پاسخ باید گفت: اولاً لازم نمی آید که با یک بار دیدن شناخته نشود، و اگر علی سبیل التنزل تکرار مشاهده برای شناخت ضروری است، پس) او (پیامبر ﷺ)، بار دیگر هم آن فرشته را (در صورت اصلی خودش) دیده است، (لذا آن توهم نیز دفع گردید؛ زیرا از تطبیق دو صورت، تعیین کامل حاصل می شود، که جبرئیل امین همان بوده است، سپس دیدن بار دوم را بیان می کند که حضرت جبرئیل را در شب معراج) کنار سدرۃ المنتهی (دیده است، سدره به درخت کُنار گفته می شود، و «منتهی» به معنای جای انتها می باشد، در حدیث آمده است که آن، درخت کناری است در آسمان هفتم احکام و ارزاق و چیزهایی دیگر که از عالم بالا می آیند نخست به سدرۃ المنتهی می رسند، سپس از آنجا ملایکه آنها را به زمین می آورند، و هم چنین اعمالی که از زمین صعود می کنند اول به سدرۃ المنتهی می رسند بعداً از آنجا بالا برده می شوند، مثال آن در این جهان مانند پُست خانه است ورود و صدور نامه ها از آنجا می باشد، و در کنار سدرۃ المنتهی مکان رؤیت و دیدار، نشان داده شد، سپس شرف آن مکان بیان می شود که) نزد آن ﴿سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى﴾ (﴿جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ است، (ماوی به معنای محل اقامت است، و چون جَنَّت اقامتگاه بندگان نیک خداست، بدین جهت به آن ﴿جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ گفته می شود.

حاصل مطلب این که، سدرۃ المنتهی در مکان ممتازی قرار گرفته است، و پس از تعیین مکان رؤیت، زمان رؤیت را بیان می کند که رؤیت چه وقت بود، می فرماید که) وقتی که آن سدره را احاطه نمودند، آنچه آن را احاطه کردند، (در حدیث آمده است که آنها پروانه هایی از طلا بودند، یعنی صورت پروانه را داشتند، و در روایت دیگری آمده است که آنان فرشته بودند، یعنی حقیقت آنها فرشته بود، و در روایتی دیگر آمده است که



ملايکه از خداوند اجازه خواسته بودند که به زیارت آن حضرت ﷺ، مشرف گردند، به آنها اجازه داده شد، که بر سدره جمع شدند^(۱)، می تواند اشاره به این باشد که آن حضرت ﷺ، بسیار معزز و مکرم بودند، بقیه ی همان بحث است که در تقیید سابق توضیح داده شد، حالا یکی دیگر از احتمالات این می تواند باشد، که از مشاهده ی چنین امور حیرت انگیزی، مردم متحیر می گردند و توانایی جهت ادراک کامل، باقی نمی ماند، و در چنین صورتی چگونه می توانست جبرئیل ادراک شود، و وقتی که این ادراک ثانی معتبر نباشد، پاسخ شبهه ی مذکور، به: ﴿لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ کافی نمی باشد، جهت رفع این احتمالات می فرماید، که برای آن جناب ﷺ، با مشاهده ی این عجایب کوچکترین تحیری پدید نیامد، و اصلاً متحیر نشد، چیزهایی که به دیدن آنها حکم شده بود، نه نگاه او (از آنها) منحرف شد، (بلکه آنها را کاملاً دید) و (چیزهایی که به دیدن آنها هنوز دستور نرسیده بود) نه نگاه او (برای دیدن به سوی آنها) فراتر رفت، (یعنی قبل از اجازه به سوی آنها نگاه نکرد، (کذا فی المدارک فی الفرق بین زاغ و طغی، آنچه گذشت دلیل استقلال نهایی آن حضرت ﷺ، بود؛ زیرا وقتی انسان با اشیای عجیب روبرو گردد، این دو حرکت زیر را انجام می دهد، به چیزی که دستور نگاه کردن آن داده می شود، نمی نگرد و به آنچه که گفته شده که منگر بر آن چشم می دوزد، الغرض انضباطی در او باقی نمی ماند، سپس جهت قوت استقلال آن حضرت ﷺ، می فرماید، که) او (پیامبر ﷺ)، عجایب بزرگ (دال بر قدرت) پروردگارش را دید، (ولی هنگام مشاهده ی هر چیزی، شأن آن حضرت ﷺ، ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾ بود، ذکر آن عجایب در حدیث معراج آمده است، که عبارت است از: ملاقات با انبیاء علیهم السلام، و ارواح، جنّت و غیره، پس ثابت شد که آن حضرت ﷺ، در وجود خود، بی نهایت مستقل

بود؛ لذا احتمالی جهت تحیر او باقی نماند، و جایی برای ورود خدشه در ﴿لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ باقی نیست، خلاصه مطلب این که از مجموع تقریرات فوق جایی برای شبهات متعلق به رؤیت و معرفت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ، باقی نماند، و رسالت حضرت رسول ﷺ، ثابت و متحقق گردید، در این مقام همین هدف نیز مطلوب بود.

معارف و مسایل

خصوصیات سوره‌ی نجم

نخستین سوره‌ای که آن حضرت ﷺ، در مکه اعلام نمود، سوره‌ی «نجم» بود^(۱). و نیز نخستین سوره‌ای است که در آن آیه سجده نازل شد، و رسول خدا ﷺ، سجده‌ی تلاوت بجا آورد، و واقعه‌ی عجیبی به هنگام سجده پیش آمد، و آن این که رسول خدا ﷺ، در مجمع عام که مسلمین و مشرکین حضور داشتند، آن را تلاوت فرمود، و هنگامی که آن حضرت ﷺ، سجده به جا آورد، مسلمانان به تبعیت از او نیز سجده به جا آوردند، اما تعجب در اینجا است که کفاری که در آن جلسه حضور داشتند، نیز به سجده رفتند، بجز یک نفر متکبر که در تعیین اسم او اختلاف وجود دارد، اما او هم مشتی خاک برداشت و به پیشانی خود مالید و گفت همین برای من کافی است، حضرت عبدالله بن مسعود راوی حدیث می فرماید که: من او را دیدم که در حالت کفر از این جهان رفت^(۲).

در ابتدای این سوره‌ی بیان شد، که در حقانیت مقام رسالت آن حضرت ﷺ، و نزول وحی بر او، مجال هیچ گونه شک و تردیدی، وجود ندارد، ﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾ لفظ «نجم» به معنای ستاره که به یکی نجم و به جمع آن نجوم گفته می شود، و گاهی این لفظ به طور ویژه به ثریا (پروین) که

۱ - رواه عبدالله بن مسعود، قرطبی.

۲ - رواه البخاری و مسلم و اصحاب السنن، ابن کثیر ملخصاً.



مجموعه‌ای از چند ستاره است، اطلاق می‌شود؛ لذا در اینجا هم بعضی «النجم» را به ثریا تفسیر کرده‌اند، فراء و حسن بصری نظر نخست یعنی مطلق ستاره را ترجیح داده‌اند^(۱). و نیز همین نظر در خلاصه‌ی تفسیر برگزیده شده است؛ «إِذَا هَوَىٰ» لفظ «هوی» به معنای سقوط و افتادن می‌آید، و سقوط ستاره عبارت از غروب آن است، خداوند در این آیه به ستارها قسم یاد نموده، حَقَانِیت و درستی نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، را بالاتر از هرگونه شبهه و شکی قرار داده است.

در سوره‌ی «صافات» کاملاً گذشت که خداوند متعال اختیار کلی دارند، که برای حکمت و مصالح خاصی به بعضی از مخلوقات خویش، قسم یاد نمایند؛ اما دیگران حق ندارند که غیر از خدا به چیز دیگری قسم یاد کنند.

یکی از حکمت‌هایی که خداوند در اینجا به ستاره‌ها قسم یاد نموده است، این است که از آنها در تاریکی شب برای تعیین جهت و مسیر، کار گرفته می‌شود، و انسان به طرف جهت مطلوب، هدایت حاصل می‌کند. هم چنین از رسول خدا ﷺ، به سوی راه خداوند، هدایت به دست می‌آید، ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ این جواب قسم است، یعنی مضمونی که بخاطر آن قسم یاد شده است؛ مراد آن است که راهی که رسول خدا ﷺ، به سوی آن دعوت می‌کند، راهی راست و صراطی مستقیم به سوی سر منزل مقصود، یعنی رضای الهی است، و آن حضرت ﷺ، هرگز از مسیر، منحرف نشده، و نیز هیچ مقداری از آن را فراموش ننموده است، که به راه اشتباهی رفته باشند.

حکمت در یاد کردن آن حضرت ﷺ، به «صاحبکم»

در اینجا بجای ذکر نام مبارک رسول خدا ﷺ، و یا این که او را رسول و

یا نبی خطاب کند، «صاحبکم» فرموده، بدین اشاره نمود که حضرت محمد مصطفی ﷺ، از جایی دیگر وارد نشده و فردی بیگانه و اجنبی نیست، که نسبت به صادق و کاذب بودن او در اشتباه قرار گیرید؛ بلکه همراه همیشگی شماست، و در وطن شما متولد شده و در آنجا کودکی خود را سپری کرده، و در آنجا به جوانی رسیده است، و هیچ گوشه‌ای از زندگی او بر شما پوشیده نیست، و نیز تجربه نموده‌اید که او هرگز دروغ نگفته است، و در کودکی او را در حال انجام کار بد و اشتباهی، ندیده‌اید، و بر اخلاق، عادات، امانت و دیانت او، اعتماد کامل داشته‌اید، حتی شما تمام اهل مکه او را به لقب امین یاد می‌کردید؛ اکنون که ادعای نبوت می‌کند، او را به دروغ‌گویی متهم می‌کنید، کسی که هیچگاه پشت سر مردم دروغ نگفته است، شایسته نیست او را به دروغ‌گویی درباره‌ی خدا متهم کنید، بنابر این می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ یعنی امکان ندارد که رسول خدا ﷺ، چیزهایی را از پیش خود گفته و به خداوند متعال نسبت دهد؛ بلکه چیزی که می‌گوید، همه از جانب خدا وحی شده‌اند.

برای وحی، اقسام زیادی در کتاب «صحیح بخاری» ثابت است: یکی آن که مجموع معانی و الفاظ از سوی خداوند نازل گردیده است، که به آن «قرآن» گفته می‌شود.

دوم آن که تنها معانی از جانب خدا نازل شده و رسول خدا ﷺ، آنها را با الفاظ خود، ادا فرموده است، که به آن «حدیث و سنت» گفته می‌شود، و مطلبی که از طرف خداوند در احادیث آمده است، گاهی راجع به حکم واضح یک مسئله می‌باشد، و گاهی قاعده‌ی کلی دیگری است که حضرت رسول ﷺ، احکام را از آن با اجتهاد خویش استنباط می‌نمایند، و در این اجتهاد ممکن است اشتباهی پیش بیاید؛ اما یکی از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ، و سایر انبیاء علیهم‌السلام، آن است که چون احکامی را از روی



اجتهاد خویش بیان بفرمایند، و اشتباهی در آن پیش بیاید، فوراً از جانب خدا به وسیله‌ی وحی اصلاح می‌گردد، و آن اشتباه باقی نمی‌ماند، برخلاف علمای مجتهدین دیگر که اگر در اجتهاد آنان اشتباهی واقع شود، ممکن است همچنان بر اشتباه خود باقی بمانند و اشتباه آنان نیز نه تنها معاف است، بلکه بواسطه‌ی توانی که در فهم دین به خرج داده‌اند، پاداش خواهند دید^(۱).

با تقریر فوق پاسخ به شبهه‌ای که در آیه‌ی مذکور وارد شده بود، داده شد، و آن این‌که اگر همه آنچه را که رسول خدا ﷺ، می‌گوید وحی و من جانب الله است، لازم می‌آید که چیزی از روی رأی و اجتهاد خود نگوید، در صورتی که وقایع متعدّدی در احادیث صحیح آمده است که آن حضرت ﷺ، نسبت به آنها نخست حکمی داده است، سپس آن حکم به وسیله‌ی وحی تغییر یافته است، و چنین معلوم می‌گردد که آن حکم از جانب خداوند متعال نبوده، بلکه آن جناب ﷺ، بر اساس رأی و اجتهاد خویش فرموده است، جوابش در بالا ذکر گردید، که بسا اوقات وحی به صورت قاعده‌ی کلی می‌آید، که پیامبر اسلام در استنباط احکام از آن به رأی خود اجتهاد می‌فرماید، و چون این قاعده‌ی کلی از جانب خداوند آمده، پس به تمام آن احکام استنباط شده نیز، وحی الهی گفته می‌شود، والله اعلم.

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ از اینجا تا آیه هفدهم، ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ در تمام آیات، این نکته بیان گردیده، که در وحی رسول خدا ﷺ، مجال هیچگونه شک و تردیدی نیست، که این کلام الهی است، که بر آن جناب ﷺ، به گونه‌ای نازل شده است، که در آن امکان تلبیس و التباس یا خطا و اشتباهی وجود ندارد.

اختلاف ائمه‌ی تفسیر در خصوص تفسیر آیات النجم

ائمه‌ی تفسیر در خصوص تفسیر این آیات، دو نظر متفاوت دارند: نظر نخست آن است که همه‌ی این آیات مشتمل بر واقعه‌ی معراج و تعلیم بلا واسطه‌ی حق تعالی به رسول خود و رؤیت حق تعالی می‌باشند، و ﴿شَدِيدُ الْقُوَى، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى، دَنَا فَتَدَلَّى﴾ همه صفات و افعال خداوند ذوالجلال می‌باشند، و آنچه پس از این نسبت به رؤیت و مشاهده بحث شده، مراد از آن نیز رؤیت و زیارت حق تعالی است؛ از میان اصحاب، حضرات انس و ابن عباس همین نظریه را قبول دارند، و در تفسیر «مظهری» نیز این نظریه برگزیده شده است؛ ولی بسیاری دیگر از صحابه و تابعین و ائمه‌ی تفسیر، این آیات را به رؤیت حضرت جبرئیل در صورت اصلی اش حمل نموده‌اند و ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ و غیره را صفات جبرئیل دانسته‌اند، و بر این چندین دلیل ذکر می‌کنند؛ اولاً از لحاظ تاریخ سوره‌ی «نجم» از سوره‌های آغازین به شمار می‌رود. و مطابق تصریح حضرت عبدالله بن مسعود، سوره‌ی نجم نخستین سوره‌ای است که آن حضرت ﷺ، در مکه‌ی مکرمه اعلان فرموده است، و چنین به نظر می‌رسد که واقعه‌ی معراج پس از آن به وقوع پیوسته است. البته جای بحث در آن باقی است که در این باره حدیثی مرفوع از حضرت رسول خدا ﷺ، نقل شده که مراد از رؤیت، رؤیت جبرئیل عليه السلام، می‌باشد، که عین عبارت آن از «مسند» امام احمد بدین قرار است:

«عن الشعبي عن مسروق قال كنت عند عائشة فقلت أليس الله يقول وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمَبِينِ، وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى فَقَالَتْ أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، عَنْهَا فَقَالَ: إِنَّمَا ذَاكَ جِبْرَائِيلُ، لَمْ يَرَهُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي خُلِقَ عَلَيْهَا إِلَّا مَرَّتَيْنِ، رَأَاهُ مِنْهُبِطًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ سَادًا عَظِيمًا خَلَقَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، أَخْرَجَاهُ فِي الصَّحِيحِينَ مِنْ حَدِيثِ الشَّعْبِيِّ»^(۱).



شعبی از حضرت مسروق روایت می‌کند که روزی در محضر حضرت عایشه‌ی صدیقه بودم، (و در خصوص رؤیت باری تعالی بحث شد) مسروق می‌گوید که گفتم خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمَبِينِ، وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ حضرت صدیقه فرمود، در میان امت اولین کسی بودم که مقصود این آیه را از رسول خدا ﷺ، جو یا شدم، آن حضرت ﷺ، فرمود: کسی که رؤیتش در این آیه مذکور است، حضرت جبرئیل است، حضرت رسول خدا ﷺ، دو بار او را در صورت اصلی‌اش دیده‌ام که داشت از آسمان به زمین فرود می‌آمد، به گونه‌ای که عظمت خلقتش فضای میان آسمان و زمین را پر کرده بود، این روایت با همین الفاظ در صحیح مسلم نیز منقول است.

حافظ ابن حجر در «کتاب التفسیر فتح الباری» از ابن مردویه عین این روایت را با همین سند نقل فرمود، که عبارت آن از قرار زیر است: «أنا اول من سأل رسول الله ﷺ، فقلت يا رسول الله هل رأيت ربك؟ فقال: انما رأيت جبرئيل منهبطاً»^(۱)، یعنی حضرت صدیقه می‌فرماید: اولین کسی که در خصوص این آیه از رسول خدا ﷺ، سؤال کرد، من بودم که گفتم آیا پروردگار خود را دیدی؟ فرمود: خیر؛ من جبرئیل را دیدم که فرود آمد.

در صحیح بخاری از شیبانی روایت شده است که او از حضرت زرّ مقصود آیات: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۖ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ را پرسید؛ او فرمود که: حضرت عبدالله بن مسعود برای ما بیان فرموده که محمد ﷺ، جبرئیل را در حالی دیده که ششصد پر داشته است. و ابن جریر با سند خود از حضرت عبدالله بن مسعود، در تفسیر ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾ نقل فرموده است که رسول خدا ﷺ، جبرئیل را در لباس رُفرف دیده که فضای آسمانی را پر کرده است.

تحقیق ابن کثیر

ابن کثیر ضمن آوردن تمام روایات حدیث، در تفسیر خود فرموده است که: مراد از رؤیت و قرب مذکور، در سوره‌ی «النجم» رؤیت و قرب حضرت جبرئیل است، و این نظر تعدادی از صحابه چون امّ المؤمنین عایشه‌ی صدّیقه، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری و ابوهریره رضی الله عنهم می‌باشد، بنابر این، ابن کثیر در تفسیر آیات مذکور، فرموده است که مراد از قرب و رؤیت که در این آیات ذکر شده است، قرب و رؤیت جبرئیل می‌باشد، رسول خدا ﷺ، نخستین بار در ابتدای نبوت او را در صورت اصلی اش مشاهده نمود، و برای بار دوم او را نزدیک «سدره‌المنتهی» در شب معراج دید، وقتی حضرت جبرئیل وحی چند آیه از ابتدای «علق» را نازل نمود، در نزول وحی پس از آن، فترت و وقفه‌ای پیش آمد، که در اثر آن چنان بر آن حضرت ﷺ، نگرانی و مشقت مسلط شد، که خواست خود را از قلّه‌ی کوهی به زمین پرتاب کند، و از بین برود، اما هرگاه چنین خیالی به ذهنش خطور می‌کرد، حضرت جبرئیل او را با ندای غیبی تسلی می‌داد، که ای محمد تو رسول بر حق خدا هستی، و من جبرئیل می‌باشم؛ با شنیدن صدای او، قلب مبارک آن حضرت ﷺ، آرام می‌گرفت، و این تسلی به صورت غیبی بود، تا این‌که روزی حضرت جبرئیل امین در میدان وسیع «بطحا» در صورت اصلی خویش چنان ظاهر شد که ششصد پر داشت، و کلّ افق را فرا گرفته بود؛ سپس به محضر آن حضرت ﷺ، رسید، و وحی الهی را به آن حضرت ﷺ، رسانید. آنگاه عظمت جبرئیل امین و حقیقت جلالت قدر او بر رسول خدا ﷺ، منکشف گردید (۱).

خلاصه‌ی مطلب آن‌که امام ابن کثیر به استناد حدیث مرفوع و اقوال اصحاب کرام تحقیق یاد شده را تفسیر آیات سوره‌ی نجم قرار داده است،



که مراد از رؤیت و قرب در اینجا، رؤیت و قرب حضرت جبرئیل علیه السلام است، و آن نخستین رؤیتی بود که در افق مکه‌ی مکرمه، در این جهان اتفاق افتاد.

در روایاتی دیگر تفصیل این رؤیت چنین آمده است، که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای اولین بار حضرت جبرئیل را در صورت اصلی اش دید، حالت بیهوشی بر او چیره شد، سپس حضرت جبرئیل به صورت انسانی پیش او آمد، و به او بسیار نزدیک شد. رؤیت بار دوم در آیه: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ از سوره‌ی «نجم» آمده است، که در شب معراج اتفاق افتاده است، بنابر وجوه فوق الذکر، عامه‌ی مفسرین همین تفسیر را اختیار نموده‌اند.

رای ابن کثیر قبلاً بیان گردید؛ قرطبی، ابو حیان، امام رازی و غیره عموماً همین تفسیر را ترجیح داده‌اند، سیدی حضرت حکیم الامه نیز همین را اختیار نموده است که قبلاً تحت عنوان خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، حاصل مطلب این که، آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» متضمن بیان رؤیت حق تعالی نیست؛ بلکه رؤیت جبرئیل در آن ذکر شده است، امام نووی در شرح «صحیح مسلم» و حافظ ابن حجر در «فتح الباری» نیز همین تفسیر را اختیار نموده‌اند.

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ۝ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾ «مِرَّة» به معنای قوت است، این آیه جهت بیان از دیاد و صفت قوت جبرئیل است، تا کسی چنین گمان نبرد که در کار فرشته‌ی وحی، شیطان می‌تواند دخالی داشته باشد؛ زیرا جبرئیل امین چنان قوی است که شیطان قدرت رفتن به نزد او را ندارد.

و معنای ﴿فَاسْتَوَى﴾ است برابر شد. مقصود این که نخست زمانی حضرت جبرئیل را دید که از آسمان فرود آمد و پس از فرود آمدن بر افق بلند، برابر شده، نشست و افق را از این جهت با لفظ «اعلی» مقید نمود که آن گوشه از افق که به زمین متصل شده مشاهده می‌شود، عموماً از نظر مخفی

می باشد؛ بنابراین، حضرت جبرئیل خود را از **أُفْقِ أَعْلَى** نشان داد.

﴿ **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى** ﴾ معنای «دنی» نزدیک شده است، و معنای لفظی «تدلی» آویزان شد، می باشد. و مراد از آن خم شدن و نزدیک شدن است.

﴿ **فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** ﴾ «قاب» چوب کمان جایی که در قبضه قرار می گیرد، و تار (وتر) کمان در مقابل آن قرار گرفته است که فاصله ی میان هر دو، قاب گفته می شود، که تقریباً مقدار آن به اندازه ی یک دست می باشد. در «قاب قوسین» (یعنی گفتن قاب دو کمان) اشاره به عادتی ویژه از عادات اعراب است، که اگر دو نفر می خواستند با همدیگر معاهده ی صلح و دوستی برقرار کنند، هم چنان که یکی از علایم دوستی دست در دست هم نهادن است، علامت دیگر آن است که هر یک از دو طرف چوب کمانهای خود را به سوی کمان دیگری برده و وتر آنها را در کنار یکدیگر قرار می دادند، و همین که وتر کمانها به هم متصل می شد، این اعلام صلح و دوستی میان یکدیگر تلقی می شد، و با انجام این عمل، نزدیکی میان آن دو نفر چنان می شد که فاصله فقط به اندازه ی قاب دو کمان باقی می ماند؛ تقریباً دو دست، (یا یک گز) سپس با گفتن «أَوْ أَدْنَى» نشان داد؛ این قرب و اتصال عموماً مانند اتصال رسمی نبود؛ بلکه از آن بیشتر بود.

در آیات مذکور، نزدیک شدن بی نهایت حضرت جبرئیل بدین جهت بیان گردید که وحی را که او می رساند هیچ شک و شبهه ای در شنیدن آن وجود ندارد، و نیز با این قرب و اتصال احتمالی باقی نمی ماند که رسول خدا ﷺ، جبرئیل امین را نشناخته باشند، و شیطان بتواند مداخله بکند.

﴿ **فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ** ﴾ ضمیر فاعلی «او حی» و هم چنین ضمیر مضاف الیه در «عبد» به سوی حق تعالی بر می گردند، و معنای آیه این که خداوند حضرت جبرئیل را به عنوان معلّم کاملاً نزدیک آن حضرت ﷺ،



فرستاد و به او وحی نازل فرمود.

پاسخ به یک اشکان علمی

آنچه تقریباً به صورت اشکالی علمی در اینجا می‌نماید، آن است که جمهور مفسرین و محدثین ضمائر را در آیات فوق الذکر به حضرت جبرئیل ارجاع می‌دهند. ولی می‌گویند کلّیه‌ی ضمائر از «فاستوی» تا «قاب قوسین» به جانب حضرت جبرئیل بر می‌گردند. و در آیات پیشین تذکار و یاد هم موافق قول مفسرین از حضرت جبرئیل است پس برگرداندن ضمیر «أوحی» و «عبده» تنها به سوی حق تعالی خلاف نظم و نسق عبارت و موجب انتشار ضمائر می‌باشد.

حضرت استاد محترم مولانا محمدانور شاه کشمیری رحمته‌الله، در پاسخ به این شبهه چنین فرموده است، که نه اختلافی در نظم کلام پدید می‌آید و نه ضمائر منتشر می‌گردند؛ زیرا حقیقت آن است که مطلبی را که در نخستین آیه‌ی سوره‌ی «نجم» ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ آغاز نموده است، بیان کاملاً منضبط آن، چنین است که بدیهی است که فرستنده‌ی وحی بجز خداوند کسی نیست، اما یکی از عوامل رسانیدن، حضرت جبرئیل بود، پس از توثیق او در چندین آیه فرمود: ﴿أَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾ پس این تکمله‌ی آغاز کلام است و از آن جهت نمی‌توان در آن انتشار ضمائر گفت، که در ضمیر «أوحی» و «عبده» بجز این‌که به سوی حق تعالی راجع باشند احتمالی دیگر وجود ندارد؛ بنابر این، این مرجع از ابتدا متعین است، ﴿مَا أَوْحَى﴾ یعنی آنچه وحی فرستادنی بود را مبهم گذاشت، تا به عظمت آن اشاره نماید، از حدیث باب «کیف کان بدأ الوحی» صحیح بخاری، معلوم می‌شود، وحی که در آن زمان نازل شد آیاتی چند از ابتدای سوره‌ی «مدثر» بود، والله اعلم بالصواب.

از نظم کامل کلام فوق حَقَانِیت قرآن و کلام برحق الهی بودن آن، ثابت می شود؛ هم چنان که حضرات محدّثین سند احادیث رسول الله ﷺ، را از خود شروع نموده تا به رسول الله ﷺ، می رسانند، خداوند متعال نیز سند قرآن مجید را چنین بیان می فرماید که فرستنده ی وحی، خود حق تعالی است و معلّم و مبلّغی که در میان خداوند متعال و رسول او واسطه سند است، حضرت جبرئیل امین می باشد، و در آیات فوق بیان نمودن جلالت شان و شدید القوی بودن او، تعدیل واسطه ی این سند است.

﴿ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ﴾ فؤاد به معنای قلب است و معنای آیه چنین است که در ادراک چیزی که چشم دیده است، قلب دچار اشتباه نشده است، و از این اشتباه و خطا در آیه با لفظ « کذب » تعبیر شده است، با این عبارت که در ادراک، چیزی که دیده شده است قلب دروغ نگفته است، یعنی اشتباه و یا خطا نکرده است، و معنای لفظ « ما رأی » آنچه دیده است می باشد، قرآن مجید معین نمود که چه چیزی را دیده است؛ لذا در تفسیر آن از صحابه و تابعین و ائمّه ی تفسیر دو قول منقول است، که در گذشته ذکر گردید، که مراد از آن در نزد بعضی رؤیت خود حق تعالی است^(۱). و به نزد بعضی دیگر، مراد از آن رؤیت جبرئیل در صورت اصلی اش می باشد^(۲).

پس مطابق این تفسیر لفظ « رأی » در معنای حقیقی اش یعنی دیدن با چشم به کار رفته است، و پس از دیدن، فهمیدن و ادراک، که کار قلب است به سوی قلب نسبت داده شده است، و نیازی نیست که آن را بر معنای مجازی حمل نموده رؤیت قلبی را مراد بگیرند^(۳).

ولی در اینجا سؤالی پدید می آید و آن این که در اینجا ادراک به سوی

۱ - و هو قول ابن عباس.

۲ - و هو قول عایشه و ابن مسعود و ابی هریره و ابی ذر الغفاری رضی الله عنهم.

۳ - كما فعله القرطبي.



قلب منسوب شده است؛ در صورتی که مطابق قول مشهور حکما تعلق آن به عقل و یا نفس ناطقه می باشد، جواب این که از بسیاری آیات قرآنی معلوم می گردد که مرکز اصلی ادراک و فهم، قلب است؛ بنابراین این گاهی اوقات از عقل هم به قلب تعبیر می شود؛ چنان که در آیه ی ۳۷ سوره ی «ق» فرموده: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ که مراد از آن عقل است؛ زیرا قلب مرکز عقل است و آیات قرآن مجید مانند آیه ی ۱۷۹ سوره ی «اعراف» که در آن می فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ و غیره بر این امر گواه می باشند.

﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۖ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ﴾ در اینجا نیز در خصوص ضمیر «رءاه» همان دو قول ابراز شده است، که آیا مراد از آن حق تعالی است یا جبرئیل، معای «نزلة أخرى» نزول بار دوم است، و طبق تفسیر راجح، این نیز نزول جبرئیل امین است، و چنان که قرآن مجید جا و محل رؤیت قبلی را در این جهان افق اعلی، مکه ی مکرمه بیان فرموده، محل و جای آن را در مرحله ی دوم «سدره المنتهی» در آسمان هفتم بیان نموده است، و بدیهی است که مشرف شدن آن حضرت ﷺ، بر آسمان هفتم در شب معراج بوده است؛ بنابراین، زمان رؤیت دوم فی الجمله متعین می شود. «سدره» در لغت به درخت کنار اطلاق می گردد و «منتهی» به معنای جای نهایی، این درخت در آسمان هفتم زیر عرش الهی است، و در روایت صحیح مسلم جای آن در آسمان ششم گفته شده است و این دو روایت را می توان چنین تطبیق داد که بیخ و ریشه ی آن در آسمان ششم و شاخه هایش در آسمان هفتم باشند^(۱).

چون این حد نهایی پرواز فرشتگان است، از این رو، به آن، «سدره المنتهی» گفته می شود و در بعضی روایات آمده است که احکام الهی

نخست از عرش به سدرۃ المنتهی نازل می‌گردند و در آنجا به فرشتگان مربوط سپرده می‌شوند، و نیز نامه‌ی اعمال و سایر اموری که از زمین بالا می‌برند، نخست فرشتگان آنها را به آنجا می‌رسانند، و از آنجا به بارگاه خداوند تقدیم می‌گردند، و این مطلب از حضرت عبدالله بن مسعود در «مسند» امام احمد بن حنبل منقول است.^(۱)

﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾ جای آرام و قرار گرفتن را «مأوی» می‌گویند؛ بنابر این فرمود که: مقام و مسکن اصلی انسان همان است، و در آنجا آفرینش آدم و حوالمی^(ع) انجام گرفت، و از آنجا به زمین فرود آمدند، و جایگاه اهل جنت نیز همانجا خواهد بود.

مقام فعلی جنت و دوزخ

از این آیه نیز نشان داده شد که بهشت هم اکنون موجود است هم چنان که جمهور امت به آن عقیده دارند، که بهشت و دوزخ پس از وقوع قیامت آفریده نمی‌شوند، بلکه هر دو مکان هم اکنون موجودند، و این آیه بیان می‌فرماید که محل وقوع جنت کجاست، و آن بالای آسمان هفتم زیر عرش الهی است، که گویی هفت آسمان فرش جنت و عرش الهی سقف آن می‌باشد. و محل وقوع دوزخ در آیات قرآن و نیز احادیث، به صراحت ذکر نشده است.

بعضی از مفسرین مفهوم آیه‌ی ۶ سوره‌ی طور را که می‌فرماید: ﴿وَالْبُخْرِ الْمَسْجُورِ﴾ چنین بیان کرده‌اند که دوزخ در قعر زمین زیر دریاست، که اکنون روی آن، با غلافی سخت و سنگین، پوشانیده شده است، و در قیامت می‌شکافد و آتشش مشتعل شده و همه‌ی دریاها را به آتش تبدیل می‌نماید.



بسیاری از دانشمندان متخصص اروپایی عصر جدید، که در پی سوراخ کردن زمین از طرفی به طرف دیگر قرار گرفتند، و چندین سال کوشیدند، دستگاههای بسیار بزرگی برای این کار مهیا ساختند، و گروههای بسیاری رنج فراوان بردند، موفقترین آنها گروهی بود که به وسیله‌ی دستگاه موتوری تا دوازده کیلومتر در عمق زمین رسید، اما پس از آن سنگ سختی جلوی آنان را گرفت، و عاجز ماندند، باز به حفر جاهای دیگر اقدام کردند که باز، پس از رسیدن به دوازده کیلومتری با همان سنگ برخورد کردند، و پس از به کارگیری تجربه در مواضع متعدد پایان بخش تحقیقات آنان این بود، که در عمق دوازده کیلومتری غلاف سنگی کل کره‌ی زمین را پوشانیده است که هیچ دستگاهی نمی‌تواند در بر آن کارگر باشد، در عصر حاضر که علوم به اوج پیشرفت و ترقی رسیده توانسته‌اند در قعر زمین که قطر آن هزاران کیلومتر می‌باشد به دوازده کیلومتر برسند، و بعد از آن به وجود غلاف سنگی اعتراف نموده و از کوشش خود دست برداشته‌اند.

از این واقعه نیز تأیید می‌گردد که کل کره‌ی زمین زیر غلاف سنگی پوشیده شده است؛ اگر به روایت صحیحی محل وقوع جهنم در زیر این غلاف ثابت گردد، چندان بعید نیست، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿ اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴾ یعنی وقتی که پوشنده‌ای آن درخت کُنار را پوشاند؛ در صحیح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود نقل است که در آن هنگام پروانه‌های طلایی از هر طرف بر سدره‌المنتهی می‌باریدند و چنان معلوم شد که در آن زمان سدره‌المنتهی بطور خاصی آراسته شده بود، که متضمن اعزازی برای میهمان عزیز نبی کریم ﷺ، بود.

﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴾ «زاغ» مشتق از «زیغ» است و معنای آن متجاوز شدن از حد است، و معنای هر دو لفظ آن است که چشم رسول خدا ﷺ، در دیدن آنچه را که دیده است، خطا اشتباه نکرده است، و

این جمله پاسخ به آن شبهه است که گاه گاهی نظر انسان مرتکب اشتباه می شود، به ویژه وقتی که امری فوق العاده و عجیبی را ببیند، در پاسخ به این شبهه، قرآن مجید دو لفظ را به کار برد؛ بدین جهت که اشتباه نظر، ممکن است به دو صورت پیش آید، یکی آن که نگاه چون خواسته باشد چیزی را ببیند از آن تجاوز کند و به طرفی دیگر منحرف شود که با لفظ «ما زاغ» این شبهه برطرف شد، که نگاه مبارک او به طرفی دیگر تجاوز نکرد، بلکه آنچه را که دید درست همان چیزی بود که می خواست، وجه دیگر آن است که اشتباه می تواند از آنجا ناشی شود که نظر بر چیزی که باید دیده شود بیفتد؛ اما اشیاای پیرامون آن هم به نظر برسند، در چنین موردی چه بسا احتمال اشتباه هست، که جهت از بین بردن آن فرمود: ﴿وَمَا طَغَى﴾، کسانی که آیات گذشته را به رؤیت جبرئیل تفسیر کرده اند، در این آیه می گویند که چشم آن حضرت ﷺ، در دیدن حضرت جبرئیل هیچ اشتباهی را نکرده است، و از آن جهت به این توضیح نیاز پیش آمد که حضرت جبرئیل عليه السلام، واسطه‌ی وحی است، و اگر آن حضرت ﷺ، او را درست نبینند و نشناسند، پس وحی خالی از شبهه نمی ماند.

و کسانی که آیات گذشته را به رؤیت حق تعالی تفسیر کرده اند، در اینجا نیز می گویند، که چشم مبارک پیامبر ﷺ، در رؤیت حق تعالی به اشتباهی مرتکب نشده است؛ بلکه عیناً خداوند متعال را دیده است، البته در این آیه توضیح داده شد که این رؤیت، رؤیت بصری است، و فقط رؤیت قلبی نبود.

تحقیقی مفید پیرامون آیه‌ی مذکور

نمونه محدّثین سلف، حضرت الاستاد مولانا سید محمدانور شاه کشمیری رحمته الله علیه که بدون مبالغه در عصر حاضر آیه‌ای از آیات الهی و «حجة الله فی الارض» بود، و میزان علم او بدون مبالغه در حدّ علم حافظ ابن حجر



و ذهبی بود، و تصنیف او در مشکلات القرآن در علوم دقیق و معارف، خزینه‌ای است، و چون در تفسیر آیات سوره‌ی «النجم» اقوال صحابه و تابعین و ائمه‌ی مجتهدین و محدثین و مفسرین مختلف بودند، و نیز اشکالات علمی در این باره معروف و مشهور می‌باشد، او در کتاب خویش به نام «مشکلات القرآن» آیات مذکور را به گونه‌ای تفسیر نموده است که بین بیشتر روایات تطبیق پدید آورده است، و استاد دیگرم، حضرت شیخ الاسلام مولانا شبیر احمد عثمانی رحمته‌الله علیه، وقتی که «فتح الملهم» شرح صحیح المسلم را تألیف نمود و چون در مبحث اسراء و معراج به سوی آیات سوره‌ی «نجم» حواله آمد، و با توجه به اهمیّت مسئله، از انور شاه کشمیری خواست تا تفسیر این آیات را به قلم خویش نوشتند، و آن تفسیر را جزئی از کتاب خویش، «فتح الملهم» قرار دادند.

و نیز در تفسیر «فوائد القرآن» (که به تفسیر کابلی معروف است) همین تفسیر را اختیار فرمود، و بدین ترتیب این تحقیقی متفق علیه از دو استاد بزرگوار قرار گرفت؛ ولی قبل از ملاحظه‌ی آن تحقیق، لازم است که به چند امور توجه مبذول گردد، که تقریباً در نزد همه‌ی علما و ائمه، مسلم می‌باشند: نخست آن که آن حضرت صلی‌الله علیه و آله، دو بار حضرت جبرئیل علیه‌السلام، را در صورت حقیقی اش دیده است که ذکر هر دو بار در سوره‌ی «النجم» آمده است، تعیین مکان و زمان رؤیت بار دوم در همین آیات صورت گرفت که در آسمان هفتم در کنار «سدرۃ المنتهی» پیوسته است، و بدیهی است که مشرف شدن آن حضرت صلی‌الله علیه و آله، به آسمان هفتم در لیلۃ المعراج اتفاق افتاده است؛ بنابراین محل وقوع رؤیت بار دوم و نیز زمان آن که در شب معراج بوده است معلوم و مشخص گردید. اما مکان و زمان رؤیت بار نخست در این آیات مذکور نیست، اما در «صحیح البخاری» ذیل حدیث جابر بن عبدالله در «باب کیف کان بدأ الوحی» و هم زمان رؤیت بار اول مشخص شده

است.

به عین عبارت حدیث جابر توّجّه فرمایید: «قال و هو يحدث عن فترة الوحي فقال في حديثه بينا انا امشي اذ سمعت صوتاً من السماء، فرفعت بصري، فإذا الملك الذي جاءني بحراء جالس على كرسي بين السماء والارض، فرعبت منه، فرجعت، فقلت زملوني فأنزل الله تعالى يا أيها المدثر قم فأنذر (الي قوله) والرجز فاهجر، فحمي الوحي و تتابع» یعنی، رسول خدا ﷺ، ضمن بیان فترت، یعنی توقف وحی فرمود: روزی چون راه می‌رفتم ناگهان صدایی از آسمان شنیدم و چون نظر بلند کردم مشاهده نمودم که فرشته‌ای که در حراء پیش من آمده بود، بر کرسی (معلّق) بین آسمان و زمین نشسته است از آن مرعوب شده به خانه برگشتم و گفتم چادری بر من بیندازید، آنگاه خداوند آیاتی چند از سوره‌ی «مدثر» تا «والرجز فاهجر» را نازل فرمود، و سپس پیاپی نزول وحی ادامه یافت.

از این حدیث معلوم گردید که دیدار حضرت جبرئیل در صورت اصلی‌اش نخستین بار در زمان فتره‌الوحي هنگامی که در مکه‌ی معظمه به جایی می‌رفت، اتفاق افتاد؛ لذا معلوم گردید که رؤیت بار نخست، قبل از معراج در زمین مکه، و دومین بار در آسمان هفتم در شب معراج، به وقوع پیوسته است.

امر دیگر که در نزد همه مسلم است، آن است که آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» حد اقل از: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ تَأْتِيهِ مِنَ الْكُتُبِ﴾ متعلق به واقعه‌ی معراج می‌باشد؛ پس با در نظر گرفتن امور فوق الذکر حضرت مولانا محمدانور شاه کشمیری رحمته، آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» را چنین تفسیر فرموده است که قرآن کریم طبق اسلوب عمومی خویش، در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» دو واقعه را ذکر فرموده است: یکی رؤیت جبرئیل در صورت اصلی‌اش، هنگامی که آن حضرت ﷺ در مکه زمان فتره‌الوحي به جایی می‌رفت که این واقعه قبل از اسراء و معراج



وقوع یافته است. و دوم، واقعه‌ی شب معراج است که در آن از دیدن جبرئیل در صورت اصلی اش بیشتر، دیدن عجایب و آیات کبرای خداوندی ذکر شده است، و ممکن است یکی از آن آیات کبریٰ رؤیت و زیارت خود حق تعالی باشد.

هدف اصلی در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» پاسخ به شبهات کسانی است که نسبت به رسالت و وحی آن جناب ﷺ، ایراد شک و شبهه می‌کردند. خداوند به ستارگان قسم یاد کرد که آنچه رسولش به اُمت ارشاد می‌فرماید، در آن هیچ اشتباهی اعم از اختیاری و یا غیر اختیاری، راه ندارد. و آنچه می‌فرماید از اغراض نفسانی ریشه نمی‌گیرد؛ بلکه همه‌ی آنها وحی نازل شده از جانب خداوند متعال می‌باشد.

و چون وحی توسط جبرئیل امین نازل می‌گردد، و او به عنوان مبلغ و معلّم، وحی الهی را به آن حضرت ﷺ، می‌آورد؛ بنابراین این در آیاتی چند صفات ویژه و عظمت شأن او ذکر گردید، و علت تفصیل بیشتر آن، شاید این باشد که مشرکین مکه از دو فرشته اسرافیل و میکائیل آگهی و اطلاع بیشتری داشتند، ولی از حضرت جبرئیل آگاهی چندانی نداشتند، به هر حال پس از بیان صفات جبرئیل، مضمون اصلی وحی را بیان فرمود:

﴿ فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴾ تا اینجا یازده آیه آمده که در آنها ضمن توثیق وحی و رسالت، صفات جبرئیل ذکر گردیده است، و اگر اندکی اندیشه و تأمل کنیم، بدون کمترین وقفه‌ای، همه‌ی این صفات در خصوص حضرت جبرئیل صادق می‌آیند، و اگر آنها را صفات خداوندی قرار دهند، چنانکه بعضی از مفسّرین فرموده‌اند، خالی از تکلف و تأویل نمی‌باشد. مثلاً کلمات: ﴿ سَدِيدُ الْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾ که می‌توان با تأویل و تکلف این کلمات را به خداوند نسبت داد، اما مصداق بدون تأویل و تکلف آن، حضرت جبرئیل امین می‌تواند باشد، بنابراین این

اقرب و اسلم آن است که قرب و اتصالی را که در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» بیان شده، متعلق به حضرت جبرئیل بدانیم؛ البته بعد از این در آیه دوازدهم: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾، تا لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ واقعیهی اسراء و معراج بیان می‌شود، در اینجا اگر چه رؤیت بار دوم جبرئیل، در صورت اصلی‌اش، ذکر گردیده است، اما در ضمن آیات کبرای دیگر، ممکن است شامل رؤیت باری تعالی هم باشد. و در ضمن این‌که با احادیث صحیح و اقوال صحابه و تابعین تأیید شده است، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ بنابراین، تفسیر ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾ آن است که آنچه رسول خدا ﷺ، با چشم دیده و قلب مبارکش در تصدیق آن مرتکب هیچ اشتباهی نشده است، و از آن، به: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ﴾ تعبیر شده است، و عبارت آنچه دیده است، عام می‌باشد، که شامل رؤیت حضرت جبرئیل و چیزهای دیگری که در شب معراج دیده است، می‌باشد.

مهم‌تر از همه‌ی آنها، رؤیت حق تعالی است، و از همه‌ی آنها، نیز این نظر تأیید می‌گردد که در آیه ماقبل آمده: ﴿أَفْتَمْرُؤُهُ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ﴾ که در این، خطاب به مشرکین مکه است، که آنچه رسول خدا ﷺ، دیده و یا در آینده ببینند، چیزی نیست که در آن اختلاف و نزاع و یا شک و تردیدی باشد؛ بلکه عین حق و حقیقت است.

در این آیه، به جای ﴿أَفْتَمْرُؤُهُ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ﴾ به صیغه‌ی مستقبل فرمود ﴿عَلَيَّ مَا يَرَىٰ﴾ تا اشاره‌ای باشد به رؤیتی که در آینده در لیلۃ المعراج انجام می‌گیرد، و در آیه‌ی مابعد: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾ به آن تصریح شده است، و در این، نیز هر دو رؤیت محتمل است، یعنی رؤیت جبرئیل و رؤیت حق تعالی، البته رؤیت حضرت جبرئیل که ظاهر است و به رؤیت حق تعالی چنین اشاره شده است، که عادتاً جهت رؤیت، قرب، ضروری است؛ هم چنان‌که در حدیث نزول حق تعالی به جانب آسمان دنیا در آخر



شب ذکر شده است، مفهوم ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ آن است که وقتی آن حضرت علیه السلام، در کنار ﴿سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾ که مقام قرب است، رسید، حق تعالی را دید و این حدیث نیز بر این که مراد رؤیت حق تعالی است، دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «وَأُتِيَتْ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فغَشِيَنِي ضَبَابَةٌ خَرَّتْ لَهَا سَاجِدًا وَ هَذِهِ الضَّبَابَةُ هِيَ الظَّلُّ مِنَ الغَمَامِ الَّتِي يَأْتِي فِيهَا اللهُ وَ يَتَجَلَّى» من چون به سدره المنتهی رسیدم، چیزی ابر مانند مرا فرا گرفت، و من بخاطر آن، به سجده افتادم؛ قرآن کریم ظهور حق تعالی را در محشر در آیه ی ۲۱۰ سوره ی «بقره» چنین بیان می دارد که حق تعالی در چیز ابرمانندی، اجلال نزول می فرماید، هم چنین مفهوم آیه بعدی: ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى﴾ نیز شامل هر دو رؤیت است، و از این مزید، این مطلب نیز ثابت می شود، که این رؤیت در عالم بیداری و به وسیله چشم سر، انجام گرفته است.

خلاصه ی آیاتی که در آنها «لیلة المعراج» ذکر شده و عباراتی که در باره ی رؤیت آمده است، رؤیت حضرت جبرئیل و نیز رؤیت حق تعالی هر دو در آنها محتمل است. و همچنین عده ای دیگر، نیز آن را به رؤیت حق تعالی تفسیر نموده اند که مجال آن در عبارات قرآن مجید وجود دارد.

مسئله رؤیت باری تعالی

همه ی اصحاب و تابعین و جمهور امت بر این اتفاق نظر دارند که عموم مؤمنین اهل جنت، خداوند متعال را در آخرت زیارت خواهند نمود؛ هم چنان که احادیثی صحیح بر آن گواه می باشد، و از این بحث، این موضوع ثابت گردید که رؤیت و زیارت حق تعالی امری ناممکن و محال نیست؛ البتّه در عالم دنیا نگاه انسان چنان قدرتی را ندارد که متحمّل آن شود، لذا کسی نمی تواند حق تعالی را در دنیا ببیند، اما در خصوص آخرت خود قرآن مجید در آیه ی ۲۲ سوره ی «ق» فرموده است: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ

عِطَاءَكَ فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، یعنی نگاه انسانی در قیامت تیز و قوی خواهد شد، و پرده‌ها برداشته می‌شوند، حضرت امام مالک فرموده است که در دنیا هیچ انسانی نمی‌تواند حق تعالی را ببیند؛ زیرا او فانی و الله تعالی باقی است، و چون در آخرت به انسان نگاهی غیر فانی اعطا می‌گردد، پس مانعی در رؤیت حق تعالی باقی نخواهد ماند، و تقریباً همین مطلب از قاضی عیاض نیز نقل شده، و نیز در حدیثی از «صحيح مسلم» به آن تصریح شده است، به الفاظ آن توجّه فرمایید: «واعلموا أنکم لن تروا ربکم حتی تموتوا»^(۱).

از بحث فوق امکان این امر، معلوم شد که در این جهان هم، گاهی در نگاه آن حضرت ﷺ، به‌طور خاصّی چنان نیرو و قوتی اعطا گردد که بتواند حق تعالی را زیارت نماید، و چون او در شب معراج بیرون از این عالم، جهت سیر در آسمانها و جنّت و جهنّم و نشان دادن آیات کبرای خداوند، به گونه‌ای ویژه فرا خوانده شد، زیارت حق تعالی در آن زمان از این ضابطه‌ی عمومی مستثنی می‌باشد؛ زیرا در آن هنگام آن حضرت ﷺ، در این عالم دنیا نبود، پس از ثبوت امکان، مسئله چنین مورد بحث قرار می‌گیرد که آیا رؤیت حق تعالی برای آن حضرت ﷺ، به وقوع پیوست یا خیر؟ در این خصوص روایات احادیث مختلف و آیات قرآنی، محتمل هر دو امر هستند؛ بنابر این مسئله مورد بحث در میان صحابه و تابعین و ائمّه مجتهدین، مختلف‌فیه مانده است؛ ابن‌کثیر در تفسیر آن آیات، فرموده است که: حضرت عبدالله بن عباس رؤیت را برای آن حضرت ﷺ، ثابت قرار داده است، و گروهی از سلف صالحین از او پیروی کرده‌اند، و عده‌ی زیادی از صحابه و تابعین با او اختلاف کرده‌اند، سپس دلایل هر دو گروه را بیان فرموده است.

هم چنین حافظ ابن حجر متعلق به تفسیر سوره‌ی «نجم» در «فتح



الباری» پس از ذکر اختلاف صحابه و تابعین، اقوالی را نقل کرده که می توان از آنها در میان این اقوال مختلف، تطبیق داد، و فرموده است که «قرطبی» در «مفهم» این رویه را ترجیح داده که ما نمی توانیم در این خصوص قضاوت بکنیم، بلکه توقّف و سکوت اختیار می کنیم؛ زیرا مسئله، مسئله ای عملی نیست که بر یک جانب آن بتوان عمل کرد؛ بلکه عقیدتی است، تا دلایل قطعی الثبوتی در خصوص آن نباشد، نمی توان نسبت به آن قضاوت نمود. و تا وقتی که امری بطور قطع معلوم نباشد، حکمش ثبوت و توقف است^(۱). و چون این نظریه، در نزد اینجانب اسلم و احوط بود از ذکر دلایل وجوه دو طرف صرف نظر شد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَ
 آری ببینید لات و عززی را. و منات سوم دیگر را. آیا به شما پسر رسید

لَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ
 به او دختر. این تقسیمی است بسیار بی جا. این همه نامهایی است که

سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ
 نام گذاری کرده اید شما و آبا و اجداد شما، و الله نازل نکرده برای آن سند و مدرکی، فقط

يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ
 از گمان پیروی می کنند و به آنچه خواهش نفسهاست، و رسیده است برای آنها از جانب

رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ
 پروردگارشان فهم راه. آیامی رسد به مردم آنچه بخواهد. به دست خداست همه ی خوبیهای آخر

وَالأُولَى ﴿۲۵﴾ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا
و اول. و بسیار فرشته است در آسمانها که به درد نمی خورد سفارش آنها، مگر

مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿۲۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
وقتی که دستور بدهد خداوند، برای کسی که بخواهد و پسند کند، کسانی که یقین ندارند

بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى ﴿۲۷﴾ وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ
به آخرت می نامند فرشتگان را به نام زنان. و ندارند نسبت به آن خبری فقط

يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ﴿۲۸﴾
از گمان پیروی می کنند، و گمان به درد نمی خورد در برابر حق اصلاً.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای مشرکین پس از ثبوت این که آن حضرت ﷺ، ناطق بالحق و پیرو وحی الهی می باشد، و بر اثر همان وحی به شما دستور به توحید می دهد، که آن هم با دلایل عقلی ثابت است، آیا باز هم شما بتها را می پرستید، و آیا شما (گاهی) در وضعیت (بتها مانند) لات و عزری و منات فکر کردید، (تا برایتان روشن گردد که آنها شایسته پرستش نیستند، پس از کلمه «فاء») چنان مستفاد گردید که بعد از متنبه ساختن آن جناب ﷺ، متنبه می شدند، و امر دیگری نیز در خصوص توحید قابل توجه است، و آن اینکه آنچه را شما از ملائکه دختران خدا قرار داده و می پرستید و معبود تلقی می کنید، (پس) آیا برای شما پسر (روا) باشد و برای خداوند دختر، (تجویز گردد، یعنی دخترانی که شما از آنها عار و ننگ و نفرت دارید به خدا نسبت می دهید،) با این وضع چنین تقسیمی بسیار نامناسب است، (که چیز خوب از آن شما باشد، و بد نعوذ بالله برای خدا در نظر گرفته شود، این بنابر عرف فرمود، و اگر نه تجویز پسر هم برای خدا امر بی جایی است) این



(معبودان مذکور، اصنام و ملایکه، به عقیده مذکور) تنها نام هستند (آن مسمی‌ها به جهت خدا بودن، اشیای موجودی نیستند، بلکه مانند اسمایی هستند که مصداق نداشته باشند)، که شما و آبا و اجدادتان مقرر کرده‌اید، و خداوند برای (معبود بودن) آنها هیچ دلیل (عقلی یا نقلی) نفرستاده است، (بلکه) آنان (در اعتقاد الوهیت غیرالله)، فقط بر تخیلات بی‌جا و خواهش‌های خویش (که بر اثر آن تخیلات پدید می‌آید)، راه می‌روند (فرق میان آن دو این است که پیش از عمل، نخست یک عقیده می‌باشد و یک عزم و اراده که محرک عمل قرار می‌گیرد، لذا پس از این دو، به آن دو اشاره شده است) در حالی که به آنان از جانب پروردگارش (به واسطه‌ی رسول خدا ﷺ، که حق‌گو و پیرو وحی الهی است) هدایت (امر واقعی) رسیده است، (یعنی برای ادّعای خویش هیچ دلیلی ندارند و دلایلی را که به توسط رسول خدا ﷺ، نسبت به تفصیل و رد نمودن این ادّعا، اقامه می‌گردد، قبول ندارند، این موضوع در رابطه با ابطال معبود قرار دادن غیرالله بود؛ سپس بیان می‌گردد که شما که بتها را به این خاطر معبود قرار دادید تا در نزد خداوند برای شما شفاعت کنند، این غرض هم فریبی بیش نبوده و باطل است، بیندیشید که) آیا انسان به همه‌ی آرزوهای خود می‌رسد، (بلکه واقعه از این قرار است؛ زیرا) تمناها به دست خداست چه در آخرت و یا در دنیا باشد، (و به هر کس که او بخواهد می‌دهد، و در نص قطعی چنان نشان داده شد که خداوند این آرزوی بی‌جای آنان را برآورده نمی‌کند، نه در این جهان که بتوانند امور دنیوی آنها را مورد شفاعت قرار دهند، و نه در آخرت که بتوانند برای نجات از عذاب، شفاعت بکنند؛ بنابراین، آرزوهای آنان قطعاً برآورده نخواهد شد،) و (این بت‌های بیچاره چه شفاعتی می‌توانند بکنند؟! در حالی که اهلّیت شفاعت کردن را ندارند، و کسانی که در این بارگاه دارای اهلّیت هستند بدون اجازه الهی نمی‌توانند کاری انجام دهند،

چنان که) فرشته‌های بسیاری در آسمانهاست (شاید اشاره‌ای به علو شأن آنان باشد که با وجود این برتری هم) سفارش آنان کوچکترین دردی را دوا نمی‌کند، (بلکه اصلاً سفارشی صورت نمی‌گیرد)، مگر آن‌که بعد از رضایت و اجازه‌ی خداوند که (برای شفاعت کردن چه کسی) اجازه بدهد، باشد، (کلمه‌ی «یرضی») را از آن جهت اضافه فرمود تا معلوم گردد که «اذن» بدون رضایت که گاهی در میان مردم بنابر مصلحتی و یا فشاری می‌باشد، در بارگاه خداوندی امکان و مجالی هم ندارد، که او تحت فشاری قرار گرفته به اجبار اذن بدهد، سپس بیان می‌گردد که اولاً خدا نامیدن فرشتگان، خود کفر است، و) کسانی که به آخرت ایمانی ندارند (و بنا به انکار بدان کافرند) آنان هستند که فرشتگان را به نام دختران (خداوند) نامگذاری می‌کنند، (شاید در تعبیر به کفر آنها تخصیص آخرت به این خاطر باشد که همه‌ی این گمراهی‌ها در اثر غفلت از آخرت پدید آمده باشد؛ زیرا چون کسی معتقد به آخرت باشد، حتماً در اندیشه‌ی نجات خود قرار می‌گیرد، و «انثی» در اینجا به معنای دختر است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی «نحل» می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ﴾ وقتی تصریح فرمود که شریک قرار دادن فرشتگان با خدا کفر است، به طریق اولی ثابت شد که شریک قرار دادن بتها با خدا نیز کفر می‌باشد؛ لذا تنها به ذکر آن اکتفا فرمود، سپس بیان می‌شود که عقیده دختر قرار دادن فرشتگان برای خدا، باطل است،) در حالی که هیچ دلیلی ندارند و فقط بر تخیلات بی‌مورد، حرکت می‌کنند، و یقیناً تخیلات بی‌جا در (اثبات) امر حق، ذره‌ای فایده ندارد.

معارف و مسایل

در آیات گذشته دلایل نبوت و رسالت آن حضرت ﷺ، و محفوظ ماندن وحی او، به تفصیل، مذکور بود، در این آیات در مقابل از آن، فعل



مشرکین عرب مذمت گردید، که بدون دلیل بت‌های گوناگونی را معبود و کارساز خود قرار داده بودند، و فرشتگان را دختران خدا می‌گفتند، و در بعضی روایات آمده که بت‌ها را نیز دختران خدا می‌پنداشتند.

مشرکین عرب بت‌های زیادی می‌پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند، لات، عزّی و منات. لات بت قبیله ثقیف (اهالی طایف) بود، و عزّی بت قریش و منات بت بنی هلال بود، و مشرکین در محلّ وقوع آنها ساختمانهای مجلّلی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می‌گذاشتند، که آن حضرت ﷺ، همه‌ی آنها را به هنگام فتح مکه، از بین برد^(۱).

﴿قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾ این مشتق از «ضوز» به معنای ظلم و تضييع حق است، از این جهت حضرت ابن عباس آن را به تقسیم ظالمانه تعبیر نموده است.

اقسام و احکام مختلف ظن

﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ لفظ «ظن» در لغت عرب بر معانی گوناگونی اطلاق می‌گردد: یکی آن است که به تخیلات بی‌جا اطلاق می‌شود، که مراد از ظن در آیه‌ی مذکور، همین است، و علت بت‌پرستی مشرکین نیز همین بود، و برای از بین بردن آن چنین گفته شد. و معنای دوم مقابل یقین است، و یقین عبارت از علم قطعی است که مطابق واقع باشد، و هیچگونه شکّی و شبهه‌ای در آن وجود نداشته باشد، مانند حاصل شده از قرآن و یا احادیث متواتر، که در مقابل آن ظن به علمی اطلاق می‌شود که مبتنی بر تخیلات بی‌اساس نباشد؛ بلکه مبتنی بر دلایلی است، اما دلایل آنقدر قطعی نیستند که احتمال دیگری در آنها وجود نداشته باشد، مانند

احکام به ثبوت رسیده از عموم احادیث، بنابر این مسایل قسم نخست را «قطعیات و یقینیات» و مسایل قسم دوم را «ظنیات» می‌گویند؛ پس این ظن در شریعت معتبر است، و شواهدی در قرآن و حدیث مبنی بر معتبر بودن آن موجود است، و از نظر همه‌ی ائمت عمل، به آن واجب است. و مراد از ظنی که در آیه، غیر قابل اعتبار قرار داده شد، همان تخیلات بی‌اساس و بی‌دلیل می‌باشند، در نتیجه، هیچ اشکالی وجود ندارد.

فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
پس توجه نکن به سوی کسی که روی بگرداند از یاد ما، و چیزی نمی‌خواهد به جز از زندگی

الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّٰ عَن سَبِيلِهِ
دنیا. فقط تا اینجا رسید فهم آنان، یقیناً پروردگارتو می‌داند کاملاً کسی را که گم شد از راه او،

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن أَهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ
و کاملاً می‌داند کسی را که به راه آمده است. و از آن خداست آنچه در آسمانها و در زمین است،

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ ﴿٣١﴾
تا جزا بدهد به بدکاران کردار آنان را، و پاداش بدهد به نیکوکاران نیکي.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْاِثْمِ وَ الْفَوْحِشِ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ
آنانکه اجتناب می‌کنند از گناههای بزرگ و کارهای زشت مگر قدر آلودگی، یقیناً

رَبَّكَ وَ سِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَ اِذْ
بخشش رب تو و وسیع است، او شمارا بهتر می‌داند وقتی که آفرید شمارا از زمین و وقتی که

اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِیْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ
جنین بودید در شکم‌های مادران‌تان، پس بیان نکنید خوبیهای خود را، او بهتر می‌داند

بِمَنْ اتَّقَى ﴿٣٢﴾

کسی را که با تقواست.

خلاصه‌ی تفسیر

(وقتی از آیه‌ی ۲۳ این سوره ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾ معاند بودن مشرکین معلوم گردید، که با وجود نزول قرآن و هدایت باز هم با گمان و خواهش‌ها حرکت می‌نمایند؛ لذا از معاند انتظار نمی‌رود که حق را قبول کند،) پس شما از چنین افرادی که به نصایح ما توجه نمی‌کنند، و غیر از زندگی دنیا مقصدی (اخروی) ندارند، (علت همه‌ی اینها عدم ایمان به آخرت است، و این مطلب از جمله‌ی فوق، ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ فهمیده شد، و) فهم آنان فقط در همین حد (درک زندگی دنیوی) است، (و حالا که کم فهمی و بی‌فکری آنان تا اینجا رسیده، پس در فکر آنان نباش، و آنان را به خدا واگذار) پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی از راه او منحرف شده و نیز او بهتر می‌داند که چه کسی استوار بر راه هدایت است، (از آنچه گفته شد علم خداوندی به ثبوت رسید،) و (قدرت او از این ثابت می‌گردد که) هر آنچه در آسمانها و زمین است، همه در اختیار خداست، (وقتی او در علم و قدرت کامل است، و از نظر عمل بر قانون و احکام الهی، مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گمراهان و راه‌یافتگان، پس) سرانجام کار، آن است که سزای کار (بد) بدکاران را به آنها خواهد داد، و نیکوکاران را نیز به پاداش کارهای نیک‌شان بهره‌مند خواهد نمود، (پس مقتضای این، آن است که اینها را به او واگذارید، سپس ذکر کسانی به میان می‌آید که نیکوکارند، و) آنان کسانی هستند که از گناهان کبیره و از (جمله‌ی) امور بی‌حیایی (بیشتر) اجتناب می‌کنند، مگر گناهان کوچک (که گاهی مرتکب آنها می‌شوند، و نیکوکاری که در اینجا ذکر شده،

به علت آلودگی به صغایر، در آن خللی واقع نخواهد شد، مراد از استثنا، آن است که محسنانی که در: ﴿الَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ مدح آنها بیان شده و نیز محبوبیت‌شان به بارگاه خداوندی اظهار گردیده است، زمانی می‌تواند: مصداق این، قرار گیرند که از ارتکاب کبایر، اجتناب ورزند؛ لذا صدور صغایر در بعضی اوقات، منافی با آن نیست، به شرطی که به آن عادت نکنند؛ زیرا اصرار بر صغایر به صورت عادت، کبیره محسوب می‌شود، و هرگز هدف از استثنا، این نیست که ارتکاب صغایر جایز است، و نیز هدف از شرط اجتناب از کبایر این نیست که برای رسیدن به پاداش کار نیک، شرط است؛ زیرا که مرتکب کبایر هم به پاداش کارهای نیکش می‌رسد. چنان‌که خداوند در آیه ۷ سوره ی «زلزال» می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ پس این شرط برای رسیدن به پاداش اعمال نیک نیست؛ بلکه جهت ملقب به محسن و محبوب بودن نزد الله است، که عنوان «احسنوا» بر آن دلالت دارد.

پس بدان، آنچه در بالا در خصوص مجازات گناهکاران ذکر شد، دربردارنده‌ی یأس و ناامیدی آنها بود، و تاثیرش از بین رفتن حوصله‌ی ایمان و توبه است، و نیز احتمال داشت که وعده دادن جزای حسن به محسنین، آنها را مبتلا به عجب و غرور نکند؛ لذا هر دو توهم را رد فرمود (که) یقیناً مغفرت پروردگارت بسیار وسیع است، (پس نباید گناهکاران جهت تدارک و توبه از گناه، حوصله را از دست بدهند؛ زیرا اگر او بخواهد، غیر از کفر و شرک تمام سیئات دیگر را به فضل خاص خویش عفو می‌فرماید، پس چگونه آنها را با وجود تدارک گناههای گذشته، نمی‌بخشد؟ و هم چنین محسنان نباید به عجب و غرور مبتلا بشوند؛ زیرا بسا اوقات در حسنات چنان نقاط مخفی یافت می‌شود که در اثر آن شایستگی پذیرش را از دست خواهند داد، و عامل بنا بر بی‌توجهی و عدم التفات، از آن آگاهی



ندارد، و چون خداوند می‌داند که آن حسنه مقبول نیست، پس عامل آن، محسن و محبوب هم نخواهد شد؛ پس این عجب و غرور و افتخار و ناز برای چه؟! و این امر که شما به هیچ یک از احوالتان آگهی ندارید و خداوند کاملاً به همه‌ی آنها آگاه می‌باشند، امر تعجب آوری نیست؛ بلکه از آغاز بوده و هست، چنان که او شما را و احوال شما را (از زمانی) می‌داند که (جد امجد) شما (حضرت آدم علیه السلام) را از (خاک) زمین آفریده بود، (و در ضمن او شما نیز به واسطه‌ی او از زمین آفریده شدید)، و وقتی که شما به صورت جنین در رحم مادر، انسان بودید، (و شما در این دو حالت از خود خبر نداشتید، و ما می‌دانستیم، پس امروز نیز عدم آگهی شما از خودتان و آگهی و دانستن پروردگارتان امری تعجب آور نیست، وقتی حقیقت امر چنین است)، پس شما خود را مقدّس تصوّر نکنید، (زیرا که) او پرهیزکاران را خوب می‌شناسد، (که فلانی متقی است و فلانی بی‌تقواست، (اگر چه در ظاهر اعمال اهل تقوا از هر دو صادر شود).

معارف و مسایل

﴿ فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾ (۲۹) ذَلِكْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ﴿ یعنی ای پیامبر شما از کسانی که از درگاه ما روی گردانیده و بجز زندگی دنیا هدفی دیگر ندارند، روی بگردانید، که منتهای علم و هنر آنان همین است.

آگهی لازم

قرآن کریم در اینجا وضع کفّاری را بیان فرموده که منکر قیامت و آخرت هستند، متأسّفانه تعالیم انگلیسی (علوم جدید) و هوا و هوس دنیای امروز وضع ما مسلمانان را چنان کرده است که تمام علوم و فنون و ترقّی و پیشرفت علمی ما، فقط در حول و حوش مادیات می‌چرخد؛ معادیات (احوال آخرت) چنان فراموش شده‌اند که خیالی از آنها بر دل

خطور نمی‌کند، ما نام رسول خدا ﷺ، را بر زبان می‌آوریم و به شفاعت او امیدواریم؛ اما وضع ما چنان است که خداوند متعال به رسول خود دستور می‌فرماید که از کسانی که چنین وضعی دارند، رو بگردان، نعوذ بالله منه.

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ خداوند در مقام مدح پیروان هدایت که محسنین باشند، نسبت به شناخت آنان می‌فرماید، که آنان از گناهان کبیره عموماً و از فحاشی و بی‌حیایی خصوصاً اجتناب می‌ورزند؛ در اینجا استثنایی به لفظ «لمم» وجود دارد که تشریح آن بعداً خواهد آمد، و حاصل استثنا همان است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، و کسانی که به لقب «محسن» یاد شده‌اند، بنابه ارتکاب «لمم» از این خطاب و لقب محروم نخواهند شد.

نسبت به تفسیر «لمم» از صحابه و تابعین، دو قول نقل شده است: یکی آنکه مراد از آن گناه صغیره است که خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «نساء» از آن به لفظ «سیئات» تعبیر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ علامه ابن‌کثیر این را از حضرات ابن‌عبّاس و ابوهریره رضی‌الله‌عنهم نقل فرموده است.

دوم آن‌که مراد از آن گناهی است که بر حسب اتفاق از انسان صادر شود، و پس از آن، توبه نماید، که پس از توبه گرد آن نگردد، و این قول را نیز، ابن‌کثیر به روایت ابن‌جریر نخست از مجاهد نقل فرموده، و سپس به روایت دیگر از ابن‌جریر به واسطه‌ی عطاء از حضرت ابن‌عبّاس و به روایت حسن بصری از حضرت ابوهریره نقل فرموده است.

حاصل مطلب آن‌که اگر به‌طور اتفاقی گناهی کبیره از نیکوکاری سرزد، سپس او از آن توبه نمود، آن نفر از فهرست صالحین و متقین خارج نمی‌شود، و این مطلب به‌طور واضح و صریح در آیه‌ی ۱۳۵ سوره‌ی «آل‌عمران» چنین ذکر گردیده است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ



ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ وَاللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿﴾ یعنی آنان نیز جزء متقین می‌باشند، و اگر از کسی گناه کبیره‌ی فاحشی سر بزند و گناهی را مرتکب شده بر خود ظلمی کرده باشد، و فوراً به یاد خدا بیفتد و از گناهان خود آمرزش بخواهد؛ زیرا غیر از خدا چه کسی می‌تواند گناهان را ببامرزد، و بر گناهی که مرتکب شده اصرار نورزد. جمهور علما بر این اتفاق نظر دارند که چون بر گناه صغیره‌ای اصرار شود و موجب عادت گردد، آن به گناه کبیره تبدیل می‌گردد؛ لذا در خلاصه‌ی تفسیر «لمم» به گناه صغیره‌ای تفسیر شد که اصراری بر آن نباشد.

تعریف گناه صغیره و کبیره

این موضوع با تفصیل کامل ذیل آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «نساء» ﴿إِنْ تَجْنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ در تفسیر معارف القرآن از ص ۴۷۴ تا ۴۷۹ جلد سوم نوشته شده است، در آنجا ملاحظه شود.

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ «أجنة» جمع «جنین» است، تا زمانی که بچه در شکم مادر باشد به او «جنین» می‌گویند، در این آیه خداوند انسان را بر این امر آگاه ساخت که او از بدن خود نیز چندان اطلاعی ندارد، آنقدر که خالق او اطلاع و آگاهی دارد؛ زیرا ادوار مختلفی که در شکم مادر بر او می‌گذرد، او از آنها علم و شعوری ندارد، اما آفریدگار او که با حکمت کامل او را می‌ساخت کاملاً او را می‌دانست؛ بنابراین، انسان را بر قلت علم و عجز او متنبه ساخت و چنین هدایت فرمود که او هرگاه کار نیک یا بدی را انجام می‌دهد کمال ذاتی او نیست، بلکه عطیه‌ی الهی است که اعضا و جوارح او را آفرید و به آنها نیروی تحرک بخشید؛ سپس داعیه کار نیک را در قلبش انداخت و او را بر عزم عمل موفق گردانید، لذا بزرگترین مرد صالح و نیکوکار و متقی و

پرهیزگار حق ندارد، به عمل خویش بنازد، و آن را نتیجه‌ی کمال خویش قرار داده به غرور مبتلا شود، علاوه بر این چون سرانجام و اساس هر چیزی بر پایان و خاتمه آن است، هنوز معلوم نیست که پایان آن چگونه خواهد شد، پس فخر و غرور بر آن چیست؟ این هدایت در آیه‌ی بعدی چنین بیان شده است:

﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَّقَى﴾ یعنی شما مدعی پاکی نفس خودتان نباشید؛ زیرا فقط خدا می‌داند که چه کسی، چگونه و دارای چه مقامی است، چرا که اساس فضیلت و برتری، بر تقواست، نه بر اعمال ظاهر. و تقوا زمانی معتبر می‌باشد که تا هنگام مرگ برقرار بماند.

حضرت زینب بنت ابی سلمه را مادر و پدرش «برّه» نام نهاده بودند که معنای آن نیکو می‌باشد، آن حضرت رضی الله عنهما، آیه‌ی مذکور: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾، را تلاوت فرموده، از آن نام منع فرمود؛ زیرا که متضمن ادعای نیک بودن بود، و آن را به نام زینب تبدیل نمود^(۱).

امام احمد از عبدالرحمن ابن ابی بکر روایت فرموده است که شخصی در بارگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، از دیگری مدح و ستایش می‌کرد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله، منع فرمود و به او گفت: اگر می‌خواهی از کسی مدح و ستایش کنی، چنین بگو که فلان شخص به نظر من متقی است.

«ولا أزکی علی الله أحد» یعنی من نمی‌توانم بگویم که او در نزد خدا نیز همچنان پاک است که من می‌پندارم.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾ وَ أَعْطَى قَلِيلاً وَ أَكْذَى ﴿٣٤﴾ أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ
آیا دیدی کسی را که روی گردانید. و آورد اندکی و سخت شد. آیا هست پیش او خبر غیب



فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾ أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي
پس او می بیند. آیا نرسید به او آنچه در صحیفه های موسی است. و ابراهیم که به قول خود

وَقَى ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿٣٨﴾ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا
وفا کرد. که بر نمی دارد هیچ باربرداری بار دیگری را. و اینکه نمی رسد به انسان مگر آنچه

سَعَى ﴿٣٩﴾ وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ
کرده است. و این که تلاش او به او نشان داده خواهد شد. باز جزا داده می شود به او جزای

الْأَوْفَى ﴿٤١﴾ وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ﴿٤٢﴾ وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ
کامل. و این که به سوی پروردگار تو همه خواهند رسید. و این که اوست که می خنداند و

أَبْكَى ﴿٤٣﴾ وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا ﴿٤٤﴾ وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ
می گرداند. و این که اوست که می میراند و زنده می گرداند. و اینه او آفرید جفت نر و

الْأُنثَى ﴿٤٥﴾ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾ وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشَأَةَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾
ساده. از قطره های وقتی که چکانیده شد. و اینکه بر عهده ی اوست آفریدن بار دوم.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَ أَقْنَى ﴿٤٨﴾ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى ﴿٤٩﴾ وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ
و اینکه اوست که ثروت داد و خزانه داد. و اینکه اوست پروردگار شعری. و اینکه هلاک نمود

عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾ وَ ثَمُودًا فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلِ إِنَّهُمْ
نخستین عاد را. و ثمود را پس کسی را باقی نگذاشت. و قوم نوح را پیش از این، همه ی آنها

كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى ﴿٥٢﴾ وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى ﴿٥٣﴾ فَغَشَّهَا مَا
ظالم تر و سرکش بودند. و روستای وازگون را بیفکند. پس فراگرفت آن را آنچه

عَشَى ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴿٥٥﴾ هَذَا نَذِيرٌ مِّنْ
فراگرفت. پس به کدام یک از نعمتهای رب خود تکذیب می کنی. این ترسانندهای است از



الَّذُرِّ الْأُولَى ﴿٥٦﴾ أَزْفَتِ الْأَرْزَاقَةَ ﴿٤٧﴾ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ
جمع ترسانندگان گذشته. آمد و رسید نزدیک شونده. نیست برای آن بجز خدا

كَاشِفَةً ﴿٤٨﴾ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٤٩﴾ وَ تَضْحَكُونَ وَ
نشان دهنده‌ی کامل. آیا از این سخن تعجب می‌کنید. و می‌خندید و

لَا تَبْكُونَ ﴿٤٠﴾ وَ أَنْتُمْ سَلَمِدُونَ ﴿٤١﴾ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿٤٢﴾
نمی‌گریید. و شما بازی‌کنندگانید. پس سجده کنید فقط خدا را و عبادت کنید.

شأن نزول

در «در منثور» از روایت ابن جریر چنین منقول است که کسی به اسلام
مشرّف شد، رفیقی داشت او را ملاقات کرد که چرا دین آبا و اجداد خود را
رها کردی؟ او گفت: من از عذاب خدا می‌ترسم، رفیقش گفت: به من چیزی
بده که من عذاب آخرت تو را قبول می‌کنم، و تو از عذاب نجات می‌یابی
پس او مقداری مال به او داد، ولی طرف، بیشتر می‌خواست و با همدیگر
گلاویز شدند، باز مقداری دیگر داد و نسبت به بقیه رسیدی مؤکّد به امضای
گواهان داد. در «روح المعانی» نام او ولید بن مغیره نوشته شده که به اسلام
تمایل داشت و رفیقش او را ملامت نمود و مسئولیت عذاب را به عهده‌ی
خود گرفت.

خلاصه‌ی تفسیر

(تو که صفات نیکوکاران را شنیدی) پس آیا دیدی کسی را که (از دین
حق) روی گردانید (و از اسلام منحرف شد) و مقداری مال داد و (باز) قطع
نمود (به کسی که به خاطر مقصد خویش وعده نموده بود که مقداری مال به
او بدهد، آن را نیز به او کامل نداد، از این بحث چنین مفهوم گردید، که او
چگونه می‌تواند برای نفع رساندن به دیگران انفاق کند؟! نتیجه گرفته



می شود که او بخیل است) آیا در نزد او (به وساطت صحیح و درستی) علم غیب وجود دارد که آن را می بیند، (و به وسیله ی آن می داند که فلان شخص عذاب و سزای گناههای مرا در عوض از من برمی دارد، و مرا از عذاب نجات می دهد)، آیا خبری که در صحف موسی (علیه السلام) بود به او نرسید (در درّ منثور ذیل تفسیر سوره ی اعلیٰ آمده است که این ده صحیفه ی حضرت موسی (علیه السلام)، اضافه بر تورات بود) و نیز (آنچه در صحف حضرت) ابراهیم (علیه السلام)، است و سَيَاتِي فِي سُورَةِ الْأَعْلَى) که او کاملاً به احکام عمل نمود (و آن مضمون) این (است) که (بر اساس آن) کسی نمی تواند (مسئولیت) گناه دیگری را (چنان متحمّل شود) که مرتکب گناه بری الذمه و سبکدوش باشد، و آن شخص از کجا فهمید که او تمام گناههای مرا بر عهده ی خود می گیرد،) و این (مضمون نیز هست) که (در خصوص ایمان) به انسان فقط کسب خودش می رسد (و ایمان دیگری به درد او نمی خورد، و اگر خود ملامت کننده ی ایمانی می داشت باز هم برای این شخص سودی نمی داشت، چه برسد به این که او نیز ایمانی ندارد،) و این (مطلب نیز وجود دارد) که کسب انسان به زودی مشاهده می گردد، و سپس به او جزای کامل می رسد، (پس با وجود این، آن شخص چگونه از کوشش جهت پیروزی خود غافل ماند) و (نیز) این (مطلب وجود دارد) که پایان (همه چیز) به سوی پروردگار شماسست، (پس او چگونه نمی ترسد) و این (مضمون نیز وجود دارد) که اوست (خداوند) که می خنداند و می گریاند، و این که اوست که می میراند و زنده می کند، و این که او هر دو جنس نر و ماده را از نطفه چون (در رحم) قرار داده می شود، می آفریند (مالک و متصرف همه ی عالم خداست نه کسی دیگر؛ پس او از کجا فهمید که آن شخص دیگر با تصرف خویش می تواند او را از عذاب نجات بدهد،) و (نیز) این (مطلب وجود دارد) که آفرینش بار دوم (حسب وعده) بر ذمه ی خود اوست، (یعنی

وقوع آن ضروری است، همانگونه که چیزی بر ذمه‌ی کسی باشد؛ لذا نباید به این پندار که قیامت نمی‌آید، بی‌خوف باشد، و (نیز) این (مضمون وجود دارد) که اوست که غنی می‌کند (ثروت می‌دهد) و ثروت داده (آن را محفوظ نموده) باقی‌اش نگه می‌دارد، و این‌که اوست مالک ستاره‌ی شعری (که بعضی مردم آن را در عهد جاهلیت عبادت می‌کردند، خلاصه این‌که مالک و متصرف این چیزها نیز خداوند است، هم چنان‌که مالک و متصرف چیزها قبلی بود، تصرفات گذشته در وجود خود انسان می‌باشند، و تصرفات بعدی در متعلقات او می‌باشند، چنان‌که مال و ستاره هر دو خارج از محیط انسان هستند، و شاید با یادآوری این دو، اشاره به آن باشد که چیزی و کسی که شما او را مددگار خود به حساب می‌آورید، مالک و پروردگار او نیز ما هستیم، پس برای دیگری آن چنان‌که او پنداشته از کجا حق تصرفی می‌رسد، و این (مطلب نیز هست) که او قوم قدیمی عاد را (در اثر کفرشان) هلاک کرد و نیز ثمود را که کسی را (از آنان) باقی نگذاشت، و قبل از آنان قوم نوح را (هلاک نمود)، یقیناً آنان از همه ظالم‌تر و سرکش بودند، (که با دعوتی معادل نهصد و پنجاه سال به راه نیامدند، و (نیز خداوند) قریه‌های واژگون شده (قوم لوط) را برباد داد، و آن روستاها را فرا گرفت آنچه فراگرفت، (از سوی آسمان سنگباران شدند، پس اگر این شخص بر آن داستانها می‌اندیشید، از مجازات کفر، می‌ترسید و بی‌فکر نمی‌شد، سپس بر تمامی مضامین فوق، تفریع می‌کند، که ای انسان وقتی بر چنین مضامین آگاه و مطلع می‌شوی، که هر مضمون به جای خود از نظر هدایت یک نعمت ربّانی است،) پس کدام نعمت پروردگار خود را مورد شک (و انکار) قرار می‌دهی (و با تصدیق آن مضامین بهره‌مند نمی‌شوی،) این (پیامبر) نیز مانند پیامبران گذشته، پیامبری است (او را قبول کنید؛ زیرا که) آن چیز نزدیک شونده (قیامت) نزدیک شده است، (هرگاه که قیامت



بیاید) غیر از خدا کسی نمی تواند بر دارنده‌ی آن باشد، (پس مجالی نیست که با اعتماد به کسی دیگر، بی فکر شد،) پس آیا (با شنیدن چنین امور خطرناکی باز هم) شما از این کلام (الهی) تعجب می کنید، و (استهزا نموده) می خندید، و (از ترس عذاب) گریه نمی کنید، و (از این که اطاعت کنید) تکبر می کنید، پس (از این تکبر و غفلت باز بیاید، و طبق تعلیم پیامبر) اطاعت خداوند را بجا بیاورید، و او را (بدون این که کسی را شریکش قرار دهید) عبادت کنید، (تا که نجات بیاید).

معارف و مسایل

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى﴾ «تولی» به معنای روگردانی است و مراد این است که، «از اطاعت خدا روگردانید.»

﴿وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴾ «أكدی» از «کدیه» مشتق است و کدیه به سنگ سختی گفته می شود که در وقت حفر چاه و یا پی کنی ساختمانی در زمین پدید آید، و مانع از کندن شود؛ بنابر این معنای «أكدی» آن است که ابتدا چیزی داد و سپس از دادن خودداری نمود، و مطابق با شأن نزولی که قبلاً بیان شد، معنایش روشن است، و اگر از شأن نزول صرف نظر شود، پس معنایش این می باشد، کسی که: در راه خدا چیزی داد و سپس خودداری کرد، و یا در ابتدا به اطاعت خدا تمایل پیدا کرد و اطاعت نمود، و سپس خودداری کرد، و این تفسیر روی ﴿وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴾ از حضرت مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه، قتاده و غیره منقول است^(۱).

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْاْ يَرَى﴾ موافق شأن نزولی است که بیان گردید. مقصود آیه چنین می باشد، که چون کسی از اسلام بدین جهت دست بردارد که رفیقی به او گفته باشد که عذاب آخرت تو را من به دوش می کشم و تو را نجات می دهم، پس چگونه این احمق به آن، باور داشت، و نسبت به آن یقین

پیدا کرد؟ آیا او از علم غیب برخوردار است، که در اثر آن می بیند، که به حقیقت در صورت کفرش مستحق چه عذابی است، که رفیقش آن را به دوش می کشد، و او را نجات می دهد؟ بدیهی است که آن فریبی بیش نیست؛ زیرا نه او از علم غیب برخوردار است، و نه کسی می تواند عذاب دیگری را به دوش کشد، و او را نجات بدهد، و اگر از این داستان صرف نظر بشود، معنای آیه چنین می شود: کسی که در راه خدا انفاق کرده، سپس دفعتاً امساک نمود، و از انفاق دست برداشت، پس می تواند علتش این باشد که او چنین فکر نموده که اگر مال موجودی را انفاق کنم به جای آن از کجا مالی به دست بیاورم.

خداوند در مقام ردّ این اندیشه، فرمود: آیا او بر علم غیب اطلاع دارد که در اثر آن می بیند که مالش خاتمه می یابد، و بجای آن، مال دیگری به دست نمی آورد، این اشتباهی بزرگ است؛ زیرا نه او بر علم غیب اطلاعی دارد، و نه این اندیشه‌ی او درست است؛ زیرا خداوند در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «سبا» فرموده است: ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾، یعنی آنچه شما انفاق می کنید، خداوند عوض آن را به شما می دهد، و او بهترین روزی دهنده است.

اگر انسان قدری بیندیشد، این قضاوت قرآنی تنها در حق پول و ثروت نیست؛ بلکه شامل هر نوع قدرت و توانایی است، که هرگاه کسی آن را در راه خدا صرف کند، خداوند به جای آن نیروی ما یتحلل، در بدن او پدید می آورد، و اگر نه کلیه‌ی اعضای انسانی اگر چه از فولاد ساخته می شدند، با به کار گرفتن آنها مدت شصت و هفتاد سال ساییده شده از بین می رفتند. پس هم چنان که خداوند متعال عوض آنچه را که در تمام اعضای انسانی در اثر زحمت و محنت، تحلیل می گردد، مانند موتوری خودکار از داخل خود اعضاها پدید می آورد، هم چنین اگر چیزی در راه خدا انفاق



شود، خداوند عوض آن را خواهند داد.

در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ، به حضرت بلال فرمود: «انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا»، یعنی ای بلال در راه خدا انفاق کن و از طرف مالک عرش این ترس را به دل راه نده که او تو را مفلس می گرداند (۱).

﴿ اَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۝ وَاِبرٰهِيْمَ الَّذِي وُفِّيَ ﴾ این آیه متضمن صفت وفاداری حضرت ابراهیم علیہ السلام، است، که با لفظ: «وَفِي» بیان گردید، و فاء عبارت از انجام عهد و وعده‌ای است که با کسی باشد.

قدری تفصیل از صفت ویژه‌ی ایفای عهد حضرت ابراهیم علیہ السلام،

مقصود این‌که معاهده‌ای را که حضرت ابراهیم علیہ السلام، با خداوند بسته بود که از او اطاعت نموده، پیام او را به خلقت برساند، آن را از هر جهت به پایه‌ی تکمیل رسانید، و در اثر آن با آزمایش‌های گوناگونی مواجه شد.

ابن جریر، ابن کثیر و غیره در تحت لفظ: «وَفِي» همین تفسیر را اختیار نموده‌اند، و بعضی از عملکردهای خاص حضرت ابراهیم علیہ السلام، که در بعضی روایات سبب «وَفِي» قرار داده شده، با این منافاتی ندارد؛ زیرا وفا به عهد در اصل، عام است که شامل تمام احکام الهی و اطاعت از او می‌باشد، و چه به صورت اعمال خویش و چه به صورت اصلاح خلق الله، با انجام فرایض رسالت و نبوت که از جمله آنها یکی آن است در این روایت حدیث آمده است، چنان‌که ابن ابی حاتم از حضرت ابوامامه رضی الله عنه، روایت نموده است که رسول خدا ﷺ، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ وَاِبرٰهِيْمَ الَّذِي وُفِّيَ ﴾ و سپس به او فرمود آیا می‌دانی مراد از «وَفِي» چیست؟ ابو امامه عرض کرد که: الله و رسول او ﷺ، بهتر می‌دانند؛ آن حضرت ﷺ فرمود: «وَفِي عمل یومه بأربع ركعات فی أول النهار» (۲).

یعنی او اعمال روز خود را چنان تکمیل کرد که در آغاز آن، چهار رکعت نماز (اشراق) به جا آورد، و نیز حدیث حضرت ابوذر در سنن ترمذی این مطلب را تأیید می کند که رسول خدا ﷺ، فرمود: «ابن آدم اربع ربيع ركعات من أول النهار اكفك آخره»^(۱).

یعنی خداوند فرمود: ای فرزند آدم، تو در ابتدای روز چهار رکعت نماز به جا بیاور، که من تا آخر روز تمام کارهای تو را کفایت خواهم کرد. و نیز ابن ابی حاتم از حضرت معاذ بن انس نقل نموده که رسول خدا ﷺ، فرمود: آیا شما را آگاه نکنم که چرا خداوند در خصوص حضرت ابراهیم علیهِ السلام، فرمود، ﴿الَّذِي وَقَى﴾ آن گاه علتش را چنین توضیح داد که او هر صبح و شام می خواند: «فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و له الحمد في السموات و الارض و عشيا و حين تطهرون»^(۲).

تعلیمات و هدایت های خاص صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام

وقتی قول و یا تعلیمی از انبیای گذشته در قرآن نقل می شود، هدف آن است که واجب است موافق به آن این امت عمل کند؛ مگر آن که نص شرعی برخلاف آن باشد؛ سپس آن تعالیم خاص که صحف ابراهیم و موسی متضمن آنها بود، در هیجده آیه پی در پی ذکر شده است، از آن جمله دو حکم عملی مربوط به آیات سابقه می باشد، و سایر تعالیم به عبرت و نصیحت و آیات قدرت حق تعالی مرتبط است. و آن دو حکم عملی اینهایند: ﴿أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ۝ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ «وزر» در اصل به معنای بار است، و معنای آیه ی اول چنین است که هیچ کسی بجز بار خود، بار کسی را بر نمی دارد، و مراد از بار، بار گناه و عذاب است، یعنی در روز قیامت بار کسی بر دوش دیگری گذاشته نمی شود، و نه



به کسی اختیار داده می شود که او عذاب دیگری را حمل کند؛ چنانکه خداوند در آیه ی ۱۸ سوره ی فاطر فرمود: ﴿وَإِنْ تَدْعُ مَثَلَةً إِلَى حَمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ﴾، یعنی چون کسی متحمل بار سنگین از گناهان بشد و از دیگری بخواهد که مقداری از بار او را حمل کند، این امکان وجود ندارد که کسی بتواند از بار دیگری مقداری حمل نماید.

کسی در اثر گناه دیگری مؤاخذه نمی شود

در این آیه، ردّی بر پندار آن کس هم هست که در شأن نزول بیان گردید که او مسلمان شده بود و یا به اسلام تمایل داشت و رفیقش او را ملامت کرد و ضامن شد که اگر در قیامت عذابی متوجه تو شود، من آن را به عهده می گیرم و تو را نجات می دهم، از این آیه معلوم گردید که چنین معامله ای به بارگاه خداوند ذوالجلال، راه ندارد که در اثر گناه کسی، دیگری را مؤاخذه کنند.

در حدیثی آمده است که اگر افراد خانواده، بر میتی گریه ناجایز و نوحه خوانی کنند، از گریه آنان به میت عذاب می رسد^(۱)، اما این در حق کسی است که خود به نوحه خوانی بر میت عادی باشد، و یا این که به وارثان خود وصیت کرده باشد که پس از مرگ من بر من نوحه خوانی و گریه کنید^(۲).

در این صورت این عذاب نتیجه ی عمل خود اوست، ناشی از عمل دیگری نیست. حکم دیگر: ﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِالْأَنْسَنِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ می باشد حاصل آن این که، هم چنان که کسی نمی تواند عذاب دیگری را به دوش بکشد، کسی هم حق ندارد که بجای دیگری عملی انجام بدهد، تا آن شخص، از عمل سبکدوش گردد. مانند این که یکی از طرف دیگری نماز

۱ - كما ورد في الصحيحين.

۲ - مظهري.

فرض ادا کند و یا از طرف او روزهی فرضی بگیرد، تا آن شخص دوم از نماز فرض و یا روزهی فرض سبکدوش باشد، یا این که یکی از طرف دیگری ایمان بیاورد و بدین جهت آن شخص مؤمن تلقی گردد.

لذا هیچ شبهه و اشکال فقهی متوجه آیه مذکور نیست؛ زیرا بزرگترین شبهه در خصوص حج و زکات می تواند مطرح گردد، که به وقت ضرورت یکی می تواند از طرف دیگری حج بدل بجا بیاورد و نیز می تواند زکات او را با اجازهی او ادا نماید، ولی بعد از تأمل معلوم می شود که ایراد این اشکال، صحیح نیست؛ زیرا فرستادن یکی به جای خود برای حج بدل با دادن هزینهی او، و یا دستور دادن به کسی که زکات مال او را ادا کند، این در حقیقت جزئی از عمل خود آن شخص است، که منافی با آیهی: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ نمی باشد.

مسئلهی رسیدن ثواب

چون در سابق معلوم شد که مفهوم آیه آن است که کسی نمی تواند فرایض ایمان، نماز و روزهی دیگری را ادا کند تا از او رفع مسئولیت گردد، پس از این لازم نمی آید که ثواب و فایده عمل نفلی کسی به دیگری نرسد، رسیدن ثواب دعا و صدقه یکی، به دیگری، از نصوص شرعیه ثابت است، و تمام امت بر آن اجماع دارند^(۱).

فقط امام شافعی رحمته الله، در این مورد اختلاف دارد که آیا می توان ثواب تلاوت قرآن را به دیگری ایصال کرد یا خیر؟ که او از این انکار می فرماید و با عام قرار دادن مفهوم آیه، آن را مستدل خود دانسته است. اما جمهور و امام ابوحنیفه فرموده اند که: همانطوری که ثواب صدقه و دعا به دیگری می رسد، و می توان ثواب آنها را ایصال کرد، هم چنین ثواب تلاوت قرآن و



هر عبادت نفلی دیگر را می توان به دیگری ایصال نمود، و آن به او می رسد. علامه قرطبی در تفسیر خود فرموده که احادیث زیادی بر این مطلب گواه است که به مؤمن از طرف دیگری ثواب اعمال صالح می رسد، تمام آن احادیثی که بر این مطلب دلالت دارند در تفسیر «مظهری» جمع آوری شده اند، دو مسئله ای که در بالا به حواله صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام، ذکر گردید، یکی آن است که عذاب گناه یکی به دیگری نمی رسد، و به موجب گناه او دیگری مؤاخذه نمی گردد. دوم آن که وقتی شخصی نسبت به اعمالی که بر او واجب شده، بری الذمه می شود که شخصاً آنها را انجام داده باشد، و با انجام دادن دیگری او بری الذمه نمی شود، هر دو حکم فوق اگر چه در شرایع انبیای گذشته هم وجود داشته است، ولی خصوصیت حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیهما السلام، بدین خاطر ذکر گردید، که در زمان آنان این رسم جاهلی رایج بود، که به جای پدر پسر و یا برعکس و یا برادر به جای برادر کشته می شد، که در شریعت این دو پیامبر بزرگوار، این رسم نابود گردید.

﴿وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾ یعنی، تنها سعی ظاهری هیچ کس کافی نیست، بلکه در بارگاه الهی حقیقت اصلی سعی، منظور می گردد که آیا با اخلاص برای خدا بوده است، و یا این که اغراض دنیوی دیگری را در برداشته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حدیثی بیان فرموده است که: «انما الاعمال بالنيات» یعنی تنها صورت عمل کافی نیست؛ بلکه لازم است که فقط برای رضای خدا و حسب دستور او انجام شود.

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾ مقصود این که سرانجام و بازگشت همه ی کارها به سوی خداست و در آنجا محاسبه خواهند شد. بعضی از مفسران، مقصود این آیه را چنین بیان فرموده اند که سلسله ی

فکر و اندیشه‌ی انسانی وقتی به خدا برسد پایان می‌یابد، و نمی‌توان با فکر و اندیشه حقیقت و کنه ذات و صفات او را دریافت، و آدمی مجاز نیست تا در ذات و صفات او تعالیٰ اندیشه کند؛ چنان‌که در بعضی روایات آمده است که در نعمتهای خداوندی بیندیشید، ولی در ذات او تفکر نکنید، بلکه آن را به علم الهی بسپارید؛ زیرا که از حدّ توان شما خارج است.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾ یعنی اگر چه شما آثار خوشی و غم و در نتیجه‌ی خنده و گریه را در بنی‌نوع انسانی مشاهده نموده، آنها را در ظاهر بر اسباب آنها مرتب می‌سازید؛ اما در حقیقت باید اینجا از فکر و اندیشه کار گرفت.

اگر کسی با دید عمیق بنگرد، متوجه خواهد شد که شادی و غم، خنده و گریه در اختیار کسی نیست؛ هر دو از جانب خداست، اوست که اسباب را پدید می‌آورد، و در آنها تأثیر می‌گذارد. هرگاه او بخواهد گریه کنندگان را در لمحهای می‌خنداند، و خنده کنندگان را در چشم برهم زدنی، می‌گریاند. و لنعم ما قیل:

به گوش گل چه سخن گفته‌ای که خندان است

به عندلیب چه فرموده‌ای که نالان است

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾ معنای مشهور غنا ثروتمندی است، و معنای «أغنی» ثروتمند کردن کسی است، و «أقنی» از قنیه مشتق است، به معنای ثروت محفوظ، مراد آیه آن‌که خداوند است که مردم را ثروتمند و غنی می‌کند، و به هر کسی که بخواهد به اندازه‌ی ثروت می‌دهد که بتواند از آن ذخیره کند.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ﴾ «شعری» به کسر شین نام ستاره‌ای است که پشت سر جوزاء است، و بعضی از اقوام عرب آن را پرستش می‌کردند؛ بنابراین، به صورت خاصی از آن نام برده شد، که مالک و پروردگار آن ستاره نیز



خداست. اگر چه او خالق و مالک و پروردگار سایر ستارها و آسمان و زمین است.

﴿ وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ۝ وَ ثَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ ﴾ قوم عاد قوی ترین و شدیدترین قوم جهان بود و دو طبقه ی آن به نام عاد اولی و عاد آخری موسوم اند. حضرت هود علیه السلام، به عنوان پیامبر، به سوی آنها مبعوث شد، و قوم او در اثر نافرمانی به عذابی از طوفان باد، مبتلا شده و تمام قوم هلاک گردید، نخستین قومی که پس از قوم نوح هلاک شد، همین قوم بود^(۱).

ثمود هم شاخه ی دوم و از نظر قوّت و شدّت مانند آن بود، که حضرت صالح به سوی آنها مبعوث شد، و در اثر نافرمانی، جیغی به عنوان عذاب شدید به روی آنها آمد، که در اثر آن جگرهای شان ترکیدند و هلاک شدند. ﴿ وَ الْمُوْتِفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴾ معنای لفظی «مؤتفکه» مؤتلفه است، این شهر مشتمل بر چند آبادی بود که به هم متصل بودند، و حضرت لوط علیه السلام، به سوی آنها مبعوث شد، که به خاطر نافرمانی و عمل بی حیایی، حضرت جبرئیل علیه السلام، آن را واژگون کرد.

﴿ فَعَشَّهَا مَا غَشَّىٰ ﴾ یعنی فراگرفت آن روستاها را چیزی که فرا گرفت، و مراد سنگبارانی است که پس از واژگون شدن روستاها، بر آنها صورت گرفت تا اینجا تذکره ی تعالیمی که به حواله صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، آمده بود، پایان یافت.

﴿ قَبَائِلَ آلِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴾ «تتماری» به معنای جدال و مخالفت است؛ حضرت ابن عباس فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و وحی و تعلیمات او مجال شک و شبهه ای باقی نخواهد ماند، و از شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت

مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می آید، که این خود نعمتی از نعمتهای حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمتهای الهی جدال و مخالفت می کنید؟

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾ در «هَذَا» اشاره به رسول الله ﷺ، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب خدا می ترساند.

﴿أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ ۝ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾ «ازف» به معنای قرب است، و معنای آیه آن که چیزی نزدیک شونده دارد نزدیک می آید، که کسی بجز خدا نمی تواند آن را برگرداند. مراد از آن چیز نزدیک شونده، قیامت است، که نزدیکی آن به اعتبار عمر کل دنیا است؛ زیرا امت محمدی کاملاً در آخر به قرب قیامت آمده است.

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ۝ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ﴾ مراد از «هذا الحدیث» قرآن کریم است، و معنای آیه، آن که کلام الهی به صورت قرآن، خود معجزه ای است که به پیش شما آمده است؛ آیا از آن هم تعجب می کنید و به صورت استهزا می خندید و بر تقصیرات خویش در عمل و یا در ارتکاب گناه، گریه نمی کنید؟

﴿وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾ «سمود» در لغت به معنای غفلت و بی توجهی است، لذا «سامدون» به معنای غافلون است، و سمود نیز به معنای سرودخوانی و رقص می آید، و می تواند همین معنای در اینجا مراد باشد^(۱).

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَعَبُدُوا﴾ یعنی مقتضای آیات گذشته که متضمن درس موعظه و عبرت بودند، این است که همه ی شما در بارگاه الهی با تواضع و خشوع خم شوید، و سجده کنید، و تنها عبادت او را به جا آورید.



در «صحیح بخاری» از حضرت ابن عباس روایت شده که رسول الله ﷺ، بر این آیه‌ی سوره‌ی «نجم» سجده فرمود و تمام مسلمانان و مشرکان و جن انس، نیز در معیت او به سجده افتادند. و در حدیثی دیگر از حضرت عبدالله بن مسعود در «بخاری و مسلم» آمده است که رسول خدا ﷺ، سوره‌ی «نجم» را تلاوت نمود و در آن سجده‌ی تلاوت بجا آورد، و همه‌ی حاضرین مجلس اعم از مسلمان و مشرک همراه با او به سجده افتادند، بجز پیرمردی از قریش که مشتی خاک از زمین برداشت و بر پیشانی خود مالید، و گفت: این برای من کافی است.

حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید: که من بعداً او را دیدم که در حال کفر به قتل رسید؛ این حدیث به این موضوع اشاره دارد که مسلمانان می‌بایست در تبعیت از آن حضرت ﷺ، سجده می‌کردند، ولی بر مشرکان حاضر در مجلس هم، از جانب خداوند چنان حالتی مسلط شد، که مجبور شدند تا سجده کنند؛ اگر چه سجده‌ی آنان به سبب کفرشان ثوابی را به دنبال نداشت، ولی اثر بجا ماند، که همه آنها مشرف به اسلام شدند، و تنها کسی از این نعمت محروم شد که از سجده کردن سر باز زد.

در حدیثی از صحیحین به روایت حضرت زید بن ثابت آمده است که: کلّ سوره‌ی «نجم» را در محضر رسول خدا ﷺ، تلاوت نمود؛ ولی آن حضرت ﷺ، سجده بجا نیاورد، اما از این حدیث لازم نمی‌آید که سجده واجب یا لازم نباشد؛ زیرا احتمال می‌رود که آن حضرت ﷺ، شاید در آن ساعت وضو نداشته باشند، و یا عذری دیگر مانع از سجده وجود داشته باشد، که در چنین حالت سجده‌ی فوری لازم نیست، بعداً می‌توان سجده بجا آورد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة النجم بعونه و حمده سبحانه و تعالی ليلة الجمعة لفرع الربيع الثاني سنة ۱۳۹۱ هـ ق فی اسبوع واحد و يتلوه تفسير سورة القمر انشاء الله تعالى و هو ولي التوفيق.



وقد تمت الترجمة صباح الثلاثاء من غرة ذى القعدة سنة ١٤٠٩ هـ ق و نرجو من الله
أن يوفقنا لاتمام الباقي انشاء الله و ليس ذلك على الله بعزيز.

سورة القمر

سورة القمر مکیه و هی خمس و خمسون آیه و ثلث رکوعات

سوره ی قمر در مکه نازل شده و دارای پنجاه و پنج آیه و سه رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾ وَاِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ
نزدیک رسید قیامت و بشکافت کره ی ماه. و اگر ببینند آنان نشانی، اعراض می کنند، و

يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَكَذَّبُوا وَاَتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ
می گویند سحری است پیوسته. و تکذیب کردند و اتباع نمودند از خواهش های خویش، و هر

اَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ﴿٣﴾ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾
کاری مقرر به وقت است. و رسید به آنها آن قدر احوال که می تواند باشد در آنها توییحی.

حِكْمَةً بَلَّغَتْهُمَا فَمَا تَغْنِ الْاَنْذُرُ ﴿٥﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
کاملاً خبری معقول است، پس بدرد نمی خوردند ترسانندگان. پس روی بگردان از آنها

يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ ﴿٦﴾ خُشِعَا اَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ
روزی که ندا دهد ندا دهنده بسوی چیزی ناگوار. چشم پایین گرفته بیرون می آیند از

الْاَجْدَاثِ كَاَنْهُمْ جِرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ
قبرها، مانند ملخ پراکنده. دهنده به سوی ندا دهنده. می گویند کفار

هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

این روز مشکل آمد.

خلاصه‌ی تفسیر

(زاجری برای کفار که آنها را بر اشتباهاتشان بیدار نکند کاملاً موجود است، چنان‌که) قیامت نزدیک آمد و رسید (که مصیبتی بزرگ بر تکذیب آن مرتب خواهد شد)، و (مصدیقی از خبر قرب ساعت نیز واقع شد، چنان‌که) بشکافت ماه (و از این به وقوع قرب قیامت چنین تصدیق می‌گردد، که شق قمر معجزه‌ی رسول الله ﷺ، است، که از آن نبوتش ثابت می‌گردد، و چون همه‌ی گفته‌های نبی صادق و راست هستند، پس از ضرورت صدق او، لازم است که خبر قرب قیامت که به توسط او اعلام شده، صادق باشد. و از این جهت زاجر متحقق شد،) و (مقتضای آن این بود که) آنها (نیز از آن منزجر و متأثر می‌شدند، ولی وضع آنها چنین است که) چون معجزه‌ای را ببینند، از آن اعراض می‌کنند، و می‌گویند این سحری است که الآن خاتمه می‌یابد، (این کنایه بر بطلان سحر است؛ زیرا اثر باطل پایدار نیست، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی «سبا» فرموده است: ﴿مَا يُبْدِيءُ الْاَبْاطِلَ وَ مَا يُعِيدُهُ﴾ مطلب این‌که تحصیل نصیحت از قرب قیامت موقوف بر اعتقاد بر نبوت محمدی است، و آنان به نظر تأمل به دلیل آن نمی‌نگرند؛ بلکه آن را باطل می‌پندارند، لذا از قرب قیامت تأثیری بر اینها واقع نخواهد شد،) و آنها (با اعراض، و ادعا نمودن بر بطلان معجزه، اصرار نموده حق را) تکذیب کردند، و از خواهش‌های نفسانی خویش تبعیت کردند، (اعراض آنها مبتنی بر دلیل صحیحی نیست، بلکه تبعیت آنان از خواهش‌های نفسانی، و تکذیب نمودن ایشان، از عناد سرچشمه گرفته است،) و (آنچه آنها معجزات را سحر می‌گویند و معتقدند که اثر آنها به زودی زایل می‌گردد، درست نیست؛ زیرا قانون خداوندی چنین است که) هر کاری (پس از مدتی بر حالت اصلی خود برگشته) قرار می‌گیرد، (احقاق حق و ابطال باطل عموماً از آثار و اسباب، مشخص می‌شود؛ یعنی اگر چه



در حقیقت حَقّانیت حق و بطلان باطل اکنون هم معلوم و روشن است، ولی اگر فی الحال آن در فهم کم خردان نیاید، اما پس از مدّتی برای آنها نیز می تواند روشن و واضح گردد، به شرطی که اندیشه و تفکر را به کار گیرند، و پس از چند روزی خواهند دانست، که آیا این سحر فانی است، یا حق باقی) و (علاوه بر آن زاجر مذکور) در نزد آنها آن قدر اخبار (امم گذشته) رسیده است که در آن عبرت (کافی یعنی) اعلیٰ ترین دانشمندی است، (که می تواند حاصل گردد)، پس (وضع آنها به گونه ای است که از دست ترسانندگان کاری ساخته نمی شود، (و چون وضع چنین است) پس شما از ناحیه ی آنان خیالی به دل راه ندهید، (و چون قیامت و عذابى که به واسطه ی آن ترسانیده می شوند، بیاید، خود بخود معلوم می شود، سپس بیان روز قیامت می آید که) روزی که فرشته منادی (آنها را) به سوی چیز ناگواری ندا می دهد، چشم های شان (از روی خجالتی و بیم) به سوی پایین قرار می گیرند، (و) چنان از قبر بیرون می آیند که (گویی چون) ملخ پراکنده می شوند (و از قبر بیرون آمده) به سوی منادی (به سوی موقف حساب که جهت اجتماع در آنجا آنها را می خوانند) دویده می روند (و با ملاحظه آنجا) کفّار می گویند که این، روز بسیار سختی است.

معارف و مسایل

سوره ی «نجم» با آیه ی: ﴿أَزَفَتْ الْأَرْزَقَةُ﴾ خاتمه یافت که در آن از نزدیکی قیامت یاد آوری بود، و این سوره ی نیز به همین مضمون شروع می شود، که: ﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ و سپس جهت قرب قیامت، دلیل معجزه ی انشقاق قمر را ذکر فرمود؛ زیرا یکی از علامات قیامت که بسیار مفصل می باشد بعثت و نبوت خود آن حضرت ﷺ، می باشد.

چنان که در حدیثی آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: آمدن من و

قیامت چنان با یکدیگر آمیخته‌اند که دو انگشت از یک کف دست، و در چندین روایت دیگر وجود آن حضرت ﷺ، در قرب قیامت بیان گردیده است، که بدین ترتیب نیز یکی از علایم بزرگ قیامت آن است که در اثر معجزه‌ی او ماه دو قطعه شد، و سپس هر دو قطعه با هم وصل شدند، و نیز این معجزه‌ی شقّ القمر از آن جهت نشانی قیامت است، که هم چنان‌که در آن زمان بر اثر قدرت الهی ماه دو قطعه شد، در قیامت نیز قطعه قطعه شدن تمام ستارگان و سیارات چندان بعید نیست.

معجزه‌ی شقّ القمر

کفار مکه در خصوص نبوت و رسالت آن حضرت ﷺ، نشانه‌ای به صورت معجزه از ایشان تقاضا کردند، خداوند متعال جهت اثبات حقاقت آن حضرت ﷺ، معجزه‌ی شقّ القمر را نشان داد، که ثبوت آن در آیه‌ی مذکور: ﴿أَنْشَقَّ الْقَمَرَ﴾ و نیز در احادیث صحیحی که جمعی از اصحاب راوی آن هستند، آمده است، و می‌توان از آن جمع، حضرت عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جبیر بن مطعم، ابن عباس، انس بن مالک و غیره را نام برد. حضرت عبدالله بن مسعود حضور و مشاهده‌ی خود را از آن صحنه بیان فرموده است.

امام طحاوی و ابن کثیر روایات واقعه‌ی شقّ القمر را متواتر قرار داده‌اند، در نتیجه وقوع این معجزه نبوی با دلایل قطعی ثابت است.

خلاصه‌ی واقعه از این قرار است که رسول خدا ﷺ، در میدان منی حضور داشت، مشرکین نشانه‌ای دالّ بر نبوتش، از او تقاضا نمودند، و آن شب، شب ماهتابی بود، خداوند این معجزه را به ظهور رساند، که ماه دو قطعه شد، و قطعه‌ای از آن به سوی مشرق و پاره‌ی دیگرش به سوی مغرب رفت و کوهی بین آن دو قطعه حایل شد و آن حضرت ﷺ، ضمن خطاب به



حضار فرمود: ملاحظه کنید و گواهی بدهید، زمانی که همه، علناً این معجزه را مشاهده نمودند، هر دو پاره‌ی ماه به هم وصل شدند، و هیچ بیننده‌ای نمی‌توانست این معجزه‌ی علنی را انکار کند، ولی مشرکین گفتند که (حضرت) محمد ﷺ، کل جهان را نمی‌تواند مسحور کند در انتظار ورود واردین از گوشه و کنار باشید، که آنها چه می‌گویند؟

بیهقی و ابوداود طیالسی از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که سپس از تمام نو واردان تحقیق به عمل آمد، همه‌ی آنها به دو قطعه شدن ماه اعتراف کردند.

در بعضی روایات آمده که این معجزه شق القمر در مکه‌ی مکرمه دو بار اتفاق افتاد؛ ولی با توجه به روایات صحیح، آن یک بار به وقوع پیوسته است^(۱)، در خصوص این موضوع روایاتی چند از تفسیر ابن‌کثیر، در ذیل، نقل می‌گردد، ملاحظه فرمایید:

۱- در صحیح بخاری از حضرت انس بن مالک روایت است که: «ان اهل مکه سألوا رسول الله ﷺ، أن یریهم آية فإراههم القمر شقین حتی راوا حراء بینهما»^(۲). یعنی اهل مکه از رسول خدا ﷺ، جهت ثبوت نبوتش معجزه‌ای تقاضا نمودند؛ خداوند متعال ماه را دو قطعه نمود، تا این‌که کوه حراء را بین آن دو قطعه مشاهده نمودند.

۲- در صحیح بخاری و مسلم و مسند امام احمد از حضرت عبدالله بن مسعود آمده است که: «انشق القمر علی عهد رسول الله ﷺ، شقین حتی نظروا الیه فقال رسول الله ﷺ، اشهدوا»

یعنی ماه در عهد مبارک رسول خدا ﷺ، شکافته دو پاره شد، تا این‌که همگان آن را دیدند، آن حضرت ﷺ، به مردم فرمود که: ببینید و گواهی بدهید.

ابن جریر نیز این حدیث را با سند خویش نقل نموده و در آن آمده است که: «کنا مع رسول الله ﷺ، بمنی فانشق القمر فأخذت فرقة خلف الجبل فقال رسول الله ﷺ اشهدوا اشهدوا»

عبدالله بن مسعود می فرماید: که ما در میدان منی در محضر رسول خدا ﷺ، بودیم که ناگهان ماه دو پاره شد، یکی از آن دو پاره پشت کوه قرار گرفت، و آن حضرت ﷺ، فرمود: گواهی بدهید، گواهی بدهید.

۳- ابوداود طیالسی و بیهقی در روایت حضرت عبدالله بن مسعود این را نیز نقل کرده اند که:

«انشق القمر بمكة حتى صار فرقتين فقال كفار قريش اهل مكة، هذا سحر، سحرکم ابن ابی كبشه انظروا السفار فان كانوا راوا ما رأيتم فقد صدق، و ان كانوا لم يروا مثل ما رأيتم، فهو سحر سحرکم به، فسل السفار قال و قدموا من كل جهة فقالوا رأينا»^(۱).

در (زمان اقامت آن حضرت ﷺ، در) مکه ماه دو قطعه شد؛ کفار قریش گفتند، این سحری است که ابن ابی کبشه (محمد ﷺ)، بر شما کرده است؛ لذا شما در انتظار مسافری تازه وارد باشید که اگر آنها هم به دو پاره بودن ماه گواهی دادند پس او راست گفته است، و اگر واردین چنین چیزی ندیده باشند، پس یقینی است که او شما را سحر کرده است، از مسافرین تازه وارد که از جاهای مختلف آمده بودند، تحقیقی به عمل آمد، همه اعتراف کردند که ما دیدیم که ماه شکافته و دو پاره شد.

پاسخ به شبهات راجع به انشقاق قمر

طبق اصول فلسفه یونان چنین شبهه‌ای وارد شده است که خرق و التیام (شکافتن و پیوستن) در آسمانها و سیارات ممکن نیست، ولی این ادعای آنها بی جا و بر دلایلی بی اساس مبتنی می باشد، و متکلمین لغو و



باطل بودن همه‌ی آنها را روشن نموده‌اند، و تا هنوز هیچ دلیل عقلی بر محال و غیر ممکن بودن شقّ القمر ارایه نشده است، البتّه عوام ناآگاه، هر امر دور از ذهن را، محال و ناممکن می‌پندارند، ولی روشن است که معجزه عبارت از امری است که برخلاف عادات عمومی، و خارج از توان عموم مردم، و مستبعد و حیرت‌انگیز باشد، و در غیر این صورت به امور معمولی که انجام آن در توان هر کس باشد، معجزه نمی‌گویند.

شبهه‌ی عامیانه‌ی دیگر این است که اگر چنین واقعه‌ی عظیم‌الشانیه پدید می‌آمد، در تمام تواریخ جهان از آن ذکری به میان می‌آمد، اما نکته‌ی قابل تأمل این است که واقعه‌ی مذکور در شب و در مکه اتفاق افتاده است، و در آن زمان در بسیاری از ممالک، روز بوده است، در نتیجه مشاهده در آن سرزمینها، می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، و در بعضی ممالک دیگر نصف شب و آخر شب بوده است که عموم مردم در آن موقع در خواب بوده‌اند، و در بیداری هم در همه‌ی اوقات به سوی ماه نمی‌نگرند، و در اثر شکافته شدن آن در نورانی بودن زمین فرقی حاصل نمی‌شود، تا در اثر آن کسی به سوی ماه متوجه شود، و نیز این واقعه در مدّتی کوتاه پایان یافته بود.

بسا اوقات مشاهده می‌گردد که در بسیاری از ممالک کسوف واقع می‌شود و قبلاً اعلام می‌شود با وجود این، هزارها بلکه میلیونها مردم کاملاً از آن بی‌اطلاع می‌باشند، و کوچک‌ترین آگاهی از آن ندارند، آیا می‌توان عدم آگاهی آنان را دلیلی بر عدم کسوف قرار داد؟ در نتیجه عدم ذکر آن در عموم تواریخ، نمی‌تواند دلیلی بر عدم وقوع آن باشد، تا بتوان آن را تکذیب نمود. اما علاوه بر آن در تاریخ مشهور و مستند هند به نام «فرشته» این واقعه مذکور است که والی مالیب‌ار هند، واقعه‌ی مذکور را با چشم خود مشاهده نموده و آن را در یادداشت خود نوشته است، و همین واقعه موجب شد که او به اسلام مشرف گردید، و قبلاً با روایات ابوداؤد طیالسی و

بیهقی نیز ثابت شد که مشرکین مکه از واردین خارجی هم تحقیق کرده بودند، و واردان از گوشه و کنار، وقوع این واقعه را تصدیق کرده بودند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ معنای مشهور «مستمر» که در فارسی وارد آمده و معروف نیز هست پایدار است؛ ولی این لفظ در لغت عرب از «مرّ و استمر» به معنای گذشتن در یک زمانی معین و تمام شدن می آید.

از میان ائمّه ی تفسیر، مجاهد و قتاده در اینجا همین معنا را مراد گرفته اند؛ بنابر این مطلب آیه چنین می باشد که این سحر پایدار نیست؛ خود بخود گذشته تمام می شود. معنای دیگر «مستمر» قوی می باشد.

ابوالعالیه و ضحاک «مستمر» در این آیه را چنین تفسیر کرده اند که: این سحری است که بسیار قوی و شدید می باشد، و چون اهل مکه نتوانستند این مشاهده را تکذیب نمایند با سحر بسیار قوی گفتن آن، خود را تسلّی دادند.

﴿وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾ استقرار در زبان عرب به معنای قرار گرفتن است. و مفهوم آیه چنین است که چون هر کار و چیزی به منتهای خود برسد، در نهایت، روشن می شود و پرده ای که در اثر جعل و ساختگی روی چیزی انداخته شده، سرانجام برداشته می شود، و حقّانیت حق و بطلان باطل، منکشف می گردد.

﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ﴾ معنای لفظی «مهطعین» سربلند کردن است، و مقصود آیه این است که در حالی که به جهت صدای داعی چشم دوخته اند به سوی محشر می دوند، و در آیه ی قبلی که: ﴿خُشِعًا أَبْصَرُهُمْ﴾ آمده بود، معنای آن چشم و سر خم کردن است، و تطبیق میان آن دو آیه چنین است که در محشر مواقف گوناگونی می باشد، و در بعضی مواقع سرها پایین و



خم می شوند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ
تکذیب نمود پیش از آنها قوم نوح پس تکذیب کردند بنده‌ی ما را و گفتند دیوانه‌ای است

وَأَزْدُجِرْ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ
رانده شده. پس صدا کرد رب خود را که من عاجزم توانستام بگیر. پس گشودیم درهای آسمان

بِمَاءٍ مِّنْهُمْ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ
رأبا آبی بسیار ریزان. و روان کردیم از زمین چشمه‌ها را، پس باهم وصل شدند آبها بر کاری که

قَدْرٍ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا
مقدر شده بود. و سوار کردیم او را بر دارای تختها و میخها که. راه می‌رفت زیر نظر ما

جَزَاءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ
جهت انتقام کسی که از او بی‌قدری شده بود. و گذاشتیم آن را برای نشانی، آیا هست

مِن مَّدْكِرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
فکر کننده‌ای. پس چگونه بود عذاب من و ترساندن من. و ما آسان کردیم قرآن را

لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مَّدْكِرٍ ﴿١٧﴾

برای فهمیدن، آیا هست فکر کننده‌ای.

خلاصه‌ی تفسیر

تکذیب نمود پیش از آنها قوم نوح، یعنی بنده‌ی (خاص) ما (حضرت نوح علیه السلام) را تکذیب کردند، و گفتند که او دیوانه‌ای است، و (بر این گفته‌ی بی‌جای خود اکتفا نکردند، بلکه کار نامناسب‌تری از آنان سر زد که حضرت) نوح علیه السلام)، تهدید شد، (و ذکر این تهدید در آیه‌ی ۱۱۶

سوره‌ی «شعراء» چنین آمده است که: ﴿لَئِن لَّمْ تَنْتَههْ يَا نُوحُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ﴾ (پس نوح علیه السلام) خدای خود را ندا کرد که من در مانده‌ای (محض) ام، (و نمی‌توانم با این مردم مقابله کنم)، پس شما (از آنان) انتقام بگیرید، (و آنها را هلاک کنید، چنان‌که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی «نوح» آمده است که: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دِيَّارًا﴾ پس ما با آبی بسیار بارنده درهای آسمان را گشودیم، پس آنها (ی آسمان و زمین) برای (انجام) کاری که (در علم خدا) مقدر بود، با هم آمیختند، (و مراد از آن، کار هلاکت کفار است، یعنی با برخورد آب آسمان و زمین، طوفانی برپا شد، که همه در آن غرق شدند)، و ما نوح علیه السلام را (بخاطر حفظ او از طوفان همراه با مؤمنان) بر کشتی دارای تخته‌ها و میخ‌ها که زیر نظر ما (بر سطح آب) روان بود، سوار کردیم، همه‌ی اینها بخاطر انتقام‌گیری کسی بود که از او قدر دانی نشده بود، (مراد از آن کس، حضرت نوح علیه السلام، است. و چون بین حقوق الله و حقوق الرسول تلازم برقرار است، پس کفران رسول، مستلزم کفر بالله است؛ لذا نباید ایراد گرفته شود که این غرق کردن، در اثر کفر بالله نبوده است،) و ما این واقعه را جهت عبرت (در حکایات و تذکرها) برقرار کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ (هدف از ذکر اینگونه واقعه ترغیب به تذکر است) پس (بنگرید که) عذاب و ترساندن من چگونه بود، (چیزی که از آن انداز شده بود، چگونه انجام گرفت، پس عاقبت ترساندن هم عذابی شد.

خلاصه آن‌که عذاب الهی دارای دو بعد است: یکی خود عذاب، و دیگری انجام شدن وعده‌ی الهی،) و ما قرآن را که مشتمل بر قصص مذکور است، جهت تحصیل نصیحت، آسان کردیم، (عموماً برای همه مردم به جهت واضح شدن بیانش و خصوصاً برای عرب، بوجه عربی بودنش،) پس آیا (با وجود مشاهده‌ی مضامین نصیحت آمیز که در قرآن هست) نصیحت



پذیری هست، (پس به ویژه کفار مکه از این قصص می ترسیدند).

معارف و مسایل

﴿مَجْنُونٌ وَأَزْدُجِرٍ﴾ معنای لفظی «وازدجر» زجر و توبیخ شده است، و این عطف است بر لفظ «قالوا» لذا مراد آن است که آنان حضرت نوح عليه السلام را، مجنون گفتند، سپس تهدیدش نمودند، تا او را از تبلیغ رسالت باز دارند، چنان که در آیه ی ۱۱۶ سوره ی «شعراء» آمده است که به حضرت نوح عليه السلام گفتند که اگر دست از تبلیغ بر نداشتید ترا سنگسار نموده از بین خواهیم برد. عبد بن حمید از مجاهد نقل کرده است که بسا اوقات بعضی از مردم حضرت نوح عليه السلام را که در جایی می دیدند می گرفتند و گلویش را می فشردند تا این که بی هوش می شد، و چون به هوش می آمد، به بارگاه خداوند دعا می کرد، که خداوندا، قوم مرا عفو بفرما؛ زیرا آنها از حقیقت اطلاع ندارند. او تا نهصد و پنجاه سال به حرکات بی جای قوم چنین پاسخ می داد، تا این که در پایان عاجز شد و نفرینشان کرد، که ذکرش در آیه ی بعدی می آید، و در نتیجه، تمام قوم، غرق شد.

﴿فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾ یعنی آبی که از زمین فواره می کرد، با آبی که از آسمان می بارید، با هم پیوستند، تا قضای خداوندی که بر غرق شدن کل قوم مقدر بود، نافذ گردید، و کسی نجات نیافت، اگر چه به قلّه های کوهها پناه می بردند؛ ولی آب از قلّه ی کوهها تجاوز نمود.

﴿ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسْرٍ﴾ «الواح» جمع لوح به معنای تخته است، و «دسر» جمع دسار، به معنای میخ است، و نیز به آن ریسمان و طنابی هم گفته می شود که تخته های کشتی به وسیله آن به همدیگر متصل می شوند.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ «للذکر» ذکر به معنای حفظ و از بر کردن است، و نیز به معنای تحصیل عبرت و نصیحت می آید، امکان

دارد هر دو معنا در اینجا، مراد باشند، که خداوند متعال قرآن را به این خاطر که آن را از بر حفظ کنند، آسان کرده باشند، که این امکان قبلاً برای کتابهای آسمانی دیگر، مانند: تورات، انجیل و زبور میسر نبود، و این در اثر تیسیر و آسان نمودن حق تعالی است که کودکان خردسال مسلمین، چنان قرآن مجید را حفظ می‌کنند، که کوچک‌ترین اشتباهی در زیر و زبر آن، ملاحظه نمی‌گردد.

در قرون چهارده قرن گذشته در همه‌ی ادوار گروهی بالغ بر صدها هزار نفر قرآن کریم را در قلوب خویش محفوظ نگهداشته‌اند، و نیز می‌تواند معنایش این باشد که قرآن کریم، مضامین عبرت و نصیحت خویش را چنان آسان نموده و بیان کرده است، که هم چنان که بزرگترین علما، فلاسفه و حکما از آن استفاده می‌برند، هم چنین هر عامی و بی‌سوادی که با علوم، هیچگونه مناسبتی نداشته باشد، می‌تواند مضامین نصیحت و پندآموز قرآن مجید را دریابد و از آنها متأثر گردد.

تیسیر و آسانی قرآن جهت حفظ و تحصیل نصیحت است نه برای اجتهاد و استنباط احکام

از قید «لذکر» برای «یسرنا»، چنین نشان داده شد که آسانی قرآن تا حدّ حفظ کردن آن و نیز تحصیل عبرت و نصیحت، از مضامین آن، می‌باشد، که هر عالم و جاهل، کوچک و بزرگ، یکسان می‌توانند از آن بهره ببرند، و لازم نمی‌آید که استنباط احکام و مسایل نیز از قرآن، آسان باشد. و این بجای خود یک فن مستقل و مشکلی است، که راسخین و علمایی می‌توانند قدم در آن بگذارند، که عمر خود را در آن مسیر صرف کرده باشند.

از آنچه گفته شد، اشتباه کسانی واضح شد که با اتکای به این جمله‌ی قرآن، بدون این‌که قرآن را موافق قواعد و اصول بیاموزند، خود را مجتهد



جای بزنند و احکام و مسایل را با فکر و رأی خویش استخراج نمایند، و این رویه کاملاً ضلالت و گمراهی است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ ﴿١٨﴾ اِنَّا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا
تکذیب کردند قوم عاد، پس چگونه بود عذاب من و ترساندن من. فرستادیم بر آنها بادی تند

فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ
در روز نحسی که مستمر بود. از بیخ کنده می کرد مردم را، گویی که آنها تنه‌ی درخت خرما

مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ ﴿٢١﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ
کنده شده بودند. پس چگونه بود عذاب و ترساندن من. و ما آسان کردیم قرآن را جهت فهماندن،

فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ ﴿٢٢﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوا أَبَشْرًا
آیا هست فکرکننده‌ای. تکذیب کردند قوم ثمود ترسانندگان را. پس گفتند آیا ما از یک انسانی

مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ اِنَّا اِذَا لَفِيَ ضَلَلٌ وَ سَعْرٌ ﴿٢٤﴾ اَلَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا
که از خود ماست پیروی نکنیم، مادر گمراهی و وسوسه افتاده ایم. آیا نازل شد پند برای ما از بین ما،

بَلْ هُوَ كَذَابٌ اَشِرٌ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكُذَّابِ الْاَشِرِ ﴿٢٦﴾
بلکه او دروغگویی است متکبر. به زودی خواهند دانست فردا که کیست دروغگوی متکبر.

اِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾ وَ
ما می فرستیم ماده شتری برای آزمایش آنها، پس منتظر ایشان باش و صبر کن. و

نَبِّئْهُمْ اَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّخْتَصِرٌ ﴿٢٨﴾ فَنادَوْا
خبر بده آنها را که آب تقسیم شده بین آنان، بر هر نوبه‌ای باید حاضر شد. پس صدا کردند

صَاحِبِهِمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرٍ ﴿٣٠﴾ اِنَّا
رفیق خود را پس دست دراز کرد و پی کرد. پس چگونه بود عذاب و ترساندن من. ما

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ ﴿٣١﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا
فرستادیم بر آنان یک جیغی، پس شدند مانند حظه‌ی پایمال شده. و ما آسان کردیم

الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنَّذْرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّا
قرآن را برای فهماندن، آیه‌ست فکر کننده‌ای. تکذیب کردند قوم لوط ترسانندگان را. ما

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾
فرستادیم بر آنها باد سنگ بارنده‌ای، بجز خانواده‌ی لوط که نجات دادیم آنها را در آخر شب.

نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ
از فضل خویش، ما چنین پاداش می‌دهیم به کسی که حق را بپذیرد. و او ترسانید آنها را

بَطَشْتَنَا فَمَرَوْا بِالنَّذْرِ ﴿٣٦﴾ وَ لَقَدْ رَوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ
از گرفت ما، پس شک کردند به ترسانندگان. و خواستند بگیرند از او میهمان او را،

فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذِرٌ ﴿٣٧﴾ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً
پس محو کردیم چشمهای شان را، پس بچشید عذاب و ترساندن مرا. و افتاد بر آنها اول صبح

عَذَابٍ مُّسْتَقَرًّا ﴿٣٨﴾ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذِرٌ ﴿٣٩﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
عذابی مقدر. پس بچشید عذاب و ترساندن مرا. و ما آسان کردیم قرآن را

لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾ وَ لَقَدْ جَاءَ عَالَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُوا
جهت فهماندن، آیه‌ست فکر کننده. و آمدند پیش فرعونیان ترسانندگان. تکذیب کردند

بِأَيَّتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾
نشانی‌های ما را، پس گرفتیم آنها را گرفتن چیره دست توانا.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند، پس (داستان آنها را بشنو که) چگونه شد عذاب و ترساندن من، (و داستان آنها از این قرار است که) ما



بر آنها بادی تند فرستادیم در روز نحسی مسلسل، (آن زمان برای همیشه در حق آنها منحوس ماند، که عذاب آن روز با عذاب برزخ و عذاب برزخ با عذاب آخرت، با هم متصل گردیدند، که هیچ وقت از آنها منقطع نخواهند شد، و) آن باد به گونه‌ای آنان را (از جای) می‌کُند و بر زمین می‌زد که گویا تنه‌ی درخت خرما کنده شده است، (و این تشبیه علاوه بر انداخته شدن آنها، به طول قامت آنان نیز اشاره دارد)، پس (بنگرید که) عذاب و ترساندن من چگونه (خطرناک) بود، و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟

قوم ثمود (هم) پیامبران را تکذیب کردند؛ (زیرا تکذیب یک پیامبر، مستلزم تکذیب همه‌ی پیامبران است)، و گفتند آیا ما از کسی پیروی کنیم که انسانی از جنس خود ماست، و (از حشم و خدم جدا و) تنهاست (می‌بایست او فرشته‌ای می‌بود که ما در دین از او پیروی می‌کردیم، و یا دارای حشم و خدم می‌بود تا در امور دنیا از او تبعیت می‌کردیم پس چون انسانی است تنها، نه مقتضی برای تبعیت او در دین وجود دارد و نه در امور دنیا، پس با وجود این، ما چگونه از او پیروی کنیم، و اگر ما از او تبعیت کردیم،) پس ما در این صورت در اشتباه بزرگ و (بلکه) دیوانگی خواهیم بود، آیا از میان جمع، تنها وحی بر او نازل شده (و او منتخب گردیده) است، (هرگز چنین نیست، بلکه او بسیار دروغگو و متکبر است، و در اثر تکبر است که چنین گفته‌های بلند و بالا می‌گوید، تا مردم او را بزرگ خویش قرار دهند، خداوند متعال به حضرت صالح علیه السلام، فرمود: از بیهوده‌گویی آنان رنجیده خاطر نباش،) به زودی (پس از مرگ) خواهند دانست که دروغگو و متکبر چه کسی بوده است، (آنان بودند که ادعای نبوت نبی را کذب پنداشته از آن انکار نمودند، و بنابه تکبری که داشتند پیروی او را عار می‌دانستند، و چون خود آنان خواستار معجزه‌ی شتر ماده‌ای بودند) ما (بر

اساس تقاضای آنان) شتر ماده‌ای را جهت آزمایش (ایمان) آنها (از سنگ) بیرون می‌آوریم، پس به (حرکات) آنان بنگر و در انتظار باش، و (چون شتر پدید آمد) به آنان نشان بده که آب (چاه) توزیع شده است، (نوبتی برای دامهای شما و آن شتر ماده، مقرر گردیده است) هر یکی در نوبت خودش حاضر باشد، (آن شتر ماده در نوبت خود آب می‌خورد، و دامهای شما نیز در نوبت خود از آب استفاده می‌کنند، و چون شتر ماده پدید آمد، حضرت صالح علیه السلام، آنچنان که توصیه شده بود، فرمود:) پس (مردم از نوبت مقرر شده به تنگ آمده و) آنان (جهت نابودی آن شتر،) رفیق خود (قذار) را ندا دادند، سپس او (به شتر ماده حمله کرد و) (آن را) به قتل رساند، پس (بینی که) عذاب و ترساندن من چگونه بود، (که بیان آن بعداً خواهد آمد، و آن این‌که) ما جیغ (فرشته‌ای) را بر آنها مسلط کردیم که آنان (در اثر آن جیغ) چون خار خرد شده حظیره ساز شدند، (هم چنان‌که دور و اطراف مزرعه و غیره از خار و چیزهای دیگر حظیره ساخته می‌شود، و بعد از مدتی خُرده شده از بین می‌رود، همه‌ی آنها تباہ و برباد شدند، و چون مردم عرب این مشبه به، یعنی حظیره‌ی دور و بر مزرعه را شب و روز می‌دیدند، این تشبیه را کاملاً می‌فهمیدند) و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا نصیحت پذیرنده‌ای هست؟ قوم لوط (نیز) پیامبران را تکذیب کردند؛ (زیرا تکذیب یکی از پیامبران مستلزم تکذیب همه‌ی آنان است،) و ما غیر از یاوران لوط (علیهم السلام که مؤمنین باشند،) که آنها را (ضمن بیرون آوردن‌شان از آبادی) در آخر شب به فضل خویش (از عذاب) نجات دادیم و همه (باقیمانده) آنها را سنگباران نمودیم، هر کس که شکر خدا را بجا بیاورد، (ایمان بیاورد،) به او چنین پاداشی خواهیم داد، (که از قهرش نجات می‌دهیم) و (حضرت) لوط (علیه السلام قبل از وقوع عذاب) آنها را از گرفتار ترسانیده بود، و آنان از این انذار، نزاع برپا کردند، (و روی آن انذار، یقین



نکردند) و (چون فرشتگان ما نزد حضرت لوط علیه السلام، به صورت میهمان آمدند، و آنان متوجه شدند که پسرانی خوب صورت آمده‌اند) آنان (فوراً به خانه‌ی حضرت لوط علیه السلام، حاضر شده) خواستند که میهمان او را از او به نیت بد بگیرند، (لوط علیه السلام، در ابتدا ترسید اما چون فرشته بودند جای ترسی نداشت)، پس ما (به توسط فرشتگان که به آنها دستور داده بودیم) چشم‌های آنان را کور کردیم (جبرئیل علیه السلام، بال خود را بر چشم‌هایشان مالید که در اثر آن کور شدند، کذا فی الدر عن قتاده، و به زبان حال یا قال، به آنان گفته شد که) مزه‌ی عذاب و ترساندن مرا بچشید، (نخست واقع طمس، یعنی کور کردن اتفاق افتاد) و (سپس) در اوّل صبح عذاب دایم واقع شد، (و گفته شد) که مزه‌ی عذاب و ترساندن مرا بچشید، (چون این جمله قبلاً در مورد کور کردن آنان گفته شد، و اکنون در مورد عذاب هلاکت گفته شده است؛ لذا متضمّن تکراری نمی‌باشد)، و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟ و به (خود فرعون و) پیروان فرعون چیزهای ترساننده‌ی زیادی رسید، (مراد از آن گفته‌ها و معجزه‌های حضرت موسی علیه السلام است که توسط فرامین به صورت تشریح، و به معجزات به صورت تکوین، ترسانیده شدند، ولی) آنان همه‌ی نشانی‌های ما را (که به آنها رسیده بود و به آیات تسعه مشهورند)، تکذیب کردند (مدلول و مقتضای توحید الهی و نبوت حضرت موسی علیه السلام را تکذیب کردند؛ زیرا تکذیب خود وقایع، امکانی نداشت)، پس ما آنان را گرفتیم گرفتن چیره دست و نیرومندی، (وقتی که ما آنها را به قهر و غلبه گرفتیم، کسی نتوانست آن را دفع کند، پس مراد از لفظ: «عزیز مقتدر» الله است).

معارف و مسایل

تشریح بعضی لغات: «سعر» این لفظ در آیات مذکور دو جا آمده است: ابتدا در تذکره‌ی قوم ثمود در آیه‌ی ۲۴ به لفظ: ﴿إِنَّا إِذَا لَفِی ضَلَلٍ وَ

سُعْرٍ ﴿ آمده است که این قول خود قوم ثمود است، که در اینجا به معنای جنون است، و سپس این لفظ در آیات بعدی ضمن آیه ی ۴۷ با این عنوان: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾ آمده است که مراد از «سعر» در آنجا آتش جهنم است، و حسب تصریح اهل لغت این لفظ «سعر» در این دو معنا به کار می رود.

﴿رَاوِدُهُ عَنِ ضَيْفِهِ﴾ «مراودت» عبارت از فریب دادن و اغوا نمودن کسی برای تکمیل شهوات نفسانی خویش است، مقصود این است که چون قوم لوط علیهم السلام، بنابر خباثت خویش، با عمل منکر نسبت به پسران، انس گرفته بودند، و خداوند متعال برای امتحان آنان فرشتگانی به صورت پسرانی فرستاده بود، و آن شیاطین جهت تحصیل اهداف خواهش های نفسانی خویش، به خانه ی حضرت لوط علیهم السلام، هجوم بردند، و آن حضرت علیهم السلام، در راه، بر روی آنان بست، آنان با شکستن درب و یا با بالا رفتن روی دیوار، وارد خانه شدند، حضرت لوط علیهم السلام، پریشان خاطر شد، آنگاه فرشتگان او را از راز خود اطلاع دادند، که شما در خصوص ما پریشان نباشید، و هیچ فکر نکنید، آنها نمی توانند به ما ضرری برسانند؛ زیرا ما فرشتگان خدا هستیم، که جهت عذاب دادن آنها آمده ایم.

این سوره ی با ذکر قرب قیامت آغاز شد، تا کفار و مشرکینی که به هوا و هوس دنیا مبتلا هستند، و از آخرت غافل می باشند، به هوش بیایند؛ لذا ابتداءً عذاب قیامت ذکر گردید، و سپس جهت نشان دادن سرانجام بد آنها در دنیا، احوال پنج قوم مشهور جهان، و فرجام بد آنها در اثر مخالفت انبیاء علیهم السلام، و ابتلای آنان به عذابه های گوناگون، بیان گردید.

ابتدا قوم نوح بیان شد؛ زیرا نخستین قوم دنیا است که به عذاب الهی مؤاخذه گردید، و این داستان در آیات سابق ذکر شد، و در آیات فوق الذکر تذکره ی چهار قوم دیگر، یعنی عاد، ثمود، لوط و قوم فرعون آمده است،



وقایع و حکایات مفصل آنان در مواضع متعدّد، در قرآن مجید، ذکر شده است، و در اینجا اجمالی از آن وقایع ذکر شده است. و پنج قوم یاد شده قوی ترین و نیرومندترین اقوام جهان بودند، و کسی نمی توانست با قدرت، آنان را رام کند.

در آیات مذکور، وقوع عذاب الهی بر آنان بیان گردید، و در پایان ذکر هر قومی، خداوند فرموده است: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ یعنی چون عذاب الهی، این قوم بسیار قوی و کثیرالافراد را فرا گرفت، پس ملاحظه فرمایید که آنها در برابر عذاب الهی چگونه مانند مگسها و پشه‌هایی از بین رفتند.

سپس جهت نصیحت عمومی به مؤمنین و کفار جمله‌ی: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ را تکرار نمود، که راه نجات از عذاب الهی، فقط منحصر در قرآن است، و ما آن را تا حد نصیحت و عبرت، بسیار آسان نمودیم، و اگر کسی با وجود این، از آن استفاده نکند، او بی بهره و محروم است.

سپس به حاضرین زمان نبوت، خطاب فرموده خاطر نشان ساخت، که منکرین زمان حاضر، از نظر ثروت و مال، و قدرت و افراد، از قوم عاد و ثمود و قوم فرعون و دیگران بالاتر نیستند، پس ایشان چرا از وقایع آنها عبرت نمی گیرند، و نمی اندیشند.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ
آیا منکرین شما بهتر انداز آنها، یا برای شما پروانه‌ی آزادی است، در اوراق. آیا می‌گویند

نَحْنُ جَمِيعٌ مُتْتَصِرٌ ﴿٤٤﴾ سَيُهِزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلُونَ
ما گروهی هستیم انتقام گیرنده. اکنون شکست خواهد خورد این گروه و می‌گریزد

الذُّبُرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةِ أَذْهَىٰ وَ أَمْرٌ ﴿٤٦﴾
پشت گردانده. بلکه قیامت و عداگاه آنهاست، و آن ساعت، آفتی بزرگ و بسیار تلخ است.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ
گناهکاران در گمراهی و وسوسه افتاده‌اند. روزی که کشیده می‌شوند در آتش و ازگون،

ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ
بچشید مزه‌ی آتش را. ما هر چیز را آفریده‌ایم به اندازه. و کار ما در یک آن است،

كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ ﴿٥٠﴾ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٥١﴾ وَ كُلُّ
مانند چشم زدن. و بر باد کردیم همراهان شما را، پس آیا هست فکر کننده‌ای. و هر

شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ
چه کرده‌اند نوشته شده در اوراق. و هر کوچک و بزرگ نوشته شده است. ترسندگان

فِي جَنَّتٍ وَ نَهْرٍ ﴿٥٤﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾
در باغها و جویها نشسته‌اند. در نشستگاهی راستین، نزد پادشاهی که بر همه قدرتمند است.

خلاصه‌ی تفسیر

داستان کفار و وقوع عذاب بر آنها را در اثر کفرشان، شنیدید،

و اکنون که شما مرتکب کفر شدید، راهی برای نجات شما

از عذاب الهی نیست

آیا کفار (دوران) شما از آنها (بی که ذکر شان گذشت) بهتر هستند،
(که با وجود ارتکاب کفر به کیفر اعمال خود نرسند)، یا برای شما در کتب
(آسمانی) پروانه‌ی آزادی (نوشته و ثبت شده) است، (اگر چه بهتر هم
نباشید)، یا (این که از چنان نیرویی برخوردارند که بتوانند از عذاب الهی
نجات یابند، چنان که) می‌گویند ما هم چنان گروهی داریم که غالب خواهیم
شد، (وقتی که دلایلی روشن، جهت مغلوبیت آنها موجود است، و خود



آنان می دانند که مغلوب هستند، پس چنین ادّعایی داشتن، مستلزم آن است که دارای چنان نیرویی باشند که بتواند آنها را از عذاب الهی نجات بدهد، سه احتمال برای نجات از عذاب الهی وجود دارد، بگویید که کدام یک با حقیقت سازگار است، بطلان دو احتمال ظاهر و بدیهی است، و احتمال سوم اگر چه با توجه به اسباب ظاهری فی نفسه ممکن است، اما آن به دلالت دلایل، واقع نخواهد شد، بلکه عکسش به وقوع می پیوندد، و در اثر آن دروغگویی آنها آشکار خواهد شد، و وقوع عکس آن چنان است که) عنقریب این گروه (آنان) شکست می خورد و پشت گردانیده می گریزد، (و این پیشگویی در بدر و احزاب و دیگر مواقع، به وقوع پیوست، و تنها بر این اکتفا نمی شود، که آنان به عذاب دنیوی مبتلا گردند،) بلکه (عذاب بزرگتری در) قیامت (بر آنان واقع خواهد شد، که) وعده گاه (اصلی) آنهاست، و قیامت (را چیز کوچکی قرار ندهید، بلکه آن) امری بسیار سخت و ناگوار است، (و موعود: ﴿أَذْهَبِي وَأَمْرٌ﴾ واقع شدنی است،) مجرمین (کفار از انکار وقوع آن) در اشتباهی بزرگ، و بی عقلی می باشند، (و آن اشتباه به زودی هنگامی که علم الیقین به عین الیقین تبدیل گردد، آشکار می شود، بدین ترتیب که) روزی که آنان در جهنم سرنگون کشیده می شوند، سپس به آنها گفته می شود که مزه ی رسیدن (به آتش) دوزخ را بچشید، (و اگر آنان از این جهت در اشتباه قرار گرفته اند که چرا قیامت هم اکنون واقع نمی شود، علتش آن است که) ما هر چیزی را (با توجه به زمان و غیره،) به اندازه ی (خاصی که در علم ماست) آفریدیم، (زمان و مکان وقوع آن را در علم خویش معین و مقدر کرده ایم، و بدین ترتیب برای قیامت هم وقتی معین است، و عدم وقوع آن فی الحال، به علت فرا نرسیدن وقت آن می باشد، و نباید فریب خورد که قیامت نخواهد آمد،) و (چون موعود آن فرارسد، چنان) دستور ما (به وقوع آن) یک دفعه می شود که با چشم به هم زدن،

(واقع می شود؛ لذا نفی وقوع قیامت باطل است،) و (باز هم اگر شما در این اشتباه قرار گرفته‌اید که روش تان نزد خداوند مبعوض و ناپسند نیست، و اگر قیامتی هم بیاید ما اندیشه و خطری احساس نمی‌کنیم، پس بشنوید که) ما مردمان هم مسلک شما را (به وسیله‌ی عذاب خویش) هلاک کرده‌ایم (و این دلیل روشنی بر مبعوض بودن رویه‌ی شماست، و این خود دلیلی است بدیهی و آشکاره) پس آیا نصیحت پذیرنده‌ای هست؟ (تا از این دلیل پندی بگیرد،) و (چنان هم نیست که اعمال آنان از علم الهی مخفی باشند، که در اثر آن باوجود مبعوض بودن رویه آنان، احتمال نجاتی از مجازات وجود داشته باشد، بلکه) هر آنچه آنها می‌کنند، همه (را خدا می‌داند و) در نامه‌ی اعمال‌شان (مندرج) می‌گردند، و (چنان نیست که بعضی نوشته شوند و بعضی از قلم بیفتند، بلکه) هر کاری، چه کوچک باشد و چه بزرگ، (در آن) نوشته می‌شود. (پس در وقوع عذاب هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نماند، آنچه گفته شد حکایات از وضع کفار بود، و) پرهیزگاران در باغها (ی بهشت) و جویها می‌باشند، در مقامی عمده در نزد پادشاهی نیرومند، (ضمن ورود به بهشت به مقام قرب خداوندی نیز نایل می‌گردند.)

معارف و مسایل

تشریح بعضی لغات: «زبر» جمع زبور است که در لغت به هر کتاب نوشته شده زبور گفته می‌شود، و نیز نام آن کتاب خاصی است که بر حضرت داوود علیه السلام نازل شده بود.

﴿أَذْهَىٰ وَ أَمْرٌ﴾ معنای «ادهی» بسیار بیمناک است، و «امر» از مُر مأخوذ است، که معنای اصلی آن تلخ است، و به هر چیزی سخت و مشکل نیز مُر و امر گفته می‌شود.

﴿فِي ضَلَالٍ وَ شُعْرٍ﴾ معنای «ضلل» معروف است یعنی گمراهی، و



معنای «سعر» در اینجا آتش است. ﴿أَشْيَاعَكُمْ﴾ اشیاع جمع شیعه به معنای متبّع و پیرو است، و مراد از آن، کسانی می‌باشند که در عمل پیرو، و مانند مقتدای خود باشند. ﴿مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾ «مقعد» به معنای مجلس و مقام است، و «صدق» به معنای حق است، و مراد آن است که آن مجلس، مجلسی حقانی می‌باشد، که اموری بیهوده و لغو در آن، راهی نخواهد داشت.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ قدر در لغت به معنای اندازه گرفتن و ساختن چیزی موافق حکمت و مصلحت در یک اندازه می‌باشد.

در آیه‌ی مذکور می‌تواند معنای لغوی مراد باشد، که حق تعالی جل‌شانه تمام مخلوقات عالم و انواع و اصناف آنها را به اندازه‌ای حکیمانه، کوچک و بزرگ در صور و هیأت‌های مختلف، آفریده است؛ سپس در آفرینش هر فرد از هر نوع و صنف، اندازه‌ای حکیمانه و حکمت کاملی، مراعات گردیده است، حتی همه‌ی انگشتها را یکسان نیافریده و در طول آنها فرقی گذاشته است، در طول و عرض دست و پا، قبض و بسط و بستن و گشودن، آنها را همچون فنری قرار داده است، به تک تک اجزای هر عضو بنگرید خواهید دید که درهای بسیار عجیب و غریبی از قدرت و حکمت الهی، باز است، و در اصطلاح شرع لفظ قدر به معنای تقدیر الهی به کار رفته است، و بیشتر ائمه‌ی تفسیر با توجّه به بعضی روایات حدیث فرموده‌اند، که مراد از قدر در آیه فوق، تقدیر الهی است.

در «مسند امام احمد» و «صحیح مسلم» و «جامع ترمذی» از حضرت ابوهریره روایت است که مشرکین قریش در خصوص تقدیر با رسول خدا ﷺ، به نزاع برخاستند که در این باره، آیه‌ی مذکور نازل شد.

پس با توجّه به این تفسیر، مراد آیه آن است که ما فرد فرد اشیا و چیزهای عالم را موافق به تقدیر ازلی خویش، آفریده‌ایم، یعنی مقدار هر چیزی که بودنش مقدر بود و نیز زمان و مکان آن و بزرگی و کوچکی اش قبل



از خلقت در ازل، نوشته شده است، و هر آنچه در جهان پدید می آید، مطابق تقدیر ازلی خواهد بود.

این مسئله تقدیر عقیده‌ی قطعی اسلام است، و منکر آن کافر می باشد و فرقه‌هایی از اسلام، که به تأویل، آن را انکار می کنند، فاسق هستند.

امام احمد، ابوداود و طبرانی از حضرت عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - روایت کرده‌اند، که رسول الله ﷺ، فرمود: برخی از مردم هر ائمت مجوس می باشند، و مجوس ائمت محمد کسانی هستند که تقدیر را انکار می نمایند، اگر این قبیل مردم بیمار شدند، به عیادت آنها نروید، و اگر بمیرند در تکفین و تدفین آنها شرکت نکنید^(۱)، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت بعون الله سبحانه و بحمده سورة القمر يوم الثلاثاء لسته من الربيع الثاني
سنه ۱۳۹۱ هـ ق و يتلوه انشاء الله تعالى سورة الرحمن.

تمت الترجمة بعونه تعالى في الحادي عشر من شهر ذي القعدة سنة ۱۴۰۹ هـ ق و أسأل
الله تعالى أن يوفقنا لتمام الباقي و ما ذلك على الله بعزيز.



سورة الرَّحْمَنِ

سورة الرحمن مدنیة و هی ثمان و سبعون آیه و ثلاث رکوعات
سوره‌ی رحمن در مدینه نازل شده دارای هفتاد و هشت آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿٤﴾
رحمان. یاد داد قرآن را. آفرید انسان را. آموخت او را سخن گفتن.

الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾ وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾ وَالسَّمَاءِ
خورشید و ماه را حسابی است. و گیاه و درخت دارند سجده می‌کنند. و آسمان را

رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ
برافراشت، و نهاد ترازو را. تا تجاوز نکنید در ترازو. و درست وزن کنید،

بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا
به انصاف، و کم نکنید در وزن کردن. و زمین را گسترد برای مردم. در آن

فَلِكِهْمُ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾
میوه است و درخت خرما که روی میوه‌ی آن غلاف است. و دانه که با آن برگی است، و گل خوشبوی.

فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ
پس کدام یک از نعمت‌های رب خود را تکذیب می‌کنید. آفرید انسان را از گل خشک صدادهنده،

كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
مانند سفال. و آفرید جن را از شعله‌ی آتش. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكذِّبَانِ ﴿١٦﴾ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تکذیب می‌کنید. مال دو مشرق و مالک دو مغرب است. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكذِّبَانِ ﴿١٨﴾ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ
تکذیب می‌کنید. روان ساخت دو دریا را تا باهم روان شوند. میان هر دو پرده‌ای است تا

لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٢١﴾ يَخْرُجُ
به یکدیگر تجاوز نکنند. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. بر می‌آید

مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٢٣﴾ وَ
از آن دو دریا مروارید، و مرجان. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. و

لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
او راست کشتی‌های بلند ایستاده در دریامانند کوهها. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

تکذیب می‌کنید.

ارتباط سوره و حکمت تکرار جمله‌ی: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ﴾

قبل از این، بیشتر مضامین سوره‌ی «قمر»، در باره وقوع عذاب بر اقوام سرکش بود؛ لذا بعد از ذکر هر عذاب، جهت بیدار کردن مردم، جمله‌ی به خصوص: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ را به کرات تکرار فرمود، و پشت سر آن به خاطر ترغیب ایمان و اطاعت، جمله‌ی دیگر: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ بارها آورده شد، و در مقابل آن در سوره‌ی «الرحمن»، بیشتر مضامین، در خصوص نعمتهای دنیوی و اخروی حق تعالی، می‌باشند؛ بنابراین این هرگاه



نعمت خاصی را ذکر فرمود، جمله‌ای به خاطر متنبه کردن مردم و ترغیب نمودن آنها برای شکر نعمت، آورد که: ﴿فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ و این جمله در کلّ سوره سی و یک بار آورده شده است، که به ظاهر تکرار است، و چون تکرار لفظ یا جمله‌ای، مفید تأکید باشد، آن مخالف با فصاحت و بلاغت نمی‌باشد؛ به‌ویژه جمله‌ای که در این سوره‌ی از قرآن کریم تکرار شده است، اگر چه در ظاهر تکرار شده است؛ اما در حقیقت هر جمله‌ای از آن، متعلّق به مضمون جدیدی است، که مکرّر محض نمی‌باشد؛ زیرا در سوره‌ی «قمر» بعد از ذکر هر عذاب تازه‌ای، جمله‌ی: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي﴾ آمد.

هم چنین در سوره‌ی «الرحمن» پس از ذکر هر نعمتی جدید، ﴿فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ آمده است، که به سبب ارتباط آن با یک مضمون جدیدی، تکرار محض نیست.

علامه سیوطی این نوع تکرار را «تردید» نام‌گذاری کرده است، و آن در کلام فصحا و بلغای عرب، مستحسن و شیرین تلقی می‌شود، و در نثر و نظم هر دو، به کار می‌رود، و این تنها مختص به کلام عرب نیست، بلکه نظایر آن در کلام شعرای فارسی، اردو و غیره نیز یافت می‌شوند که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست، و در تفسیر «روح المعانی» و غیره نظایر زیادی در این مقام، نقل شده است.

خلاصه‌ی تفسیر

رحمن (دارای نعمات بی‌شماری است که از آن جمله، نعمتی روحانی است که به بندگانش احکام) قرآن را تعلیم داد (قرآن را نازل فرمود تا بندگانش به آن ایمان بیاورند و علم آن را دریافته بر آن عمل نمایند، تا به وسایل و اسباب عیش و راحت ابدی، نایل گردند، و یکی از نعمت‌های

جسمانی، این‌که) او انسان را آفرید (و سپس) گویایی را به او آموخت (که) شامل هزاران نفع می‌باشد، و از آن جمله، تبلیغ قرآن مجید به دیگران است، و نعمت دیگر جسمانی آفاقی، این است که (خورشید و ماه (بنابر دستور او) از روی حساب (در جریان) هستند، و درختان، چه، تنومند و چه بی‌تنه، مطیع (خداوند) هستند، (حرکت خورشید و ماه از آن جهت نعمت محسوب می‌گردند که، حساب شب و روز، سردی و گرمی، سال و ماه بر آن مترتب است، و منافع آن (امری بدیهی است، و سجده‌ی درختان از آنجا نعمتی محسوب می‌شود که خداوند متعال هزاران منفعت از آنها برای انسان مقرر کرده است) و (یکی دیگر از نعمات او، این است که) آسمان را برافراشت، و علاوه بر منافع دیگر متعلق به آسمان، بزرگترین منفعت آن این است که انسان با مشاهده‌ی آن به عظمت خالق پی می‌برد، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی «آل عمران» می‌فرماید: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ و از نعمات دیگر او، یکی این است که او ترازو را (در جهان) گذاشت، تا در وزن کردن، به کمی و زیادی دست نزنید، و (وقتی که آن، برای چنین منفعت بزرگی وضع شده است، که وسیله‌ی تساوی حقوق در معاملات است، و به واسطه‌ی آن، هزاران مفاسد ظاهری و باطنی دفع می‌گردد، پس شما با ویژگی خاصی از این نعمت، قدردانی کنید، و شناخت قدر آن، این است که) با انصاف (و رساندن حقوق) وزن را برابر نگهدارید، و آن را کم نکنید و (یکی دیگر از نعم‌های خداوند، آن‌که) او به خاطر (استفاده‌ی) مردم، زمین را (در جایگاه خودش) نهاد، که در آن، میوه و درخت خرما وجود دارد که بر (میوه‌ی) آن غلافی پوشیده است و (در آن) دانه است که دارای برگ می‌باشد، و (در آن) چیزهای غذایی دیگر (نیز) وجود دارد (مانند بسیاری از سبزیجات و غیره) پس ای (گروه) جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت‌های



الهی،) منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (انکار تان انکار بدیهیات، بلکه محسوسات، می‌باشد، و از نعمت‌های دیگر خداوندی، یکی آن است که) او (اصل اوّل) انسان (حضرت آدم علیه السلام)، را از خاکی که مانند سفال صدا می‌داد، آفرید، (که ذکر آن به‌طور اجمال در چند آیه‌ی ماقبل گذشت) و (اصل اوّل) جن را از آتش خالص (که دودی در آن نبود) آفرید (و سپس در هر دو نوع، به وسیله توالد و تناسل، نسل و نژاد ادامه یافت، که شرح آن در دومین رکوع از سوره‌ی «حجر» گذشت) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (مقصود آن قبلاً ذکر گردید) او مالک حقیقی هر دو مشرق و هر دو مغرب است (مراد از آن، افق طلوع و غروب خورشید و ماه است، که این طلوع و غروب خورشید و ماه نعمتی بدیهی است؛ زیرا بسیاری از اغراض و اهداف مردم وابسته به آغاز و پایان شب و روز می‌باشد،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و نعمت) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمات او، آن است که) او دو دریا را (در ظاهر) به هم آمیخت (که ظاهراً) به هم آمیختند (و در حقیقت حجابی (از قدرت الهی) در میان آنها حایل است) (که به موجب آن) آن دو تا نمی‌توانند (از مدار و موقف خود) تجاوز کنند، (که شرح آن در تفسیر آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی «فرقان» گذشت، و منافع آب شور و شیرین نیز ظاهر است، و در آمیخته بودن آن دو دریا، نعمت استدلال، وجود دارد) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌های الهی) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمت‌ها متعلق به «بحرین» آن است که) از آن دو تا مروارید و مرجان بیرون می‌آید، (نعمت بودن مروارید و مرجان و منافع آنها از امور بدیهی است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها)

شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمت‌های الهی آن است که) و از آن او، (در اختیار و ملک او) هستند کشتی‌ها در دریا، که مانند کوه‌های بلند ایستاده‌اند (که منفعت آنها نیز ظاهر بلکه اظهر است)، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید.

معارف و مسایل

در باره‌ی مکی و مدنی بودن سوره‌ی «الرحمن» اختلاف نظر وجود دارد؛ امام قرطبی با در نظر گرفتن چند روایت حدیث، مکی بودن آن را ترجیح داده است.

در «جامع ترمذی» از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره‌ی «الرحمن» را در حضور عده‌ای از مردم تلاوت فرمود و آنان با سکوت کامل آن را استماع نمودند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود که: من این سوره‌ی را در لیلۃ الجن در پیش جنیان تلاوت کردم و به اعتبار قبول، اثر آنها از شما بهتر بود؛ زیرا هرگاه من بر جمله‌ی ﴿فَبِأَيِّ آءِآءِ رَبِّكُمَا﴾ می‌رسیدم همه‌ی جنیان می‌گفتند: «أَلَا بِشَيْءٍ مِّنْ نَّمْعِكَ رَبَّنَا لَا تَكْذِبُ فَلَكَ الْحَمْدُ» یعنی پروردگارا ما به هیچ کدام از نعمتهای شما تکذیب و ناسپاسی نخواهیم کرد، و ستایش تو راست) از این حدیث چنین معلوم می‌شود که این سوره‌ی مکی است؛ زیرا لیلۃ الجن یعنی آن شب که آن حضرت صلی الله علیه و آله، جنیان را تعلیم و تبلیغ فرمود، در مکه بوده است.

امام قرطبی چند روایت دیگر از این قبیل نقل کرده است که از آنها مکی بودن این سوره‌ی مستفاد می‌شود، این سوره‌ی با لفظ «الرحمن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن، این است که اهل مکه به نام رحمن از نام‌های خدا آگهی نداشتند، و بنابر این، می‌گفتند که: «وَمَا الرَّحْمَنُ» رحمن چه



چیزی است؟ لذا برای توجیه آنان، این نام از نامهای خداوند انتخاب گردید.

عَلَّمَ دیگر، آن است که در عملکرد رحمن که بعداً ذکر می‌گردد، یعنی تعلیم قرآن مجید، بیان شده است که متقاضی و انگیزه‌ی این تعلیم، فقط رحمت الهی است، و اگر نه هیچ امری بر ذمه‌ی خداوند تبارک و تعالی واجب و لازم نیست، تا او مسئولیتی داشته باشد، و نه او به کسی محتاج است، سپس در تمام این سوره، نعمت‌های دینی و دنیوی حق تعالی پشت سر هم ذکر می‌گردند.

در ﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ با ذکر بزرگترین نعمت از نعمت‌های الهی که قرآن باشد، آغاز شده است؛ زیرا قرآن جامع تمام خیرات و برکات دین و دنیا، معاش و معاد است، کسانی که قرآن را دریافتند و به آن عمل کردند مانند صحابه‌ی کرام، خداوند آنها را به درجات و نعمات آخرت سرفراز فرمود، و در دنیا نیز آنان را به مقام و پایه‌ای، نایل گردانیده که بزرگترین پادشاهان به آن نایل نیستند.

موافق قاعده‌ی فن عربیت، «عَلَّمَ» دو مفعول دارد: یکی علمی که آموخته می‌شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می‌شود.

در این آیه نخستین مفعول که آموخته می‌شود، قرآن مجید ذکر شده است، اما مفعول دوم یعنی کسی که به او قرآن تعلیم داده شده است مذکور نیست، بعضی از صحابه فرموده‌اند که مراد از آن، کسی است که خداوند بطور مستقیم و بدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول الله ﷺ، که بعداً به واسطه‌ی او شامل سایر مخلوق نیز می‌باشد، و این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن، راهنمایی خلق خدا و آموختن اعمال صالح و اخلاق حسنه به آنهاست؛ بنابراین، مفعول خاصی ذکر نگریدید، و عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیت اشاره دارد.

﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۝ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ آفرینش انسان خود بزرگترین نعمتی از نعمت‌های الهی است، و به اعتبار ترتیب طبعی از همه مقدم است، حتی از تعلیم قرآن که قبلاً ذکر گردید؛ زیرا آن بعد از تخلیق می‌تواند انجام گیرد، اما قرآن حکیم و تعلیم قرآن را مقدم و نعمت آفرینش را مؤخر ذکر نموده به این مطلب اشاره کرد، که هدف اصلی از آفرینش انسان این است که به او قرآن تعلیم داده شود، و جهت عمل به آن، راهنمایی گردد، چنان‌که در آیه ی ۵۶ سوره ی «الذاریات» فرمود که: ﴿ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ یعنی ما جن و انس را صرفاً به این خاطر آفریدیم که عبادت ما را بجا بیاورند، و بدیهی است که عبادت بدون تعلیم الهی، نمی‌باشد، و وسیله‌ی آن قرآن مجید است؛ بنابراین، تعلیم قرآن بر آفرینش انسان، مقدم می‌باشد.

نعمت‌هایی که پس از آفرینش، به انسان اعطا گردیده‌اند، بی‌شمارند؛ و از آن، حکمت در ذکر تعلیم بیان، به صورت خاصی در اینجا، این است که در نعمت‌هایی که به نشو و نما، وجود و بقا متعلق است مانند خورد و نوش و انتظام حفظ از سرما و گرما و سکونت و غیره، هر حیوان ذی روحی با انسان شریک است، و از نعمتهایی که مختص به انسان می‌باشد، نخست تعلیم قرآن را ذکر فرمود، و پس از آن تعلیم بیان را ذکر کرد؛ زیرا افاده و استفاده از قرآن موقوف بر تعلیم بیان است.

و لفظ بیان مشتمل بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط و کتابت و افهام و تفهیم، همه در آن داخل می‌باشند، و نیز زبانهای گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، اجزای بیان‌اند و تفسیر عملی آیه ی ۳۱ سوره ی «بقره» است که می‌فرماید: ﴿ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ ﴾ «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ».

﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴾ از جمله نعمت‌هایی که خداوند برای



انسان در آسمان و زمین آفریده است، ذکر شمس و قمر از علویات به طور ویژه در اینجا، شاید از آن جهت است که نظام کل جهان وابسته به گردش این دو سیاره و اشعه‌ی آنهاست، و لفظ «حسبان» به ضم «حا» در نزد بعضی مصدر و به معنای حساب است مانند: «غفران، سبحان و قرآن» و بعضی دیگر فرموده‌اند که «حسبان» جمع حساب است، و مراد از آیه، آن است که حرکات شمس و قمر که تمام کار و بار زندگی انسان به آنها وابسته است، و اختلاف شب و روز و تبدل موسم و تعیین سال و ماه و حرکات آنها و نظام مستحکم ادوار، همه با یک حساب خاص و اندازه‌ای در گردش هستند، و اگر «حسبان» جمع حساب قرار داده شود، معنای آیه این است که هر ذره‌ای آنها حسابهای جداگانه‌ای دارند، و منظومه‌ی شمسی به اقسام گوناگون حساب در حرکت است، و حساب هم آنقدر مستحکم و مضبوط که با گذشت میلیاردها سال، به اندازه‌ی یک دقیقه و یا ثانیه در آن فرقی پدید نمی‌آید.

عصر حاضر را عصر معراج علم جدید می‌گویند، و اختراعات حیرت‌انگیز جدید آن، همه‌ی عاقلان را در حیرت انداخته است، ولی تفاوت واضح و روشنی بین مصنوعات انسانی و مخلوقات ربّانی وجود دارد، که هر بیننده‌ای ملاحظه می‌نماید، و تخریب و تعمیر مسلسل در مصنوعات انسانی امری ضروری است.

موتور هر چند مضبوط و مستحکم باشد پس از مدّتی نیاز به گریسکاری و تعمیر پیدا می‌کند، و اگر نیازش برآورده نشود، از کار می‌افتد، در حالی که این کارخانه‌ی عظیم خداوندی هیچ زمانی نیازی به تعمیر پیدا نمی‌کند و نه هرگز در حرکت آن فرقی پدید آمده است.

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ «نجم» به آن بوته‌ای گفته می‌شود که برگ و شاخه‌هایش بر زمین فرش می‌گردند، و تنه ندارد و «شجر» به درختی گفته

می شود که تنه داشته باشد، یعنی همه‌ی درختان اعم از این که شاخ و برگ داشته باشند و یا این که دارای تنه باشند، به بارگاه الهی سجده می کنند، و چون سجده کردن، علامت تعظیم و اطاعت نهایی است، و مراد از آن در اینجا، آن است که خداوند متعال هر درخت، بوته، برگ، گل و میوه‌ای را برای کارهای خاص و جهت استفاده انسان آفریده است، و برای هر یکی وظیفه‌ای مشخص نموده است که آن فلان کار را انجام دهد و هر یکی به انجام وظیفه‌ی خویش مشغول می باشد و تابع حکم الهی است. و انسان دارد از فواید و خواص به ودیعت گذاشته در آنها، استفاده می کند، و خداوند متعال آن اطاعت تکوینی و اجباری را در اینجا به لفظ سجده تعبیر فرموده است^(۱).

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ «رفع» و «وضع» دو لفظ متقابل می باشند، «رفع» به معنای بلند کردن و «وضع» به معنای پایین آوردن است، در این آیه، نخست بلند کردن آسمان ذکر شده است که شامل بلندی ظاهری و نیز معنوی یعنی رفع درجه می باشد؛ زیرا درجه و پایه‌ی آسمان بالاتر از زمین است، و زمین در مقابل آسمان فهمیده می شود و آسمان و زمین با توجه به این تقابل، در همه جای قرآن ذکر شده است، پس از ذکر آسمان در این آیه، وضع میزان، بیان گردیده است، که متقابل آسمان نیست، اما با اندک امعان نظری معلوم می گردد که در واقع در اینجا نیز زمین در قبال آسمان ذکر گردیده است، چنان که پس از ذکر سه آیه ﴿وَالْأَرْضَ وَوَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ آمده است ولی ذکر وضع میزان در میان آن دو مبتنی بر حکمت خاصی است، و چنان می نماید که هدف از وضع میزان و سپس دستور به استعمال صحیح و درست آن، در سه آیه به خاطر اقامه‌ی عدل و انصاف و جلوگیری از ظلم و جور و تلف کردن حق دیگران است؛ پس ذکر آیات



میزان در بین «رفع سماء و وضع ارض» در اینجا به این مطلب اشاره دارد که هدف و غرض اصلی از آفرینش آسمان و زمین اقامه‌ی عدل و انصاف در کل جهان است، امنیت در زمین می‌تواند با عدل و انصاف برقرار بماند، و در غیر این صورت فساد، حاکم می‌گردد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

حضرت قتاده، مجاهد، سُدی و غیره لفظ «میزان» در این آیه را به عدل تفسیر فرموده‌اند؛ زیرا هدف اصلی میزان، اقامه‌ی عدل است، و بعضی از مفسرین میزان را به معنای معروفش یعنی ترازو تلقی کرده‌اند، و حاصل آن نیز همان است که در ادای حقوق عدل و انصاف مراعات گردد، و لفظ «میزان» شامل هر آن آلتی است که به وسیله‌ی آن اندازه‌ی چیزی، تعیین شود، چه آن ترازو دارای دو کفه باشد، یا وسیله‌ی جدید دیگری که بتوان توسط آن وزن کرد.

﴿أَلَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ هدف از ذکر میزان در آیه‌ی قبلی در این آیه روشن گردید، «تطغوا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم و بی‌انصافی است، و مراد آن است که خداوند میزان را بدین جهت برقرار کرده است که شما در وزن کردن با کمی و بیشی، مرتکب ظلم و ستم نشوید.

﴿وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ﴾ معنای لفظی «قسط» انصاف است و مراد آن ظاهر است که با انصاف درست چیزها را وزن کنید.

﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ «خسر» به معنای کم کردن در وزن است، آنچه در جمله‌ی اوّل «أَقِيمُوا الْوِزْنَ» به صورت مثبت بیان گردید این جهت منفی آن است، که کم و کاست در وزن حرام است.

﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ «أنام» بالفتح بر وزن سحاب به هر ذی روحی گفته می‌شود که روی زمین راه برود^(۱).

علامه بیضاوی آن را به مطلق ذی‌روح ترجمه کرده است، و ظاهر آن

است که مراد از «انام» در این آیه جن و انس می‌باشند؛ زیرا در تمام ذی‌روحها تنها این دو گروه مکلف و مأمور به احکام شرع می‌باشند، و در این سوره‌ی این دو گروه مورد خطاب: ﴿فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ قرار گرفته‌اند.

﴿فِيهَا فَكِيهَةٌ﴾ «فاکها» به هر میوه‌ای گفته می‌شود که موافق عادت، پس از تناول غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

﴿وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ﴾ «اکمام» جمع کِم بالكسر به معنای غلاف است، که در مراحل ابتدایی، خوشه‌ی درخت خرما و غیره را می‌پوشاند. ﴿وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ﴾ لفظ «حَبّ» بفتح حاء و تشدید باء به دانه اطلاق می‌گردد، مانند دانه‌ی گندم، نخود، برنج، ماش، عدس و غیره. و «عصف» به آن گیاهی گفته می‌شود که به قدرت خداوندی و حکمت بالغه‌ی او، دانه در آن پدید آید، و در غلاف عصف یعنی گیاه قرار گرفته از باد ناملایم و مگس و پشه و غیره پاک و صاف و محفوظ می‌ماند، اضافه نمودن کلمه‌ی «ذوالعصف» با ذکر آفرینش دانه برای متوجّه گردانیدن انسان به این جهت است که نان و غذا و غیره که بارها انسان همیشه آن را می‌خورد، خالق و مالک، آن را با چه صنعتی عجیب و غریب، از خاک و آب آفریده است، و باز جهت محفوظ نگهداشتن یک یک دانه‌های آن از حشرات الارض، بر آنها غلاف پوشانیده است، تا این‌که برای شما لقمه‌ی تر و تازه و تمیز قرار گرفت؛ شاید از ذکر «عصف» همراه آن، اشاره‌ای به آن باشد، که این عصف (گیاه) غذای حیوانهای شما نیز قرار می‌گیرد، تا شما از شیر آنها استفاده نموده و آنها را جهت سوار شدن و بار برداری، مورد استفاده قرار دهید.

﴿وَالرَّيْحَانُ﴾ معنای مشهور آن، خوشبویی است، و ابن زید گفته است که مراد از «ریحان» در این آیه، همین معنای خوشبویی است، مقصود این است که خداوند از درختهایی که در زمین رویانیده است، انواع و اقسام



خوشبویی و گل‌های معطر آفریده است، و گاهی کلمه ریحان به معنای مغز و رزق هم به کار می‌رود، «کما يقال خرجت أطلب ریحان الله» یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده‌ام، لذا حضرت ابن عباس ریحان را در این آیه به رزق تفسیر فرموده است.

﴿فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ لفظ «آء‌الاء» جمع آل، به معنای نعمتهاست، و مخاطب در این آیه جن و انس می‌باشند، به قرینه ذکر جنیان در چندین آیه از سوره‌ی «رحمن».

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾ مراد از انسان در اینجا حضرت آدم عليه السلام، است که از خاک آفریده شده است.

«صلصل» آمیخته از خاک و آب است، وقتی که خشک شده باشد، و «فخار» همان آمیخته خاک و آب است که پس از خشک شدن در آتش پخته شود.

﴿خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾ «جان» با تشدید نون، به جنس جنات گفته می‌شود، و «مارج» شعله برافروخته از آتش می‌باشد، و چون بزرگترین عنصر، در آفرینش جنیان، شعله‌ی آتش است، هم چنان‌که بزرگترین عنصر در آفرینش انسان، خاک است، فرمود: که جنیان را از شعله برافروخته آتش آفریده است.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ چون مطلع خورشید در زمستان و تابستان تغییر می‌کند؛ بنا بر این مشرق فصل زمستان با تابستان مختلف است، و از این دو مطلع در آیه‌ی مذکور، به «مشرقین» تعبیر فرموده است، و هم چنین در مقابل آن «مغربین» فرموده است؛ زیرا محل غروب آفتاب در زمستان و تابستان نیز با هم فرق می‌کند.

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ معنای لفظی «مرج» آزاد و بدون قید گذاشتن است، و مراد از «بحرین» دو دریای شور و شیرین است، خداوند بر روی زمین از

هر دو نوع دریا آفریده است، و در بعضی جاها هر دو با همدیگر آمیخته می شوند، که نظیر آن در هر گوشه‌ای از جهان یافت می شود، اما هر کجا که دو دریای شور و شیرین با همدیگر آمیخته و جریان داشته باشند، تا مسافت طولانی هر یکی از دیگری ممتاز به نظر می رسد، که در یک طرف شور و در طرف دیگر شیرین قرار دزد. و در بعضی جاها این وضع بالا و پایین می شود که دریای شور بر دریای شیرین غلبه پیدا می کند، در آنجا دریای شیرین در پایین قرار می گیرد و شور در بالا می باشد.

و با وجود این که آب لطیف و نازک است اما باز هم تا مسافت دور با هم آمیخته نمی شوند، و هر یکی جدا با ذایقه‌ی خویش جاری می باشد، و به خاطر اظهار این قدرت خداوندی فرمود: ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۝ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴾ یعنی هر دو دریا با هم آمیخته می شوند، اما در میان آنها به قدرت الهی پرده‌ای باقی می ماند، و نمی گذارد آنها تا مسافتی زیاد با همدیگر کاملاً آمیخته شوند.

﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴾ «لؤلؤ» به معنای مروارید و مرجان مشخص است که یکی از جواهرات با ارزش می باشد، که در آن شاخه‌هایی شبیه به شاخه‌های درخت وجود دارد، و هر دو از دریا بیرون می آیند.

اما مشهور آن است که مروارید و جواهرات از دریای شور بیرون می آیند نه از دریای شیرین، ولی در این آیه بیرون آمدن آنها از هر دو ذکر شده است؛ می توان چنین توجیه کرد که مروارید در هر دو دریا پدید می آید، اما بیرون آوردن آن از دریای شیرین به علت جریانش آسان نمی باشد و دریاها شیرین نیز به دریای شور منتهی می شوند و در آن می ریزند، و مروارید از آنجا استخراج می شود؛ بنابراین این دریای شور به عنوان منبع مروارید ذکر گردید.

﴿ وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ ﴾ «جواری» جمع جاریه



است که یکی از معانی آن کشتی است، که مراد در این آیه همین می باشد، و «منشئات» از نشاء مشتق است که به معنای بالا رفتن و بلند شدن است، و مراد از آن بادبان کشتی هاست که چون پرچم بلند و بالا، ساخته می شود، و در اینجا حکمت صنعت کشتی و جریان آن روی آب بیان شده است.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾
هر که بر زمین است فانی است. و باقی می ماند روی پروردگار تو که صاحب بزرگی و عظمت است.

فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾ يَسْأَلُهُ مَن فِي
پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می کنید. سؤال می کنند از او کسانی که در

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا
آسمانها و زمین اند، هر روز او شغلی دارد، پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾ سَنَنْفَعُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ
تکذیب می کنید. به زودی فارغ خواهیم شد برای شما ای دو گروه سنگین. پس کدام یک

آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾ يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن
از نعمتهای رب خود را تکذیب می کنید. ای گروه جن و انس اگر می توانید بیرون آمده

تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا
بگریزید از کناره های آسمان و زمین، پس بیرون بگریزید، نمی توانید بیرون بگریزید مگر

بِسُلْطَنِ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آءِ الْآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا
با سندن. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می کنید. رها کرده خواهد شد بر شما

شُؤَاطٍ مِّنْ نَّارٍ وَ نُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾ فَبِأَيِّ
شعله های خالص از آتش و آمیخته با دود، پس نمی توانید انتقام بگیرید. پس کدام یک از



ءَالآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۶﴾ فَاِذَا اَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
 نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. پس وقتی که پاره گردد آسمان پس باشد گلابی

كَالدَّهَانِ ﴿۳۷﴾ فَبِآيِ ءَالآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۸﴾ فَيَوْمَئِذٍ
 مانند پوست سرخ. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. پس در آن روز

لَا يُسْئَلُ عَن ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَّ لَا جَانٌّ ﴿۳۹﴾ فَبِآيِ ءَالآءِ رَبِّكُمَا
 سؤال نمی‌شود از گناهش نه انسانی و نه جنی. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكَذِّبَانِ ﴿۴۰﴾ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوْصِي
 تکذیب می‌کنید. شناخته می‌شوند مجرمان از سیمای شان، پس گرفته می‌شوند به موی پیشانی

وَالْاَقْدَامِ ﴿۴۱﴾ فَبِآيِ ءَالآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۲﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي
 و قدمها. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. این است دوزخ که آن را

يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۴۳﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانَ ﴿۴۴﴾
 مجرمان تکذیب می‌کردند. دور می‌زنند در میان آن و آب جوش،

فَبِآيِ ءَالآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۵﴾
 پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(در قبال هر نعمتی که ذکرش به میان آمد می‌بایستی به سپاسگزاری از آن، توحید و اطاعت به‌جا آورده و از کفر و معصیت اجتناب می‌ورزیدید؛ زیرا پس از فنای این جهان، جهانی دیگر خواهد آمد، که در آن بر ایمان و کفر کیفر و پاداش مرتب می‌گردد، که در آیات بعدی بیان خواهد شد، پس می‌فرماید که) تمام کسانی که (از جن و انس) بر روی زمین وجود دارند، فنا می‌شوند، و (تنها) ذات پروردگارت که در نهایت عظمت،



محسن است باقی می ماند، (چون هدف متنبه ساختن دو گروه سنگین جن و انس است، و آنها نیز بر روی زمین هستند؛ بنابراین این در فنا شدن اهل زمین ذکر شدند، و از این تخصیص فی الذکر لازم نمی آید که چیزهای دیگر فنا نگردند، و در اینجا دو صفت عظمت و احسان خداوندی، از آن جهت ذکر گردید که یکی ذاتی و دیگری اضافی است، و حاصل آن که بیشتر اهل عظمت توجهی به احوال دیگران ندارند، ولی حق تعالی با وجود این عظمت، بر بندگان خود فضل و احسان می نماید، و چون اخبار به فنای عالم و سزا و جزای بعد از آن، مردم را به ثروت ایمان نایل می گرداند، لذا این مجموعه نیز نعمت بزرگی است؛ بنابراین این فرمود) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) به کدام یک از نعمت های پروردگارتان منکر می شوید، (سپس بطور ویژه نسبت به عظمت و اکرام او، مطلبی می آید، که او آن چنان با عظمت است که) همه ی اهل آسمان و زمین (نیازمندیهای خود را) از او سؤال می کنند، (نیازمندی اهل زمین که ظاهر است، اما اهل آسمان اگر چه نیازی به خوردن و نوشیدن ندارند؛ همه محتاج رحمت و عنایت حضرت حق تعالی هستند، سپس فضل و احسان او تعالی به عنوان دیگری بیان شده است، که) او در هر زمانی، به کاری مشغول است، (مراد این است که صدور افعال از لوازم ذات اوست، و در غیر این صورت لازم می آید که حادث قدیم باشد، بلکه مقصود این است که هر تصرفی که در عالم به وقوع می پیوندد، از تصرفات او می باشد، که انعام و احسان را نیز شامل می شود؛ مانند ایجاد و ابقا که رحمت عامه هستند، و اعطای رزق و اولاد که از رحمت دنیوی محسوب می شوند، و هدایت و اعطای علم و توفیق عمل که رحمت های دینی هستند؛ پس با وجود عظمت، چنین احسان و اکرام نمودن، نیز یک نعمت بسیار بزرگی است) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعم) به کدام یک از نعمت های

پروردگارتان منکر می شوید، (پس از بیان مضمون جلال و اکرام نسبت به بقای خالق در باره ی فنای خلق فرمود: که شما چنین تصوّر نکنید که آن فنای مستمر باقی می ماند، و عذاب و ثوابی مترتب نمی گردد؛ بلکه ما شما را بار دیگر زنده می کنیم و به جزا و سزا می رسانیم، این مطلب را چنین ذکر می کند که) ای جن و انس ما عنقریب برای (حساب و کتاب) شما فارغ خواهیم شد، (از شما حساب خواهیم گرفت، که از آن به طور مجاز و مبالغه به فارغ شدن تعبیر فرمود، و مبالغه بدین صورت که هرگاه انسانی از سایر کارهای خود دست کشیده به سوی امر خاصی متوجّه بشود آن توجّه به طور کامل متّصور می شود؛ لذا این عنوان موافق فهم انسان اختیار گردید، و گر نه شأن اصلی خداوند آن است که اشتغال او به کاری او را از کاری دیگر باز نمی دارد، و هرگاه او به سوی چیزی یا کاری متوجّه شود توجّه او کامل خواهد شد، و احتمال توجّه ناقص در بارگاه او، راه ندارد، و باز چون سابق، می فرماید که خبر دادن به حساب و کتاب، نیز نعمتی بزرگ است) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) به کدام یک از نعمت های پروردگارتان منکر می شوید، (سپس برای تأکید وقوع عذاب، می فرماید که در آن وقت محتمل نیست که کسی از مفزّی نجات یافته بیرون رود، چنان که می فرماید) ای گروه جن و انس اگر می توانید از محدوده ی آسمان و زمین خارج شوید، پس (ما هم بینیم) خارج بشوید، (اما) بدون تسلّط نمی توانید خارج شوید، (پس چون تسلّطی نیست، بیرون رفتن هم ممکن نیست، عین همین حالت در قیامت رخ خواهد داد، و عجز در آنجا بیشتر است، الغرض مجالی برای فرار نیست، و توجّه دادن به این امر هم موجب هدایت و نعمت بزرگی است) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) به کدام یک از نعمت های پروردگارتان منکر می شوید، (سپس عجز انسان در وقت عذاب را ذکر می کند، هم چنان که قبلاً عجز او



در وقت حساب بیان گردید، یعنی ای مجرمین جن و انس) شعله‌ای از آتش و دود (در روز قیامت) به سوی شما رها می‌گردد، که شما نمی‌توانید (آن را) دفع کنید، (غالباً این شعله آتش و دود آن است که ذکرش در آیه‌ی ۳۰ از سوره‌ی «والمرسلت» خواهد آمد که می‌فرماید: ﴿إِنطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ﴾ «فالظل هو دخان و الشرر هو الشواظ» والله اعلم. نشان دادن آن نیز به جهت این‌که موجب هدایت می‌باشد نعمتی بسیار بزرگ است) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (الغرض وقتی که محاسبه‌ی ما و عاجز شدن‌تان در آن هنگام معلوم گردید، از آن ثابت شد که حساب و کتاب در قیامت واقع خواهد شد، و توضیحش از این قرار است (که) وقتی (که قیامت بیاید در آن زمان) آسمان می‌شکافد و چنان سرخ می‌شود که پوست، (و شاید این رنگ بدان جهت باشد که علامت خشم و غضب است، که در هنگام خشم صورت انسان سرخ می‌گردد، و این شکافتن آسمان آن است که در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی «فرقان» آمده بود: ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ﴾ و این اخبار نیز نعمت بزرگی است،) پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (این کیفیت حساب به‌طور تحقیق بیان نگردید، بلکه به صورت تویخ بیان گردید، سپس نشان می‌دهد که خداوند مجرمین را می‌شناسد، و جرایم را علی‌التعین می‌داند، و نیازی به تحقیق نمی‌ماند، اما این را بیان می‌فرماید که مجرمین چگونه برای فرشتگان متعین می‌گردند، می‌فرماید (که) مجرمین با حلیه‌ی خویش (که سیاهی صورت و نیلگونی چشم است، چنان‌که در آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی «آل عمران» آمده است: ﴿تَسْوَدُ وُجُوهُ﴾ و در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی «طه» آمده است: ﴿وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾) شناخته می‌شوند، سپس به موی سر و پایهای (شان) گرفته می‌شوند،

(بعضی را به موی سر و بعضی را به پا بر حسب اعمالشان گرفته و می‌کشاند و در جهنم می‌اندازند، و یا گاهی از سر و گاهی از پا به خاطر انواع عذاب و نکال می‌گیرند، و این اخبار نیز نعمت بزرگی است)، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت‌های الهی) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (سپس مزید عذاب را بیان می‌فرماید که) این است آن جهنمی که مجرمین (شما) آن را تکذیب می‌کردند، آنها در میان دوزخ و آب جوش دور خواهند زد، (گاهی به عذاب آتش و گاهی دیگر به عذاب آب جوش مبتلا خواهند بود، و تحقیق این در آیه‌ی ۷۱ و ۷۲ از سوره‌ی «مؤمن» گذشت و این اخبار نیز نعمت بزرگی است)، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید.

معارف و مسایل

﴿كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ ضمیر «علیها» به سوی «أرض» که قبلاً در آیه‌ی ۱۰ ﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ آمده بود، بر می‌گردد، علاوه بر این، زمین از آن اشیا‌یی است که برای ارجاع ضمیر به سوی آن احتیاجی به ذکر مرجع نیست، و معنی آیه این است که تمام جن و انس که بر روی زمین هستند، فنا می‌شوند، و تخصیص ذکر جن و انس، بدان جهت است که در این سوره‌ی مبارکه همین دو گروه مخاطب قرار گرفته‌اند، و از آن لازم نمی‌آید که آسمان و اهل آسمان فنا نگردند؛ زیرا در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی «قصص» فنا شدن کل مخلوقات به‌طور مطلق، با این عبارت که: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ ذکر شده است.

مراد از ﴿وَجْهَ رَبِّكَ﴾ در نزد جمهور مفسرین ذات حق سبحانه و تعالی است، و ضمیر خطاب در «رَبِّكَ» به سوی رسول الله ﷺ، راجع است، و این اعزاز و اکرام ویژه‌ی آن حضرت ﷺ، می‌باشد که خداوند گاهی او را در مقام



مدح به عبده خطاب می فرماید و گاهی خداوند او را به سوی ذات خویش منسوب نموده می فرماید: «ربك» موافق تفسیر مشهور معنای آیه این است، هر چه در آسمان و زمین است که شامل جن و انس هم می باشند، همه فانی هستند، و فقط ذات یگانه‌ی حق تعالی جلّ شأنه باقی است.

مراد از فانی بودن می تواند آن باشد که تمام اشیای عالم هم اکنون فی ذاته نیز فانی می باشد، و شایستگی بقا و دوام را ندارند، و این معنا نیز می تواند باشد که همه‌ی اینها در روز قیامت فنا خواهد شد، و بعضی از مفسّرین «وجه ربك» را به جهت و سمت تفسیر کرده‌اند که در این صورت معنای آیه آن است، که در تمام موجودات تنها بقا به چیزی متعلق است که از جانب خداست، این مشتمل ذات و صفات حق تعالی است، و نیز مشتمل آن اعمالی می باشد که جن و انس و فرشتگان برای خدا انجام می دهند که آنها باقی هستند، فنا نخواهند شد^(۱).

آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی «النحل» که می فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ این مفهوم را تأیید می کند؛ یعنی آنچه نزد شماست، چه ثروت و مال، چه نیرو و قدرت، چه راحتی و زحمت، چه محبت و عداوت، همه‌ی اینها فنا می شوند، و آنچه نزد خداست، باقی خواهد ماند، از احوال و اعمال انسان چیزهایی است که فنا نخواهند شد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ یعنی خداوند صاحب عظمت و جلال هم هست، و صاحب اکرام نیز می باشد، می تواند مفهوم صاحب اکرام این باشد، که در حقیقت مستحق هر اعزاز و اکرامی، تنها ذات پاک اوست، و نیز می تواند معنای آن این باشد که خداوند با وجود عظمت و جلالی که دارد، مانند پادشاهان و بزرگان جهان نیست، که به دیگران و مستضعفان توجه و التفاتی نداشته باشد؛ بلکه او با وجود عظمت و جلالی که دارد به مخلوقات

خویش اکرام می‌کند، و پس از اعطای وجود و هستی، آنها را به انواع نعمتهای بی‌شمار، می‌نوازد، و به خواسته و تقاضاهای آنان گوش فرا می‌دهد؛ آیه‌ی بعدی معنای دوم رُ مورد گواهی قرار می‌دهد، عبارت: ﴿ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ از آن صفات و یژه‌ی حق تعالی است، که با ذکر آن انسان هر دعایی که به درگاه خدا بکند، مستجاب خواهد شد؛ در ترمذی، نسایی و مسند امام احمد از ربیعة بن عامر روایت است، که رسول خدا ﷺ، فرمود: «الظُّوْا بِإِذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرَامِ» الظُّوْا از الظاظ مشتق است که به معنای لازم گرفتن می‌باشد، و مراد حدیث آن است که در دعاهاى خود یا ذا الجلال و الاکرام را یاد کنید، و با ذکر آن دعا کنید؛ (زیرا آن به اجابت نزدیکتر است).^(۱)

﴿يَسْئَلُهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یعنی همه‌ی مخلوقات آسمان و زمین محتاج حق تعالی هستند، و نیازمندیهای خود را از او می‌خواهند، اهل زمین حسب نیاز خود، رزق، صحّت و تندرستی، راحتی و آرامش و نیز در آخرت مغفرت و رحمت و جنّت را می‌خواهند، و اهل آسمان اگر چه نیازی به غذا و خوراک ندارند؛ اما هر لحظه محتاج رحمت و عنایت خداوند هستند، و آنها نیز احتیاجات خویش را از قبیل رحمت و مغفرت و غیره از او خواهند.

﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ ظرف فعل «یسئل» است، یعنی خواسته و تقاضای آنان از حق تعالی روزانه می‌باشد، و مراد از یوم، روز معمولی نیست؛ بلکه مراد از آن، مطلق وقت است، و حاصل مطلب آن‌که تمام مخلوقات مناطق مختلف، به زبانهای مختلف، همیشه نیازهای خود را از او می‌خواهند؛ بدیهی است رفع نیازمندی‌های کل مخلوقات ارضی و سماوی به صورت یکایک و آن هم به‌طور دایم و همینه، بجز از ذات قادر مطلق و صاحب



عظمت و جلال از کسی دیگر ساخته نیست، که آنها را بشنود و برآورده سازد، بنابر این همراه ﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ فرمود: ﴿هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یعنی در هر آن و لحظه‌ای او در شأنی به خصوصی می‌باشد، که یکی را زنده می‌کند و دیگری را می‌میراند، یکی را عزت می‌دهد و دیگری را ذلیل می‌کند، شخص سالمی را بیمار می‌کند، و به بیماری تندرستی و صحت می‌بخشد، مصیبت زده‌ای را از مصیبت نجات می‌دهد، و غم‌زده و گریان را به خنده در می‌آورد، و خواسته‌ی سایلی را به او عطا می‌فرماید و گناه کسی را عفو نموده مستحق دخول جنتش قرار می‌دهد، و قومی را بالا برده صاحب اقتدارش قرار می‌دهد، و قومی دیگر را پست و ذلیل می‌کند؛ الغرض خداوند متعال در هر لحظه‌ای در شأن خاصی است.

﴿سَنَفَرُغُ لَكُمْ آيَةَ الثَّقَلَانِ﴾ «ثقلان» تشبیه‌ی ثقل است که به معنای سنگین است، ثقلان به معنای دو تا سنگینی است، که مراد از آن انسان و جنیان می‌باشند، و لفظ ثقل در زبان عرب به هر آن چیزی گفته می‌شود که وزن قدر و قیمت آن معروف باشد، بنابر این در حدیثی آمده است: «انی تارك فيكم الثقلين» یعنی من بعد از خودم دو چیز سنگین و قابل قدر در میان شما باقی می‌گذارم، که به درد هدایت و اصلاحتان می‌خورند، و توضیح آن دو چیز در بعضی روایات به کتاب الله و عترتی آمده است، و در بعضی روایات به کتاب الله و سنتی مذکور است، و حاصل هر دو یکی است؛ زیرا مقصود از عترت اولاد است، که متضمن اولاد نسبی و روحانی می‌شود؛ لذا مراد از عترت کل صحابه می‌باشند، و معنای حدیث این است که بعد از رسول خدا ﷺ، دو چیز برای تأمین وسیله‌ی هدایت و اصلاح، می‌باشند: یکی کتاب الله و دیگری اصحاب کرام که در معاملات و احکام عملکرد آنها مصاب خواهد بود.

در روایاتی که بجای عترت سنت آمده است، حاصل آن، تعالیم

رسول خدا ﷺ، است که توسط اصحاب کرام به مردم رسیده است، در هر صورت مراد از تقلین در این حدیث دو چیز سنگین و ارزشمند است، و در آیه‌ی مذکور دو گروه جن و انس را با توجه به این مفهوم، تقلین گفته‌اند، که در میان ساکنان ذی روح زمین، بیشتر از همه سنگین و ارزشمند می‌باشند. و کلمه‌ی ﴿سَنْفَرُغٌ﴾ از فراغ مشتق است که معنای آن فراغ شدن از کاری می‌باشد، و از نظر لغت در قبال فراغ، شغل می‌آید، و لفظ فراغ از دو چیز خبر می‌دهد: نخست آن‌که اول به کاری مشغول بوده است. دوم این‌که هم اکنون از آن فراغ شده است، و هر دو امر در میان مردم معروف و مشهوراند که انسان گاهی به کاری مشغول می‌شود، و سپس از آن فراغ می‌گردد، اما حق تعالی جل شأنه از هر دوی آنها مبرا است؛ نه او را کاری از کاری دیگر باز می‌دارد، و نه او گاهی چنان فراغ می‌شود که انسان فراغ می‌شود؛ بنابراین این لفظ «سنفرغ» در آیه به‌طور تشبیه و استعاره به کار برده شده است، که در میان عموم مردم رایج است، که برای اظهار اهمّیت کاری گفته می‌شود که ما برای این کار فراغ شدیم؛ یعنی الآن توجه کامل ما به سوی این کار است. و کسی که توجه کاملش را به کاری مبذول داشته باشد، در محاوره گفته می‌شود که او غیر از این کار، کار دیگری ندارد.

آنچه در آیه‌ی ماقبل ذکر شد مبنی بر این‌که تمام مخلوقات آسمان و زمین و یکایک آنها احتیاجات خود را از خداوند می‌خواهند و خداوند متعال در همه‌ی اوقات و در هر حال در برآورده کردن آنها در شأنی می‌باشد، در آیه‌ی ﴿سَنْفَرُغٌ لَكُمْ﴾ چنین نشان داده شد که در روز قیامت سلسله‌ی درخواست‌ها و پذیرش آنها و عمل بر آنها کلاً مسدود می‌باشد و در آن وقت تنها یک امری باقی می‌ماند، و از شئون مختلف فقط شأن حساب و کتاب و داوری و انصاف و عدل باقی می‌ماند.

﴿يَمْعَشِرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ أَسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ



وَالْأَرْضِ فَاَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطٰنٍ ﴿۳۶۸﴾ در آیه‌ی ماقبل از جن و انس به لفظ «ثقلین» یاد کرده شد، و نشان داده شد که در روز قیامت فقط یک کار انجام می‌گیرد که اعمال همه‌ی جنیان و انسانها مورد بررسی انجام می‌گیرند، و در قبال هر ذره‌ی آنها سزا و جزا داده می‌شود، و هدف در این آیه نشان دادن این امر است که در روز حاضر شدن جهت محاسبه و جزای اعمال، کسی نمی‌تواند راه فراری اختیار کند، و در توان کسی نیست که از مرگ و یا محاسبه‌ی قیامت به جایی گریخته، نجات یابد.

در این آیه به جای ثقلین نام صریح جن و انسان را ذکر فرمود که: ﴿يَلْمِغْشِرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ و در تقدیم ذکر جن بر انس شاید اشاره‌ای به این معنا داشته باشد که برای عبور و خروج از گوشه و کنار آسمان و زمین نیرو و قدرت زیادی لازم است، و خداوند در این خصوص نیروی بیشتری به جنیان نسبت به انسان عنایت فرموده است، بنابراین این از جن اول ذکر به میان آمد، مقصود آیه این که ای جن و انس اگر چنین گمان می‌کنید که می‌توانیم به جایی بگریزیم و بدین شکل از قبضه‌ی ملک الموت نجات می‌یابیم و یا با فرار از میدان حشر بیرون می‌رویم و از محاسبه نجات می‌یابیم، پس آماده باشید، و نیروی خود را بیازمایید.

اگر شما توان آن را داشتید که از دایره‌ی آسمان و زمین بیرون روید؟ پس بروید، و نشان بدهید؛ این کار آسانی نیست، برای این کار قدرت و نیروی زیادی مورد نیاز است که هر دو گروه جن و انس فاقد آن هستند، هدف بیان امکان و احتمال خروج از اقطار آسمان و زمین نیست؛ بلکه به شکل فرض محال هدف نشان دادن عجز و ناتوانی آنهاست، اگر هدف آیه فرار از مرگ است، در همین جهان هم مصداق آن وجود دارد که در توان کسی نیست، که از زمین تا حدود آسمان بپرد، و بیرون برود، تا از مرگ نجات یابد، و ذکر عبور از این حدود بر اساس تخیل انسانی است، و اگر به

فرض محال کسی از اقطار آسمانها و زمین هم خارج گردد باز از احاطه قدرت خداوند خارج نیست، و اگر مراد این باشد که نشان دهد، که فرار از حساب و کتاب و جواب گفتن در میدان محشر ممکن نیست، پس صورت عملی آن در آیات دیگر و روایات حدیث چنین آمده است که در روز قیامت آسمان شکافته می شود، و تمام فرشتگان بر گوشه و کنار زمین قرار می گیرند، و آن از هر طرف در محاصره قرار می گیرد، و انسان و جن با مشاهده ی احوال هولناک قیامت، به اطراف پا به فرار می گذارند، و از هر طرف محاصره فرشتگان را دیده باز به سوی موقف خویش بر می گردند^(۱).

عدم ارتباط این آیه با سفرهای فضایی که امروز به وسیله ی

اقمار مصنوعی و سفینه ها انجام می گیرد

بدیهی است تجربیاتی که امروزه جهت خروج از کشش زمین و رسیدن به سیارات در فضا انجام می گیرد، خارج از دایره ی آسمان نیست؛ بلکه بسیار پایین تر از سطح آسمان است، و بیرون رفتن از اقطار آسمان به هیچ وجه ربطی به آن ندارد، و آنها نمی توانند حتی به اقطار السموات نزدیک بشوند! چه برسد به این که از آن خارج شوند، بنابر این، وقایع سفرهای فضایی و رسیدن به سیارات هیچ ربطی با مفهوم این آیه ندارد. بعضی از مردم ساده لوح پنداشته اند که این آیه دلیل بر امکان و جواز سفرهای فضایی است، خیر، بلکه این امر ناشی از عدم آگاهی آنان از معانی قرآنی است.

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾ حضرت ابن عباس

و عده ی دیگر از ائمه ی تفسیر فرموده اند: «شواظ» با ضم شین شعله آتش را می گویند که در آن دود نباشد، و «نحاس» به دودی گفته می شود که همراه



آن روشنی آتش نباشد؛ در این آیه نیز جن و انس مخاطب قرار گرفته و فرستادن شعله آتش و دود بر آنها بیان شده است، و می‌تواند مفهوم آیه چنین باشد که پس از حساب و کتاب که مجرمین در جهنم انداخته می‌شوند؛ این دو نوع عذاب گریبان‌گیر آنها خواهد شد، جایی وجود دارد که تنها آتش و شعله، عذاب آن است و اثری از دود در آن وجود ندارد، و جای دیگر دود وجود دارد که در آن اثری از شعله و روشنی نیست.

بعضی از مفسرین این را تکمله آیه قبلی قرار داده، چنین تفسیر نموده‌اند، که ای گروه جن و انس بیرون رفتن از حدود آسمان و زمین در توان شما نیست، و اگر چنین تصمیمی داشته باشید و بخواهید که به هر طرفی بگریزید، خواهید دید که شعله و دود شما را احاطه خواهد کرد.

﴿ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴾ از انتصار مشتق است و معنای آن کمک کردن به کسی و نجات دادن او از مصیبتی است، مقصود این که جهت رهایی از عذاب الهی هیچ یک از جن و انس نمی‌تواند به کسی کمک کند، تا بدین وسیله او از عذاب نجات یابد.

﴿ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ ﴾ یعنی در آن روز هیچ یک از جن و انس نسبت به گناهش مورد پرسش قرار گرفته نمی‌شود، یک مفهوم این آیه آن است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد که در روز قیامت از آنها پرسیده نمی‌شود که آیا فلان جرم را مرتکب شده‌اید یا خیر؛ زیرا جرم او در نامه‌ی اعمالش توسط فرشتگان نوشته شده، محفوظ است، و نیز قبل از این در علم ازلی خداوند موجود است؛ البتّه پرسیده خواهند شد که چرا این جرم را انجام دادی؟ این است تفسیر ابن عباس رضی الله عنه.

مجاهد فرموده است: فرشتگانی که مأموریت عذاب مجرمین را به عهده دارند، نیازی به سؤال از آنان ندارند، که آیا مرتکب چنین جرمی شده‌اید یا خیر؛ بلکه در خصوص هر جرمی علامت خاصی بر پیشانی آنها

ظاهر می‌گردد، و فرشتگان با مشاهده آن نشانی، آنان را به سوی جهنّم با فشار می‌برند.

در آیه‌ی بعدی نیز همین مطلب بیان شده است که: ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ حاصل این دو تفسیر آن است که این واقعه وقتی است که پس از حساب و کتاب در محشر راجع به ورود مجرمین در جهنّم قضاوت می‌گردد، و در آن زمان در باره‌ی گناهانشان از آنها سؤال نمی‌شود، بلکه با مشاهده‌ی علامت، مورد شناسایی قرار گرفته به جهنّم انداخته می‌شوند. حضرت قتاده فرموده است که: این حالت زمانی است که یک بار از آنها در خصوص جرایم سؤال کرده می‌شود، و آنها انکار می‌نمایند، و قسم می‌خورند؛ سپس بر زبان و دهانشان مهر زده می‌شود، آنگاه دست و پا گواهی می‌دهند.

علامه ابن کثیر پس از نقل این سه تفسیر فرموده است که اختلافی در بین آنها نیست؛ بلکه متقارب با یکدیگر هستند.

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ سیما به معنای علامت است، امام حسن بصری فرموده است که علامت مجرمان که در روز قیامت بر اساس آن نسبت به انداختن آنها در جهنّم قضاوت می‌شود، آن است که چهره‌ی آنها سیاه و چشمهایشان نیلگون و در اثر رنج و غم صورتهای شان پریشان و حیران می‌باشند، و فرشتگان با این علامت آنها را دستگیر می‌کنند.

﴿النَّوَصِي﴾ جمع ناصیه و به معنای موی پیشانی است و مراد از گرفتن نواصی و اقدام می‌تواند این باشد که بعضی را از ناحیه‌ی موی سر و بعضی دیگر را از ساق پا گرفته می‌کشاند، یا یک نفر را گاهی چنین و گاهی دیگر چنان می‌گیرند، و نیز می‌تواند مراد این باشد که ساق پا و موی پیشانی، هر دو را می‌گیرند^(۱)، والله اعلم.



وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ﴿٤٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ

و برای کسی که بترسد از ایستادن به پیش ریش دو باغ هست. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٤٧﴾ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ

رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها شاخه‌های زیادی هست. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٤٩﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ

رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها دو چشمه‌ی جاری است. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٥١﴾ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ

رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها از هر میوه اقسام و انواع است. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٥٣﴾ مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ

رب خود را تکذیب می‌کنید. تکیه‌دهنده‌اند بر فرشهایی که داخل آنها از ابریشم کلفت است

وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٥٥﴾ فِيهِنَّ

و میوه باغها خم شده است. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها

قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٦﴾

زنهای پست نگاه است، که مقاربت نکرده به آنها جلوتر از آنان نه انسانی و نه جنی.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٥٧﴾ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. گویا آنها یاقوت و مرجان هستند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٥٩﴾ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. وجه پاداشی است برای نیکی غیر از

الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ مَا تَكْذِبَانَ ﴿٦١﴾ وَمِنْ دُونِهِمَا

نیکی. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. و بجز از آنها

جَتَّتَانِ ﴿۶۲﴾ فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۶۳﴾ مُدْهَامَتَانِ ﴿۶۴﴾

دو باغ دیگر است. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. بسیار سرسبز مانند سیاه‌اند.

فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۶۵﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿۶۶﴾

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنهاست دو چشمی فواره.

فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۶۷﴾ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿۶۸﴾

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنهاست میوه و درخت خرما و انار.

فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۶۹﴾ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿۷۰﴾

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. در همه‌ی آن باغها زنان زیبا هستند.

فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۷۱﴾ حُورٌ مَّقْضُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿۷۲﴾

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. حوران باز مانده در خیمه‌ها.

فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۷۳﴾ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ

پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. دست‌نزنده به آنها جلوتر از انسان‌ها انسانی

وَلَا جَانٌّ ﴿۷۴﴾ فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۷۵﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَى

و نه جنی. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. تکیه زده نشسته‌اند بر

رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿۷۶﴾ فَبِأَيِّ آءِ الرَّبِّ كُذِّبَانِ ﴿۷۷﴾

مستکاهای سبز و فرشته‌های بال‌رزش و خوب. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۷۸﴾

بسیار بابرکت است نام پروردگار تو که دارای بزرگواری و عظمت است.

خلاصه‌ی تفسیر

(در این آیات از ﴿وَلِمَنْ خَافَ﴾ ذکری از دو باغ آمده و از ﴿وَمِنْ

دُونِهِمَا﴾ دو باغ دیگر ذکر شده است، که دو باغ اول الذکر مال خواص



مقرّبین، و دو باغ دیگر از آن عامّه‌ی مؤمنان می‌باشند، دلایل این تعیین و تقسیم بعداً خواهند آمد، و در اینجا فقط به تفسیر آن اکتفا می‌گردد، در آیات قبلی سزای مجرمین ذکر شده بود، و در این آیات پاداش مؤمنین صالح ذکر می‌گردد، و (اهل جنّت به دو گروه خواص و عوام تقسیم می‌شوند، پس) برای کسی که (جزو خواص باشد، و) از ایستادن به بارگاه پروردگار خویش (همیشه) بترسد (و در اثر آن از شهوات و معاصی اجتناب ورزد، که شأن خواص چنین است، چرا که بر عوام گاهی اوقات خوف غالب می‌شود و گاهی دیگر مرتکب به معاصی هم می‌شوند، اگر چه بعداً توبه هم می‌کنند؛ الغرض کسی که چنین تقوایی داشته باشد، برای او در جنّت) دو باغ خواهد بود، (برای هر پرهیزگاری دو باغ وجود دارد، و حکمت این تعدّد، غالباً اظهار تکرم و تنعم آنان است، چنان‌که در دنیا بیشتر چیزها از منقول یا غیر منقول در نزد اهل تنعم متعدّد می‌باشند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعم) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و آن دو باغ) دارای شاخه‌های بسیار می‌باشند، (کثرت شاخه‌ها اشاره به انبوهی درختان و بسیاری میوه‌های آن دو باغ است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) در آن دو باغ دو چشمه وجود دارد که (تا مسافت طولانی) جاری می‌باشند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) در آن دو باغ از هر میوه‌ای دو قسم وجود دارد؛ (زیرا در صورت تعدّد (تلذذ نیز بیشتر خواهد بود، که گاهی از میوه‌ی اوّلی و گاهی دیگر از میوه‌ی دیگر استفاده نماید)، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعم) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) آنان به چنان فرشهایی تکیه داده می‌نشینند، که

زیر پوش آنها از ابریشم ضخیم است (و قاعدتاً طرف ظاهر پارچه نسبت به داخل آن نفیس تر می باشد، و چون زیر پوش آن فرشها از استبرق می باشد، بر خواننده است تا دریابد که ظاهر آن چگونه خواهد بود)، و میوه ی آن دو باغ بسیار نزدیک می باشد، (که مردم در حالت ایستاده، نشسته و خوابیده به هر شکل می توانند به آن دست یابند، و بهره مند شوند)، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) به کدام یک از نعمت های پروردگار خویش منکر می باشید، (سپس جهت تقریر و تأکید موضوع مذکور می فرماید که) آیا پاداش اطاعت کامل غیر از عنایت می تواند چیز دیگری باشد، (چون آنان اطاعت کامل بجا آوردند، بنابر این در پاداش نیز به غایت، مورد عنایت قرار گرفتند)، پس ای جن و انس (با وجود کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت های پروردگارتان می باشید، در آن دو باغ دو چشمه وجود دارد که فواره می زنند، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) به کدام یک از نعمت های پروردگار خویش منکر می باشید، (چون فواره زدن از ضروریات چشمه است، بنابر این آن چشمه ها هم از آن مستثنی نیستند، ولی آنها جاری هستند، که در این چشمه ها وجود ندارد، پس این قرینه ای است که این دو چشمه در صفت جریان از آن دو پایین ترند، و نیز دو باغ دومی از دو باغ اولی پایین تر هستند، و) در این دو باغ میوه و درخت خرما و انار می باشد، پس ای جن و انس (با وجود این کثرت و عظمت نعمت ها) شما منکر کدام یک از نعمت های پروردگارتان می باشید، (در اینجا پس از ذکر مطلق «فاکّه» در تفصیل به ذکر «نخل» و «رمان» اکتفا گردید، و در آنجا با ذکر لفظ کل از انواع «فاکّه» تصریح شد، و سپس با لفظ «زوجان» از تعدّد، ذکر به میان آمد، که مجموعه ی آنها دلالت بر کثرت فواکه دارند، همه ی اینها قرینه ای هستند بر این که، باغهای اولی از باغهای اخیر افضل و اعلی می باشند، و) در آنها



(منازل آن دو باغ) زنانی خوب سیرت و خوب صورت (که حوران باشند) وجود دارد، پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمتهای پروردگار خویش منکر می‌باشید، آن زنان سفید مایل به سرخی می‌باشند، (و) در خیمه‌ها محفوظ می‌باشند، پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمتهای پروردگار خویش منکر می‌باشید، (و) قبل از آنان (اهل جنّت) انسان و یا جنّی بر آنها تصرّفی نکرده است، (مستعمل نمی‌باشند) پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعم) شما منکر کدام یک از نعمتهای پروردگارتان می‌باشید، (در آنجا تشبیه به یاقوت و مرجان که مفید مبالغه می‌باشد، به کار رفته بود، و در اینجا تنها بر «حسان» اکتفا گردید، که این نیز قرینه‌ای بر آن است که دو باغ اولی، از دو باغ اخیر افضل می‌باشند، و تمام صفات یاد شده در اینجا به صراحت یا به اشاره در آنجا یاد شده است، مانند خوش سیرتی که از لفظ «قَلْصِرَاتِ الطَّرَفِ» مفهوم می‌شود و حور بودن آن زنان از قرینه مقام معلوم می‌شود، «قَلْصِرَاتِ الطَّرَفِ» نسبت به مقصورات بیشتر بر عصمت و عفت دلالت دارد؛ زیرا کسانی که از شرم چنین باشند لزوماً در خانه‌ها قرار می‌گیرند، و) آنان بر (فرشهایی از) پارچه‌ی سبز، مزین و عجیب تکیه زده می‌نشینند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمتها) شما منکر کدام یک از نعمتهای پروردگارتان می‌باشید، (از امعان نظر در این آیه، معلوم می‌گردد، که فرشهای این دو باغ، نسبت به فرشهای باغهای اولی، از ارزش کمتری برخوردارند؛ زیرا در آنجا تصریح شد که آنها از جنس ابریشم و دو لایه می‌باشند، ولی در اینجا چنین چیزی ذکر نشده است، و در پایان، صفت و ثنای حق تعالی ذکر گردیده است، که همه‌ی مضامین مذکور سوره‌ی «رحمن» که به تفصیل بیان شده است را تأیید و تأکید می‌کند، و آن این‌که نام پروردگار تو بسیار با برکت است،

پروردگاری که عظیم الشان و صاحب احسان است، و مراد از نام، صفاتی است که آنها غیر از ذات نیستند، پس حاصل کلّ ثناء، این است که او در ذات و صفات خویش کامل می باشد، و شاید هدف از اضافه کردن اسم، مبالغه باشد؛ با این بیان، که مسمّی چه قدر کامل و با برکت می باشد، اسم او نیز به همان میزان، مبارک و کامل می باشد.

معارف و مسایل

هم چنان که در آیات گذشته سزای سخت مجرمین بیان گردید، در این آیات در قبال آنها، پاداش عمده و نعمتهای مؤمنین صالح، بیان شده است که در آن ذکر دو باغ اولی اهل جنّت با نعمتهایی که در آنهاست، و نیز دو باغ دیگر مشتمل بر نعمتهای آماده شده در آنها، آمده است.

کسانی را که دو باغ اولی به آنان اختصاص دارد با این عبارت بیان فرموده است که: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ یعنی مستحق این دو باغ کسانی هستند که همیشه و در هر حال، از حاضر شدن در نزد خداوند، در روز قیامت، حساب و کتاب می ترسند، و در اثر این خوف به هیچ گناهی نزدیک نمی روند، بدیهی است که آنان سابقین مقرّبین می باشند، اما این که مستحقّ دو باغ دیگر چه کسانی می باشند، در این آیات تصریح نشده است، و فقط این بیان گردید، که این دو باغ نسبت به باغهای قبلی پایین تر می باشند، چنان که می فرماید: ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانٍ﴾ یعنی پایین تر از دو باغ قبلی دو باغ دیگر وجود دارد، از قرینه‌ی مقام معلوم گردید که مستحقّ این دو باغ عموم مؤمنین می باشند، که رتبه‌ای پایین تر از مقرّبین خاص دارند.

حضرات مفسّرین راجع به تفسیر دو باغ اولی و باغهای آخر، توجیهاات دیگری، نیز بیان فرموده‌اند؛ اما از روایات حدیث تفسیر مذکور، که در اینجا اختیار گردید که دو باغ اولی مختص به سابقین اولین و مقرّبین خاص و دو باغ دیگر متعلق به عموم مؤمنین می باشد، و نیز ادنی بودن دو



باغ اخیرالذکر نسبت به دو باغ قبلی راجح معلوم می‌گردد، چنان‌که در «بیان القرآن» با استناد به «در المنثور» این حدیث مرفوع نقل شده است که رسول الله ﷺ، در تفسیر آیه ی ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۝ وَ مِنْ دُونِهِمَا﴾ فرمود: «جنتان من ذهب للمقربین و جنتان من ورق لاصحاب الیمین» یعنی دو باغ ساخته شده از طلا از آن مقربان است، و دو باغ از نقره از آن اصحاب الیمین، یعنی عموم مؤمنین می‌باشد، نیز در تفسیر «در منثور» در حدیث موقوفی آمده است: «العینان التي تجریان خیر من النضاختان» یعنی دو چشمه‌ی دو باغ اولی که خداوند در باره‌ی آنها فرمود: ﴿تَجْرِيَانِ﴾ بهتر هستند از دو چشمه‌ی دو باغ دیگری که در خصوص آنها فرموده است: ﴿نَضَّاحَتَانِ﴾؛ زیرا معنای ﴿نَضَّاحَتَانِ﴾ دو چشمه‌ی فواره زننده است، که این صفت در هر چشمه‌ای وجود دارد؛ اما آن که به عنوان ﴿تَجْرِيَانِ﴾ بیان شده در آنها علاوه بر فواره زدن، صفت جاری شدن تا مسافت دور، نیز ذکر شده است، این اجمالی بود از چهار چشمه‌ای که اهل جنت به آن نایل می‌آیند.

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ مراد از مقام رب در نزد بیشتر مفسرین، حضور به دربار خداوند در روز قیامت می‌باشد، و معنای خوف از او، این است، که انسان در خلوت و جلوت ظاهر و باطن همیشه مراقب باشد، که روزی به دربار خدا حاضر می‌شود، و باید حساب اعمال خویش را پس بدهد، بدیهی است کسی که دائماً در این مراقبه باشد، هیچ‌گاه به گناه نزدیک نمی‌شود.

هم چنین در «تفسیر قرطبی» و غیره مقام رب را چنین تفسیر نموده‌اند، که خداوند به هر قول و فعل نهان و آشکار ما مراقب می‌باشد، و هر نوع حرکت ما در نزد او ظاهر است، و حاصل آن نیز این است که مراقبه‌ی حق تعالی، او را از گناهان دور نگه می‌دارد.

﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ صفت دو باغ اولی است که دارای شاخه‌های بسیاری

می باشند، و اثر ضروری آن، این است که سایه‌ی آنها گسترده و ثمرات شان بسیار می باشد، و دو باغ دیگر که بعداً ذکر می شوند، فاقد این صفت می باشند، می تواند به این اشاره‌ای باشد که از ارزش کمتری برخوردارند.

﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾ در مقام توصیف دو باغ اولی با عبارت: «من کل فاکهه» تمام انواع میوه‌ها را ذکر نمود، در حالی که در دو باغ دیگر بجای «من کل فاکهه» تنها لفظ «فاکهه» آمده است.

«زوجان» به این معناست که از هر میوه دو نوع، موجود می باشد، و امکان دارد که مراد از این دو نوع خشک و تر باشد، و یا این که یکی از این میوه‌ها عام و مشهور الشکل و دیگری غیر معمول باشد^(۱).

﴿لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾ لفظ «طمث» به چند معنا به کار می رود، خون حیض را طمث و به زن حائضه طامث می گویند، و از مباشرت با زن دوشیزه به طمث تعبیر می شود، و در اینجا همین معنا مراد می باشد، و آنچه در اینجا آمده است که کسی از جن و انس به حوران مقرر اهل جنت، دست نزده است، می تواند به این مفهوم باشد که در خلاصه‌ی تفسیر با این عبارت بیان شد که حوران مقرر برای مؤمنین انس را انسانی و حوران مختص به مؤمنین جن را جنی دست نزده است، و نیز به این معنی می تواند باشد، هم چنان که در این جهان گاهی جنها بر زنان انسانی مسلط می شوند، در آنجا چنین امری امکان پذیر نیست.

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ پس از ذکر مفصل دو باغ مختص به مقرّبین، فرمود: که پاداش عمل نیکو با جزای نیک می باشد، و احتمال دیگری غیر از آن وجود ندارد؛ چون آنان در عمل احسان، یعنی تداوم بر اعمال نیک، نشان دادند، خداوند در پاداش، جزای نیک به آنها عنایت فرمود.

﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾ به سیاهی که در اثر سرسبزی بسیار به چشم می خورد،



ادهام گفته می شود، مقصود این است که سرسبزی بی نهایت آن دو باغ موجب شده است که به سیاهی مایل شوند. و این صفت اگر چه در باره ی دو باغ اولی ذکر نشده است، ولی از عدم ذکر لازم نمی آید که متضمّن این صفت نباشند؛ زیرا صفت: ﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ که در آنجا ذکر شده است، مشتمل بر صفت ﴿مُدْهَامَتَانِ﴾ نیز هست.

﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ مراد از «خیرات» نیکی سیرت و کردار، و مراد از «حسان» خوشگل و زیبا می باشد، و این وصف در حوران هر دو باغ مشترک است، که در آیات سابق به آن اشاره شده است.

﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفْرِ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيَّ حِسَانٍ﴾ در «قاموس» آمده است که «رُفْر» لباس سبزرنگ ابریشمی است، که از آن فرش و متکا و اسباب زینت و آرایش ساخته می شود، و در «صحاح» آمده است که آن متضمّن نقش و نگار درخت و گل می باشد، و در اردو به آن «مشجر» گفته می شود، «عبقری» به هر نوع لباس مرغوب و زیبا گفته می شود، و در کلمه «حسان» صورت زیبای آن توصیف شده است.

﴿تَبَرَّكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ چون در سوره ی مبارکه «الرحمن» بیشتر نعمتها و احسانهای الهی بر انسان ذکر شده است؛ لذا در خاتمه به صورت خلاصه و نتیجه گیری این جمله بیان شد، که در باره ی آن ذات پاک چه می توان گفت، نام مبارک او نیز با برکت است، که به وسیله ی نام مبارک او تمام این نعمتها برقرار و پایدار می باشند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الرحمن بحمد الله و عونہ للحادی عشر من الربیع الثانی سنه ۱۳۹۱ هـ ق
یوم السبت.

و تمت الترجمة ایضاً فی یوم السبت من سابع و العشرین من شهر ذی القعدة سنه ۱۴۰۹ هـ ق بعونه تعالی و المسئول منه ان یوفقنا لتمام ترجمة بقية التفسیر بمنه و کرمه و

ما ذلك على الله بعزیز.

سورة الواقعة

سورة الواقعة مکیه و هی ست و تسعون آیه و ثلث رکوعات
سوره‌ی واقعہ درمگہ نازل شدہ و دارای نود و شش آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لِمَنْ لَوْفَعْتَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾
وقتی که واقع بشود واقع شوندہ. نیست در وقوعش دروغی. پست‌کنندہ بلند‌کنندہ است.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً
وقتی که بلرزد زمین لرزیدنی. و ریزه ریزه شوند کوهها تکه پاره شده. پس باشند غبار

مُنْبَتًا ﴿٦﴾ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَضْحَبُ الْيَمِينَةَ مَا أَضْحَبُ
پراکنندہ. و باشید شما سه گروه، پس یاران دست راست چه کسانی هستند صاحبان

الْيَمِينَةَ ﴿٨﴾ وَأَضْحَبُ الْمَشْئِمَةَ مَا أَضْحَبُ الْمَشْئِمَةَ ﴿٩﴾ وَالسَّابِقُونَ
دست‌راست. و صاحبان دست‌چپ چه کسانی هستند صاحبان دست‌چپ. و سبقت‌کنندگان

السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثَلَاثَةٌ
سبقت‌کنندگان. ایشان مقربان‌اند، در باغهای پر نعمت. انبوهی

مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾
از گذشتگان. و تعداد کمی از بازماندگان. نشسته‌اند بر تختهای زر بافت.



- مُتَكِّينَ عَلَيْهَا مُتَقَلِّبِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾
تکیه زده بر آنها رویاروی یکدیگر. برداشته دور می‌زنند در نزد آنان پسران جاویدان.
- بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا
لیوان و آفتابه و کاسه‌ی شراب. که نه سر درد کند از آن و نه
- يُنزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا
بیهوده‌گویی کنند. و میوه از هر نوعی که پسند کنند. و گوشت مرغ از آنچه
- يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً
بخواهند. و زنان سرخ رنگ بزرگ چشم. مانند دانه‌ی مروارید پوشیده در صدف. پاداش
- بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا
کارهایی که می‌کردند. نمی‌شنوند در آنجا بیهودگی، و نه سخن گناه. غیر از گفتار
- سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي
سلام سلام. و یاران دست راست چه کسانی هستند صاحبان دست راست. قرار می‌گیرند
- سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ
در درخت‌های کنار بی‌خار. و موز لابلای. و سایه‌ی بلند. و آب
- مَسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَ
جاری. و میوه‌ی بسیار. غیر قطع شده و غیره باز داشته شده. و
- فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ
فرشهای برافراشته. ما آفریدیم آن زنان را آفریدن نیکو. پس گردانیدیم آنها را
- أُنْكَارًا ﴿٣٦﴾ غُرْبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثَلَاثَةٌ مِنْ
دوشیزه. دوستی آورنده هم سن. برای صاحبان دست راست. انبوهی از



الْأُولَئِينَ ﴿۳۹﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخْرِيِّينَ ﴿۴۰﴾ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مِمَّا أَصْحَابُ
گذشتگانند. و انبوهی از بازماندگان. و صاحبان دست چپ چه کسانی هستند صاحبان

الشِّمَالِ ﴿۴۱﴾ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ﴿۴۲﴾ وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ ﴿۴۳﴾ لِأَبَارِدٍ
دست چپ. در بخار تیز و آب جوش. و سایه‌ای از دود. نه سرد

وَ لَا كَرِيمٍ ﴿۴۴﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿۴۵﴾ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى
و نه باعزت. آنها بودند پیش از این خوشحال. و اصرار می‌کردند بر

الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿۴۶﴾ وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَنْذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَعْنَاءًا
گناه بزرگ. و می‌گفتند آیا هرگاه بمیریم و باشیم خاک و استخوان، ما

لَمَبْعُوثُونَ ﴿۴۷﴾ أَوْ آبَاءُ أَوْنَا الْأَوْلُونَ ﴿۴۸﴾ فَلِإِنَّ الْأُولَئِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿۴۹﴾
برانگیخته می‌شویم. یا پدران گذشته‌ی ما. بگو گذشتگان و باز ماندگان.

لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۵۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الظَّالِمُونَ
تمام جمع کرده می‌شوند به وقت روز مقرر. سپس شما ای گمراهان!

الْمُكَذِّبُونَ ﴿۵۱﴾ لِأَكْلُونِ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ ﴿۵۲﴾ فَمَا لِيُونَ مِنْهَا
تکذیب کنندگان. البته می‌خورید از درخت زقوم. پس پر می‌کنید از آن

الْبَطُونَ ﴿۵۳﴾ فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿۵۴﴾ فَشَرِبُونَ شُرْبِ
شکم‌ها را. باز می‌نوشید بر آن آب جوش. پس می‌نوشید مانند نوشیدن

الْهِيمِ ﴿۵۵﴾ هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿۵۶﴾
شتر تشنه. این است میهمانی آنها در روز انصاف.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که بیاید قیامت که در وقوع آن خلافی نیست، (بلکه وقوع آن کاملاً درست و بر حق است) پس (بعضی را) پست می‌کند (و بعضی دیگر



را بلند می‌کند، (ذلت کفار و رفعت مؤمنان در آن روز آشکار می‌گردد)، وقتی که زمین دچار زلزله‌ی شدیدی می‌شود، و کوهها کاملاً ریز ریز می‌شوند، سپس آنها نیز پراکنده (مانند غبار) می‌شوند، (و همه‌ی مردم چه آنان که اکنون هستند، و چه آنان که در گذشته بوده‌اند، و چه آنان که در آینده می‌آیند) به سه گروه تقسیم می‌شوید، سپس به تفصیل آن می‌پردازد:

۱- خواص مؤمنان. ۲- عوام مؤمنان. ۳- کفار که از هر سه گروه در سوره‌ی «رحمن» نیز ذکر شده بود، و در آیات بعدی خواص مؤمنان را (مقرّبین و سابقین)، و عوام آنان را (اصحاب الیمین)، و کفار را (اصحاب الشمال) بیان نموده است.

در اینجا از «إِذَا وَقَعَتْ» تا «ثَلَاثَةٌ» بعضی وقایع نفخه‌ی اولی یعنی وقت دمیدن صور اوّل را بیان فرموده است، مانند «رجت» هم چنان‌که در ابتدای سوره‌ی «حجر» بیان گردید، و بعضی وقایع به نفخه‌ی ثانیه یعنی وقت دمیدن صور دوم اختصاص دارد. مانند «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ»، «و کُنْتُمْ أَزْوَاجًا» و بعضی مشترک بین هر دو می‌باشد، چون: ﴿إِذَا وَقَعَتْ لَيْسَ لَوْقَعْتَهَا﴾ و چون تمام وقت از نفخه‌ی اولی تا نفخه‌ی ثانیه در یک حکم است، هر جز از واقعه را می‌توان وقت وقوع هر یک از آن تلقّی کرد.

پس از بیان هر سه گروه، احکام هر یک را جداگانه، اولاً به‌طور اجمال، و سپس به تفصیل، ذکر فرموده است، که از میان این سه گروه (اصحاب دست راست چگونه از خوبی برخوردارند، (مراد از آنان کسانی هستند که نامه‌ی اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود، اگر چه این مفهومی مشترک بین آنان و مقرّبین است، اما از اکتفا بر این صفت، این اشاره مستفاد می‌شود، که در ایشان غیر از اصحاب الیمین بودن صفت دیگری که موجب قرب خاص باشد، یافت نمی‌شود؛ بنابر این مراد از اصحاب الیمین عموم مؤمنین می‌باشند. تا اینجا احوال آنان به‌طور اجمال بیان گردید، سپس

تفصیل این اجمال از: ﴿سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾ بیان می شود) و (گروه دوم یعنی) کسانی که اصحاب دست چپ هستند چگونه بد می باشند، (مراد از آنها کسانی هستند که نامه‌ی اعمال آنان را به دست چپ شان می سپارند، یعنی کفار، و در این آیه، حالت بد آنان مجمل توصیف شده است، و سپس از: ﴿فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ﴾ به تفصیل آنان می پردازد) و (گروه سوم یعنی) کسانی هستند که دارای درجات عالی می باشند، (و آنان (نزد خداوند متعال) دارای قرب خاصی می باشند، (که مشتمل تمام بندگان عالی رتبه، انبیا، اولیا، صدیقین و متقیان کامل می باشد، که در اینجا علو درجه‌ی آنان به طور اجمال بیان گردید، و سپس از: ﴿فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ﴾ تفصیل این اجمال بیان می شود، که) آنان (مقربان) در باغهای آرامش می باشند، (و تفصیل بیشتر آن به عبارت ﴿عَلَى سُرُرٍ﴾ می آید، و در وسط بیان شده که این گروه مقربین، شامل عده‌ی زیادی می باشد، که) گروه بزرگی (از آنان) از گذشتگان است، و عده‌ی کوچکی از بازماندگان می باشد، (مراد از گذشتگان متقدمین از آدم عَلَيْهِ السَّلَام، تا حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، می باشند و مراد از آخرین کسانی هستند که از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گرفته تا قیامت می آیند، کذا فی الدر عن جابر مرفوعاً. و علت کثرت سابقین در متقدمین و قلت آنان در متأخرین، آن است که خواص در هر زمان نسبت به عوام کمتر می باشند، و زمان بین حضرت آدم تا خاتم الانبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام، بسیار طولانی است، نسبت به زمان امت محمدی که بسیار نزدیک به قیامت پدید آمده است، پس به اقتضای عادت، چون زمان خواص این امت نسبت به زمان گذشتگان بسیار کوتاه است، در نتیجه خواص آن زمان طولانی در برابر این زمان کوتاه، باید بیشتر باشد؛ چرا که در آن زمان حدود دویست هزار نبی گذشته است، و در زمان خاتم الانبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام، غیر آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پیامبر دیگری نیامده است؛ بنابر این گروه بزرگی از مقربین از میان متقدمین می باشد، و تعداد آنان در متأخرین یعنی امت



محمّدی کم می باشد، سپس نعمت‌های موجود برای خواص مقربین را بیان می‌کند، که) آنان بر تخت‌های بافته شده از تار طلا، تکیه زده و روبروی یکدیگر می‌نشینند، (در «درّ منثور» از حضرت ابن عباس تفسیر لفظ «موضونه» چنین نقل شده است،) و چنان پسرانی در نزد آنان حاضر می‌باشند، که همیشه بچه باقی می‌مانند، و با در دست گرفتن اشیای ذیل رفت و آمد می‌کنند، جام مخصوص آب نوشیدن، آفتابه و چنان جام شراب خواری که از شراب جاری پر شده باشد، (که تحقیقش در سوره «صافات» گذشته است،) و از آن سردردی متوجّه آنان نخواهد شد، و نه در عقل، از آن، رخوت و سستی پیش می‌آید، (تحقیق این هم در سوره «صافات» گذشته است،) و چنان میوه‌ای که آنان بپسندند و گوشت مرغی که دلخواه‌شان باشد، و برای آنان زنانی سرخ‌رنگ و گشاده چشم می‌باشد، (مراد از آن حورانند که رنگشان) مانند مروارید پوشیده (شده در صدف، برای نگهداری صاف و شفاف می‌باشد،) این پاداشی برای اعمال آنان است، (و) در آنجا نه سر و صدایی می‌شنوند، و نه سخن بیهوده‌ی دیگری، (شرابی می‌نوشند که از چیزهایی که زندگی از آنها مکدر باشد، کاملاً پاک باشد،) فقط (از هر جهت) صدای سلام، سلام به گوش می‌رسد، (چنان که خداوند در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «رعد» می‌فرماید: ﴿وَأَلْمَلِكَةَ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ﴾ و در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی «یونس» آمده است: ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ و این دلیل اکرام و اعزاز است، الغرض از هر نوع لذّت و مسرت روحانی و جسمانی به درجه‌ی اعلیٰ بهره می‌برند، این پاداش سابقین بود، که بیان شد) و (سپس پاداش اصحاب یمین به تفصیل بیان می‌گردد، یعنی) اصحاب یمین چه وضع نیکویی دارند، این اجمال قبل از تفصیل، از آن جهت تکرار شد، که فاصله‌ای از ذکر قبلی پدید آمده بود، و سپس نیکویی آن بیان می‌گردد، که) آنان در باغهایی به سر می‌برند که در

آنها درخت کُنار بی خار، و موز لابلای، و سایه دراز و آب جاری و میوه به کثرت وجود دارد، که هیچگاه تمام نمی شوند، (آن چنان که میوه های دنیا با گذشت فصل شان تمام می شوند، اینها تمام نخواهند شد) و نه آنها تحت کنترل قرار می گیرند، (چنان که در دنیا صاحبان باغها آنها را تحت کنترل خود قرار می دهند) و فرسهایی برافراشته؛ (زیرا در جایی که آنان در آن قرار می گیرند، بسیار مرتفع می باشند، و چون مقام، مقام خوشی و عیش است، و اصولاً بدون زن کامل نمی باشد، بنابر این در ذکر اسباب عیش، وجود زن معلوم است؛ لذا در آینده ضمیر ﴿أَنْشَأْنَهُنَّ﴾ را به سوی آنها راجع نموده و آنها را یاد کرده است، که) ما، زنان (آنجا) را (که شامل حورهای جَنّت و زنان دنیا می باشند، چنان که در «روح المعانی» به اسناد ترمذی حدیثی مرفوع نقل شده است، که مراد از زنان که آفرینش جدید آنان در این آیه ذکر شده، زنان نازیبای دنیا هستند، که در خصوص آنان فرموده که ما آنها را) به طور ویژه ای ساختیم، (که سپس به تفصیلش می پردازد، که) ما آنها را دوشیزه آفریدیم، (با وجود انجام عمل جماع به آنها، بکارت را از دست نخواهند داد، چنان که در «درّ منثور» از حضرت ابوسعید و مرفوعاً روایت شده، و) محبوب هستند (که حرکات و شمایل ناز و کرشمه، حسن و جمال آنان، همه دلربا و دوست داشتنی هستند، و زنان اهل جَنّت تمام) هم سن هستند، (تحقیق این در سوره ی «ص» گذشت) همه ی این امور مخصوص اصحاب یمین می باشند، سپس بیان نمود که اصحاب یمین گروه های مختلفی می باشند، که) گروه بزرگی از (جمع آنان از) گذشتگان می باشد، و گروه بزرگی از بازماندگان می باشد، (بلکه تعداد «أصحاب الیمین» از متأخرین نسبت به متقدمین بیشتر می باشد، چنان که در احادیث تصریح شده است، که مجموعه ی مؤمنین این اُمَّت نسبت به مؤمنان امم گذشته بیشتر می باشند، بدین صورت که اصحاب یمین این اُمَّت بیشتر



می باشند؛ زیرا اکثریت مقرّبین در متقدّمین در آیه‌ی فوق ثابت شد، و قتی اصحاب الیمین از نظر درجه از مقرّبین پایین‌تر هستند، پاداش آنها هم کمتر خواهد بود، پس توجیه آن این‌که در پاداش مقرّبین بیشتر آن وسایل زندگی ذکر شده است که مرغوب شهر نشینان است، و در پاداش اصحاب یمین وسایلی ذکر شده که بیشتر مرغوب روستاییان می باشد، و این اشاره به آن است که بین این دو گروه، چنان تفاوتی برقرار می شود که در میان شهر نشینان و روستاییان می باشد، کذا فی الروح) و (سپس ذکر عقاب و عذاب کفّار به میان می آید که) اصحاب الشمال چه وضعیت بدی دارند، (و تفصیل این اجمال (از این قرار است که) آنان در آتش و آب جوش و سایه‌ای از دود سیاه می باشند، که نه سرد می باشد و نه شادی آور (سایه عموماً دو نفع در بردارد، یکی جسمانی که آن راحتی برودت و سردی است، دوم روحانی که لذّت و شادمانی می باشد، و در آنجا هیچ یک از این دو حاصل نمی شود، و این همان دودی است که ذکرش قبلاً در سوره‌ی «الرحمن» به لفظ «نحاس» آمده بود، سپس علّت این عذاب را بیان می فرماید، که) آنان قبل از این (در دنیا) بسیار خوشحال بودند، و (در غرور این خوشحالی) بر گناه بسیار بزرگ (شرک و کفر) اصرار می ورزیدند، (خلاصه‌ی مطلب این‌که ایمان نیاورده بودند،) و (سپس کفر آنان بیان می گردد که آن است که در عدم تلاش حق، دخلی بیشتر دارد، یعنی آنان) چنین می گفتند که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، پس آیا (بعد از این) ما برای بار دیگر زنده خواهیم شد، و آیا آبا و اجداد گذشته‌ی ما (زنده کرده می شوند، چون بعضی از کفّار زمان پیغمبر ﷺ، منکر قیامت نیز بودند، در خصوص آنان می فرماید که) شما بگویید که تمام گذشته و آینده، در تاریخی مقرر، جمع کرده خواهند شد، پس (از جمع شدن) ای گمراهان و تکذیب کنندگان، شما از درخت زقوم خواهید خورد، و از آن شکم پر

خواهید کرد، و بعد از آن مانند شتر تشنه آب جوش خواهید نوشید، (الغرض) این میهمانی آنان در قیامت خواهد بود.

معارف و مسایل

فضیلت ویژه سوره‌ی واقعه و هدایات عبرت آموز

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به هنگام وفات

ابن کثیر با استناد به ابن عساکر، از ابو ظبیه چنین نقل فرموده است که حضرت عثمان ذی النورین به هنگام وفات حضرت عبدالله بن مسعود، جهت عیادت، پیش او رفت و از او پرسید: «ما تشکی» چه ناراحتی داری؟ او فرمود: «ذنوبی» یعنی از گناهانم نگرانم، باز او پرسید: «ما تشهی» یعنی چه می خواهی؟ او فرمود: «رحمة ربی» یعنی رحمت پروردگام را می خواهم. آنگاه حضرت عثمان فرمود: برای شما طیبی می آورم، او فرمود: «الطیب امرضی» که پزشک مرا مریض کرده است؟! سپس حضرت عثمان فرمود: که از بیت المال عطیه‌ای برای شما می فرستم. جواب داد: «لا حاجة لی فیها» به آن نیازی ندارم، حضرت عثمان فرمود: عطیه را قبول کن که بعد از شما به درد دخترانت می خورد. حضرت عبدالله فرمود: آیا شما در این فکر هستید که دخترانم پس از وفات من به فقر و فاقه مبتلا خواهند شد؟ من در این فکر نیستم چرا که من به آنان تأکید کرده‌ام که هر شب سوره‌ی «واقعه» را تلاوت کنند؛ زیرا از آن حضرت رضی الله عنه، شنیده‌ام که فرمود: «من قراء سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة أبدا»^(۱)، هر آن کسی که همه شب سوره واقعه را تلاوت بکند هرگز به تنگدستی گرفتار نخواهد شد. ابن کثیر پس از نقل این روایت با سند ابن عساکر جهت تأکید آن، اسناد دیگری را از کتب دیگر، نیز تقدیم نموده است.



﴿ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴾ ابن کثیر فرموده است: واقعه یکی از نامهای روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شک و شبهه وجود ندارد. ﴿ لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴾ «کاذبه» مانند عافیة و عاقبة مصدر است، یعنی در وقوعش هیچ کذبی راه ندارد، و بعضی کاذبه را به معنای تکذیب گرفته‌اند، و معنایش روشن است، یعنی نمی‌توان آن را تکذیب کرد. ﴿ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴾ یعنی واقعه‌ی قیامت بسیاری از اقوام و افراد بلند پایه را خوار و ذلیل می‌کند، و بسیاری از انسانها و ملت‌های ضعیف را سربلند می‌کند.

از حضرت ابن عباس در تفسیر این آیه چنین منقول است که هدف بیان کردن هولناکی و عارض شدن دگرگونیهای عجیب و غریب است، چنانکه به هنگام انقلاب سلطنتها و حکومتها مشاهده می‌شود، که مافوق ماتحت، و ماتحت مافوق قرار می‌گیرد، و فقیر ثروتمند، و ثروتمند گدا می‌شود^(۱).

حاضرین میدان حشر سه گروه می‌شوند

﴿ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴾ ابن کثیر فرموده است: تمام مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی در جانب راست عرش قرار می‌گیرد، و آنان کسانی هستند نامهی اعمال آنها به دست راستشان داده می‌شود، و آنان در جانب راست عرش جمع کرده می‌شوند، که همه‌ی آنها اهل جنت می‌باشند.

گروه دوم در جانب چپ عرش جمع کرده می‌شوند، و نامهی اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، که همه‌ی آنها اهل جهنم می‌باشند، نعوذ بالله از تباهی شان.

گروه سوم سابقین هستند که با قرب مقام، و امتیاز خاصی در جلوی

عرش، جایگاه‌شان می‌باشد، و این گروه شامل انبیا، رسل، صدیقین، شهدا و اولیاء الله می‌باشند، که نسبت به اصحاب الیمین از تعداد کمتری برخوردارند، و ذکر هر سه گروه در آخر سوره‌ی با این سلسله می‌آید، و آثار آن، هنگام مرگ محسوس می‌گردد، که این شخص از کدام گروه می‌باشد.

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ امام احمد به روایت حضرت عایشه‌ی صدیقہ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ، از اصحاب کرام پرسید: آیا شما می‌دانید که سبقت‌کنندگان به سوی ظل (سایه‌ی) الله در روز قیامت چه کسانی می‌باشند؟ صحابه عرض نمودند که: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آن حضرت ﷺ، فرمود: کسانی هستند که هرگاه به سوی حق دعوت شوند، آن را می‌پذیرند، و هرگاه از آنان حق مطالبه شود آن را ادا می‌نمایند، و در حق دیگران چنان قضاوت می‌کنند، که در حق خود می‌کنند.

حضرت مجاهد فرموده است: مراد از سابقین انبیا علیهم السلام، هستند. ابن سیرین فرموده است که: سابقین کسانی می‌باشند، که به سوی دو قبله بیت المقدس و کعبه نماز خوانده‌اند.

حضرت امام حسن بصری و قتاده فرموده‌اند: در هر زمانی سابقین می‌باشند، و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که هر کسی جلوتر به سوی مسجد برود، او از سابقین به حساب می‌آید.

علامه ابن کثیر پس از نقل تمام اقوال فوق الذکر، فرموده است: تمام آنها به جای خود صحیح و درست می‌باشند، اختلافی در آنها نیست؛ زیرا که سابقین کسانی می‌باشند که در دنیا به سوی کارهای نیک سبقت جسته‌اند، هر انسانی که در این جهان به سوی اعمال صالح از دیگران سبقت بگیرد، در آخرت از سابقین به شمار می‌رود؛ زیرا پاداش آخرت موافق با



عمل، داده می شود.

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ لفظ «ثلة» با ضم ثاء به جماعت و گروهی ثلثه گفته می شود، و زمخشری گفته است که به گروه بزرگی ثلثه گفته می شود^(۱).

مراد از اولین و آخرین چه کسانی هستند؟

در اینجا تقسیم به اولین و آخرین در دو مقام ذکر شده است: نخست در سلسله‌ی سابقین مقربین، دوم در سلسله‌ی اصحاب الیمین یعنی عموم مؤمنان، در جای نخست که ذکر از سابقین به میان آمد، این فرق بیان گردید، که سابقین مقربین از گذشتگان گروه بسیار بزرگی می باشند، و از آخرین بسیار کم؛ هم چنان که از آیه‌ی مذکور معلوم می گردد، و در جای دوم در ذکر سلسله‌ی اصحاب الیمین در اولین و آخرین لفظ: «ثلة» بکار رفته است، یعنی اصحاب الیمین از اولین گروه بسیار بزرگی می باشند، و نیز از آخرین گروه بسیار بزرگی خواهند بود؛ ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾.

اکنون آنچه قابل توجه است آن است که اولین و آخرین چه کسانی هستند، در این خصوص دو قول از مفسرین منقول است:

یکی آن که از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، گرفته تا قرب زمان خاتم الانبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه‌ی مردم اولین هستند، و از خاتم تا قیامت همه‌ی مخلوقات آخرین می باشند، این تفسیر را ابن ابی حاتم از مجاهد و حسن بصری با سند، نقل نموده، و ابن جریر آن را مختار خویش قرار داده است، و در خلاصه‌ی تفسیر «بیان القرآن» نیز همین تفسیر انتخاب شده است، که قبلاً بیان گردید، و در استدلال بر آن حدیث حضرت جابر را نقل کرده است، و نیز آن را ابن عساکر با سند خویش چنین نقل فرموده است، و قتی آیه‌ی: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ نازل گردید، حضرت عمر بن

خطاب با تعجب عرض کرد: یا رسول الله، آیا سابقین در امت‌های گذشته از ما بیشترند یا کمتر؟ آیه‌ی بعدی پس از گذشت یک سال نازل گردید، ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ آنگاه رسول خدا ﷺ، فرمود: «اسمع یا عمر ما قد أنزل الله، ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین، الا من آدم اِلَیَّ ثلثة، و امتی ثلثة» الحدیث (۱).

ای عمر! بشنو آنچه را خداوند نازل فرموده است که گروه بزرگی از اولین و گروه بزرگی از آخرین می‌باشد، و آگاه باش که از آدم تا من یک گروه است، و امت من یک گروه می‌باشد، و نیز حدیث حضرت ابوهریره که حضرت امام احمد و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‌اند این مطلب را تأیید می‌نماید و حدیث از این قرار است که وقتی آیه‌ی ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ نازل گردید، بر اصحاب کرام، گران تمام شد که ما نسبت به امت‌های گذشته کمتریم، سپس آیه‌ی بعدی یعنی ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ نازل گردید، پس رسول خدا ﷺ، فرمود: امیدوارم که شما امت محمدی در قبال کل مخلوقات، یک چهارم، یک سوم، بلکه نصف اهل جنت باشید، و در نصف دیگر نیز سهمی خواهید داشت (۲).

در نتیجه، چنین معلوم می‌شود که در مجموع، بیشتر اهل جنت را امت محمدی تشکیل خواهد داد، ولی استدلال به این دو حدیث فوق، به یک اشکال مواجه است، و آن این‌که «قلیل من الاخرین» در باره‌ی سابقین مقربین و «ثلثة من الاخرین» در باره اصحاب الیمین آمده است.

در «روح المعانی» در خصوص پاسخ به آن آمده است، که علت اندوهگین شدن اصحاب کرام و حضرت عمر این می‌تواند باشد که فکر می‌کردند نسبتی که در خصوص سابقین است در مورد اصحاب یمین و اهل جنت هم صادق باشد، که در نتیجه آمار ما نسبت به کل اهل جنت بسیار کم خواهد بود، و چون در مقام تشریح اصحاب الیمین «ثلثة من الاخرین» نازل



گردید این شک بر طرف گردید؛ زیرا از آن، مفهوم می شود که آمار امت محمدی نسبت به کل اهل جنت بیشتر خواهد بود، اگر چه تعداد آنها در گروه سابقین بسیار کمتر می باشد؛ زیرا از مجموع امت های گذشته تعداد زیادی از انبیاء علیهم السلام، می باشد، که کم بودن امت محمدی در مقابل آنان موجب اندیشه و اندوه نمی باشد.

اما ابن کثیر، ابوحیان، قرطبی، روح المعانی، مظهری و غیره تفسیر دوم را ترجیح داده اند، که مراد از اولین و آخرین دو طبقه از همین امت، هستند، و اولین امت مردمان قرون اولیه اصحاب کرام و تابعین و غیره می باشند، که در حدیث، زمان آنان به «خیر القرون» تعبیر شده است، و مراد از آخرین، مردم بعد از قرون اولیه می باشند.

ابن کثیر نسبت به سند حدیث مرفوعی که از حضرت جابر در تأیید تفسیر اول آمده بود، فرموده است: «ولکن فی اسناده نظر.» و در استدلال به تفسیر دوم آیاتی را از قرآن مجید آورده است که در آنها «خیر الامم» بودن امت محمدی ذکر شده است، مانند آیه ی ۱۱۰ سوره ی «آل عمران» ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ و غیره، و فرموده است که این بسیار بعید می باشد که آمار سابقین مقرّین در خیر الامم نسبت به امت های گذشته کمتر باشد؛ بنابر این راجح آن است که مراد از: «ثلة من الاولین» قرون اولی از این امت است، و مراد از «قلیل من الاخرین» مردم بعد از قرون اولی است، که آمار سابقین مقرّین در این قرون، کمتر می باشد.

علامه ابن کثیر در تأیید این نظریه، قول حضرت امام حسن بصری را به روایت ابن ابی حاتم، چنین بیان فرموده است، که او آیه ی السابقون را تلاوت نموده و فرموده است: سابقین جلوتر از ما گذشته اند، اما خداوند ما را در ردیف اصحاب الیمین داخل بفرما. و در روایت دیگری از حضرت امام حسن بصری این عبارت هم نقل شده است که او در تفسیر «ثلة من الاولین»

فرموده است که «ثَلَاثَةٌ مِنْ مَضَىٰ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی مراد از لفظ اولین در آیه‌ی فوق سابقین این امت هستند.

هم چنین امام محمد بن سیرین فرموده است، که علما در باره‌ی: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَلِيلٌ مِنَ الْأَخِيرِينَ﴾ چنین گفته‌اند و توقع داشته‌اند که مراد از اولین و آخرین، همه از این امت می‌باشند^(۱).

و در «روح المعانی» در خصوص تأیید تفسیر دوم حدیث مرفوعی به سند حسن، از حضرت ابوبکره، چنین منقول است که: «اُخْرَجَ مَسْدَدٌ فِي مَسْنَدِهِ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَالطَّبْرَانِيُّ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ بَسَدَ حَسَنٍ عَنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي قَوْلِهِ سَبَّحَانَهُ ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخِيرِينَ﴾ قَالَ هُمَا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی مسدد در مسندش و ابن المنذر، طبرانی و ابن مردویه با سند حسن از حضرت ابوبکر روایت فرموده‌اند، که رسول خدا ﷺ، در تفسیر آیه‌ی ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخِيرِينَ﴾ فرمود که: هر دو گروه از این امت می‌باشند، و نیز بسیاری از محدثین حدیث مرفوعی با سندی ضعیف، از حضرت ابن عباس نقل کرده‌اند که: «هما جمعاً من امتی» یعنی هر دو گروه اولین و آخرین از امت من می‌باشند. بر طبق این تفسیر در ابتدای آیه ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ مخاطب امت محمدی است، و هر سه گروه از این امت می‌باشند.

در تفسیر «مظهری» علت بعید به نظر رسیدن تفسیر نخست را این دانسته است که آیات قرآنی دلالت واضح و روشن دارند که امت محمدی از همه امت‌های گذشته افضل است، و بدیهی است که برتری و فضیلت یک امت به آن است که تعداد طبقه‌ی اعلیٰ در آن بیشتر باشد؛ بنابر این، این امر بعید به نظر می‌رسد که آمار سابقین مقربین، در افضل الامم کمتر باشد.

در آیات قرآنی خصوصاً در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی «آل عمران» ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ و آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی «الحج» ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَىٰ



النَّاسِ ﴿ فضیلت و برتری اُمَّتِ مُحَمَّدی بر همه‌ی اُمَّتها ثابت است، و ترمذی، ابن ماجه و دارمی از حضرت بهز بن حکیم رضی الله عنه، روایت کرده‌اند و امام ترمذی سند آن را حسن قرار داده است، بدین الفاظ، که: «انتم تتمون سبعین أمة أنتم اخیرها و اکرمها علی الله تعالی» شما تّمّه‌ی هفتاد اُمَّت هستید که از مجموع آنها شما آخر و در نزد خداوند بیشتر از همه اکرم و افضل می‌باشید.

امام بخاری از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود که: آیا شما به این راضی هستید که یک چهارم اهل جَنّت باشید؟ ماعرض کردیم بی شک ما به این راضی هستیم، پس آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود: «والذی نفسی بیده انی لارجوان تکونوا نصف اهل الجنة» (۱). یعنی قسم به ذاتی که روح من در قبضه‌ی اوست امیدوارم که شما (اُمَّتِ مُحَمَّدی) نصف اهل جَنّت خواهید شد.

امام ترمذی، حاکم و بیهقی از حضرت بریده روایت کرده‌اند و امام ترمذی سند آن را حسن و حاکم صحیح قرار داده است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «اهل الجنة مائة و عشرون صفاً ثمانون منها من هذه الامة، و اربعون من سائر الامم» (۲)، یعنی کُلّ اهل بهشت صد و بیست صف می‌باشند که هشتاد صف از آن به این اُمَّت اختصاص دارد، و چهل صف دیگر در بین سایر اُمَّتها مشترک می‌باشد.

در روایات فوق تعداد اهل جَنّت از اُمَّتِ مُحَمَّدی نسبت به سایر اُمَّتها در بعضی جا یک چهارم، و در جای دیگر نصف، و در این رایات دو ثلث ذکر شده است؛ تعارضی بین این روایات وجود ندارد؛ زیرا احادیث متضمّن تخمین آن حضرت صلی الله علیه و آله، می‌باشد، و این مقدار در اوقات مختلف می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد، والله اعلم.

﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ﴾ ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی و غیره در باره‌ی «موضونه» نقل کرده‌اند که آن پارچه‌ای است که با طلا زر بافت شود، ﴿وَلِدَانٌ مَّخْلَدُونَ﴾ مراد آن است که آنان برای همیشه در حالت بچگی می‌مانند، و در معرض تغییر سنی و سایر تغییرات قرار نمی‌گیرند، و در باره غلمان اهل جنت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنت آفریده می‌شوند، و خدمتگزاران اهل جنت قرار می‌گیرند، و از روایات حدیث ثابت است که در نزد هر یک از اهل بهشت هزاران خادم می‌باشد^(۱).

﴿بِأَكْوَابٍ وَ آبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ﴾ «أکواب» جمع کوب است که به جام‌های بهشت که در آنها، آب نوشیده می‌شود، اطلاق می‌گردد، و «آباریق» جمع ابریق است و به آن آفتابه‌ای ابریق گفته می‌شود که دارای لوله‌ای باشد، «کأس» به لیوان مختص شراب گفته می‌شود، و مراد از «معین» آن است که آن شراب از چشمه‌ی جاری آورده می‌شود.

﴿لَّا يُصَدَّعُونَ﴾ از صداع مشتق است که به معنای سردرد است، در دنیا در اثر نوشیدن شراب سرگیچی و سردرد پیش می‌آید، و شراب بهشت از آن پاک و خالی است.

﴿وَلَا يَنْزِفُونَ﴾ معنای اصلی نزف کشیدن کل آب چاه است، و مراد از آن در اینجا خالی شدن سر از عقل است.

﴿وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾ یعنی گوشت مرغ مرغوب و دلخواه، در حدیث آمده است که چون اهل بهشت گوشت مرغ را تقاضا کنند، آن گوشت بر اساس خواست آنان که کباب باشد یا پخته فوراً آماده شده، در حضور آنان حاضر می‌گردد^(۲).

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾ اصحاب یمین شامل مؤمنین



متقی و اولیاء الله و مسلمانان گنهکار هم می باشد؛ که گناه بعضی با فضل خداوند و از بعضی دیگر با شفاعت نبی و یا ولی آمرزیده شده است، و بعضی از ابتلا به عذاب و یافتن کیفر خود، از گناه خود پاک شده، داخل اصحاب الیمین می گردند؛ زیرا آتش جهنم در حق مؤمن گنهکار، عذابی نیست. بلکه تدبیری جهت از بین بردن آثار گناه است (۱).

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ۝ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ۝ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ ۝ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ﴾
 نعمتهای جنت بی شمار و بی قیاس و بی مثال اند، لذا آنچه قرآن مجید ذکر می نماید مطابق میزان فکر و مطلوب و پسندیده مخاطبین است، از تفریحات و میوه هایی که مأنوس عرب بود، چندتایی در اینجا ذکر گردیده است.

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾ «سدر» به درخت کُنار می گویند و «مخضود» آن کُناری است که بی خار باشد، و از سنگینی ثمر خم شده باشد، و کُنارهای جنت مانند کُنارهای دنیا نیستند، بلکه هر دانه از آن به اندازه سبویی می باشد، و در طعم و مزه با کُنارهای دنیا هیچ مناسبتی ندارند (۲).

﴿وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ﴾ «طلح» درخت موز است، «منضود» آن که میوه اش تو در تو باشد، هم چنان که خوشه ی موز است.

﴿وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ﴾ سایه ی طولانی در حدیث صحیحین آمده است که: سایه ی بعض درختان جنت به قدری طولانی می باشد که مرد اسب سوار تا مدّت صد سال نمی تواند آن را طی کند.

﴿وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ﴾ آب جاری آن که بر روی زمین جاری باشد.

﴿وَ فَكِهَةٌ كَثِيرَةٌ﴾ «کثیره» هم به آن معناست که تعداد میوه ها بسیار است، و نیز به این معناست که انواع و اقسام آن بسیار است.

﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ﴾ مراد از «مقطوعه» آن است که با پایان یافتن

فصل خویش، تمام شود، چنانکه وضع عموم میوه‌های دنیا چنین است، که بعضی در فصل تابستان به دست می‌آیند که با پایان یافتن فصل، پایان می‌پذیرند و بعضی در زمستان و فصل بهار پدید آمده که پس از پایان یافتن فصل خود، پایان می‌یابد، اما میوه‌ی بهشت دایمی است که همیشه و در تمام فصلها موجود است، و مراد از «ممنوعه» هم این است که هم چنانکه باغبانان در دنیا از چیدن میوه جلوگیری می‌کنند میوه‌ی بهشتی از این آزاد است، که از چیدن آن هیچ ممانعتی وجود ندارد.

﴿ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴾ «فُرُش» جمع فراش، به معنای رختخواب یا فرش است، و مرتفع بودن فرشها اولاً از آن جهت می‌باشد، که خود مکان مرتفع هست. ثانیاً از آن جهت که این فرشها بر زمین نیستند، بلکه بر روی تختها می‌باشند. ثالثاً از آن جهت که خود فرشها هم ضخیم می‌باشند، و بعضی از مفسرین مراد از فرش را در اینجا زن گرفته‌اند؛ زیرا زن هم به فراش تعبیر می‌شود، چنانکه در حدیث آمده است: «الولد للفراش» که مراد از فراش در اینجا زن است، و ذکر صفات زنان جنّت در آیات سابق نیز قرینه‌ای است^(۱). بنابراین لفظ «مرفوعه» به اعتبار رفعت درجه به معنای پایه بلند و بالا می‌باشد.

﴿ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴾ «إنشاء» به معنای آفریدن است، و مرجع ضمیر «هن» زنان جنّت می‌باشند، اگر چه در آیات گذشته نزدیک، ذکری از آنان نیست؛ اما با اندکی فاصله‌ای در مقام ذکر سابقون ذکر آنها آمده بود؛ لذا می‌تواند ضمیر به سوی آنان برگردد، و اگر مراد از فراش در آیه‌ی مذکور، زنان بهشتی باشند، پس راجع شدن ضمیر به سوی آنان بدیهی است، و نیز در ذکر اسباب عیش، چون فرش، رختخواب و غیره دلالتی بر وجود زنان هست، بنابراین می‌تواند ضمیر به سوی آنان برگردد.



معنای آیه این است که: ما آفرینش و خلقت زنان بهشت را بزرگ اندازه‌ی خاصی قرار دادیم و این اندازه‌ی خاص برای حوران جنت از آن جهت است، که آنان در جنت بدون تولد آفریده شده‌اند، و مراد از آفرینش خاص زنان دنیا که در جنت می‌روند، آن است، که کسی که در دنیا بد شکل و سیاه رنگ و پیر باشد، او در شکلی زیبا جوان و رعنا آفریده می‌شود.

ترمذی و بیهقی از حضرت انس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ، در تفسیر ﴿إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ﴾ فرمود: زنانی که در دنیا پیر کهن سال سفید موی و بد شکل بودند، در آفرینش جدید نوجوان آفریده می‌شوند، و بیهقی به روایت حضرت عایشه‌ی صدیقه بیان نموده است که روزی رسول خدا ﷺ، به خانه تشریف آورد، پیرزنی نشسته بود، آن حضرت ﷺ، فرمود: که این کیست؟ عرض کردم: که از نظر خویشاوندی خاله‌ی من می‌باشد، سپس آن حضرت ﷺ، به صورت مزاح و شوخی فرمود: «لا تدخل الجنة عجوز» پیرزن داخل جنت نمی‌شود، او بسیار غمگین شد، و در بعضی روایات آمده است که به گریه افتاد، پس رسول خدا ﷺ، او را تسلی داد و حقیقت سخن خود را بیان نمود که به هنگام دخول جنت پیرزن نمی‌مانند، بلکه جوان شده داخل می‌گردند، و این آیه را تلاوت فرمود^(۱).

﴿أَبْكَارًا﴾ جمع بکر با کسر باء است، که به دختر دوشیزه گفته می‌شود، مراد این که آفرینش زنان بهشت به گونه‌ای است که بعد از هر مباشرت، چون دوشیزگان می‌باشند.

﴿عُرْبًا﴾ با ضم عین و راء جمع عربیه است و به زنی گفته می‌شود که فریفته‌ی شوهر و در نزد او محبوب باشد.

﴿أَثْرَابًا﴾ جمع ترب با کسر تا، به معنای هم سن و سال است، که در خاک با هم بازی کرده‌اند، و در جنت مردان و زنان هم سن و سال می‌باشند، و در بعضی روایات آمده است که سن همه‌ی اهل جنت سی و سه سال

می باشد (۱).

﴿ تَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝ وَ تَلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴾ به گروه بزرگ «ثلة» می گویند و راجع به تفسیر اولین و آخرین دو نظریه از مفسرین در بیان «سابقون» ذکر گردید، پس اگر مراد از اولین از زمان حضرت آدم گرفته تا زمان حضرت ختمی مرتبت باشد و از آخرین از زمان خاتم الانبیاء ﷺ، باشد، چنانکه بعضی از مفسرین فرموده اند، پس حاصل آیه این می باشد که آمار اصحاب الیمین یعنی مؤمنین متقین در مجموع امتهای گذشته، یک گروه بزرگ و به تنهایی از این امت نیز یک گروه بزرگ می باشد، و این هم برای فضیلت امت محمدی چندان کم نیست، که این به تنهایی با امتهای هزاران پیامبر برابری کند، در صورتی که زمان این امت نسبت به زمان گذشته بسیار کمتر است، علاوه بر آن، این مجال در لفظ «ثلة» وجود دارد که تعداد ثلة آخرین از ثلة اولین بیشتر باشد. و اگر تفسیر دوم مراد باشد پس هر دو گروه اولین و آخرین، از این امت می باشند، چنانکه امام بغوی از حضرت ابن عباس و امام طبرانی و ابن مردویه از حضرت مسدد نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ، در تفسیر این آیه فرمود که: «هما من امتی» یعنی هر دو گروه اولین و آخرین از امت من هستند، پس بنا بر این ثابت می گردد که این امت از سابقین اولین، چون صحابه و تابعین و دیگر مقرّبین تا آخر زمان، کلاً محروم نخواهد شد، اگر چه تعدادشان کم باشد، و تعداد مؤمنین متقین و اولیاء الله در کلّ امت اوّل و آخر بسیار زیاد می باشد، و هیچ گاه این امت از اصحاب الیمین خالی نمی باشد، و حدیث حضرت معاویه در صحیحین بر آن گواه است که رسول خدا ﷺ، فرمود: گروهی در امت من همیشه بر حق پایدار خواهد ماند، و با هزاران مخالف او به کار رشد و هدایت ادامه خواهد داد، و مخالفت کسی به او ضرری نخواهد رسانید، و این گروه تا قیام قیامت به کار خود مشغول خواهد بود.



نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ ءَأَنْتُمْ
ما شمارا آفریدیم پس چرا تصدیق نمی کنید. آیامی بینید آبی را که شما می چکانید. آیا شما

تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ
آن را می آفرینید یا ما آفریننده ایم. ما مقدر کردیم بین شما مرگ را و ما

بِمَسْبُوبِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾
عاجز نیستیم. از اینکه عوض بیاوریم مانند شما، و بیافرینیم شما را در آنچه نمی دانید.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا
و شما دانستید آفرینش اولی را، پس چرا به یاد نمی آورید. آیا می بینید آنچه را که

تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۶۴﴾ لَوْ نَشَاءُ
می کارید. آیا شما می رویند آن را، یا ما هستیم رویاننده. اگر می خواستیم

لَجَعَلْنَاهُ حُطَمَاً فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُعْرِمُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ
می کردیم آن را گیاه درو شده، پس صحبت می کردید. که ما مدیون شدیم. بلکه ما

مَحْرُومُونَ ﴿۶۷﴾ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿۶۸﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنْ
محروم ماندیم. آیا می بینید آبی را که شما می نوشید. آیا شما آن را نازل کردید از

الْمُنْزَنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ﴿۶۹﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿۷۰﴾
ابر، یا ما هستیم نازل کننده. اگر می خواستیم می کردیم آن را شور، پس چرا سپاسگزاری نمی کنید

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿۷۱﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ
آیا می بینید آتش را که روشن می کنید. آیا شما آفریده اید درخت آن را، یا ما هستیم

الْمُنشِئُونَ ﴿۷۲﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾ فَسَبِّحْ
آفریننده. ما قرار دادیم آن را یادآور، و مورد استفاده اهل جنگل. پس یاد کن به پاکی

بِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

نام پروردگار بزرگ خود را.

خلاصه‌ی تفسیر

ما (اولاً) شما را آفریده‌ام، (و خود شما آن را می‌پذیرید)، پس چرا (با وجود این‌که این نعمتی است، و با وجودی که دلیلی است بر این‌که خداوند بر اعاده‌ی حیات قدرت دارد، نسبت به توحید و وقوع قیامت) تصدیق نمی‌کنید، (سپس آفرینش و تفصیل اسباب بقای آن، ذکر گردیده است، که) خبر دهید منی که شما آن را (به رحم زنان) می‌رسانید، آیا شما آن را انسان می‌آفرینید، یا این‌که آفریدگار ما هستیم، (بدیهی است که ما آن را می‌آفرینیم، و) ما بین شما (در وقتی معین) مرگ را مقدر کردیم، (مقصود این‌که آفریدن و سپس نگهداشتن آن، تا موقع خاصی، فقط کار ماست، باز نشان می‌دهد که هم چنان‌که آفریدن ذات انسان و ابقای آن کار ماست، باقی نگهداشتن صورت فعلی شما نیز کار ماست، پس) ما عاجز نیستیم از این‌که بجای شما (انسان) دیگری را مانند شما بیافرینیم، و شما را در صورتی بیافرینیم که نمی‌دانید، (بجای صورت انسان در صورت حیوانی مسخ کنیم، که به آن گمان نمی‌رود،) و (ب'ز تنبیهی است بر دلیل آن، که) شما از آفرینش باخبر هستید، (که آن به واسطه‌ی قدرت ما بوده است)، پس چرا در نمی‌یابید، (تا بفهمید و قدر آن نعمت را بجا بیاورید، و با اقرار به توحید بر حیات بعد از مرگ، استدلال کنید، سپس تنبیه دیگری آمده است، که) خبر دهید که آیا آنچه شما (بذری را که در زمین) می‌کارید، شما آن را می‌رویانید، یا این‌که ما رویاننده آن هستیم، (شما در افشاندن بذر در زمین اندکی دخالت دارید، اما بیرون آوردن آن از زمین، کار چه کسی است؟ سپس نشان می‌دهد، که هم چنان‌که رویاندن آن، از زمین کار ماست،



استفاده‌ی شما از آن درخت، نیز موقوف بر قدرت و حکمت ماست، هم چنان‌که قبلاً فرموده بود، یعنی) اگر ما بخواهیم آن (محصول) را ریز ریز می‌کنیم، (دانه بیرون نمی‌آید، و برگها خشک شده، ریز ریز می‌شوند، سپس شما حیران می‌مانید، که (اکنون) زیانکار شدیم، (در سرمایه ما خسارت وارد شده، آن چنان خسارتی) بلکه کاملاً محروم شدیم، (کل سرمایه از بین رفت، سپس تنبیه سوم را بیان می‌کند، که) خبر دهید آبی را که می‌نوشید، آیا شما آن را از ابر می‌بارانید؟ یا این‌که ما باراننده‌ی آن هستیم، (و قابل نوشیدن کردن آن، نعمتی دیگر از طرف ماست، که) اگر می‌خواستیم آن را تلخ می‌کردیم، پس چرا شکر بجای نمی‌آورید، (و بزرگترین شکر اعتقاد به توحید و ترک کفر است، سپس تنبیه چهارم را می‌آورد که) پس خبر دهید آتشی را که شما روشن می‌کنید، درخت آن را (که از آن آتش بیرون می‌آید، و در آخر آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی «یس» ذکرش آمده است، و هم چنین همه‌ی وسایلی که از آن آتش پدید می‌آید،) آیا شما آفریده‌اید؟ یا این‌که آفریدگار ما هستیم، ما آن را وسیله یادآوری (آتش دوزخ یا قدرت عجیب خویش) و مورد استفاده مسافران قرار دادیم، (یادآوری استفاده دینی است، و استفاده دنیوی پختن غذا بر آن است، و تخصیص مسافران برای انحصار نیست؛ بلکه از آن جهت است که کمیاب شدن آتش در سفر، چیز عجیبی تصوّر می‌شود، که در متاعاً، به آن اشاره دارد، که استفاده از آتش، نیز به واسطه‌ی قدرت ماست،) پس (کسی که چنان قوی و تواناست) به نام آن پروردگار عظیم الشان خود تسبیح (و تحمید) بگویند (که کمال ذات و صفات مقتضی حمد و ثناست، و تحقیق تسبیح نام و غیره، در آخرین آیه سوره‌ی «رحمن» گذشت).

معارف و مسایل

از ابتدای سوره تا اینجا منقسم شدن مردم در محشر به سه گروه و احکام و پاداش و کیفر هر یکی از آنها، ذکر گردید، و در آیات فوق الذکر هشدارى به آن دسته از مردم گمراهى است، که نسبت به قیام قیامت و زندگى بعد از مرگ، اصلاً معتقد نیستند، و یا این که در عبادت خداوند، دیگران را شریک مى گردانند، و این آیه از آن غفلت و جهالت انسان پرده برداشته است، که او را در چنین نسیان و فراموشی انداخته است، و توضیح آن از این قرار است:

آنچه در عالم کاینات موجود است، و یا دارد بوجود مى آید، و یا در آینده پدید مى آید، آفرینش و بقای آنها و نیز مورد استفاده قرار گرفتن آنها برای انسان، همه و همه در حقیقت آثار قدرت و حکمت حق تعالی جلّ شأنه است، و اگر پرده های اسباب در میان نباشند و انسان آفرینش همه آنها را بدون آن اسباب ببیند مجبور به ایمان آوردن خواهد شد، اما خداوند دنیا را دارالامتحان قرار داده است؛ بنابر این، آنچه در این عالم پدید مى آید، تحت حجاب اسباب پدید مى آید، و خداوند متعال با قدرت کامل و حکمت بالغه ی خویش، در میان اسباب و مسببات، چنان رابطه ی مستحکمی برقرار نموده است، که هر کجا سببی یافت شود، مسبب بر آن مترتب گردد، و بیننده آنها را لازم و ملزوم یکدیگر مى پندارد، و دیده های ظاهربین، مبتلای سلسله اسباب شده آفرینش کاینات را به سوی این اسباب نسبت مى دهند، و به نیرو و قدرت اصلی فاعل که گرداننده این اسباب و مسببات است، التفاتی نمی کنند.

حق تعالی در آیات مذکور اولاً حقیقت آفرینش خود انسان را روشن نمود، و سپس از حقیقت آفرینش ضروریات انسانی پرده برداشت، و خود انسان را مورد خطاب قرار داده، سؤالاتی ایراد نموده به وسیله ی آنها به



اصل جواب راهنمایی فرمود؛ زیرا در آن سؤالها ضعف اسباب و علت عدم خلّاقیت آنها را روشن نموده است.

نخستین آیه، از آیات فوق الذکر یعنی آیه‌ی: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ﴾ ادعایی است و آیات مابعد دلایل آن هستند، نخست بر آفرینش انسان سؤالی ایراد نمود که انسان غافل چون شبانه روز مشاهده می‌کند که از اختلاط و آمیزش زن و مرد حمل مستقر می‌گردد، و سپس جنین در رحم مادر پرورش یافته، آماده می‌شود و پس از نه ماه، به صورت یک انسان کامل متولّد می‌شود، دیده انسان غافل در مشاهده روزمره فقط بر این اساس است که آمیزش مرد و زن را با همدیگر علت حقیقی آفرینش انسان می‌پندارد، لذا نخست از او سؤال شد که:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ۝ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ یعنی ای انسان اندکی بیندیش که در آفرینش طفل جز آن‌که تو یک قطره آب منی به محل خاص رحم می‌رسانی، دخالت دیگری نداری، پس از این آیا اطلاع داری که بر آن قطره‌ی آب منی چه ادواری گذشته است، و چه تغییراتی پدید آمده است، و چگونه در آن استخوان و گوشت و پوست پیوند شده، و چگونه در وجود این عالم اصغر، چه نوع دستگاه لطیف و نازکی جهت تحصیل غذا، تولید خون و پدید آوردن روح حیوانی و سپس بینایی، شنوایی، گویایی، چشایی، فکر و اندیشه نصب شده است، و در وجود یک انسان کارخانه‌های بسیاری به کار گذاشته شده است، که نه پدر از آن اطلاع دارد و نه مادر، با وجودی که تمام این فعل و انفعال در شکم او انجام می‌گیرد، خلاصه این‌که اگر عقل در دنیا کاره‌ای هست؟ پس چرا نمی‌فهمد. آیا وجود انسانی مشتمل بر تمام این حکمت‌های عجیب و غریب، خود بخود بدون آفریننده‌ای خلق شده است؟ و اگر آفریننده‌ای هست پس او کیست؟ مادر و پدر اطلاع ندارند، که چه ساخته شده، و چگونه ساخته

شد، و آنها نمی دانند که پسر به وجود می آید یا دختر. آن چه قدرت و نیرویی است که در سه پرده ی تاریک شکم مادر و رحم و آن پرده ای که جنین را در رحم احاطه نموده و همراه با بچه بیرون می آید؟! این وجود زیبا و جمیل، سمیع و بصیر و متفکر و اندیشمند را آماده کرده است، و اگر در اینجا کسی نعره ی «فَبَارِكْ لِلَّهِ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» را بلند نکند، او از چشم، عقل کور و نایبنا می باشد، سپس در آیات بعدی نشان داد که ای انسان تو پس از خلق شدن و به کار افتادن، در وجود و بقا و تمام امور خود، باز نیازمند ما، هستی، و ما هم از اکنون برای مرگ شما وقتی مقرر کرده ایم، و در سنین که قبل از مرگ به تو عنایت شده، تو خود را خودمختار می دانی، این از اشتباهات توست؛ زیرا ما اکنون قدرت داریم که تو را نیست و نابود کنیم، و بجای شما قوم دیگری بیافرینیم، و نیز این توان را داریم که بجای از بین بردن، شما را به صورت حیوان و یا جمادی تبدیل کنیم، در آیه ی:

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَيَّ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

به مطالب فوق اشاره شده است، و در مقدر نمودن موت و آمدن آن در وقت معین، اشاره به این است که شما در بقای خود نیز خود مختار نیستید، بلکه بقایتان تا مدّت معینی است.

حق تعالی شما را دارای قوت، قدرت، عقل و حکمت قرار داده است، تا شما بتوانید با استفاده از آنها، کارهای زیادی را انجام دهید، و حاصل آیه ﴿وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ این است که کسی نیست تا از اراده ی ما سبقت جسته و بر مشیت ما غالب آید، و ما همانگونه که بخواهیم می توانیم انجام دهیم، ﴿عَلَيَّ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ﴾ یعنی بجای شما قومی دیگر مانند شما بیاوریم، ﴿وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ و شما را در صورتی در بیاوریم که شما آن را نمی دانید، و یکی از آن صورتها این است که بمیرید و خاک شوید، و این نیز می تواند باشد که به شکل یکی از حیوانها مسخ شوید، هم



چنان که اُمتهای گذشته مسخ می شدند، و به صورت میمون و خوک تبدیل می گشتند، و این نیز ممکن است که شما به شکل سنگ و جماد در آید.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ بعد از پرده برداشتن از بی اطلاعی انسان غافل و مبتلا به اسباب طبیعی، نسبت به آفرینش خویش و مالک و خالقش، به همان منوال از حقیقت غذای او که مایه حیات اوست، پرده برداشته شد، و از او سؤال شد که بذری را که بر زمین می افشانید، قدری در آن بیندیشید که کردار شما در پروراندن یک درخت به چه میزان دخیل است، اگر فکر کنید پاسخی ندارید جز آن که بگویید که مداخله کشاورز در آن، بیش از این نیست که او فقط زمین را شخم زده و کود داده و نرمش کرده است، تا جوانه ضعیفی که از بذر می روید سختی زمین سد راهش قرار نگیرد، کلیّهی عملکرد کشاورز روی این محور می چرخد و چون درخت نمودار شد تمام سعی او روی نگهداری آن دور می زند.

اما بیرون آوردن درخت از دانه و بذر، نه در حد توان اوست، و نه او می تواند مدّعی باشد که من آن را رویانیده ام، باز همان سؤال مطرح می شود که چه کسی این درخت زیبا را از داخل دانه پنهان در زمین، زیر چندین من خاک، مشتمل بر چندین هزار فواید آفرید؟ جواب آن جز این نیست که قدرت کامل و صنعت عجیب مالک و خالق کاینات، آفریدگار آن است، پس بدین شکل نسبت به آب که انسان با نوشیدن آن زنده می ماند و آتش که به آن غذا می پزد و صنعتهای خویش را از آن به کار می اندازد، آفرینش همه ی آنها را با این قبیل پرسش و پاسخ ذکر نموده است. و در پایان به طور خلاصه بیان فرمود که:

﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَلَعًا لِّلْمُقْوِينَ﴾ «مقوین» از اقوا و آن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می آید، پس معنای مقوی صحرانشین و مراد از آن مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد

تهیه‌ی غذا قرار می‌گیرد، و مقصود آیه آن‌که تمام این آفرینشها نتیجه‌ی قدرت و حکمت ما می‌باشد.

﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾ نتیجه‌ی ضروری و عقلی آن باید، این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام ربّ عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکریه‌ی نعمتهای اوست.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ اِنَّهُ پس قسم می‌خورم به فرو رفتن ستارگان. و این قسمی است اگر بدانید بزرگ. یقیناً این

لَقُرْءَانَ كَرِيمٍ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ قرآنی است باعزت. نوشته‌شده در کتابی پوشیده. کسانی به آن دست می‌زنند که پاک آفریده شده‌اند.

تَنْزِيلٍ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَ نازل شده از طرف پروردگار جهانیان. آیا در این کلام سستی نشان می‌دهید. و

تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ سهم خود را این بر می‌دارید که آن را تکذیب می‌کنید. پس چرا نیست که وقتی برسد

الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ جان به حلقوم. و شما در آن زمان می‌نگرید. و ما نزدیک‌تریم به او از شما و باز

لَّا تَبْصُرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا شمانمی‌بینید. پس چرا نیست اگر هستی‌د شمادر فرمان‌کسی. پس چرا بر نمی‌گردانید آن‌را

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَارْجِعْهُوَ اگر راستی‌د راستگو. پس اگر او هست از مقربان پس راحت و

رِيحَانًا وَجَنَّتْ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلِّمْ رِزق است و باغ بر نعمت. و اگر او هست از اصحاب الیمین. پس سلامتی باد



لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَ أَمَا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الصَّالِينَ ﴿۹۲﴾
 بر تو از اصحاب یمن. و اگر هست او از تکذیب کنندگان گمراه.

فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَ تَضَلُّيَةٌ جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ
 پس پذیرایی است از آب جوش. و انداختن در آتش. یقیناً این امر شایسته

الْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾
 یقین است. پس بخوان به پاکی نام رب خود را که بزرگتر است.

خلاصه‌ی تفسیر

(پس از بیان امکان بعث، یعنی زندگی پس از مرگ، که وقوع آن از قرآن ثابت است و شما قرآن را نمی‌پذیرید)، پس من به غروب ستارگان قسم می‌خورم که اگر قدری بیندیشید، این قسمی است بسیار بزرگ، (و قسم بر این می‌خورم) که این (قرآن که بر پیامبر ﷺ، نازل می‌شود، به اعتبار منزل بودنش از جانب خداوند)، قرآنی است بسیار مکرم، که (جلوتر) در کتاب (لوح) محفوظ مندرج بوده است، (و لوح محفوظ به گونه‌ای است) که جز فرشتگان پاک (که کاملاً از گناه پاک هستند) کسی دیگر (از شیاطین و غیره) به آن قدرت دسترسی را ندارد، (پس اطلاع یافتن از مطالب آن، بالاتر از آن است و نزولش از آنجا تا زمین به واسطه‌ی فرشتگان است، و همین است نبوت.

شیاطین توان و قدرت آوردن آن را ندارند، تا این‌که این احتمال وجود داشته باشد، که از جهت کهانت و غیره در نبوت شبهه‌ای پدید آید، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۹۳ سوره‌ی «شعراء» فرموده است: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ و نیز در آیه‌ی ۲۱۰ همین سوره‌ی فرموده است: ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيْطَانِ﴾ پس ثابت شد که (این (قرآن مجید) از جانب رب العالمین نازل

شده است، (که از مدلول لفظ کریم به آن اشاره شده بود، قسم به غروب ستارگان، در اینجا به اعتبار مفهوم و مقصدش چنان است که در ابتدای سوره ی «نجم» آمده است، و در آنجا بیان شد که غروب ستارگان نظیر موصوف بودن آن حضرت ﷺ، بالنبوة و منار الهدی است، که مقصود بالمقام می باشد. و هر چند قسمی که در قرآن آمده، به وجه دلالت بر مطلوب، همه از شأنی بلند برخوردارند، ولی در بعضی مقام جهت اظهار اهمیّت خاص نسبت به مطلب، و تنبیه بیشتری بر آن، به عظیم بودن آن، تصریح شده است. چنان که در اینجا و در سوره ی «الفجر» آمده است، حاصل مقام اجمالاً آن است که به تفصیل در آخرین رکوع سوره ی «شعراء» بیان شده است) پس (وقتی که ثابت شد که نزولش از جانب خداوند است،) آیا این کلام را سطحی می پندارید، (و آن را واجب التصدیق قرار نمی دهید،) و (بالا تر از این مدهانت، این که) تکذیب نمودن آن را غذای خود قرار می دهید، (و از این جهت از توحید و وقوع قیامت انکار می نمایید) پس (اگر این انکار به حق است، پس) وقتی که روح (کسی به هنگام مرگ) به حلقوم می رسد، و شما در آن لحظه (نشسته با نگاهی حسرت آمیز) نگاه می کنید، و ما (در آن زمان) نسبت به او (شخصی در حال مرگ) از شما نزدیکتر هستیم، (بیشتر از شما نسبت به وضع آن شخص مطلع هستیم؛ زیرا شما فقط وضع ظاهری او را می بینید، ولی ما بر وضع باطنی او هم، آگاه هستیم) ولی (این قرب علمی ما را) شما (در اثر جهل و کفر خویش) در نمی یابید، پس اگر حساب و کتابی از شما (فی الواقع) گرفته نمی شود، (هم چنان که شما می پندارید،) پس چرا این روح را (به سوی بدن) بر نمی گردانید، (در حالی که شما خواهان آن هستید،) اگر (در انکار قیامت و حساب) راستگو هستید، (مقصود این که قرآن، صادق و به وقوع بعث، گویاست؛ پس متقاضی وقوع، متحقّق است، و مانعی هم در آن نیست، در نتیجه وقوع ثابت



شد، و با وجود این، اصرار شما بر انکار، و نفی، مستلزم آن است که گویا شما تصوّر می‌کنید که روح در اختیار شماست، که اگر خداوند بخواهد مجدداً آن را در روز قیامت در کالبد برگرداند، آن چنان که مقتضای قرآن است، ما نمی‌گذاریم که آن را برگرداند و نمی‌گذاریم بعث و برانگیختن به وقوع بپیوندد، از این جهت به شدت آن را نفی می‌کنید، و اگر نه کسی که خود را عاجز بداند، چگونه بعد از پی بردن به دلایل و وقوع، به این شدت آن را انکار می‌کند، و اگر شما آن را در اختیار خود می‌پندارید، قدرت خود را نشان دهید، و هنگامی که خواهان حیات شخصی قریب الموت هستید، و با مشاهده‌ی وضعش دلگیر می‌شوید، و ترخّم می‌کنید، نگذارید روحش از بدن بیرون آید، بلکه آن را باز به سوی بدنش برگردانید، وقتی که بر این قدرت ندارید که از بیرون آمدن روح از بدن، جلوگیری کنید، چگونه می‌توانید از آفرینش جدید، جلوگیری نمایید، پس چرا ادّعاهای بی‌جا می‌کنید؟

و چون مقام، مقام نفی قدرت است، که مستلزم نفی علم می‌باشد؛ بنابراین این در جمله‌ی معترضه ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ﴾ علم کامل آن را نفی نمود، و چون این دلیل کافی، در حقّ آنها شافی قرّر نگرفت، آنان را با جمله‌ی ﴿لَا تُبْصِرُونَ﴾ توییح نمود، و چون بدین صورت، قدرت به اثبات رسید، در ضمن آن که دلیل بعث است، دلیل توحید نیز می‌باشد، و پس از این، کیفیت مجازات بیان می‌شود، که حتماً قیامت در وقت مقرر خواهد آمد، پس (وقتی که قیامت واقع می‌شود، کسی که جز مقرّبین باشد، (و مراد از مقرّبین کسانی هستند که ذکرشان در السابقون آمده بود) راحت و آسایش و غذا (ی با فراغت) و بهشت آرام از آن اوست، و کسی که جزو اصحاب الیمین باشد، (که ذکر آنان نیز در جمله و اصحاب الیمین آمده بود)، پس به او، گفته می‌شود که تو (از هر آفت و خطری) در امان هستی؛ زیرا جزو

اصحاب الیمین می باشی، (و این گفتار، چه در ابتدا باشد که به فضل خداوندی و یا توبه، مغفرت شده است، یا در انتها که پس از رسیدن به کیفر اعمالش، مغفرت شده باشد؛ و عدم ذکر روح و ریحان در اینجا جهت نفی نیست، بلکه اشاره به این است که این مقام، در وضعی پایین تر، از مقام سابقین است)، و کسی که جزو تکذیب کنندگان (و) گمراهان باشد پس با آبجوش و دخول در دوزخ پذیرایی خواهد شد، هر آینه این (که ذکر گردید) امری تحقیقی و یقینی است، پس به نام پروردگار عظیم الشانت (که دارای چنین تصرفاتی است)، تسبیح و (ستایش) کن.

معارف و مسایل

آیات سابق متضمن دلایل عقلی ثبوت بعث بعد از مرگ بواسطه ی بیان قدرت کامل الهی، و آفرینش او در این جهان بود؛ سپس دلیل نقلی قرین با قسم حق تعالی بیان گردید.

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ﴾ آوردن لفظ «لا» در ابتدای قسم محاوره ی عمومی است، مانند: «لا والله» و در قسمهای زمان جاهلیت. «لا و اَبیک» مشهور است، بعضی حضرات لفظ «لا» را زاید دانسته اند و بعضی دیگر آن را چنین توجیه نموده اند که «لا» در چنین مواقعی برای نفی پندار مخاطب به کار می رود، که «لیس کما تقول» یعنی آن چنان که می گویی و می پنداری، نیست؛ بلکه حقیقت چیزی است که در آینده همراه با قسم بیان می شود.

«مواقع» جمع موقع مکان یا زمان غروب ستارگان است، در این آیه قسم به ستارگان را به هنگام غروب مقید نمود؛ چنان که در نخستین آیه ی سوره ی «نجم» ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ نیز به هنگام غروب مقید شده است و حکمت این قید، آن است که انقطاع عمل هر ستاره ای به هنگام غروب از افق، مشاهده می گردد، که آثار آن از بین رفته است، و از این ثابت می گردد که



این ستارگان حادث و نیازمند قدرت خداونداند، ﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ۝ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ۝ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾

جواب قسمی است که در آیات سابق، به مواقع النجوم یاد شده بود، در این آیات ذکر شده است؛ حاصل آن که قرآن، مکرم و محفوظ است، و گمان مشرکین که می گویند آن ساخته دست انسانی یا کلام القای شیطانی است، بسی بی جاست.

﴿فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ﴾ معنای لفظی آن کتاب مستور پوشیده است و مراد از آن، لوح محفوظ است.

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ در اینجا دو مسئله جای تأمل، و در میان ائمه‌ی تفسیر، مختلف فیه واقع شده است؛ نخست آن که با در نظر گرفتن قواعد نحو، در این جمله دو ترکیب امکان دارد: یکی آن که لفظ «مکنون» صفت اول کتاب و این جمله صفت دوم آن است، و مرجع ضمیر مفعول در «لا یمسه» کتاب باشد، پس، در این صورت معنای آیه این است، که «کتاب مکنون» یعنی لوح محفوظ را کسی جز پاکان نمی تواند دست بزند، و بدیهی است که در این صورت مصداق «مطهرون» غیر از فرشتگان کسی دیگر نمی تواند باشد، تا بتواند به لوح محفوظ برسد، و نیز روشن است که در این صورت نمی تواند لفظ «مس» در مفهوم و معنای حقیقی خودش که دست زدن است باشد، بلکه مراد از آن معنای مجازی و لازمی که مطلع شدن بر مطالب نوشته شده، در لوح محفوظ است، می باشد؛ زیرا دست زدن به لوح محفوظ کار فرشته مخلوقی نیست^(۱). در خلاصه‌ی تفسیر از «بیان القرآن» که قبلاً گذشت همین ترکیب و همین مفهوم اختیار شده است.

احتمال دوم این که این جمله صفت قرآن باشد که در جمله‌ی ﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ﴾ آمده، پس در این صورت ضمیر ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ به سوی قرآن

راجع می شود، و مراد از آن، صحیفه‌ای است که قرآن در آن نوشته شده باشد. و لفظ «مس» به معنای حقیقی خودش که دست زدن است می باشد، و نیازی به اختیار نمودن معنای مجازی نمی ماند؛ بنابراین، علامه قرطبی و گروهی دیگر از مفسرین، این معنی را ترجیح داده‌اند، و امام مالک فرموده است: از میان آنچه من در باره‌ی تفسیر ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ شنیده‌ام بهترین نظر آن است که در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی «عبس» آمده است که: ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَّةٍ﴾^(۱). و حاصل آن که این جمله صفت کتاب مکنون نیست، بلکه صفت قرآن مجید است و مراد از قرآن، آن صحیفه‌هایی است که به دست فرشته‌ی مأمور وحی، داده می شود.

مسئله دوم قابل توجه و مختلف فیه در این آیه، آن است که مراد از «مطهرون» چه کسانی هستند؟ در نزد صحابه و تابعین و گروه بزرگی از مفسرین مراد از آن فرشتگانی هستند که از معاصی و رذایل پاک و معصومند، و این قول از حضرت انس و سعید بن جبیر منقول است^(۲). و قول ابن عباس نیز همین است^(۳). و امام مالک نیز همین قول را اختیار فرموده است^(۴).

بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از قرآن همین مصحف است که در دست ماست، و مراد از «مطهرین» کسانی هستند که از نجاست ظاهری و معنوی یعنی حدث اصغر و اکبر پاک باشند، و مراد از حدث اصغر وضو نداشتن است که با وضو گرفتن زایل می گردد و حدث اکبر به جنابت و حیض و نفاس گفته می شود که برای ازاله‌ی آن باید غسل کرد و این تفسیر از

۱ - قرطبی و روح المعانی.

۲ - قرطبی.

۳ - ابن کثیر.

۴ - قرطبی.



حضرت عطاء، طاووس، سالم و امام محمد باقر علیهم السلام، منقول است (۱). پس در این صورت اگر چه جمله‌ی ﴿لَا يَمْسُهُ﴾ خبر است، اما خبر در حکم انشاء یعنی نهی و منع تلقی می‌گردد، و مقصود آیه این است که دست زدن به مصحف قرآن بدون وضو، جایز نیست، و مفهوم طهارت متضمن این نیز هست که دست او باید از نجاست ظاهری پاک باشد و بدون وضو هم نباید باشد، و مبتلا به حدث اکبر جنابت یعنی جنب هم نباشد، قرطبی این تفسیر را اظهر دانسته و در تفسیر مظهري بر ترجیح این نظریه، اصرار شده است.

آنچه در خصوص مشرف شدن حضرت فاروق اعظم عمر بن خطاب به اسلام آمده است، که او خواهرش را دید که قرآن می‌خواند، و از او خواست تا اوراق قرآن را ملاحظه کند، و خواهرش از دست زدن او به اوراق قرآن با خواندن این آیه، ممانعت نمود، که جز پاکان کسی نمی‌تواند به آن دست بزند، و فاروق اعظم مجبور شده غسل کرد و سپس آن اوراق را تلاوت نمود؛ نیز این تفسیر آخری را ترجیح می‌دهد، و روایاتی از احادیث را که غیر طاهر را از دست زدن به قرآن منع نموده است، نیز در ترجیح تفسیر اخیر، پیش کشیده‌اند.

اما چون در این مسئله حضرت ابن عباس و حضرت انس و غیره اختلاف دارند که در گذشته به آن اشاره گردید، بسیاری از علما بر منع بی‌وضو از دست زدن به قرآن از استدلال به آیه‌ی مذکور صرف نظر نموده فقط به روایات حدیث تمسک جسته‌اند (۲).

و روایات حدیث مورد نظر از این قرارند:

۱- امام مالک در مؤطا نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام، نقل کرده است که به عمرو بن حزم نوشته بود، در آن، این جمله هم بود که: «لا یمس القرآن إلاّ

طاهر»^(۱). یعنی کسی که پاک نباشد نباید به قرآن دست بزند، و در «روح المعانی» این روایت به حواله‌ی مسند عبدالرزاق، ابن ابی داوود و ابن المنذر، نیز نقل شده است، و طبرانی و ابن مردویه از حضرت عبدالله بن عمر روایت نموده‌اند، که رسول خدا ﷺ، فرموده است: «لا یمس القرآن إلا طاهر»^(۲). یعنی قرآن را جز کسی که پاک باشد نباید دست بزند.

مسئله: با توجه به روایات مذکور، جمهور ائمت و ائمه‌ی اربعه اتفاق دارند که برای دست زدن به قرآن، طهارت شرط است و عمل کردن برخلاف آن گناه است، و پاک شدن دست از نجاست ظاهری و با وضو بودن و جنب نبودن همه، در این طهارت، داخل می‌باشند.

مسئله: حضرت علی مرتضی، عبدالله بن مسعود، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عطاء، زهری، نخعی، حکم، حماد، امام مالک، امام شافعی و امام ابوحنیفه نیز همین است. و آنچه اختلاف اقوالی در بالا نقل شد، در این خصوص بود، که آیا این مسئله که از احادیث مذکور ثابت و در نزد جمهور ائمت مسلم است، از آیه‌ی مذکور قرآن نیز ثابت است یا خیر؟

بعضی مفهوم آیه و احادیث را یکی دانسته و از مجموعه‌ی آیه و احادیث مذکور، مسئله را ثابت نموده‌اند. و عده‌ای دیگر، از استلال به آیه مذکور، در اثر اختلاف اقوال صحابه، احتیاط نموده‌اند، و فقط به احادیث مذکور متمسک شده‌اند.

ولی مسلک همه مبتنی بر عدم جواز دست زدن به قرآن بدون وضو است، لذا اختلافی در اصل مسئله نیست؛ بلکه فقط در دلیل آن اختلاف وجود دارد.

مسئله: غلاف قرآن مجید که با مقوای دوخته شده است، نیز در حکم قرآن می‌باشد، که دست زدن به آن نیز به اتفاق ائمه‌ی اربعه ناجایز است؛



البته بغچه دان قرآن مجید که چیزی جدا از قرآن است، اگر قرآن مجید در آن بسته بشود، دست زدن به آن، بدون وضو، نزد امام ابوحنیفه جایز است، اما امام مالک و امام شافعی آن را نیز ناجایز می دانند^(۱).

مسئله: دست زدن به قرآن با آستین و دامن لباس پوشیده، نیز بدون وضو جایز نیست؛ البته به طور جداگانه با دستمال و چادر می توان به آن دست زد^(۲).

مسئله: علما فرموده اند که با تمسک به این آیه به درجه ی اولی تلاوت قرآن برای جنب و حیاض و اهل نفاس بدون غسل، جایز نمی باشد؛ زیرا وقتی که برای حروفی که در مصحف نوشته شده است، چنین تعظیمی واجب است، پس تعظیم اصل حروف که با زبان ادا می گردند، باید بیش از این مهمتر و واجب قرار داده شود؛ پس مقتضای آن، این است که تلاوت قرآن مجید، بدون وضو نیز جایز نباشد، ولی تلاوت آن بدون وضو چون از حدیث حضرت ابن عباس در بخاری و مسلم و از حدیث حضرت علی کرم الله وجهه در مسند امام احمد از آن حضرت رضی الله عنه، ثابت است، بنابر این، فقها برای تلاوت آن، بدون وضو اجازه داده اند^(۳).

﴿أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ﴾ مدهنون از ادهان مشتق است که معنای لغوی آن چرب کردن با روغن است، و چون از مالیدن روغن اعضای نرم می گردد؛ لذا در معنای نرم شدن در مواقع ناجایز، و نیز در مفهوم نفاق مستعمل است، و در آیه ی مذکور این جمله به معنای نفاق در تصدیق آیات الهی و یا تکذیب آن، به کار رفته است.

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ○ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ○ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ○ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ○ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ○ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

۱ - مظهري.

۲ - مظهري.

۳ - مظهري.

در آیات سابق نخست به وسیله‌ی دلایل عقلی، و با بیان قسم از جانب حق تعالی به ستارگان، به کیفیت مقهور و مغلوب بودن آنها، اشاره شده، و دو امر به اثبات رسانیده شد:

نخست آن که قرآن کلام الهی است، و شیطان و جن و غیره نمی‌توانند در آن، کوچک‌ترین تصرفی بکنند، و هر چه در آن هست، همه بر حق است. مسئله دوم آن که مسایل قرآنی از اهمیت خاصی که همانا آمدن قیامت و زنده شدن مردگان و حاضر شدن آنان به درگاه الهی است، برخوردار است، و در پایان با توجه به تمام این دلایل، انکار کفار و مشرکین نسبت به حقایق قرآن، و بعث بعدالموت در قیامت، بیان شده است، به نحوی که گویا با انکار قیامت و بعث بعد از مرگ، آنان مدعی هستند که روح و جان‌شان، در قبضه و اختیار خودشان است، و در زندگی خود دخالتی دارند.

نسبت به رد نمودن این خیال باطل آنها، در آیات مذکور به یک انسان در حال مرگ مثالی زد، که چون روحش به حلقوم می‌رسد، و شما دوستان و احبابی که وضعیتی او را مشاهده می‌کنید، و به تقاضای محبت و تعلقی که به او دارید، می‌خواهید که روحش از بدن خارج نشود، و زنده بماند، در حالی که همه‌ی شما به درماندگی و بیچارگی خود واقف هستید، و اعتراف می‌کنید که کسی نمی‌تواند این شخص نزدیک به مرگ را، نجات دهد. حق تعالی در این خصوص می‌فرماید که ما به اعتبار علم و قدرت نسبت به شما، به او نزدیکتر هستیم، و مراد از نزدیکی، اطلاع به احوال ظاهری و باطنی و اقتدار بر آنهاست، و فرمود: مگر ملاحظه نمی‌کنید که ما چقدر به او نزدیک و بر او تسلط داریم، که او تحت تصرف ما قرار گرفته است؟!

نهایت آن که همه‌ی شما می‌خواهید که زندگی و روح او را نگهدارید، در حالی که توان آن را ندارید، ما به اعتبار علم و قدرت خویش به او



نزدیکتریم، و او تابع مشیّت و حکم ماست، و آنگاه که اخراج روح او را تصویب کرده‌ایم، روح او از بدن خارج خواهد شد، و کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

سپس ضمن تجسیم نمودن این مثال، می‌فرماید: اگر چنین می‌پندارید که خداوند نمی‌تواند شما را بعد از مرگ زنده کند، و شما چنان قدرتمند و توانا هستید که می‌توانید از مؤاخذه حق تعالی خارج باشید، مقداری توان و قدرت خود را آزمایش کنید، و جلوی بیرون رفتن روح این شخص را بگیرید، و یا بعد از خروج آن را به بدنش برگردانید، پس اگر نمی‌توانید آن را انجام دهید، پس خود را خارج از قدرت گرفتن خداوند پنداشتن، و از برانگیخته شدن بعد از مرگ انکار نمودن، بسی حماقت و بی‌عقلی است.

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ﴾ در آیات ماقبل با دلایل گوناگون و عناوین مختلف، توضیح داده شد، که به پایان رسیدن زندگی دنیا، و عاجز ماندن دوستان و احباب و پزشکان در هنگام مرگ، روزی به مشاهده خواهد رسید، و هم چنین بطور قطع و یقین بدانید که بعد از مرگ زندگی و محاسبه اعمال خواهد آمد، و سپس رسیدن به پاداش و کیفر اعمال، نیز یقینی است، و کل مخلوق در این خصوص به سه گروه تقسیم خواهند شد، و پاداش هر یک در ابتدای سوره، به‌طور مجزاً جداگانه بیان شده است، که مجدداً، در اینجا به‌طور اجمال ذکر گردید، که اگر این شخص از مقرّبین یعنی گروه سابقین است، پس در راحتی کامل و آرامش کاملی قرار خواهد گرفت، و اگر از مقرّبین و سابقین نیست ولی از اصحاب الیمین یعنی عموم مؤمنین صالحین می‌باشد، باز هم به نعمت‌های جنّت سرفراز خواهد شد، و اگر از گروه سوم یعنی اصحاب شمال و کفار و مشرکین است، پس او با آتش جهنّم و آب جوش رو به رو قرار می‌گیرد، و در پایان فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾ یعنی جزا و پاداشی که قبلاً ذکر گردید، بر حق و یقینی است، و



در آن برای شک و شبهه، جایی باقی نمی ماند.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ در پایان سوره، به نبی اکرم ﷺ، خطاب شد که نام پروردگار خویش را به پاکی یاد کن، یعنی او را از همه ی آنچه شایسته بارگاه او نیست، منزّه بدان، و این تسبیح شامل تسبیحات نماز و سایر تسبیحات، نیز می باشد، و چه بسا از نماز به لفظ تسبیح تعبیر شده است، پس این دستوری است برای اهتمام به نماز، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الواقعة بحمدالله و عونہ ليلة الثلاثاء، لعشرين من الربيع الثاني
سنه ١٣٩١ هـ و تلوہ انشاءالله سورة الحديد.

و كذلك تمت ترجمة السورة صبيحة اليوم الاربعاء بخامس عشر من ذي الحجة
سنه ١٤٠٩ هـ ق والله المعين لاتمام بقية الترجمة.



سورة الحديد

سورة الحديد مدنیة و هی تسع و عشرون آیه و أربع رکوعات

سورهی حدید در مدینه نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ﴿۱﴾ لَهُ
به پاکی یاد می کنند خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست غالب با حکمت. برای اوست

مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ یُحِی وَ یُمِیْتُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ﴿۲﴾ هُوَ
پادشاهی آسمانها و زمین، زنده می کند و می میراند، و او هر چیزی را می تواند بکند. و اوست

الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّهْرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ﴿۳﴾ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ
از هر چیزی اول و از هر چیز آخر و ظاهر و باطن، و او هر چیزی را می داند. و اوست آنکه آفرید

السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اَسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ
آسمانها و زمین را در شش روز، سپس قرار گرفت بر تخت، می داند آنچه می رود

فِی الْاَرْضِ وَ مَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاۗءِ وَ مَا یَعْرُجُ
در داخل زمین و آنچه بیرون می آید از آن، و آنچه نازل می شود از آسمان و آنچه بالا می رود

فِیْهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ ﴿۴﴾ لَهُ
در آن و او با شماست هر کجا که شما هستید، و خدا آنچه را شما می کنید می بیند. از آن اوست

مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۵﴾ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي
پادشاهی آسمانها و زمین، و به سوی خدا بر می‌گردد تمام کارها. داخل می‌کند شب را در

النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۶﴾
روز و داخل می‌کند روز را در شب، و اوست با خبر از اصل دلها.

خلاصه‌ی تفسیر

خدا را به پاکی یاد می‌کند هر آنچه در آسمانها و زمین است (از مخلوقات، چه با زبان قال، و یا به زبان حال) و اوست غالب (و) با حکمت (و) برای اوست سلطنت آسمانها و زمین، و اوست که حیات می‌بخشد و می‌میراند، و اوست که بر هر چیز قادر است، و او (از همه‌ی مخلوقات) اول (و) از فنای ذاتی و صفاتی همه‌ی آنها) آخر (نیز) است (نه قبلاً هرگز عدم به او راه یافته و نه در آینده ممکن است که یک آن، عدم بر او پیش بیاید، لذا از همه آخر هم اوست)، و او (به اعتبار مطلق وجود، از روی دلایل) ظاهر و (به اعتبار کنه ذات بی‌نهایت) مخفی است، (کسی نمی‌تواند ذاتش را ادراک کند) و (اگر چه خود او تعالی به گونه‌ای است که مخلوق او را از جهتی می‌شناسند، و از جهاتی نمی‌شناسند، اما او از هر حیث بر کل مخلوقات واقف است، و) او نسبت به همه چیز کاملاً داناست، (و) او (چنان توانا) است که آسمان و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر عرش (که به مثابه‌ی تخت پادشاهی است، چنان) قایم (و جلوه افروز) شد (که مناسب شأن اوست، و) او (است که) می‌داند آنچه داخل زمین می‌شود، (مانند آب باران) و آنچه از زمین بیرون می‌آید (مانند نباتات،) و آنچه از آسمان فرود می‌آید، و آنچه در آن بالا می‌رود (مانند ملایکه که نزول و عروج می‌نمایند، و مانند احکام که نازل می‌گردند، و اعمال بندگان که صعود می‌نمایند،) و (چنان که همه‌ی اینها را می‌داند، بر تمام احوال شما نیز



واقف می باشد، و) او (بنابر علم و اطلاع) در هر کجا که باشید با شماست، (نمی توانید در هیچ جا از او، پنهان شوید)، و او تمام اعمال شما را می بیند، و از آن اوست سلطنت آسمانها و زمین، و تمام امور، (اعم از جوهر و عرض)، به سوی او بر می گردند، (همه چیز در روز قیامت بر او عرضه می شود، در اینجا ضمن بیان توحید، قیامت نیز به اثبات رسید)، و او (اجزای) شب را در روز داخل می کند، (که در اثر آن روز طویل می شود) و او (اجزای) روز را در شب داخل می کند (که در اثر آن شب طویل می باشد، و او (با این قدرت علم، چنان است که) رازهای دلها را می داند.

معارف و مسایل

بعضی از خصوصیات سوره ی حدید

پنج سوره در احادیث به مسَبِّحات تعبیر شده است، و آن سوره هایی اند که در ابتدای آنها لفظ «سَبَّح» یا «سَبَّح» آمده است، از آن جمله یکی سوره ی «حدید» است که نخستین سوره، از آنهاست. دوم سوره ی «حشر» است. سوم «صف»، چهارم «جمعه» و پنجم سوره ی «تغابن» است.

در سنن ابی داوود، ترمذی و نسائی از حضرت عرباض بن ساریه روایت شده، که رسول خدا ﷺ، در شبها، قبل از خواب سوره های مسَبِّحات را قرائت می نمود و می فرمود: در اینها آیه ای است که از هزار آیه افضل است.

ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است که آن آیه ی افضل، این آیه ی سوره ی «حدید» است یعنی: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

از میان این پنج سوره ی در سه سوره ی حدید، حشر و صف لفظ:

«سَبِّح» به صیغه‌ی ماضی آمده است، و در دو سوره‌ی جمعه و تغابن «یَسْبِح» به صیغه‌ی مضارع آمده است، و می‌تواند اشاره به این باشد که ذکر و تسبیح الله تعالی همیشه و در همه‌ی زمانهای ماضی و مستقبل و حال، باید جاری و برقرار باشد^(۱).

معالجه‌ی وسواس شیطانی

حضرت ابن عباس فرموده است: اگر گاهی اوقات شیطان در خصوص خداوند و دین برحق، در دل شما وسوسه‌ای انداخت، این آیه را به‌طور آهسته تلاوت کنید^(۲).

در خصوص تفسیر این آیه و بیان معنای اول، آخر، ظاهر و باطن، از حضرات مفسرین بیش از ده نظریه روایت شده است، که در بین آنها تعارضی وجود ندارد، و معنای لفظ اوّل مشخصی است یعنی به اعتبار وجود، او تعالی از همه موجودات و کل کاینات مقدّم و اوّل است؛ زیرا بقیه‌ی موجودات را او آفریده است، لذا او باید اوّل از همه باشد، تا به آفرینش دیگران اقدام نماید.

بعضی در معنای «آخر» گفته‌اند که او بعد از فنا شدن همه‌ی موجودات باقی خواهد ماند، چنان‌که در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی «قصص» نسبت به آن تصریح شده است، و فنا اعم است از این‌که فنا و عدم واقع شود؛ چنان‌که در روز قیامت همه‌ی موجودات فنا می‌شوند، و یا این‌که اگر چه هم اکنون فنا نشوند؛ اما امکان فنا و معدوم بودن آنها وجود داشته باشد، و به اعتبار ذات خود خالی از خطر عدم، نباشد، که در هنگام موجودیت می‌توان آن را فانی گفت؛ مانند: جنت و دوزخ و اهالی نیک و بد آنها که وجود آنها فنا نمی‌شود، اما با وجود عدم فنا باز هم خالی از احتمال و امکان فنا شدن نیستند، فقط ذات حق تعالی است که از هیچ حیث و از هیچ نظر،



عدم بر او پیش نمی آید، و نه در آینده این احتمال وجود دارد؛ بنابراین این می توان او را آخر از همه گفت.

امام غزالی رحمته الله، فرموده است که: اطلاق آخر بر حق تعالی به اعتبار معرفت است، که آخرین معرفت از آن اوست؛ انسان در علم و معرفت پیشرفت می کند و همه ی درجاتی که به آنها نایل می گردد، منازل مختلف راه هستند، که حدّ نهایی و آخر آنها معرفت حق تعالی است (۱).

مراد از ظاهر ذاتی است که در ظهور خود فایق تر و بالاتر از همه باشد، و چون ظهور فرع وجود است، و وجود او تعالی بر همه ی موجودات فایق و مقدم است، پس ظهور او نیز بر همه فایق است. و کسی در این عالم از او ظاهرتر نیست، مظاهر حکمت و قدرت او در تک تک ذرات دنیا نمایان است، و به اعتبار حقیقت و کنه خویش باطن است، که هیچ عقل و خیالی نمی تواند به حقیقت و کنه او راه یابد. شاعر چه خوب گفته است:

ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم

و زهر چه دیده ایم و شنیده ایم و خوانده ایم

ای برون از جمله قیل و قال من

خاک بر فرق من و تمثیل من

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ یعنی هر کجا که باشید خدا با شماست.

حقیقت و کیفیت این معیت، نمی تواند تحت احاطه ی هیچ انسانی در آید، اما وجود آن یقینی است، که بدون او نه وجود انسان می تواند پایدار بماند، و نه کاری می تواند از او سر بزنند، و همه چیز بر اساس قدرت و مشیت او انجام می پذیرد؛ کسی که در همه جا و همه حال با انسان همراه است.

ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ
يقين كنيد به خدا و رسول او، و انفاق كنيد از آنچه شما را در آن نايب خود کرده است،

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾ وَ مَا
پس کسانی که يقين کردند از شما و انفاق می نمایند، برای آنان ثواب بزرگ است. و چه شده

لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ
شمارا که يقين نمی كنيد به خدا، و رسول دعوت می دهد شما را تا يقين كنيد به رب خود،

وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ ءَايَاتٍ
و تعهد گرفته از شما اگر هستيد تسليم شونده. اوست که نازل می کند بر بندهی خود آيات

بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۹﴾
روشن، تا بيرون آورد شما را از تاریکی ها به سوی نور، و الله به شما نرمی کننده مهربان است.

وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمٰوٰتِ
و چه شده شما را که انفاق نمی كنيد در راه خدا، و برای خدا باقی می ماند هر چیزی در آسمانها

وَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ
و زمین است، برابر نیست از شما کسی که انفاق کرده پیش از فتح (مکه) و جنگ کرده است،

أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَتَلُوا وَ كَلًّا
پایه ی آنها بلند است نسبت به کسانی که انفاق بکنند بعد از آن و جنگ کنند، و به هر یکی

وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾ مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ
و عده داده خدا به خوبی، و خداوند باخبر است از آنچه شما می كنيد. کیست آن که قرض بدهد

اللّٰهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾

خدارا به خوبی، پس آن را دو برابر می کند برای او، و می رسد او را ثواب عزتمند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما به خدا و رسول او ایمان آورید و (در حالی که ایمان آورده‌اید) از مالی که شما را در آن، جانشین دیگران قرار داده، (در راه او) انفاق کنید، (در عنوان استخلاف اشاره به این است که آن مال قبل از شما در نزد دیگری بود، و نیز بعد از شما به دست دیگری می‌رسد، پس وقتی که آن دایمی نیست، پس جمع و نگهداری آن به گونه‌ای که صرف مصارف ضروری نشود، چیزی جز حماقت نیست)، پس آنان که (بر اساس دستور او) ایمان می‌آورند، و (در راه خدا در حالی که ایمان دارند) انفاق می‌کنند، برای آنان ثوابی بزرگ است، و (از کسانی که ایمان نمی‌آورند، سؤال خواهیم کرد، که) چه چیزی سبب شده است که شما ایمان نمی‌آورید، (این ایمان شامل ایمان به پیامبران هم می‌شود)، در حالی که (داعیه‌ی قوی ایمان آوردن، موجود است، و آن این‌که) رسول خدا ﷺ، (که رسالتش مقرون به دلایل است)، شما را به این امر، دعوت می‌کند، که به خدای خود ایمان بیاورید، و (داعیه‌ی دیگر این‌که، خداوند بر اساس آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی «اعراف» با عبارت: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ در خصوص ایمان آوردن از شما) عهد (میثاق) گرفته بود، (و اثر اجمالی آن در فطرت شما وجود دارد، و رسول خدا ﷺ، که حامل معجزات و دلایل است به شما تذکر داد، پس) اگر شما ایمان آورنده باشید، (داعیه‌های فوق کافی هستند، و در غیر این صورت در انتظار چه داعیه‌ای برای ایمان آوردن هستید؟ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۶ از سوره‌ی «جاثیه» فرموده است که: ﴿فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ سپس در خصوص مضمون: ﴿وَالرَّسُولُ﴾ توضیح می‌دهد، که) او آنچنان (مهربان) است که بر بنده‌ی (خاص) خود (محمد ﷺ)، آیات روشنی نازل می‌نماید، (که آن آیات در اثر حسن عبارت و اعجاز خاص، دلالت واضح بر مقصد دارند)، تا که آن (بنده‌ی خاص)، شما را از تاریکی‌های (کفر و

جهل) به سوی نور (ایمان و علم الحقایق) بیرون آورد، (چنانکه خداوند این مطلب را در نخستین آیه از سوره‌ی «ابراهیم» چنین فرموده است: ﴿لَتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ و یقیناً الله بر حال شما بسیار شفیق و مهربان است، (که او به واسطه‌ی بیرون کشنده‌ای، شما را از تاریکی‌ها خارج ساخت) و (این مضمون متضمن سؤالی در خصوص ایمان آوردن بود، ولی اکنون از انفاق فی سبیل الله، سؤال می‌شود که) چه چیزی باعث شد که شما در راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ در حالی که (آن از داعیه‌ای قوی برخوردار است، که وقتی همه‌ی مالکان می‌میرند همه‌ی آسمانها و زمین برای خدا می‌مانند؛ (زیرا او باقی می‌ماند و بس، پس وقتی که همه‌ی اموال را روزی رها ساخت، پس چرا امروز به رضایت خویش در راه خدا انفاق نشوند، که ثواب هم دارد، و ذکر آسمان باوجودی که هیچ کس از مخلوقات مالک آن نیست، شاید به خاطر این نکته باشد که همانگونه که آسمان بدون شرکت غیر در ملک اوست، زمین نیز به اعتبار حقیقت، امروز هم، در ملک اوست، و سرانجام به اعتبار ظاهر نیز در ملک او باقی می‌ماند، مضمون فوق شرح و توضیحی برای لفظ: ﴿مُسْتَخْلَفِينَ﴾ است، سپس تفاضل درجات منفقین را بیان می‌فرماید، که اگر چه انفاق به وجه مأمور به، بودنش از هر یک از اهل ایمان صادر شود، مستوجب اجر است، اما باز هم تفاوت دارد، و آن این که (کسانی که قبل از فتح مکه (در راه خدا) انفاق کرده و جنگیده‌اند (با کسانی که بعد از فتح مکه انفاق نموده و جنگیده‌اند) برابر نیستند، (بلکه) آنان به اعتبار پایه بالاتر از کسانی هستند که بعداً (از فتح مکه) انفاق نموده و جنگیده‌اند و خداوند برای هر یکی وعده‌ی خوب (ثواب را) داده است، و (چون) خداوند از تمام اعمال شما باخبر است، (در قبال اعمال هر دو گروه، زمانی، پاداش خواهند داد، باز به خاطر دلجویی و ترغیب کسانی که به هنگام فتح مکه فرصت انفاق را نیافته‌اند، می‌فرماید:



که) آیا کسی هست که به خداوند متعال به نحو احسن (با اخلاص) قرض بدهد؟ که خداوند اضافه به (آنچه) او (داده است) بدهد، و (اضافه بر آن) برای او اجر پسندیده‌ای (نیز تجویز گردیده) است، (لفظ مضاعف به اضافه در مقدار و کریم به بهتری کیفیت پاداش اشاره دارد).

معارف و مسایل

﴿ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ ﴾ مراد این آیه، می‌تواند میثاق ازل باشد، هنگامی که خداوند متعال همه ارواح موجود شونده را قبل از آفریدن مخلوقات، جمع نموده از آنها در خصوص ربوبیت، یعنی رب العالمین بودن خودش، تعهد و اعتراف گرفت، که ذکر آن در آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف با عبارت: ﴿ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ﴾ آمده است، و نیز می‌تواند مراد از این میثاق، میثاقی باشد که از انبیای گذشته و امتهای آنان، در خصوص ایمان آوردن به خاتم الانبیا و حمایت از او، گرفته شده است، که ذکر آن در آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی «آل عمران» آمده است: ﴿ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَزْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴾.

﴿ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴾ یعنی اگر اهل ایمان هستید، سؤالی که در خصوص این آیه پیش می‌آید، این است، که مخاطب، کفاری هستند که قبلاً به عدم ایمان آنان، به عبارت: ﴿ وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾ اشاره شده است، پس چگونه صحیح است که به آنها گفته شود که اگر اهل ایمان هستید. در پاسخ به آن باید گفت که کفار و مشرکین نیز ادعای ایمان به خدا را داشتند، و در خصوص پرستش بتها می‌گفتند که ما از آن جهت، آنها را می‌پرستیم، که برای ما به بارگاه خداوند سفارش می‌کنند، چنان که خداوند این گفته‌ی آنها را در آیه‌ی ۳ از سوره‌ی «زمر» چنین نقل فرموده است که: ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

لِنَقْرُبُونَكَ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ پس مقصود آیه این است که شما مدعی ایمان به خدا هستید، اگر ادعای شما صحیح و درست است، پس صورت صحیح و معتبر ایمان به خدا را اختیار کنید، و آن جز این نمی تواند باشد که در ضمن ایمان آوردن به خدا، به رسول او نیز ایمان بیاورید.

﴿وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ میراث در اصل به ملکیتی اطلاق می شود که در نتیجه ی مرگ کسی به بازماندگان او حاصل شود، و این تملک قهری است، چه مورث بخواهد و یا نخواهد، این ملکیت به هر کسی که وارث باشد، منتقل می شود.

در اینجا با لفظ «میراث» برای خداوند مالکیت آسمانها و زمین تعبیر شده است، حکمتش آن که آنچه امروز شما ظاهراً به عنوان مالک آن تصور می شوید، در حقیقت و سرانجام به ملکیت خاصه ی خداوند متعال در می آید. خلاصه ی مطلب آن که مالک حقیقی همه ی اشیای عالم، قبلاً نیز خداوند تبارک و تعالی بوده است، ولی بعضی امور را به ظاهر در اختیار شما قرار داده بود، ولی اکنون مالکیت ظاهری شما نیز باقی نمی ماند، بلکه همه چیز در حقیقت و ظاهر هم، از هر جهت در ملکیت خداوند قرار می گیرد، و حالا که شما مالک ظاهری هستید، اگر چیزی به نام خدا انفاق کنید، پاداش آن در آخرت به شما خواهد رسید، و بدین ترتیب هر آنچه را که در راه خدا انفاق کرده اید تحت تملک دائمی شما خواهد ماند.

در «سنن ترمذی» از حضرت عایشه ی صدیقه روایت شده که روزی ضمن ذبح بزى، بیشتر آن را تقسیم کرده بودیم، و فقط دستی از آن را برای خانه نگهداشته بودیم؛ آن حضرت رضی الله عنه، از من پرسید که آیا پس از تقسیم گوشت بز چیزی باقی ماند؟ عرض کردم که یک دستش باقی مانده است، آن حضرت رضی الله عنه، فرمود: همه ی آن، جز دستش باقی مانده است؛ زیرا هر آنچه از آن در راه خدا انفاق شده، برای شما در نزد او باقی است، و دستی را



که شما برای خود ننگه داشته‌اید، عوضی در قیامت ندارد، چرا که آن در این دنیا فنا می‌گردد^(۱).

پس از تأکید بر انفاق فی سبیل الله در آیات فوق، اکنون می‌فرماید: هر چیزی که در هر زمان در راه خدا انفاق شود، در قبال همه آنها عوضی نصیب منفق می‌گردد، اما درجات ثواب با توجه به ایمان و اخلاص و سبقت، تفاوت می‌کند، لذا فرمود:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ﴾ یعنی انفاق کنندگان مسلمان، در راه خدا، بر دو قسم‌اند: گروهی آنانند که قبل از فتح مکه ایمان آوردند و در راه خدا انفاق نمودند، گروه دوم آنانند که بعد از فتح مکه در جهاد شرکت نموده و در راه خدا انفاق کرده‌اند، این دو گروه در نزد خدا برابر نمی‌باشند؛ بلکه به اعتبار درجات ثواب، میان آنان تفاضل برقرار می‌شود، و مؤمنان مجاهد و منفق قبل از فتح مکه، از نظر درجه‌ی ثواب از گروه دوم که بعد از فتح مکه در خدمات اسلامی شرکت جستند، برتر می‌باشند.

حکمت حد فاصل قرار گرفتن فتح مکه برای تعیین درجات صحابه‌ی کرام

حق تعالی در آیات فوق صحابه‌ی کرام را به دو دسته تقسیم نموده است: گروهی آنان که قبل از فتح مکه مسلمان شدند و در خدمات اسلامی شرکت نمودند. گروه دوم آنان که بعد از فتح مکه در این امور شرکت نمودند، پایه‌ی گروه اول نسبت به گروه دوم، در این آیه بیان شده است. بزرگترین حکمت حد فاصل قرار دادن فتح مکه، در بین این دو گروه، آن است که اوضاع سیاسی و بقا و فنای مسلمانان به اعتبار اسباب ظاهری و گسترش و پیشرفت اسلام در نگاه مردم ظاهرین پژمرده به نظر می‌رسید و مردم هوشیار دنیا، از پیوستن به چنین نهضتی که شکست و از بین رفتن آن در

معرض خطر باشد، خودداری می‌کنند، و در انتظار فرجام کار، می‌مانند، چون امکان پیروزی فراهم گردد شرکت نمایند، و بعضی دیگر از مردم اگر چه آن را صحیح و برحق می‌دانند اما از ترس ایذا و شکنجه مخالفین و ضعف خود جرأت نمی‌کنند که به آن پیوندند؛ ولی مردمان با همت و اولوالعزم وقتی عقیده‌ای را درست و برحق بدانند، بدون در نظر گرفتن فتح و شکست و یا کثرت و قلت، برای پذیرش آن از همدیگر سبقت می‌جویند. کسانی که قبل از فتح مکه ایمان آوردند قلت و ضعف مسلمانان و اذیت و آزار مسلسل مشرکان مورد نظرشان بود؛ بویژه در ابتدای اسلام که اظهار ایمان و اسلام مترادف با انداختن خویش در خطر بود، بدیهی است که اقدام به قبول اسلام، برابر با قبول چنین وضعی بود که خود را در خطر بیندازند، و سپس حمایت نمودن از رسول خدا ﷺ، و خدمت به دین با جان و مال در قوت ایمان و اخلاص عمل، چنان مقامی است که دیگران به آن نمی‌رسند.

به تدریج اوضاع دگرگون شد و مسلمانان تقویت یافتند تا این‌که مکه‌ی مکرمه فتح شد و حکومت اسلامی بر کل جزیره العرب استوار گشت و آنگاه چنان‌که در قرآن مذکور است: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ مردم دسته دسته وارد دین خدا می‌شوند به منصفی ظهور رسید؛ زیرا بسیاری از مردم نسبت به حقانیت اسلام یقین داشتند. اما بنا بر ضعف خویش و در اثر نیرو و شوکت مخالفین از ترس آزارسانی آنها، از اظهار اسلام هراس داشتند، اما اکنون این معضل از سر راه آنان برداشته شد، و آنان دسته دسته وارد اسلام شدند، و این آیه قرآن مجید از آنان با اکرام و احترام یاد کرده، و به آنان وعده‌ی مغفرت و رحمت داده است و این مطلب را نیز اعلام فرمود که آنان از لحاظ درجه و مقام به پایه‌ی گروه اول نمی‌رسند، و نمی‌توانند با آنان برابری کنند؛ زیرا آنان در اثر همت و عزم راسخ و نیروی



ایمان خویش، از خوف و خطر ایذا و آزار مخالفین نهراسیدند، و با فایق آمدن بر همه‌ی اینها، اسلام خود را اعلام داشتند، و تمام عمر خود را در خدمت به اسلام، صرف کردند.

خلاصه این‌که اوضاع قبل از فتح مکه و بعد از آن برای تعیین درجات عزم و همت و قوت ایمان، حدّ فاصلی قرار گرفت؛ لذا در آیه‌ی مذکور فرمود که: این دو گروه نمی‌توانند با همدیگر برابری کنند.

بشارت مغفرت و رحمت برای کلّ صحابه و امتیاز آنان از بقیه‌ی امت

اگر چه در آیات فوق تفاوت درجات صحابه نسبت به یکدیگر بیان شده است؛ اما در آخر فرمود: ﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ یعنی با وجود فرق مراتب، خداوند به همه‌ی آنها وعده حسنی، یعنی جنت و مغفرت را داده است، و این وعده شامل هر دو گروه صحابه‌ی کرام است، چه قبل از فتح مکه ایمان آورده، در راه خدا انفاق نموده و با مخالفین اسلام مبارزه نموده‌اند، و چه بعد از آن. و این شمول، از آن جهت است که شاذ و نادر کسی با وجود مشرف شدن به اسلام در مبارزه و مقاتله با کفار شرکت نکرده باشد، در نتیجه، این اعلان عمومی قرآن کریم، شامل کلّ صحابه می‌باشد.

«ابن حزم» با انضمام آیه‌ی ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره‌ی انبیا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۚ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾ یعنی کسانی که ما برای آنان حسنی را در نظر گرفته‌ایم از جهنم دور می‌باشند، حتی صدای پای اذیت‌کنندگان جهنم به گوش‌هایشان نمی‌رسد، و در نعمت‌های مطلوب خویش برای همیشه می‌مانند.

و در آیه‌ی مورد بحث، ﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ مذکور است. در این اعلام شده است، کسانی که به آنان وعده‌ی حسنی داده شده

است از آتش جهنم دور می‌باشند؛ حاصل این‌که قرآن کریم ضامن شده است که اگر از هر یک از صحابه‌ی کرام در طول عمر گناهی صادر شده باشد، باز هم او بر آن گناه قایم نخواهد ماند، بلکه توبه نموده و یا در اثر صحبت و حمایت از رسول خدا ﷺ، و خدمت به اسلام و حسنات بی‌شمارش آمرزیده می‌شود، و قبل از آمرزش گناهان و پاک و صاف شدنشان از آنها نمی‌میرند، و یا این‌که مصایب و آفات دنیا و یا حداقل مشقت‌های عالم برزخ موجب کفاره‌ی سیئات آنان قرار می‌گیرند، و اصحابی که در احادیث برای آنان بعد از مرگ عذاب ذکر گردیده است، مراد از آن، عذاب آخرت و جهنم نیست؛ بلکه عذاب برزخ یعنی عذاب قبر است، و بعید نیست که اگر از بعضی از صحابه کرام گناهی سرزده باشد، و بالفرض فرصتی هم برای توبه پیدا نکرده باشد، به وسیله‌ی عذاب برزخ پاک کرده شود، تا این‌که عذاب آخرت بر او واقع نشود.

مقام صحابه‌ی کرام را باید از قرآن و حدیث شناخت

نه از روایات تاریخ

خلاصه این‌که حضرات صحابه‌ی کرام مانند عموم امت نیستند؛ بلکه واسطه‌ی مقرر از طرف خدا، میان رسول الله ﷺ، و امت او هستند، که بدون آنها نه راهی برای رسیدن قرآن به امت بود و نه راهی برای درک معانی قرآن و تعالیم آن حضرت ﷺ، وجود داشت؛ بنابراین، آنان در اسلام دارای مقام خاصی هستند و نمی‌توان پایه و مقام آنها را وسیله روایات تر و خشک تاریخ شناخت، بلکه وسیله‌ی شناخت مقام آنها، فقط قرآن و سنت می‌تواند باشد.

و اگر لغزش یا اشتباهی از کسی از آنان سر بزنند، آن هم اغلب از روی خطاهای اجتهادی می‌باشد، که به آن، گناهی عاید نمی‌گردد؛ بلکه طبق



احادیث صریح و صحیح، مستحق اجری می شود و اگر فی الواقع مرتکب گناهی هم بشود، اولاً آن، در مقابل اعمال حسنه طول عمر او، و نیز در قبال نصرت و خدمت به رسول خدا ﷺ، و اسلام، به منزله‌ی صفر قرار می گیرد، و باز هم آنان در خشیت و خوف از خدا، به جایی رسیده بودند، که از کوچک ترین گناه، لزره براندام شان افتاده فوراً توبه می کردند، و می کوشیدند تا در این جهان سزای آن گناه به آنها به اجرا گذاشته شود؛ چنان که بعضی خود را به ستون مسجد می بست و تا در خصوص پذیرش توبه خویش یقین حاصل نمی کرد، در آنجا بسته می ماند، و نیز چنان از حسنات بسیاری برخوردارند، که می تواند آن حسنات کفّاره‌ی گناهان قرار گیرد، و مزید بر آن اینکه خداوند نسبت به آمرزیدن اشتباهات آنان تصریح نموده است؛ حتّی تنها بر این آمرزش اکتفا نکرده، رضایت و خشنودی خود را چنین اعلام داشته است که: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ و جهت اثبات رضایت خویش مدرکی به آنها داده است؛ لذا در اثر اختلافات و مشاجراتی که بین آنان اتفاق افتاده، بدگفتن و یا طعنه و تشنیع نمودن به یکی از آنان، حرام و ناجایز است؛ بلکه مطابق فرمان نبوی موجب لعنت و در معرض خطر قرار گرفتن ایمان است، نعوذ بالله منه.

امروز بعضی از مردم بنا بر روایات جعلی و ضعیف تاریخ، بعضی از صحابه را مورد طعن و اتهام قرار داده اند؛ باید گفت که اولاً این که چون اساس این گفته ها بر روایات متزلزل تاریخی است، قابل التفات نیستند، و اگر اندکی به آنها توجه و التفاتی بشود باز هم در مقابله با آیات واضح قرآن، و احادیث صحیح نبوی، هیچ اعتبار و ارزشی ندارند؛ زیرا مطابق نصّ صریح قرآنی، کُل صحابه مورد غفران قرار گرفته اند.

عقیده اجمالی کلّ امت در خصوص صحابه‌ی گرام

این است که تعظیم و تکریم صحابه و محبّت به آنان و مدح و

ستایش‌شان واجب است، و نیز لازم است که در خصوص اختلافات و مشاجرات آنها، سکوت کرده شود، و هیچ کدام یک مورد الزام قرار داده نشود، و در تمام کتب اسلامی در خصوص این عقیده، اجماع بیان شده است، و بعضی عبارات از رساله‌ی امام احمد که به «روایت اصطخری» معروف است، به قرار زیر است:

«لا يجوز لأحد أن يذكر شيئاً من مساوئهم، ولا يعطن على أحد منهم بعيب، ولا نقص، فمن فعل ذلك وجب تأديبه»^(۱).

یعنی برای کسی جایز نیست که چیزی از مساوی صحابه به زبان آورد، یا به کسی از آنان طعنه بزند، و یا عیب و نقصی از آنها را بیان نماید. و هر کسی که چنین کرد، مجازات او واجب است.

ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» نسبت به فضایل و خصوصیات صحابه‌ی کرام آیات و احادیث زیادی آورده، و سپس فرموده است که: «و هذا مما لا نعلم فيه خلافاً بين اهل الفقه و العلم من أصحاب رسول الله ﷺ، و التابعين لهم بإحسان، و سائر اهل السنة و الجماعة، فانهم يجمعون على ان الواجب الثناء عليهم و الاستغفار لهم، و الترحم عليهم و الترضى عنهم و اعتقاد محبتهم و موالاتهم و عقوبة من اساء فيهم القول».

یعنی تا جایی که ما می دانیم در این باره علما و فقهای صحابه و تابعین و تمام اهل سنت و جماعت اختلافی ندارند؛ زیرا همه اجماع دارند که بر امت محمدی واجب است که به تمام صحابه‌ی کرام مدح و ثنا گویند، و برای آنها استغفار کنند، و آنان را با دعای رحمت و رضای خدا یاد کنند، و بر محبت و دوستی آنان ایمان داشته باشند، و کسی را که در حق آنان با اسائه ادب پیش آید، مورد مجازات قرار دهند.

نیز ابن تیمیه در «شرح عقیده واسطیه» بعد از بیان عقیده‌ی کلّ امت محمدی از اهل سنت و الجماعة، نسبت به مشاجرات صحابه نوشته است:



«و یسکون عما شجر بین الصحابة و یقولون هذه الاثار المروية فی مساویهم، منها ما هو کذب و منها ما زید فیها و نقص و غیر وجهه، و الصحیح منه، هم فیہ معذورون، اما مجتهدون مصیبون، و اما مجتهدون مخطئون، و هم مع ذلك لا یعتقدون ان کل واحد من الصحابة معصوم من کبائر الائم و صفائره، بل یجوز علیهم الذنوب فی الجملة، و لهم من الفضائل و السوابق ما یوجب مغفرة ما یدر منهم، حتی انهم یغفر لهم من السيئات، ما لا یغفر لغيرهم لمن بعدهم»

اهل سنت و جماعت راجع به اختلافات صحابه سکوت نمود و نسبت به روایاتی که در آنها عیبی به صحابه‌ی کرام نسبت داده شده است می‌گویند که: بعضی از آنها کاملاً دروغ و در بعضی دیگر تغییر و تبدیل به کار برده شده است، و آنچه صحیح باشد، پس آنها در آن معذورند؛ (زیرا آنچه آنان انجام داده‌اند برای خدا و از روی اجتهاد انجام داده‌اند) و در این اجتهاد یا بر صواب بوده‌اند (که مستحق دو اجر می‌باشند) و یا بر اشتباه بوده‌اند (که سزاوار یک اجر می‌باشند) و با این حال، آنان معتقد نیستند که هر یکی از اصحاب از گناه بزرگ یا کوچک معصوم است؛ بلکه صدور گناه از آنها ممکن است، اما فضایل و خدمات ارزنده آنان تا حدی است که مستوجب مغفرت آنها قرار می‌گیرد، و وسعت مغفرت در خصوص آنان تا حدی است که در خصوص سایر افراد امت نیست.

راجع به مقام صحابه بحث مفصّلی تحت آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «فتح»: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ گذشت و بنده^(۱)، در این خصوص رساله‌ی مفصّلی به نام «مقام صحابه» نوشته‌ام که به‌طور جداگانه انتشار یافته است. و در آن نسبت به عدالت و مشاجرات صحابه و ارزش روایات تاریخی، تحقیق کاملی به عمل آمده است؛ در آنجا ملاحظه شود.

۱ - منظور، خود مؤلف تفسیر است، این رساله توسط مولوی عبدالرحمن چابهارى به فارسی ترجمه شده است.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
روزی که بینی مردان ایماندار و زنان ایماندار را که می‌دود روشنی آنان در جلوشان، و

بَأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
به‌دست راستشان، مؤده‌باد به‌شما امروز باغاتی که جاری هست در زیر آنهاجویها، همیشه

فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
باشید در آنها، این است پیروزی بزرگ. روزی که می‌گویند مردان منافق و زنان منافق

لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْظَرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا
به ایمانداران که منتظر ما باشید که روشنی بگیریم از نور شما، گفته می‌شود که برگردید

وَرَاءَكُمْ فَاتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ
پشت سرتان پس تلاش کنید نور، پس بلند کرده می‌شود بین ایشان دیواری که در دارد،

بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿۱۳﴾ يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ
از داخل رحمت می‌باشد و از ظاهر عذاب. ایشان صدا می‌کنند آنها را که آیا نبودیم

مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَقْتَتِلُ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ أَرْتَبْتُمْ وَ
با شما، می‌گویند چرا، ولی منحرف کردید خود را و انتظار کشیدید و در اشتباه افتادید، و

غَرَّبْتُمْ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۱۴﴾
فریب‌خوردید به خیالات خویش، تا این که آمد حکم خدا، و فریب داد شما را به خدا فریب‌باز.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْكَمْ النَّارُ
پس امروز پذیرفته نمی‌شود از شما فدیة و نه از منکران، جای همه‌ی شما دوزخ است،

هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۵﴾ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ
اوست رفیق شما و بد است جای بازگشت. آیا نرسیده است برای ایمانداران وقت آن که



تَخَشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ
عاجز شوند دلهایشان به ذکر خدا، و آنچه نازل شده دین بر حق، و نباشند مانند کسانی که

أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
رسیده بود به آنان کتابی پیش از این، پس طولانی شد بر آنان مدت، باز سخت شد

قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۱۶﴾ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ
دلهایشان و بسیاری از آنان نافرمانند. بدانید که الله زنده می‌کند زمین را بعد از

مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾ إِنَّ الْمُضْذِقِينَ وَ
مردنش، ما توضیح دادیم برای شما آیات را تا که بفهمید. یقیناً مردان صدقه دهنده و

الْمُضْذِقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَفُ لَهُمْ وَ
زنان صدقه دهنده و قرض می‌دهند خدا را قرض نیکو، می‌رسد به آنها دو برابر و

لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۸﴾ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ
برای ایشان است ثواب عزت دار. و کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا و رسولان او ایشانند

هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ
همان ایمانداران راستین، و گواهان در نزد پروردگار خویش، برای آنهاست ثواب‌شان و روشنی‌شان،

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۹﴾
و کسانی که منکر شدند و تکذیب کردند آیات ما را ایشانند دوزخیان.

خلاصه‌ی تفسیر

(آن) روز (قابل ذکر است) که مردان و زنان مسلمان را می‌بینی که نور در جلو و سمت راست آنها حرکت می‌کند، (و آن نور جهت عبور آنها از پل صراط، با آنها همراه است، و در روایتی آمده است که جانب چپ آنها را نیز

فرامی گیرد^(۱).

پس تخصیص جانب راست شاید از این جهت است که نور در آن جهت قوی تر باشد، و می تواند نکته ی دیگر در این تخصیص، این باشد که این علامت رسیدن نامه ی اعمال به دست راست باشد، و استقرار نور در جهت جلو در چنین موارد، عادت عمومی است، و نیز به آنها گفته می شود که) امروز بشارت باد، بر شما باغ هایی که در زیر آنها جویبارها جاری است، که برای همیشه در آن می مانید. (بدیهی است که این قول به هنگام ورود در بهشت به آنان گفته می شود، و نقل آن اکنون به صورت اخبار است، و غالباً قائل «بشراکم» فرشتگان می باشند؛ چنان که خداوند در آیه ی ۳۰ سوره ی «فصلت» می فرماید: ﴿ تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴾ و یا این که خود خداوند آنان را به این خطاب مشرف می فرماید، و این است) روزی که مردان و زنان منافق (بر روی پل صراط) به مسلمانان می گویند که (اندکی) برای ما انتظار بکشید، تا ما نیز از نور شما روشنایی حاصل کنیم، (و آن زمانی می باشد که مسلمانان به برکت ایمان و اعمال خویش، بسیار به پیش می روند، و منافقان که با مسلمانان از پل صراط عبور داده می شوند، پشت سر آنها در تاریکی می مانند، و یا این که نخست از نوری برخوردار نمی باشند، و یا این که طبق روایت «درّ منثور» در ابتدا از نوری برخوردار بوده اند، که بعداً خاموش می گردد، و حکمت اعطای آن نور، بدان جهت است که آنان به اعتبار اعمال ظاهری خویش همراه با مسلمانان بودند، ولی به اعتبار اعتقاد قلبی جدا بودند؛ لذا نخست در اثر اعمال ظاهر، نوری به آنان اعطا می گردد، اما از آن جهت که در دلشان ایمان و تصدیقی وجود ندارد، خاموش می گردد. و نیز مجازات فریبکاری آنان همین می باشد، که نخست نوری به آنان داده



می شود، و بعداً برخلاف گمانشان خاموش می گردد، الغرض، تقاضا می کنند که مسلمانان به خاطر آنان اندکی توقف کنند، به آنها پاسخ داده می شود (حالا پاسخ دهندگان هر کس باشند، فرشتگان یا مؤمنین) که شما به پشت سر خویش برگردید؛ سپس روشنایی را (در آنجا) جستجو کنید (مطابق روایت «درّ منثور» مراد از پشت سر جایی است که پس از ظلمت شدید جهت عبور از پل صراط نور در آنجا توزیع می شد، یعنی جای توزیع نور آنجاست، پس به آنجا بروید و برای خود نوری طلب کنید، و چون بدانجا بر می گردند و چیزی به دست نمی آورند، باز می گردند، و قبل از رسیدن به مسلمانان) در میان آنها (دو گروه) دیواری برپا می شود که دری در آن وجود دارد (به گونه ای که) جانب ورود متضمن رحمت، و جانب خروج متضمن عذاب است، (طبق روایت درّ منثور آن دیوار «اعراف» است، که جانب ورود طرف مؤمنان و جانب خروج طرف کفار است، و مراد از رحمت، بهشت و مراد از عذاب، دوزخ است، و شاید این در برای گفتگو باشد و یا این که راه بهشت از این درب باشد، و تحقیق بیشتر در خصوص اعراف، در رکوع پنجم از سوره ی اعراف گذشت. الغرض چون بین آنان و اهل ایمان دیواری حایل می شود، و آنان در تاریکی قرار می گیرند، پس آنان (منافقین) اینها را (مسلمانان را) می خوانند، که آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم، (در اعمال و طاعات با شما شرکت می جستیم، و آن رفاقت باید امروز هم برقرار باشد)، آنان (مسلمانان) می گویند که آری (بودید، اما این چنین بودن دردی را دوا نمی کند؛ زیرا رفاقت فقط در ظاهر بود، و در باطن وضع تان این بود که) شما خود را دچار گمراهی ساخته بودید، و (آن این که شما با پیامبر و مسلمانان عداوت و دشمنی داشتید، و) منتظر (و متمنی وقوع حوادث بر آنها) بودید و (در خصوص حقانیت اسلام) در شکّ (و تردید) بودید و آرزوهای بی جای تان شما را فریب داده بود، تا این که

دستور خدا به شما رسید (مراد از آن آرزوهای بی جا، آن است که اسلام از بین می رود، و نیز آن که مذهب ما برحق و موجب نجات است، و مراد از دستور خدا مرگ است، یعنی در تمام عمر بر کفر پافشاری می کردید، فرصت و نوبتی برای توبه نیافتید،) و (شیطان) فریبکار شما را در باره خدا به فریب انداخته بود، (که خداوند شما را مؤاخذه نخواهد فرمود، خلاصه این که با توجه به کفریات شما، این همراهی ظاهری، برای نجات کافی نیست).

الغرض امروز از شما و از کفار عوض گرفته نمی شود، (اولاً چیزی جهت معاوضه در اختیار ندارید، و اگر چیزی هم در اختیار داشته باشید، پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا آنجا دارالجزاء است نه دارالعمل، و) جای همه ی شما دوزخ است که آن (برای همیشه) رفیق شماست، و آن (در واقع) جای بسیار بدی است (و گفتار «فالیوم الخ» یا از جانب مؤمنین است یا از حق تعالی؛ به هر حال از مجموعه آنچه گفته شد ثابت گردید که ایمانی که طاعت ضروری در آن اندک باشد، اگر چه کالعدم نیست ولی کامل هم نیست، لذا در آیات بعدی برای تکمیل آن به صورت عتاب به مسلمانان دستور می دهد، که) آیا برای اهل ایمان (که از طاعات ضروری می کاهند هنوز هم) وقت آن نرسیده است که دلهای شان برای نصیحت خدا و دین برحقّی که (از جانب خدا) نازل شده است (که همان نصیحت خداوندی است) نزد آن عاجز و فروتن گردند (قبلاً تصمیم بگیرند که بر طاعات ضروری و ترک معاصی پایبند باشند، و از آن به خشوع به معنی سکون، از آن جهت تعبیر نمود که استقرار دل بر حالات مطلوب سکون است، و تمایل به سوی معاصی به منزله ی حرکت است) و (در تأخیر نمودن در خشوع به معنی مذکور که تأخیر از توبه است) مانند کسانی نباشید که، قبلاً کتاب (آسمانی) به آنها رسیده بود (یهود و نصارا که برخلاف مقتضای کتب



خود، در ارتکاب معاصی و تبعیت از شهوات غرق شدند، سپس مدتی طویل بر آنها (در هم چنین حالتی) گذشت (و توبه نکردند) پس (در اثر عدم توبه) دل‌های آنان (بسیار) سخت شد (که ندامت و ملامت اضطراری حاصل نشد) و (نوبت به جایی رسید که در اثر همان قساوت) بسیاری مردم از آنان (امروز) کافرند؛ (زیرا خوب پنداشتن معصیت و اصرار به آن و عداوت با نبی برحق، اغلب سبب کفر قرار می‌گیرد. خلاصه‌ی مطلب این‌که مسلمانان باید زودتر توبه کنند؛ زیرا چه بسا موفق به توبه نمی‌شوند، و چه بسا که این منجر به کفر می‌باشد، سپس می‌فرماید که: اگر در اثر معاصی در قلوبتان خرابی و نقصانی چه کم و چه زیاد پیش آمد، آن را مانع توبه تلقی نکنید، و نگوئید که اکنون از توبه چه اصلاحی به دست می‌آید، و بدانید که خداوند متعال (دارای چنان شأنی است که) زمین را بعد از خشکیدنش زنده می‌کند، (پس هم چنین او دل‌های مرده را در اثر توبه به فضل خویش زنده و اصلاح می‌فرماید، لذا نباید مأیوس شد؛ زیرا) ما نظایری (از آن) برای شما بیان کردیم تا که بفهمید، (مراد از نظایر طبق آنچه در تفسیر مدارک آمده است، احیای زمین است، و شاید ذکر آن به صیغه‌ی جمع به خاطر تکرار وقوع باشد.

سپس فضیلت انفاق مذکور را بیان می‌نماید که) یقیناً مردان و زنان صدقه دهنده و ایشان (صدقه دهندگان که) با اخلاص به خداوند متعال قرض می‌دهند آن صدقه به اعتبار ثواب برای آنان دو چندان می‌گردد، و (در ضمن این دو چندان) اجر پسندیده‌ای نیز برای آنان (در نظر گرفته شده) است (که هم اکنون تفسیر آن بیان گردید) و (سپس فضیلت ایمان مذکور را بیان می‌کند، که) کسانی که به خدا و رسولانش ایمان (کامل) دارند (که کاملاً ایمان و تصدیق، و پایبندی بر طاعات داشته باشند) ایشان در بارگاه الهی صدیقان و شهیدانند (که بیانش در رکوع نهم از سوره‌ی «نساء»

گذشت، یعنی رسیدن به این مراتب کمال، در اثر ایمان کامل است، و نتیجه‌ی شهادت بذل نفس در راه خداست یعنی کسی که جان خود را در راه خدا تقدیم کند، اگر چه به قتل نرسد؛ زیرا به قتل رسیدن یا نرسیدن خارج از اختیار اوست، و) برای آنان (در بهشت) اجری خاص و (بر روی پل صراط) نوری (خاص) می‌باشد، و (سپس حالات کفار را ذکر می‌کند که) آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند، اهل دوزخ هستند.

معارف و مسایل

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾

یعنی روزی قابل ذکر است که شما، مردان و زنان ایماندار را می‌بینی، که نورشان از جانب جلو و دست راست آنها می‌باشد، مراد از آن روز، قیامت است، و این اعطای نور به آنها، قبل از حرکت بر پل صراط می‌باشد، و تفصیل آن در حدیث حضرت ابوامامه باهلی است، که ابن‌کثیر آن را به حواله‌ی ابن‌ابی‌حاتم نقل کرده است، و حدیث طولانی است و در آن آمده است که ابوامامه پس از شرکت در نماز جنازه‌ای در دمشق، برای یادآوری مردم برخی از احوال مرگ و قبر و حشر را بیان نمود، که ترجمه جملاتی چند در زیر آورده می‌شود:

سپس شما از قبرها به سوی میدان حشر انتقال می‌یابید که دارای مراحل و مواقف مختلفی است، و کار به جایی می‌رسد که بعضی صورتها به حکم خداوند سفید و روشن می‌گردند و بعضی دیگر سیاه می‌ماند و مرحله‌ی دیگر چنان است که تاریکی شدیدی بر کل اهل محشر اعم از مؤمن و کافر عارض می‌گردد که هیچ چیزی دیده نمی‌شود؛ سپس نور توزیع می‌گردد و به هر مؤمنی نوری داده می‌شود.

در روایت دیگری از ابن‌ابی‌حاتم به حواله‌ی حضرت عبدالله بن



مسعود نقل شده است که نور در میان مؤمنین به اندازه‌ی اعمالشان تقسیم می‌شود، لذا نور بعضی از آنان به قدر کوهی می‌باشد و از بعضی دیگر به قدر درخت خرما می‌خواهد بود، و از بعضی به اندازه‌ی قامت انسانی و کمترین نور از آن کسی است که تنها انگشتی از او نورانی می‌باشد که آن هم گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش می‌گردد^(۱).

سپس حضرت ابوامامه باهلی فرمود که: به کفار و منافقین نوری اعطا نمی‌گردد، پس از آن فرمود که این واقعه را قرآن کریم در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی «نور» به عنوان مثالی چنین بیان نموده است: ﴿أَوْ كَظَلَّمْتَ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمْتَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ، إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ و فرمود: کیفیت نوری که به مؤمنین داده می‌شود، مانند نور دنیا نمی‌باشد که هر کجا قرار بگیرد، فقط اطرافیان استفاده کنند؛ بلکه چنان‌که کور، با بصارت شخصی بینا، نمی‌تواند ببیند، کافر و فاسق نمی‌توانند از نور مؤمن استفاده نمایند^(۲).

از حدیث حضرت ابوامامه باهلی معلوم می‌شود که پس از ظلمت شدید در موقف حشر، بین مردان و زنان مؤمن نور توزیع می‌شود، و کفار و منافقین از آن محروم می‌مانند، که به آنان هیچ‌گونه نوری نمی‌رسد.

اما طبرانی در حدیث مرفوعی از حضرت ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: بر روی پل صراط خداوند به هر مؤمن و منافق نوری می‌دهد، ولی وقتی که به پل صراط می‌رسند نور منافق سلب می‌گردد^(۳).

از این روایات معلوم گردید که در ابتدا به منافقین نوری اعطا می‌گردد، اما به هنگام رسیدن به پل صراط، از آنها سلب می‌گردد، به هر حال چه،

۲ - ابن کثیر.

۱ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر.

نوری ابتدا به آنها داده نشود، و یا این که بعداً از آنها سلب شود، به هنگام رسیدن به پل صراط از مؤمنین تقاضا می کنند که اندکی توقف کنید تا ما بتوانیم از نور شما استفاده کنیم؛ زیرا در دنیا در نماز، زکات، حج، جهاد و سایر اعمال با شما شرکت می کردیم، پس به آنها، پاسخ عدم پذیرش داده می شود، که بعداً توضیح داده خواهد شد، و مناسب حال منافقین همین است که نخست مانند مؤمنین به آنان نوری داده شود، و سپس سلب گردد، چنان که آنان در دنیا می کوشیدند که خدا و رسولش را فریب دهند، لذا در قیامت با آنان چنان رفتار می شود که مثلاً برای فریب کسی ابتدا روشنی به او نشان داده شود و سپس خاموش گردد؛ قرآن در آیه ی ۱۴۲ از سوره ی «نساء» فرموده است: ﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾ یعنی، منافقین می کوشند تا خدا را فریب دهند در صورتی که خداوند فریب دهنده ی آنهاست.

امام بغوی فرموده است که: مراد از این فریب دادن، آن است که نخست به آنها نوری اعطا می گردد؛ اما در موقعی که نیاز به آن می باشد، سلب می گردد، و آن زمانی است که مؤمنان نیز احساس خطر می کنند که مبادا نور ما هم سلب گردد؛ لذا به بارگاه خداوند دعا می کنند که نور ما را تا آخر برقرار بدار، چنان که ذکر این دعا در آیه ی ۸ از سوره ی «تحریم» آمده است: ﴿يَوْمَ لَا يَجْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ﴾ (۱).

در «صحیح مسلم» و «مسند امام احمد» و «سنن دارقطنی» در حدیث مرفوعی از حضرت جابر بن عبدالله روایت است که در ابتدا به همه مؤمنان و منافقان نور اعطا می گردد، چون به پل صراط می رسند نور منافقان سلب می گردد، و در «تفسیر مظهري» در بین این دو روایت چنین تطبیقی بیان شده



است که به آن دسته از منافقین که در زمان خود آن حضرت ﷺ، بوده‌اند، در ابتدا مانند کفار نوری داده نمی‌شود، اما به منافقین بعد از زمان آن حضرت ﷺ، از آن جهت که سلسله‌ی وحی قطع شده و بدون وحی قطعی، نمی‌توان به کسی منافق گفت، اگر چه منافق گفته نمی‌شود، ولی خداوند می‌داند که در دل چه کسی، ایمان وجود دارد و در دل چه کسی ایمان نیست، پس کسانی که نفاقشان در علم خدا باشد، اگر چه در ظاهر نفاقشان آشکار نشده است، در ابتدا به آنان نوری عطا می‌گردد و بعداً سلب می‌شود، و این دسته منافقین در امت محمدی کسانی هستند که قرآن و حدیث را مورد تحریف قرار داده و معنای آن را تغییر می‌دهند، و موافق نظر خویش مقصود آن را بیان می‌نمایند، نعوذ بالله منه.

اسباب نور و ظلمت میدان حشر

در این مقام از تفسیر مظهري، با استناد به قرآن و حدیث، اسباب نور و ظلمت میدان حشر، بیان شده است، که از نظر تحقیقات علمی اهمیّت بیشتری دارد؛ لذا من آن را در اینجا نقل می‌کنم که: «لعل الله یرزقنا نوراً». امام ابوداؤد و ترمذی از حضرت بریده، و ابن ماجه از حضرت انس، حدیث مرفوعی نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ، فرموده است که: مژده دهید کسانی را که در شبهای تاریک به سوی مسجد می‌روند به نوری کامل در روز قیامت. و در این خصوص روایاتی از حضرت سهل بن سعد، زید بن حارثه، ابن عباس، ابن عمر، حارث بن وهب، ابوامامه، ابوالدرداء، ابوسعید خدری، ابوموسیٰ، ابوهریره، عایشه ی صدیقه و غیره رضوان الله علیهم اجمعین نیز منقول است^(۱).

در «مسند» امام احمد و «طبرانی» از حضرت ابن عمر روایت شده که

رسول خدا ﷺ، فرمود: «من حافظ علی الصلوات كانت له نوراً و برهاناً و نجاتاً يوم القيامة و من لم يحافظ عليها لم يكن له نوراً و لا برهاناً و لا نجاتاً وكان يوم القيامة مع قارون و هامان و فرعون» یعنی، کسی که هر پنج نماز را پاسداری کند، (که آنها را با آداب در اوقاتش ادا بکند) آن نماز در روز قیامت در حق او نور و برهان و نجات قرار می‌گیرد، و کسی که آن را محافظت نکند نور و برهان و نجاتی برای او نمی‌باشد، و او با قارون، هامان و فرعون حشر می‌گردد.

طبرانی از حضرت ابوسعید روایت کرده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: کسی که سوره‌ی «کهف» را بخواند چنان نوری در روز قیامت به او می‌رسد، که از مکانش تا مکه نورافشانی می‌کند و در روایت دیگری آمده است که هر کسی در روز جمعه سوره‌ی «کهف» را تلاوت بکند، در قیامت از قدمهای او تا ارتفاع آسمان نوری می‌درخشد.

امام احمد از حضرت ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هر کسی یک آیه از قرآن را تلاوت کند آن آیه برای او در روز قیامت نوری واقع می‌شود.

دیلمی از حضرت ابوهریره حدیث مرفوعی روایت کرده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: درود خواندن بر من موجب حصول نوری بر روی پل صراط می‌باشد.

طبرانی از حضرت عباد بن الصامت روایت کرده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: موهایی که در اثر تراشیدن سر، پس از فارغ شدن از احرام حج یا عمره بر زمین می‌ریزند در روز قیامت به نوری تبدیل می‌گردند.

در مسند بزار از حضرت ابن مسعود مرفوعاً روایت است که رمی جمرات در منی در روز قیامت به نور تبدیل می‌گردد.

طبرانی با سند جید از حضرت ابوهریره مرفوعاً روایت کرده است، کسی که در جهاد فی سبیل الله تیری بیندازد، آن تیر برای او در روز قیامت



نوری خواهد بود.

بیهقی با سند منقطع در «شعب الایمان» از حضرت ابن عمر مرفوعاً روایت کرده است، در برابر هر مویی از ذاکر چون در بازار ذکر بکنند، در قیامت نوری اعطا می‌گردد.

طبرانی از حضرت ابوهریره مرفوعاً نقل کرده است کسی که مصیبت و مشقتی را از مسلمانی برطرف کند، خداوند بر پل صراط دو شعبه‌ی نور برای او درست می‌کند که جهان از آن روشن می‌گردد که تعداد آن را بجز خداوند کسی دیگر نمی‌داند.

در «صحیح بخاری» و «مسلم» از حضرت ابن عمرو و در «صحیح مسلم» از حضرت جابر و در «مستدرک حاکم» از حضرت ابوهریره و حضرت ابن عمرو و در «طبرانی» از ابن زیاد روایت شده است که رسول خدا ﷺ، فرمود:

«ایاکم والظلم فانه هو الظلمت یوم القیمة» یعنی شما خود را از ظلم دور سازید که ظلم در قیامت به ظلمات و تاریکی تبدیل می‌شود.

نعوذ بالله من الظلمت و نسأله النور التام یوم القیمة.

﴿ یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذینَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ ﴾ یعنی موقعی که در آن روز مردن و زنان منافق به اهل ایمان می‌گویند اندکی برای ما انتظار بکشید تا ما نیز از نور شما استفاده کنیم.

﴿ قیلَ اَرْجِعُوا وَاذْءَاکُمْ فَاتْمِسُوا نُوراً ﴾ به آنان گفته می‌شود به پشت سرتان برگردید به جایی که در آن نور توزیع شده است. در آنجا از نور جستجو کنید، و این پاسخ را یا مؤمنان و یا فرشتگان به آنها می‌گویند^(۱).

﴿ فَضْرَبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَهْرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴾ یعنی منافقین بعد از شنیدن پاسخ مؤمنین یا فرشتگان، به جایی که نور توزیع

شده بود، برمی‌گردند و در آنجا چیزی نمی‌یابند، باز بر می‌گردند و مؤمنان را نمی‌بینند، بلکه بین آنان و مؤمنین دیواری حایل می‌گردد که جانب داخلی آن را رحمت و جانب خارجی آن را که جایگاه منافقین است عذاب فرا گرفته است.

در «روح المعانی» از قول ابن زید نقل شده است که آن دیوار، دیوار «اعراف» است که بین مؤمنان و کفار حایل می‌شود، و بعضی دیگر آن را دیواری غیر از دیوار اعراف گفته‌اند، و دری که در این دیوار گذاشته شده است شاید بخاطر آن است که در میان مؤمنان و کفار گفتگویی برقرار شود، و یا این که محل عبور مؤمنین است که بعداً بسته می‌شود.

فایده: در خصوص این نور ذکری از کفار به میان نیامد؛ زیرا احتمال وجود ندارد تا نوری نصیب آنان گردد، ولی در خصوص نور منافقین دو روایت آمده است که مطابق قول اول اصلاً نوری به آنان نمی‌رسد، و مطابق قول دوم، بعد از رسیدن به پل صراط از آنان سلب می‌گردد، و دیواری بین آنان و اهل ایمان حایل می‌گردد.

از مجموع اینها معلوم می‌گردد که عبور از جهنم به واسطه‌ی پل صراط فقط مختص مؤمنین است، کفار و مشرکین نمی‌توانند از پل عبور کنند؛ بلکه به درهای جهنم در آن، انداخته می‌شوند. و مؤمنان از پل صراط می‌گذرند و مؤمنین گنهکاری که جهت مجازات خویش باید مدتی در جهنم باشند، از پل صراط در آن می‌افتند، و بقیه‌ی مؤمنین صحیح و سالم از پل عبور کرده، وارد بهشت می‌شوند^(۱).

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ﴾ آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های اهل ایمان برای ذکر خداوند و برای قرآنی که بر آنان نازل شده نرم و خاشع گردد، مراد از خشوع قلب، نرم شدن

۱ - کما مرح به الشاه عبدالقادر الدهلوی و يؤیده مافی الروح ههنا.



آن و پذیرفتن موعظه و پند و اطاعت است^(۱).
 خشوع برای قرآن، آن است که انسان برای اطاعت کامل از احکام و
 اوامر و نواهی آن، آماده باشد، و در عمل کردن بر آنها سستی و ضعف
 به خود راه ندهد^(۲).

این عتاب و تنبیهی برای اهل ایمان است. و از حضرت عبدالله بن
 عباس روایت است که خداوند در قلوب بعضی از مؤمنان از نظر عمل،
 اندکی سستی احساس نمود که این آیه را رای آنان نازل فرمود^(۳).

امام اعمش فرموده است که: بعد از ورود به مدینه مقداری سهولت
 معاش و آرامش حاصل شد، و در کوشش و جدیت بعضی در عمل حسب
 معمول سابق سستی و ضعف پدید آمد که این آیه به جهت آن نازل شد^(۴).
 در روایت ابن عباس که ذکر گردید، این نیز آمده است که این آیه که
 مشتمل عتاب است، سیزده سال پس از آغاز نزول قرآن نازل شد^(۵).

در «صحیح مسلم» از ابن مسعود روایت شده است که پس از چهار
 سال از مشرف شدن ما به اسلام، به وسیله‌ی این آیه مورد عتاب و تنبیه قرار
 گرفتیم، والله اعلم.

در هر حال، حاصل این عتاب و تنبیه، تعلیم مؤمنین است، تا برای
 خشوع کامل و عمل صالح، مستعد شوند؛ زیرا اساس همه‌ی اعمال خشوع
 قلب است^(۶).

آیا هر مؤمن صدیق و شهید است؟

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشَّٰهِدَٰءُ﴾ از این آیه
 معلوم گردید که می‌توان به هر مؤمن صدیق و شهید گفت، حضرت قتاده و

۲ - روح المعانی.

۴ - روح المعانی.

۶ - ابن کثیر.

۱ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر.

۵ - رواه عنه ابن ابی حاتم.

عمرو بن میمون بنابر همین آیه گفته‌اند که: هر کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد، صدیق و شهید است.

ابن جریر از حضرت براء بن عازب روایت نموده است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: «مؤمنی أمتی شهداء» یعنی همه‌ی مؤمنان امت من شهدا هستند، و او در مقام استدلال این آیه را تلاوت نمود.

ابن ابی حاتم از حضرت ابوهریره روایت کرده است که روزی چند تن از صحابه‌ی کرام نزد او بودند، و او خطاب به آنان فرمود: «کلکم صدیق و شهید» یعنی همه‌ی شما صدیق و شهید هستید، مردم تعجب نموده به او گفتند که ای ابوهریره چه می‌گویی؟ او فرمود: اگر بر قول من یقین ندارید، این آیه را تلاوت کنید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشَّٰهَدَآءُ﴾ ولی از آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی «نساء» ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّٰدِقِينَ وَالشَّٰهَدَآءِ وَالصَّٰلِحِينَ﴾ استفاد می‌شود که هر مؤمنی صدیق و شهید نیست، بلکه به عالی‌ترین گروه مؤمنان صدیق و شهید اطلاق می‌گردد؛ زیرا در این آیه همراه انبیا، سه گروه از عموم مؤمنین به صورت ویژه ذکر گردید: صدیقین، شهدا و صالحین، بدیهی است که مصداق و مفهوم هر یکی از دیگری جداست، در غیر این صورت نیازی به ذکر جداگانه هر یکی نبود؛ بنابر این بعضی فرموده‌اند که صدیقین و شهدا در حقیقت گروه اعلی و خاص مؤمنان هستند، که دارای صفاتی عالی می‌باشند، و نتیجه اطلاق صدیق و شهید نسبت به کل مؤمنین در اینجا آن است، که هر مؤمنی از یک حیث در حکم صدیقین و شهدا و در زمره‌ی آنان ملحق می‌باشد.

در «روح المعانی» آمده است که مناسب آن است که مراد از: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آن دسته از مؤمنین قرار داده شوند، که ایمان کامل داشته و به طاعات پایبند باشند، و به مؤمنی که غرق در غفلت و شهوات است،



نمی توان صدیق و شهید گفت، و این نظر از آنجا مؤید است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «اللّعانون لا یكونون شهداء» که لعنت کنندگان، مردم در زمره ی شهدا شامل نمی باشند، باری حضرت فاروق اعظم فرمود: شما را چه شده است که مردم را می بینید که عزّت و آبروی کسی را از بین می برند و جلوی آنها را نمی گیرید، و آن را ناگوار نمی دانید؟ مردم عرض کردند که از بدزبانی او می ترسیم، که اگر چیزی بگوییم به عزّت و آبروی خود ما لطمه می خورد، حضرت فاروق اعظم فرمود که: اگر چنین است شما نمی توانید جزو شهدا باشید، ابن اثیر پس از نقل این روایت مقصودش را چنین توضیح داده است، که چنین مدهانت کنندگانی در روز قیامت جزو شهدایی که در قبال امتّهای انبیای سابقین شهادت می دهند، نمی باشند^(۱).

در «تفسیر مظهری» آمده است که مراد از ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در این آیه فقط کسانی هستند که در عهد مبارک آن حضرت ﷺ، ایمان آورده و به صحبت او مشرف شده اند.

و در آیه عبارت ﴿هُمْ الصّٰدِقُونَ﴾ که کلمه ی حصر می باشد، بر این مطلب دلالت دارد، که مقام صدّیقت در اصحاب کرام منحصر می باشد. حضرت مجدّد الف ثانی فرموده است که: تمام صحابه ی کرام حامل کمالات نبوّت بودند؛ کسی که یک بار در حالت ایمان داری رسول خدا ﷺ، را دیده است، او در کمالات نبوّت مستغرق شده است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي
بدانید که زندگی دنیا همین بازی و تماشا و آرایش و خودآرایی بین شما و تلاش کثرت در

الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ
اموال و اولاد است، مانند بارانی که در شگفت آورد کشاورزان را سبزه‌ی آن، باز قوی می‌شود

فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ
پس می‌بینی آن را زرد، پس می‌شود خرد شده و در آخرت عذاب شدید هست و آمرزش

مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿۲۰﴾ سَابِقُوا إِلَى
از طرف خداوند و رضامندی، و نیست زندگی دنیا جز کالای فریب. بدوید به سوی

مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ
آمرزش پروردگار خویش، و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است،

أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
آماده شده است برای کسانی که یقین کرده‌اند به خدا و رسولان او، این است فضل خدا که

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾
می‌دهد به کسی که بخواهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

خلاصه‌ی تفسیر

بدانید که حیات دنیوی (در مقابل آخرت قابل اعتنا نیست؛ زیرا که آن فقط لهو و لعب و (نوعی) زینت (ظاهری) و افتخار بر یکدیگر است، (در حدّ قوّت و جمال و هنر و کمال دنیا) و نشان دادن برتری خود بر دیگران در اموال و اولاد، (مقاصد دنیا چهار چیز است، در طفولیت لهو و لعب، و در جوانی زینت و تفاخر، و در پیری ازدیاد مال و اولاد، و تمام این مقاصد فانی و خواب و خیالی بیش نیستند، و مثال آنها) مانند بارانی است (که بیارد و) محصول (مزرعه)، کشاورز را به تعجب و امید دارد، سپس آن (مزرعه) خشک می‌شود، پس آن را زرد می‌بینی، سپس خرد می‌شود، (هم چنان دنیا چند روز بهاری است که بعداً زوال و اضمحلال می‌آید، این است



وضع دنیا) و (کیفیت) آخرت (آن است که) در آن (دو چیز وجود دارد یکی) عذاب شدید (برای کفار) و (دوم) مغفرت و رضامندی از طرف خدا (برای اهل ایمان) می باشد، (و هر دو باقی هستند، پس آخرت نیز باقی است) و زندگی دنیا (فانی است؛ زیرا آن) فقط اسباب فریب بازی است، (و تفسیر آن در اواخر «آل عمران» گذشت) پس چون متاع دنیا فناپذیر و ثروت آخرت که در اثر برکت ایمان به دست می آید باقی می باشد، پس شما باید) به سوی پروردگار خویش بشتابید، و به سوی چنان بهشتی که وسعت آن برابر با وسعت آسمانها و زمین است (کمتر از میزان فوق منتفی است، نه بیشتر از آن که) برای کسانی آماده شده است که به خدا و رسولان او ایمان داشته باشند، این (مغفرت و رضوان) فضل خداست که آن را به کسی که بخواهد عنایت می کند، و خداوند صاحب فضل بزرگی است، (و این اشاره به آن است که نباید کسی به اعمال خود مغرور باشد، و ادّعا کند که استحقاق جنت مبتنی بر اعمال است، بلکه آن فقط فضل خداوندی است، که مدار آن بر اراده ماست، ولی ما انعامات خویش را بنابه اراده خود معلّق می کنیم، و اگر می خواستیم اراده نمی کردیم؛ زیرا القدرة تتعلق بالصدّین).

معارف و مسایل

آیات گذشته مشتمل بر وضعیت اهل جنت و اهل جهنّم بود که در آخرت تحقّق می یابد و ابدی می باشد و بزرگترین علت محرومیت انسان از نعمتهای آخرت و گرفتاری به عذاب، لذات دنیای فانی و دل بستگی به آن و غفلت از آخرت است؛ لذا در این آیات عدم اعتماد بر دنیای فانی بیان می گردد.

اولاً آنچه از بدو آفرینش تا پایان زندگی پیش می آید، و اهل دنیا

ضمن فرو رفتن در آنها بدان می نازند، بیان شده است، که چکیده‌ی زندگی دنیا به ترتیب، این چند امور و چند حالت می باشند: نخست لعب سپس لهو و بعد زینت و آنگاه تفاخر بر کثرت اموال و اولاد.

لعب بازی است که در آن هیچ نوع فایده‌ای مد نظر نباشد، مانند حرکات بچگانه کودکان. و لهو آن بازی است که مقصود اصلی در آن تفریح و وقت گذرانی است، که در ضمن آن فایده‌ای مانند ورزش و غیره وجود دارد. مانند بازیهای بچه‌های بزرگ، چون فوتبال، شنا، نشانه‌گیری و غیره. در احادیث بازیهای نشانه‌گیری و شنا و تیراندازی را به نیکی یاد فرموده‌اند. زینت بدن و لباس امر معروف است. و هر انسانی این ادوار را می‌گذراند که سالهای اول عمر در بازی خالص (لعب) می‌گذرد و سپس نوبت به لهو می‌رسد و پس از آن مردم به آرایش بدن و لباس می‌پردازد، سپس در فکر مسابقه با هم عصر و هم سالان خود بر می‌آید و داعیه‌ی افتخار در آنها پدید می‌آید.

اگر توجه بفرمایید، انسان به هر دورانی که با این ترتیب بر وی می‌گذرد، قانع می‌باشد، و آن را از همه بهتر می‌داند، و چون از دوره‌ای به دوره دیگر پا می‌گذارد دوره‌ی پیشین در منظر او ضعیف و بی‌هوده می‌نماید. بازیهایی را که بچه‌ی خردسال، در دوره‌ی ابتدایی، سرمایه‌ی زندگی خود می‌پندارد، اگر کسی آنها را از او بگیرد به اندازه‌ای ناراحت می‌شود که از شخص بزرگی ثروت و مال و زندگیش گرفته شود، اما پس از گذشت از این دوره، حقیقت امر بر او آشکار می‌شود که آنچه را سرمایه‌ی زندگی می‌پنداشت، چیزی نبود، بلکه همه خرافات بودند.

انسان در کودکی به لهو و لعب، و در جوانی به زینت و تفاخر و در پیری در فکر تکاثر اموال و اولاد، مشغول شده، با شمارش ثروت و مال و ازدیاد نسل و نژاد مسرور می‌گردد؛ هم چنان‌که لغو بودن دوران بچگی در



جوانی ظاهر می‌گردد، حرکات جوانی در پیری، بیهوده معلوم خواهند شد، و اکنون آخرین منزل پیری فرا رسیده است که در این دوره افتخار بر کثرت ثروت و مال و اولاد و عزت و مقام سرمایه زندگی و مقصد اعظم قرار گرفته است، قرآن می‌فرماید، این حالت هم، زودگذر و فانی است، و دور بعدی دور برزخ و پس از آن قیامت است، و در فکر اینها باید بود، که اصل هستند؛ و قرآن کریم بدین ترتیب زوال پذیری و غیر قابل اعتماد بودن همه‌ی این مشاغل و مقاصد دنیوی را بیان نموده است، و سپس با ذکر مثالی آن را چون مزرعه‌ای فرض نموده است.

﴿ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا ﴾

«غیث» به معنای باران است، و لفظ کفار هرگاه در مقابل مؤمنین بیاید، معنایش معروف و آشکار است، اما معنای لغوی آن کشاورز می‌باشد که بعضی در این آیه معنای دوم را مراد گرفته‌اند، و مقصود آیه را چنین بیان کرده‌اند که هم چنان‌که در اثر بارش باران، زرع و سایر نباتات دیگر می‌رویند، و چون سرسبز می‌شوند، کشاورز از آن شاد می‌شود.

بعضی از حضرات مفسرین معنای معروف کفار را در اینجا نیز در نظر گرفته‌اند، که کافران از آن خوشحال می‌گردند، اشکالی در اینجا پیش می‌آید؛ سرور حاصله از مشاهده سرسبزی مخصوص کفار نیست؛ زیرا مسلمانان نیز از آن خوشحال می‌گردند، مفسرین در پاسخ به آن فرموده‌اند که: میان مسرت کفار و مؤمنین تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد، که رخ فکر مؤمن در هنگام خوشحالی به سوی خدا برمی‌گردد، و یقین می‌کند که همه‌ی آنها نتیجه‌ی قدرت و حکمت و رحمت اوست و آن را هدف زندگی قرار نمی‌دهد، و با این خوشی در فکر آخرت قرار می‌گیرد؛ لذا مؤمنی که به مقتضای ایمان عمل می‌کند، با حصول بزرگترین ثروت دنیا، چنان مسرور نمی‌گردد که کافر به آن شاد می‌گردد؛ بنابراین در اینجا این

خوشی و مسرت به سوی کفار نسبت داده شد.

سپس خلاصه‌ی این مثال را چنین بیان فرمود که: این مزرعه و نباتات و گل‌های گوناگون، چون و شاداب می‌گردند، همه‌ی بینندگان، بویژه کفار، از مشاهده آنها بسیار شاد و سرمست می‌شوند؛ ولی سرانجام، به سوی خشکی برمی‌گردند، که نخست زرد می‌شوند بعداً بطور کامل خشک شده و ریز ریز می‌شوند. هم چنین است وضع انسان که در ابتدا تر و تازه و زیبا دارای صورتی نیکو می‌باشد، و این مراحل را از کودکی تا جوانی در این حالت طی میکند؛ ولی سرانجام پیری می‌آید و از تر و تازگی بدن به تدریج می‌کاهد، و حسن و جمال پایان می‌یابد، و بالاخره می‌میرد و خاک می‌شود، پس از بیان زوال پذیری و بی‌ثباتی دنیا، برای متوجه نمودن به اصل مقصد که آخرت باشد، احوال آن را چنین بیان فرموده است:

﴿وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْرِبَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ﴾ یعنی انسان حتماً در آخرت به یکی از این دو حالت خواهد رسید که حالتی از آن کفار است، که برای آنها عذابی شدید وجود دارد؛ دوم حالت مؤمنان است که از جانب الله برای آنان مغفرت و رحمت مقرر می‌گردد.

در اینجا عذاب قبل از مغفرت ذکر گردید؛ زیرا مست و مغرور بودن در دنیا پیشاپیش ذکر گردید که نتیجه‌ی آن عذاب شدید است، و در مقابل عذاب شدید دو چیز ذکر گردید: مغفرت و رضوان، که به این مطلب اشاره دارد که آمرزش گناهان و اشتباهات خود نعمتی است که در نتیجه‌ی آن، مردم از عذاب نجات می‌یابد، اما در اینجا به همین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه آنان ضمن رهایی از عذاب، با نعمتهای دایمی بهشت سرافراز می‌شوند، که آن در نتیجه‌ی رضوان و خشنودی حق تعالی حاصل می‌شود. سپس حقیقت دنیا را در الفاظی مختصر چنین بیان فرمود که:

﴿وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَعٌ اَلْغُرُوْرِ﴾ یعنی بعد از درک و فهم همه‌ی



مطالب فوق، برای انسان عاقل و بصیر، نتیجه‌ی دیگری جز این نمی‌توان انتظار داشت، که سرمایه فریب بازی، سرمایه اصلی نیست که بتواند در وقت نیاز مؤثر و مفید ثابت بشود، و نتیجه‌ی ضروری بیان عذاب و ثواب آخرت و بی‌ثباتی دنیا، این است، که انسان نباید در لذات دنیا مستغرق باشد؛ بلکه می‌بایست بیشتر در فکر آخرت قرار گیرد، و این مطلب را در آیات بعدی چنین توضیح می‌دهد که:

﴿ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ﴾

یعنی به سوی مغفرت پروردگار خویش و جنتی که عرض آن، برابر عرض آسمان و زمین است، بشتابید. مراد از مسابقه می‌تواند این باشد که بر عمر و سلامتی و قدرت نمی‌توان اعتماد کرد؛ لذا در انجام اعمال نیک سستی و درنگ روا ندارید، مبادا بیماری یا عذری بیاید و شما را از انجام آنها باز دارد، و یا مرگ فرارسد، پس حاصل مسابقه این است که از عجز و ضعف و مرگ سبقت بجویید که قبل از آمدن آنها چنان اعمالی را ذخیره کنید که بتواند وسیله‌ی رسیدن به جنت باشد، و نیز می‌تواند مراد از مسابقه این باشد که در انجام اعمال نیک از دیگران پیشی بگیرید.

چنان که حضرت علی (کرم الله وجهه) در نصایح خویش فرموده است که: قبل از همه به مسجد بروید، و آخر از همه از آن بیرون بیاید.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که: در خط مقدم جبهه‌ی جهاد سبقت بگیرید، و حضرت انس فرموده است: بکوشید تا به تکبیر اولی نماز جماعت برسید^(۱).

در تعریف بهشت آمد که عرض آن برابر با عرض آسمان و زمین است، و در آیه‌ی ۱۳۳ از سوره‌ی «آل عمران» در خصوص این مضمون لفظ «سَمَوَاتٍ» با صیغه‌ی جمع آمده بود از آن معلوم می‌شود که مراد از آسمان

در اینجا همان هفت آسمان است، و منظور این است که وسعت هفت آسمان و زمین را یکی بکنید، پهنای جنت همان قدر است. و بدیهی است که طول هر چیز بیشتر از عرض آن است، در نتیجه، ثابت می‌گردد که وسعت بهشت از وسعت آسمانها و زمین بیشتر است، و گاهی لفظ عرض به طور مطلق به معنای وسعت به کار می‌رود که در این صورت در مقابل طول قرار نمی‌گیرد، در هر دو صورت هدف، بیان وسعت عظیم بهشت می‌باشد.

﴿ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾ در آیه ی قبلی، به سبقت گرفتن به سوی جنت و نعمت‌های آن، دستور داده شده بود و ممکن بود کسی چنین تصوّر بکند که بهشت و نعمت‌های بی‌زوال آن، نتیجه‌ی اعمال ما می‌باشد، و عمل ما برای حصول آن می‌تواند کافی باشد؛ خداوند در این آیه فرمود که: اعمال شما علت کافی برای جنت نیست، تا اعطای جنت ضروری باشد، اعمال تمام عمر آدمی نمی‌تواند عوض آن نعمت‌های الهی باشد که در دنیا به آنها نایل آمده است! پس چگونه این اعمال ما می‌توانند بهای نعمت‌های بی‌زوال بهشت قرار گیرند؛ پس هر کسی که وارد جنت می‌شود، به فضل و احسان خداوند متعال است، چنان‌که در «صحیحین» از حضرت ابوهریره در حدیث مرفوعی آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: عمل هیچ یک از شما نمی‌تواند او را نجات بدهد؛ اصحاب عرض کردند: که حتی شما را؟ آن حضرت ﷺ، فرمود: آری؛ من هم نمی‌توانم به وسیله‌ی عمل خویش وارد جنت شوم؛ مگر آن‌که فضل و رحمت الهی شامل حالم گردد^(۱).



مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ
هیچ آفتی در زمین و در بدنهای شما واقع نمی‌شود که نوشته نباشد در کتابی پیش از

أَنْ نُّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾ لَكِنَّا لَا تَأْسَوْا عَلَى
این‌که بیافرینیم آن را در دنیا، یقیناً این بر خدا آسان است. تا غمگین نباشید بر

مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
آنچه از دست رفته، و نه خوشحال شوید به آنچه به شما داده است، و الله راضی نمی‌شود

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
از هیچ تکبر کننده و افتخار کننده‌ای. آنان‌که بخیلی می‌ورزند و دستور می‌دهند مردم را

بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾
به بخیلی، و هر کسی که رو بگرداند، پس خداوند، اوست بی‌نیاز ستوده.

خلاصه‌ی تفسیر

هیچ مصیبتی در دنیا بر خود شما واقع نمی‌شود مگر آن‌که (کلاً) در کتابی (که لوح محفوظ باشد) نوشته شده است، قبل از آن‌که ما آن بدن‌ها را خلق کنیم، (تمام مصیبت‌های خارجی و داخلی مقدر هستند و) این نزد خداوند کار آسانی است، (که آنها را قبل از وقوع نوشت؛ چرا که او علم غیب دارد، و ما این گفته را از آن جهت بیان نمودیم)، تا آنچه از شما (سلامتی و مال و اولاد) فوت می‌شود (چنان) اندوهگین نباشید (که مانع تلاش رضای خدا و اشتغال به امور آخرت باشد، و در مشقت طبیعی هیچ مضایقه نیست) و به آنچه به شما عطا فرموده است (بدانید که از فضل او تعالی بوده است، لذا بر آن) تکبر نکنید؛ (زیرا تکبر نمودن به کسی شایسته است که استحقاقش ذاتی باشد،) و خداوند تکبر کننده (بر چیزی را که به مشیت و دستور دیگری به او رسیده است) و (نیز) افتخار کننده (بر آن) را

دوست نمی‌دارد، (اختیال، بیشتر بر ناز بر فضایل داخلی و فخر بر ناز بر اشیای خارجی مانند ثروت و مال و پُست و مقام بکار می‌رود؛ سپس بخل مورد مذمت قرار می‌گیرد که) کسانی که (شخصاً در اثر محبت دنیا از صرف کردن مال در حقوق پسندیده در نزد خدا) بخیلی می‌کنند، (هر چند در برآورده ساختن خواهش‌ها و گناهان اسراف و رزند) و (به این گناه نیز مرتکب شوند که) به دیگران بخیلی یاد می‌دهند (هدف از «الَّذِينَ» که در این ترکیب، بدل واقع شده است این نیست که وعید در قبال مجموعه‌ی این افعال است؛ زیرا بدیهی است که وعید بر هر خصلت بدی است، بلکه به این مطلب اشاره دارد که محبت دنیا چنان چیزی است که اغلب جالب صفات بد از قبیل اختیال و افتخار و بخل و غیره می‌باشد،) و (همین محبت دنیا است که گاهی منجر به روگردانی از حق می‌شود، که در خصوص آن چنین وعیدی آمده است که) هر کسی (از دین حق که یکی از فروع آن انفاق در راه خداست) اعراض کند، پس (به) خداوند متعال (ضرری نمی‌رساند؛ زیرا او از همه عبادات و اموال) بی‌نیاز است، (و در ذات خود کامل و) سزاوار حمد است.

معارف و مسایل

دو چیز از امور دنیا، انسان را از یاد خدا و فکر آخرت غافل می‌کند: یکی راحتی و عیش؛ که انسان از مستغرق شدن در آن، خدا را فراموش می‌کند، که جهت اجتناب از آن، راهنمایی در آیات گذشته آمده بود. دوم مصیبت و اندوه که بسا اوقات، انسان در اثر ابتلا به آن، نیز مأیوس شده، از یاد خداوند غافل می‌شود که در آیات مذکور این را بیان می‌فرماید.

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ﴾ یعنی هر مصیبتی که به شما در زمین یا بدنهای شما می‌رسد، همه



آنها را ما در کتاب لوح محفوظ، قبل از آفرینش مخلوقات، نوشته‌ایم، مراد از مصیبت در زمین، قحطی، زلزله، آفات مزارع، ورشکستگی در تجارت، تلف شدن مال و ثروت و مرگ دوستان و احباب است، و مصیبت در جان، شامل همه‌ی انواع و اقسام بیماری‌ها و جرح و شکستگی اعضا و غیره می‌باشد.

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ مقصود آیه، این است که هر نوع مصیبت و راحتی و غم و سروری که برای انسان در دنیا پیش می‌آید، خداوند متعال همه‌ی آنها را قبل از آفرینش انسان نوشته و مقدر نموده است، و این را از آن جهت به اطلاع شما رسانید که بر امور و احوال نیک و بد دنیا، بیشتر توجه نکنید، و بر آفت، مصیبت، ضرر و زیان آن زیاد حسرت و تأسف نخورید، و مال، متاع، راحتی و عیش آن، نیز تا آن حد مسرت آور نیست که در آن مستغرق شده، از آخرت غافل باشید.

حضرت عبدالله بن عباس فرموده است: هر انسانی از بعضی امور خوشحال و از بعضی دیگر غمگین می‌شود؛ اما شایسته بود چون برایش مصیبتی پیش می‌آید، بر آن صبر می‌کرد تا اجر و ثواب آخرت را کسب می‌نمود و چون راحتی و سروری برایش پیش می‌آمد، شکر می‌نمود و اجر و ثواب به دست می‌آورد^(۱).

در آیه‌ی بعدی تکبر و افتخار کردن بر راحتی، آرامش، ثروت و مال را مذمت نموده است که: ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ یعنی خداوند متعال تکبر و فخر کنندگان را دوست نمی‌دارد. بدیهی است وقتی خداوند آنان را دوست نداشته باشد، از آنان بغض و نفرت دارد اما در آیه به دوست نداشتن تعبیر فرمود؛ شاید به این مطلب اشاره باشد که انسان عاقل و وظیفه دارد که دوراندیش باشد و هر کاری را که انجام می‌دهد، بیندیشد که آیا

مورد پسند خدا واقع شده است یا خیر؟! بنابر این در اینجا نیز پسندیدن را ذکر نمود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
ما رسولان خود را با نشانی‌هایی فرستادیم و با آنان کتاب نازل کردیم و ترازو

لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ
تامرمد راست قرار گیرند با انصاف، و ما نازل کردیم آهن را که در آن جنگ شدید و منافع

لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ
برای مردم هست، و تا دریابد خدا که چه کسی کمک می‌کند به او و رسولان او نادیده،

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

بی‌شک خداوند توانا، غالب است.

خلاصه‌ی تفسیر

ما (جهت اصلاح آخرت) پیامبران خود را با احکام واضح، فرستادیم، و همراه با آن کتاب و (در این کتاب خاص دستور به) انصاف را (که متعلق به حقوق العباد است) نازل کردیم تا مردم (در ادای حقوق الله و حقوق العباد) بر اعتدال استوار باشند، (این شامل کل شریعت است که معتدل بین الافراط والتفريط می‌باشد)، و ما آهن را آفریدیم که در آن بیم شدیدی است (تا به وسیله آن نظم جهان برقرار بماند؛ زیرا جلوی بسیاری از بی‌بند و باریها با بیم و ارعاب، گرفته می‌شود)، و (علاوه بر این) انواع فواید (در آن) برای مردم هست (چنان که بیشتر کالاها از آهن ساخته می‌شود)، و (آهن را بدان جهت آفریدیم) تا خداوند (به ظاهر) بداند که چه کسی نادیده به (دین) او و رسولانش کمک می‌کند؛ (زیرا در جهاد به کار



گرفته می شود که نفع اخروی آن است و دستور به جهاد بدان جهت نیست که خدا به آن نیاز دارد؛ زیرا) خداوند متعال (خود) قوی مقتدر (بلکه به خاطر آن ثوابی است که برای شما در نظر گرفته است).

معارف و مسایل

هدف اصلی از فرستادن انبیا و نازل کردن کتابها

استوار داشتن مردم بر عدل و انصاف است

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ﴾ معنای لغوی لفظ «بینات» اموری واضح و روشن است، و مراد از آن ممکن است احکام واضح باشد؛ چنان که در خلاصه‌ی تفسیر به آن ترجمه شد، و نیز ممکن است مراد از آن، معجزات و دلایل واضح بر نبوت و رسالت باشد^(۱).

ذکر جداگانه‌ی نزول کتاب در آیه‌ی ﴿ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ ﴾ بعد از ذکر «بینات» ظاهراً مؤید این تفسیر است که مراد از بینات معجزات و دلایل باشد، و جهت تفصیل احکام، نزول کتاب ذکر گردید؛ علاوه بر نزول کتاب چیز دیگری نیز به نام میزان نازل شده است و میزان در اصل به وسیله‌ای گفته می شود که چیزها را بدان وزن کنند و عموم ترین شکلش ترازو است؛ میزان علاوه بر ترازو، سایر آلات گوناگون و رایجی را که برای وزن اشیای گوناگون ایجاد می شوند، مانند وسایل سنجش نور، باد و باران و غیره را نیز شامل می شود، در این آیه همچون کتاب، برای میزان هم، لفظ نازل کردن آمده است، و مراد از انزال میزان، انزال آن احکامی است که در خصوص به کار بردن ترازو و برقرار کردن عدل انصاف، نازل شده‌اند.

قرطبی فرموده است که: انزال در اصل مخصوص کتاب است، وضع و

ایجاد ترازو از متعلقات آن قرار داده شده است، چنانکه نظایر آن در کلام عرب موجود است. گویا مفهوم کلام چنین است: ﴿أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ وَوَضَعْنَا الْمِيزَانَ﴾ یعنی ما کتاب را نازل کردیم و ترازو را پدید آوردیم، این مطلب با آیه ۷ سوره ی «رحمن» تأیید می‌گردد که فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ که در آن برای میزان لفظ «وضع» به کار رفته است.

در بعضی روایات آمده است که ترازو در حقیقت بر حضرت نوح نازل شده بود، و به او حکم شد که با آن وزن کرده حقوق دیگران را کاملاً پرداخت نماید، والله اعلم.

بعد از کتاب و میزان، نزول چیز دیگری یعنی حدید نیز بیان گردیده است، و مراد از نازل کردن آن، آفریدن آن است، چنانکه در آیه ششم از سوره ی «زمر» در باره ی چهارپایان نیز لفظ «انزال» به کار رفته است، در صورتی که آنها از آسمان نازل نشده‌اند، چنانکه فرمود: ﴿وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾ مراد از «انزال» در اینجا به اتفاق علما خلق است که از آفرینش با لفظ انزال تعبیر نمود، تا بدین معنا اشاره ای باشد که آنچه در این جهان هست همه از این جهت «منزل من السماء» هستند، که قبل از آنکه آفریده شوند، در لوح محفوظ نوشته شده‌اند^(۱).

برای نازل کردن «حدید» دو حکمت در آیه بیان شده است: اوّل آنکه در اثر حدید مخالفان را رعب و بیم فرا می‌گیرد، و می‌توان سرکشان را به وسیله آن پایبند احکام الهی و عدل و انصاف قرار داد.

دوم آنکه خداوند منافع زیادی در آن برای مردم به ودیعت گذاشته است، در همه صنایع اختراعات و مصنوعات که در دنیا بوده و هست و خواهد بود، نیاز به آهن هست که هیچ یک از آنها بدون آهن راه نمی‌افتد. فایده: این امر نیز در اینجا قابل توجه است که هدف اصلی ارسال رسل



و انزال کتاب و ایجاد میزان، برقرار نمودن عدل میان مردم است؛ ﴿لِيَقُومَ
النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ یعنی مردم بر انصاف و عدل استوار گردند.

سپس با امر سوم یعنی نازل کردن آهن ایجاد آن را بیان نمود که این هم
در حقیقت برای تکمیل عدل و انصاف است، که هدف از ارسال رسل و
انزال کتب بود؛ زیرا انبیاء علیهم السلام، و کتب آسمانی، دلایل واضح و روشن، جهت
عدل و انصاف می آورند و در صورت عدم عدل و انصاف از عذاب آخرت
می ترسانند و میزان، حدودی را بیان می کند که به وسیله‌ی آن انصاف
استوار بماند؛ اما وقتی سرکش و معاندی با دلیل قانع نمی شود و حاضر هم
نیست بر عدالت ترازو گردن نهد، اگر آزاد گذاشته شود، نخواهد گذاشت در
دنیا عدل و انصاف برقرار شود، پس باید به وسیله‌ی آهن و شمشیر او را
پایبند کرد، که سرانجام، ارباب حکومت در صورت اجبار، آن را به کار
می گیرند.

فایده‌ی دوم: در اینجا این امر نیز قابل توجه است که قرآن کریم برای
اقامه‌ی عدل و انصاف دو چیز یعنی کتاب و میزان را اصل قرار داده است؛
زیرا احکام ادای حقوق و جلوگیری از کمی و بیشی با کتاب معلوم
می شود، و با میزان سهام متعلق به دیگران متعین می گردد، و هدف از «انزال»
آن دو را، ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ قرار داد، و ذکر حدید بعد از آنها بدین
معنا اشاره دارد که به کار گرفتن آهن جهت اقامه عدل و انصاف، هنگامی
ضروری می باشد، که وسیله‌ی اصلی اقامه‌ی عدل و انصاف، مؤثر قرار
نگیرد.

پس ثابت می شود که وسیله‌ی اصلی اصلاح خلق خدا و اقامه‌ی عدل
و انصاف بین آنان، تعلیم و تربیت اذهان است، و فشار قدرت از ناحیه دولت
برای این نیست؛ بلکه برای هموار نمودن راه به هنگام ضرورت می باشد. و
امر حقیقی، تعلیم، تلقین و تربیت اذهان می باشد.

﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ در اینجا «و ليعلم» با حرف عطف آمده است. در «روح المعانی» چنین بیان شده است که آن بر جمله‌ای محذوف، عطف است، یعنی «لینفعهم» و مقصود آیه این است که ما آهن را بدین جهت آفریدیم تا ترس از آن بر دل مخالفان بیفتد، و نیز بدین جهت که مردم در صنعت و حرفه از آن بهره گیرند، تا خداوند در ظاهر دریابد که مردم توسط آلات حرب مددکار خدا و رسولش هستند، و برای دین جهاد می‌کنند، ذکر لفظ «در ظاهر» از نظر قانونی بدین جهت گفته شد که خداوند متعال ذاتاً از قبل به همه چیز واقف و داناست، و چون انسان عمای را انجام می‌دهد و آن در نامه‌ی اعمال او نوشته می‌شود، این به اعتبار قانون ظاهری است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ
و ما فرستادیم نوح و ابراهیم را و قرار دادیم در نسل آن دو، پیامبری را و کتاب را

فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ
پس بعضی از آنها راه‌یابند، و بسیاری از آنها نافرمانند. باز فرستادیم بر رد پای آنان

بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ ءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا
رسولان خود را، و فرستادیم پشت سر، عیسی پسر مریم را، و دادیم به او انجیل، و گذاشتیم

فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا
در دل‌های پیروان او نرمی و مهربانی، و ترک دادن دنیا را که آنها از سر خود اختیار کرده بودند،

مَا كَتَبْنَا عَلَيْهَا إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
ننوشته بودیم آن را بر آنها مگر برای تلاش رضای خدا، پس ملاحظه نکردند آن را حق ملاحظه‌اش،

فَاتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا
پس دادیم ما به ایمانداران آنان، مزد شان را و بسیاری از آنها نافرمانند. ای



الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ
ایمانداران بترسید از خدا و یقین کنید به رسول او، می دهد به شما دو برابر از رحمت خویش،

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ
و مقرر می کند برای شما نوری که بروید به آن، و می آمرزد شما را، و خداوند آمرزنده،

رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ
مهربان است. تا ندانند اهل کتاب که نمی توانند بیابند چیزی از فضل خدا را و

أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾
اینکه بزرگی بدست خداست، می دهد آن را به هر کسی که بخواهد و فضل خداوند بزرگ است.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما نوح و ابراهیم (علیهم‌السلام) را (جهت اصلاح آخرت) به عنوان پیامبر فرستادیم و پیامبری و کتاب را در نسل آنان جاری ساختیم، (بعضی از اولاد آنها را پیامبر، و بعضی از آن پیامبران را صاحب کتاب قرار دادیم)، پس (کسانی که این پیامبران به نزد آنها آمدند) بعضی از آنها هدایت یافته و بسیاری از آنان راه نافرمانی را پیش گرفتند، (و این پیامبران دارای شریعت مستقل بودند، و بعضی از آنان صاحب کتاب نیز بودند مانند حضرت موسی علی‌السلام، که از نسل نوح و ابراهیم علیهم‌السلام، بود، و بعضی دیگر مانند حضرت هود و حضرت صالح علیهم‌السلام، اگر چه صاحب کتاب نبودند؛ زیرا صاحب کتاب بودن آنها نقل نشده است، ولی شریعت آنان مستقل بود، به هر حال پیامبران بسیاری را که صاحب شریعت بودند فرستادیم،) پس در پی آنان رسولان دیگر را (که صاحب شریعت مستقلی بودند) یکی بعد از دیگری فرستادیم (چنان که بعد از حضرت موسی علی‌السلام، جهت تکمیل و عمل کردن به احکام تورات، به طور متناوب پیامبران بسیاری آمدند) و پس از آنها

صاحب شریعت مستقلی) عیسیٰ بن مریم را فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و (مردم امت او به دو گروه تقسیم شدند: یکی پیروانش که بر او ایمان آوردند، دوم انکار کنندگان) ما در قلوب کسانی که از او اتباع کرده بودند، (گروه اول) شفقت و ترحم (که از اخلاق حمیده است، نسبت به یکدیگر،) پدید آوردیم (چنان که در آیه ی ۲۹ سوره ی «فتح» در خصوص صحابه آمده است: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ و شاید از آن جهت که در شریعت آنان جهاد وجود نداشت صفت ﴿أَسِدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ در حق آنان ذکر نگردید، الغرض شفقت و رحمت بر آنان غالب بود) و (از طرف ما به آنها، تنها دستور داده شد که از احکام تبعیت کنند، ولی بعضی از آنها کسانی بودند که) رهبانیت را به دست خود ایجاد کردند، (خلاصه ی رهبانیت این است که از نکاح و لذایذ و آمیزش جایز، کناره بگیرند و علت ایجاد آن این بود که چون مردم پس از حضرت عیسیٰ عليه السلام، در جهت ترک احکام الهی گام برداشتند؛ بعضی از اهل حق بودند که حقیقت را اظهار می کردند، و این موضوع بر پیروان شهوات نفسانی، سخت گذشت، لذا از پادشاهان خود خواستند که آنان را مجبور کنند تا هم مشرب آنان قرار گیرند؛ وقتی فشار بر آنها وارد شد، تقاضا کردند که به ما اجازه داده شود تا با آنها هیچ گونه تعلق و ارتباطی برقرار نکنیم، و زندگی آزادانه خویش را به سر ببریم، و گوشه نشین شویم یا تمام عمر را در سفر و سیر و سیاحت به پایان برسانیم؛ لذا بر این خواسته، آنان آزاد گذاشته شدند^(۱)، در اینجا ذکر شده که آنان رهبانیت را ایجاد کردند) در حالی که ما آن را بر آنها واجب نکرده بودیم، بلکه خودشان جهت تحصیل رضای خدا و حفظ دین خود) آن را اختیار کرده بودند، پس (بیشترشان کسانی بودند که) مراعات آن (رهبانیت) را به جا نیاوردند، (مقصودی که به جهت آن، این رهبانیت اختیار شده بود که رضای خدا باشد،



نسبت به آن اهمّیت قایل نشدند، یعنی اصل احکام را بجا نیاوردند، اگر چه در ظاهر رهبانیت و عمل بر احکام را برای مردم اظهار می کردند، بدین شکل در میان رهبانان دو گروه پدید آمد: یکی مراعات کننده احکام، دوم گروهی که از رعایت احکام سر باز می زدند، و کسانی که در عهد آن حضرت ﷺ، بودند، یکی از شرایط اجرای احکام برای آنها، این بود که به آن حضرت ﷺ، ایمان بیاورند؛ بنابر این، مراعات کنندگان در عهد مبارک آن حضرت ﷺ، ایمان آوردند، و کسانی که از ایمان آوردن به آن جناب ﷺ، ابا ورزیدند، در زمره ی عدم رعایت کنندگان قرار گرفتند، پس کسانی که از میان آنها (بر آن حضرت ﷺ)، ایمان آوردند، مزدشان را (که) به آنها (وعده کرده بودیم) دادیم، (ولی تعداد این گروه بسیار کم بود)، و بیشترشان نافرمانی را پیشه کردند، (که به آن جناب ﷺ)، ایمان نیاوردند، و چون بیشتر نافرمان بودند، بنابر این، عدم مراعات به همه ی ایشان منسوب گردید، و فرمود: ﴿فَمَا رَعَوْهَا﴾ معلوم می شود که نفی رعایت به اعتبار اکثریت است، و در خصوص آن گروهی قلیل که ایمان آوردند، در آخر آیه فرمود: ﴿فَأَتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ﴾. تا اینجا دو گروه مؤمن و غیر مؤمن مسیحی ذکر گردید، سپس برای اهل ایمان دستور داده شد که (ای اهل ایمان) که به عیسی علیه السلام، ایمان دارید، از خداوند بترسید، و (به مقتضای این ترس، عمل کنید، یعنی) به رسول او (محمد ﷺ)، ایمان آورید، خداوند متعال دوچندان (ثواب) از روی رحمت خویش به شما می دهد، (چنان که در آیه ی ۵۴ سوره ی «قصص» آمده است که: ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ﴾) و به شما چنان نوری عنایت می کند که شما به واسطه ی آن راه می روید، (چنان ایمانی به شما می دهد که همیشه، از زندگی تا پل صراط همراه شما باشد) و شما را می آمرزد؛ (زیرا در اثر اسلام تمام گناهان زمان کفر آمرزیده می شوند) و خداوند غفور و رحیم است (و این دو نعمت را بدین جهت به

شما عنایت می‌کند) تا (به هنگام اعطای این عطایا، یعنی روز قیامت) اهل کتاب (که ایمان نیاوردند) بدانند که (بدون ایمان) به هیچ نسبتی از فضل خداوند دست نخواهند یافت و (نیز معلوم گردد که) فضل به دست خداست به هر کسی که بخواهد می‌دهد، (اکنون مشیت او بر این قرار گرفت که فضلش بر مسلمانان مبذول گردد؛ پس آن را به آنان عنایت فرمود) و خداوند متعال دارای فضل بزرگی است (مقصود این که این غرور و پندار آنان که خود را مورد فضل و مغفرت می‌دانند، بشکند).

معارف و مسایل

در آیات گذشته نسبت به هدایت این جهان و اقامه‌ی قسط، یعنی عدل و انصاف در آن، ارسال رسل و انبیا، انزال کتاب و میزان، ذکر گردید، و در آیات فوق از بعضی رسل و انبیای خاصی ذکری به میان آمده است. نخست حضرت نوح علیه السلام، را که در حقیقت آدم ثانی به شمار می‌آید و تمام مخلوقات باقی مانده، بعد از طوفان از نسل او هستند، و پس از او حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام، را که ابوالانبیاء و قدوة الخلائق می‌باشد، ذکر فرمود، و اعلام نمود که انبیا و کتب آسمانی که در آینده می‌آیند همه در نسل ایشان خواهند بود؛ یعنی این فضیلت مختص آن گروه از اولاد نوح می‌باشد که حضرت ابراهیم علیه السلام، از آنها است.

اینجاست که پس از آن، تمام انبیا و کتب آسمانی در اولاد او قرار گرفتند، پس از ذکر ویژه‌ی آنان، سلسله‌ی کامل انبیاء علیهم السلام، را در جمله مختصری چنین بیان نمود: ﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا﴾ و در پایان، آخرین نبی بنی اسرائیل حضرت عیسی علیه السلام، را به طور ویژه ذکر کرده، سپس به ذکر خاتم الانبیا و شریعت او پرداخت. و صفت ویژه «حواریون» حضرت عیسی علیه السلام، را که به او ایمان آورده بودند، چنین بیان نمود که: ﴿وَ



جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً ﴿﴾ یعنی در دل کسانی که از حضرت عیسیٰ یا انجیل اطاعت کردند، رأفت و رحمت گذاشتیم تا نسبت به یکدیگر مهربان و رحیم باشند، و یا به کل مخلوقات پروردگار، رابطه‌ی شفقت و رحمت داشته باشند. دو لفظ «رأفت و رحمت» هم معنی و مرادف به نظر می‌رسند؛ لذا بعضی در اینجا به علت تقابل فرموده‌اند که «رأفت» به شدت رحمت اطلاق می‌شود؛ که گویا در رأفت مبالغه‌ی بیشتری از عموم رحمت وجود دارد، و بعضی دیگر فرموده‌اند که: رأفت و رحمت نمودن به کسی، دو خواسته دارد: نخست آن‌که اگر او به مشقت و مصیبتی مبتلا باشد، مشقت و مصیبت او از بین برده شود که به این، «رأفت» می‌گویند، ثانیاً اگر به چیزی نیاز دارد، نیاز او برآورده شود که به آن «رحمت» می‌گویند.

خلاصه این‌که رأفت به دفع مضرت و رحمت به جلب منفعت اطلاق می‌شود. و چون دفع مضرت از جلب منفعت از هر نظر مقدم می‌باشد، پس هر کجا این دو لفظ یکجا به کار روند، رأفت بر رحمت مقدماً ذکر می‌گردد. در اینجا صفت ویژه اصحاب حضرت عیسیٰ علیه السلام، که به آنها «حواری» گفته می‌شود؛ رأفت و رحمت بیان گردید؛ چنان‌که چند صفت از صفات اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، در سوره‌ی فتح بیان شده است که از آن جمله یکی: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ است؛ ولی در آنجا قبل از این، صفت خاص صحابه‌ی کرام ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ نیز بیان شده است، علت تفاوت چنین به نظر می‌رسد که در شریعت حضرت عیسیٰ علیه السلام، دستوری برای جهاد با کفار وجود نداشت؛ بنابر این محلی بر اظهار شدت در مقابل کفار برای آنان نبود، والله اعلم.

تشریح مفهوم رهبانیت

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾ رهبانیت منسوب به رهبان است و معنی راهب و رهبان، ترسو است؛ چون پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام در میان بنی اسرائیل

فسق و فجور شیوع یافت؛ به ویژه ملوک و رؤسا علیه احکام انجیل دست به ستم زدند. علما و صلحایی را که در میان آنان بودند و آنان را از بدکرداری بر حذر می داشتند به قتل می رساندند، چون بازماندگان دیدند که توان مقابله با آنها را ندارند، اگر در میان شان بمانند، دین شان از بین می رود؛ بنابراین بر خود لازم دانستند که تمام لذتها و راحتی دنیا را کنار گذاشته به فکر ازدواج و جمع آوری اسباب معیشت و منزل و ساختمان قرار نگیرند، و دور از مردم در جنگل و بیابان عمر خود را به پایان برسانند، و یا مانند خانه به دوشان عمر خود را در سیر و سیاحت بگذرانند، تا بتوانند آزادانه به احکام دین عمل کنند، و چون عمل آنان بنابه ترس از خدا بود، به آنان «راهب» و «رهبان» می گفتند، و این روش به اعتبار نسبت به رهبان، «رهبانیت» نامیده شد.

چون این روش آنان بنابر فشار اوضاع و احوال به جهت حفظ دین بود که در اصل چیز مذمومی نبود؛ البتّه اگر کسی بعد از این که چیزی را به خاطر رضای خدا بر خود لازم گردانیده در آن کوتاهی و تخلف کند، این گناهی به حساب می آید؛ اما عده ای از آنان رهبانیت را وسیله ای جهت تحصیل دنیا و عیش و عشرت قرار دادند؛ زیرا عموم مردم به چنین کسانی معتقد می شوند و به آنان تحفه و هدایا می دهند، لذا با رجوع به آنان نوبت کار به فواحش رسید، قرآن مجید در این آیه این امر را مورد انکار قرار داد که خود آنان ترک لذات را بر خود لازم گرفتند، در صورتی که چیزی از آن، از جانب خداوند واجب نبود، پس وقتی که آن را بر خود لازم کردند، می بایست بر آن استقامت می کردند، در حالی که تخلف ورزیدند، این روش آنان در اصل مذموم نبود و مورد گواهی حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعود هست.

ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم و ابن جریر حدیث طولانی نقل کرده اند و در آن آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: بنی اسرائیل به هفتاد دو گروه



تقسیم شده بودند که از جمع آنان فقط سه گروه از عذاب نجات یافتند و آنان کسانی بودند که پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام، پادشاهان ظالم و جابر و فساق و فجار ثروتمند و نیرومند را از فسق و فجور منع کرده، در مقابل، کلمه‌ی حق را اعتلا بخشیدند، و مردم را به سوی دین عیسیٰ علیه السلام، دعوت نمودند، گروه اول در مقابل این ظالمان، مقتدرانه مبارزه نمودند؛ اما شکست خورده به قتل رسیدند.

سپس گروه دوم به جای آنان قیام کردند که از قدرت و توانایی گروه اول برخوردار نبودند؛ ولی برای تبلیغ کلمه‌ی حق از جان خود گذشتند و آنها را به سوی حق دعوت دادند که اینها نیز به شهادت رسیدند.

بعضی را با اژه به دو نیم تقسیم کردند و بعضی را زنده در آتش انداختند، اما آنان جهت رضای خدا همه‌ی این مصایب را تحمل نمودند، این گروه نیز مانند گروه اول نجات یافت، سپس گروه سومی به جای آنها قیام نمودند که نه توان مقابله را داشتند و نه می‌توانستند ضمن زندگی با آنان، بر دین خود عمل نمایند؛ بنابراین این راه کوه و بیابان را پیش گرفتند و رهبانیت را برگزیدند این گروه است که حق تعالی در این آیه در خصوص آنان می‌فرماید که:

﴿رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾ از این حدیث چنین بر می‌آید که کسانی که از بنی اسرائیل رهبانیت را اختیار کرده و بر مقتضا و لوازم آن عمل کردند و مصایب و مشقّتها را تحمل نمودند، نجات یافتند.

خلاصه‌ی تفسیر آیه‌ی مذکور، این می‌باشد که همانگونه که رهبانیت اتخاذ شده، از جانب آنان در ابتدا، در ذات خود مدموم و بد نبود، سپس این مدمومیت از آنجا آغاز گردید که عده‌ای بعد از التزام آن، بر آن استوار نمانده و آن را مراعات نکردند. و چون تعداد این عده بیشتر بود، بنابه قاعده‌ی «للاكثر حکم الكل» که عمل اکثریت به سوی کل منسوب

می‌گردد، قرآن مجید طبق این قاعده در اینجا این عدم مراعات رهبانیت را به سوی عموم بنی اسرائیل منسوب نمود، که آنان رهبانیت را بر خود لازم قرار داده بودند؛ اما آن را مراعات ننمودند، و شرایط آن را به جانیاوردند که: ﴿فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ از تقریر فوق نیز معلوم گردید که آنچه قرآن مجید در خصوص این رهبانیت فرموده است که ﴿أَبْتَدَعُوهَا﴾ که خود آنان را ایجاد کرده‌اند، لفظ «ابتداع» که از بدعت مشتق است، در اینجا به اعتبار معنای لغوی به کار رفته است؛ یعنی ایجاد و اختراع و معنای اصطلاحی شرعی آن که پیامبر ﷺ، نسبت به آن فرموده است: «كل بدعة ضلالة» مراد نیست از تأمل به نظم و نسق قرآن مجید این امر کاملاً واضح و روشن می‌گردد که قبل از همه باید بر این جمله: ﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً﴾ نگاه کرد که خداوند در سلسله‌ی اظهار نعمت خویش فرموده است که ما در قلوب آنان رأفت و رحمت و رهبانیت پدید آوردیم.

نسق کلام نشان می‌دهد که همانگونه که رأفت و رحمت مذموم نیستند، رهبانیت اتخاذ شده از جانب آنان نیز به اعتبار ذات خود مذموم نبود، در غیر این صورت ذکر آن در مقام امتنان در ردیف رأفت و رحمت معنایی نداشت؛ بنابراین، کسانی که مطلق رهبانیت را ممنوع و مذموم دانسته‌اند، در اینجا مجبور شده‌اند که در عطف «رهبانیت» بر رحمت و رأفت تأویل بی‌موردی کرده باشند، که رهبانیت بر رحمت و رأفت عطف نمی‌باشد؛ بلکه جمله‌ی مستقلی را در اینجا محذوف گفته‌اند یعنی، ﴿أَبْتَدَعُوهَا﴾^(۱)، ولی با توجه به تفسیر مذکور نیازی به این تأویل باقی نمی‌ماند، سپس قرآن هیچ انکار و ردی نسبت به این ابتداع، متوجه نساخت، بلکه بر این انکار نمود که آنان رهبانیت مورد پسند خود را بجا نیاوردند، و حقوق و شرایط آن را انجام ندادند.



این هم در صورتی می باشد که ابتداع به معنای لغوی قرار داده شود؛ و اگر به معنی شرعی و اصطلاحی می بود، خود قرآن، آن را رد می کرد؛ زیرا بدعتِ اصطلاحی، در نفس خود گمراهی است و از حدیث حضرت عبدالله بن مسعود این امر بیشتر روشن می گردد که در آن، گروه مترهّب، از گروههای ناجی، قرار داده شده است. پس اگر آنان محکوم به بدعتِ اصطلاحی می بودند، در جمع نجات یافتگان به شمار نمی آمدند؛ بلکه در ردیف گمراهان محسوب می شدند.

ناجایز بودن و نبودن رهبانیت مطلق و تشریح آن

در حقیقت لفظ «رهبانیت» بر ترک لذات و مباهات اطلاق می شود؛ که دارای چندین درجه می باشد: یکی این که امر مباح و حلالی عملاً و اعتقاداً حرام قرار داده شود، که این نوعی تحریف و تغییر در دین می باشد، و با توجه به این معنی، رهبانیت قطعاً حرام است و در آیه ی ۸۷ سوره ی «مائده»: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ و امثال آن، ممنوعیت و حرمت آن به صراحت بیان شده است. و عنوان «لا تحرّموا» در این آیه خود نشان می دهد که ممنوعیت آن از آنجاست که امر حلال شده ی خداوند، عقیدتاً و یا عملاً حرام قرار داده شده است که این مرادف با تبدیل و تحریف در احکام الهی است.

درجه ی دوم این که انجام امر مباحی را از نظر اعتقاد و یا عمل، حرام قرار ندهد؛ ولی بنابه ضرورت دینی و یا دنیوی بر ترک آن مستمر باشد؛ مانند این که کسی به علت احساس خطر مرض از امور مباحی اجتناب ورزد، و مثال ضرورت دینی این که کسی چنین احساس نماید که اگر من این امر مباح را اختیار کنم، سرانجام منجر به گناه خواهد شد، مانند کناره گیری از آمیزش و اختلاط با مردم، جهت اجتناب از دروغ و غیبت و غیره و یا

ترک بعضی امور مباح جهت معالجه رذیله‌های نفسانی و اصرار نمودن بر آن، چنان‌که اهل تصوّف مبتدی‌ها را به کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن تلقین می‌نمایند؛ زیرا این نوعی مجاهده برای تعدیل نفس می‌باشد که پس از تسلّط بر نفس و عدم احساس، ارتکاب امور ناجایز ترک می‌شود؛ زیرا این در حقیقت رهبانیت نیست، بلکه عین تقواست که مطلوب فی‌الدین و از گذشتگان کرام و صحابه و تابعین و ائمّه‌ی دین ثابت است.

درجه‌ی سوم، این‌که امر مباحی حرام قرار داده نمی‌شود؛ امّا به نیت ثواب از استعمال آن، چنان‌که از سنّت ثابت است، دست می‌کشد، این نوعی زیاده روی در دین محسوب می‌شود که رسول خدا ﷺ، در احادیث زیادی از آن منع فرموده است، و مراد از حدیثی که در آن جمله‌ی: «لا رهبانیه فی الاسلام» وارد شده که در اسلام رهبانیتی وجود ندارد، ترک چنین مباحاتی است که ترک آنها را ثواب و افضل تصوّر کنند، و رهبانیتی که در بنی اسرائیل آغاز گردید به خاطر حفظ دین و جزو قسم دوم یعنی تقوا بود؛ ولی چون آفت غلو فی‌الدین در میان بنی اسرائیل بسیار بود، آنان برای اولین بار در آن به حد تحریم رسیده، مرتکب امر حرام قرار گرفتند، که همان درجه‌ی سوم بود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾

مراد از: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» در این آیه اهل کتاب هستند که به حضرت عیسیٰ علیّه السلام، ایمان آورده بودند.

اغلب عادت قرآن چنین است که لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا» را فقط برای مسلمانان به کار می‌برد و برای یهود و نصارا لفظ اهل کتاب به کار می‌آید؛ زیرا ایمان آنها به حضرت موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام، به تنهایی کافی نیست، مگر آن‌که همراه با آن، به خاتم الانبیاء ﷺ، نیز ایمان بیاورند. بنابراین، آنان سزاوار این نبودند که به «الَّذِينَ آمَنُوا» یاد کرده شوند، ولی بر خلاف این عادت



عمومی، در اینجا این لفظ در حق نصارا به کار رفته است، و شاید حکمتش این باشد که در آینده به آنها دستور داده شود که ایمان صحیح به حضرت عیسیٰ علیه السلام، متقاضی این است که به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، ایمان بیاورند، و وقتی که آنان چنین کردند، مستحق خطاب «الَّذِينَ آمَنُوا» قرار می گیرند.

سپس وعده داده شده است که در صورت تکمیل ایمان، به آنان ثواب مضاعف می رسد، اجری در قبال ایمان به انبیای گذشته، حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام، و عمل به شریعت آنان می باشد، اجر دوم برای ایمان به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، و عمل به شریعت او می باشد که به این معنا اشاره دارد، که اگر چه یهود و نصارا تا زمانی که به آن حضرت صلی الله علیه و آله، ایمان نیاورده بودند، کافر بودند، و عبادت هیچ کافری مقبول نمی باشد، و مقتضایش این بود که عمل به شریعت سابق بی فایده باشد؛ اما این آیه نشان داد که هرگاه چنین کافری مسلمان شود، اعمال زمان کفر او نیز مقبول می گردد؛ بنابر این دو اجر به او داده می شود.

﴿ لَيْتَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ ﴾ «لا» در اینجا زاید است و مراد از آن: ﴿ يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ ﴾ است؛ یعنی احکام فوق الذکر بدین جهت بیان گردید که اهل کتاب متوجه شوند و بدانند که آنان بر حالت فعلی خود که تنها به حضرت عیسی علیه السلام، ایمان دارند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایمان نیاورده اند، مستحق و سزاوار هیچ گونه فضلی از طرف خدا نمی باشند؛ مگر این که علاوه بر ایمان سابق که به حضرت عیسی علیه السلام، داشته اند، به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، نیز ایمان بیاورند، والله اعلم.

تمت سورة الحديد بحمد الله و عونه للسادس والعشرين من الربيع الثاني يوم الاثنين

بعد العشاء و يتلوه انشاء الله سورة المجادلة.

ايضاً تمت الترجمة في صباح يوم الثلاثاء الثاني والعشرين من ذي الحجة سنة ۱۴۰۹

هق بعد صلوة الصبح والله قادر على أن يتم الباقي.

سورة المجادلة

سورة المجادلة مدنیة و هی اثنتان و عشرون آیه و ثلث رکوعات

سوره‌ی مجادله در مدینه نازل شده و دارای بیست و دو آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ
شنید خدا سخن آن زنی را که می‌جنگید با تو در حق شوهرش، و شکایت می‌کرد به سوی خدا

وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمْ إِنْ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ
و خدا می‌شنود سؤال و جواب شما دو نفر را، یقیناً خدا شنوا و بیناست. کسانی که

يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّن نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي
از شما ظهار می‌کنند با زنان خود، نیستند آنها مادران شان، مادران شان کسانی هستند که

وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾
زاییده‌اند آنان را، و می‌گویند آنان سخن بی‌جا و دروغی، و الله تعالی عفوکننده و آمرزگار است.

وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ
و کسانی که ظهار می‌کنند با زنان خود باز می‌خواهند بکنند کاری را که گفته‌اند، پس باید آزاد کنند

رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تَوْعظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا
برده‌ای پیش از این که به یکدیگر دست بزنند، به این نصیحت می‌شوید و خداوند به آنچه



تَعْمَلُونَ خَيْرٌ ﴿۳﴾ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا
شما می کنید آگاه است. پس کسی که نیافت، روزه است دو ماه پیاپی قبل از این که به هم برسند،

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ
پس کسی که نمی تواند این را، پس طعام دادن است به شصت مسکین، این (حکم) بدان جهت است

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴﴾
تا فرما نبردار خدا و رسول باشید، و این حدود مقرر خداست و برای منکران، عذاب دردناک است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ
کسانی که مخالفت می کنند با خدا و رسول او، خوار شده اند، چنانکه خوار شدند کسانی که

مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۵﴾
پیش از آنها بوده اند، و ما نازل کردیم آیات بسیار روشن، و برای منکران عذاب رسوایی است.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا
روزی که بلند می کند خداوند همه را سپس آگاه می کند آنان را به آنچه کرده اند،

أَخْضَهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۶﴾

شمرده اند آن را خدا و آنها فراموش کرده اند، و در جلوی خداست هر چیز.

سبب نزول

سبب نزول آیات نخستین این سوره، واقعه‌ی ویژه‌ای است که روزی «اوس بن الصامت» به همسرش «خوله» گفت: «أنت علی کظهر اُمی» یعنی تو بر من مانند پشت مادرم (حرام) هستی؛ این لفظ در زمان جاهلیت قبل از اسلام برای حرمت ابدی و دایمی به کار برده می شد، که از طلاق مغلظه هم سخت تر بود.

حضرت خوله با وقوع این حادثه، جهت دریافت حکم شرع، به

محضر آن حضرت ﷺ، حاضر شد؛ ولی تا آن زمان در خصوص این واقعه، وحی بر آن حضرت ﷺ، نازل نشده بود، لذا آن جناب ﷺ، طبق قول مشهور به او فرمود: «ما اراك الا قد حرمت عليه» که به نظر من تو بر شوهرت حرام شده‌ای، با شنیدن این پاسخ، او فریاد کشید که جوانی من، در خدمت شوهر صرف شد، و در هنگام پیری او با من چنین کرد! اکنون من کجا بروم و وضعیت من و فرزندانم چگونه می‌شود، و در روایتی دیگر آمده است که خوله عرض نمود: «ما ذکر طلاقا» یعنی شوهرم اسمی از طلاق نبرده، پس چگونه طلاق واقع شده است؟

در روایتی آمده است که خوله به بارگاه خدا فریاد کشید که: «اللهم انی أشکو إلیک» و در روایتی دیگر آمده است که آن حضرت ﷺ به خوله فرمود: «ما امرت فی شأنک بشیء حتی الآن» که من هنوز در خصوص مسئله تو دستوری دریافت نکرده‌ام. (در تمام این روایات تضاد و تعارضی نیست، همه‌ی این اقوال می‌توانند صحیح و درست باشند؛ آنگاه این آیات نازل گردید^(۱)).

بنابر این در آیات نخستین این سوره، حکم شرعی این مسئله خاص، که «ظهار» نام دارد، بیان شده است، که حق تعالی در این خصوص فریاد حضرت خوله را شنید و در حق او تسهیل قایل شد؛ سپس حق تعالی این احکام را به‌طور مستقل نازل فرمود. از اینجاست که حضرات صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم، برای این زن احترام زیادی قایل بودند.

روزی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، با جمعی از صحابه راه می‌رفت که این زن (خوله) پیش آمد و ایستاد و می‌خواست چیزی بگوید، حضرت عمر رضی الله عنه، توقف فرمود و به سخنان او گوش داد؛ بعضی عرض کردند که برای این پیرزن جمع بزرگی را از راه رفتن باز داشتی؟ آن جناب فرمود: آیا می‌دانید که او چه کسی است؟ آن زنی است که خداوند بالای هفت آسمان



به سخنان او گوش فرا داد؛ من که باشم که به سخن او گوش فرادهم؟! به خدا قسم اگر او خودش مرخص نمی شد من تا شب به خاطر او می ایستادم^(۱).

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً الله تعالی سخن زنی را که در خصوص شوهرش با شما مجادله می نمود، (و می گفت که «ما ذکر طلاقاً» او صیغه‌ی طلاق را بر زبان نیاورد، پس چگونه حرمت حاصل شد) و (از این درد و غم خویش) به خداوند شکوه می کرد (و می گفت: «اللهم انی اشکو الیک» را) شنید، و خداوند گفتگوی شما هر دو را می شنید (و) الله تعالی نسبت به همه چیز شنوا و بیناست. (پس چگونه سخن او را نشنید، و هدف خداوند متعال از جمله‌ی: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ﴾ ثابت کردن «سمع» برای خودش نیست؛ بلکه مقصد خاتمه دادن به مشقت زن و پذیرفتن عجز اوست) کسانی که از میان شما با همسران‌شان «ظهار» می کنند (مثلاً زن را مورد خطاب قرار می دهند و می گویند: «أنت علی کظهر أمتی» آنها (همسران) مادران‌شان نیستند؛ مادران آنها، تنها کسانی هستند که آنان را زاییده‌اند،) بنابر این، با گفتن این عبارت زنان مادران آنها نمی شوند. تا که همچون مادر، در حرمت ابدی قرار گیرند، و هیچ علت دیگری نیز از هیچ دلیلی بر این که حرمت ابدی ثابت بشود، مانند تحریم نسبی و رضاع و مصاهرت و غیره وجود ندارد؛ لذا حرمت دایمی منتفی است) و آنان (که همسران را مادر می گویند) یقیناً سخن بی جا و دروغی می گویند، (بنابر این، صد درصد گناه است) و (اگر نسبت به این گناه، تدارک شود آمرزیده خواهند شد؛ زیرا که) الله تعالی عفو کننده و آمرزگار است، و (سپس بعضی از صورتهای این تدارک را بیان می فرماید که) کسانی که با همسران خود «ظهار» می کنند، سپس می خواهند (مقتضای) کلام خود را

(که تحریم زوجه باشد) تلافی نمایند (می خواهند از همسران استفاده برند) پس بر عهده‌ی آنها خواهد بود آزاد کردن یک برده و یا یک کنیز قبل از آن که آن دو (مرد و زن) با همدیگر (به وسیله مجامعت و یا دواعی آن) آمیزش کنند، به وسیله‌ی این (حکم ادای کفّاره)، به شما نصیحت می شود (که ادای کفّاره علاوه بر تکفیر سیئات متضمّن این نفع هم هست که شما در آینده متنّبّه و بیدار شوید) و خداوند متعال از تمام اعمال شما کاملاً آگاه است (که آیا در خصوص ادای کفّاره، تمام احکام را کاملاً بجا می آوردید یا خیر؛ پس در ادای کفّاره دو حکمت وجود دارد: یکی آمرزش گناه که به آن در عبارت: ﴿لَعَفُوْهُ غَفُوْرٌ﴾، اشاره شده است. دوم، زجر و توبیخ که در عبارت: ﴿تُوْعَظُوْنَ﴾ بیان گردیده است، و هر سه نوع کفّاره متضمّن این نوع دوم از حکمت می باشند، اما چون ذکر آزادی برده یا کنیز از اقسام کفّاره ردیف اوّل فهرست، قرار گرفته بود، این حکمت همراه با آن بیان گردید، پس اگر (برده یا کنیز) برای او میسر نشد، پس روزه دو ماه پیاپی بر ذمه‌ی او لازم می باشد، قبل از این که آن دو (مرد و زن) با همدیگر اختلاط کنند. پس کسی که توان این را هم ندارد، طعام دادن شصت مسکین بر عهده‌ی اوست (سپس واجب التصدیق بودن این حکم را مانند احکام دیگر بدین جهت بیان می فرماید که هدف از آن، شکستن رسم قدیم و حکم جاهلیّت است؛ بنابراین، برای اظهار اهمّیت آن فرمود) این حکم برای آن (بیان شده) است تا (علاوه بر تحصیل مصالح وابسته به این حکم،) به الله و رسولش (نیز) ایمان بیاورید (در ضمن تصدیق این احکام، این را نیز تصدیق کنید که مصالح وابسته به این، نیز حاصل خواهند شد) و (سپس برای مزید تأکید فرمود) این حدود (مقرّر شده) خداوندی است (یعنی قوانین الهی است) و برای کفّار (که این احکام را تصدیق نمی کنند، شدیدترین عذاب دردناک خواهد بود) و مطلق عذاب ممکن است برای کسانی که در اعمال خویش



خلل وارد می‌سازند باشد و فقط منحصر به این نیست، بلکه) کسانی که با خدا و رسولش مخالفت می‌ورزند (خواه این مخالفت آنان در هر نوع حکمی باشد. مانند کفار مکّه) آنها (در این جهان نیز) چنان ذلیل خواهند شد که مردمان گذشته ذلیل شدند، (این ذلت در چندین غزوه اتفاق افتاد) و (چگونه مورد مجازات قرار نگیرند، در حالی که) ما احکام واضحی (که صحّت آنها از اعجاز آیات ثابت است) نازل کردیم (پس انکار آنان صد درصد موجب مجازات خواهد شد، و این مجازات در دنیا می‌باشد،) سپس وقت وقوع این عذاب را مشخص می‌کند که آن در) روزی (اتفاق می‌افتد) که همه را خداوند متعال بار دوم زنده می‌کند، سپس کردار همه‌ی آنها را به آنان نشان می‌دهد؛ (زیرا) خداوند متعال آن را محفوظ نگهداشته است، و ایشان آن را فراموش کرده‌اند، (یا در حقیقت آن را فراموش کرده‌اند و یا بی‌توجهی و بی‌اعتنایی آن را به فراموشی تعبیر فرمود) و الله تعالی بر همه چیز (چه اعمال و چه اشیای دیگر) آگاه است.

معارف و مسایل

﴿ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ ﴾ قبلاً در شأن نزول این آیات بیان گردید که زنی به نام «خوله بنت ثعلبه» همسر «اوس بن الصامت» که ذکرش در این آیات آمده، شوهرش با او «ظهار» کرده بود، و او علیه شوهرش به بارگاه رسول خدا ﷺ، شکایت کرد. خداوند او را به این شرف مفتخر نمود که در مقام پاسخ به او، این آیات قرآن نازل شدند، و فقط به بیان حکم «ظهار» و رفع مشقّت از او اکتفا نگردید، بلکه جهت دل‌داری او اولاً فرمود که ما سخن زنی را که در باره‌ی شوهرش مجادله می‌نمود، می‌شنیدیم.

مقصود از مجادله بحث و گفتگویی است که با وجود یک دفعه جواب، طرف را جهت رفع مشقّت خویش، چندین بار متوجّه گردانید، و در بعضی

روایات این نیز آمده است که وقتی آن حضرت ﷺ، به او جواب داد که در خصوص مسئله‌ی شما هنوز حکمی بر من نازل نشده است او با زیبایی غمگین گفت: همه چیز بر شما نازل می‌شود چه شد که وحی در حقّ من نازل نگردیده است؟^(۱)

سپس به بارگاه الهی فریاد کشید: ﴿تَشْتَكِي إِلَيَّ إِلَهِي﴾ آنگاه خداوند این آیه را نازل نمود، حضرت عایشه‌ی صدّیقه می‌فرماید: پاک است ذاتی که سماع او بر همه صداها محیط است که صدای همه کس را می‌شنود من هنگامی که خوله بنت ثعلبه از دست شوهرش پیش رسول خدا ﷺ، شکایت می‌کرد، حضور داشتم، اما با وجود نزدیکی به او نمی‌توانستم بعضی از سخنانش را بشنوم، ولی حق تعالی همه آنها را شنید و فرمود: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ﴾^(۲)

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ﴾ «یظاهرون» از «ظهار» به کسر ظا مشتق است و از صور ویژه تحریم نمودن زن بر خود می‌باشد، و قبل از اسلام رایج و معروف بود که شوهر به همسرش گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» که تو مانند پشت مادرم بر من حرام هستی، ممکن است لفظ پشت به‌طور کنایه ذکر شود و مراد اصلی بطن باشد که با لفظ پشت یاد شده است^(۳).

تعریف ظهار و حکم شرعی آن

«ظهار» در اصطلاح شرع عبارت است از این‌که کسی همسر خود را به عضویی از اعضای محرّمات ابدی خویش، مانند مادر، خواهر و دختر که دیدن آن عضو برای او جایز نباشد، تشبیه کند، که پشت مادر یکی از مثالهای آن است.

۲ - بخاری، ابن کثیر.

۱ - قرطبی.

۳ - كما ذكره القرطبي.



در زمان جاهلیت این برای حرمت ابدی به کار می رفت، حتی از لفظ طلاق، شدیدتر پنداشته می شد؛ زیرا بعد از طلاق می توانستند به رجعت یا نکاح جدید زن را برگردانند، ولی در صورتظهار طبق رسم جاهلیت راهی برای برگردانیدن زن وجود نداشت.

شرع مقدّس اسلام با نازل کردن این آیات، این را به دو جهت اصلاح نمود: نخست خود این رسمظهار را ناجایز و گناه قرار داد، و اگر کسی می خواهد همسر خود را از خود جدا کند راهش طلاق است و مناسب است این راه را اختیار کند و طریقهیظهار را به کار نبرد؛ چرا که این سخن بیهوده و دروغی است که کسی به همسر خود مادر گفته باشد.

چنانکه قرآن می فرماید: ﴿ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَوَلَدَتْهُمْ ﴾ یعنی با گفتن این کلام بیهوده همسر، مادر نمی شود؛ مادر، کسی است که فرزند از شکمش متولد شده باشد؛ لذا فرمود: ﴿ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا ﴾ یعنی این سخن آنان دروغی است که بر خلاف واقعیت، همسر را مادر می گویند، و نیز منکر یعنی گناهی است.

اصلاح دوم این که: اگر شخص نادان و جاهل، یا ناآگاهی از احکام شرع، مرتکب چنین عملی بشود، پس با این لفظ در شرع اسلام حرمت ابدی پدید نمی آید؛ اما به او آزادی مطلق داده نمی شود که پس از گفتن چنین لفظی مانند گذشته با همسر آمیزش نموده، او را مورد استفاده قرار دهد؛ بلکه جریمه ای برای او منظور می گردد که اگر بخواهد به همسرش رجوع نموده، مانند سابق از او استفاده نماید؛ باید با ادای کفّاره این گناه را تدارک نماید، و بدون ادای کفّاره آن زن بر او حلال نمی باشد، و آیه ی: ﴿ وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا ﴾ بیانگر همین مطلب است، و «لام» در کلمه ی «لِمَا قَالُوا» به معنای «عن» به کار رفته است؛ یعنی برمی گردند از قول خود، و از حضرت ابن عباس تفسیر، «يعودون» به «بندمون» منقول

است. مقصود این که بعد از گفتن این قول، از آن، نادم شده، سپس بخواهند با زن همراهی کنند^(۱).

این نکته نیز از این آیه معلوم شد که وجوب ادای کفّاره، بخاطر حلال شدن اختلاط است که بدون آن، آمیزش با زن حلال نمی باشد، و خودظهار علت کفّاره نیست؛ بلکه آن نوعی گناه است، که موجب توبه و استغفار است، و در آخر آیه، به این اشاره شد که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾ بنابر این: اگر کسی بعد ازظهار کردن نخواهد که با همسرش اختلاط کند، بر او کفّاره واجب نیست؛ البته ضایع کردن حق زن که همان اختلاط و آمیزش می باشد، ناجایز است، و اگر او حقیقش را مطالبه کند بر او واجب می گردد که یکی از دو کار را بکند یا کفّاره ادا نموده حق اختلاط او را ادا نماید، و یا او را طلاق دهد تا از قید نکاح او آزاد گردد، و اگر او به یکی از این دو امر آماده نگردد، زن می تواند با مراجعه به پیش قاضی، شوهر را بر یکی از آن دو، اجبار نماید. تمام اینگونه مسایل در کتب فقه به تفصیل ذکر شده است.

﴿فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ﴾ یعنی کفّاره یظهار این است که یک برده یا کنیز آزاد کند و اگر بر آن توان نداشته باشد، پیاپی دو ماه روزه بگیرد، و اگر بر اثر ضعف و مرض، به این میزان روزه گرفتن هم توان نداشته باشد، پس به شصت مسکین در دو وقت (نهار و شام) غذا بدهد؛ البتّه یک صدقه الفطر از گندم یا سایر حبوبات و یا قیمت آن می تواند قایم مقام طعام قرار گیرد، و مقدار صدقه الفطر به اعتبار وزن رایج امروزی $\frac{1}{4}$ کمتر از دو سیر گندم می باشد؛^(۲) احکام متعلّق بهظهار و مسایل مفصّل آن را می توان در کتب فقه ملاحظه نمود.

۱ - مظهری.

۲ - تحقیق مولانا رشید احمد لدھیانوی این است که مقدار صدقه الفطر ۲/۳۵۵ کیلوگرم می باشد. احسن الفتاوی ج ۴، ص ۳۹۴.



در حدیث آمده است که در پاسخ به فریاد و فغان خوله بنت ثعلبه آیات مذکور و احکام کفّاره‌ی ظهار نازل شده، راه نجاتی از حرمت و مفارقت دایمی از شوهر، پدید آمد، آن حضرت رضی الله عنه، شوهر او را که پیرمردی کم بینا بود، فرا خواند؛ آیات نازل شده و احکام کفّاره را برای او بیان فرمود که برده‌ای آزاد کن. او گفت: من توان این را ندارم که برده‌ای خرید نموده و آزاد کنم؛ سپس آن جناب رضی الله عنه، فرمود: دو ماه پیاپی روزه بگیر؛ او قسم یاد نمود به آن ذاتی که تو را به عنوان رسول مبعوث فرموده است، اگر من روزی دو یا سه وعده غذا نخورم، بینایی من از بین خواهد رفت، سپس آن حضرت رضی الله عنه، فرمود: پس به شصت مسکین طعام بده؛ او عرض کرد: این هم در توان من نیست، مگر آن که شما کمک کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله، قدری گندم به او کمک نمود و دیگران نیز مقداری به او کمک کردند، و به این شکل به شصت مسکین به قدر صدقه الفطر طعام داده، کفّاره را ادا نمود.

﴿ ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ در

این آیه عبارت «لتؤمنوا» را به کار برد، و مراد از ایمان، عمل بر شرایع و احکام است؛ سپس فرمود: این احکام کفّاره و غیره حدود مقرر خداوندی‌اند که تجاوز از آنها حرام است، و به این معنا هم اشاره دارد که اسلام رسوم بی مورد زمان جاهلیت را در تمام معاملات نکاح، طلاق و ظهار از بین برده است، و به جای آنها طرق صحیح و معتدل را آموخته است؛ لذا شما بر آنها استوار بمانید و کسانی که کافر و منکر این حدود شرعی هستند، سزای دردناکی به آنها خواهد رسید.

﴿ إِنِ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾ در آیات

گذشته نسبت به پایبندی حدود خداوند و احکام شرع اسلام تأکید شده بود، و در این آیه برای منکران و مخالفان حدود الهی، وعیدی بیان شده است، که در آن سرانجام آنان در این جهان ذلت و خواری و بر ارادات

کفر آمیز آنان، عدم پیروزی و در آخرت، عذاب الیم بیان شده است. ﴿أَخَصَّهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ﴾ این هشدار است به انسانهای غافل که در دنیا به فسق و فجور مرتکب شده و آنها را به بوت‌های فراموشی می‌سپارند، و در حقیقت علت این فراموشی این است که آنها برای این امور اهمیتی قایل نیستند؛ ولی همه‌ی آنها نوشته و در بارگاه الهی محفوظ هستند، که انسان آنها را انجام داده است و فراموش شده است؛ اما خداوند همه‌ی آنها را به یاد دارد و آنها را مورد محاسبه قرار داده و بر آنها عذاب خواهند داد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى تَوْنِدِيْدِيْ كِهْ اَللهِ مِيْ دَانْدِ اَنْجِهْ هِسْتِ دَر اَسْمَانِهَا و اَنْجِهْ هِسْتِ دَر زَمِيْنِ، جاي مشورتی نمی‌شود

ثَلَاثَةَ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ و لَا خَمْسَةَ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ و لَا اَدْنٰى مِنْ ذٰلِكَ و لَا سَهْ كَسِ كِهْ اَوْ دَر اَنْجَا چِهَارْمِ نَباشْد، و نه پنج که او ششم نباشد، و نه کمتر از این و نه

اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَيْنَ مَا كَانُوْا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوْا بِيَشْتَرِ كِهْ اَوْ دَر اَنْجَا بَا اَنَانِ نَباشْد، هر کجا باشند، سپس آگاه می‌کند آنها را به آنچه کرده‌اند

يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ﴿۷﴾ اَلَمْ تَرَ اِلٰى الَّذِيْنَ نَهَوْا عَنِ دَر رُوْزِ قِيَامَتِ، يَقِيْنًا اَللهِ بِهْ هَر چِيْزِ دَانَا سْتِ، تَو نَدِيْدِيْ كَسَانِيْ رَا كِهْ مَنَعِ شَدْنْدِ اَز

النَّجْوٰى ثُمَّ يَعُوْدُوْنَ لِمَا نُهَوْا عَنْهُ وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْاِثْمِ وَ الْعُدُوْنِ وَ مَعْصِيَتِ دَر گُوشِيْ؛ باز می‌کنند آنچه منع شدند، و درگوشی می‌کنند به گناه و تجاوز و نافرمانی

الرَّسُوْلِ وَاِذَا جَاءُوْكَ حَيُّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اَللهُ وَ يَقُوْلُوْنَ رَسُوْلِ، و هِر گَاهِ بِيَا يَنْدِ پِيْشِ تُو دَعَا مِيْ كَنْنْدِ تَوْرَا بِهْ اَنْجِهْ دَعَا نَكْرَدِهْ تَوْرَا بِهْ اَنِ اَللهِ، و مِيْ گُوِيْنْدِ

فِيْ اَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اَللهُ بِمَا نَقُوْلُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ دَر دَلِ خُوْدِ چِرَا عَذَابِ نَمِيْ دَهْدِ بِهْ مَا اَللهِ بِهْ اَنْجِهْ مِيْ گُوِيْمِ، كَافِيْ اِسْتِ بَرَا يِ اَنْهَا دُوْزَخِ،



يَضْلُوهَا فَبئسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ
داخل می‌شوند در آن، پس بد جایی است. ای ایمانداران هرگاه شما با هم درگوشی بکنید،

فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَثْمِ وَالْعُدُونِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَجَّوْا بِالْبِرِّ
پس درگوشی نکنید در امر گناه، و تجاوز و نافرمانی رسول، و صحبت کنید در نیکوکاری

وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ
و پرهیزکاری و بترسید از خدا که به سوی او جمع می‌شوید. این درگوشی کار شیطان است

لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ
تا که غمگین کند ایمانداران را و ضرری نمی‌رساند به آنها بدون حکم خدا، و باید به خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي
اعتماد کنند ایمانداران. ای ایمانداران هرگاه کسی به شما بگوید که گشاده بنشینید در

الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا
مجلس‌ها، پس گشاده بنشینید، خدا گشادگی بدهد به شما، و هرگاه کسی بگوید بلند شوید

فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ
پس بلند شوید، بالا می‌برد الله برای ایمانداران از شما و اهل علم پایه‌ها را، و الله

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ
به آنچه می‌کنید آگاه است. ای ایمانداران چون بخواهید که درگوشی کنید با رسول،

فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ أَطْهَرُ
پس بدهید جلوتر از صحبت کردن، صدقه، این بهتر است برای شما و پاکیزه‌تر است،

فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾ ءَأَسْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ
پس اگر نیافتید، پس الله بخشاینده‌ی مهربان است، آیا ترسیدید از این که جلوتر از

نَجُواكُمْ صَدَقْتِ فَاذْلَمْتُمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
درگوشی خود صدقات بدهید، پس وقتی که شما نکرديد و الله تعالى شما را عفو فرمود.

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ
پس پايبند نماز باشيد، و زكات بدهيد، و به دستور خدا و رسول او راه برويد، و خداوند

بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ ﴿۱۳﴾
آگاه است به آنچه شما می کنید.

شأن نزول

وقایعی چند از اسباب نزول این آیات محسوب می شوند:

نخست آن که: با وجود برقراری صلح، بین یهودیان و مسلمانان، چون یهودی ها کسی از مسلمانان را می دیدند، برای آن که او را پريشان کنند، با همدیگر به درگوشی می پرداختند، و آن مسلمان، فکر می کرد شاید آنها مشغول توطئه ای علیه او هستند، آن حضرت ﷺ، یهودیان را از این عمل منع نمود؛ ولی از آن خود داری نکردند، و بر این عمل آنها، آیه ی: ﴿الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾ نازل گردید.

دوم این که: منافقین نیز با همدیگر درگوشی می کردند، تا این که آیه ی: ﴿إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجَّوْا﴾ و آیه ی: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى﴾ نازل گردید.

سوم این که: یهودیان به محضر آن حضرت ﷺ، می آمدند، و بنابر شرارت خویش به جای «السلام عليكم»، «السام عليكم» می گفتند و معنای «سام» مرگ است.

چهارم این که: منافقین نیز همین کلمه را در محضر آن حضرت ﷺ، می گفتند که بر دو واقعه ی اخیر، آیه ی: ﴿وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ﴾ نازل شد.

ابن کثیر از روایت امام احمد، این را نیز نقل کرده است که یهود بعد از



چنین آهسته گفتن سلام، می گفتند: ﴿لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ یعنی اگر این گناهی است که ما مرتکب آن می شویم، پس چرا خداوند ما را مورد عذاب قرار نمی دهد؟!

پنجم این که: آن حضرت ﷺ، روزی به صفه‌ی مسجد تشریف آورد و اجتماع بزرگی در مجلس وجود داشت و چند تن از اصحاب شرکای بدر تشریف آوردند، و جای نشستن گیرشان نیامد، و اهل مجلس نیز به آن متوجه نگردیدند تا تکانی بخورند، و کمی نزدیکتر با هم بنشینند تا جایی برای آنها پیدا شود؛ وقتی آن حضرت ﷺ، وضعیت را چنین دید، به بعضی از صحابه فرمود تا بلند شوند؛ منافقین از روی طعنه زدن گفتند: این چه انصافی است، و نیز آن حضرت ﷺ، فرمود: خداوند رحم کند بر کسی که به برادرش جای دهد؛ سپس مردم اندک تکانی خوردند و جایی پدید آمد، و بر این واقعه، این آیه، نازل شد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا﴾^(۱)، از مجموع اجزای روایت چنین بر می آید که نخست آن حضرت ﷺ، برای پیدا کردن جا، دستور دادند، و بعضی جای دادند که کافی نبود، و بعضی دیگر جای ندادند، آنگاه آن حضرت ﷺ، از روی تأدیب همان گونه که معلمین به طلاب دستور به بلند شدن می دهند، فرمودند: بعضی بلند شوید، و این امر بر منافقان سنگین تمام شد.

ششم این که: بعضی از ثروتمندان می آمدند و تا مدت طولانی با آن حضرت ﷺ، نهانی صحبت می کردند، و فرصت کمتری به فقرا می رسید، و این حرکت آنان، موجب ناگواری آن حضرت ﷺ، قرار گرفت. و این آیه بر آن نازل شد: ﴿إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ در «فتح البیان» از زید بن اسلم بدون سند منقول است که یهود و منافقین بدون ضرورت با آن جناب ﷺ، خلوت

می کردند، و مسلمانان با این اندیشه که ممکن است این نجوی و سرگوشی آنها مضر باشد، نگران شدند، تا این که آنها از این عمل منع شدند. چنان که در آیه ی: ﴿نَهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾ آمده است، ولی چون باز هم از آن دست نکشیدند، دستور ﴿إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ نازل شد و نتیجه اش این شد که اهل باطل از درگوشی کردن باز آمدند؛ زیرا در اثر محبتی که به مال داشتند، صدقه دادن بر آنان سنگین تمام شد.

هفتم این که: وقتی دستور رسید که قبل از درگوشی نمودن صدقه بدهید؛ بسیاری مردم از گفتگوی ضروری و لازم نیز باز ماندند تا این که بر این آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾ نازل گردید.

حضرت حکیم الامت رحمته الله، فرموده است که قبلاً مستمندان از امر صدقه دادن در آیه ی: ﴿فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا﴾ مستثنی شده بودند؛ ولی بعضی وضعیتی داشتند که نه کلاً ثروتمند بودند و نه کاملاً فقیر، اگر چه صاحب نصاب بودند این قبیل مردم بیشتر در تنگنا قرار گرفتند؛ زیرا بنابه تنگدستی، صدقه دادن بر آنها سنگین تمام شد و در تهی دستی خود هم شک داشتند که خود را از امر صدقه دادن، مستثنی بدانند؛ بنابر این نمی توانستند، صدقه بدهند و نه خود را مورد استثنا می دانستند، و چون درگوشی با آن حضرت صلی الله علیه و آله، عبادتی نبود که بر ترکش ملامتی بر آنان عاید گردد، از آن دست کشیدند. تمام این روایات از «درّ منثور» منقول است. با توجه به اسباب نزول در فهم تفسیر سهولت ایجاد می گردد^(۱).

خلاصه ی تفسیر

آیا ندیدند که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند (این شامل تناجی، یعنی درگوشی است و مراد از آن متنّبّه ساختن کسانی



است که از درگوشی نمودن دست نکشیدند، پس) هیچ چنین درگوشی از سه نفر با همدیگر کمتر نمی باشد که او (الله تعالی در میان آنان) چهارم آنان نباشد، و نه از پنج نفر (سرگوشی می باشد) که او در آن ششم نباشد، و نه (در عدد) کمتر از این می باشد (مانند دو - چهار) و نه (در) بیش از آن (می باشد مانند شش یا هفت یا بیشتر) مگر آن که او تعالی (در همه حال) با آنهاست در هر کجا که باشند، سپس (همه ی) آنها را در روز قیامت از کردارشان آگاه خواهند کرد، یقیناً خداوند متعال از همه چیز با خبر است (مضمون این آیه به صورت کلی، تمهیدی برای جزئیات آینده می باشد، یعنی آنان که به جهت آزار مسلمانان از سرگوشی باطل باز نمی آیند، آیا از خداوند نمی ترسند، که او از همه چیز باخبر و آگاه است، و آنان را مجازات خواهد کرد، سپس آن مضامین جزئی بیان می گردند، یعنی) آیا شما به آنان که از درگوشی منع شده بودند، ننگریستید (ولی) باز (هم) مرتکب همان عمل شدند که نسبت به گناه و ظلم و نافرمانی رسول درگوشی می کنند (چنان درگوشی انجام می دهند که خود در اثر منهی عنه بودنش گناهی است و به سبب آزار مسلمانان عدوان یعنی ظلمی نیز هست، و از آن جهت که آن حضرت ﷺ، از آن منع فرموده ارتکاب به آن، نافرمانی آن حضرت ﷺ، می باشد. چنان که در سرگذشت اول و دوم بیان گردید) و زمانی که آنان به نزد شما می آیند (به گونه ای هستند که) با الفاظی به شما سلام می گویند که خداوند با آن الفاظ، شما را سلام نگفته است، (الفاظ الهی چنین است: ﴿سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَى، صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ و بجای این عبارات آنها می گویند: «السَّامُ عَلَيْكَ» و در دل خود (و یا با همدیگر) می گویند که (اگر این پیامبر است، پس) چرا خداوند به جهت گفتار ما (که کاملاً توهینی است نسبت به آن جناب ﷺ)، ما را مورد مجازات قرار نمی دهد، (چنان که در واقعه ی سوم و چهارم گذشت، سپس در ضمن

وعید در مقام پاسخ به گفتارشان فرمود که از عدم وقوع عذاب فوری مبنی بر بعضی حکمتها، لازم نیست به طور مطلق عذابی نیاید، بلکه) جهنم برای (مجازات) آنها کافی است، که آنان در آن (حتماً) داخل خواهند شد، پس آن بد جایگاهی است، (سپس اهل ایمان را خطاب فرموده است که از مشابهت با منافقین باز آیند و نیز به منافقین گوشزد کرده است که وقتی شما مدعی ایمان هستید به خواسته و مقتضای آن عمل کنید؛ لذا می فرماید که) ای اهل ایمان هرگاه شما بنا بر نیازی، درگوشی کنید، پس به گناه و تعدی و نافرمانی رسول، درگوشی نکنید، (تفسیر این کلمات اکنون گذشت) و به نفع رسانی و پرهیزکاری نجوا (درگوشی) کنید، (برّ، در مقابل عدوان است، که مراد از آن نفع رسانی به دیگران است، و تقوی، در قبال اثم و معصیت الرسول، یعنی نافرمانی رسول آمده است)، و از خداوند متعال بترسید که همه‌ی شما نزد او جمع کرده می شوید، و این گونه نجوا و درگوشی، فقط از طرف شیطان است تا که (با فریب دادن)، مسلمانان را در رنج و مشقت بیندازد (چنان که در واقعه‌ی اوّل بیان گردید) و (سپس تسلی برای مسلمانان است که رنجیده خاطر نباشند؛ زیرا) او (شیطان) بدون اراده‌ی خدا نمی تواند (به مسلمانان) ضرری برساند، (مطلب این که اگر چه بالفرض آنان با اغوای شیطانی تدبیری برخلاف شما به کار می برند، باز هم نمی توانند بدون مشیت ازلی، ضرری به شما برسانند، پس چرا شما در نگرانی قرار گرفته‌اید) و مسلمانان باید (در هر امری) بر خدا توکل کنند، (در آینده نسبت به واقعه‌ی پنجم حکم شده است که اگر بعضی از مردم بعداً به مجلس بیایند، برای آنها جا باز کنید، می فرماید) ای اهل ایمان هرگاه به شما گفته شود (رسول خدا ﷺ)، به شما دستوری بدهند، یا ارباب امور و یا شخص واجب الاطاعتی بگویند) که در مجلس جای باز کنید، (تا افراد تازه وارد بتوانند در آن بنشینند)، پس شما جا باز کنید (و تازه واردان



را جای دهید، خداوند متعال (به عوض آن در جنت) به شما جای خواهند داد، و هرگاه (بنابه ضرورت) به شما گفته شود که (از مجلس) برخیزید پس برخیزید؛ (زیرا بدان جهت به برخاستن، دستور داده می شود که برای تازه واردان جا پیدا شود، و یا به این جهت به برخاستن، دستور داده می شود که رییس مجلس به مصلحت و یا مشورت و یا استراحت و یا عبادت و سایر امور نیازی داشته باشد که بدون خلوت و تنهایی نمی تواند آنها را انجام دهد، و یا به صورت کامل انجام داده نمی شوند، پس به دستور رییس مجلس که می گوید برخیزید، باید برخاست، و این حکم شامل غیر رسول نیز می باشد^(۱)).

پس مسئول مجلس به هنگام ضرورت اجازه دارد که به برخاستن کسی دستور بدهد، البته شخص تازه وارد حق ندارد کسی را از جایش بلند کرده و به جای او بنشیند. کما جاء فی الحدیث^(۲)، الغرض دستور داده شده است که به دستور رییس مجلس باید برخاست (خداوند متعال) در اثر اطاعت از این حکم) درجات اهل ایمان از شما و کسانی را (از اهل ایمان) که به آنها علم (دین) عنایت فرموده است، (بیشتر) بلند می فرماید، (یعنی آنان که این دستور را انجام می دهند سه گروه هستند: یکی کفار که بنابه مصلحت دنیوی قبول کنند، مانند منافقان که از لفظ «منکم» از این وعده خارج شدند. دوم اهل ایمان که دارای علم نباشند که برای آنها فقط در درجات، ترفیع داده می شود. سوم اهل ایمان که در ضمن، اهل علم هم باشند؛ چون بنابه علم و معرفت، زیادتی خشیت و اخلاص آنها منشأ عمل آنها می باشد، و در اثر آن، ثواب عمل اضافه می باشد؛ لذا ترفیع درجات آنان مزید بر دیگران است) و خداوند متعال کاملاً به تمام اعمال شما آگاه است (و می داند که عمل چه کسی همراه با ایمان است و عمل چه کسی

بدون ایمان است. و نیز می داند که در عمل چه کسی، تا چه اندازه‌ای، اخلاص وجود دارد، و عمل چه کسی همراه با اخلاص نیست؛ بنابراین، در جزا و ثمره هر یکی، تفاوت برقرار نموده است. و در آینده نسبت به واقعه‌ی ششم دستوری داده است که با واقعه‌ی اول و دوم نیز مرتبط می باشد، یعنی) ای اهل ایمان هرگاه، شما با رسول (خدا ﷺ، به) درگوشی (اراده) کنید، قبل از آن قدری صدقات (به مساکین) بدهید، (که مقدارش در آیه، منصوص نیست و این مقدار در روایات حدیث متفاوت بیان شده است و ظاهراً مقدار آن غیر نامعین است؛ ولی باید آن معمولی، باشد) این (صدقه جهت تحصیل ثواب) برای شما بهتر است، و بهترین وسیله برای تحصیل پاکیزگی (از گناهان) است؛ (زیرا گناهان به واسطه‌ی طاعات کفّاره می گردند، و این به صلاح مؤمنان ثروتمند است؛ زیرا ثوابی برای آنان در بردارد، و به مؤمنان فقیر نیز نفعی در بر دارد که تا حدّی وضع زندگی آنان بهتر می باشد؛ چنان که از لفظ «صدقه» معلوم می گردد؛ زیرا مصارف صدقات، فقرا می باشند، و نفعش برای رسول خدا این است که از رنج و مشقتی که با این عمل سرگوشی منافقان، تحمل می نمود، رهایی می یابند، و نیز رتبه‌ی او بالا می رود؛ زیرا منافقان نیازی به سرگوشی نداشتند، و صرف مال بدون ضرورت بر آنان سنگین تمام شد، و غالباً دستور در این صدقه چنین است که آشکارا در جلوی همه داده شود تا کسانی که صدقه نمی دهند نتوانند فریب بدهند؛ سپس می فرماید که این دستور برای کسانی است که توان آن را داشته باشند) پس اگر شما توان صدقه (دادن) را نداشتید (و نیاز به صحبت سرگوشی داشتید) پس خداوند متعال غفور و رحیم است (و او شما را در چنین وضعی مورد عفو قرار داده است، از این موضوع، به ظاهر چنین بر می آید که این صدقه واجب بود، ولی در صورت ناتوانی مستثنی گردید، سپس نسبت به واقعه‌ی هفتم که مرتبط به واقعه‌ی ششم



است می فرماید که) آیا شما (بعضی از شما که بیان آنها در ذیل واقعه‌ی هفتم آمده است) از تصدق نمودن قبل از سرگوشی ترسیدید، پس وقتی که شما نمی‌توانید (آن را ادا کنید) خداوند متعال به این وضع شما عنایت فرمود (که کلاً این حکم را منسوخ نموده شما را مورد عفو قرار داد و حکمت آن ظاهر است؛ زیرا آن مصلحت سد باب بود، که پس از نسخ هم به جای خود باقی ماند، و خود مردم احتیاط را به کار بردند، الغرض وقتی که خداوند آن را منسوخ فرمود) پس شما به عبادات دیگر پایبند باشید، یعنی) نماز را اقامه کنید و زکات بدهید و فرمان خدا و رسول او را بجا آورید (پس از نسخ آن جهت نجات و تقرب شما، استقامت و مداومت بر احکام دیگر کافی است) و الله تعالی از (اوضاع ظاهر و باطن) تمام اعمال شما کاملاً آگاه است.

معارف و مسایل

اگر چه نزول آیات مذکور بنابه وقایع خاصی شده است که قبلاً در بحث شأن نزول ذکر گردیدند؛ اما بدیهی است که شأن نزول هر چه باشد، ولی هدایات قرآن عام می‌باشند، که شامل احکام عقاید، عبادات، معاملات و معاشرت همه می‌باشند، در این آیات هم نسبت به نجوا و مشورت، رهنمودهایی چند ذکر شده است.

راهنمایی‌هایی در باره مشورت‌های مخفی

مشورت‌های مخفی عموماً با راز داران ویژه‌ای انجام می‌گیرند، که طرف، به آنان اطمینان داشته باشد، و بداند که از ناحیه‌ی آنها رازش افشا نمی‌شود؛ لذا در چنین مواقعی گاهی چنین توطئه‌هایی می‌شود تا بر کسی ظلم شود کسی مورد قتل قرار گیرد و یا مال کسی مصادره شود و غیره؛ به

هر حال خداوند، در این آیات بیان فرمود که: علم او تعالی تمام کاینات را احاطه نموده، لذا شما در هر کجا و هر نوع مشورتی مخفی انجام دهید، خداوند به اعتبار علم و سمع و بصر با شماست و همه‌ی سخنان شما را می‌شنود و می‌بیند و می‌داند، و اگر در آن مرتکب گناهی شدید، از سزای آن نجات نخواهید یافت.

در اینجا می‌خواهد این را نشان دهد که شما در هر اندازه چه کم و چه بیش در مشورت و درگوشی شرکت کنید، حق تعالی با شماست و تعداد دو و یا سه و پنج به‌طور مثال بیان گردید؛ یعنی اگر شما سه نفر با هم مشورتی بکنید، بدانید که چهارم شما، خداوند است. و اگر پنج نفر با هم مشورت می‌کنید، ششم حق تعالی است که با شما همراه است، در تخصیص عدد سه و پنج شاید اشاره ای به این باشد که عدد فرد نزد خداوند پسندیده می‌باشد. و مقصود آیه‌ی: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ﴾، همین است.

هدایتی در خصوص مشورت و نجوی

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾، در واقعه‌ی شأن نزول، بیان گردید. زمانی که رسول خدا ﷺ، با یهود صلح و آشتی برقرار کرد، آنها نتوانستند برخلاف مسلمانان کاری بکنند؛ ولی برای اظهار آتش بغض و حسد علیه مسلمانان، این طریقه را اختیار کرده بودند که چون کسی از صحابه‌ی کرام را می‌دیدند که نزد آنان می‌آید، صورت نجوی و مشورت با همدیگر را اختیار می‌نمودند، و به سوی آن مسلمانانی که داشتند می‌آمدند، اشاره می‌کردند، و مسلمانان از این روش آنها چنین می‌پنداشتند که آنها دارند، علیه ما توطئه می‌کنند. لذا پریشان حال و رنجیده خاطر می‌شدند، رسول خدا ﷺ، آنها را از این رویه منع نمود که آن در آیه‌ی ﴿نُهُوا عَنِ النَّجْوَى﴾ بیان شده است.



از این نهی، این حکم نیز برای مسلمانان مستفاد می‌شود که نباید آنان با همدیگر چنان مشورت و درگوشی کنند که به دیگری آزاری برسد. در «صحیح بخاری» و کتب دیگر احادیث، از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «اذا كنتم ثلثة فلا يتناجوا رجلان دون الآخر حتى يختلطوا بالناس فان ذلك يحزنه» یعنی هر جا که شما سه نفر با هم باشید، پس دو تا بدون سومی با هم درگوشی نکنند، مگر این‌که در جمع مردمان دیگر قرار گیرند؛ زیرا با این نحوه عمل، نفر سوم دل شکسته می‌شود، و احساس می‌کند که من در میان، بیگانه هستم، و ممکن است چنین پندارد که شاید آنان برخلاف من با هم صحبت می‌کنند؛ از این جهت دارند از من آن را پنهان می‌نمایند^(۱).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجَّوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجَّوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَى﴾ در آیات گذشته به کفار گوشزد شده بود که نجوای ناجایز انجام ندهند، و در این آیات به مسلمانان راهنمایی شده است که در مشورتها و درگوشی‌های خود، متوجه شوند، که خداوند از همه‌ی اوضاع و احوال و گفتگوی آنها آگاه است. و با این استحضار، سعی کنند تا در مشورت‌ها و درگوشی‌های‌شان، امر گناه، و یا ظلم، و یا خلاف شرعی نباشد؛ بلکه هرگاه با هم مشورت می‌کنند، باید مشوره‌ت‌شان، در کارهای نیک باشد.

در دفاع از شرارت کفار هم باید با نرمی و شرافت رفتار نمود

در ضمن آیات گذشته، یکی از شرارت‌های یهود چنین بیان شد که هرگاه آنان به خدمت رسول خدا ﷺ، می‌آمدند، به جای این‌که بگویند: «السلام علیکم» می‌گفتند: «السام علیکم» سام به معنی موت است و به علت عدم

تفاوت زیاد در لفظ، مسلمانان متوجه نمی شدند؛ روزی چنین اتفاق افتاد که یهود آمدند، و «السام علیکم» گفتند، حضرت عایشه ی صدیقه شنید و در پاسخ به آنان گفت: «السام علیکم و لعنکم و غضب علیکم» یعنی مرگ بر شما باد و لعنت و غضب خدا بر شما باد.

رسول خدا ﷺ، حضرت عایشه را از آن منع فرمود. و گفت: خداوند کلام آمیخته به فحش را نمی پسندد، و شما از خشونت دست بکشید و نرمی اختیار کنید، حضرت عایشه ی صدیقه عرض کرد: مگر شما نشنیدید یا رسول الله که آنان در حق شما چه گفتند؟ آن جناب ﷺ، فرمود: چرا؛ شنیدم. و پاسخ مناسب را به آنها دادم که علیکم یعنی هلاکت بر شما باد و بدیهی است که دعای بد آنان در حق من قبول نمی شود، و دعای من در حق آنها قبول می شود؛ بنابراین این به شرارت آنان پاسخ داده شده است^(۱).

برخی از آداب مجلس

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا﴾ این حکم برای مجالس عمومی است، که هر کجا مسلمانان جمع شوند و عده ای بعداً بیایند، پس حاضرین مجلس بکوشند تا برای آنان هم جا باز شود. خداوند متعال در این خصوص فرموده است که اگر آنها چنین کردند خداوند هم برای آنها وسعت پدید می آورد. پدید آوردن وسعت در آخرت بدیهی است، و امکان دارد در معیشت دنیوی نیز وسعت پدید آید. دستوری دیگر نسبت به آداب مجلس در این آیه، این است که: ﴿وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا﴾ یعنی هرگاه به شما گفته شد که از مجلس برخیزید، باید برخیزید. در این آیه لفظ «قیل» مجهول به کار رفته و صراحت ندارد که گوینده چه کسی باشد؛ اما از احادیث معلوم می شود که خود شخص تازه



وارد حق ندارد کسی را از جایش بلند کرده، در آنجا بنشیند.

در «صحيحین و مسند امام احمد» از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فیجلس فیہ، و لکن تفسحوا و توسعوا» یعنی هیچ کسی از شما دیگری را از جایش بلند نکند؛ تا در آنجا بنشیند، بلکه شما اهل مجلس بکوشید تا که جایی برای او باز شود^(۱). از این حدیث معلوم شد که برای وارد شونده، جایز نیست که کسی را از جایش بلند بکند؛ بنابر این، ظاهر این است که گوینده یا رییس مجلس می باشد، یا منتظمین آن، پس مقصود آیه این است که اگر امیر جلسه و یا منتظمین مقرر شده از طرف او، به کسی بگویند که از اینجا بلند شو، پس آداب مجلس این است که او ایجاد زحمت نکند، بلکه بلند شود؛ زیرا بسا اوقات خود صاحب مجلس بنابه نیازی می خواهد خلوت اختیار کند، و یا می خواهد با افراد ویژه ای سخنان محرمانه ای بگوید، و یا برای سایر تازه وارد شوندگان بدون این کار، جایی میسر نمی شود، که او به بعضی افراد بی تکلف بگوید که شما بلند بشوید و نیز بداند که از بلند شدن آنان خللی در مجلس واقع نمی شود، و ایشان می توانند در اوقات دیگر آمده استفاده نمایند.

البته برای صاحب مجلس و منتظمین لازم است، روشی را اختیار کنند که بلند شوندگان برای خود احساس خفت و سبکی ننمایند، و آزار و اذیتی به آنها وارد نشود.

درباره‌ی شأن نزولش آمده است که آن حضرت ﷺ، در صفه‌ی مسجد که از حاضرین پر بود تشریف داشتند؛ بعضی از صحابه که بنابه شرکت در جنگ بدر از احترام خاصی برخوردار بودند، تشریف آوردند. چون برای نشستن جا نبود، ایستادند. آن حضرت ﷺ، نخست به تکان خوردن و خزیدن

دستور داد، تا جایی، به تازه واردان برسد، و نیز به بعضی امر فرمود تا از جای خود برخیزند؛ در این باره احتمال می رود که آنان کسانی بودند که همیشه در جلسه ی آن حضرت ﷺ، حضور داشته اند که در برخاستن آنها چندان ضرری متوجه شان نمی شد، و نیز امکان دارد که چون آن حضرت ﷺ، به توسعه ی مجلس و تکان خوردن دستور دادند، بعضی از جای خود تکان نخوردند، لذا جهت تأدیب آنان، دستور رسید که از جای خود برخیزید.

در هر صورت، از این آیه و احادیث وارده، نسبت به آداب مجلس، این امر معلوم می شود که اهل مجلس باید بکوشند تا تازه واردان را جای بدهند، و از طرفی، آنان کسی را از جای شان بلند نکنند، تا در جای شان بنشینند، و امر سوم برای صاحب مجلس این نکته ثابت گردید که او مطابق نیاز می تواند بعضی را از مجلس بلند بکند. و از بعضی روایات دیگر احادیث، ثابت می شود که ادب برای تازه واردان این است که به جای تکان دادن اهل مجلس، در گوشه ای بنشینند.

چنان که در حدیث «صحیح بخاری» متعلق به سه نفر تازه وارد، آمده است که: یکی از آنان به سبب نیافتن جایی در مجلس، در گوشه ای نشست، و آن حضرت ﷺ، از او ستایش نمود.

مسئله: یکی از آداب مجلس این است که تازه وارد، بدون اجازه، در میان دو نفر ننشیند؛ زیرا بسا اوقات در نشستن دو نفر در یک جا، مصلحت خاصی می باشد. از حضرت اسامه بن زید لیشی در «سنن ابی داوود» و «ترمذی» روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لا یحل لرجل ان یفرق بین اثین الا باذنهما» یعنی برای هیچ کسی حلال نیست که در میان دو شخص که متصل به هم نشسته اند، بدون اجازه ی آنها جدایی افکند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ ﴾ رسول خدا ﷺ، شب و روز به



تعلیم خلق الله مشغول بود؛ در مجالس عمومی همه حاضرین از محضر او استفاده می بردند. در این سلسله بسا اوقات بعضی می خواست در تنهایی با او صحبت کند و او به آنان اجازه‌ی چنین صحبت کردن را می داد؛ بدیهی است که فرصت دادن به هر یکی جداگانه وقت زیادی می برد، و نیز در آن مشقت وجود داشت و بعضی از منافقان شرارت پسند، به جهت آزار رساندن به مخلصان آن حضرت ﷺ، جهت درگوشی وقت مستقلی از آن حضرت ﷺ تقاضا می کردند؛ و وقت زیادی می گرفتند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه، نیز با صحبت‌های طولانی، جلسه را طولانی می کردند.

حق تعالی برای تخفیف این بار سنگین، از دوش آن حضرت ﷺ، در ابتدا امر فرمود: هر کسی می خواهد در تنهایی با رسول خدا ﷺ، صحبت کند، او باید قبلاً صدقه بدهد، و مقدار این صدقه در قرآن، مشخص نیست، اما وقتی که این آیه نازل گردید قبل از همه، حضرت علی کرم الله وجهه به آن عمل نمود، و یک دینار صدقه داد و برای صحبت کردن در تنهایی از آن حضرت ﷺ، وقت گرفت.

به این آیه فقط توسط حضرت علی عمل شده است و سپس منسوخ شد

و مجال عمل برای دیگران باقی نماند

این از عجایب اتفاقات است که چون بسیاری از صحابه در این باره در مضیقه قرار گرفتند، این حکم به زودی منسوخ گردید؛ حضرت علی رضی الله عنه می فرمود: در قرآن آیه‌ای چنین وجود دارد که غیر از من کسی دیگر بر آن عمل نکرده است؛ نه کسی قبل از من عمل کرده و نه بعد از من کسی به آن عمل خواهد کرد. عمل نکردن جلوتر ظاهر است، و عمل نکردن بعد از او، از آن جهت است که حکم منسوخ شده است، و آن آیه تقدیم صدقه،



می باشد^(۱).

این حکم اگر چه منسوخ شده است، اما هدفی که جهت آن به اجرا گذاشته شده بود، به دست آمد که مسلمانان از تطویل مجلسی که مقتضای محبت قلبی آنان بود، باز آمدند، و منافقان نیز از این جهت که اگر ما برخلاف روش مسلمانان عمل کنیم، شناخته می شویم و نفاق مان ظاهر می گردد، باز آمدند، والله اعلم.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُم
أَيَا نَدِيدِي كَسَانِي رَا كَه دُوسْتِي كُورَدَن د بَا قُومِي كَد غَضِب رَفْتَن د خُدَا بَرِ انْهَا، كَد نَه انْهَا

مَنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذْبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾
از شَمَا هَسْتَن د وَ نَه از انْهَا هَسْتَن د، وَ قَسَم مِي خُورَن د بَرِ دَرُوعِ دَرِ حَالِي كَد مِي دَانَن د.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا
آمَادَه كُورَدَه خُدَا بَرَايِ انْانِ عَذَابِ سَخْتِ، يَفِينَا بَدِ اسْتِ انْجِدِ انْانِ مِي كُنَن د. قَسَرَارِ دَادَه انْ د

أَيُّمَنَّهُمْ جُنَّةٌ فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾
قَسَمِ هَايِ خُودِ رَا بَرُودَه اِي، پَسِ بَا زِ مِي دَارَن د از رَا هِ خُدَا، لَذَا بَرَايِ انْهَا اسْتِ عَذَابِي ذَلْتِ بَارِ.

لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
بَه دَر د انْهَانِ مِي خُورَن د اِمُوالِ شَانِ وَ نَه اِوَلادِ شَانِ از دَسْتِ خُدَا بَه جِيزِي، انْهَا هَسْتَن د دُوزْخِي،

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ
كَه دَر انْ بَرَايِ هَمِي شَه مِي مَانَن د. رُوزِي كَه جَمْع مِي كُن د خُدَا هَم رَا بَا زِ قَسَم مِي خُورَن د پِيسِي او.



كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ
آن چنان که قسم می‌خورند پیش شما، و می‌بندارند که بر راه خوبی هستند آگاه باش ایشاند

هُمُ الْكٰذِبُونَ ﴿١٨﴾ اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰنُ فَاَنسٰهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ
در اصل دروغگو. مسلط شده بر آنها شیطان، فراموش گردانیده آنها را از یاد خدا

اُولٰٓئِكَ حِزْبُ الشَّيْطٰنِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطٰنِ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٩﴾
ایشانند گروه شیطان، آگاه باش آنانکه گروه شیطان اند آنها زیانکارانند.

اِنَّ الَّذِيْنَ يُحٰدِثُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ اُولٰٓئِكَ فِي الْاَدْلٰٓئِيْنَ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ
کسانی که مخالفت می‌کنند با خدا و رسول او آنها هستند ذلیل ترین مردمان. نوشته است

اللّٰهُ لَاغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِيْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ ﴿٢١﴾ لَا تَجِدُ
خدا که من غالب می‌شوم و رسولان من، یقیناً خداست توانای چیره دست. تو نمی‌یابی

قَوْمًا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ
قومی را که یقین داشته باشند بر خدا و روز آخرت، که دوستی برقرار کنند به کسانی که

حٰدَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَ لَوْ كَانُوْا اَبَآءَهُمْ اَوْ اَبْنَاَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ
مخالف خدا و رسول او هستند، اگر چه باشند پدران شان یا پسران شان یا برادران شان یا

عَشِيْرَتَهُمْ اُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمٰنَ وَاَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِّنْهُ
خویشاوندان شان، در دلها ایشان ایمان نوشته است، و کمک کرده آنها را به فیض غیبی خود،

وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ
و داخل می‌کند آنها را در باغهایی که جاری می‌شود از زیر آنها جویها، همیشه می‌مانند

فِيْهَا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ اُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَا
در آنجا، خدا از آنها راضی است و آنان از خدا راضی هستند، ایشانند گروه خدا، آگاه باش

إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

کسانی که گروه خدا باشند آنان پیروزانند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا ندیدی کسانی را که دوستی برقرار می‌کنند با آنان که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند، (مراد از گروه اوّل منافقین‌اند و از گروه دوم یهود و همه کافرانی که کفر خود را آشکار می‌کنند، مراد می‌باشند، چون منافقین از یهود بودند، سپس دوستی آنان با یهود مانند دوستی با کفار معروف و مشهور، بیان گردید) آنها (منافقین) نه (کاملاً) با شما هستند و نه (کاملاً) با آنها هستند، (بلکه در ظاهر با شما معاشرت دارند و در باطن و از روی عقیده با کفار هستند) و بر سخنان دروغ قسم می‌خورند و دروغ‌شان این است که می‌گویند ما در جمع مسلمانان هستیم، کقوله تعالی ﴿وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُمْ مَنكُمْ﴾^(۱)، و (در حالی که خود) آنان می‌دانند (که دروغگو هستند، سپس وعید مخصوص آنها بیان می‌گردد که) خداوند متعال عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته است؛ (زیرا) یقیناً آنها کارهای بد می‌کردند (و بدتر از کفر و نفاق چه چیزی وجود دارد، از جمله این‌که) آنها قسمهای (دروغ) خود را سپر قرار داده‌اند (تا ضمن مسلمان جا زدن‌شان، مال و جان آنها از تعرض مسلمانان مصون بماند) باز (دیگران را نیز) از راه خدا (دین الهی) باز می‌دارند (فریب‌شان می‌دهند)، پس (از این رو) برای آنها عذاب ذلّت باری خواهد بود (آن عذاب به میزان شدّت خود ذلّت آور هم می‌باشد، و (چون آن عذاب فرارسد) مال و فرزندان‌شان نمی‌توانند آنها



را از (عذاب) خدا نجات دهند، (و چون) ایشان اهل دوزخ هستند (پس) دوزخ عذاب شدید و ذلّت باری برای آنهاست) که در آن برای همیشه باقی خواهند ماند، (سپس وقت عذاب را بیان می فرماید که آن عذاب) روزی (است) که خداوند آنها (و همه مخلوقات) را بار دیگر زنده می کند، و آنها نزد خداوند نیز قسم (های دروغ) خواهند خورد، هم چنان که نزد شما قسم می خورند (و قسم دروغ مشرکان در روز قیامت در آیه ی ۲۳ سوره ی انعام آمده است که: ﴿وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ﴾) و چنین می پندارند که در وضع خوبی قرار گرفته اند (و به طفیل این قسم دروغ، نجات خواهند یافت) آگاه باش که ایشانند بسیار دروغگو (که نزد خداوند هم از دروغ گفتن دست بر نمی دارند، و سبب این حرکات آنها همان طوری که در بالا ذکر گردید، این است که) شیطان کاملاً بر آنها تسلط یافته است (و دارند به گفته ی او عمل می کنند)، پس او آنها را از یاد خداوند فراموش گردانید، (که دست از احکام او کشیدند، و یقیناً) ایشان از زمره ی شیطان هستند، و کاملاً آگاه باش که گروه شیطان (در آخرت و گاهی در دنیا) صد در صد برباد خواهند شد، (چرا وضع آنها چنین نباشد، در حالی که آنها مخالف با خدا و رسول او هستند، و این یک قاعده ی کلی است که) کسانی که مخالف با خدا و رسول او باشند (نزد خداوند) در جمع مردمان بسیار خوار و ذلیل می باشند، (و چون پیش خداوند ذلیل هستند، ترتب آثار مذکور بر آنها دور نخواهد بود، چنان که خداوند برای آنها ذلّت تجویز نموده است، و هم چنین برای فرمانبرداران عزّت مقرر فرموده است، چرا که آنان تابع خدا و رسول او هستند و) خداوند (در حکم ازلی خود) نوشته است که من و پیامبرانم غالب خواهیم آمد (که عزّت، حقیقتی جز این، ندارد، هدف در اینجا بیان غلبه و پیروزی انبیاست، و ذکر خود خداوند، به خاطر اعزاز انبیاء ﷺ، می باشد؛ پس وقتی که پیامبران دارای عزّت هستند، پیروان آنان

هم با عزّت خواهند بود. و معنی غلبه که در آیهی ۵۶ سورهی مائده: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ﴾ و در آیهی ۵۱ سورهی مؤمن: ﴿نَنْصُرُ رُسُلَنَا﴾ آمده است گذشت) یقیناً خداوند متعال توانا و غالب است (و هر کسی را که بخواهد غالبش می‌گرداند،) سپس نسبت به دوستی کفار، حالت اهل ایمان را برخلاف منافقین، بیان می‌نماید که) تو نمی‌یابی کسانی را که بر خدا و روز قیامت ایمان (کامل) دارند، که با مخالفان خدا و رسول، دوستی داشته باشند، اگر چه آنها پدران یا برادران یا خویشاوندان شان باشند، خداوند در دل‌های ایشان ایمان را تثبیت فرموده است، و (دل‌های) آنها را از فیض خود تقویت نموده است، (مراد از فیض، نور است که در ظاهر به مقتضای هدایت عامل باشند، و در باطن سکون و آرامش به آنها دست بدهد، چنان‌که خداوند در آیهی ۲۲ از سورهی زمر می‌فرماید: ﴿فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ چون این سبب از دیاد حیات معنوی است، از آن به «روح» تعبیر فرموده و در همین جهان به این نعمت نایل آمدند، چنان‌که خداوند در آیهی ۵ از سورهی بقره فرموده است: ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾ و (در آخرت به این نعمت نایل خواهند آمد که) آنها را در چنان باغهایی که به زیر آنها نهرها جاریست، داخل می‌نماید و در آنجا برای همیشه خواهند ماند و آنان از خداوند راضی می‌شوند و خداوند از آنها راضی خواهد شد، گروه خدا اینها هستند، و بدانید که گروه خداوند پیروز خواهد بود، (چنان‌که خداوند در آیهی ۵ از سورهی بقره می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ بعد قوله ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾.)

معارف و مسایل

﴿الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ در این آیات، خداوند



وضع بد و سرانجام عذاب شدیدی برای کسانی که با دشمنان خدا که کفار باشند، دوستی برقرار می‌کنند، بیان فرمود که برای مسلمانان جایز نیست که قلباً با کفار، چه مشرکان باشند یا یهود و نصارا یا نوعی دیگر از آنان، دوستی برقرار نمایند، و عقلاً هم نمی‌توان با آنان دوستی برقرار کرد؛ زیرا سرمایه‌ی اصلی اهل ایمان دوستی و محبت با خداست، و کفار مخالفان و دشمنان خدا هستند، و کسی که با شخصی دوستی و محبت واقعی داشته باشد، امکان ندارد با دشمن او نیز دوستی و محبت برقرار نماید، از اینجاست که در بسیاری از آیات قرآن، احکام حرمت و ممنوعیت دوستی و موالات با کفار، آمده است و مسلمانانی که با کفار محبت قلبی داشته باشند، مشمول وعید قرار گرفته‌اند، که آنها هم جزو کفار محسوب می‌شوند؛ اما تمامی این احکام مربوط به محبت و دوستی قلبی است.

حسن سلوک، همدردی و خیرخواهی با کفار و نشان دادن حسن اخلاق با آنها با برقرار نمودن معاملات تجاری و اقتصادی تحت تمدن با آنها، در مفهوم محبت و دوستی قرار نمی‌گیرد؛ لذا انجام دادن همه‌ی این قبیل امور با کفار جایز است، عملکرد واضح و روشن رسول خدا و صحابه‌ی کرام گواه بر این است، البته در تمام این امور باید این نکته ملاحظه گردد که با آنها چنان معامله‌ای برقرار نمایند که در دین ضرری واقع نشود، و سستی در ایمان و عمل پیش نیاید، و برای مسلمانان دیگر زیان‌آور نباشد، تفصیل کامل و فرق بین موالات، مواسات و معامله راجع به این مسئله ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی آل عمران: ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾ در جلد سوم «معارف القرآن» آمده است، در آنجا ملاحظه گردد.

﴿وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ﴾ در بعضی روایات آمده است که این آیه در باره‌ی «عبدالله بن ابی» و «عبدالله بن نبیل منافق» نازل شده است، واقعه‌ی آن به قرار زیر است که روزی رسول خدا ﷺ، در بین اصحاب کرام

حضور داشتند، آن حضرت ﷺ، فرمودند که: اکنون به نزد شما کسی می آید که دلش دل جباری است و به چشم شیطان می نگرد، سپس عبدالله بن نبتل منافق آمد که نیلگون چشم و گندمگون و کوتاه قد و کم ریش بود، آن حضرت ﷺ، به او گفت که: تو و آن رفیقت چرا به من ناسزا می گفتید؟ او قسم یاد کرد که من چنین نکرده‌ام؛ آنگاه رفیقان خود را فرا خواند همه به دروغ قسم یاد کردند که ما چیزی نگفته‌ایم، حق تعالی در این آیه، به دروغگویی آنها خبر داد^(۱).

مسلمان نمی‌تواند قلباً با کفار دوستی برقرار کند

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ﴾

در آیه‌ی ماقبل، بحث از غضب الهی و عذاب شدید بر کسانی بود که با کفار و مشرکین دوستی برقرار می‌نمایند. در این آیه، در مقابل به آنان حالت اهل ایمان را بیان می‌فرماید که آنان با مخالفین خدا یعنی، کفار محبت و تعلق قلبی برقرار نمی‌نمایند؛ اگر چه آن کفار پدران، یا برادران، یا خویشاوندان نزدیک‌شان هم باشند، و صحابه‌ی کرام همه، چنین حالتی داشتند.

مفسرین در این مقام از صحابه، وقایع زیادی بیان فرموده‌اند که هرگاه از پدر یا برادر خود و یا کسی دیگر سخن ناسزایی نسبت به اسلام یا رسول خدا ﷺ، می‌شنیدند، همه‌ی روابط و تعلقات خویش را فراموش گردانیده آن کس را به کیفر اعمالش می‌رساندند، و حتی بعضی را می‌کشتند.

عبدالله بن ابی منافق، در جلوی پسرش که او نیز عبدالله نام داشت و



مسلمان واقعی بود، نسبت به شأن رسول خدا ﷺ، کلمه‌ی ناسزایی به زبان آورد؛ او به رسول خدا ﷺ، عرض نمود که: به من اجازه ده تا پدرم را بکشم؛ اما رسول الله ﷺ، جلوی او را گرفت.

روزی ابوقحافه پدر حضرت صدیق اکبر که تا آن زمان به اسلام مشرف نشده بود، در شأن رسول خدا کلمه‌ای گستاخانه‌ای به زبان راند، حضرت صدیق اکبر با وجود این که ارحم امت بود، چنان خشمگین شد و چنان سیلی به او زد که بر زمین افتاد، وقتی که رسول خدا ﷺ، از این ماجرا اطلاع یافت، فرمود: در آینده چنین نکن.

جراح پدر حضرت ابو عبیده بن جراح، در جنگ احد همراه با کفار به جنگ مسلمانان آمده بود و بارها در میدان جنگ، در قبال ابو عبیده قرار می‌گرفت ولی ابو عبیده خود را از او کنار می‌کشید وقتی که او بارها این عمل را پیاپی تکرار نمود، حضرت ابو عبیده او را به قتل رسانید، و امثال این وقایع بسیار برای صحابه‌ی کرام اتفاق افتاده و آیات مذکور در شأن آنان نازل شدند^(۱).

مسئله: بسیاری از فقها فرموده‌اند که حکم فساق و فجّار و مسلمانان منحرف عملی از اسلام، نیز همین است که مسلمانان نمی‌توانند با آنان دوستی و محبت قلبی برقرار نمایند، اشتراک عمل در کارهای ضروری یا هم نشینی و مصاحبت به قدر نیاز، امر علیحده‌ای است، و این حکم ممنوعیت محبت و دوستی قلبی با فساق و فجّار زمانی است که جرثومه فسق و فجور در آنها موجود باشد؛ بنابراین، رسول خدا ﷺ در دعا‌های خویش می‌فرمود: «اللهم لا تجعل لفاجر علی یداً» یعنی خدایا نگذار تا احسان فاجری بر من واقع شود؛ زیرا انسان شریف النفس مجبور می‌شود تا با محسن خویش، دوستی برقرار نماید، لذا رسول خدا ﷺ، از پذیرفتن احسان



فساق و فجّار که وسیله‌ی محبّت با آنهاست، پناه می‌جست^(۱).
﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ بعضی «روح» را در اینجا به نور تفسیر کرده‌اند که
از جانب خداوند به مؤمن برسد، و موجب عمل صالح و آرامش و سکون
قلبی وی قرار گیرد و سکون و اطمینان دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است.
بعضی دیگر «روح» را به قرآن و دلایل آن، تفسیر کرده‌اند که قوّت و
توانایی اصلی مؤمن همین است^(۲)، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة المجادلة بحمده و عونه لغرة جمادى الاولى سنة ۱۳۹۱ هـ ق يوم الجمعة و
لله الحمد و يتلوه انشاء الله تفسیر سورة الحشر.

و تمت الترجمة يوم السبت لسة عشر من المحرم سنة ۱۴۱۰ هـ بعد صلوة الصبح
ونرجو من الله أن يوفقنا لاتمام الباقي.



سورة الحشر

سورة الحشر مدنیة و هی اربع و عشرون آیه و ثلث رکوعات
سوره‌ی حشر در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدای که بی‌حدمه‌ریان و بی‌نهایت رحیم است

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ﴿۱﴾ هُوَ الَّذِیْ
پاکى خدا را بیان می‌کند آنچه در آسمانها و زمین است و اوست غالب با حکمت. اوست آنکه

اَخْرَجَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ مِنْ دِیْرِهِمْ لِاَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ
بیرون راند منکران اهل کتاب را از خانه‌هایشان به اولین اجتماع لشکر، شما فکر نمی‌کردید

اَنْ یَّخْرُجُوْا وَ ظَنُّوْا اَنْهُمْ مَّا نَعْتَهُمْ حُصُوْنُهُمْ مِّنْ اَللّٰهِ
که بیرون بروند، و آنها خیال می‌کردند که آنها را نجات می‌دهند از دست خدا قلعه‌هایشان

فَاَتٰهُمْ اَللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوْا وَ قَذَفَ فِی قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ
پس رسید به آنها خدا از جایی که گمان نمی‌کردند، و انداخت در دل‌هایشان بیم، که شروع

یُخْرِبُوْنَ بِیُوتِهِمْ بِاَیْدِیْهِمْ وَ اَیْدِی الْمُوْمِنِیْنَ فَاعْتَبِرُوْا
کردند به منهدم کردن خانه‌های خویش به دست‌های خود و دست‌های مسلمانان، پس عبرت بگیرید

یٰۤاُولِی الْاَنْصٰرِ ﴿۲﴾ وَ لَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلٰءَ لَعَذَّبْتَهُمْ
ای چشم‌داران. و اگر نمی‌بود این امر که نوشته بود خدا بر آنها جلا وطنی، عذاب می‌داد آنها را

فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ
در دنیا، و برای آنهاست در آخرت عذاب آتش. این برای آن است که مخالف شدند با خدا و

رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۴﴾ مَا قَطَعْتُمْ
رسول او، و هر کس که مخالف باشد با خدا، پس عذاب خدا سخت است. آنچه قطع کردید

مَنْ لَيِّنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ
درخت خرما یا گذاشتید ایستاده بر بیخهایش، پس به دستور خدا بود، تا که رسوا کند

الْفٰسِقِيْنَ ﴿۵﴾

نافرمانان را.

ارتباط این سوره با سوره ی قبل و شأن نزول آن

در سوره ی پیشین، مذمت دوستی با یهود که روش منافقین بود، بیان گردید، و در این سوره ی جلای وطن کردن یهود، در این جهان، و عذاب آنها در آخرت، ذکر گردیده است. داستان آنها از این قرار است که: وقتی آن حضرت ﷺ، به مدینه ی شریف آورد، با یهود صلح و معاهده ای برقرار نمود. یکی از قبایل مختلف آنها قبیله ی «بنی نضیر» بود که جزو صلح کنندگان بودند، و در فاصله ای معادل چهار کیلومتر از مدینه سکونت داشتند، یک بار واقعه ای اتفاق افتاد که دو نفر به دست «عمرو بن امیه ضمری» به قتل رسیده بود، که پرداخت دیه آنها بر همه لازم شده بود، آن حضرت ﷺ، از مسلمانان برای آنها کمک خواست، و چون موافق به قرارداد صلح، یهود با مسلمانان بودند، خواست تا از آنها در این باره نیز کمکی گرفته شود، بدین جهت به محله ی «بنی نضیر» تشریف برد، آنها به پنهانی نقشه کشیدند که جهت از بین بردن آن حضرت ﷺ، فرصت مناسبی به دست آمده است، و نباید آن را از دست داد؛ لذا آن حضرت ﷺ، را در



جایی نشانند و گفتند که ما جهت جمع آوری کمک ترتیبی می دهیم، و با خود مشورت کردند که یکی بالای دیواری که آن حضرت ﷺ، در زیر سایه ی آن نشسته اند، رفته، و از آنجا سنگ بزرگی را روی سر او رها کند تا کارش تمام شود، آن حضرت ﷺ، فوراً به واسطه ی وحی از توطئه ی آنها آگاهی یافت، و از آنجا برخاست، و به مدینه برگشت، و برای آنها پیغام فرستاد که شما عهدشکنی نموده، صلح و معاهده را شکستید؛ بنابراین به شما ده روز مهلت داده می شود، تا هر کجا که می خواهید بروید، و هر کسی از شما پس از این مدت در اینجا دیده شود، گردنش زده خواهد شد.

آنها خواستند که بیرون بروند؛ ولی عبدالله بن ابی منافق نگذاشت و گفت که هیچ جا نروید، دو هزار نفر جانباز نزد من هست که حاضرند خود را به کشتن دهند، تا کوچکترین آسیبی به شما نرسد.

در «روح المعانی» به روایت ابن اسحاق آمده است که: ودیعه بن مالک و سوید و راعس هم در این قرارداد عبدالله، شرکت داشتند، یهود به گفته ی آنها عمل نموده، و برای آن حضرت ﷺ، پیامی فرستادند که ما هیچ جا نمی رویم آنچه از دست تو بر می آید، نسبت به ما انجام بده.

آن حضرت ﷺ، همراه با صحابه ی کرام بر آنها هجوم برد، و آنها در قلعه متحصّن شدند، و منافقان پنهان شده در جای خود نشستند، آن حضرت ﷺ، آنها را در محاصره ی خود قرار داد و درختهای آنها را به آتش کشید و بعضی را قطع نمود، سرانجام به ستوه آمده، برای تبعید آماده شدند، آن حضرت ﷺ، با وجود این، باز هم مراعات نموده دستور داد که هر مقدار اسباب و وسایل که می توانند، با خود ببرند، بجز اسلحه که مصادره خواهد شد؛ سپس آنها تبعید شدند که بعضی به شام و بعضی به خیبر رفتند، و در اثر حرص دنیا درها و چهارچوبها را از دیوار خانه ها کردند. این حادثه پس از جنگ بدر در ماه ربیع الاول سال ۴هـ به وقوع پیوست، سپس حضرت

عمر رضی اللہ عنہ، آنها را با دیگر یهودیان از خیبر به سوی کشور شام تبعید نمود و این دو تبعید حشر اوّل و حشر ثانی نامیده شدند^(۱).

خلاصه‌ی تفسیر

خدا را به پاکی یاد می‌کنند آنچه (مخلوقات) در آسمانها و زمین هستند، و او غالب، حکیم است (چنان‌که یکی از آثار علوّشان، قدرت و حکمت او، این است که) اوست آن که کفّار اهل کتاب (بنی‌نضیر) را نخستین بار از خانه‌های شان بیرون راند، (به تمول زهری پیش از این بر آنها چنین مصیبتی واقع نشده بود، و این مصیبت برای اوّلین بار بر آنها واقع شد، که در حقیقت نتیجه‌ی حرکات زشت آنها بود. و در آن اشاره‌ای لطیف به این پیشگویی هم هست که یک بار دیگر نیز چنین اتّفاقی خواهد افتاد، چنان‌که حضرت فاروق اعظم بار دوم تمام یهود را از جزیره‌العرب بیرون راند^(۲). از آن جهت به اشاره‌ای لطیف تعبیر گردید که لفظ اوّل همیشه اتّفاق بار دوم را ندارد، چنان‌که می‌گویند فلان زن نخستین بار زایمان کرده است، بیرون راندن آنها از خانه و کاشانه در اثر غلبه و قدرت مسلمانان بود؛ در آینده توضیح داده است که ای مسلمانان شما با مشاهده اسباب و وسایل و انتظامات آنها) فکر نمی‌کردید، که (هیچ‌گاه) آنها (از خانه‌های خویش) بیرون روند و (خود) آنان هم پنداشته، بودند که قلعه‌های شان آنها را از انتقام خدا نجات خواهند داد، (بر استحکام قلعه‌های خود چنان اطمینان داشتند که هرگز تصوّری از انتقام غیبی به دل‌های شان خطور نمی‌کرد، پس حالت آنها و آن کسی که چنان پنداشته باشد که قلعه‌ی او، او را از مؤاخذه‌ی خدا نجات می‌دهد یکی است، و اگر قبیله‌ی بنی‌نضیر به تنهایی چندتا قلعه نداشته باشند، پس ضمیر جمع «حصونهم» به مطلق یهود بر می‌گردد، و هم



چنین ضمیر «انهم»، البته ضمیر «ظنوا» تنها به سوی بنی نضیر راجع می شود؛ یعنی بنی نضیر فکر می کردند که کلّ یهود را قلعه هایشان از حوادث نجات می دهند، و در تمام یهود اینان هم داخل بودند که می پنداشتند که قلعه ی آنان حافظ آنها خواهد بود) پس (عقاب) خدا از جایی بر آنها رسید که خیال و گمانی هم نمی کردند، (مراد از آنجا این که توسط مسلمانان بیرون رانده شدند که با توجه به این بی سر و سامانی احتمال نمی رفت که آنان بر کسانی تسلط پیدا کنند که از هر جهت مجهز بودند،) و (خداوند) بیم (مسلمانان را) در دلهای شان انداخت که (در اثر آن عزم کردند تا بیرون روند، و در آن حین، وضع شان چنین بود که) خانه های خود را به دستهای خود و به دستهای مسلمانان منهدم می کردند، (خود آنان به خاطر بیرون کردن در و پنجره خانه های خود را از بین می بردند، و مسلمانان به خاطر رنجاندن دلهای شان نیز خانه های آنها را منهدم می کردند، و انهدام مسلمانان را از این جهت به سوی آنان منسوب فرمود که علت این انهدام خود آنها بودند؛ زیرا آنها عهد شکنی کردند و چون عهد شکنی که فعل یهود بود سبب آن قرار گرفت، لذا به سبب اسناد داده شد، و دست مسلمانان فقط وسیله قرار گرفت).

پس ای دانشمندان با مشاهده ی این، عبرت حاصل کنید (که سرانجام مخالفت با خدا و رسول بسا اوقات در این جهان هم بد، در می آید) و اگر خداوند متعال جلای وطن را برای آنها در تقدیر نمی نوشت در این جهان به آنها سزا (قتل) می داد، (چنان که بعدها با بنی قریظه انجام داد،) و (اگر چه در دنیا از عذاب کشته شدن نجات یافتند ولی) در آخرت برای آنها عذاب دوزخ مهیاست، (و این مجازات جلای وطن در دنیا، و عذاب جهنم در آخرت، بدان جهت است، که آنها با خداوند و رسول او مخالفت کردند، و هر کسی که با خدا مخالفت کند (که همانا مخالفت با رسول خداست،)

پس (بدانید که) خداوند متعال سخت‌ترین سزا دهنده است، (این مخالفت به دو صورت انجام گرفت: یکی با نقض عهد که با جلای وطن مجازات شدند، دوم به عدم ایمان که موجب عذاب آخرت است، سپس به طعنه‌ای که یهود زدند، پاسخ می‌گویید. و طعنه‌ی یهود این بود که به آتش کشیدن درختها و قطع و برید آنها، یگ گونه فساد و ویران‌گری است، که مذموم می‌باشد^(۱)، و نیز پاسخ به تصویری است که بعضی از مسلمانان داشتند، که ترک نمودن یک امر جایز، جایز است و سرانجام این درختها در تصرف مسلمانان در می‌آمدند، پس باقی ماندن آنها بهتر بود، لذا به آنها نباید دست می‌زدند، و بعضی دیگر بدین جهت که از سوختن و بریدن آنها قلوب یهود جریحه‌دار می‌شود، اقدام به سوختن و بریدن آنها نمودند^(۲)؛ لذا خداوند در ضمن پاسخ به طعنه‌ی یهود، این هر دو روش مسلمانان را صواب دانسته فرمود که: آنچه از درخت خرما که شما بریدید (و یا آنچه به آتش کشیدید (و یا آنچه را (به حالت سابق) و ایستاده بر جای گذاشتید، پس (هر دو کار) مطابق دستور (و رضای) خداست، (تا این‌که) کفار را ذلیل کند (هر دو روش متضمن مصلحت است، چنان‌که باقی گذاشتن آنها متضمن نوعی پیروزی و خشمگین ساختن کفار است؛ زیرا مسلمانان از آنها استفاده می‌برند، و قطع کردن و سوختن آنها نیز متضمن نوع دیگری از پیروزی است که مسلمانان غالب می‌شوند و کفار در ناراحتی و غصه غرق می‌شوند، که مسلمانان چگونه دارند ثروت و اموال ما را در تصرف خویش در می‌آورند، پس هر دو امر جایز است؛ زیرا که هر دو مبتنی بر حکمت است و متضمن هیچ زشتی نیست.)

معارف و مسایل ویژگیهای سوره‌ی حشر و تاریخ بنی‌نضیر

سوره‌ی حشر کلاً در باره قبیله‌ی بنی‌نضیر نازل شده است^(۱). و از اینجاست که حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، آن را سوره‌ی بنی‌نضیر می‌نامید^(۲). بنی‌نضیر قبیله‌ای از یهود از نسل حضرت هارون علیه السلام، بودند؛ آبا و اجدادشان از علمای تورات بودند که در آن، خبر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، و حلیه و علامات وی مذکور بودند، و نیز در آن مذکور بود که هجرت او به سوی یثرب (مدینه) می‌باشد. و این خاندان بدین جهت از شام به مدینه هجرت نمودند، تا در معیت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، قرار گیرند، و در حال هجرت آن حضرت صلی الله علیه و آله، نیز بعضی عالم به تورات بودند، و پس از تشریف فرمایی آن حضرت صلی الله علیه و آله، به مدینه، با مشاهده‌ی علامات، او را شناختند که آن حضرت صلی الله علیه و آله، خاتم الانبیا می‌باشد، و فکر می‌کردند که خاتم الانبیا از نسل حضرت هارون علیه السلام، می‌باشد؛ ولی برخلاف پندار آنان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به جای بنی‌اسرائیل در بنی‌اسماعیل مبعوث گردید، لذا این حسد، آنها را از ایمان آوردن باز داشت؛ ولی با وجود این، بیشتر آنها او را در دلهای خود خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می‌دانستند، و می‌شناختند و با مشاهده‌ی فتح و پیروزی حیرت‌انگیز مسلمانان در غزوه بدر و شکست کفار و مشرکین، بر یقین آنها افزوده شد؛ به گونه‌ای که آن را شخصاً اعتراف نمودند، اما معیار قرار دادن این فتح و شکست ظاهری برای، شناخت حق و باطل بر اساس ضعیفی، استوار بود؛ در نتیجه، هنگامی که مسلمانان در بدو امر غزوه احد به شکست مواجه گردیدند و چند نفری از آنان به شهادت رسید، یقین یهود متزلزل شد، و سپس با مشرکین رابطه برقرار نمودند.

قبلاً این واقعه به وقوع پیوسته بود که رسول خدا ﷺ، پس از ورود به مدینه بر حسب مقتضای سیاست حکیمانه‌ی خویش، نخستین کاری که کرد، این بود که با یهود ساکن مدینه و دور و اطراف، معاهده صلح برقرار نمود، که نه خود آنها علیه مسلمانان جنگ کنند و نه با کسانی که علیه مسلمانان می‌جنگند، کمک نمایند، و اگر کسی علیه یهود هجوم آورد، مسلمانان از آنان دفاع نمایند.

موارد دیگری نیز در این صلحنامه درج گردید که تفصیل آن در سیره ابن هشام و غیره مذکور است. تمام قبایل یهود که بنی‌نضیر نیز یکی از آنها بود در اطراف مدینه در فاصله‌ی چهار کیلومتری، قلعه‌های مستحکمی داشتند، و دارای مزارع و باغات بودند، و تا زمان غزوه احد در ظاهر، بر این عهد و پیمان پایدار ماندند، ولی پس از غزوه احد این عهد و پیمان را شکسته، دست به جنایتهای نهانی زدند، و آغاز این غدر و خیانت از آنجا پدید آمد که یکی از سران بنی‌نضیر به نام کعب بن اشرف، پس از غزوه‌ی احد با قافله‌ی چهل نفری از یهود عازم مکه شد، و با کفار قریش که پس از شکست در جنگ بدر، به خاطر انتقام از آن در غزوه احد، شرکت جسته بودند، و سرانجام اینجا نیز شکست خورده و برگشته بودند، ملاقات کردند و بین آنان و کفار قریش، علیه رسول خدا ﷺ، و مسلمانان عهد و پیمانی تحریر گردیده، به امضا رسید.

به خاطر تکمیل و تأکید آن، کعب بن اشرف با چهل نفر از یک طرف و ابو سفیان با چهل نفر از طرف دیگر وارد حرم بیت الله شدند، و خود را با غلاف کعبه آویزان نموده عهد نمودند که ما دست به دست همدیگر داده یک پارچه علیه مسلمانان می‌جنگیم.

کعب بن اشرف پس از این معاهده به مدینه بازگشت، حضرت جبرئیل این معاهده را به‌طور مفصل به اطلاع آن حضرت ﷺ، رسانید و



آن حضرت ﷺ، حکم قتل کعب را صادر فرمود؛ چنان که محمد بن مسلمه او را به قتل رسانید.

پس از این، رسول خدا ﷺ، بر خیانت‌های گوناگون بنی‌نضیر اطلاع یافت؛ یکی از آن جمله همان بود که در شأن نزول، ذکرش گذشت، که راجع به قتل رسول خدا ﷺ، توطئه چیدند و اگر رسول خدا ﷺ، به موقع به وسیله وحی بر این توطئه اطلاع پیدا نمی‌کرد، آنها در توطئه خود پیروز می‌شدند؛ زیرا توطئه‌ی بالا رفتن روی بام آن دیواری که رسول خدا ﷺ، را زیر آن نشانده بودند انجام یافته بود، و نام آن شخص که برای اجرای این برنامه مقرر شده بود، عمر بن جحّاش بود، حق تعالی جلّ‌شانه آن حضرت ﷺ، را در پناه خود گرفت و این توطئه خنثی گردید.

واقعه‌ای عجیب و عبرت‌آمیز دیگر

این نیز از وقایع عجیب است که بعد از سرگذشت فوق، تمام قبیله‌ی بنی‌نضیر از مدینه تبعید شده، بیرون رفتند، بجز دو نفر که مسلمان شده در آنجا محفوظ ماندند، یکی از آن دو نفر عمر بن جحّاش و دوم عموی او یامین بن عمر و بن کعب بود^(۱).

واقعه‌ی عمرو بن امیه ضمری

آنچه در شأن نزول ذکر گردید که به دست «عمرو بن امیه ضمری» دو نفر به قتل رسیده بودند، و رسول خدا ﷺ، برای پرداخت دیه آنها، کمک جمع می‌نمود، و در این رابطه به خاطر گرفتن کمک از بنی‌نضیر به روستای آنها تشریف برد، این واقعه را ابن‌کثیر بدین‌گونه توضیح داده است که داستان مظالم و تدابیر کفار علیه مسلمانان بسیار طولانی است.

یکی از آن وقایع، به نام «بیرمعونه» در تاریخ اسلام بسیار معروف و مشهور است، که بعضی از منافقین و کفار از رسول خدا ﷺ، خواستند که گروهی از صحابه‌ی کرام را جهت تبلیغ دین به روستای آنها اعزام نماید، و در مقام پاسخ به تقاضای آنها رسول خدا ﷺ، هفتاد نفر از صحابه را با آنان همراه فرستاد، سپس حقیقت آشکار گردید که آنها فقط برای توطئه چنین خواسته بودند، چنان‌که آنها تمام این گروه صحابه بجز از عمرو بن امیه ضمیری را در محاصره قرار داده به قتل رسانیدند، نامبرده به نحوی از چنگال آنها رهایی یافته فرار کرده بود، هر کس می‌داند، کسی که چنین غدیر و خیانت و به شهادت رسیدن شصت و نه نفر از برادران خویش به دست کفار را مشاهده کرده باشد، چه بر او می‌گذرد، و جوش انتقامش از کفار به چه میزان می‌باشد، هر کس می‌تواند میزان آن را دریابد، اتفاقاً در هنگام بازگشت به مدینه‌ی منوره، در راه به دو نفر از کافران برخورد می‌کند و هر دو را به قتل می‌رساند، بعداً معلوم شد که این دو نفر از قبیله‌ی بنی عامر بودند که رسول خدا ﷺ، با آنها معاهده‌ی صلح برقرار نموده بود.

معاهدات مسلمانان مانند معاهدات سیاسی عصر حاضر نبود، که پیشاپیش برای تخلف و عهدشکنی، راههایی را تلاش و پیش بینی کرد؛ بلکه در اینجا هر چه از زبان یا قلم بر می‌آمد، حیثیت دین و مذهب و حکم خدا را به خود می‌گرفت، و پایبندی به آن لازم می‌شد، زمانی که رسول خدا ﷺ، به این اشتباه، اطلاع پیدا کرد، مطابق اصول شرع به پرداخت دیه‌ی آنها رأی داد و برای آن از مسلمانان کمک خواست که در این رابطه برای کمک گرفتن به محله‌ی بنی نضیر تشریف برد^(۱).

مراعات اسلام و مسلمانان در هنگام تبعید نمودن بنی نضیر،

برای سیاست مداران عصر حاضر، پند آموز است

فرمانروایان بزرگ و ابرقدرتهای جهان امروز، که برای حفظ حقوق انسانی سخنها می رانند و اداراتی دایر می کنند و در جهان به نام مسئول حقوق بشر، شهرت جهانی دارند، اندکی بر این واقعه تأمل کنند که از طرف بنی نضیر توطئه های پیاپی و خیانت های مکرر و تدبیر قتل رسول خدا ﷺ، اتفاق افتاده است، که اگر این حرکات، امروز در جلوی یک حکمران و حاکم کشوری، پیش می آمد، شما خود قضاوت کنید که آن حاکم چه رفتاری با آنها انجام می داد؟!

نتیجه معلوم است!

اما این حکومت، از خدا و رسول او بود، که وقتی غدر و خیانت از دست نبی نضیر به اوج خود رسید، چون حکومت های امروزی به تقل عام آنها تصمیم گرفته نشد، و در فکر مصادره نمودن اموال و سرمایه ی آنها قرار نگرفتند، بلکه فقط چنین فیصله داده شد که:

۱- تمام وسایل و اسباب زندگی خود را برداشته فقط شهر را تخلیه

کنند.

۲- از ده روز مهلت برخوردار هستند، تا بتوانند به سهولت و آسانی با همه وسایل خویش به جای دیگر بروند، باز وقتی که آنها نسبت به این دستور تخلف ورزیدند، تصمیم گرفته شد، تصمیمی علیه آنها از جانب ملت اتخاذ گردد.

۳- جهت ترسانیدن آنها فقط تعدادی از درختها قطع و سوخته شدند تا این که آنها متأثر شوند، ولی دستور به آتش کشیدن قلعه و محله داده نشد و نیز دستوری برای کشتن و آزار کسی صادر نگردید.

۴- باز چون مجبور شده حاضر به تخلیه ی شهر شدند، علیرغم اقدام

نظامی علیه آنها، به آنها اختیار داده شد، هر مقدار وسایلی که هر کس می‌تواند بر یک شتر حمل کند، و با خود ببرد، در اثر آن آنها حتی در و پنجره‌ها را از جا کنده با خود بردند.

۵- مسلمانان بر این نقل و حرکت آنها که با تمام وسایل نقل مکان می‌کردند، هرگز التفاتی نکردند و آنها با اطمینان خاطر و امنیت کامل با وسایل خود بیرون رفتند.

این رفتار آن حضرت ﷺ، جهت انتقام‌گیری از دشمن زمانی بود که از قدرت و توان کامل برخوردار بود. و این برخورد وی با دشمنان غدار و خاین و توطئه‌گر، نظیر آن است که با دشمنان قدیمی پس از فتح مکه انجام داد.

﴿لَأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾ قرآن از این تبعید بنی‌نضیر به اوّل الحشر یاد نموده است، «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است، یکی از توجیهاات «اوّل الحشر» در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، که آنها از قدیم الایام در یکجا سکونت داشتند، و این نخستین باری بود که مجبور به نقل مکان و تبعید شدند.

وجه دیگر این‌که این دستور اسلام در آینده نیز خواهد آمد که جزیره‌العرب از لوٹ غیر مسلمانان تخلیه گردد، تا که دژ مستحکمی برای اسلام قرار گیرد، و در اثر آن، حشر دیگری به صورت تبعید، آمدنی بود که عملاً در خلافت حضرت فاروق اعظم به وقوع پیوست، و به کسانی از آنها که به خبیر رفته بودند دستور رسید که از سرزمین جزیره‌العرب، خارج گردند؛ بنابراین، تبعید بنی‌نضیر اوّل الحشر محسوب شد، و تبعید بار دوم در عهد خلافت حضرت عمر حشر دوم قرار گرفت.

﴿فَأَتَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾ ترجمه‌ی لفظی آن این است که الله تعالی به نحوی نزد آنان آمد که گمان نمی‌کردند، مراد از آمدن حق تعالی،



آمدن حکم و فرشتگان فرمانبردارش می باشد.

﴿يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ تخریب منازلشان به دست خود آنها این بود که بخاطر بردن در و پنجرها با خود، آنها را خراب کردند، و به دست مسلمانان بدین شکل واقع شد که وقتی آنها در قلعه‌ها محاصره شدند، مسلمانان از بیرون برای متأثر کردن آنها تعدادی درخت و منازل آنها را از بین بردند.

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّيْنَةٍ أَوْ نَرْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْرِىَ الْفَاسِقِينَ﴾ لفظ «لینه» بر مطلق درخت خرما یا علاوه بر عجوه بر انواع دیگر اطلاق می گردد.

باغات بنی نضیر مملو از درخت خرما بودند، وقتی آنها در قلعه متحصن شدند، بعضی از صحابه به خاطر این که آنها را به خشم در آورند و مرعوب شان قرار دهند، تعدادی از درختهای خرما را قطع کردند و یا به آتش کشیدند، و بعضی دیگر از صحابه فکر کردند که فتح و پیروزی، به خواست خداوند، از آن ماست، و این درختها و باغها در تصرف مسلمانان در خواهند آمد، چرا از بین برده شوند؛ لذا از قطع و بریدن و به آتش کشیدن آنها، دست کشیدند این نوعی از اختلاف رأی بود، سپس که با هم صحبت کردند گروه اول به خود اندیشیدند که شاید ما مرتکب گناهی شده ایم؛ زیرا اموالی را که سرانجام به دست مسلمانان می رسید، از بین بردیم. سپس آیه نازل گردید، و عملکرد هر دو گروه مورد تأیید قرار گرفت، و بیان داشت که هر دو عمل مشمول اذن خدا بوده است.

حکم رسول الله در اصل حکم خداست و هشدار

است برای منکرین حدیث

این آیه، دو عمل: قطع و بریدن درختهای خرما و نیز باقی گذاشتن

آنها را مشمول اذن خدا قرار داد؛ در صورتی که هیچ کدام از آنها، در هیچ آیه‌ای از قرآن، قبل از این، مذکور نیست. به ظاهر هر دو گروه آنچه کردند بنا بر اجتهاد خویش کردند و یا می‌تواند به اذن رسول خدا ﷺ، بوده باشد؛ اما قرآن، آن اجازه را که حدیثی بود، اذن خدا قرار داده، روشن ساخت، که رسول خدا ﷺ، از طرف حق تعالی اختیار دارند که احکام را تشریح نمایند، و هر حکمی را که آن حضرت ﷺ، اجرا نمایند، حکم خداست و عمل کردن به آن، همچون عمل کردن به آیات قرآن، فرض است.

هیچ کدام از دو طرف اختلاف اجتهادی را نمی‌توان متهم به گناه کرد

اصل مهم دیگری که از این معلوم می‌شود، این است که کسانی که شایستگی اجتهاد شرعی را دارند، اگر اجتهادشان در مسئله‌ی شرعی مختلف باشد، که گروهی امری را جایز و گروه دیگر آن را ناجایز بدانند، پس این هر دو حکم در نزد خدا درست و صحیح می‌باشد، و نمی‌توان عمل هیچ کدام از آنها را گناه و ناجایز شمرد، و چون هیچ کدام از آنها منکر شرعی نیست، قانون نهی عن المنکر بر آنها اجرا نمی‌گردد.

در جمله‌ی: ﴿وَلِيُخْرِزِي الْفٰسِقِيْنَ﴾ عمل قطع کنندگان یا به آتش کنندگان توجیه گردید، که این نیز خلافتی به حساب نمی‌آید؛ بلکه به خاطر دلیل قرار دادن کفار، موجب ثواب می‌باشد.

مسئله: آیا در هنگام جنگ با کفار، منهدم کردن منازل و خانه و کاشانه‌ی آنها و یا قطع و بریدن و به آتش کشیدن مزارع و درختها و از بین بردن آنها جایز است یا خیر؟ در این باره اقوال فقها با هم مختلف است.

از امام ابوحنیفه رحمته الله، منقول است که همه این کارها در هنگام جنگ جایز می‌باشند، ولی شیخ ابن همام فرموده است که این جواز، زمانی است که بدون آن تسلط بر کفار دشوار باشد، و یا در صورتی است که گمان نرود



که بر آنها غلبه خواهند و فاتح خواهند شد، و علت جواز شکستن قدرت و شوکت کفار و یا در صورت عدم فتح، تضییع اموال آنها و ضربه وارد نمودن بر وضع اقتصادی آنهاست^(۱).

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ
و مالی که برگردانید خدا بر رسولش از آنها، نه دوانیدید شما بر آن اسبی و نه شتری،

وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۖ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾
ولی خدا مسلط می‌کند رسولان خود را بر هر کسی که بخواهد و خدا بر هر چیز قادر است.

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
مالی که برگردانید خدا بر رسولش از اهالی روستاها، پس آن از آن خدا و رسول و خویشاوندان

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ ۖ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ
و یتیمان و مسکینان و مسافر است، تا نیاید در داد و ستد ثروت‌مندان شما،

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ۚ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا
و آنچه بدهد به شما رسول، پس بگیرید آن را، و از آنچه منع کند شما آن را بگذارید، و بترسید

اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ
از الله، یقیناً عذاب خدا سخت است. از آن فقیران مهاجری است که بیرون رانده شدند از

دِيَارِهِمْ ۖ وَأَمْوَالِهِمْ يُبْتَغَىٰ فَرَضًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ۚ وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
شهرها و مالهای شان، می‌جویند فضل خدا و رضایت او را، و کمک می‌کنند خدا و رسول او را

أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ ۖ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ
ایشانند راستگویان. و کسانی که جا می‌گیرند در این خانه و در ایمان پیش از ایشان،

يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ
دوستی برگزاری کنند با کسانی که هجرت کرده‌اند به سوی آنان و نمی‌یابند در دل‌های خود

حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ
تنگی از آنچه داده شده‌اند، و ترجیح می‌دهند آنها را بر خود اگر چه فاقه داشته باشند، و

مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا
هر کسی که دور داشته‌شد از حرص نفسش، ایشانند پیروز شوندگان. و برای کسانی که می‌آیند

مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بعد از ایشان، می‌گویند ای رب بیامرز ما را، و برادران ما را که داخل شده‌اند پیش از ما،

بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ
در ایمان، و نگذار، در دل ما کینه‌ای، برای ایمانداران، ای رب تویی

رَعُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۰﴾

مشفق مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

(آنچه در بالا ذکر گردید، رفتاری بود با افراد بنی نضیر) و (آنچه بر سر اموال آنان آمد از این قرار است که) آنچه خداوند از آنها به رسولش داد، پس (در آن هیچ مشقتی متوجه شما نشد، چنان که) شما نه اسبی (برای تحصیل آن) دواندید، و نه شتری (مراد این‌که مشقت سفر را تحمل نکردید؛ زیرا آنجا چهار کیلومتر از مدینه فاصله داشت، و نه مشقت قتال به وقوع پیوست، و آنچه اسماً مبارزه‌ای انجام گرفت، معمولی و عادی نبود^(۱))، بنابر این شما حقدار توزیع و یا تملیک این مال نمی‌باشید، آن



چنان‌که در مال غنیمت می‌باشید، ولی (عادتاً) الله (است که) رسولان خود را بر هر کسی (از دشمنان‌شان) که بخواهد (بطور ویژه‌ای) مسلط می‌نماید، (فقط با رعب، آنها را مغلوب می‌نماید که هیچ کسی در آن متحمل مشقتی نمی‌شود، چنان‌که خداوند از جمله آن رسولان، رسول خود «محمد ﷺ» را بر اموال بنی‌نضیر مسلط گردانید، لذا شما در آن هیچ‌گونه حقی ندارید؛ فقط آن حضرت ﷺ، اختیار تصرف مالکانه را دارند،) و خداوند متعال بر هر چیز قدرت کامل دارد، (پس به هر شکلی که او بخواهد دشمنان را مغلوب می‌نماید، و به هر گونه که بخواهد به رسول خویش اختیار تصرف را می‌دهد، و همچنان‌که این حکم در مورد اموال بنی‌نضیر بود، هم چنین آنچه خداوند روستاهای دیگر (از کفار) را به رسولش بدهد (مانند باغ فدک و قسمتی از خیبر، که این چنین به دست آمدند،) پس (شما در آنها هیچ گونه استحقاق ملکیتی ندارید؛ زیرا) آن (نیز) حق، خداست (به هر نحوی که او بخواهد، در آن دستور می‌دهد، چنان‌که او در اشیای دیگر، نیز چنین حقدار است و این تخصیص برای حصر نیست) و (حق) رسول (است که خداوند او را در این مال موافق به آن مصلحت بداند، اختیار تصرف مالکانه می‌دهد).

و (حق) خویشاوندان (است) و (حق) یتیمان (است) و (حق) غریبان (است) و (حق) مسافران (است، یعنی تمام ایشان موافق به آنچه رسول خدا ﷺ، مصلحت بدانند مصرف این اموال می‌باشند، و در این انحصاری نیست به هر کسی که رسول خدا ﷺ، بخواهد، چیزی می‌دهد، و خود او نیز در این شامل است. و ذکر اقسام مذکور بطور ویژه، شاید بدین جهت باشد، که امکان داشت نسبت به آنان چنین شبهه‌ای پدید آید که وقتی شرکت کنندگان جهاد در این مال حقی ندارند، این اقسام که شریک جهاد نبوده‌اند نیز حقی نخواهند داشت؛ باز هم ذکر آنها در آیه با ذکر اوصاف

خاص، یتیم، مسکین، مسافر و غیره اشاره به این است که آنان بنابر این، اوصاف خویش، با اختیار نبی کریم ﷺ، می توانند مصرف این اموال قرار بگیرند، و این ارتباطی به شرکت در جهاد ندارد. باز در این اوصاف، وصف «ذوالقربی» یعنی خویشاوندان نزدیک پیامبر ﷺ، نیز هست؛ به آنها از این مال بدین جهت داده می شد که همه آنها یاور و مددکار پیغمبر خدا ﷺ، بودند و به هنگام هر مشکل، به درد می خوردند، این سهم بعد از وفات رسول خدا ﷺ، قطع شد؛ چنان که در سوره ی «انفال» گذشت، و این حکم مذکور بدین جهت مقرر گردید (تا آن (مال فئی) در تصرف ثروتمندان شما قرار نگیرد،) آن چنان که در زمان جاهلیت تمام اموال غنیمت و محاصل جنگ را اصحاب اقتدار می خوردند و فقراً کلاً از آن محروم می ماندند؛ بنابر این خداوند توزیع آن را در اختیار رسولش گذاشت و مصارف آن را نیز تعیین نمود که شما با وجود این که مالک و اختیار دار هستید، باز هم آن را در اهل حاجت و مواقع مصلحت صرف فرمایید) و (چون معلوم گردید، در اختیار گذاشتن پیغمبر، مشتمل حکمتی است پس) آنچه رسول به شما می دهد آن را بگیرید، و از (گرفتن) آنچه منع می کند باز آید (و عموم این الفاظ، شامل کلیه ی دستورات، در تمامی افعال و احکام، می باشد،) و از الله بترسید و یقیناً خداوند (به مخالفان) سخت سزا دهنده است، (اگر در مال فئی، مطلقاً تمام مساکین حق دارند، ولی به طور خاص) حق از آن مهاجران نیازمندی است که از خانه ها و اموال شان (قهرماً) اخراج گردیدند، (کفار آن قدر روی آنها فشار آوردند که بر ترک خانه و کاشانه مجبور گشتند،) و آنها (در این هجرت) طالب فضل خدا (بهشت) و رضای (او) هستند (و به خاطر هیچ گونه اغراض دنیوی هجرت نکردند) و آنان به (دین) خدا و رسول او کمک می کنند، (و) ایشانند راستگویان (در ایمان) و (نیز حق) کسانی است که در دارالاسلام (مدینه ی منوره) و ایمان قبل از (ورود) آنها



(مهاجرین) قرار گرفتند (مراد از آنها، انصار مدینه هستند، و مقدم قرار گرفتن آنها در مدینه روشن است چرا که اهالی مدینه بودند و مراد از ایمان قبلی آنها این نیست که ایمان کل انصار از کل مهاجرین مقدم باشد؛ بلکه مقصود این است که آنها پیش از ورود مهاجرین به مدینه ایمان آورده بودند، اگر چه بعضی از انصار بعد از عده‌ای مهاجرین به این شرف نایل آمده‌اند، و کسانی که هجرت کرده‌اند محبت می‌ورزند، و آنها (انصار) از آنچه (مال غنیمت و غیره که) به مهاجرین می‌رسد در دل، هیچ گونه شک و تردیدی نمی‌یابند، و (بلکه بیشتر از گذشته محبت نشان داده، در اطعام و غیره) با وجود ابتلا به فاقه آنها را بر خود مقدم می‌دارند (خود آنها بسا اوقات گرسنه می‌مانند، و به مهاجرین طعام و غذا می‌دهند) و (در واقع) کسی که از بخل فطری خویش محفوظ بماند، (مانند کسانی که خداوند آنها را از حرص، و عمل به مقتضای آن باز داشته و پاکشان کرده است) ایشانند پیروز شوندگان و (نیز) کسانی (در این مال فئی حق دارند) که بعد از آنها (مهاجرین و انصار مذکور، به طریق هجرت به دارالاسلام و یا از نظر تولد به دنیا) آمده‌اند (یا خواهند آمد و) دعا می‌کنند که پروردگارا بیامر ما را و (نیز) آن برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند (چه نفس ایمان و یا ایمان کامل که موقوف بر هجرت بود) و نگذار که در قلوب ما نسبت به اهل ایمان کینه‌ای پدید آید (این دعا علاوه بر متقدمین، شامل معاصرین هم می‌باشد) پروردگارا شما بسیار شفیق و مهربان هستید.

معارف و مسایل

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ﴾ لفظ «أَفَاءَ» از فئی مشتق است که به معنای برگشتن است؛ بنابراین، به سایه‌ی هر چیزی که بعد از نیمروز به سوی مشرق برمی‌گردد، فئی گفته می‌شود.

اصل حقیقت در باره اموال غنیمت که از دست کفار می آیند این است که اموال آنها که در اثر ستمشان به سود دولت مصادره می شود، از ملکیت آنها خارج شده، به سوی مالک حقیقی «حق تعالی» بر می گردند؛ بنابراین، به دست آمدن آنها به لفظ «أفاء» تعبیر شده است، و مالی که به وسیله ی جهاد و قتال به دست آید، چون در آن تا حدی عمل و جد و جهد انسان دخیل است، بنابراین، از آن به لفظ غنیمت یاد شده است؛ چنان که خداوند در آیه ی ۴۱ از سوره ی «انفال» می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ و آنچه در به دست آوردن آن نیازی به قتال و جهاد نباشد، به لفظ فئی تعبیر می شود.

حاصل آیه این است که آنچه بدون جهاد و قتال به دست بیاید، موافق قانون، مال غنیمت محسوب نشده، در میان مجاهدین و غانمین توزیع نمی شود؛ بلکه اختیار کامل آن به دست رسول خدا ﷺ، می باشد که به هر کس، به هر مقدار که بخواهد، می دهد. یا آن را برای خود نگه می دارد، البته به شرط این که توزیع آن در میان اصنافی باشد که مستحق این مال قرار داده شده اند.

توضیح آن در آیه ی بعدی، چنین آمده است که: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى﴾ مراد از «اهل القرى» در اینجا بنی نضیر و مانند آنها، بنی قریظه و غیره می باشند، که اموال آنها بدون جنگ به دست آمد، سپس مصارف و مستحقین آن، پنج گروه مشخص شدند که بیانش می آید:

در آیات مذکور احکام «فئی» و مستحقین آن و نحوه ی توزیع بین آنها، بیان گردید. و در آغاز سوره ی «انفال» فرق واضحی میان مال «غنیمت» و «فئی» ذکر گردید که مال غنیمت به مالی گفته می شود که از کفار در اثر جهاد و قتال به دست مسلمانان بیاید، و فئی آن مالی است که بدون جهاد و قتال به دست آید؛ چه کفار آن را بر جای گذاشته بگریزند، و یا به



رضایت خویش به صورت جزیه و خراج و عوارض تجارت پردازند.
تا حدی تفصیل آن در ابتدای سوره‌ی «انفال» ص ۱۷۴ جلد چهارم
«معارف القرآن» گذشت، و تفصیل بیشتر آن ذیل آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «انفال»
ص ۲۳۶ در جلد چهارم آمده است.

در اینجا این امر قابل توجه است که لفظ «خمس» در آیه‌ی ۴۱
سوره‌ی «انفال» در باره‌ی مال غنیمت آمده بود، و در اینجا در باره‌ی مال
«فئی» آمده است. در سوره‌ی «انفال» آمده بود که: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ
شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ در این
دو آیه، برای مستحقین این مال، شش صنف یاد شده است: الله، رسول،
ذوی القربی، یتیم، مسکین و مسافر؛ این ظاهر است که خداوند مالک حقیقی
دنیا و آخرت و تمام مخلوقات است، و نام مبارک او در ذکر مستحقین
سهام، به خاطر تبرک می‌باشد، و نیز اشاره‌ای است به این‌که این مال بسیار
متبرک و با ارزش و حلال و پاکیزه است، و همین است نظر امام حسن
بصری، قتاده، ابراهیم، شعبی و عامه‌ی مفسرین (۱).

اما این‌که با ذکر نام خداوند به فضیلت و شرافت این مال چگونه اشاره
شده است، بیان مفصل آن در تفسیر سوره‌ی «انفال» گذشت. و حاصل آن از
این قرار است که: خداوند متعال اموال صدقات را که از مسلمانان گرفته
می‌شوند، حلال نفرمود؛ لذا می‌توانست بر مال غنیمت و فئی که از کفار
گرفته می‌شود، این شبهه وارد بشود که آنها چگونه برای رسول خدا ﷺ،
حلال شدند؟ با ذکر نام خویش در اینجا، این شبهه را چنین برطرف فرمود
که در حقیقت مالک حقیقی هر چیز، خداست. و او به فضل خویش تحت
قانون خاصی، به مردم حق مالکیت داده است؛ اما کسی که باغی باشد،
خداوند، نخست برای ارشاد و هدایت او، پیامبران علیهم‌السلام، و هدایت‌های

آسمانی را می‌فرستد، و اگر کسی آن را نپذیرفت، حدّ اقل از قوانین اسلام اطاعت کند، و خراج و جزیه‌ی مقرّره را به حکومت اسلامی بپردازد، و نسبت به کسانی که از پذیرش این حکم، نیز ستم اختیار نمودند، دستور به جهاد و قتال داده شده است، که حاصلش آن است که اموال و انفس آنها محترم نیستند؛ مالهایشان به سود حکومت اسلامی مصادره می‌گردند، و اموالی که به وسیله‌ی جهاد و قتال به دست آمد، در ملکیت هیچ انسانی در نیامده، بلکه مستقیماً به ملکیت خدا برگشته است.

در لفظ «فئی» بدین مطلب اشاره شده است؛ زیرا معنای اصلی آن برگشتن است و بدین جهت به این مال فئی گفته می‌شود که به سوی مالک حقیقی برگشته است. لذا اکنون مالکیت هیچ انسانی در آن دخیل نیست، و آنچه بعد از این به مستحقّین داده می‌شود، مستقیماً از طرف خداست، لذا این اموال چنان حلال و پاکیزه می‌باشند که آب و گیاهان بیابانی که مستقیماً از طرف خداوند عطیه‌ای حلال و طیب برای انسان می‌باشند.

خلاصه این‌که از ذکر نام خدا، در اینجا، اشاره به این است که کل این اموال، در اصل املاک خداوند و از طرف او به مستحقّین داده می‌شوند، و آنها هیچگونه خیرات و صدقه‌ای نیستند. اکنون مستحقّین در پنج گروه ذیل باقی می‌مانند:

۱- رسول، ۲- ذوی القربی، ۳- یتیم، ۴- مسکین، ۵- مسافر و همین پنج گروه، مستحقّین خمس مال غنیمت، نیز می‌باشند که بیانش در سوره‌ی «انفال» آمده است، و هم چنین همین پنج گروه محل مصرف مال فئی هستند، و حکم هر دو این است که تمام این اموال، در حقیقت در اختیار رسول خداست که بعد از وفات او در اختیار خلفا می‌باشد و آنها می‌توانند اینها را برای استفاده مردم نگهداشته و در بیت المال محفوظ کنند، و به هیچ کس، چیزی ندهند و یا آنها را توزیع نمایند؛ البتّه در هنگام تقسیم، بین این



پنج گروه مذکور توزیع می نمایند^(۱).

از عملکرد خلفای راشدین و اصحاب دیگر (رض) ثابت شده است که مال «فئی» در عهد آن حضرت ﷺ، در اختیار او بود، و موافق به صوابدید او به مصرف می رسید، و پس از او به همین ترتیب در اختیار خلفا قرار گرفت و سهمی که برای رسول خدا ﷺ، در این مال مقرر گردیده بود، با وفات ایشان خاتمه یافت، و سهم مقرر ذوی القربی چون مبتنی بر دو علت بود: یکی نصرت و کمک نمودن آنان برای رسول خدا ﷺ، که بنابر این حتی به اغنیای آنان نیز از این مال، سهمی داده می شد؛ دوم این که چون به جهت احترام، صدقه بر ذوی القربی رسول ﷺ، حرام شد، به فقرای آنها از این مال، سهمی واگذار گردید، و بعد از وفات رسول خدا ﷺ، علت نصرت و کمک پایان یافت، لذا سهم اغنیای ذوی القربی ساقط گردید، البته سهم فقرای آنها به جهت فقر و نیازمندی شان از این مال، باقی ماند، و بنابه قرابتی که با رسول خدا ﷺ، دارند، بر بقیه ی فقرا و مساکین مقدم می باشند^(۲).

﴿كُنِيَ لَا يَكُونُ ذُوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ «دولة» بضم دالّ به آن مالی گفته می شود که مورد داد و ستد قرار گیرد^(۳). معنای آیه این است که مستحقین مال فئی بدین جهت معین گردید تا که بین ثروتمندان شما، ثروت قرار نگیرد، در این، اشاره به ازاله ی رسم جاهلیتی بود که در چنین موارد، رئیس قبیله، قابض و مالک چنین اموال قرار می گرفت؛ فقرا و مساکین در آن هیچ گونه استحقاقی نمی داشتند.

قوانین اسلامی بر اندوختن ثروت، ضربه ی مؤثری وارد نمود

حق تعالی، ربّ العالمین است؛ تمام مردم از آن جهت که مخلوق او

۲ - کذا فی الهدایه.

۱ - قرطبی.

۳ - قرطبی.

هستند، در تمام ضروریات، از حقی یکسان، برخوردارند؛ حتی در این باره بین مؤمن و کافر، فرقی وجود ندارد. پس چگونه در خانواده‌ها و طبقات بین امیر و غریب، امتیاز برقرار می‌گردد.

خداوند متعال در دنیا سهم بزرگی از توزیع ثروت که مشتمل بر ضروریات فطری و ضروری انسان است را در اختیار خود قرار داده، چنین توزیع نموده است که هر طبقه و هر منطقه، ضعیف و قوی، بتوانند از آن یکسان استفاده نمایند، و این‌گونه چیزها را خداوند بالاتر از دسترسی انسان و تسلط و قبضه‌ی او قرار داده است، که کسی نمی‌تواند بر آنها قابض باشد؛ مانند: فضا، خورشید، ماه، نور، ستارگان، ابر و باران که بدون آنها انسان نمی‌تواند لحظه‌ای زنده بماند، و همه‌ی آنها را خداوند متعال به قدرت کامل خویش چنان وقف عام نموده است که هیچ ابرقدرتی نمی‌تواند بر آنها قابض باشد؛ اینها به همه خلق خدا در هر کجا به یک میزان می‌رسند.

قسم دوم: مورد نیاز، آب و غذاست که از زمین بیرون می‌آیند، اینها اگر چه آن چنان عام نیستند، اما قوانین اسلام کوهها و جنگلهای غیر معمور و چشمه‌زارهای طبیعی را وقف عام گردانیده است، به گونه‌ای که موافق به قانون ویژه، برای افراد ویژه، بر بعضی قسمت از زمین حق مالکیت قایل شده است. اگر چه بعضی از تجاوزگران به ناحق و نامشروع بر بعضی قسمت از زمین قابض می‌گردند؛ ولی طبعاً هیچ بزرگترین ثروتمندی نمی‌تواند بدون فقرا و بزرگان و کارگران از زمین استفاده ببرد؛ بنابراین با وجود نوعی از تسلط، باز پرداخت حق فقرا اجباری است.

قسم سوم: طلا و نقره و پولی است که جزو ضروریات طبیعی و اصلی نمی‌باشند، اما خداوند آنها را وسیله‌ی تحصیل تمام ضروریات قرار داده است که پس از استخراج از معادن، طبق قانون ویژه‌ای در ملکیت استخراج کننده در می‌آیند، و سپس به طریق مختلف از ملکیت او به دیگران منتقل



می‌گردند، و اگر گردش آنها موافق و دل خواه مردم قرار بگیرد، هیچ انسانی گرسنه و برهنه باقی نخواهد ماند؛ اما طبعاً هر کس می‌تواند از مال خودش استفاده نماید، و دیگران حق استفاده از آن را نداشته باشند، و این بخل و حرص در دنیا، برای گردآوری ثروت و سرمایه‌داری، راههای بسیاری قدیم و جدید ایجاد نموده است، که به وسیله‌ی آنها گردش ثروت فقط بین ثروتمندان محدود شده است، و عامه‌ی فقرا و مساکین از آن محروم مانده‌اند که عکس العمل آن در این جهان، «کمونیسم» و «سوسیالیسم» به بار آورده است.

قانون اسلام از طرفی تا آن حد به مالکیت شخصی احترام قایل شده است که مال را برابر با جان آدمی و حرمت جان او را برابر حرمت بیت‌الله قرار داده و از تصرف نامشروع در جان و مال آدمی جلوگیری کرده است. لذا اگر کسی دست تعدی به جان و مال دیگران دراز کند، دستور به قطع آن داده است و تمام راههایی را که به وسیله‌ی شخص یا گروهی بتوان بر آنها قبضه نمود و عوام را از آن محروم ساخت، مسدود کرده است به عنوان مثال در طرق کسب و اکتساب، ربا و قمار، اموری هستند که به وسیله‌ی آنها ثروت، جمع آوری شده و در میان عده‌ی معدودی قرار می‌گیرد.

لذا با حرام قرار دادن آن، ریشه‌اش را از تمام معاملات تجاری و استیجاری و غیره برکنده است، و در ثروتهایی که به طرق مشروع پیش کسی جمع شده باشند، حقوقی مانند: زکات، عشر، صدقه‌الْفطر، کفارات و غیره به صورت فرایض و بیش از آن، به صورت صدقات نفلی، برای فقرا و مساکین برقرار نموده است. و پس از این هزینه‌ها، آنچه را که تا زمان موت پیش کسی می‌ماند، مطابق با اصول حکیمانه، توزیع نموده است و وارثان شخص متوفی را موافق به اصل «الاقرب فالاقرب» مستحق آن قرار داده و آن را بین عامه‌ی فقرا توزیع ننموده است تا در قلوب فوت شوندگان فکر

خرج و بذل بی جای آن، طبعاً پدید نیاید، و هنگامی که بدانند که این ثروت پس از ما به عزیزان و خویشاوندان می رسد، این انگیزه در قلوب آنها پدید نخواهد رسید، اتخاذ این روش بدان جهت برگزیده شد تا راه نجاتی از جمع آوری ثروت و مال به دست بیاید.

راه دیگر به دست آوردن ثروت و مال، جنگ و جهاد است؛ در اموال به دست آمده از این راه آن تقسیم شرعی را به موقع اجرا گذاشت که ذکرش در سوره ی «انفال» آمده بود، و نیز مقداری از آن، در اینجا بیان گردید. چقدر بی بصیرت اند آنهایی که این نظام عادلانه و حکیمانه ی اسلام و الهی را گذاشته، سلیقه های شخصی و قوانین ساخته بشری را اختیار می نمایند!

﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ ﴾ این آیه اگر چه در رابطه با تقسیم مال فنی آمده است و مفهوم مناسبش این است که اگر چه خداوند متعال در مال فنی، طبقاتی از مستحقین بیان نمود، اما تعیین این که به چه میزان به هر گروهی داده شود را به تصویب آن حضرت ﷺ، موکول نمود. بنابر این، در این آیه، به مسلمانان راهنمایی گردید، که به هر کسی، هر مقداری که آن حضرت ﷺ، بدهند، باید راضی شده، قبول کنند و آنچه را که نداد در باره ی آن هرگز نیندیشند. سپس آن را با حکم «اتقوا الله» مورد تأکید قرار داد که اگر کسی با حيله های بی جا و بهانه های دروغین، بیش از حق خود دریافت کرد، خداوند از آن آگاه است و او را به سزای عملش خواهند رسانید.

عمل به حکم رسول ﷺ، همچون حکم قرآن، واجب است

الفاظ آیه، عام و تنها در اموال، منحصر نمی گردد؛ بلکه شامل احکام هم می باشند، لذا مفهوم عمومی آن، این است که هر حکم و دستور یا مال و یا چیزی دیگر که رسول خدا ﷺ، به شما بدهد، آن را بردارید، و بر طبق آن



عمل کنید، و از آنچه باز دارند دست بردارید. لذا صحابه‌ی کرام همین مفهوم عمومی آن را اختیار کرده، هر حکم رسول خدا ﷺ، را مطابق این آیه حکم قرآن، و واجب العمل دانستند.

علامه قرطبی فرموده است که در این آیه، «نهی» در مقابل به «اتا» آمده است و از آن معلوم می‌گردد که معنای «اتا» امر است که مقابل صحیح «نهی» می‌باشد. اما قرآن کریم کلمه‌ی «امر» را مقابل با «نهی» شاید بدین خاطر به کار نبرده تا آیه شامل مال فئی که در سیاق آن به این آیه وارد شده است، باشد.

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود؛ دستور داد که این لباس را بیرون آورد، او گفت: آیا می‌توانی در خصوص این امر، آیه‌ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود رضی الله عنه، فرمود: بلی؛ آن آیه را به تو نشان می‌دهم. سپس آیه‌ی: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ را تلاوت فرمود.

حضرت امام شافعی رضی الله عنه، باری به مردم گفت که: من می‌توانم به تمام سؤالات شما از قرآن پاسخ بگویم؛ هر چه می‌پرسید، پرسید. کسی عرض نمود که: اگر کسی در حال احرام زنبوری را کشت حکم آن چیست؟ امام شافعی با تلاوت آیه‌ی فوق، حکم آن را از حدیث بیان فرمود^(۱).

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ در این آیه تا آخر رکوع، بیان فقرای مهاجرین و انصار و سپس افراد عموم امت وارد شده است، و از نظر ترکیب نحوی «لِلْفُقَرَاءِ» بدل از «لِلذی القربی» که در آیه ماقبل، آمده است، می‌باشد^(۲).

مقصود آیه این‌که در آیه‌ی گذشته که عموم یتیمان و مساکین و مسافران بنابه فقر و احتیاج، مستحق مال «فئی» قرار گرفتند، در این آیه

تشریح بیشتر آن، چنین بیان گردید که اگر چه در این مال تمام فقرا و مساکین مستحقّند ولی باز هم از جمع آنان کسانی از همه بیشتر حق تقدّم دارند که خدمات و کمالات دینی و اوصاف ذاتی آنها معروف باشند.

صلحا و خدمتگزاران دین در توزیع صدقات در صورت نیاز،

باید مقدّم باشند

از این آیه، معلوم گردید که اگر چه اموال صدقات به ویژه مال «فئی» برای رفع احتیاج عموم فقرای مسلمان در نظر گرفته شده است. اما در آنها هم مردمان صالح و متدّین، بویژه خدمتگزاران دین، علما و طلاب بر دیگران حق تقدّم دارند؛ بنابر این اصول بود که در حکومت‌های اسلامی گذشته، هزینه‌های علما و مفتیان و قضات که در تعلیم و تبلیغ و اصلاح خلق خدا، مشغول بودند از مال فئی داده می‌شد؛ زیرا در این آیات، بین صحابه‌ی کرام دو طبقه مشخص گردید:

یکی مهاجرین که قبل از همه، برای اسلام و رسول الله ﷺ، فداکاری نمودند، و به خاطر اسلام مشقّت‌ها تحمل کردند، و سرانجام از مال و وطن و خویشاوندان دست کشیده به سوی مدینه هجرت کردند.

دوم، انصار مدینه که با دعوت دادن رسول خدا ﷺ، و اصحاب مهاجر به شهر خویش، جهان کفر را علیه خود شورانیدند، و چنان از میهمانان خویش پذیرایی نمودند که دنیا از آوردن نظیر آن، عاجز مانده است. پس از این دو گروه مسلمانانی در درجه‌ی سوم قرار گرفتند که بعد از صحابه، مشرّف به اسلام شدند و به مسیر آنها حرکت نمودند و این درجه شامل تمام مسلمانان تا قیامت خواهد شد؛ سپس قدری از کمالات و فضایل این سه گروه بیان می‌شود.

فضایل مهاجرین

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ نخستین وصف مهاجرین، در اینجا چنین بیان گردید که آنان از وطن و اموال و سرمایه‌شان اخراج گردیدند؛ یعنی کفار مکه آنها را تنها به این جرم که مسلمان شده و از رسول خدا حمایت می‌کردند تحت شکنجه قرار دادند، تا بنابه اجبار، مال و وطن را ترک نموده، هجرت کردند، و بعضی در اثر گرسنگی، سنگ بر شکم بستند و بعضی در فشار سرما زمین حفر نموده، در آن خود را از سردی محفوظ قرار دادند^(۱).

مسئله‌ی بسیار مهم تصرف کفار بر اموال مسلمانان

در این آیه، کلمه‌ی «فقرا» بر مهاجرین اطلاق گردید، فقیر به کسی گفته می‌شود که چیزی در ملکیت نداشته باشد، یا حدّ اقل مالک نصابی نباشد؛ در صورتی که اغلب مهاجرین در مکه مالک ثروت و مال بودند، و اگر پس از هجرت، آن اموال در ملکیت آنها باقی می‌ماند، اطلاق فقیر بر آنها درست نبود، قرآن با اطلاق فقیر بر آنها، اشاره نمود که اموالی که پس از هجرت در مکه مانده و در تصرف کفار درآمده است، از ملکیت آنها خارج می‌باشد؛ بنابر این، امام ابوحنیفه و امام مالک فرموده‌اند که: اگر مسلمانان از جایی هجرت نموده، به جای دیگری بروند و کفار بر اموال باقی مانده‌ی آنها، دست یابند، یا خدای نخواستہ کفار، بر دارالاسلام دست یابند و اموال مسلمانان را از دست‌شان بر بایند، مالک آنها قرار می‌گیرند، و تصرفات خرید و فروش آنها در آن اموال نافذ می‌گردد، و در «تفسیر مظهري» کلیه‌ی روایات حدیثی که مؤید این نظر می‌باشند، نقل گردیده‌اند.

صفت دوم مهاجرین، در این آیه، چنین شد که: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا﴾ یعنی آنان در نایل شدن به اسلام و هجرت و ترک مال و وطن، جز دریافت فضل و رضای خدا، غرض دیگری نداشتند، و از این، کمال اخلاص آنان معلوم می‌گردد. لفظ «فضل» عموماً بر نعمت دنیا و «رضوان» بر نعمت عقبی اطلاق می‌گردد؛ لذا مفهوم آیه این است که: آنان تمام اموال و سرمایه و وسایل عیش گذشته را ترک نموده، اکنون در زیر سایه‌ی اسلام طالب ضروریات زندگی و نعمتهای آخرت می‌باشند، و ضروریات زندگی را هم تنها موافق به رضای خدا و رسول تلاش می‌نمایند.

سومین وصف مهاجرین، چنین بیان گردید که: ﴿وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾ یعنی تمام این کارها را بدان جهت انجام دادند که به خدا و رسول او کمک کنند؛ مراد از کمک به خدا، کمک به دین خداست که در این رابطه فداکاری‌های شگفت‌آوری از خود نشان دادند.

چهارمین وصف مهاجرین، این است که: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ یعنی آنان در قول و عمل راستگو هستند و به عهدی که با خواندن کلمه با خدا و رسول او بستند، کاملاً وفا نمودند، و این آیه اعلانی عمومی برای صادق بودن تمام مهاجرین می‌باشد، پس کسی که یکی از آنها را دروغگو بپندارد نمی‌تواند مسلمان باقی بماند. پس منافق دانستن صحابه‌ی کرام، توسط روافض، این آیه‌ی قرآن را آشکارا تکذیب کردن است؛ لذا مقام مهاجرین در نزد رسول خدا ﷺ، آن چنان بود که آن حضرت ﷺ، به دربار خداوند به فقرای مهاجرین توسل می‌جست و دعا می‌کرد^(۱).

فضایل انصار

﴿وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَ الْأَيْمَانَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «تَبَوَّءُوا» به معنای جای



درست کردن است، و مراد از دار، دار هجرت یا دار ایمان، یعنی مدینه‌ی طیّبه است.

فضیلت خاص مدینه‌ی طیّبه

بنابر این، امام مالک، مدینه‌ی طیّبه را به جهتی از تمام شهرهای جهان افضل قرار می‌داد، و می‌فرمود که: تمام شهرهای دنیا که اسلام در آنها گسترش یافته، به وسیله‌ی جهاد فتح شده‌اند، حتی مکه‌ی مکرمه؛ و فقط مدینه‌ی طیّبه است که به وسیله‌ی ایمان فتح شده است^(۱).

در این آیه، تحت لفظ «تَبَوُّوا» همراه با لفظ «دار» لفظ «ایمان» را نیز ذکر نمود؛ در صورتی که جای گرفتن به مکان تعلق دارد و ایمان چنان چیزی نیست که در آن جای گرفته شود؛ بنابر این بعضی فرموده‌اند که در اینجا لفظی محذوف است؛ یعنی «اِخْلَصُوا یا تَمَكَّنُوا» مقصود این است که آنها کسانی هستند که در دارالهجرة جای گرفتند و در ایمان، مخلص و مستحکم شدند، و این هم می‌تواند مقصود آن باشد که در اینجا ایمان را به طور استعاره به مکانی مستحکم تشبیه نموده و جایگزین شدن در آن را بیان نمود، و مراد از لفظ «من قبلهم» یعنی جلوتر از مهاجرین، این است که یکی از فضایل انصار مدینه این می‌باشد که شهری در نزد خداوند داشت دارالهجرة یا دارالایمان قرار می‌گرفت. سکونت آنها در آن، قبل از مهاجرین قرار گرفته بود، و پیش از این که مهاجرین هجرت نموده، در آنجا بروند و اسکان یابند، آنها ایمان را قبول نموده، ایمانشان پخته شده بود.

دومین صفت انصار مدینه چنین بیان شد که: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی آنان به کسانی محبت می‌ورزند که هجرت کرده، وارد شهرشان شده‌اند که این مخالف مزاج عموم مردم جهان است. جای دادن چنین افراد آواره و خسته حال را در کجای دنیا قبول

می‌کنند و در هر کجا بحث روی بومی بودن و غیر بومی بودن است، اما حضرات انصار تنها بر این اکتفا نکردند که آنها را در شهر خود جای دادند، بلکه آنها را در منازل خود اسکان داده در اموال خویش سهم گردانیدند، و آن قدر از آنها با عزت و احترام استقبال گرمی بجا آوردند که برای جای دادن یک مهاجر پیش خود، چندین نفر از انصار متقاضی بودند تا این که در بعضی از مواقع نوبت به قرعه کشی می‌رسید و چون نام هر مهاجری که برای کدام انصار بیرون می‌آمد، به او سپرده می‌شد^(۱).

صفت سوم انصار، این بیان گردید که: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ این جمله به واقعه‌ی خاص، دست یافتن مسلمانان بر باغ‌ها و منازل بنی‌نضیر به هنگام جلائی وطن آنها، متعلق است.

واقعه‌ی توزیع اموال بنی‌نضیر

زمانی که تقسیم اموال فی بین مهاجرین و انصار به اختیار آن حضرت ﷺ، واگذار گردید، مهاجرین نه منزل و مکانی داشتند و نه زمین و جای دادی، بلکه موقتاً در منازل انصار سکونت داشتند، و در زمینهای آنان زحمت می‌کشیدند، و اوقات می‌گذراندند. هنگامی که اموال بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع به صورت فئی در تصرف مسلمانان در آمدند، رسول خدا ﷺ، سردار انصار مدینه «ثابت بن قیس بن شماس» را پیش خود خواند و فرمود: قوم خویش انصار را پیش من بیاور. او پرسید که یا رسول الله تنها قوم خودم «خزرج» را یا کلّ انصار را فرا خوانم؟ آن حضرت ﷺ، فرمود: تمام انصار را، تمام انصار جمع شدند، سپس آن حضرت ﷺ، طی سخنرانی پس از حمد و صلوة از انصار مدینه چنین ستایش کرد که آنان با برادران مهاجر خود با حسن سلوک و عزم و همت رفتار کردند، آنگاه فرمود: خداوند اموال



بنی نضیر را به تصرف شما در آورد، و اگر بخواهید من این اموال را بین شما مهاجر و انصار یکسان تقسیم می‌کنم، و مهاجرین طبق روال قبل در خانه‌های شما می‌نشینند و اگر شما اجازه بدهید چون مهاجرین آواره هستند، این اموال بین آنها تقسیم شود، آنان منازل شما را تخلیه نموده، برای خود فکری بردارند، و جداگانه خانه بسازند، با شنیدن این پیشنهاد دو نفر از سران انصار یعنی حضرت سعد بن عباده و سعد بن معاذ بلند شدند، و عرض کردند: یا رسول الله پیشنهاد ما این است که این اموال را تنها بین مهاجرین توزیع بفرما و آنها باز هم، همچون سابق در خانه‌های ما ساکن بمانند.

تمام انصار با شنیدن این پیشنهاد بلند شدند و گفتند که ما بر این داوری راضی و خوشحال هستیم، سپس رسول خدا ﷺ، برای تمام انصار و فرزندان انصار دعا کرد، و آن اموال را بین مهاجرین توزیع نمود و فقط به دو نفر از انصار که بسیار نیازمند بودند، به نام سهل بن حنیف و ابودجانه سهمی داد. و تنها شمشیر معروف ابی‌الحقیق را به سعد بن معاذ عنایت فرمود^(۱).
مراد از «حاجت» در آیه فوق، ﴿لَا يَجِدُونَ فِي ضُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ اشیای ضروری است و ضمیر «مما أوتوا» به مهاجرین برمی‌گردد، و معنای آیه این است که آنچه در این توزیع به مهاجرین داده شد، انصار مدینه آن را آن‌چنان با سعی صدر قبول کردند، که گویا آنها به آن هیچگونه نیازی نداشتند؛ چه برسد به این‌که آن را ناگوار پندارند، و یا از آن گلایه‌ای داشته باشند، و در برابر به این، زمانی که بحرین فتح شد و رسول خدا ﷺ، خواست که کل غنایم را در میان انصار توزیع کند، آنان قبول نکردند و عرض نمودند که تا زمانی که به برادران مهاجر ما سهمی از این اموال داده

۱ - مظهري به حواله سبيل الرشاد محمد بن يوسف صالحی.

نشود، ما هیچ‌گونه سهمی را بر نخواهیم داشت^(۱).

وصف چهارم انصار مدینه در این آیه چنین بیان شده است، که: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ «خصاصه» به معنای فقر و فاقه است، و ایثار عبارت از این است که خواسته‌های دیگران را بر خواسته‌ها و نیازهای خویش مقدم بدانند، و معنای آیه این است که انصار دیگران، یعنی مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دادند، که قبل از برآوردن احتیاجات خویش، احتیاجات آنها را رفع می‌ساختند، اگر چه خود آنان مبتلا به فقر و فاقه هم بودند.

حکایاتی چند از ایثار صحابه بویژه انصار

اگر چه برای تفسیر آیات، نیازی به ذکر وقایع نیست؛ ولی این وقایع به هر انسانی، درس انسانیت کامل داده، در زندگی او انقلاب پدید می‌آورند؛ بنابراین، حضرات مفسرین، به‌ویژه علامه قرطبی آنها را با تفصیل تحریر نموده‌اند، که چند مورد از آنها در اینجا نقل می‌شود:

در «ترمذی» از حضرت ابوهریره روایت است که شبی میهمانی در خانه‌ی یکی از انصار وارد شد، و غذا در حد خود و عیالش داشت، به همسرش گفت: بچه‌ها را به نحوی بخوابان، و چراغ را خاموش کن، تا میهمان بتواند با فراغت خاطر غذا بخورد، که متعاقب آن آیه‌ی مذکور ﴿يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ بر این واقعه نازل گردید^(۲).

نیز در «ترمذی» واقعه‌ی دیگری از ابوهریره چنین منقول است که کسی پیش رسول خدا ﷺ، آمد و عرض کرد که از گرسنگی پریشانم، آن حضرت ﷺ، نزد هر یک از ازدواج مطهرات رضی الله عنهن کسی را فرستاد، آنها در جواب اظهار داشتند که نزد ما بجز آب چیزی دیگری نیست، آنگاه حاضرین مجلس را مورد خطاب قرار داده، فرمود: چه کسی

۱ - رواه البخاری عن انس بن مالک، ابن کثیر. ۲ - قال الترمذی هذا حسن صحیح.



حاضر است امشب این را پیش خود میهمان قرار دهد؟ یکی از انصار عرض نمود که: من حاضرم، و او را با خود به خانه برد و از اهل خانه پرسید که: آیا برای غذا چیزی هست؟ همسرش گفت: فقط مقداری هست که بچه‌ها بخورند، گفت: بچه‌ها را بخوابان و سپس هنگامی که غذا را پیش میهمان گذاشتی به بهانه‌ای، چراغ را خاموش کن، تا میهمان متوجه نشود که ما غذا نمی‌خوریم، او چنین کرد و میهمان غذا خورد، صبح که او به خدمت آن حضرت ﷺ، حاضر شد، آن حضرت ﷺ، فرمود که: خداوند از نحوه‌ی رفتار شما که دیشب با میهمان انجام دادید، بسیار خوشحال شد.

نیز «مهدوی» شبیه چنین واقعه‌ای را در خصوص چراغ خاموش کردن هنگام غذا دادن به میهمان را از حضرت ثابت بن قیس نسبت به یکی از انصار ذکر کرده است، و در ذیل تمام این وقایع آمده است، که شأن نزول این آیه همین واقعه بوده است.

قشیری از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که کسی به یکی از صحابه، کله‌ی گوسفندی به عنوان هدیه تقدیم کرد؛ او با این تصوّر که فلان برادر و عیالش بیش از ما احتیاج دارند، کله را به خانه او فرستاد و او نیز به همین تصوّر آن را به پیش دیگری رسانید تا بدین ترتیب به هفت خانه دور زده باز به خانه‌ی اوّل رسید، تا این که آیه‌ی مذکور بر همین واقعه نازل شد و همین واقعه را حضرت ثعلبی از حضرت انس نیز روایت کرده است.

در «موطأ امام مالک» از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است که مسکینی از او سؤال کرد و در خانه او فقط یک قرص نان بود و خود او روزه گرفته به کلفت خود دستور داد تا این قرص نان را به ساییل بدهد. خادم گفت: که اگر این نان را به او بدهم چیزی هنگام شام برای افطار شما وجود ندارد؛ حضرت صدّیقه فرمود: اشکال ندارد، این قرص نان را به او بده. خادم می‌گوید وقتی که هنگام شام رسید کسی که عادت هدیه دادن را نداشت یک

لاشه‌ی بریان شده گوسفندی را که بر آن غلافی از آرد می‌ده پخته شده پوشانده بود و در میان عرب بهترین غذا محسوب می‌شد، هدیه آورد، حضرت صدیقه به خادم گفت: بیا از این بخور که از نان تو بهتر است. امام نسائی واقعه‌ی حضرت عبدالله بن عمر را چنین نقل کرده است، که او بیمار بود، و دلش انگور می‌خواست؛ برای او یک خوشه‌ی انگور به قیمت یک درهم خریده و آورده شد؛ از حُسن اُتفاق مسکینی آمد و چیزی خواست آن جناب رضی الله عنه فرمود: این خوشه را به او بدهید، کسی از حاضرین به‌طور مخفی پیش آن مسکین رفت و آن خوشه‌ی انگور را از او خرید و آورد، و در خدمت حضرت ابن عمر تقدیم نمود، و باز سایل می‌خواست بیاید مردم او را باز داشتند، و اگر حضرت ابن عمر اطلاع می‌یافت که ابن همان خوشه‌ی انگور است که او به سایل صدقه داده بود، آن را هرگز نمی‌خورد، ولی او فکر کرد که هدیه دهنده آن را از بازار آورده است، از این جهت آن را تناول نمود.

ابن مبارک با سند خویش روایت نموده است که باری حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، کیسه‌ای را از چهارصد درهم پر نموده به غلامش داد تا آن را پیش حضرت ابو عبیده ببرد، و به او بگوید که این هدیه‌ای است آن را قبول نموده، صرف نیازمندیهای خود بکند، و به غلام راهنمایی کرد که پس از سپردن هدیه قدری توقف داشته باشد و ببیند که ابو عبیده این مبلغ را چه کار می‌کند؟ غلام طبق دستور آن کیسه را به خدمت حضرت ابو عبیده تقدیم داشت، و قدری توقف نمود. حضرت ابو عبیده کیسه را برداشت و گفت: خداوند به او یعنی عمر بن خطاب پاداش بدهد و او را قرین رحمت کند، سپس به کنیزکش گفت که بگیر این هفت مال فلان و پنج مال فلان است به آنان بده و برگرد تا این که هر چهارصد دینار را در همان زمان توزیع نمود. غلام برگشته واقعه را به حضرت فاروق اعظم گزارش داد. حضرت



عمر باز چهار صد دینار دیگر در کیسه‌ای به غلام داد و گفت: این را به معاذ بن جبل بده و باز آنجا هم بنگر، او با اینها چه کار می‌کند؟ غلام آنها را رسانید، او نیز کیسه را تحویل گرفت و در حق عمر دعا کرد که «رحمه الله و وصله» یعنی خداوند او را رحمت کند و به او پاداش بدهد، و این نیز با تحویل گرفتن کیسه فوراً اقدام به تقسیمش نمود و بیشتر آنها را به خانه‌ها فرستاد و همسرش ماجرا را می‌دید و بالآخره گفت: به خدا قسم ما هم مسکین هستیم به ما هم باید چیزی می‌رسید، در این هنگام فقط دو دینار در کیسه باقی مانده بود که آنها را به او داد، و غلام پس از مشاهده برگشت و به حضرت عمر گزارش داد، آن جناب فرمود که همه‌ی آنان با هم برادر و دارای مزاج واحداند.

حذیفه عدوی می‌فرماید: من در جنگ یرموک به جستجوی عموزاده‌ام در میان اجساد شهدا رفتم و کمی آب با خود برداشتم که اگر هنوز در او رمقی باقی است جرعه‌ای آب به او بدهم، وقتی که بر سر او رسیدم دیدم که هنوز رمقی دارد، به او گفتم آمده‌ام به تو آب بدهم، با اشاره گفت: باشد، در این حین از نزدیک صدای شهید دیگری بلند شد؛ آه، آه، عموزاده‌ام گفت: این آب را به او بده، وقتی بر سر او رسیدم و می‌خواستم به او آب بدهم صدای شخص سومی به گوش او رسید او گفت: آب را به نفر سوم بده و بدین شکل این واقعه در مورد هفت نفر تکرار شد و چون بالای سر شهید هفتم رسیدم او فوت کرده بود باز به سراغ عموزاده‌ام برگشتم دیدم او نیز وفات یافته است.

این‌ها چند واقعه بود از بعضی مهاجرین و انصار که این آیه در شأن آنها نازل شده است، ولی اختلاف و تضادی بین آنها وجود ندارد؛ زیرا که اگر واقعه‌ای شبیه واقعه‌ای که در آن آیه‌ای نازل شده باشد، گفته می‌شود که این آیه در خصوص آن نازل گردیده است و واقع امر این است که تمامی

وقایع فوق، سبب نزول و مصداق این آیه می باشند.

پاسخ به یک شبهه

به وقایعی که در بالا در خصوص صحابه‌ی کرام ذکر شدند، از روی روایات، شبهه‌ای وارد می شود، با این عبارت که رسول خدا ﷺ، از تصدق نمودن کلی مال منع فرموده است؛ چنان‌که در حدیثی آمده است که شخصی تکه طلائی به قدر یک تخم مرغ به نیت صدقه به خدمت رسول خدا ﷺ، آورد. رسول خدا ﷺ آن را مجدداً به طرف او انداخت، و فرمود: بعضی از شما همه‌ی اموال خود را صدقه می دهند؛ در حالی که بعداً محتاج شده، گدایی می کنند. جواب این شبهه از همان روایات، چنین بر می آید که احوال مردم مختلف می باشند، و حکم هر جایی جداست؛ جلوگیری از صدقه دادن تمام مال برای کسانی است که بعداً نتوانند بر فقر و فاقه صبر کنند، و از صدقه دادن خود پشیمان بشوند، سپس مجبور شده دست‌گدایی به پیش مردم دراز کنند، اما کسانی که عزم و همت و ثبات و استقلال‌شان چنان باشد که بعد از تصدق کل مال در قبال فقر و فاقه پریشان نشوند بلکه با همت می توانند در قبال آن صبر کنند، در حق آنان جایز است که کل اموال خویش را در راه خدا صدقه کنند. آنچنان که حضرت صدیق اکبر در جهادی تمام مال خود را تقدیم رسول خدا ﷺ، نمودند و نظایر آن، وقایع مذکور می باشند که آنان زن و بچه‌های خود را نیز به صبر عادت داده بودند. بنابر این، هیچ حقی از آنان هم تلف نمی شد و اگر این اموال در اختیار خود اهل و عیال آنان قرار می گرفت آنها هم، چنین می کردند^(۱).

جبران مهاجرین بر ایثار انصار

در دنیا هیچ کار اجتماعی بطور یک جانبه استوار نمی ماند، مگر این که از دو طرف انجام گیرد، بنابر این رسول خدا ﷺ، هم چنان که ترغیب نمود که مسلمانان به یکدیگر هدیه داده دوستی برقرار نمایند، هم چنین به کسی که برایش هدیه داده شده، تعلیم داد که احسان هدیه دهنده را جبران کنند، بدین ترتیب که اگر خداوند وسعت مالی به تو عنایت فرموده با مال آن را جبران نما، و الا در عوض با دعا آن را جبران کن.

بار احسان کسی را با بی توجهی به دوش گرفتن، خلاف وجدان و مروّت است، انصار برای مهاجرین، احسان و ایثار بزرگی انجام دادند که آنها را در منازل، مغازه ها، آب و زمین خویش سهیم گردانیدند. همین که خداوند به مهاجرین وسعت مالی عنایت فرمود، آنان هم در بجا آوردن خدمات و جبران احسن انصار، کوتاهی نکردند.

علامه قرطبی به حواله «صحیحین» از حضرت انس روایت کرده است که: وقتی مهاجرین از مکه ی مکرّمه به مدینه ی منوره تشریف آوردند، چیزی در دست نداشتند و انصار مدینه تمام دارایی خویش را از قبیل زمین و سرمایه با آنان به طور مساوی تقسیم کردند، نصف درآمد سالیانه ی باغات خود را به آنان دادند. والده ی ماجده ی حضرت انس «امّ سلیم» چند درخت خرما به خدمت رسول خدا ﷺ، تقدیم داشت، و آن حضرت ﷺ، آنها را به مادر حضرت اسامه «امّ ایمن» داد.

امام زهری می گوید که حضرت انس به من خبر داد که وقتی رسول خدا ﷺ، از جنگ خیبر با پیروزی باز گشت. (در این غزوه مقدار زیادی مال غنیمت به دست مسلمانان رسید) تمام مهاجرین کل عطیات انصار را محاسبه نموده، برگردانیدند، رسول خدا ﷺ، نیز درختهای خرما ی مادرم را از «امّ ایمن» گرفته به او پس داد و به جای آنها به «امّ ایمن» از باغ

خود چند درخت خرما عنایت فرمود.

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ بعد از فداکاری و ایثار انصار، با ضابطه‌ای عام ذکر نمود، با این عبارت که «رهایی یافتگان از بخل نفس، در نزد خداوند فلاح یافته و پیروز هستند.» لفظ «شح» و بخل تقریباً هم معنی هستند؛ البتّه در لفظ شح قدری مبالغه هست که به بخل شدید «شح» گفته می‌شود.

اگر در حقوق واجبه شح و بخل به کار گرفته شود، چه آنها حقوق الله مانند زکات، عشر، صدقه الفطر، قربانی و غیره باشند؛ و یا حقوق العباد مانند نان و نفقه‌ی اهل و عیال، نفقه‌ی والدین و خویشاوندان محتاج، پس بخلی که مانع ادای این گونه حقوق واجب باشد، قطعاً حرام است. و آنچه مانع از ادای حقوق مستحب و انفاق فضایل باشد، مکروه است. و آنچه مانع از انفاق چیزهای رسمی باشد، شرعاً بخلی به‌شمار نمی‌رود.

بخل و شح و حسد بر دیگران، خصلتهای نکوهیده‌ای هستند که در قرآن و حدیث مذمت بزرگی برای آنها بیان شده است. و برای کسی که خود را از آنها به دور نگهدارد، مژده‌ی بزرگی داده شده است. باز ذکر جمیع صفات انصار که بیان شد، دوری آنها از بخل و حسد واضح و روشن است.

پاکی از کینه و حسد علامت بهشتی بودن است

ابن کثیر به حواله‌ی امام احمد از حضرت انس روایت کرده است که ما در بارگاه رسول خدا ﷺ، نشسته بودیم، آن حضرت ﷺ، فرمود که: اکنون یکی از اهل جنت وارد مجلس شما می‌شود، یکی از انصار آمد که آب وضو، تازه از ریشش می‌چکید و نعلین را در دست چپ خود داشت.

روز دوم هم همین واقعه پیش آمد و همین شخص با همین وضع وارد شد وقتی رسول خدا ﷺ، از مجلس برخاست حضرت عبدالله بن عمرو بن



العاص پشت سر آن شخص به راه افتاد (تا راز جنتی بودنش را دریابد) و به او گفت: من در درگیری قسم یاد کرده‌ام که تا سه روز به خانه نروم. اگر شما مناسب می‌دانید مرا تا سه روز پیش خود جای بدهید، او قبول کرد.

عبدالله در این شب پیش او ماند دید که او در شب برای نماز تهجد بر نمی‌خیزد؛ البته هنگامی که در شب بر رختخواب قرار می‌گیرد با کلماتی چند ذکر خدا را بجا می‌آورد، و برای نماز صبح برمی‌خیزد و در کل این مدت بجز کلمه‌ی خیر کلمه‌ی دیگری بر زبان او جاری نمی‌شود.

من رازم را برای او افشا کردم که من در خانه هیچ‌گونه درگیری با کسی نداشته‌ام؛ ولی از رسول خدا ﷺ، سه روز پشت سرهم شنیدم که فرمود کسی وارد مجلس شما می‌شود که از اهل جنت است، سپس شما در هر سه روز وارد مجلس شدید، لذا خواستم با شما در تماس باشم تا بینم به سبب چه عملی شما به این فضیلت دست یافته‌اید. اما تعجب در این است که ندیدم شما عمل بزرگی انجام داده باشید! پس چه چیزی شما را به این پایه و مقام رسانیده است؟ او گفت: چیز دیگری جز این که هیچ کینه و حسدی از مسلمانان در دل خود احساس نمی‌کنم، و برای کسی که خداوند به او چیزی داده است، حسد نمی‌برم، نیست.

عبدالله بن عمرو فرمود: همین صفت است که شما را به این مقام بلند رسانیده است، ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت فرموده است که امام نسائی نیز آن را در «کتاب عمل الیوم و اللیلة» نقل کرده است و سندش صحیح علی شرط الشیخین می‌باشد.

عموم امت مسلمان بعد از مهاجرین و انصار

﴿ وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ ﴾ مفهوم این آیه شامل تمام آن مسلمانانی است که بعد از مهاجرین و انصار تا قیامت می‌آیند، و همه‌ی آنها را در مال

فئی، حقدار قرار داده است، و بدین سبب زمانی که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، ممالک بزرگ جهان، مانند: عراق، شام، مصر و غیره را فتح نمود، اراضی آنجا را بین غانمین توزیع فرمود؛ بلکه آنها را برای نسل آینده وقف عام قرار داد، که درآمد آنها در بیت المال جمع شود، تا برای همیشه، مسلمانان بتوانند از آن استفاده نمایند.

وقتی بعضی از صحابه، نسبت به عدم توزیع زمینهای فتح شده، سؤال کردند، او با حواله به آیهی مذکور فرمود که: اگر در نظرم نسل آینده نمی بود، با فتح هر کشوری، اراضی آن را بین غانمین توزیع می کردم. آنچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله، اراضی خیبر را توزیع فرمودند، و اگر تمام این زمینها بر مسلمانان حاضر، تقسیم گردند، برای مسلمانان آینده، چه باقی خواهد ماند؟ (۱).

محبت به صحابه و احترام به آنان، علامت شناخت بر حق بودن امت است

در اینجا حق تعالی کُلّ امت محمدی را به سه گروه تقسیم نمود:

- ۱- مهاجرین، ۲- انصار، ۳- بقیه‌ی امت. اوصاف و فضایل ویژه‌ی مهاجرین و انصار در اینجا ذکر گردیدند؛ ولی از فضایل و کمالات و اوصاف بقیه‌ی امت، فقط این بیان گردید، که آنها سبقت ایمانی صحابه، و واسطه قرار گرفتن آنها را، برای رسیدن ایمان به دیگران بشناسند، و برای همه‌ی آنان دعای مغفرت کنند، و نیز برای خود چنین دعا کنند که نسبت به هیچ مسلمانی در قلوب ما کینه و نفرت نباشد.

از این معلوم شد که شرط مقبول شدن ایمان و مسلمانی نسل آینده، و نجات آنها، این است که محبت و عظمت صحابه را در قلوب خود جایگزین کنند، و برای آنها دعا کنند، و کسی که این شرط در او یافت نمی شود، سزاوار نیست که به او مسلمان گفته شود؛ از اینجا است که حضرت مصعب



بن سعد فرموده است: تمام مسلمانان امت سه گروه هستند که دو گروه از آنها، مهاجرین و انصار گذشته‌اند. اکنون فقط یک گروه باقی مانده است، و آن عبارت است از: کسانی که با صحابه‌ی کرام دوستی داشته باشند، و به عظمت آنان قایل باشند، اکنون اگر شما می‌خواهید در این امت مکانی داشته باشید، پس در این گروه سوم داخل بشوید.

کسی از حضرت امام حسین رضی الله عنه، در باره‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه، (پس از به وقوع پیوستن شهادت او) پرسید، حضرت امام حسین رضی الله عنه، از سایل پرسید که: تو از گروه مهاجرین هستی؟ او گفت: خیر؛ باز از او پرسید که پس از انصار هستی؟ باز او انکار نمود، آنگاه حضرت امام حسین رضی الله عنه، فرمود که: اکنون آیه سوم: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ مانده است اگر تو در حق حضرت عثمان شک و تردیدی داشته باشی، از این درجه نیز خارج می‌شوی.

قرطبی فرموده است که این آیه، دلیل بر آن است که محبت صحابه‌ی کرام بر ما واجب است. حضرت امام مالک فرموده است که: اگر کسی یکی از صحابه را بد بگوید یا نسبت به او عقیده داشته باشد که او بد است، آن شخص در مال فئی مسلمانان، هیچ گونه حقی ندارد؛ سپس به این آیه استدلال نمود. و چون هر مسلمانی در مال فئی سهیم است، پس کسی که او در این مال سهمی نداشته باشد، مسلمانی و از اهل ایمان بودن او مشکوک می‌باشد.

حضرت عبدالله بن عباس فرموده است که: خداوند به همه‌ی مسلمانان دستور داده است تا برای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله، استغفار و دعا کنند، در حالی که خداوند متعال می‌دانست که آنها در آینده باهم درگیر می‌شوند، و بین آنها آتش فتنه مشتعل خواهد شد؛ (لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در اثر مشاجرات صحابه، نسبت به یکی بدگمان باشد).

حضرت عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها فرموده است که من از پیامبر شما شنیدم که فرمود: این امت تا زمانی هلاک نمی‌شود که آیندگان بر گذشتگان لعنت و ملامت ننمایند.

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرموده است که: هرگاه شما کسی را دیدید که به یکی از صحابه بد می‌گوید به او بگویید از تو و او هر کدام بدتر است، لعنت خدا بر او باد، و این واضح است که صحابی نمی‌تواند بدتر باشد؛ بلکه بدتر کسی است که به صحابی بد می‌گوید، خلاصه این که بد گفتن به یکی از اصحاب کرام موجب لعنت است.

عوام بن حوشب فرموده است که من اوایل، این امت را بر این امر مستقیم و استوار یافتم که به مردم تلقین می‌کردند که فضایل و محاسن صحابه‌ی کرام را بیان کنید، تا محبت آنها در قلوب مردم پدید آید، و از مشاجرت و اختلافی که در میان آنها به وقوع پیوسته است، یاد نکنید؛ زیرا از آن جسارت و بی‌ادبی پدید می‌آید (۱).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
آیا ندیدی کسانی را که فریبکارند، می‌گویند برادران خود را که کافرند از اهل کتاب،

لَئِن أَخْرَجْتُم لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا
اگر شما بیرون رانده شوید ما هم با شما بیرون می‌آییم، و گفته کسی را در حق شما قبول نمی‌کنیم

أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
هرگز، و اگر با شما جنگ بشود ما به شما کمک می‌کنیم، خدا گواهی می‌دهد که آنان

لَكَذِبُونَ ﴿۱۱﴾ لَئِن أَخْرَجُوا لَيَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِن قُوتِلُوا
دروغگو هستند. اگر آنها بیرون رانده شوند بیرون نمی‌روند با آنها، و اگر با آنها جنگ بشود



لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبُرَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ ﴿۱۲﴾
کمک نمی کنند آنها را، و اگر کمک شان بکنند به عقب می گر یزند، پس هیچ جای کمک نمی یابند.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾
البته بیم شما بیشتر است در قلوب آنها از بیم خدا، این از آنجاست که آنان فهم ندارند.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
نمی توانند با شما جنگ کنند دسته جمعی، مگر در قلعه های شهرها، یا از پشت دیوار،

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ
جنگ بین آنها شدید است، تو می پنداری که باهم اند، و دلهایشان از هم جداست. این

بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا
از آنجاست که عقل ندارند. مانند داستان کسانی که بوده اند در گذشته ی نزدیک، چشیده اند

وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ
سزای کار خود را، و برای آنهاست عذاب دردناک. مانند قه ی شیطان، چون بگوید به انسان

أَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
که منکر باش، پس وقتی او منکر شد، بگوید من از تو بیزارم، من از خدا می ترسم که رب

الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ
جهانیان است. پس سرانجام آن دو تا این که هر دو برای همیشه در آتش می مانند، و این

جَزَاؤُا الظَّالِمِينَ ﴿۱۷﴾

سزای گناهکاران است.

خلاصه ی تفسیر

آیا شما وضع منافقان (عبدالله بن ابی و غیره) را ندیدید که به برادران
(هم دین) خویش که کفار اهل کتاب اند (بنی نضیر) می گویند (گفته بودند؛

زیرا این سوره‌ی پس از واقعه‌ی تبعیدی بنی‌نضیر نازل شده است، «کما فی الروح مستدلاً بالحديث والسير» که و الله (ما همیشه در هر حال با شما هستیم، پس) اگر شما (از وطن خود به زور) بیرون رانده شوید، ما (نیز) با شما (از وطن خویش) بیرون خواهیم آمد، و در حق شما گفته‌ی کسی را قبول نخواهیم کرد، (هر چند ما را تسهیم کنند که در خروج و قتال که بعداً ذکر می‌شوند، با شما همراه نشویم، ولی ما قبول نخواهیم کرد، پس جمله‌ی «لا نطیع» به سیاق و سباق هر دو متعلق است)، و اگر کسی با شما جنگید ما به شما کمک می‌کنیم، و خداوند گواه است که آنها کاملاً دروغگو هستند. (این بیان اجمالی دروغگویی آنهاست، سپس با تفصیل آن را بیان می‌فرماید، که) قسم به خدا اگر اهل کتاب بیرون رانده شوند، آنها (منافقان) با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنها جنگ شود، پس آنها به آنان کمک نمی‌کنند، و اگر (به فرض محال) به آنها کمک هم بکنند (و در جنگ شرکت نمایند)، پس به عقب می‌گریزند، سپس (بعد از گریختن) کمکی به آنها (اهل کتاب) نخواهد شد، (یاوران‌شان گریختند و یاور دیگری باقی نمانده است، پس حتماً مغلوب و مقهور خراهند شد. خلاصه آنچه هدف منافقان بود که نگذارند به برادران‌شان آفتی برسد در این هدف از هر جهت ناکام می‌شوند، چنان‌که هم چنین شد، هنگامی که بالاخره بنی‌نضیر رانده شدند، منافقان همراه با آنان بیرون نرفتند، و چون اولین بار تحت محاصره قرار گرفتند که در آن احتمال جنگ نیز وجود داشت، آنها در این حین کمکی هم نکردند، و گفتن این عبارت «لئن أخرجوا» که دال بر وقوع آینده است، پس از به وقوع پیوستن حادثه یا مبنی بر استحضار واقعه‌ی گذشته است، تا که وعده خلافی و خوار شدن‌شان مدنظر قرار گیرد، و یا احتمال کمک و نصرت موهوم بعدی آنها منتفی شود، سپس علت عدم همکاری و عدم کمک را بیان می‌فرماید، که) یقیناً خوف شما در قلوب آنها (منافقین) از



خداوند هم بیشتر است، (با ادّعی ایمان که می خواهند ترس خود از خدا را بیان نمایند خلاف واقع است و اگر نه پس چرا دست از کفر بر نمی دارند؛ و در حقیقت از شما می ترسند و در اثر آن است که نمی توانند با بنی نضیر کمک کنند، و) این (ترس آنها از شما و عدم ترس شان از خدا) از آنجاست که آنها کسانی هستند که (به جهت کفر، عظمت خدا را درک ننموده و) نمی فهمند (و یهود در اینجا عام است که شامل بنی نضیر و غیره می شود، و منافقان به تنهایی کجا می توانستند با شما مبارزه بکنند) آنها همه باهم نمی توانند با شما بجنگند، مگر در روستاهای محفوظ یا پشت دیوار (قلعه و حصار شهر. مراد از محفوظ بودن عام است که چه با قلعه‌ای باشد و چه با خندق، و از این لازم نمی آید که گاهی چنین واقعه‌ای پیش بیاید که منافقان از داخل قلعه یا مقام محفوظ دیگری با مسلمانان مبارزه نمایند؛ زیرا مقصد این است که اگر گاهی یهود یا منافقان از هم جدا یا باهم با شما مقابله بکنند، پس مقابله‌ی آنها از داخل قلعه‌های محفوظ و یا از پشت دیوارها می باشد، چنان که یهود بنی قریظه و خیبر بدین شکل مقابله کردند، ولی منافقان با آنها همراهی نکردند، و این توان را نیز نداشتند، که خود به تنهایی، به مقابله با مسلمانان پردازند، در این، تشجیع، یعنی همت‌افزایی برای مسلمانان است، که نباید از آنها هراسی داشته باشند، و آنها نباید با جنگیدن با برخی قبایل مانند اوس و خزرج بپندارند که می توانند با اهل اسلام نیز مقابله بکنند، حق این است که) جنگ بین خود آنها بسیار شدید است، (ولی با مسلمانان هیچ چیزی محسوب نمی شود، و هم چنین این احتمال هم نباید پدید آید که اگر اینها به تنهایی، جدا از همدیگر در برابر مسلمانان، ضعیف هستند، ولی بسا اوقات چنین می باشد که ضعیفان زیادی چون دست به دست همدیگر بدهند، قوی می گردند، شاید بدین شکل اینها هم بتوانند با مسلمانان مقابله نمایند، اما این احتمال از آنجا هم قابل التفات نیست، که)

ای مخاطب تو آنان را (در ظاهر) متفق می‌پنداری، در حالی که قلوبشان از همدیگر جداست، (اگر چه عداوت اهل حق در میان آنان وجه مشترکی است، ولی به سبب اختلاف عقاید میان خود آنها، نیز عداوت و افتراق وجود دارد، چنان‌که در زیر آیه‌ی ۶۴ از سوره‌ی «مائده» ﴿الْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ﴾ گذشت و نفی احتمال اجتماع و با هم بودنشان، به جهت تأکید و تقویت بیشتری مقصود است و اگر نه مشیت خداوند نسبت به مغلوب و مقهور بودنشان متعلق شده است، پس اگر باهم متفق هم می‌شدند، چه کاری از آنها ساخته می‌شد، سپس علت عدم اتفاق آنها را چنین بیان می‌فرماید که) این (تشتت قلوب) از آنجا ناشی می‌شود، که آنها چنان مردمانی هستند که عقل (دینی) ندارند، (لذا هر یکی پیرو خیال خودش می‌باشد، و هرگاه ایده‌ها و اهداف باهم مختلف باشند، آن مستلزم اختلاف قلوب می‌باشد، و چنین شبهه‌ای نباید پدید آید، که در بعضی مواقع در میان بی‌دینان مشاهده می‌شود، حق این است که هدف در اینجا بیان قاعده‌ی کلی نمی‌باشد؛ بلکه علت عدم اتفاق آنها را بیان فرموده است، که برای آنان این چیز سبب قرار گرفته بود، چنان‌که ظاهر است. سپس به‌طور ویژه حالت بنی‌نضیر و منافقینی که وعده‌ی نصرت داده در عین حال عهدشکنی کردند و آنان را فریب دادند، بیان شده است، و مجموعه‌ی آن مشتمل بر دو تمثیل است: یکی به بنی‌نضیر، و دیگری به منافقین مختص می‌باشد. مثال بنی‌نضیر) مانند کسانی است که پیش از آنها گذشته‌اند، و مزه‌ی کردار خویش را (در دنیا) چشیده‌اند، و برای آنها (در آخرت) عذاب دردناک است، (مراد از آن یهود بنی‌قینقاع است، و داستان آنها از این قرار است، که پس از واقعه‌ی بدر در سال دوم هجری عهدشکنی نموده با آن حضرت ﷺ جنگیدند؛ سپس مغلوب و مقهور شده بر حسب دستور آن حضرت ﷺ، از قلعه اخراج و دستگیر شدند، و باز بنابه اصرار و سفارش‌های زیاد عبدالله -



ابن ابی، با این شرط رها گردیدند که از مدینه‌ی منوره بیرون بروند، چنان‌که به اذرع‌ات شام رفتند، و اموالشان به‌طور مال غنیمت توزیع گردید^(۱). و (مثال منافقین) مانند شیطان است که نخست به انسان می‌گوید که کافر باش، پس وقتی او کافر می‌شود، (و به سزای کفرش، چه در دنیا و چه در آخرت گرفتار می‌آید) پس (آنگاه به صراحت به آنان جواب می‌دهد و) می‌گوید، من با تو هیچ رابطه‌ای ندارم، من از الله رب العالمین می‌ترسم، (داستان اینگونه تبرّی در دنیا در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «انفال» ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمُ الْخ﴾ گذشت، و اعلام بیزاری مضلّین از ضالّین، در آخرت، در آیات متعدّدی از قرآن آمده است) سپس سرانجام هر دوی آنها چنین شد، که وارد دوزخ شدند، و در آنجا برای همیشه (به جهت ضلال و نیز اضلالشان) خواهند ماند، و سزای ظالمان جز این نیست (پس چنان‌که شیطان در ابتدا انسان را فریب داد و سپس به موقع، دست از حمایتش برداشت، و هر دو در خسارت قرار گرفتند، هم‌چنین منافقین ابتدا مشورت بدی به بنی‌نضیر دادند، که شما بیرون نروید، سپس در عین حال، آنها را فریب دادند، و هر دو گروه گرفتار مصیبت شدند، بنی‌نضیر تبعید شدند و منافقان به ذلّت و ناکامی مبتلا گردیدند).

معارف و مسایل

﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾ در اینجا مثال بنی‌نضیر بیان شده است. حضرت مجاهد در باره‌ی تفسیر: ﴿الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ فرموده است که مراد از آن، کفار اهل بدراند، و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، فرموده است که مراد از آن بنی‌قینقاع (قبیله‌ای از یهود) می‌باشد، و سرانجام بد هر دو گروه، به قتل، مغلوبیت، ذلّت و خواری در همان زمان به

وضوح رسیده بود؛ زیرا واقعه‌ی تبعیدی بنی‌نضیر پس از غزوه‌ی بدر و احد اتفاق افتاده بود، و واقعه‌ی بنی‌قینقاع نیز بعد از بدر به وقوع پیوسته بود، در غزوه بدر هفتاد نفر از کفار قریش به قتل رسیده و هفتاد نفر اسیر شدند، و بقیه با ذلت و خواری پا به فرار گذاشتند.

و به قول حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، مراد از ﴿الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ آنها هستند. پس مقصود آیه روشن است که آنچه در حق آنها در ذیل آیه گفته شده که: ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾، یعنی آنها سزای کردار خویش را چشیدند. قبل از آخرت در این جهان به چشم خود دیده‌اند، هم چنین اگر مراد از: ﴿الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ موافق قول مجاهد، بنی‌قینقاع از یهود باشد، پس واقعه‌ی آنها هم این چنین عبرت آموز است.

تبعید شدن بنی‌قینقاع

واقعه‌ی آنها از این قرار است: زمانی که نبی کریم صلی الله علیه و آله، وارد مدینه شد، با تمام قبایل اطراف مدینه، معاهده برگزار نمود، و از میان مجموع شرایط این معاهدات، این نیز بود که هیچ یک از آنان با مخالفان اسلام و مسلمین کمک نکنند، و از جمله قبایل فوق یکی قبیله‌ی بنی‌قینقاع بود، اما آنها بعد از چند ماه از راه غدر در آمده پیمان‌شکنی کردند، و به هنگام واقعه‌ی بدر، به‌طور پنهانی با مشرکین مکه سازش کرده و به آنها کمک کردند، که آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی «انفال» ﴿أَمَّا تَخَافُنْ مِنْ قَوْمِ خِيَانَةٍ فَاذْبُذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ نازل شد، یعنی اگر (پس از برگزاری صلح و معاهده) از کسی احساس غدر و خیانت شد، می‌توانی صلح و معاهده را پایان دهی، و خود بنی‌قینقاع این معاهده را در اثر غداری خویش شکسته بودند؛ بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علیه آنان اعلام جهاد نمود. و هنگام حرکت به سوی آنها پرچم را به دست حضرت حمزه رضی الله عنه، داد و در شهر مدینه، حضرت ابولبابه را جانشین



خویش قرار داد. و خود آن حضرت ﷺ، شخصاً در این جهاد شرکت نمود، آنها با مشاهده نمودن قشون مسلمین، در قلعه‌ای محصور شدند، رسول خدا ﷺ، قلعه را محاصره نمود و تا ۱۵ روز محاصره را استمرار بخشید، ولی آنان از خود صبر و استقامت نشان دادند، و سرانجام خداوند در دل‌های‌شان رعبی انداخت، و متوجه شدند که با مبارزه کار به جایی نمی‌رسد، دروازه‌ی قلعه را باز کردند و گفتند که ما به داوری رسول خدا ﷺ راضی هستیم، تا در حق ما اجرا شود.

آن حضرت ﷺ، چنین در نظر داشت که حکم به قتل مردان‌شان بدهد که عبدالله بن ابی منافق به الحاح و زاری اصرار ورزید، تا این‌که آن حضرت ﷺ، از قتل صرف نظر فرمود، و دستور داد روستا را تخلیه نموده جلای وطن بشوند، و اموال آنان به غنیمت، مسلمانان در آید.

چنان‌که آنها حسب این قرارداد، مدینه را پشت سر گذاشته، عازم به اذرعات، از ملک شام شدند و اموال آنان را رسول خدا ﷺ، موافق به قانون اموال غنیمت، تقسیم نموده، خمسش را تحویل بیت‌المال داد، و چهارپنجم دیگر را در میان مسلمانان توزیع نمود، این نخستین خمسی بود که پس از غزوه بدر وارد بیت‌المال شد، و این واقعه در روز شنبه پانزدهم شوال سال ۲هـ پس از گذشت بیست ماه از هجرت آن حضرت ﷺ، اتفاق افتاد.

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ﴾ مثال دوم برای منافقین است که از جلای وطن شدن بنی‌نضیر، جلوگیری کردند، و آنها را برای مبارزه با رسول خدا ﷺ، وادار نمودند، و به آنان وعده دادند که کمک‌شان خواهند کرد، اما زمانی که مسلمانان آنها را در محاصره درآوردند، هیچ منافقی به کمک آنها نرسید. قرآن مجید منافقین را به شیطان تشبیه نمود که انسان را برای کفر آماده کرد، و به او انواع و اقسام وعده و نوید داد، همین‌که انسان به

کفر مبتلا گردید، تمام وعده‌ها را نادیده گرفته از او بیزاری جست. وقایع شیطانی از این قبیل را، خدا می‌داند که چقدر است، از آن جمله یکی در خود قرآن منصوص است که بیان آن در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «انفال» راجع به غزوه بدر چنین آمده است: ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِّنْكُمْ﴾ شیطان به صورت وسوسه و یا در صورت آدمی پیش مشرکین مکه آمده آنها را وادار به مبارزه با مسلمانان نمود، و وعده قطعی داد که من به شما کمک می‌کنم، و چون وقت مقابله با مسلمانان پیش آمد، به طور صریح کمک کردن را انکار نمود، و تشریح کامل این واقعه در صفحه ۳۵۶ تا ص ۳۵۸ جلد سوم «معارف القرآن» مفصلاً گذشته، به آن مراجعه شود.

اگر در آیه‌ی فوق اشاره‌ای به این واقعه هست، ممکن است روی آن چنین شبهه‌ای ایجاد گردد، که وقتی شیطان به انسان دستور به کفر می‌دهد، و پس از کافر شدنش از او بیزاری می‌جوید، در حالی که در این واقعه دستور به کفری وجود نداشته است؛ زیرا که آن‌ها از قبل کافر بودند، بلکه شیطان آنان را برانگیخت تا مبارزه کنند. جوابش ظاهر است که دستور دادن به آنها جهت اصرار بر کفر و مبارزه با پیامبر در حکم این است که به آنان دستور به کفر داده باشد.

در تفسیر «مظهري و قرطبي» و تفاسیر دیگر منقول است که شیطان در وقایعی چند، عده‌ی زیادی از راهبان و عابدان بنی اسرائیل را فریب داده به مرز کفر رسانیده است، مانند این که یکی از راهبان و عابدان بنی اسرائیل، در صومعه‌ی خود مستدام به عبادت اشتغال داشت، و چنان روزه می‌گرفت که پس از ده روز یک بار افطار می‌کرد، و هفتاد سال بدین شکل از عمرش گذشت، و شیطان لعین در تعقیبش قرار گرفت، و شیطانی را از مکارترین و



هوشیارترین افراد خود، به صورت راهبی پیش او فرستاد، تا نزد او مانده و بیشتر از او به عبادت مشغول باشد، تا این که آن راهب به او اطمینان حاصل کرد، بالآخره این راهب مصنوعی یعنی شیطان در هدفش پیروز شد و به آن راهب واقعی دعایی چند نشان داد، تا بیماران از آن شفا یابند، و بسیاری مردم را با تعرّض خویش بیمار گردانید و به سوی آن راهب راهنمایی کرد، و چون راهب آن دعاها را بر آنها می خواند، شیطان اثری را که بر آنها بود، دفع می کرد، و آنها شفا می یافتند، و این روش تا مدّت زیادی رواج یافت، سپس او به دختر زیبایی از سران بنی اسرائیل تعرّض نمود، و آنان را رهنمایی کرد تا او را پیش آن راهب ببرند، و شیطان با فرستادن آن دختر به صومعه راهب نوعی از پیروزی را به دست آورد و به تدریج برای ابتلای آن راهب به انجام زنا با این دختر نیز کامیاب گردید، و در نتیجه آن دختر از او باردار شد، آنگاه برای جلوگیری از رسوایی او را راهنمایی کرد تا دختر را به قتل برساند، و پس از قتل، شیطان کل ماجرا را برای عموم مردم آشکار کرد، و آنها را علیه او برانگیخت، تا این که مردم بر او هجوم برده صومعه‌ی او را منهدم کردند، و تصمیم گرفتند تا او را به قتل برسانند، و به دار بکشند. آنگاه شیطان پیش او آمد و گفت: برای رهایی تو از این مصیبت راهی نیست، و اگر مرا سجده کنی من می توانم تو را از این مشکل نجات بدهم، چون راهب قبلاً به تمام گناهها مرتکب شده بود، راه ارتکاب کفر نیز برای وی هموار گردید، لذا شیطان را سجده کرد، سپس شیطان به صراحت به او گفت چون تو در تسلّط من نمی آمدی، همه‌ی این تدابیر را بدین جهت به کار بستم تا تو را به کفر مبتلا کنم، اکنون من نمی توانم به تو کمکی بکنم^(۱).

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِعَدِّ وَاتَّقُوا
ای ایمانداران بترسید از خدا، و باید بنگرد هر نفسی که چه فرستاده برای فردا، و بترسید

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
از خدا، یقیناً خدا خبردار است به آنچه شما عمل می‌کنید. و نباشید مانند کسانی که

نَسُوا اللَّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿١٩﴾
فراموش کردند خدا را، پس فراموش گردانید آنها را خدا از خود آنها، ایشانند نافرمانان.

لَا يَسْتَوِي اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفٰرِحُونَ ﴿٢٠﴾
برابر نیستند جهنمیان و بهشتیان، جشنیانند پیروز شونده.

لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْءَانَ عَلٰى جَبَلٍ لَّرَاٰتَهُ خٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ
اگر نازل می‌کردیم این قرآن را بر کوهی، تو می‌دیدى آن را پست شده از هم پاشیده از

خَشِيَّةٍ لِلَّهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ
ترس خدا، و این مثالها را بیان می‌کنیم برای مردم تا آنها فکر کنند. اوست خدا که

الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ
بجز او معبودی نیست، می‌داند آنچه پوشیده است و آنچه ظاهر است، اوست بسیار مهربان

الرَّحِيمِ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلْمُ
و رحیم. اوست خدا که بجز او معبودی نیست، اوست پادشاه پاک و سالم از همه عیوب،

الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحٰنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾
امان‌دهنده، نگهدارنده، غالب، فشارآور، با عظمت، پاک است خدا از آنچه شرک می‌کنند.

هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهُ
اوست خدای آفریدگار، پدیدآور، نقاش، از آن اوست نامهای خاص، پاکى او را بیان می‌کند

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست غالب با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران (شما سرانجام نافرمانی را شنیدید) از خدا بترسید و هر کسی ببیند که برای فردا (ی قیامت) چه (ذخیره‌ای) فرستاده است (در انجام دادن اعمال نیک بکوشید که آنها ذخیره‌ی آخرت هستند) و (هم چنان که در به دست آوردن طاعات و اعمال نیک دستور به تقوا داده شده است، هم چنان در باره دوری از سیئات و معاصی نیز دستور رسیده است، که) از خدا بترسید یقیناً او از همه‌ی اعمال شما باخبر است، (پس در صورت ارتکاب معاصی، ترس عقوبت وجود دارد؛ اوّلین جمله ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ برای طاعات به کار رفته است، به قرینه ﴿قَدَّمْتُ لِعَدِي﴾ و جمله‌ی دوم متعلّق به معاصی است به قرینه‌ی ﴿خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾) و (سپس جهت مزید تأکید نسبت به این احکام، فرمود که) شما مانند کسانی نباشید که از (احکام) خداوند بی‌اعتنایی کردند، (ز عمل به آن احکام اجتناب ورزیدند، بدین شکل که برخلاف اوامر، عمل نموده مرتکب به نواهی شدند،) پس (اثر آن چنین شد که) خداوند آنها را نسبت به خود آنها بی‌اعتنا گردانید، (آنها را چنان بی‌عقل گردانید که به نفع حقیقی خود پی نبردند، و در پی تحصیل آن قرار نگرفتند،) آنها هستند نافرمانان (و به سزای نافرمانی خود خواهند رسید، و از آن دو گروه که یکی اهل تقوا و دیگری تارک احکام است، یکی اهل جنّت و دیگری اهل جهنّم است و) اهل جنّت و اهل جهنّم با هم برابر نیستند، (بلکه) اهل بهشت پیروز هستند، (و اهل جهنّم ناکامند چنان‌که از جمله‌ی ﴿هُمْ الْفٰسِقُونَ﴾ معلوم گردید، پس شما بکوشید تا از اهل جنّت قرار بگیرید، نه از اهل آتش، و این چند

نصیحتی که به وسیله‌ی قرآن به استماع شما رسانیده می‌شوند، به گونه‌ای هستند که) اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، (و اسباب فهم در آن مهیا می‌کردیم، و از ماده‌ی شهوت چیزی در او نمی‌گذاشتیم) پس (ای مخاطب) تو می‌دیدی آن را که از خوف خداوند پست و از هم پاشیده می‌شد (قرآن مجید به ذات خود چنان مؤثر و قوی‌التأثیر است، ولی لیاقت و استعداد انسان به جهت غلبه‌ی شهوت از بین رفته است، که در اثر آن تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد، پس او باید- بکوشد تا به وسیله‌ی تحصیل طاعات و ترک معاصی شهوت خود را سرکوب نماید، تا آنگاه بتواند از موعظه‌های قرآنی متأثر گردد، و توفیق استقامت و تداوم علی‌الاحکام و اشتغال به ذکر و فکر، نصیب او گردد، که در ماقبل به آن دستور رسیده بود،) و این مضامین عجیب را برای (نفع) مردم بیان می‌کنیم، تا که آنان بیندیشند (و بهره بگیرند؛ بنابر این مضمون ﴿لَوْ أَنزَلْنَاهُ﴾ در اینجا بیان گردید، در آینده صفات کمال خداوندی بیان می‌گردند، تا عظمتش در قلوب منعکس شده در بجا آوردن احکام مددکار باشد، لذا فرمود) او چنان معبودی است که بجز او کسی دیگر (شایسته) معبود (بودن) نیست، اوست دانای نهان و آشکار، بسیار مهربان و رحم‌کننده است، (و از آن جهت که مسئله‌ی توحید بسیار مهم می‌باشد، لذا از باب تأکید بیان نمود که) او چنان معبودی است که بجز او معبودی دیگر نیست، (که شایستگی معبودیت را داشته باشد) و اوست پادشاه پاک از تمام عیوب (که نه در گذشته در او عیبی بوده است، این است ما حصل لفظ: ﴿الْقُدُّوسُ﴾) و (سالم است) (که نه در آینده در او عیبی خواهد بود، این حاصل لفظ ﴿السَّلَامُ﴾ است کذا فی الکبیر) امان دهنده (به بندگانش از امور ترسناک و) نگهدارنده (که نمی‌گذارد تا بر آنان آفتی برسد، و اگر آفتی رسیده است آن را می‌زداید) غالب است، جبران‌کننده خرابی است، باعظمت است الله تعالی (مقامش این‌که) پاک است از شرک کردن مردم،



اوست معبود (برحق) آفریننده و صحیح سازنده (که هر چیزی را با حکمت می‌سازد) تصویر کشنده دارای نامهای خوب (که بر صفات خوب دلالت دارند) همه چیز او را (چه به زبان حال یا مقال چه) در آسمانها و (چه) در زمین به پاکی (تقدیس) یاد می‌کنند، و اوست غالب با حکمت (پس بجا آوردن دستورات چنین ذات با عظمتی، لازم و بی‌نهایت ضروری است).

معارف و مسایل

پس از بیان احوال و برخورد کفار اهل کتاب و مشرکان و منافقان و سزای آنها در دنیا و آخرت که از آغاز سوره‌ی «حشر» بیان گردید اکنون تا آخر سوره‌ی برای مؤمنان تنبیه و راهنمایی است، تا باید بر اعمال صالح پایبند و استوار بمانند.

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر با بلاغت خاصی دستور به تفکر در آخرت و آماده سازی برای آن آمده است، اولاً فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ یعنی ای ایمانداران را از خدا بترسید و هر یکی از شما باید بیندیشد که پیشاپیش برای آخرت چه چیزهایی فرستاده است.

به چند امر باید در اینجا توجه شود: اول این که، از قیامت با لفظ «غد» تعبیر شده است که معنای آن فردا می‌باشد، که به دو چیز اشاره دارد: اول این که کل دنیا در مقابله‌ی آخرت چنان کوتاه و مختصر است که با توجه به آخرت گویا روزی بیش نیست، و به اعتبار حساب نور همین نسبت هم مشکل است؛ زیرا آخرت دایمی است و نهایت و انقطاعی ندارد، و عمر جهان بشری چندین هزار سال گفته شده است، و اگر از بدو آفرینش آسمان و زمین حساب بشود، چندین صد هزار می‌باشد، که باز هم مدتی محدود است، که با غیر محدود و لامتناهی هیچ گونه نسبتی ندارد.

در بعضی روایات حدیث آمده است که: «الدنیا یوم و لنا فیه صوم» تمام دنیا روزی است که ما در آن روزه هستیم، و اگر بیندیشیم چه از آغاز آفرینش انسان محاسبه شود، و چه از بدو آفرینش آسمان و زمین، هر دو برای یک فرد انسان اهمیتی ندارند؛ زیرا دنیای هر فردی مدّت عمر اوست که در قبال آخرت بسیار کوتاه است، و اندازه گیریش برای هر کس ممکن است.

اشاره‌ی دوم در اینجا یقینی بودن قیامت است؛ یعنی چنان‌که بعد از امروز آمدن فردا امر یقینی است که در آن هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست، هم چنین پس از دنیا وقوع قیامت و آخرت، نیز امر یقینی می‌باشد. اشاره‌ی سوم این‌که قیامت بسیار قریب است، هم چنان‌که بعد از امروز فردا زیاد دور نیست، خیلی نزدیک فهمیده می‌شود، هم چنین پس از دنیا قیامت بسیار نزدیک است.

قیامت بر دو قسم است: یکی قیامت کبری که در اثر آن تمام کاینات از بین می‌رود، و اگر چه این قیامت هم بعد از چندین صدها هزار سال واقع می‌شود باز هم، در قبال آن مدّت قیامت، بسیار نزدیک است.

دوم قیامت صغری است که با موت هر انسانی برای او واقع می‌شود، چنان‌که گفته شده است: «من مات قامت قیامته» یعنی چون هر کسی مُرد قیامت او برپا شد؛ زیرا از قبر آثار عالم آخرت شروع می‌شوند، و نمونه‌هایی از ثواب و عذاب نمودار می‌گردند؛ زیرا مثال عالم قبر که به آن عالم برزخ نیز گفته می‌شود، مانند محل انتظار دنیوی است که برای واگن‌های اعلیٰ و ادنی قطار، مختلف می‌باشد، پس انتظارگاه مجرمان، زندان می‌باشد که از آن هر شخصی می‌تواند پایه و مقام خود را متعیّن کند؛ لذا با مردن هر کسی قیامت او برپا می‌شود، و مردن انسان را خداوند آن چنان معمّایی قرار داده است که بزرگترین فیلسوفان جهان هم نمی‌توانند



وقت یقینی آن را متعیّن کنند، بلکه هر آن و هر وقت خطر آن، انسان را تهدید می‌کند، که شاید در ساعتی آینده حیات او پایان یابد، بویژه در این وقایع برق آسا، سکنه‌ی قلبی، امر روز مرّه‌ای قرار گرفته است.

خلاصه این‌که قیامت را در این آیه با عبارت «غد» یاد نموده انسان بی فکر را متنبّه ساخته است که نباید قیامت را خیلی دور پندارد، بلکه آن مانند فردا خیلی نزدیک است، ممکن است که از فردا هم زودتر فرارسد.

امر دوم قابل توجه، در این آیه، این است که حق تعالی انسان را دعوت به فکر نموده است که بیندیشد که چه توشه و سامانی برای قیامت که چون فردا یقینی و بسیار نزدیک است، پیشاپیش فرستاده است. از این معلوم می‌شود که وطن و جای اصلی انسان قیامت و سکونت او در دار دنیا به صورت مسافرتی است، و جهت اقامت در وطن دایم مقدار وسایل و سامان از اینجا باید تهیه و پیش فرستاد، و هدف اصلی از این سفر انسان، این است که در اینجا چند روزی اقامت نموده، مقداری کسب کند، و سپس آن را به سوی وطن آخرت پیشاپیش بفرستد، و این نیز روشن است که از اینجا وسایل دنیا و ثروت و مال را نمی‌توان به آنجا فرستاد، فقط یک صورتی برای فرستادن به آنجا باقی است، که روش انتقال مال از کشوری به کشور دیگر این است که انسان پول خود را در بانک این کشور، بسپارد و دسته‌چک بگیرد تا در بانک آن کشور، آن را دریافت نماید، همین صورت در باره‌ی آخرت نیز هست که آنچه در اینجا در راه خداوند و عمل کردن به احکام او صرف شود، همه‌ی آنها در بانک دولت آسمان جمع می‌شوند و چک آنجا به صورت ثواب برای او نوشته می‌شود، و به محض ورود به آنجا تحویل او می‌گردد.

و لفظ: ﴿مَا قَدَّمْتُ لِعَدِي﴾ عام و شامل نیک و بد می‌باشد هر کسی که اعمال نیک جلوتر فرستاده است، چک آخرت به صورت ثواب به او حواله

می‌گردد، و کسی که اعمال بد فرستاده است، برای او جرم منظور می‌گردد؛ سپس لفظ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ اعاده شده است که می‌تواند برای تأکید باشد، و نیز می‌تواند مراد آن، همان باشد که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، که مراد از جمله‌ی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ اول اهمّیت دادن به فرایض و واجبات است، و مراد از جمله‌ی دوم ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ اهمّیت دادن به اجتناب از معاصی و گناههاست، و نیز امکان دارد که با ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ اول، دستور داده شود که با انجام اعمال و احکام خداوندی، وسایل و سامانی برای قیامت بفرستید و با ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ دوم هدایت به این باشد که وسایلی را که به سوی قیامت می‌فرستید، متوجّه باشید چنان نباشند که به درد آنجا نخورند، مانند این که اعمال صالح باشد اما به علت عدم اخلاص و عدم ارضای خداوند و یا برای دریافت شهرت و نام و ریا و یا اغراض نفسانی دیگر فاسد بگردند، و یا صورتاً عبادت باشد اما در دین ثبوتی نداشته باشند، مانند بدعات.

پس خلاصه‌ی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ دوم، این که برای آخرت تنها صورت توشه کافی نیست، بلکه دقت باید داشته باشید، توشه‌ای بفرستید که فاسد نباشند و به درد آنجا بخورند.

﴿فَأَنسَهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ یعنی آنانی که خدا را فراموش کردند در حقیقت خود را فراموش کرده‌اند، که متوجّه نفع و زیان خود نمی‌باشند.

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ﴾ این تمثیلی است که اگر قرآن بر چیزهای سختی مانند کوهها نازل می‌شد، و به آنها مانند انسان فهم و شعوری داده می‌شد، آنها در برابر با عظمت قرآن، سر خم می‌کردند؛ بلکه ریز ریز می‌شدند، ولی انسان چنان در غرض ورزی و خودپرستی مبتلاست، که شعور طبیعی خود را هم از دست داده و از قرآن متأثر نمی‌شود؛ گویا این یک مثال فرضی است که اگر در کوهها شعوری وجود می‌داشت. بعضی فرموده‌اند که به عقل و نقل ثابت است که در کوهها و درختها و



تمام اشیای جهان شعور و ادراک وجود دارد، لذا این مثال به طور فرض هم محال نیست؛ بلکه واقعیت و حقیقت دارد^(۱). پس از جایگزین نمودن فکر آخرت و عظمت قرآن در ذهن انسان، با ذکر چند صفات کمال خداوندی در آخر سوره‌ی به پایان رسید.

﴿ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ﴾ یعنی خداوند متعال به تمام حاضر و غایب و نهان و آشکار داناست. ﴿ الْقُدُّوسُ ﴾ به ضم قاف آن ذاتی است که از هر عیب پاک و از هر چه مناسب به شانش نباشد، مبرا باشد. ﴿ الْمُؤْمِنُ ﴾ هرگاه این لفظ در حق انسان به کار برود معنایش ایماندار و تصدیق کننده کلام خدا و رسول می باشد، و هرگاه این لفظ برای خدا مستعمل شود، چنانکه در اینجا آمده است، پس معنایش امان دهنده می باشد^(۲). یعنی اوست امان دهنده از عذاب و مصایب به هر کسی که به خدا و رسول ایمان آورده است. ﴿ الْمُهَيَّمِنُ ﴾ معنای آن نگهبان است^(۳)، در قاموس آمده است که «هَمَنْ تَهَمَّنَ» به معنای ملاحظه و نگرانی می آید^(۴). ﴿ الْعَزِيزُ ﴾ به معنای قوی. ﴿ الْجَبَّارُ ﴾ صاحب جبروت و عظمت و نیز امکان دارد که از «جبر» مشتق باشد. که به معنای بستن جبیره روی استخوان شکسته می آید؛ بنابراین این جبیره به آن پارچه و چوب و غیره گفته می شود که برای درست و راست کردن استخوان شکسته روی آن می بندند، پس معنای این لفظ چنین است که او اصلاح و درست کننده‌ی هر چیز شکسته و ناکار آمد، است^(۵).

﴿ الْمُتَكَبِّرُ ﴾ از تکبر و آن از کبریا مشتق است به معنای بزرگی؛ هر بزرگی در حقیقت مختص به خداست که در هیچ چیز به هیچ کس نیازمند و محتاج نیست؛ زیرا کسی که محتاج باشد نمی تواند بزرگ باشد، لذا به کار

۲ - کما قاله ابن عباس.

۴ - مظهری.

۳ - کذا قال ابن عباس و مجاهد و قتاده.

۵ - مظهری.

بردن این لفظ در حقّ دیگران عیب و گناه است. چرا که بدون حصول بزرگی واقعی ادّعی آن دروغ است، و نیز ادّعی شراکت در صفت خاص آن ذاتی است که در حقیقت از همه بزرگتر و بی نیاز است، لذا این کلمه‌ی ﴿الْمُتَكَبِّرُ﴾ برای خداوند صفت کمال و برای دیگران ادّعی دروغی است.

﴿الْمُصَوِّرُ﴾ به معنای نگارنده‌ی صورت؛ خلاصه این که خداوند به تمام مخلوقات صورت و شکل خاصی عنایت فرموده است که به سبب آن از همدیگر ممتاز و شناخته می شوند، هم چنین مخلوقات آسمان و زمین با صورتهای خاص خود شناخته می شوند، باز در تقسیم انواع و اصناف و امتیاز شکل و صورت هر نوع و صنف، سپس امتیاز شکل مرد و زن در نوع انسان، باز امتیاز در صورتهای تمام مردان و زنان که میلیاردها انسان در جهان آفریده شده است، و صورت هیچ کدام با صورت دیگری چنان شباهتی ندارد که کاملاً از هم ممتاز و جدا نگردد؛ این کمال قدرت، تنها مختص به ذات یگانه حق جلّ شأنه است که در آن هیچ شریکی ندارد، چنان که برای غیرالله جایز نیست که تکبر کند؛ زیرا کبریایی صفت خاص خداست. هم چنین تصویر سازی هم برای غیرالله جایز نیست، که این هم نوعی از ادّعی عمل شرکت در صفت خاص اوست.

﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ یعنی خداوند نامهای خوبی دارد که در قرآن کریم تعداد آنها متعین نشده است، ولی در احادیث صحیح تعداد آنها نود و نه (۹۹) آمده است که ذکر آنها در حدیث ترمذی یک جا آمده است، و بسیاری از علما برای آنها کتابهای مستقلی نگاشته اند؛ رساله‌ی کوچکی از این حقیر نیز به نام «اسماء حسنی» در ابتدای «مناجات مقبول» به چاپ رسیده است.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ تحقّق این تسبیح به زبان حال روشن است؛ زیرا صورتهای و ساخت‌های عجیب و غریبی که در تمام



مخلوقات به ودیعه نهاده شده، همه به زبان حال به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول‌اند، و امکان دارد که مراد از آن تسبیح حقیقی باشد؛ زیرا تحقیق از این قرار است که تمام اشیای عالم مناسب به وضع خویش، عقل و شعوری دارند، و نخستین مقتضای عقل و شعور، شناخت پروردگار خویش و سپاسگزاری اوست؛ بنابر این، هر چیز فی الواقع تسبیح می‌گوید، و هیچ بعید به نظر نمی‌رسد اگر چه ما نتوانیم تسبیح آنها را با گوش بشنیم، از اینجاست که قرآن کریم در آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی «اسراء» فرموده است که: ﴿وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ یعنی شما تسبیح آنها را نمی‌شنوید و نمی‌فهمید.

فوائد و برکات آیات آخر سوره‌ی حشر

در ترمذی از معقل بن یسار روایت است که رسول کریم ﷺ، فرمود: هر کسی که هر صبح سه بار «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم» را بخواند و سپس سه آیه آخر سوره‌ی «حشر» از ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ را تا آخر سوره بخواند، خداوند متعال هفتاد هزار فرشته مقرر می‌نماید که تا شام برای او دعای رحمت بخوانند و اگر او در این روز فوت کند به مقام شهادت نایل می‌گردد. و هر کسی که هنگام شام آنها را تا سه بار بخواند به همین درجه نایل می‌آید^(۱).

تمت بعون الله تعالى سبحانه و حمده سورة الحشر لعاشر جمادى الاولى سنة ۱۳۹۱ هـ
ضحى يوم الاحد و يتلوها انشاء الله تعالى سورة الممتحنة.

وقد تمت الترجمة لاحدى والعشرين من صفر سنة ۱۴۱۰ هـ قبل صلوة العشاء و نرجو
من الله أن يوفقنا لاتمام ترجمة باقى السور انشاء الله العزيز و ما ذلك على الله بعزیز.

سورة الممتحنة

سورة الممتحنة مدنية و هي ثلث عشرة آية و فيها ركوعان
سورهی ممتحنه در مدینه نازل شده و دارای سیزده آیه و دو رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدای که بی حدمهربان و بی نهایت رحیم است

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ءَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ
ای ایمانداران نگیرید دشمنان مرا و دشمنان خودتان را دوست، پیام می فرستید به آنها

بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
به دوستی، و آنها منکر شده اند از آنچه آمد پیش شما دین برحق، بیرون می رانند رسول را

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَارِجَتُمْ
و شما را، بر این امر که شما قبول دارید خدا را که پروردگار شماست اگر شما بیرون آمده اید

جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَّةِ
برای جهاد در راه من، و برای رضاجویی من، در نهان می فرستید به سوی آنها پیام دوستی

وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ
و من بهتر می دانم، آنچه شما پنهان می کنید و آنچه آشکار می کنید و هر کس که بکند این کار را

مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾ إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ ءَعْدَاءً وَ
از شما، او گم شده از راه راست. اگر شما در دست آنها بیفتید می شوند، برای شما دشمن و



يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

دراز می‌کنند بر شما دست و زبان خود را به بدی، و می‌خواهند که به نحوی شما منکر باشید.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ

هرگز به درد شما نمی‌خورد قبیله و اولاد شما در روز قیامت، او فیصله می‌کند میان شما،

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ

و خداوند به آنچه شما می‌کنید بیناست. شما باید بروید به راه خوب ابراهیم

وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ

و همراهان او، وقتی که گفتند به قوم خود، ما بیزاریم از شما و از آنچه شما می‌پرستید

مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا

غیر از خدا، منکر شدیم از شما و ظاهر شد میان ما و شما دشمنی و بغض برای همیشه،

حَتَّىٰ تَوَدُّوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ الْإِقْوَالَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ

تا این که شما ایمان بیاورید به خدای یگانه، مگر گفته‌ی ابراهیم به پدرش که

لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا

من می‌خواهم آمرزش برای تو، و اختیار ندارم به نفع تو از دست خدا چیزی را، پروردگارا ما

عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾ رَبَّنَا

بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو رجوع کردیم و به سوی تو است بازگشت ما. پروردگارا

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

نیاز ما بر ما کفار را و بیامرز ما را پروردگارا، تویی غالب با حکمت.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مِن

همانا برای شما در مورد آنان سر مشق خوبی است برای کسانی که امیدوارند به خدا و روز قیامت، و هر کسی

يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

روی بگرداند پس خداوند اوست بی نیاز ستوده.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! شما دشمنان مرا و دشمنان خودتان را دوست نگیرید که با آنها اظهار دوستی کرده باشید، (اگر چه در دل دوستی نداشته باشید، ولی چنین برخورد دوستانه هم نباید داشته باشید) در حالی که آنان دین حق را که در نزد شماست، انکار می‌کنند، (که از این دشمنی آنان با خدا که در آیه با لفظ ﴿عَدُوِّي﴾ بیان شده است معلوم گردید) رسول خدا ﷺ و شما را بدین جهت که به پروردگار خود ایمان آورده‌اید، وادار به ترک وطن کرده‌اند (این بیان لفظ ﴿عَدُوْكُمْ﴾ است، یعنی آنها تنها دشمن خدا نیستند، بلکه دشمن شما هم هستند، خلاصه این‌که با چنین اشخاص، دوستی برقرار نکنید) اگر شما به خاطر جهاد در راه من و جهت رضاجویی من (از خانه‌های خود) بیرون آمده‌اید، (دوستی با کفار که نتیجه‌ی اندیشه خشنودی گردانیدن آنهاست، با رضاجویی خدا و اعمال مناسب با آن، منافات دارد) شما با آنها در نهان، صحبت‌های دوستی می‌کنید (اولاً برقرار نمودن دوستی با آنها، زشت است، باز فرستادن پیام مخفی که علامت تعلق و رابطه‌ی خصوصی است، بدتر است)، در حالی که من بهتر می‌دانم آنچه را که شما در نهان و آشکار انجام می‌دهید، (مانند موانع دیگر که ذکر گردید، این هم باید مانع از دوستی با آنها باشد؛ زیرا خداوند از هر چیز آگاه است) و (سپس در خصوص این عمل، وعیدی بیان می‌فرماید که) هر کسی که از شما چنین بکند، او از راه راست منحرف شده است، (و سرانجام گمراهان معلوم است، سپس دشمنی آنها بیان می‌گردد، که آنان چنان با شما دشمن هستند که) اگر به شما دسترسی پیدا کنند، (فوراً) اظهار عداوت خواهند



کرد، و (آن اظهار عداوت این که) با بدی (و اضرار) دست و زبان دراز می‌کنند (این اضرار دنیوی است) و (ضررهای دینی این که) آنها آرزو دارند که شما کافر باشید (پس چنین اشخاصی، کجا شایسته‌اند که با آنها دوستی برقرار شود، و اگر شما با برقرار نمودن چنین دوستی در فکر اهل و عیال خود هستید، باید نیک بدانید که) خویشاوندان و اولاد شما در روز قیامت (هیچ) به دردتان نخواهند خورد، (و فقط) خداست که در میان شما قضاوت می‌کند، و الله است که تمام اعمال شما را کاملاً می‌بیند، (پس نسبت به هر عمل درستی قضاوت می‌نماید، لذا اگر اعمال شما موجب سزا باشد، پس ارحام و اولاد نمی‌توانند شما را از آن سزا نجات بدهند، پس با ملاحظه‌ی آن، تخلف از حکم خداوند چقدر بد تمام می‌شود، از این، بیشتر واضح گردید که اموال هم قابل ملاحظه نیستند، سپس برای وادار نمودن به حکم مذکور، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، را بیان می‌فرماید که) برای شما در ابراهیم علیه السلام، و کسانی که (در ایمان و اطاعت) با او شریک بوده‌اند، الگوی عمده‌ای هست، (در چنین مواردی باید چنان با کفار عمل کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام، و پیروان او کردند) وقتی که آنان (در اوقات مختلف) با قوم خود گفتند، که ما از شما و آنچه شما بجز از خدا می‌پرستید، بیزار هستیم، (اوقات مختلف به این خاطر گفته شد که چون اوّلین باری که حضرت ابراهیم این سخن را با قوم گفت، کاملاً تنها بود، سپس هر کس با او همراه می‌شد با کفار قطع رابطه می‌کرد. در آینده این بیزاری بیان می‌گردد، که) ما از (عقاید و عبادت معبودهای) شما بیزار هستیم، (این تبرّی به اعتبار عقیده است) و (بیزاری به اعتبار معاملات و برخورد این که) بین ما و شما برای همیشه دشمنی و بغض (بیش از پیش) ظاهر شد؛ (زیرا مبنای عداوت اختلاف عقیده است، لذا چون این بیشتر روشن شد عداوت هم بیشتر ظاهر می‌شود، عداوت و بغض باهم قریب المعنی هستند و آوردن هر دو باهم به

جهت تأکید است، و این عداوت بین ما و شما برای همیشه باقی خواهد ماند) تا این که شما به خدای واحد ایمان بیاورید (خلاصه این که حضرت ابراهیم علیه السلام، و پیروان او، به طور علنی روابط خود را با کفار قطع کردند) اما از حضرت ابراهیم علیه السلام، نسبت به پدرش این سخن بود که (به ظاهر او با پدرش محبت و دوستی داشت؛ زیرا گفت) من برای تو آمرزش می خواهم و من برای شما در بارگاه خداوندی (بیش از استغفار) هیچ نوع اختیاری ندارم (تا خواسته ام را بقبولانم، و یا با وجود این که شما ایمان ندارید، بتوانم شما را نجات بدهم. مقصود این که حضرت ابراهیم فقط این را گفته بود که: ﴿لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾ ولی بعضی از شما آن را مطلق استغفار تصور نمودند، در صورتی که معنای آن در اینجا چیز دیگری می باشد، یعنی در حق او چنین دعا کرد که او ایمان بیاورد تا مستحق مغفرت قرار بگیرد، و برای اینگونه دعا کردن همه اجازه دارند؛ زیرا آن با قطع رابطه تضادی ندارد، ولی با توجه به صورت ارتباط و با در نظر گرفتن معنای ظاهری استغفار، آن را در صورت استثنا قرار داد. این بود گفتگوی حضرت ابراهیم با قومش، سپس مضمون دعای او ذکر شده است که او با کفار، قطع رابطه نموده در این باره به بارگاه خداوند عرض نمود که پروردگارا ما (در رابطه با اعلام برائت و عداوت) بر شما توکل می کنیم و (شما در تمام مشکلات و مهمات از ما کفالت نموده و ما را از گزند دشمنان محفوظ قرار دهید، و نیز در ایمان آوردن) به شما رجوع می کنیم و (عقیده داریم که) برگشت (همه) به سوی توست (پس بنابر این اعتقاد، در آنچه ما از کفار اعلام برائت کردیم، آن را با خلوص کامل بجا آوردیم، که هیچ شایبه ای از اغراض دنیوی در آن نبود، و هدف تفاخر هم نیست؛ بلکه عرض حال برای غرض سؤال است و) پروردگارا ما را مورد آزمایش کفار قرار نده (این که کفار نتوانند به بهانه ای اعلام برائت، بر ما ظلمی روا دارند) و پروردگارا بیامرز گناهان ما را، یقیناً تو



غالب و با حکمت هستی (و هر نوع توان را داری) یقیناً در ایشان (حضرت ابراهیم علیه السلام)، و پیروانش) برای شما الگوی نمونه‌ای هست یعنی برای کسی که به (حضور عند) الله و (وقوع) قیامت اعتقاد داشته باشد (این عقیده متقاضی آن است که در این رابطه از حضرت ابراهیم علیه السلام)، پیروی شود) و (در آینده به نحوی دیگر وعید آمده است، که همانگونه که پیش از این در جمله‌ی ﴿مَنْ يَفْعَلْهُ﴾ وعیدی آمده بود که) هر کسی که (از این حکم روگردانی کند، پس ضررش به خود او برمی‌گردد؛ زیرا) خداوند متعال کاملاً بی‌نیاز و (از آن جهت که جامع کمالات است) سزاوار حمد می‌باشد.

معارف و مسایل

قسمت ابتدایی این سوره، در حرمت و ممانعت از برگزار کردن روابط و تعلق، با کفار و مشرکین است، و برای نزول آن واقعه‌ی خاصی هست.

شان نزول

در تفسیر قرطبی به اسناد قشیری و ثعلبی منقول است که پس از غزوه‌ی بدر و پیش از فتح مکه، زن آوازخوانی به نام ساره، به مدینه آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، از او پرسید که هجرت نموده و آمده‌ای؟ او گفت: خیر؛ سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله، سؤال نمود که آیا مسلمان شده و آمده‌ای؟ او این را هم انکار نمود، آنگاه آن جناب صلی الله علیه و آله، از او پرسید که پس برای چه مطلبی آمده‌ای؟ او عرض کرد که: شما در مکه‌ی مکرمه از خاندان بزرگی بودید که گذران زندگانی ما از خاندان شما می‌شد؛ اکنون سران قریش در غزوه‌ی بدر کشته شدند و شما به اینجا تشریف آوردید، وضع اقتصادی من رو به وخامت گذاشته است، و من به مشکلات و نیاز شدیدی مواجه شده‌ام، به جهت دریافت کمک پیش شما آمده‌ام.

آن حضرت ﷺ، فرمود: تو سرود خوان رسمی مکه بودی؛ و جوانان مکه که برای تو پول نثار می کردند، کجا رفتند؟ او گفت: بعد از حادثه ی بدر (مراسم و جشنهای آنها خاتمه یافت) کسی مرا دعوت نکرد، رسول خدا ﷺ به بنی عبدالمطلب ترغیب نمود، تا به او کمک نمایند، و آنان با پول و لباس و غیره کمک کردند و مرخصش نمودند، در این هنگام بود که کفار قریش از صلح حدیبیه نقض عهد نموده بودند، و رسول خدا ﷺ، تصمیم گرفته بود تا به مکه حمله کند.

به همین منظور داشت به طور نهانی آماده می شد. و نیز دعا کرده بود که رازش قبل از وقت، بر اهل مکه کشف نشود. و از طرفی یکی از مهاجرین اولین به نام حاطب بن ابی بلتعنه که در اصل ساکن یمن بود، و به مکه ی مکرمه آمده، سکونت اختیار کرده بود، و در مکه قبیله و خاندانی نداشت، سپس مسلمان شده و به سوی مدینه هجرت کرده بود؛ اما اهل و عیالش در مکه مانده بودند. پس از هجرت رسول خدا ﷺ، و عده ای از صحابه، مشرکین مکه به مسلمانانی که در مکه مانده بودند، اذیت و آزار می رساندند، و آنها را پریشان می کردند، آن عده از مهاجرین که خویشاوندان شان در مکه بودند، تا حدی از اهل و عیال آنها نگهداری می کردند.

حاطب با این اندیشه که کسی را ندارد تا از زن و بچه های او در نگهداری کند، به خاطر نگهداری از زن و فرزندانش فرصت را غنیمت شمرد که برای اهل مکه خدمتی کرده باشد، تا آنها از ظلم و ستم نسبت به اهل و عیالش دست بردارند، و او قلباً به یقین می دانست که خداوند، رسولش را فاتح خواهد ساخت و با این افشای راز، به او و یا به اسلام هیچگونه صدمه ای نخواهد رسید؛ لذا فکر کرد که برای آنها نامه ای بنویسد که رسول خدا ﷺ، تصمیم دارند به مکه هجوم بیاورند، آنها از اهل و عیال او نگهداری خواهند کرد، و این اشتباه از او سرزد و نامه ای به صورت محرمانه نوشت و به ساره



داد تا آن را به اهل مکه برساند^(۱). خداوند در این خصوص به رسول خود وحی فرستاد و اطلاع داد که اکنون آن زن به محلّ روضه‌ی خاخ رسیده است.

در صحیحین «بخاری و مسلم» از حضرت علی کرم الله وجهه روایت است که رسول خدا ﷺ، به من و ابومرثد و زبیر بن العوام، دستور داد که بر اسبها سوار شده، در تعقیب این زن بروید که در روضه‌ی خاخ به او می‌رسید، و او از طرف حاطب بن ابی بلتعنه نامه‌ای برای مشرکین در دست دارد؛ او را دستگیر کنید و نامه را از او بگیرید.

حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرماید که ما مطابق فرمایش‌های آن حضرت ﷺ، در تعقیب او حرکت کردیم و درست او را در جایی که رسول الله ﷺ، خبر داده بود، سوار بر شتری دیدیم، که دارد می‌رود، او را متوقف نموده و به او گفتیم که نامه را بیرون بیاور، او گفت که نامه‌ای از کسی با خود ندارد، شتر او را نشانندیم و او را باز دید کردیم، ولی نامه‌ای گیر نیامد؛ اما در دل به یقین می‌دانستیم که سخن رسول خدا ﷺ، اشتباه نیست، او حتماً نامه را در جایی پنهان کرده است. لذا به او گفتیم: که یا نامه را بیرون آر و اگر نه تو را برهنه خواهیم کرد، وقتی که او دید که راه نجاتی نیست، نامه را از ازارش بیرون آورد.

ما نامه را گرفته در خدمت رسول خدا ﷺ حاضر شدیم، حضرت عمر به محض این که از واقعه اطلاع یافت، عرض کرد که یا رسول الله این شخص نسبت به خدا و رسول الله و سایر مسلمانان، خیانت کرده است، که راز ما را برای کفار نوشته است؛ اجازه بفرما تا سر او را قطع کنم، رسول خدا ﷺ، از حاطب بن ابی بلتعنه پرسید که چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ وی عرض نمود که یا رسول الله اکنون هم در ایمان من کوچکترین تفاوتی

حاصل نشده است؛ حقیقت امر این است که به ذهنم رسید که بر اهل مکه احسانی بکنم تا به زن و بچه‌هایم اذیتی نرسانند؛ زیرا بجز از من بقیه‌ی مهاجرین در آنجا قبیله و خویشاوند دارند، که از اهل و عیال آنها نگهداری می‌کنند.

رسول خدا ﷺ، با شنیدن سخنان حاطب فرمود: راست می‌گویند چیزی جز خیر در مورد او نگویند، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در اثر جوشش ایمان باز هم عرض خود را تکرار نمود، و برای قتل او اجازه خواست.

آن حضرت رضی الله عنه، فرمود که: مگر او از اهل بدر نیست؟ خداوند تمام شرکت‌کنندگان غزوه‌ی بدر را مورد مغفرت قرار داده و در باره‌ی آنها وعده دخول جنت را اعلام نموده است، با شنیدن این، از چشمهای حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اشک جاری گشت، و عرض کرد که الله و رسول او حقیقت را بهتر می‌دانند^(۱).

در بعضی روایات از حاطب بن ابی بلتعنه این قول نیز نقل شده است که: من به جهت ضرر اسلام و مسلمانان هرگز این کار را نکرده‌ام؛ زیرا به یقین می‌دانستم که فتح از آن شماست، و اگر اهل مکه اطلاعی هم بیابند باز هم ضرری به شما نخواهد رسید.

با توجه به این واقعه، آیات آغازین سوره‌ی «ممتحنه» نازل گردید. و در آنها به مسلمانان آگاهی و هشدار داده شد، که برقرار نمودن هر نوع تعلق و دوستی با کفار حرام است.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ اَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ﴾ یعنی ای ایمانداران! دشمن من و دشمن خود را دوست قرار ندهید، تا به آنها پیام دوستی بفرستید؛ این به واقعه‌ی فوق‌الذکر اشاره دارد

۱ - این روایت در صحیح بخاری کتاب المغازی باب غزوه بدر آمده است، ابن‌کثیر.



که نوشتن چنین نامه‌ای به کفار، مرادف به پیام دوستی فرستادن برای آنهاست، و در اختیار نمودن عنوان: ﴿عَدُوِّي وَ عَدُوْكُمْ﴾ به جای کفار، اشاره‌ای به علت و دلیل این حکم شده است، که توقع دوستی از دشمنان خدا و خود، شدیدترین فریب خوردگی است؛ لذا از آن اجتناب ورزید، و نیز اشاره به این شده است که کافر تا زمانی که کافر است نمی‌تواند دوست مسلمانی، تا وقتی که مسلمان است باشد؛ چرا که او دشمن خداست. پس با مسلمان که مدعی دوستی با خداست چگونه می‌تواند دوست باشد؟!

﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾ مراد از «حق» قرآن یا اسلام است، بعد از بیان کفر که علت اصلی عداوت آنهاست، عداوت ظاهری آنان را نیز بیان فرمود که آنان شما را با رسولتان از وطن عزیزشان، بیرون راندند، و سبب آن، امری دنیوی نبود؛ بلکه فقط ایمان شما علت آن بود، پس از این واضح شد که تا وقتی شما مؤمن باشید، آنها نمی‌توانند دوست شما قرار گیرند؛ لذا اشاره به این شد، که هم چنان که این تصوّر حاطب که من بر آنها احسان می‌کنم، تا از زن و فرزندانم نگهداری کنند، اشتباه بود؛ زیرا دشمنی آنها با شما به خاطر ایمان است، پس تا وقتی که العیاذ بالله ایمان از شما سلب نگردد، توقع دوستی از آنها جز فریب، چیزی دیگر نیست.

﴿إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي﴾ در اینجا نیز اشاره به این است که اگر هجرت شما، فی الواقع برای خدا و رضاجویی او بوده است، پس چگونه می‌توان امید داشت که کافر دشمن خدا، با شما مراعاتی داشته باشد؟!

﴿تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ﴾ در این آیه نشان داد، کسانی که با کفار در نهان دوستی برقرار می‌کنند چنین نپندارند که این حرکت آنها مخفی می‌ماند؛ زیرا خداوند متعال از همه‌ی کارها و حالات

مخفی و آشکار آنها، آگاه است، چنان‌که خداوند متعال در این واقعه، رسول خود را به وسیله‌ای آگاه کرد و این توطئه را خنثی نمود.

﴿إِنْ يَتَفَوَّكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ﴾ یعنی چنین توقع داشتن از آنها که با وجود فرصت یافتن، با شما ملاحظه و مراعات می‌کنند، امکان ندارد، بلکه آنها هرگاه بر شما تسلط بیابند، پس از دست و زبان آنها جز بدی چیز دیگری عاید شما نمی‌گردد.

﴿وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ در اینجا به این مطلب اشاره دارد که وقتی شما با آنها دست دوستی دراز می‌کنید، پس دوستی آنها با شما به قیمت ایمان شما تمام می‌شود، و تا وقتی که شما به کفر مبتلا نشوید، آنها هرگز از شما راضی نخواهند شد.

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ یعنی در روز قیامت خویشاوندی و فرزندان شما به درد شما نخواهند خورد، خداوند در آن روز تمام این روابط را از بین می‌برد، فرزندان از مادر و پدر، مادر و پدر از فرزندان، می‌گریزند، در اینجا بهانه حاطب وارد می‌فرماید که فرزندان که تو در محبت آنان گرفتار شده و چنین کاری کردی، بدان که آنها در روز قیامت به درد تو نمی‌خورند، و هیچ رازی از شما از خداوند مخفی و پنهان نمی‌ماند.

در آیات بعدی برای تأیید و تأکید ترک موالات با کفار، واقعه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را ذکر نمود که کل افراد خاندان او مشرک بودند و او از همه‌ی آنها نه تنها اعلام برائت و بی‌زاری نمود، بلکه اعلام عداوت نموده و نشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، و از شرک دستبردار نباشید، دیوار بغض و عداوت بین ما و شما حایل خواهد ماند، مقصود آیه‌ی: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ (الِ) حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ همین است.

پاسخ به یک شبهه

در آیات مذکور به مسلمانان دستور داده شد تا به اسوه‌ی حسنه و سنت حضرت ابراهیم علیه السلام، اقتدا کنند، و از حضرت ابراهیم علیه السلام، ثابت است که او در حق والد مشرک خویش استغفار نموده است، که ذکرش در سوره‌ی «توبه» و غیره آمده است، پس با دستور به پیروی از سنت ابراهیمی، امکان داشت کسی دچار این شبهه گردد که این دستور شامل دعای مغفرت برای والدین و خویشاوندان مشرک هم می‌باشد. لذا این باید جایز قرار بگیرد، بنابراین، آن را از اتباع اسوه‌ی ابراهیمی مستثنی قرار داده فرمود: که در همه چیز پیروی از اسوه‌ی ابراهیمی لازم است، بجز اقتدا از این فعل، که برای مسلمانان جایز نیست تا برای والدین و خویشاوندان مشرک خود دعای مغفرت کنند. و همین است مقصود آیه‌ی: ﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأُبَيِّهَ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾ و عذر حضرت ابراهیم در سوره‌ی «توبه» بیان گردید، که او برای پدرش قبل از ممانعت، استغفار کرده بود، و یا با این گمان دعای مغفرت نمود که ایمان در قلب او وارد شده است، زمانی که اطلاع یافت که او دشمن خداست، از او اعلام برائت و دشمنی نمود. کما قال تعالی فی آیه ۱۱۴ سوره «توبه» ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ و بعضی از حضرات مفسرین، استثنا ﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ﴾ را استثنا منقطع قرار داده‌اند، و حاصلش این که استغفار ابراهیمی برای پدرش، منافی به این اسوه ابراهیمی نیست؛ زیرا او بدان جهت استغفار کرده بود که می‌پنداشت او مسلمان شده است، سپس وقتی که حقیقت آشکار گردید، که او مسلمان نیست، دعای استغفار را ترک نموده اعلام برائت کرد. و چنین عملکردی اکنون هم جایز است که اگر گمان غالب کسی نسبت به کافری این باشد که او مسلمان شده است در استغفار برای او هیچ مضایقه‌ای نیست^(۱).

در خلاصه‌ی تفسیر همین صورت اختیار شده است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ
امید است که قرارداد خدا بین شما و کسانی که با شما دشمن هستند از آنها، دوستی، و خدا

قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾ لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ
می‌تواند هر کار بکند، و خداوند بخشنده و مهربان است. الله شما را منع نمی‌کند از کسانی که

لَمْ يَقْتُلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ
باشما نجنگیدند در باره دین، و بیرون نراندند شما را از خانه‌هایتان که نیکی کنید با آنها، و

تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۸﴾ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ
به انصاف رفتار کنید، یقیناً خدا می‌خواهد انصاف کنندگان را. الله منع می‌کند شما را از

الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ
کسانی که با شما جنگ کرده‌اند در باره دین، و بیرون رانده‌اند شما را از خانه‌هایتان، و

ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنِ يَتَوَلَّهُمْ
شریک شده‌اند بر اخراج شما، که با آنها دوستی بکنید، و هر کسی که با آنها دوستی بکند

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۹﴾

آنها هستند گناهکار.

خلاصه‌ی تفسیر

(چون احتمال داشت با شنیدن لفظ عداوت، مسلمانان پریشان باشند، و از قطع روابط خویشاوندی بطور فطری رنجیده شوند؛ لذا در مقام بشارت و در بعد پیشگویی می‌فرماید که) از خدا امید می‌رود (این وعده‌ای



از جانب اوست) که در میان شما و کسانی که شما با آنها عداوت دارید، دوستی برقرار کند، (اگر چه آن دوستی با بعضی از آنها باشد، یعنی آنها را مسلمان بگرداند تا دشمنی آنها به دوستی تبدیل گردد) و (آن را چندان بعید ندانید؛ زیرا) الله بسیار قادر است، چنان که در روز فتح مکه بسیاری با میل خود مسلمان شدند، مقصود این که اولاً اگر قطع رابطه برای همیشه می بود، باز هم به جهت مأمور به بودنش، واجب العمل بود، چه برسد به این که تا مدّت کوتاهی است، و سپس به علت مشارکتشان در ایمان، دوستی و تعلق به دستور سابق باز می گردد، پس جای پریشانی نیست،) و (اگر کسی تاکنون در این حکم دچار اشتباهی شده و حالا توبه کرده است، باید دانست که) خداوند (برای او) بسیار غفور و رحیم است (تا اینجا نسبت به حکم برقراری روابط دوستی، بیان فرمود که قطع آن واجب است، سپس حکم تعلقات محسنانه را مفصلاً بیان می فرماید، که) الله تعالی شما را از بجا آوردن احسان و برخورد با انصاف، با کسانی که در باره ی دین با شما جنگ نکرده و شما را از خانه های تان بیرون نرانده اند، منع نمی کند، (مراد از آن، آن دسته از کفار است که ذمی و یا مصالح باشند، یعنی برخورد محسنانه با آنها جایز است، اما در برخورد منصفانه با عدل و انصاف، ذمی یا مصالح بودن، شرط نیست؛ بلکه آن با هر کافری حتی با حیوانات هم واجب است، و مراد از عدل و انصاف در این آیه، برخورد محسنانه است؛ بنابر این، آن به مصالحین اختصاص داده شد که) الله تعالی با اهل انصاف محبت دارد (البته) از دوستی (یعنی برّ و احسان) نمودن با کسانی منع می کند که در خصوص دین، با شما جنگ کرده اند، (چه بالفعل و چه بالعزم) و شما را از خانه های تان بیرون رانده اند، و یا (اگر شما را بیرون نرانده اند اما) در بیرون راندن شما (به دیگران) کمک کرده اند، (با آنان شرکت نموده اند، چه در عمل شریک آنان قرار گرفته اند، و یا به کمک کردن تصمیمی داشته اند، این

شامل تمام آن کفار می باشد که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، لذا با آنان به برّ و احسان برخورد کردن جایز نیست، بلکه جنگ و مقابله با آنها مطلوب است) و کسی که با چنین اشخاصی به دوستی (نیکی و احسان) برخورد کند پس آنها گناهکارند.

معارف و مسایل

در آیات گذشته حرمت و ممانعت برقرار نمودن روابط دوستی با کفار، با شدت بیان گردید؛ اگر چه آن کفار در خویشاوندی و قرابت، بسیار نزدیک باشد، صحابه‌ی کرام در اجرای احکام خدا و رسول، نه به خواهش ذاتی خویش اعتنا و توجهی می کردند، و نه به خواهش‌های خویشاوندان و نزدیکان، که در نتیجه، خانه به خانه این صورت پدید آمد، که پدر مسلمان و پسر کافر و یا برعکس، ولی رابطه‌ی دوستی بین آنها قطع شده بود، روشن است که چنین برخورد طبعاً و فطرتاً سنگین و ناگوار می باشد، بنابر این خداوند در آیات یاد شده پیشگویی فرمود که به زودی این مشکل آسان خواهد شد.

در بعضی از روایات حدیث آمده است که هرگاه بنده‌ای به خاطر خشنود گردانیدن خدا یکی از محبوبات خود را رها کند، بسا اوقات خداوند آن را حلال گردانیده به او باز می گرداند، و بسا اوقات چیز بهتری به او می دهد.

در این آیات خداوند به این اشاره فرموده است: کسانی که امروز بر کفر قرار گرفته‌اند و از آن جهت میان شما و آنها دشمنی وجود دارد، به زودی خداوند آن عداوت را به دوستی مبدل خواهند فرمود. مقصود این که آنها را موفق می گرداند تا ایمان بیاورند، و روابط فیما بین شما و آنها را تازه همواره می کند.

ظهور این پیشگویی به هنگام فتح مکه چنین به وقوع پیوست که جز



کفار مقتول بقیه کلاً مشرف به اسلام شدند^(۱). بیان آن در آیه‌ی دوم سوره‌ی «نصر» چنین آمده است: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ آنها دسته دسته با تعداد کثیری در دین اسلام داخل می‌شوند و هم چنین شد.

در صحیح «بخاری» از حضرت اسماء بنت ابی بکر الصدیق روایت است که مادر او در حال کفر از مکه به مدینه آمد، (در مسند امام احمد آمده است که این واقعه زمانی بود که پس از غزوه‌ی حدیبیه با قریش صلح و پیمانی برقرار گردید، و نام مادر او قبيله بود، و او برای دخترش اسماء هدایایی همراه داشته وارد مدینه گردید، ولی حضرت اسماء از قبول نمودن هدایای وی سر باز زد؛ مگر این که رسول خدا ﷺ، اجاز بفرماید، حتی بدون اجازه آن حضرت ﷺ، نگذاشت وارد خانه‌ی او بشود) الغرض حضرت اسماء در محضر رسول خدا ﷺ، عرض نمود که مادرم جهت دیدار آمده است؛ اما هنوز کافر است؛ لذا بفرما که من با او چگونه برخورد و سلوک بکنم؟

آن حضرت ﷺ، فرمود: با مادرت صله رحمی بجا بیاور، و با او با نیکویی رفتار کن، سپس بر این واقعه این آیات نازل گردیدند که: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ﴾ در بعضی روایات آمده است که حضرت ابوبکر صدیق مادر اسماء (قبيله) را در زمان جاهلیت طلاق داده بود، در حالی که اسماء در شکم او بود و حضرت عایشه‌ی صدیقه از ام رومان است که مسلمان شده بود^(۲).

در این آیات به مسلمانان راهنمایی شده است، تا با کفاری که با شما جنگ نکرده‌اند، شما را از خانه‌های تان بیرون نرانده‌اند، و با کفار در بیرون راندن شما شرکت نجسته‌اند، به احسان و عدل و انصاف رفتار کنید، عدل و انصاف با هر کافری ضروری و لازم است، و این حکم عام و شامل همه‌ی

کفار می‌باشد، چه ذمی و معاهد باشند، و چه حربی و دشمن، حتی در اسلام عدل و انصاف در حق حیوانات نیز لازم و واجب است، که نباید باری بیش از توان بر آنها حمل گردد، و به گیاه و علف و راحتی آنها توجه کرد؛ هدف اصلی در این آیه برّ و احسان نمودن است.

مسئله: از این آیه ثابت گردید که می‌توان صدقات نفلی و خیرات را به کافر ذمی و معاهد نیز داد، فقط دادن آن به کافر حربی ممنوع است.

﴿ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ آخَرُ جُوكُم مِّن دِينِكُمْ وَ ظَهَرُوا عَلَي إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوْلَوْهُم ﴾ در این آیه بیان آن دسته از کفار آمده است که در برابر مسلمانان جنگ و قتال می‌کنند، و در اخراج مسلمانان از خانه‌هایشان سهیم و شریک می‌باشند، خداوند نسبت به آنها می‌فرماید که الله تعالی از برقراری دوستی و موالات با آنها منع می‌فرماید، این شامل برّ و احسان نیست؛ بلکه تنها شامل جلوگیری از برقرار نمودن دوستی و تعلق قلبی است، و این ممنوعی تنها منحصر به کفّاری نیست که در جبهه با مسلمانان درگیر مبارزه می‌باشند، بلکه دوستی و موالات قلبی با ذمی و معاهد هم جایز نیست.

در تفسیر مظهري از این آیه ابن مسئله نیز استنباط گردیده است که برقرار نمودن عدالت و انصاف با کفار در حال جنگ، نیز لازم و ضروری است و ممنوعیت تنها متعلق به موالات و دوستی است؛ نه از برّ و احسان، لذا از این معلوم گردید که حسن سلوک با دشمن در حال جنگ هم جایز است، البته با توجه به نصوص دیگر معلوم می‌شود که برقراری برّ و احسان با آنها مشروط است بر این که، خطر ضرر و زیانی برای مسلمانان دربر نداشته باشد، و در هر کجا چنین ضرر و زیانی احساس گردد، برّ و احسان نمودن به آنها جایز نخواهد شد، آری عدل و انصاف نمودن برای هر کس در هر حال، واجب و لازم است، والله سبحانه و تعالی اعلم.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ
ای ایمانداران وقتی که بیایند زنان ایماندار (بصورت) مهاجر، پس از آنها امتحان بگیرید،

اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى
خدا بهتری داند ایمان آنها را، پس اگر بدانید که آنها ایمان دارند، پس بر مگردانید آنها را به سوی

الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُم
کفار، نه آن زنان حلالند برای آنها، و نه آنان حلالند برای اینها، و بدهید به آن (کافرها)

مَا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ
آنچه خرج کردند، و نیست بر شما گناهی که نکاح کنید آن زنان را وقتی که بدهید به آنها

أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَسْئَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ
مهریه شان را، و نگهمدارید پیش خود ناموس زنان کافر را، و بخواهید آنچه خرج کرده‌اید،

وَلْيَسْئَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
و بخواهند آن (کافر) ها آنچه خرج کرده‌اند، این است حکم خدا، که در میان شما حکم می‌کند

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾ وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ
و خدا به همه چیز دانا و حکیم است. و اگر رفت از دست شما چند زن پیش کفار،

فَاعاقِبْتُمْ فَءَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا
پس شما دست زدید، پس بدهید به کسانی که رفته‌اند از زنان شان آن قدر، که آنان خرج کرده‌اند

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
و ترسیداز خدایی که شما به او ایمان دارید. ای نبی وقتی که بیایند پیش شما زنان ایماندار

يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ
برای بیعت کردن بر این که شریک نکنند با خدا چیزی را، و دزدی نکنند و بدکاری نکنند،

وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَ
و نکشند اولاد خود را، و نزنند تهمت، که ببندند در میان دستها و پاهای خود، و

لَا يَغْصِبَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ
نافرمانی نکنند از تو در کار خوب، پس بگیر بیعت از ایشان، و آمرزش بخواه برای آنها از خدا

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ
یقیناً خدا بخشنده و مهربان است. ای ایمانداران دوستی برقرار نکنید با قومی که غضب کرده

اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُوءَا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُوءَا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ
خدا بر آنها، مایوس شده اند از خانه ی آخرت مانند مایوس شدن کفار از اهل

الْقُبُورِ ﴿۱۳﴾

قبرستان.

خلاصه ی تفسیر

واقعه ی سبب نزول: (این آیات در واقعه ی بخصوص صلح حدیبیه نازل شده است) که در ابتدای سوره ی «فتح» بیان آن گذشت، از جمله شرایطی که در صلحنامه نوشته بود، یکی این بود که هر کسی از مسلمانان به سوی کفار برود، برگردانیده نشود و اگر کسی از کفار به سوی مسلمانان بیاید او را باید برگردانند، اتفاقاً چند نفر از مسلمانان از مکه به مدینه آمدند، و طبق شرایط باز به مکه برگردانیده شدند. و نیز چند زن، مسلمان شده وارد مدینه شدند که خویشاوندان شان از مسلمانان خواستند تا آنها را هم برگردانند که آیات فوق در خصوص این واقعه نازل گردید. و از برگردانیدن آنها منع شد و عمومیتی که از مفاد صلحنامه مفهوم می شد، مخصوص و منسوخ گردید، و در حق این قبیل زنان احکام ویژه ای مقرر گردید، و نیز همراه آن احکامی چند نسبت به آن قبیل زنان مقرر گردید که در گذشته در نکاح



مسلمانان بودند؛ اما هنوز به اسلام مشرف نشده، و هنوز در مکه بودند، و چون مدار این احکام بر مسلمان بودن زنان است، لذا طریقه‌ی امتحان نشان داده شد.

(پس با خطابی عام می‌فرماید) ای ایمانداران! وقتی زنان با ایمان (از دارالحراب) هجرت نموده بیایند (چه در مدینه که دارالاسلام است و چه در حدیبیه که پایگاه اسلام است، و حکم دارالاسلام را دارد،) کذا فی کتاب الحدود من الهدایه) پس شما (مسلمان بودن) آنها را امتحان کنید، (که طریقه‌ی آن با خطاب خاصّی ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ﴾ آمد، و در این امتحان بر امتحان ظاهری اکتفا نمایید؛ زیرا) ایمان (واقعی) آنها را خدا بهتر می‌داند، (و شما نمی‌توانید تحقیقی واقعی بکنید) پس اگر آنها را (از روی این امتحان) مسلمان یافتید، پس به سوی کفار آنها را برنگردانید؛ (زیرا) نه آنها برای کفار حلال‌اند، و نه آن کفار برای آن زنان حلال می‌باشند؛ (زیرا) نکاح زن مسلمان با مرد کافر مطلقاً منعقد نمی‌گردد) و (در این صورت) آنچه کفار بابت مهریه برای این زنان) خرج کرده‌اند را به آنها پس بدهید، و هیچ گناهی برای ازدواج نمودن با آن زنان متوجّه شما نمی‌گردد، وقتی مهریه‌شان را به آنان بدهید، و (ای مسلمانان) شما روابط زنان کافر را باقی نگذارید، (نکاح همسران شما که در دارالکفر باقی مانده‌اند شکسته و اثری از تعلّقات آنها را باقی نپندارید) و (در این صورت) آنچه شما (در ارتباط به مهریه آن زنان) خرج کرده‌اید، (از آن کفار) بخواهید و (هم چنین) آنچه آن کفار (در مهریه) خرج کرده‌اند آن را (از شما) بخواهند (چنان‌که در بالا گذشت که: ﴿ءَاتُوهُمْ مَّا أَنْفَقُوا﴾ شاید تکرار این مطلب با اختلاف عنوان، از آن جهت است که شما حقّی از دیگران را که بر عهده دارید مؤکدتر بدانید،) این (که گفته شد) حکم خداست، (از آن پیروی کنید،) و در میان داوری (مناسبی) خواهد فرمود، و الله تعالی بسیار دانا و حکیم است (و احکام را

مناسب علم و حکمت مقرّر می نماید،) و اگر یکی از همسران شما در میان کفّار بماند که (به هیچ وجه) در اختیار شما قرار نگیرد (نه خود او بیاید و نه مهریه‌ای عوضش به شما برسد)، سپس نوبت شما برسد (که مهریه را ادا کنید یعنی حقّ پرداخت مهریه‌ی کافری بر ذمه‌ی شما واجب گردد) پس (شما آن مهریه را به کفّار ندهید، بلکه) به کسانی (از مسلمانان) که همسرانشان از دست رفته‌اند (و ذکر آنها در ﴿فَاتَكُم﴾ گذشت) به قدر (مهریه) که آنان (در خصوص آن زنان) خرج کرده‌اند (از آن مبلغ واجب الادا) به آنها بدهید، و از خداوند که به او ایمان دارید، بترسید، (و در احکام واجب خلل نیندازید و در آینده، به عبارت ویژه‌ای، طریقه‌ی امتحان گرفتن ایمان را، بیان می فرماید که) ای پیغمبر وقتی که زنان مسلمان نزد شما (بدان جهت) بیایند که در این امور بر دست شما بیعت کنند که نه کسی را با خدا شریک کنند، و نه دزدی کنند، و نه کار بدی انجام دهند، نه فرزندانشان را به قتل برسانند، و نه فرزندان نامشروعی بین دستها و پاهای خود (که به شوهران خود نسبت بدهند) بیاورند (چنان که در جاهلیّت روش بعضی از زنان بود که بچه دیگری را به شوهر خود نسبت می دادند، و یا ضمن زنا با کسی، فرزند به دنیا آمده را به شوهر خود نسبت می دادند، اینجا علاوه بر گناه زنا، الحاق فرزند غیر، به شوهر را نیز شامل می شود. که در حدیث وعیدی برای آن مذکور است^(۱)). و نه در امور مشروعی برخلاف دستور شما عمل نمایند، (این شامل تمام احکام شرعی می باشد، پس آن زنان اگر تمام این شرایط را قبول کردند که اعتقاد به آنها شرط ایمان و التزام عمل به آنها شرط کمال ایمان است) پس شما از آنان بیعت بگیرید، و برای آنها (نسبت به گناهان گذشته‌ی شان) از خداوند مغفرت بخواهید، یقیناً الله غفور و رحیم است (مقصود این که وقتی که بر حقّانیت این احکام و واجب



العمل بودن آنها، اعتراف نمایند آنها را مسلمان بدانید، اگر چه در اثر مسلمان بودن آنها، گناههای گذشته‌شان آمرزیده می‌شوند، امّا حکم استغفار در اینجا، یا برای به‌دست آوردن آثار کامل مغفرت است، و یا هدف از آن، دعا بر قبول ایمان است، که خود بخود مغفرت بر آن مترتب می‌گردد، ای ایمانداران! با کسانی که خداوند بر آنها غضب نموده است، دوستی برقرار نکنید، (مراد از آنها یهودند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۶۰ از سوره‌ی «مائده» فرموده است: ﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾) که آنها از (خیر و ثواب) آخرت ناامید شده‌اند، مانند کفّاری که در قبرها (مدفون) هستند (از خیر و ثواب آخرت) ناامیداند (هر کافر چون بمیرد و آخرت را مشاهده نماید، بر حقیقت این امر کاملاً اطلاع می‌یابد که او هرگز آمرزیده نخواهد شد؛ زیرا بر حسب آیه‌ی ۱۴۶ سوره‌ی «بقره» ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ نبوّت آن حضرت ﷺ، را و هم‌چنین کافر و غیر ناجی بودن مخالفین او را، کاملاً می‌دانستند، اگر چه به علّت عار و حسد از او پیروی نمی‌کردند؛ بنا بر این در دل یقین داشتند که ما ناجی نیستیم گر چه در ظاهر به صورت لاف‌زنی برخلاف آن عمل می‌کردند، پس نتیجه این شد که کسانی که گمراهی آنها آنچنان مسلم است که خود آنها نیز آن را مسلم می‌شمارند، پس چه نیازی هست که با این‌گونه گمراهان تعلق و رابطه برقرار گردد، و نباید در این فکر قرار گرفت که کسی که گمراهی وی شدید نباشد، برقراری رابطه و دوستی با او جایز است؛ زیرا مطلق کفر مانع از جواز دوستی است. امّا با توجه به این صفت، آن عدم جواز شدّت می‌یابد، شاید ذکر یهود در اینجا به‌طور ویژه بدین جهت است، که در مدینه یهود نسبت به اشرار و مفسدان دیگر بیشتر بودند.)

معارف و مسایل

تحقیقی پیرامون بعضی شرایط صلح حدیبیه

در سوره ی فتح، واقعه ی حدیبیه مفصلاً بیان گردید که سرانجام بین رسول خدا ﷺ، و کفار قریش قرارداد صلح و پیمانی تا مدت ده سال نوشته و امضا شد، و بعضی از شرایط این معاهده چنان بود که در ظاهر، تحت فشار قرار گرفتن مسلمانان و مظلومیت آنها احساس می شد؛ بنابر این میان اصحاب کرام آثار غم و غصه موج می زد، ولی رسول خدا ﷺ، با اشارات ربّانی احساس می نمود که مغلوبیت موقت چند روزه، مقدمه ای برای فتح مبین جاویدانی خواهد شد، لذا آن شرایط سنگین را قبول نمود، سپس صحابه ی کرام نیز اطمینان یافتند.

یکی از شرایط این معاهده چنین بود که اگر کسی از مکه به مدینه بیاید، آن حضرت ﷺ، او را به مکه باز گرداند، گر چه او مسلمان هم باشد، ولی اگر کسی از مدینه به مکه برود قریش او را به مدینه باز نمی گردانند. عبارت این معاهده عام بود که به ظاهر شامل مرد و زن هر دو می شد، یعنی هر مسلمانی چه مرد و چه زن که از مکه به مدینه نزد رسول خدا ﷺ بیاید، آن جناب ﷺ، او را برگرداند.

وقتی که این معاهده به پایه ی کمال رسید و رسول خدا ﷺ، هنوز در محلّ حدیبیه تشریف داشتند، چند نمونه از وقایع صبرآزما برای مسلمانان اتفاق افتاد؛ من جمله واقعه ی ابوجندل است که قریش مکه او را به زندان انداخته بودند، و او به گونه ای از دست آنها رها شده خود را به مسلمانان رسانید. صحابه ی کرام با دیدن او مشوّش شدند که مطابق با این قرارداد باید او پس گردانیده شود، و چگونه ما این برادر مظلوم خویش را به دست ظالمان بسپاریم؟!

اما چون رسول خدا ﷺ، معاهده نامه را تحریر نموده بودند، و



نمی توانست به خاطر یک نفر از حفظ اصول شرع و استحکام آن، چشم ببوشد، و در ضمن، او با چشم بصیرت نجات فاتحانه‌ی تمام مظلومین را مشاهده می‌کرد، اگر چه او با برگردانیدن ابوجندل طبعاً رنج می‌برد؛ اما به خاطر پایبندی بر معاهده، او را تفهیم نموده، برگردانید.

واقعه‌ی دیگری که نیز اتفاق افتاد این بود، که سعیده بنت الحارث الاسلامیة که مسلمان بود و در نکاح صیفی بن انصب کافر در آمده بود، و در بعضی روایات نام شوهرش مسافر المخزومی گفته شده است، (و تا آن زمان عقد نکاح بین مسلمانان و کفار از دو طرف حرام نشده بود) این زن مسلمان از مکه فرار نموده، به خدمت رسول خدا ﷺ، رسید و پشت سر شوهرش آمد و از رسول خدا ﷺ، خواست که همسرم را به من برگردان؛ زیرا شما این شرط را قبول نموده‌اید، و هنوز مهتری که بر معاهده‌نامه زده شده است خشک نشده است؛ آیات فوق الذکر نسبت به این واقعه نازل گردید، و در آنها حرمت عقد نکاح بین مسلمانان و کفار اعلام گردید، و در نتیجه این هم معلوم گردید که هر زن چه مسلمان بودن او از قبل معلوم باشد مانند سعیده و یا به وقت هجرت مسلمان بودن او بطور صحیح به ثبوت رسیده باشد، در هر دو صورت، پس از هجرت و آمدن نزد رسول خدا ﷺ، نباید برگردانیده و به کفار تحویل داده شود؛ زیرا او برای شوهر کافر خویش حلال نمی‌باشد^(۱).

مقصود این که نزول این آیات، روشن ساخت که این شرط صلحنامه که چون مسلمانی از مکه به خدمت شما بیاید، شما باید او را برگردانید، اگر چه به اعتبار عمومیت الفاظش شامل مرد و زن هر دو می‌باشد، اما فی الواقع چنین نیست، بلکه این تنها در حق مردان بود، و در حق زنان قابل قبول نبود، در باره‌ی آنها می‌توان چنین عمل کرد که هر زنی که مسلمان شده، هجرت

۱- این واقعه به روایت حضرت ابن عباس در تفسیر قرطبی منقول است.

نموده بیاید، آنچه شوهر کافرش به صورت مهریه برای او مصرف نموده است، مخارجش به او باز گردانیده می شود، با توجه به این آیات، رسول خدا ﷺ، مفهوم شرط را توضیح نمود و مطابق آن، سعیده را برنگردانید.

در بعضی روایات آمده است که امّ کلثوم بنت عقبه بن معیط از مکه هجرت نموده به خدمت آن حضرت ﷺ رسید و خویشاوندانش بر حسب عموم الفاظ شرط، از آن حضرت ﷺ، خواستند تا او را برگرداند، آیات فوق بنابر این واقعه نازل گردیدند، و در بعضی روایات دیگر آمده است که ام کلثوم همسر عمرو بن العاص بود، که او هنوز مسلمان نشده بود، او و دو برادرش گریختند و به خدمت رسول خدا ﷺ، آمدند و پشت سر آنها عمرو ابن العاص شوهر امّ کلثوم وعده‌ی دیگر فرار رسیدند، و برگشت آنها را از رسول خدا ﷺ، خواستند، آن جناب ﷺ موافق با شرط، آن دو برادر او را به نام عماره و ولید برگردانید، ولی امّ کلثوم را برنگردانید و فرمود: شرط در حق مردان بوده زنان را شامل نمی شود، آنگاه این آیات جهت تصدیق رسول خدا ﷺ نازل گردیدند.

هم چنین وقایع دیگری از این قبیل است که زنان به خدمت رسول خدا ﷺ، آمده اند، روشن است که بین روایات یاد شده تضادی نیست، امکان دارد که همه‌ی این وقایع اتفاق افتاده باشد.

استثنای زنان از شرط مذکور، نقض عهد نیست؛ بلکه

توضیح آن به قبول طرفین می باشد

از روایات بالا که در قرطبی آمده است، معلوم گردید که گرچه الفاظ شرط یاد شده، در معاهده عام بود، ولی آن عمومیت در حق زنان درست نبود؛ بنابر این، آن جناب ﷺ، آن را در خود مقام حدیثیه توضیح داد و نسبت



به تصدیق آن جناب ﷺ، آیات فوق الذکر نازل گردید.

از بعضی روایات چنین معلوم می شود که آن جناب ﷺ، این شرط را با عمومیتش پذیرفته بود که زنان در آن نیز شامل بودند، اما نزول این آیات، عمومیت آن را منسوخ کرد و رسول خدا فوراً در همانجا به قریش مگه توضیح داد که این شرط شامل زنان نمی باشد؛ چنانکه زنان را برنگردانید.

بنابر این، معلوم گردید که صورت فوق نه نقض عهدهی بود؛ زیرا آن از رسول خدا ﷺ امکان نداشت، و نه نبذ عهد (یعنی اعلام به پایان رسیدن عهد) بود، بلکه توضیح یک شرط بود، چه از قبل مقصد رسول خدا ﷺ، چنین باشد و یا پس از نزول آیات، آن جناب ﷺ، آن را در حق مردان مختص کرده باشد، به هر حال پس از توضیح، هر دو فریق معاهدهی صلح را قبول کردند، و تا مدتی بر آن وفادار ماندند، و در نتیجه راهها ایمن شدند و رسول خدا ﷺ، برای پادشاهان اطراف، دعوت نامه فرستاد و در اثر آن، قافلهی ابوسفیان با اطمینان به کشور شام رسید، و هرقل پادشاه روم، در بارهی رسول خدا ﷺ، از او تحقیق و بررسی نمود.

خلاصه این که الفاظ شرط صلح، عام بودند عدم شمولیت زنان چه از قبل، مد نظر آن حضرت ﷺ، باشد و یا پس از نزول آیات، آن جناب ﷺ، آنها را از این عمومیت خارج کرده باشد، در هر دو صورت این معاهده پس از این توضیح از نظر طرفین مسلمانان و کفار قریش مورد قبول واقع و تکمیل شد، و تا مدتی به مفاد آن عمل کردند. لذا نمی توان این توضیح را نقض عهد و یا نبذ عهد دانست، والله اعلم.

و اینک با ذکر عبارات آیات به مضامین آنها توجه داشته باشید؛
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ
 بِإِيمَانِهِنَّ﴾ علت استثنای زنان از مفاد شرط صلحنامه، مسلمانان و مؤمن
 بودن آنهاست، در بارهی زنانی که از مکه به مدینه آمده اند، احتمال داشته

است که بعضی به خاطر اسلام و ایمان نیامده باشد، بلکه در اثر نارضایتی از شوهر و یا به خاطر دوستی که با یکی از اهل مدینه داشته‌اند و یا به خاطر اغراض دنیوی دیگر آمده باشند، پس این قبیل زنان از مفاد شرط صلحنامه مستثنی نمی‌باشند، لذا بازگردانیدن آنها موافق شرط صلحنامه ضروری است، از این جهت به مسلمانان دستور داده شد تا از زنان مهاجر، امتحان بگیرند، و نیز فرمود که: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾ در اینجا اشاره به این است که ایمان حقیقی و اصلی، به دل تعلق دارد، که به جز خدا کسی از آن آگاہ نیست. البته می‌توان از اقرار زبان و قراین دیگر آن را اندازه‌گیری نمود. و مسلمان مأمور و مکلف به همین است.

از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، روایت است که طریقه‌ی امتحان آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر چنین سوگندی داده می‌شد که او در اثر بغض و نفرت از شوهرش نیامده است، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته و نه بنابر غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای خدا و رسول او آمده است، وقتی او چنین سوگندی یاد می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، به او اجازه می‌داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه و چیزهای دیگری که دریافت نموده، به شوهر پس داده می‌شد^(۱).

در جامع «ترمذی» از حضرت عایشه‌ی صدیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی آن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکر شده که تفصیلش در آیه بعدی می‌آید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ﴾ گویا طریقه‌ی امتحان زن مهاجر تازه وارد، این بود، که نسبت به اموری که در خصوص بیعت می‌آیند با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کند، و نیز بعید نیست که نخست از او به وسیله‌ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن



عبّاس ذکر شده است، و سپس به وسیله بیعت تکمیل گردد، والله اعلم.

﴿ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ﴾ یعنی وقتی که به روش فوق الذکر از ایمان این زنان مهاجر، آزمایش گرفته و آنان را مؤمن یافتید، برگردانیدن آنها به سوی کفار، جایز نیست.

﴿ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ﴾ یعنی نه این زنان برای مردان کافر حلال اند، و نه مردان کافر می توانند برای آنها حلال باشند، که دوباره بتوانند با آنها نکاح کنند.

مسئله: این آیه روشن ساخت، هر زنی که در نکاح کافری بوده باشد، به محض مسلمان شدن نکاحش با آن شوهر کافر، خود به خود فسخ خواهد شد، و آنها بر یکدیگر حرام می گردند، و علت مستثنی شدن زنان از برگردانیدن موافق شرط صلح همین است، که اکنون برای شوهر، کافر حلال نمی باشند.

﴿ وَءَاتُوهُم مَّا أَنْفَقُوا ﴾ یعنی آنچه شوهر کافر به این زن مهاجر از مهریه و غیره داده باشد، به او برگردانیده می شود؛ زیرا مستثنی از شرط صلح مسترد کردن زنانی می باشد که به وجه حرام شدن آنها بر شوهران کافر، نمی توان آنها را برگرداند، ولی اموالی که به آنها داده اند، موافق شرط باید برگردانیده شوند، و برای برگردانیدن این اموال، زنان مهاجر مخاطب نیستند، بلکه به عموم مسلمانان دستور داده شده است، تا آنان این اموال را پس بدهند؛ زیرا امکان دارد، بلکه ظن غالب نیز همین است که آنچه شوهر به او داده ختم شده و از بین رفته باشد، و اکنون راهی برای پس دادن آن نیست، بنابر این، این فریضه به دوش مسلمانان گذاشته شد تا به خاطر وفاداری بر قرارداد صلح از طرف آن زنان، این مال به شوهران کافر آنها پس داده شود، و اگر امکان داشته باشد که از بیت المال بدهند چه بهتر، و اگر نه عموم

مسلمانان با همکاری یکدیگر آن را عطیّه تلقی کرده، بپردازند^(۱).
﴿ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ ﴾ در آیه ی قبلی توضیح داده شد که نکاح زنان مهاجر، با شوهران کافر، نسخ شده، و این زنان برای آنان حرام شده‌اند، تتمّه و تکمله ی این بحث در این آیه، چنین بیان می‌شود، که اکنون می‌توانند با مردان مسلمان ازدواج نمایند، اگر چه از شوهران سابق باردار باشند، و آنها طلاق هم نداده باشند؛ زیرا طبق دستور شرع نکاح آنها فسخ شده است. بنابر این، نکاح آنها با مردان دیگر مسلمان، حلال است.

از این آیه معلوم گردید که اگر زن مرد کافر، مسلمان بشود نکاحش فسخ می‌شود، اما چه وقت او می‌تواند با مرد دیگر مسلمان ازدواج نماید؟ در نزد امام اعظم ابوحنیفه ضابطه‌اش چنین است که هرگاه زن مرد کافری مسلمان باشد، حاکم شرع باید شوهرش را به اسلام دعوت نماید، و بگوید که اگر مسلمان شدی نکاحت طبق سابق برقرار خواهد ماند، و در غیر این صورت نکاحت فسخ خواهد شد. اگر او با وجود این پیشنهاد از پذیرفتن اسلام، سرباز زد، فرقت و جدایی بین آنها به حدّ نهایتش می‌رسد، و زن می‌تواند با مرد مسلمانی ازدواج نماید، ولی این روشن است که احضار نمودن حاکم شرع و عرضه نمودن اسلام بر مرد کافر، زمانی متصوّر است، که او در دارالاسلام موجود باشد، و اگر چنین اتفاقی در دارالکفر و دارالحرب پیش بیاید، راهی برای احضار نمودن مرد کافر و عرضه نمودن اسلام به او وجود ندارد، تا که پس از آن فرقت و جدایی بین آنان به پایه کمال برسد؛ بنابر این، راه جدایی بین آنها این است که زن از دارالکفر هجرت نموده، خود را به دارالاسلام و یا لشکرگاه مسلمانان برساند؛ که فقها آن را به اختلاف دارین تعبیر نموده‌اند؛ یعنی هرگاه بین شوهر کافر و زن مسلمان او،



فاصله‌ی دارین پیش بیاید، که شوهر در دارالکفر مانده و زن وارد دارالاسلام باشد، که لشکرگاه مسلمانان نیز در حکم دارالاسلام است، جدایی کامل شده زن برای ازدواج مجدد، آزاد می‌گردد^(۱).

آنچه در این آیه: ﴿إِذَاءَاتَيْتُمُوهُنَّ﴾ را به صورت شرط بیان فرمود که شما زمانی می‌توانید با آنها ازدواج کنید که مهریه‌ی آنها را پرداخت کنید. در حقیقت این شرط نکاح نیست؛ زیرا به 'تفاهات' انعقاد نکاح موقوف بر ادای مهریه نیست، ولی بعد از انعقاد نکاح ادای مهریه لازم و واجب است، و بیان آن به صورت شرط در اینجا شاید بدین جهت باشد که اکنون چون مهریه به شوهر کافر او پرداخت شده است، نباید شوهر مسلمان چنین تصوّر نماید که مهریه‌ی او پرداخت گردیده است. و نیازی به مهریه‌ی جدید نمی‌باشد؛ لذا فرمود که ادای مهریه‌ی گذشته متعلق به نکاح گذشته بود، و این نکاح جدیدی است که برای آن مهریه‌ی جدیدی لازم است.

﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ «عصم» جمع عصمت است که معنای اصلی آن حفظ و استحکام است، که مراد از آن عقد نکاح و سایر مواردی است که از آن نگهداری و حفاظت می‌شود.

«کوافر» جمع کافره است و مراد از آن زن مشرک است؛ زیرا اجازه‌ی نکاح با زن کافر کتابی در قرآن به صراحت وارد شده است، پس مقصود آیه این است که اجازه‌ی مناکحت میان مسلمانان و مشرکان تاکنون مجاز بوده است، اکنون منسوخ می‌باشد، لذا الآن نکاح هیچ مرد مسلمانی با زن مشرکی جایز نیست، و نکاحی که قبلاً بوده است اکنون به پایان رسیده و ختم شده است، پس نگهداری زن مشرک در نکاح مرد مسلمان، حلال نیست.

زمانی که این آیه نازل گردید، هر صحابی که زن مشرکی در نکاح

داشت، فوراً او را رها نمود، حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ، تا این زمان دو زن مشرک در نکاح داشت که به هنگام هجرت در مکه مانده بودند، پس از نزول این آیه هر دو را طلاق داد^(۱). مقصود از طلاق در اینجا رها ساختن و قطع رابطه است؛ زیرا نکاح به وسیله‌ی نزول آیه شکسته است، نیازی به طلاق اصطلاحی نیست.

﴿وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ بِهِ جُنَاحٌ مَّا أَنْفَقْتُمْ﴾ یعنی وقتی که چنین مقرر است که هر زنی که مسلمان شده و هجرت نموده به مدینه بیاید او به مکه باز گردانیده نمی‌شود، هم چنین اگر خدای ناخواسته زنی مسلمان، مرتد شده به مکه برود و یا از قبل کافر بوده و از تصرف شوهر مسلمان خارج گردیده است، (در خلاصه‌ی تفسیر شاید صورت اخیر بدان جهت برگزیده شد که چنین واقعه‌ای که زن مسلمان مرتد شده به مکه برگردد و با حال کفر خود در آنجا باقی بماند، اتفاق نیفتاده بود، البته چنین واقعاتی اتفاق افتاده بود که زنان کافر در نکاح مردان مسلمان بودند و بنابر ماندن آنها در مکه، از قبضه و تصرف شوهران خویش خارج گشته بودند) کفار آنها را بر نمی‌گردانند و چون برگردانیدن آنچه شوهران مسلمان به صورت مهریه و غیره به آنها داده‌اند، لازم است، بنابر این چنین معاملاتی را باید با همدیگر تسویه حساب کرد که آنچه مهریه و غیره از طرفین پرداخت گردیده است به همدیگر برگردانند.

مسلمانان با طیب خاطر بر این حکم عمل کردند؛ زیرا پایبندی به احکام قرآن، بر آنها فرض است، و در برابر هر تعدادی از زنان مسلمان که هجرت نموده به مدینه آمده بودند، مهریه و غیره‌ی آنها را به شوهران کافر آنها برگردانند، ولی کفار مکه چون به قرآن ایمانی نداشتند به این حکم



عمل نکردند، لذا در حق آنان آیهی بعدی نازل گردید^(۱).

﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ﴾ «عاقبتم» مشتق از

معاقبه است و یکی از معانی آن انتقام‌گیری است، و می‌تواند همین معنی در اینجا مراد باشد^(۲).

پس منظور آیه در این صورت، این است که اگر زنان بعضی از مسلمانان در قبضه‌ی کفار قرار گیرند، بر آن کفار لازم است، آنچه را شوهران مسلمان به صورت مهریه و غیره به آنها داده‌اند، مسترد کنند، ولی هم چنان که از طرف مسلمانان به شوهران کافر زنان مهاجر، مهریه و غیره ادا می‌گردید، از طرف کفار چنین عملی انجام نگرفت و مهریه‌ی زنان کافر را به شوهران مسلمان آنها پس ندادند، لذا فرمود: اگر شما به خاطر این عمل آنها، انتقام بگیرید، بدین صورت که آنچه بر شما لازم است که جهت ادای مهریه‌ی زنان مهاجر به کفار بدهید از پرداخت آن در حق خود جلوگیری نمایید. حکم آن از این قرار است که: ﴿فَأْتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا﴾ پس شما آن مبلغی را که در ادای مهریه‌ی زنان مهاجر از کفار جلوگیری کرده بودید، به مسلمانانی پرداخت کنید که مهریه‌ی زنان خرد را پرداخت کرده‌اند، اما زنان شان در حال کفر در قبضه‌ی کفار قرار گرفته‌اند.

و معنای دوم ﴿عاقبتُمْ وَ عَقَبْتُمْ وَ اعْقَبْتُمْ﴾ دریافت مال غنیمت در جنگ هم هست، و در این آیه لفظ: ﴿عاقبتُمْ﴾ به هر سه قرائت از قرآن مختلف، منقول است و از حضرت قتاده و مجاهد روایت است که معنای هر سه لفظ غنیمت می‌باشد، پس در این صورت معنای هر سه لفظ چنین است که شوهران مسلمانی که زنانشان در تصرف کفار در آمده‌اند و طبق شرط صلح، کفار، مهریه‌ی آنها را به شوهران مسلمان مسترد نکرده‌اند، هرگاه مسلمانان مال غنیمتی به دست بیاورند، حق آن شوهران را از مال

۱ - ذکره البغوی عن الزهري، مظهری.

۲ - كما روی عن قتاده و مجاهد و قرطبي.

غنیمت ادا نمایند^(۱).

آیا هیچ زن مسلمانی مرتد شده، به مکه رفته بود؟

نسبت به این قضیه که در آیه بیان گردید، فقط یک واقعه نزد بعضی، چنین اتفاق افتاد که ام‌الحکم دختر ابوسفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد و به مکه رفت و او نیز در نهایت به اسلام بازگشت.

حضرت ابن عباس به طور کلی انحراف شش زن و اختلاط آنها با کفار را بیان فرموده است، که از آن جمله یکی: همین ام‌الحکم بنت ابی سفیان است، و بقیه زنان دیگری بودند که به هنگام هجرت در مکه ماندند، و از قبل کافر بودند. وقتی که این آیه ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان و کافر را از میان برداشت، باز هم آنها آماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه، آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه‌شان باید از طرف کفار به شوهران مسلمان مسترد می‌شد، اما چون کفار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول خدا ﷺ، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکه فقط برای یک زن «ام‌الحکم» اتفاق افتاد و بقیه ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند و به علت برقرار ماندن حالت کفرشان، طبق این آیه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابر این، آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گرفتند، و آن زنی که مرتد شده به مکه رفته بود، بعداً مسلمان شد^(۲).

بغوی به روایت ابن عباس نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند^(۳).

بیعت زنان

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ﴾ در این آیه، بیعت گرفتن از

۱ - قرطبی.

۲ - قرطبی.

۳ - مظهری.



زنان مسلمان به طور مفصل مذکور است. که در آن همراه با ایمان و عقاید، تعهد بر پایبندی احکام شرع، نیز شامل است.

آیات پیشین که آیه بیعت، در سیاق آنها آمده است، اگر چه در باره امتحان از ایمان آن زنان مهاجر هستند، اما این آیه در باره تکمیل ایمان آنهاست، البتّه الفاظش عام است که مختص به مهاجرت نومسلمان نمی باشد؛ بلکه عام و شامل تمام زنان مسلمان است. و واقعه ای آن هم چنین اتفاق افتاد که زنان مهاجر نومسلمان، در بیعت مذکور، با رسول خدا ﷺ، تنها نبودند؛ بلکه زنان مسلمان قدیم نیز شرکت داشتند، چنان که در صحیح «بخاری» از «ام عطیه» و به سند بغوی از «امیمه بنت رقیه» منقول است. حضرت امیمه می فرماید که: من با جمعی از زنان دیگر، با رسول خدا ﷺ، بیعت کردم و در ضمن تعهد به پایبندی احکام شرع که از ما در این بیعت گرفته شد، این کلمات را نیز تلقین فرمود که: «فیما استطعن و اطقتن» یعنی ما در پایبندی به احکام تا حدّی تعهد می دهیم که استطاعت و توان ما باشد، حضرت امیمه بعد از نقل آن فرمود: از این معلوم می شود که رحمت و شفقت رسول خدا ﷺ، بر ما از خود ما هم بیشتر بود که ما می خواستیم بدون قید و شرط تعهد بدهیم و آن جناب ﷺ، این شرط را به ما تلقین نمود. تا اگر در حالت اضطراری از کسی خلافی اتفاق بیفتد، عهد شکن محسوب نشود^(۱).

از حضرت عایشه ی صدّیقه - رضی الله عنها - در صحیح «بخاری» در باره بیعت زنان آمده است که بیعت آنان نقطه به وسیله گفتگو و کلام بود، و آنچه در بیعت گرفتن از مردان رایج است که دست را در دست می گذارند، در حق زنان انجام نگرفت، و دست مبارک رسول خدا ﷺ، به دست هیچ زن نامحرمی نرسیده است^(۲).

۱ - مظهري.

۲ - مظهري.

از روایات حدیث ثابت است که این واقعه‌ی بیعت زنان، تنها پس از صلح حدیبیه نبوده، بلکه بارها اتفاق افتاده است، حتی هنگام فتح مکه رسول خدا ﷺ، پس از فراغت از بیعت مردان، کنار کوه صفا از زنان نیز بیعت گرفت، و حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، در دامن کوه از طرف رسول خدا ﷺ، کلمات مبارک او را از زبانش گرفته تکرار می‌کرد، تا زمانی که در بیعت شرکت داشتند، بشنوند.

از جمله زنانی که در آن بیعت شرکت داشتند، یکی هند همسر ابوسفیان بود، که در ابتدا از روی شرم می‌خواست خود را پنهان نگهدارد. ولی سپس در خصوص بعضی از احکام که نیاز به تفصیل و گفتگو افتاد، او مجبور شد که حرف بزند، سؤالی چند مطرح نمود، این واقعه مفصلاً در تفسیر «مظهری» منقول است.

اجمال در بیعت مردان و تفصیل در بیعت زنان

بیعتی که از مردان گرفته شد، عموماً در باره‌ی اسلام و جهاد بود، و نسبت به احکام اسلام در آن تفصیلی وجود ندارد؛ برخلاف بیعت زنان که در آن تفصیل آینده وجود دارد.

وجه فرق از این قرار است که بیعت گرفتن از مردان به ایمان و اطاعت شامل همه‌ی احکام می‌باشد؛ لذا نیازی به تفصیل نبود. ولی چون زنان عموماً در عقل و فهم نسبت به مردان در سطح پایین‌تری قرار دارند، مناسب دانسته شد تا به تفصیل، به مسایل توضیح داده شود. این بیعت با این تفصیل نخست از زنان گرفته شد؛ ولی سپس مختص به زنان نماند و نسبت به این امور، بیعت از مردان نیز در روایات حدیث ثابت است^(۱).

علاوه بر این، چون نسبت به احکامی که از زنان تعهد گرفته شد، تا بر

۱ - كما روی عن عبادة بن الصامت، قرطبي.



آنها پایبند باشند عموماً زنان به بی‌راهی عادت دارند. از این جهت به‌طور ویژه در بیعت از آنان، تفصیل مندرج در ذیل وارد شده است:

﴿يُبَايِعُكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾

نخستین امر در اینجا بحث از ایمان و اجتناب از شرک است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.

امر دوم عدم سرقت است، برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد می‌باشند؛ بنابراین، چنین ذکر شد.

امر سوم اجتناب از زناست که وقتی زنان در این باره پخته شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می‌گردد.

چهارم عدم قتل اولاد است که در زمان جاهلیت رایج بود که دختران را زنده در گور کرده، از بین می‌بردند؛ لذا از آن باز داشته شدند.

پنجم این که: افترا و بهتان نبندند. و در ضمن ممانعت از بهتان، آمده بود که: ﴿بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ﴾ یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست و پای انسان بر اعمال او، گواهی می‌دهند. مقصود این است که هنگام ارتکاب چنین گناهی، باید چنان تصوّر کرد که من دارم این کار را در میان چهارگواه انجام می‌دهم، و آنها علیه من گواهی خواهند داد.

در اینجا لفظ بهتان عام است که بر شوهر خود باشد، و یا بر کسی دیگر؛ زیرا افترا و بهتان بر هر کسی، حتی بر کفار هم، حرام است؛ بویژه بر شوهر خود گناهی شدیدتر است، و یکی از صورتهای بهتان بر شوهر، این است که فرزند کسی دیگر را فرزند شوهر خویش معرفی کند و آن را در نسبت او داخل نماید، و این نیز از جمله بهتان بر شوهر است که زن «معاذ الله» از عمل منافی عفتی باردار گردد که در نتیجه‌ی آن، فرزندش به شوهر منسوب می‌شود، و از فامیل او به حساب می‌آید.

﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ یعنی آنها در کار خیر از دستورات شما سرپیچی نکنند. در اینجا آوردن قید «معروف» یعنی کار خیر، با وجود این که امکان ندارد رسول خدا ﷺ، برخلاف معروف، دستوری بدهد، به این جهت است تا عموم مسلمانان کاملاً بدانند که برخلاف حکم خدا اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست؛ حتی اطاعت از رسول هم مشروط به این است که بر معروف باشد.

چنین نیز می تواند باشد که در اینجا بحث از زنان است، امکان داشت چون بحث اطاعت عام بود، مبادا شیطان در قلوب آنان وسوسه اندازد که در هیچ کاری نباید از دستور او سرپیچی کرد، و بدین طریق گمراه شان می کرد، لذا برای سد باب چنین وساوسی، این قید افزوده گردید، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الممتحنة بعون الله تعالى و حمده لعشرين خلت من جمادی الاولی
سنه ۱۳۹۱ هـ یوم الثلاثاء و يتلوها انشاء الله تعالى سورة الصف.
وكذلك تمت الترجمة بعونه تعالى في غرة ربيع الاول سنة ۱۴۱۰ هـ بعد صلاة العشاء
و نسأل الله أن يوفقنا لاتمام بقية الترجمة و ما ذلك على الله بعزیز.

سورة الصف

سورة الصف مدنیة و هی اربع عشرة آیه و فیها رکوعان

سوره‌ی صف در مدینه نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدایی که بی‌حدمهر بان و بی‌نیهایت رحیم است

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ﴿١﴾
به پاکی یاد می‌کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اوست غالب و حکیم.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ
ای ایمانداران، چرا می‌گویید به دهان آنچه را نمی‌کنید. بسیار ناگوار است نزد خدا این‌که

تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ﴿٣﴾ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِیْنَ يُقْتَلُوْنَ فِی سَبِیْلِهِ صَفًا
بگویند آنچه نمی‌کنید. خدا می‌خواهد کسانی را که می‌جنگند در راه او صف بسته،

كَانْتَهُمْ بُنِیْنٌ مَّرصُوصٌ ﴿٤﴾ وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهِ لِقَوْمٍ لِّمَ
گویا آنها دیوار آمیخته با سرب‌اند. و وقتی که گفت موسی به قوم خود که ای قوم من چرا

تَوَدُّوْنِیْ وَ قَدْ تَعْلَمُوْنَ اَنْیَ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْكُمْ فَلَمَّا
اذیت می‌کنید مرا، و شما می‌دانید که من فرستاده‌ی خدایم به سوی شما، وقتی که آنها

زَاغُوْا اَزَاغَ اللّٰهِ فُلُوْبِهِمْ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ﴿٥﴾ وَ اِذْ
برگشتند، برگردانید خدایان‌شان را، و خدا هدایت نمی‌کند مردمان نافرمان را. و وقتی که

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا
گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدایم به سوی شما یقین کننده

لَمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي مِنْ اسْمِهِ
به آنچه پیش از من است، تورات و مژده دهنده‌ییم به رسولی که می‌آید بعد از من نام او

أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾
احمداست، پس وقتی که آورد نزد آنها نشانی‌های روشن را، گفتند این سحر آشکاری است.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ
و کیست ظالم تر از کسی که بیند بر خدا دروغ و اوفراخوانده می‌شود به سوی اسلام، و خدا

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
هدایت نمی‌کند مردمان ظالم را. می‌خواهند که خاموش کنند نور خدا را به دهان خویش،

وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
و خدا به اتمام رساننده نور خود هست اگرچه ناگوار بگذرد بر کافران. اوست آن که فرستاد

رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ
رسول خود را با هدایت و دین برحق که غالب کند آن را بر تمام دینها، اگر چه ناگوار بگذرد

المُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

بر مشرکان.

خلاصه‌ی تفسیر

همه چیز (با زبان قال یا حال) خدا را به پاکی یاد می‌کنند، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب با حکمت، (پس کسی که دارای چنان عظمت و شأنی باشد، اطاعت او در هر امر، ضروری است، که یکی از آن امور جهاد است که در این سوره‌ی به آن یادآوری شده است، و



سبب نزول آن از این قرار است که باری مسلمانان باهم مذاکره نمودند که اگر ما به چنان عملی پی بریم که بی نهایت مورد پسند خدا باشد، حتماً به آن عمل خواهیم کرد، پیش از این، گروهی در جنگ، از میدان کارزار گریخته بودند، و داستان آن در سوره‌ی «آل عمران» آمده است، و نیز حکم جهاد به هنگام نزولش بر بعضی سنگینی نمود که قصه‌ی آن در سوره‌ی «نساء» گذشت، بنابر این بود که این آیات نازل شد) ای ایمانداران! چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ این امر در نزد خدا بسیار ناگوار است که بگویند، چنان چیزی را که انجامش نمی‌دهید، الله تعالی دوست می‌دارد کسانی را که در راه او چنان صف بسته بچنگند، که گویا آنها ساختمان‌های هستند با سرب آمیخته شده، (هم چنان که این ساختمان مستحکم و شکست ناپذیر است، آن مجاهدان نیز در برابر با دشمن به عقب بر نمی‌گردند.

هدف این که آنچه می‌گویید که اگر می‌دانستیم کدام کار نزد پروردگار محبوبتر است آن را انجام می‌دادیم. آن عمل جهاد است. پس چرا هنگام نزول حکمش بر شما سنگین تمام شد و چرا در جنگ احد گریختید؟! پس با وجود در نظر داشتن تمام این امور بی نهایت ناگوار، در نزد پروردگار ناپسند است که چیزی را بگویند که خلاف آن آشکار شده است، و این توییخی بر این لاف زدن و ادّعی بی جای آنهاست، موعظه‌ی بدون عمل جزو مفهوم آیه نیست) و (سپس علت سزاوار بودن کفار به قتل و قتال را بیان می‌فرماید که آن اذیت و تکذیب و مخالفت با خدا و رسول خدا ﷺ است، و به همین مناسبت قصه‌ی موسی و عیسی علیهما السلام، را بیان می‌نماید که آن وقت نیز قابل ذکر است که وقتی حضرت موسی علیهما السلام، به قومش فرمود: ای قوم من، چرا به من آزار می‌رسانید! در حالی که می‌دانید که من فرستاده‌ی خدا در نزد شما هستم، (و آن اذیت‌های آنان به گونه‌های مختلف

بودند، که بعضی از آنها به طور ویژه در سوره‌ی «بقره» مذکور است، و حاصل همه‌ی آنها سرکشی و مخالفت است) باز وقتی که آنها (با این تفهیم، باز هم) به انحراف رفتند (و به راه راست روی نیاوردند) خداوند دل‌های‌شان را (بیشتر) منحرف گردانید (بر انحراف و نافرمانی آنان بیش از پیش افزوده شد؛ چنان‌که قاعده است که تداوم بر گناه میل قلب به سوی خدا و جذبه‌ی اطاعت را می‌کاهد) و (عادت) خداوند (چنین است که) به چنین نافرمانان (توفیق) هدایت نمی‌دهد، (هم چنین آنها با انواع مخالفت، به رسول خدا ﷺ، اذیت و آزار می‌رسانند، لذا انحراف و کجروی آنها روز افزون می‌شد، که امیدی برای اصلاح باقی نمی‌ماند، پس به جهت اصلاح آنها، مصلحت آن است که دستور به قتال داده شود، و (نیز آن زمان قابل ذکر است که) وقتی عیسی پسر مریم علیه السلام، فرمود: ای بنی اسرائیل من فرستاده‌ی خدا نزد شما هستم، و آنچه را که پیش از من از تورات (آمده) است تصدیق می‌کنم، و به آمدن رسولی بعد از خود مژده می‌دهم که نام (مبارک) او احمد است (و نقل این مژده حضرت عیسی علیه السلام، از خود اهل کتاب در احادیث ثابت است، چنان‌که در تفسیر «خازن» به روایت ابی داوود از نجاشی که پادشاه حبشه و عالم نصارا بود آمده است، که در حقیقت مصداق بشارت حضرت عیسی علیه السلام، آن حضرت صلی الله علیه و آله، بود، و نیز در تفسیر فوق الذکر به روایت ترمذی قول حضرت عبدالله بن سلام که او نیز یکی از علمای یهود بود، چنین منقول است که صفت رسول خدا ﷺ، در تورات نوشته شده است و نیز این هم در تورات آمده است که حضرت عیسی علیه السلام، با او یک جا دفن خواهد شد، و چون حضرت عیسی علیه السلام، مُبَلِّغ تورات بود می‌توان گفت این بشارت از حضرت عیسی علیه السلام در «تورات» منقول است، و مولانا رحمت الله، در کتاب خویش «اظهار الحق» از سخنهاى تورات فعلی چندین بشارت نقل نموده است، ملاحظه کنید جلد دوم ص ۱۶۴، طبع قسطنطنیه،



عدم وجود این بشارت در «انجیل» عصر حاضر، بدین جهت مضر نیست که طبق تحقیق علمای محقق، نسخه‌های اصلی «انجیل» نمانده‌اند، ولی باز هم آنچه موجود است، در آنها مضامینی از این نوع، وجود دارد، چنان‌که در ترجمه‌ی عربی انجیل یوحنا مطبوعه‌ی لندن سال ۱۸۳۱م، سال ۱۸۳۳م باب چهاردهم آمده است: رفتن من برای شما بهتر است؛ زیرا اگر من نروم «فارقلیط» در نزد شما نمی‌آید، پس اگر من بروم او را نزد شما می‌فرستم، «فارقلیط» ترجمه‌ی احمد است.

عادت اهل کتاب است که نامها را هم ترجمه می‌کنند

حضرت عیسیٰ علیه السلام، در عبرانی به نام «احمد» بشارت داده بود وقتی که انجیل به زبان یونانی ترجمه گردید، «احمد» به «بیرکلوطوس» ترجمه شد که معنایش «بسیار ستوده» و بسیار ستایش کننده است، سپس چون از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه شد بیرکلوطوس به «فارقلیط» معرّب گردید، و در بعضی نسخه‌های عبرانی هنوز نام مبارک «احمد» موجود است. ملاحظه کنید عبارت پادری «پارکهرست» که می‌گوید «دبارحمده خل بکوتیم» منقول از حمایت الاسلام چاپ بریلی سال ۱۸۷۳م ص ۸۴-۸۱ ترجمه‌ی «اپالوجی گاؤفری هینگنس» چاپ لندن، سال ۱۸۲۹م، و نسبت به این «فارقلیط» در انجیل یوحنا چنین آمده است: «او به شما همه چیز یاد می‌دهد، سردار این جهان می‌آید و با آمدن خویش، جهان را بر گناه و خلاف عدالت و راستی، سزا می‌دهد» این عبارت، بر نبی مستقل بودن، دلالت دارد و بحث کامل این مقام در تفسیر حقّانی است که شمه‌ای از آن در اینجا نقل گردید. خلاصه این‌که حضرت عیسیٰ علیه السلام، فرمود (باز وقتی که او (حضرت عیسیٰ علیه السلام)، جهت اثبات نبوت خویش توأم با بیان مضامین فوق‌الذکر) دلایل صریحی نزد آنها آورد، پس آنها

(نسبت به این دلایل)، گفتند این سحری صریح است (ضمن سحر تلقی کردن آن، نبوتش را نیز تکذیب نمودند، چنانکه در آیه ی ۱۱۰ از سوره ی «مائده» ﴿وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ الْخ﴾ و هم چنین پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام در عهد رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله، کفار عصر حاضر حضرتش را تکذیب نموده با او مخالفت ورزیدند، و این ظلم بسیار بزرگی است، پس دستور به قتال جهت دفع این ظلم و تعدی عین مصلحت می باشد،) و (فی الواقع) کیست ظالم تر از کسی که بر خدا دروغ ببندد، در صورتی که او به سوی اسلام فرا خوانده می شود، و خدا به چنین ظالمان (توفیق) هدایت نمی دهد، دروغ بستن علیه خدا، تکذیب نبوت است، اثبات المنفی و نفی المثبت: یعنی آنچه از طرف خدا نباشد نسبت دادن آن به سوی خدا، و آنچه از طرف خدا باشد نفی نمودن آن از او، هر دو افترا علی الله می باشد، و قید ﴿وَهُوَ يُدْعَى﴾ بدین جهت افزوده شده که با آن تقبیح بیشتری بشود، یعنی با وجود متنبه گردانیدن، باز هم متنبه نگشت، و جمله ی: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي﴾ را بدین جهت افزود که وضع و حال فعلی آنها از اصلاح به دور قرار گرفته است، بنابراین، تجویز مجازات قتال، مناسب و عین مصلحت است، هم چنانکه امروز هم اگر کسی از اسلام آگاه نباشد، نخست باید او را به اسلام دعوت نمود، زمانی که او از پذیرفتن دعوت اسلام انکار نمود، که به ظاهر این علامت ناامیدی است، آنگاه نوبت به جهاد می رسد، سپس برای تشویق و ترغیب به جهاد و وعده ی نصرت و غلبه ی حق و مغلوبیت باطل را بیان فرمود، (که) اینها می خواهند نور خدا (دین اسلام) را با دهان خویش (دمیده) خاموش کنند، (در ضمن تدبیر عملی، با دهان نیز صحبتهای رد و اعتراضی می گفتند، تا دین حق فروغی نیابد، و بسا اوقات شبهات قولی نیز مؤثر قرار می گیرند، و یا این که این تمثیلی است، یعنی مثال آنها مانند کسی است که بخواهد نور الهی را خاموش نماید، به



گونه‌ای آن را خاموش کند که در آن ناکام باشد) در حالی که الله نور (مذکور) خود را تا سر حد کمال، می‌رساند هر چند که بر کفار ناگوار آید (چنان‌که) او چنان کسی است که (جهت اتمام نور خود) رسولش را با وسایل هدایت و دین برحق (اسلام در دنیا) فرستاد تا آن (دین) را (که نور مذکور است) بر تمام ادیان (دیگر) غالب گرداند (و مراد از اتمام همین غالب گردانیدن است) اگر چه بر مشرکان ناگوار آید، (و قدمرّ تفسیر الاتمام والظهور فی آیه ۳۳ من سورة البراءة).

معارف و مسایل با شأن نزول

امام ترمذی از حضرت عبدالله بن سلام روایت نموده و حاکم سند آن را صحیح قرار داده است که گروهی از صحابه‌ی کرام با هم صحبت می‌کردند که اگر ما می‌دانستیم که کدام عمل نزد خدا محبوب تر است، به آن عمل می‌کردیم، بغوی این را نقل نموده است که بعضی می‌گفتند که اگر ما أحب الأعمال عندالله را می‌دانستیم، مال و جان خویش را برای آن، فدا می‌کردیم^(۱).

ابن کثیر به حواله‌ی مسند امام احمد روایت فرموده که آن دسته از صحابه گرد هم جمع شده چنین گفتند که یکی از ما و شما در خدمت رسول خدا ﷺ، برود و از او سؤال کند، اما کسی نتوانست جرأت رفتن داشته باشد، هنوز آنان در همین بحث و گفتگو بودند، که رسول خدا ﷺ، تک تک آنها را به نام و نشان پیش خود فرا خواند، (از این روایت چنین معلوم می‌شود که آن حضرت ﷺ، به وسیله‌ی وحی از این نشست و گفتگوی آنها اطلاع یافته بود) وقتی همه‌ی آنها در خدمت حاضر شدند رسول خدا ﷺ، کل سوره‌ی «صف» را که تازه نازل شده بود، برای آنان تلاوت فرمود.

این سوره‌ی بیان نمود که أَحَبَّ الْأَعْمَالِ که آنها در جستجوی آن قرار گرفته‌اند، جهاد فی سبیل الله است، و ضمناً آنچه آنها گفته بودند که اگر ما می‌دانستیم به آن عمل نموده چندان و چنین فداکاری می‌کردیم این یک گونه ادعایی بود که ما می‌توانیم چنین بکنیم، خداوند آنها را بر این گونه ادعاها هشدار داد که برای هیچ مؤمنی جایز نیست که چنین ادعاهایی داشته باشد؛ زیرا او چه می‌داند که به هنگام تصمیم و فاء، آیا می‌تواند آن را جامه‌ی عمل پیوشاند یا خیر، فراهم شدن انگیزه‌ها و برطرف شدن موانع، در اختیار او نیست.

باز هم دست و پا و جوارح و اعضا حتی عزم و اراده‌ی قلبی او، نیز چیزهای نیستند که کاملاً در تسلط او قرار گیرند؛ لذا به خود رسول خدا ﷺ، نیز در قرآن تلقین گردید که اگر خواستید ابراز داشته باشید که فردا فلان کار را انجام می‌دهم پس آن را با قید ان شاء الله باید اظهار فرمایید، که اگر خدا بخواهد فردا فلان کار را انجام می‌دهم، ملاحظه کنید آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «کَهْف» ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ اگر چه صحابه‌ی کرام نیت و قصد چنین ادعایی را نداشتند، ولی صورت گفتگوی به شکل ادعا بود، و این در بارگاه الهی مورد پسند نیست، که کسی ادعای انجام کاری را بکند، بجز این که آن را حواله به مشیت خدا نماید، و «ان شاء الله» بگوید، برای تنبیه به این مطلب، این آیات نازل گردید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ معنای ظاهر ﴿مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ این است که کاری را که نمی‌خواهید انجامش دهید، چرا ادعا می‌نمایید، بنابر این، واضح می‌شود که چنین ادعایی ممنوع می‌باشد؛ زیرا چنین ادعایی، دروغ محض است، که می‌تواند فقط به خاطر نام و نشان باشد، ولی روشن است که واقعه‌ای که صحابه‌ی کرام در آن بحث و مذاکره می‌کردند، چنین نبود، که قلباً نسبت به آن اراده و تصمیمی نداشته



باشند و تنها به آن ادعا کنند؛ لذا در مفهوم آن، این نیز شامل می‌باشد که اگر چه در دل تصمیم و اراده به کردن کاری داشته باشد، باز هم بنابر اعتماد بر نفس، چنین نمودن که من فردا فلان کار را انجام می‌دهم، مخالف شأن بندگی است.

اولاً نیاز به گفتن نیست، بلکه هرگاه فرصتی یافت، باید آن را انجام دهد و اگر بنابر مصلحتی مجبور به گفتن شد، آن را با قید انشاء الله مقید نماید، پس آن ادعا باقی نمی‌ماند.

مسئله: از این معلوم شد که ادعای کاری که اراده‌ی انجام آن نداشته باشد باعث نارضایتی خدا و گناه کبیره است. و همین است مصداق: ﴿ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ ﴾ و هر جا که چنین نباشد، بلکه اراده به انجام دادنش باشد، باز هم بنابر اعتماد به نیرو و قوت خویش، ادعای آن ممنوع و مکروه می‌باشد.

فرق میان ادعا و دعوت

از تفسیر مذکور معلوم گردید که این آیات در ارتباط با ادعا می‌باشد، که ادعای امری که انسان اراده انجام آن را ندارد، موجب نارضایتی خدا خواهد بود، اما معامله‌ی دعوت و تبلیغ و موعظه و نصیحت به کاری که خود انسان آن را انجام نمی‌دهد، و دیگران را به آن نصیحت نموده و دعوت می‌دهد، در مفهوم آیه داخل نیست. بلکه احکام آن در آیات و احادیث دیگر وارد شده است، چنان‌که در آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی «بقره» فرموده است: ﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ﴾ یعنی شما مردم را به کار نیک امر کرده خود را فراموش می‌کنید، که به آن عمل نمی‌کنید؛ این آیه امرکنندگان به معروف و موعظه‌کنندگان را با این امر، شرم‌نده کرد که دیگران را به کار نیک دعوت کنند و خود به آن عمل نمایند، منظور این‌که وقتی دیگران را نصیحت می‌کنید، پس نصیحت نمودن خویش بر آن مقدم است؛ لذا از

آنچه دیگران را به انجام آن دعوت می‌دهید، نخست خودتان به آن عمل کنید و نفرمود چون خود به آن عمل نمی‌کنید، دعوت دیگران به انجام آن را ترک نمایید، پس معلوم گردید، کسی که به انجام کاری موفق نمی‌شود دعوت دادن دیگران به آن و نصیحت نمودن شان را نباید ترک دهد؛ زیرا توقع می‌رود که به برکت همین موعظه و نصیحت شاید خودش موفق به انجام آن بشود، هم چنان‌که به کثرت تجربه و مشاهده گردیده است، البته اگر آن عمل در حد واجب یا سنت مؤکده باشد باید با ملاحظه و توجه به آیات مذکور باید احساس شرمندگی و پشیمانی را در دل خود ادامه دهد، که این واجب است، و اگر در حد استحباب است، پس ادامه‌ی این احساس مستحب می‌باشد.

در آیات بعدی بیان اصل معامله که سبب نزول این سوره می‌باشد، ذکر گردیده است، یعنی توضیح این‌که کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْضُوضٍ﴾ یعنی محبوب‌ترین چیز نزد خداوند صف قتال است، که برای اعلاى «کلمة الله» در مقابل دشمنان بسته می‌شود، و در اثر عزم و همت مجاهدان، مانند دیواری می‌باشد که جهت استحکام، با سرب آمیخته شده چنان پا برجاست که کوچکترین تزلزلی به آن راه نمی‌یابد.

سپس کیفیت جهاد حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام، در راه خدا و تحمل مشقات در این راستا را بیان فرمود. و بعد از آن مسلمانان را تلقین به جهاد نمود.

در وقایع حضرات موسی و عیسی علیه السلام، که در اینجا بیان شده است، فواید بسیاری علمی و عملی، و هدایات بسیاری وجود دارد. در داستان حضرت عیسی علیه السلام، آمده است که او هنگام دعوت نمودن بنی اسرائیل بر پذیرش نبوت خویش و اطاعت از او، دو چیز را به‌طور ویژه یاد آور شد:



اول این که او رسول تازه‌ای نیست و سخنان تازه‌ای نیاورده است، بلکه سخنانی را بیان می‌کند که انبیای گذشته بیان داشته‌اند، و در کتابهای قدیم آسمانی بیان شده است، و به دنبال آن، پیغمبر آخرالزمان خواهد آمد و او نیز چنین هدایاتی را می‌آورد.

ذکر ویژه تورات در اینجا بدین جهت است که کتاب نازل شده بر بنی اسرائیل به تازگی آن است، و اگر نه تصدیق انبیا شامل همه‌ی کتب گذشته می‌باشد، و نیز به این اشاره دارد که شریعت عیسوی اگر چه شریعت مستقلی است، اما بیشتر احکام آن موافق با احکام شریعت موسوی و تورات می‌باشند، فقط در چند حکم تغییر و تبدیلی پدید آمده است، مضمون تصدیق کتب و انبیای گذشته این است.

امر دوم این که نسبت به آمدن نبی آخرالزمان مژده داد، که اشاره دارد که هدایات او نیز مطابق به آن می‌باشند، لذا ایمان آوردن به او مقتضای عقل و دیانت است.

در ضمن، آخرین رسولی که حضرت مسیح، بنی اسرائیل را به آمدن او مژده داده است، نام و نشانی‌اش در انجیل مذکور است، در این، بنی اسرائیل هدایت گردید، که چون او تشریف بیاورد، بر شما فرض است که به وی ایمان بیاورید، و از او اطاعت نمایید.

همین مطلب در آیه‌ی: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ بیان شده است، که در اینجا نام رسول آینده احمد نشان داده شده است. و نبی ما که خاتم الانبیاست نیز محمد نام داشت و هم احمد، و نامهای متعدّد دیگری هم داشت، ولی یادآوری در انجیل به نام احمد، شاید بدان مصلحت است که نام‌گذاری محمد در عرب از قدیم الایام رواج داشت، و بدین نام افرادی دیگر هم در عرب بودند، برخلاف احمد که نامی معروف در عرب نبود، بلکه نام تازه‌ای است که مختصّ آن حضرت ﷺ، می‌باشد.

مژده‌ی رسول خدا ﷺ، در انجیل

بر همه واضح و روشن است حتی خود یهود و نصارا نیز اعتراف دارند که در تورات و انجیل تحریف به کار رفته است، و حق این است که در این دو کتاب به قدری تحریف شده است که شناخت اصل کتاب آسان نیست، و بنا به انجیل محرف شده در عصر حاضر، مسیحیان این خبر قرآن مجید را تسلیم نمی‌نمایند، که در انجیل به نام احمد نسبت به رسولی در آینده مژده‌ای داده شده باشد.

جواب مختصر آن همان کافی است که در خلاصه‌ی تفسیر آمده بود و به جواب مفصل آن به کتاب «اظهارالحق» تألیف مولانا کیرانوی رحمته الله مراجعه گردد؛ زیرا این کتاب در رابطه با بیان حقیقت مذهب عیسوی و تحریفات انجیل و با وجود تحریفاتی که در آن به کار رفته باز هم مشتمل بودنش بر بشارت و مژده به تشریف آوری رسول آخرالزمان، کتابی است بسیار بی‌نظیر، تا جایی که خود مسیحیان بزرگ، اعتراف دارند که اگر این کتاب انتشار یابد، امکان ندارد عیسویت رشد و ترقی داشته باشد.

این کتاب به زبان عربی نوشته شده سپس به زبانهای ترکی و انگلیسی ترجمه و انتشار یافته است؛ شواهدی بر این وجود دارد که سازمان مسیحیت خواست، تا این کتاب را از صحنه‌ی هستی بردارد، و تا زمانه چندان دور، به زبان اردو ترجمه نشده بود، اما در حال حاضر حضرت مولانا اکبر علی آن را به زبان اردو نیز ترجمه نموده است، و حضرت مولانا محمد تقی عثمانی استاد دارالعلوم کراچی (و خلف الرشید حضرت مؤلف معارف) بر آن تحقیقاتی مفید و جدید از اناجیل چاپ شده عصر حاضر افزوده است، که در سه جلد چاپ و انتشار یافته است، و در جلد سوم آن از ص ۱۸۳ تا ص ۳۶۲ این بشارت مفصلاً با حواله‌ی اناجیل و پاسخ به شبهات وارده مذکور است.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾
ای ایمانداران آیا نشان دهم شما را چنان بازرگانی‌ای که نجات دهد شما را از عذاب دردناک.

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
ایمان بیاورید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا، با اموال خود و جان‌های خود،

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ
این بهتر است در حق شما اگر فهم دارید. می‌آمرزد گناهان شما را و داخل می‌کند شما را

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
در باغهایی که جاری است در زیر آنها نهرها، و در خانه‌های پاکیزه در باغهای همیشگی،

ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ
این است پیروزی بزرگ. و می‌دهد چیز دیگری که می‌خواهید آن را، کمکی از طرف خدا و

فَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ
فتح نزدیکی و مژده بده به ایمانداران. ای ایمانداران باشید کمک خدا،

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّنَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ
هم چنان که گفت عیسی پسر مریم به یاران خود، کیست که کمک کند به من در راه خدا،

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا تَطَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ
گفتند یاران، ما هستیم مددکار خدا، پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل، و منکر شد

طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾
گروهی، پس تقویت کردیم ایمان داران را بر دشمنان شان، پس شدند غالب.

خلاصه‌ی تفسیر

در آینده نخست به ثمره‌ی اخروی جهاد و سپس به ثمره دنیوی آن
وعده داده ترغیب می‌نماید، که) ای ایمانداران! آیا من چنان تجارتی را به

شما نشان بدهم که شما را از عذاب دردناک نجات دهد (و آن این‌که) شما به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید، این برای شما بهتر است، اگر فهمی داشته باشید (هرگاه چنین عمل کنید) خداوند متعال گناهان شما را می‌آمرزد و شما را در چنان باغهای (جنت) داخل می‌نماید که در زیر آنها نهرها جاری می‌باشد، و در منازل عمده (داخل می‌نماید) که در باغهای همیشگی (ساخته شده) باشند، این پیروزی بزرگی است، و (علاوه بر این ثمره حقیقی اخروی) یک ثمره‌ی دیگر (دنیوی) نیز دارد که شما آن را (به‌طور ویژه) دوست می‌دارید، (یعنی) کمکی از طرف خدا، و فتحی نزدیک، است و (محبوب بودن آن به‌صورت ویژه‌ای بدین جهت است که انسان طبعاً خواهان ثمره عاجله است) و (ای پیامبر!) شما مؤمنان را (به همه‌ی این امور) بشارت بدهید (چنان که ظهور پیشگویی فتح و نصرت با فتوحات اسلامی ظاهر است. سپس داستان اصحاب عیسیٰ علیه السلام، را یادآوری نموده و کمک کردن به دین را با آن، ترغیب می‌نماید که) ای ایمانداران! (به گونه‌ای که برای شما مشروع است، یعنی جهاد)، مددکار (دین) خدا باشید، چنان‌که (حواریون موافق روش شریعت خویش، ناصر دین بودند، زمانی که اغلب مردم دشمن و مخالف حضرت عیسیٰ علیه السلام بودند، و وقتی که) عیسیٰ علیه السلام پسر مریم به (آن) حواریان فرمود، چه کسی برای خدا مددکار من می‌باشد، آنان گفتند ما مددکار (دین) خدا هستیم (چنان‌که آنان دین خدا را کمک کردند که در رواج آن کوشیدند) پس گروهی از بی‌اسرائیل (پس از این زحمات) ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند، (سپس بین آنها به اعتبار اختلاف مذهب، عداوت و اختلاف و مباحث مذهبی برپا گردید) لذا ما مؤمنان را در برابر با دشمنان‌شان تقویت نمودیم، پس آنان غالب آمدند (هم چنین شما به خاطر انتشار دین محمدی بکوشید و جهاد کنید، و اگر آغاز جنگ‌های خانگی از



طرف کفار باشد از آن لازم نمی آید که در دین حضرت مسیح دستوری به جهاد باشد.)

معارف و مسایل

﴿ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ﴾ در این آیه، ایمان و مجاهدت با مال و نفس را، به تجارت تعبیر نمود؛ زیرا هم چنان که در تجارت با صرف مال و قدری زحمت منافی به دست می آید، با صرف مال و جان همراه با ایمان، رضایت خدا و نعمتهای دایمی آخرت به دست می آیند، که ذکرش در آیهی بعدی می آید، هر کسی که این تجارت را اختیار کند، خداوند گناهان او را می آمرزد، و در جنت منازل و مسکن پاکیزه ای به او عنایت می فرماید، که در آن همه نوع سامان عیش و راحت مهیاست، چنان که راجع به تفسیر مساکن طیبه، در احادیث آمده است، سپس همراه با نعمت های آخرت به نعمت های دنیوی هم وعده می دهد، ﴿ وَ اٰخِرٰی تُحِبُّوْنَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيْبٌ ﴾ لفظ «آخری» صفت نعمت است. منظور این که نعمت های اخروی و منازل جنت چنان که وعده داده شده است، میسر می شوند، ولی نعمت نقدی در دنیا هم، می رسد که عبارت است از: نصرت خداوندی به وسیلهی فتح قریب، یعنی فتح ممالک دشمنان.

اگر لفظ «قریب» در اینجا در مقابل با آخرت باشد، پس فتوحات آینده اسلامی در عرب و عجم همه را شامل می شود، و اگر مراد از آن قریب عرفی باشد، پس نخستین مصداق آن، فتح خیبر است، و پس از آن فتح مکه ی مکرمه.

در باره ی این: ﴿ فَتْحٌ قَرِيْبٌ ﴾، فرمود: ﴿ تُحِبُّوْنَهَا ﴾ یعنی این نعمت نقدی محبوب و مورد پسند شماست؛ زیرا انسان طبعاً عجله پسند است، و در آیهی یازدهم از سوره ی «اسراء» آمده است که ﴿ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ عَجُوْلًا ﴾

یعنی انسان شتاب زده است، و مفهوم آن این نیست که نعمت‌های آخرت مورد پسند او نبودند، بلکه هدف این است که تلاش برای کسب نعمت‌های آخرت و محبت به آنها امری است واضح و روشن، اما طبعاً قدری نعمت نقدی دنیا هم محبوب و مورد پسند شماست، که آن هم به شما اعطا خواهد شد.

﴿كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ حواریین جمع حواری است که به معنای دوست خالص می‌باشد، که از هر عیب پاک و صاف باشد^(۱).

لذا به کسانی که به حضرت عیسی علیه السلام، ایمان آوردند حواری گفته می‌شود و آنان دوازده نفر بودند، هم چنان‌که در سوره‌ی «آل عمران» گذشت، در این آیه یکی از وقایع زمان حضرت عیسی علیه السلام، را ذکر نموده مسلمانان را به آن ترغیب می‌فرماید، که برای کمک به دین خدا آماده باشند، چنان‌که زمانی که حضرت عیسی علیه السلام، از دشمنان تنگ آمد به مردم فرمود: ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ یعنی در رواج دین خدا چه کسی به من کمک می‌کند، پس دوازده نفر عهد وفاداری بستند و سپس در گسترش دین مسیحی، خدمات ارزنده‌ای، به جا آوردند، لذا لازم است مسلمانان هم خود را مددکار دین خدا قرار دهند.

اصحاب کرام در اجرای این دستور، چنان کارنامه‌ای از خود، نشان دادند، که نظیر آن در امت‌های گذشته وجود ندارد.

در کمک به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و خدمت به دین، خریدار دشمنی با همه‌ی عرب و عجم، شدند، و شکنجه‌های آنها را تحمل نمودند، جان و مال و فرزندان خود را فدا نمودند، و سرانجام خداوند آنها را به فتح و نصرت خویش نوازش نمود، و آنان را بر تمام دشمنان فتح و پیروزی و



غلبه عنایت کرده، ممالک آنها را در دست مسلمانان گذاشت و به فرمانروایی کل جهان نایل آمدند. ﴿فَأَمَدَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾.

سه گروه مسیحی

امام بغوی در تفسیر این آیه از حضرت عبدالله بن عباس روایت کرده است که وقتی حضرت عیسیٰ علیه السلام، به آسمانها برداشته شد، مسیحیان به سه گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: که او خدا بود که به آسمانها رفت، گروه دوم گفتند که او خدا نیست، بلکه پسر خداست که او را خداوند پیش خود فرا خواند، و به آسمانها برد، و بر دشمنان برتری داد.

گروه سوم آنچه را حق و صحیح بود گفتند که او نه خدا بود و نه پسر خدا، بلکه بنده و رسول خدا بود، و خداوند او را به خاطر حفظ از دشمنان و رفع درجاتش به آسمانها برد، این گروه مؤمن واقعی بودند. با هر سه گروه برخی از عوام ملحق گردید، و باهم درگیر شدند، تا این که نوبت به جنگ و قتال رسید؛ از قضا دو گروه کافر بر گروه مسلمین غالب آمدند، تا این که خداوند، رسول خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، را مبعوث نمود، و او این گروه مسلمانان را تأیید کرد، و بدین شکل گروه مسلمان به دلیل و حجّت غالب آمد^(۱).

پس مراد از ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ مطابق به این تفسیر، مؤمنین امت حضرت عیسیٰ علیه السلام، می باشند، که به تأیید و حمایت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، مظفر و منصور خواهند شد^(۲).

و بعضی فرموده اند که: پس از رنج عیسیٰ علیه السلام، امت او به دو گروه تقسیم شد: یکی آن که حضرت عیسیٰ علیه السلام، را خدا یا پسر خدا گفته، مشرک



شد، دوم بر دین صحیح بجا ماند که او را بنده‌ی خدا و رسول او می دانست، سپس بین مشرکان و مؤمنان جنگ درگرفت، خداوند مؤمنان امّت حضرت مسیح علیه السلام، را بر کفار و مشرکین آن امّت، پیروز گردانید، اما مشهور این است که در مذهب حضرت عیسی علیه السلام، حکم به جهاد و قتال نیامده بود، لذا قتال مؤمنین آنها بعید به نظر می رسد^(۱).

ولی در خلاصه‌ی تفسیر اشاره شد که امکان دارد آغاز جنگ از گروه دیگر باشد و مؤمنین مجبور به دفاع شده‌اند، پس این در حکم قتال و جهاد نمی باشد، والله اعلم.

تمت سورة الصف بحمد الله و عونه للحادی والعشرین من جمادی الاولی
سنه ۱۳۹۱ هـ. یوم الخمیس ویتلوها انشاءالله سورة الجمعة.

وقد تمت الترجمة فی السابع من ربیع الاول سنه ۱۴۱۰ هـ بعد صلوٰة العشاء و تتلوها
ترجمة سورة الجمعة انشاءالله تعالی.

پایان جلد سیزدهم



- آن حضرت ﷺ ۵۸
- قسمت ششم ظهور معجزه‌ای در حدیبیه .. ۵۹
- قسمت هفتم صحبت نمودن با اهل مکه با
فرستادن سفیران ۶۰
- قسمت هشتم، اعزام حضرت عثمان به عنوان
قاصد نزد قریش ۶۲
- قسمت نهم، درگیری مسلمانان با اهل مکه و
اسارت هفتاد نفر از اهالی مکه ۶۴
- قسمت دهم، واقعه‌ی بیعت رضوان ۶۴
- قسمت یازدهم، واقعه‌ی حدیبیه ۶۵
- ناراضی‌تی و رنجش عموم اصحاب از شرایط
صلح ۶۸
- حادثه‌ای دیگر و پایبندی بسی نظیر
آن حضرت ﷺ بر معاهده گشودن احرام و ذبح
هدایای حرم ۷۰
- امتحانی دیگر از ایمان و اطاعت اصحاب از
دستور رسول ﷺ، و قوت بسی نظیر ایمان
آنان ۷۱
- ظهور ثمرات و برکات صلح حدیبیه ۷۲
- آیات ۴ تا ۷ ۷۶
- خلاصه‌ی تفسیر ۷۷
- معارف و مسایل ۷۹
- آیات ۸ تا ۱۰ ۷۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۸۰
- معارف و مسایل ۸۱
- آیات ۱۱ تا ۱۴ ۸۳
- خلاصه‌ی تفسیر ۸۴
- معارف و مسایل ۸۵
- آیات ۱۵ تا ۱۷ ۸۶
- خلاصه‌ی تفسیر ۸۷
- معارف و مسایل ۸۹
- وحی الهی تنها در قرآن منحصر نیست ۹۰
- بعضی از متخلفین حدیبیه، پس از این، توبه
نموده، به راستی مسلمان شدند ۹۱
- آیات ۱۸ تا ۲۱ ۹۳
- خلاصه‌ی تفسیر ۹۴
- معارف و مسایل ۹۵
- طنع و تشنیع صحابه، و مباحثه پیرامون
لغزش‌های آنان، مخالف با این آیه
می‌باشد ۹۶
- شجره‌ی الرضوان ۹۶
- فتح خیبر ۹۷
- آیات ۲۲ تا ۲۶ ۹۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۰۰
- معارف و مسایل ۱۰۳
- انتظام نمودن خداوند برای حفظ صحابه از
اشتباه و عیب ۱۰۵
- آیات ۲۷ تا ۲۹ ۱۰۶
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۰۷
- معارف و مسایل ۱۰۹
- تأکید در خصوص گفتن *إن شاء الله* نسبت به
کارهای آینده ۱۱۰
- اوصاف، فضایل و علامات ویژه‌ی صحابه‌ی
کرام ۱۱۳
- همه‌ی اصحاب کرام اهل جنت می‌باشند
واشتباهات آنان بخشیده شده و ایراد نقص بر



ربط آیات: آیات گذشته، متضمن حقوق و	۱۴۴
آداب رسول خدا ﷺ، و سبب نزول ...	۱۴۴
مسائل مربوط ...	۱۴۴
مشاجرات صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم	۱۴۶
اجمعین ...	۱۴۹
آیه ۱۱ ...	۱۵۰
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۵۰
معارف و مسائل ...	۱۵۵
استثنای بعضی القاب ...	۱۵۵
سنت آن است که مردم با القاب خوب یاد شوند	۱۵۵
.....	۱۵۶
آیه ۱۲ ...	۱۵۶
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۵۶
معارف و مسائل ...	۱۶۱
مسائل متعلق به غیبت ...	۱۶۴
آیه ۱۳ ...	۱۶۴
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۶۵
معارف و مسائل ...	۱۶۵
شأن نزول ...	۱۶۷
آیات ۱۴ تا ۱۸ ...	۱۶۸
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۷۰
معارف و مسائل ...	۱۷۱
شأن نزول ...	۱۷۲
آیا اسلام و ایمان یکی هستند یا فرقی میان	
آنها وجود دارد؟	۱۷۲
سورة ق ...	۱۷۴
آیات ۱ تا ۱۵ ...	۱۷۴

آنان گناهی عظیم است ...	۱۱۹
کل امت اجماع دارند که تمامی اصحاب عادل	۱۲۱
و ثقة می‌باشند ...	۱۲۱
سورة الحجرات ...	۱۲۲
آیات ۱ تا ۵ ...	۱۲۲
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۲۳
ارتباط سوره به ماقبل و شأن نزول آن ...	۱۲۳
معارف و مسائل ...	۱۲۶
با علما و مقتدایان دینی نیز باید چنین احترام	
گذاشت ...	۱۲۷
بلند نمودن صدا، به هنگام عرض سلام، در	
جلوی روضه‌ی اقدس نیز ممنوع است ...	۱۲۸
حجرات امتهات المؤمنین ...	۱۳۱
سبب نزول ...	۱۳۱
آیه ۶ ...	۱۳۲
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۳۳
معارف و مسائل ...	۱۳۳
شأن نزول ...	۱۳۳
احکام و مسائل مربوط به آیه ...	۱۳۵
سؤال و جوابی مهم در خصوص عدالت صحابه	
.....	۱۳۶
آیات ۷ و ۸ ...	۱۳۹
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۴۰
معارف و مسائل ...	۱۴۱
آیات ۹ و ۱۰ ...	۱۴۲
خلاصه‌ی تفسیر ...	۱۴۳
معارف و مسائل ...	۱۴۳



۲۰۴	معارف و مسایل.....	۱۷۵	خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۰۴	دو راه برای تحصیل علم.....	۱۷۸	معارف و مسایل.....
۲۰۶	آیات ۴۱ تا ۴۵.....	۱۷۸	خصوصیات سوره ق.....
۲۰۷	خلاصه‌ی تفسیر.....	۱۷۹	آیا آسمان دیده می‌شود؟.....
۲۰۸	معارف و مسایل.....		پاسخ به یک شبهه‌ی مشهور بر احیای بعد از مرگ.....
۲۱۰	سورة الذّٰرِیْنِت ۲۱۰	۱۷۹
۲۱۰	آیات ۱ تا ۲۳.....	۱۸۲	اصحاب آّرس چه کسانی هستند؟.....
۲۱۱	خلاصه‌ی تفسیر.....	۱۸۳	آیات ۱۶ تا ۲۹.....
۲۱۵	معارف و مسایل.....	۱۸۴	خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۱۷	شب بیداری با عبادت و تفصیل آن.....	۱۸۸	معارف و مسایل.....
۲۱۹	برکات و فضایل استغفار به هنگام سحر.....		تحقیق پیرامون این‌که خداوند به آدمی از شاهرگ گردن نزدیکتر است.....
	راه‌نمایی خاصی برای صدقه و خیرات دهندگان.....	۱۸۹
۲۱۹	۱۹۱	با هر انسانی دو تا فرشته همراه است.....
۲۲۰	علایم قدرت در آفاق و انفس.....	۱۹۲	فرشته‌ی نویسنده‌ی نامه‌ی اعمال.....
۲۲۴	آیات ۲۴ تا ۴۶.....		هر گونه لفظ و سخن آدمی به ثبت می‌رسد.....
۲۲۵	خلاصه‌ی تفسیر.....	۱۹۳
۲۲۸	معارف و مسایل.....	۱۹۴	سکرات الموت.....
۲۲۹	آداب میهمانی.....		دو فرشته‌ی حاضر کننده انسان در میدان حشر.....
۲۳۱	آیات ۴۷ تا ۵۵.....	۱۹۵
۲۳۲	خلاصه‌ی تفسیر.....		چشمها پس از مرگ، همه‌ی آنچه را نمی‌توانستند در حیات ببینند.....
۲۳۴	معارف و مسایل.....	۱۹۶
۲۳۴	آیات ۵۶ تا ۶۰.....	۱۹۸	آیات ۳۰ تا ۳۵.....
۲۳۵	خلاصه‌ی تفسیر.....	۱۹۹	خلاصه‌ی تفسیر.....
۲۳۶	معارف و مسایل.....	۲۰۰	معارف و مسایل.....
۲۳۶	هدف از آفرینش جن و انس.....	۲۰۰	اوّاب چه کسانی هستند؟.....
۲۴۰	سورة الطُّوْر ۲۴۰	۲۰۲	آیات ۳۶ تا ۴۰.....
	۲۰۳	خلاصه‌ی تفسیر.....



- ۲۹۵ معارف و مسایل
- ۲۹۶ اقسام و احکام مختلف ظن
- ۲۹۷ آیات ۲۹ تا ۳۲
- ۲۹۸ خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۰۰ معارف و مسایل
- ۳۰۰ آگهی لازم
- ۳۰۲ تعریف گناه صغیره و کبیره
- ۳۰۳ آیات ۳۳ تا ۶۲
- ۳۰۵ شأن نزول
- ۳۰۵ خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۰۸ معارف و مسایل
- قدری تفصیل از صفت ویژه‌ی ایفای عهد
- ۳۱۰ حضرت ابراهیم علیه السلام
- تعلیمات و هدایت‌های خاص صحف ابراهیم و
- ۳۱۱ موسی علیه السلام
- کسی در اثر گناه دیگری مؤاخذه
- ۳۱۲ نمی‌شود
- ۳۱۳ مسئله‌ی رسیدن ثواب
- ۳۲۰ سورة القمر**
- ۳۲۰ آیات ۱ تا ۸
- ۳۲۱ خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۲۲ معارف و مسایل
- ۳۲۳ معجزه‌ی شق القمر
- ۳۲۵ پاسخ به شبهات راجع به انشقاق قمر
- ۳۲۸ آیات ۹ تا ۱۷
- ۳۲۸ خلاصه‌ی تفسیر
- ۳۳۰ معارف و مسایل
- ۲۴۰ آیات ۱ تا ۲۸
- ۲۴۲ خلاصه‌ی تفسیر
- ۲۴۷ معارف و مسایل
- ۲۴۷ کعبه‌ی آسمان بیت المعمور
- ۲۴۹ واقعه‌ای از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه
- تعلق نسبی با بزرگان به شرط ایمان، در قیامت
- ۲۵۰ مفید است
- ۲۵۱ آیات ۲۹ تا ۴۹
- ۲۵۳ خلاصه‌ی تفسیر
- ۲۶۰ معارف و مسایل
- ۲۶۱ کفاره‌ی مجلس
- ۲۶۳ سورة النجم**
- ۲۶۳ آیات ۱ تا ۱۸
- ۲۶۴ خلاصه‌ی تفسیر
- ۲۷۱ معارف و مسایل
- ۲۷۱ خصوصیات سوره‌ی نجم
- حکمت در یاد کردن آن حضرت رضی الله عنه، به
- ۲۷۲ «صاحبکم»
- اختلاف ائمه‌ی تفسیر در خصوص تفسیر آیات
- ۲۷۵ النجم
- ۲۷۷ تحقیق ابن کثیر
- ۲۸۰ پاسخ به یک اشکال علمی
- ۲۸۳ مقام فعلی جنت و دوزخ
- ۲۸۵ تحقیقی مفید پیرامون آیه‌ی مذکور
- ۲۹۰ مسئله رؤیت باری تعالی
- ۲۹۲ آیات ۱۹ تا ۲۸
- ۲۹۳ خلاصه‌ی تفسیر



۳۷۷ معارف و مسایل

۳۸۱ سورة الواقعة

۳۸۱ آیات ۱ تا ۵۶

۳۸۳ خلاصه‌ی تفسیر

۳۸۹ معارف و مسایل

فضیلت ویژه سوره‌ی واقعه و هدایات عبرت

آموز ۳۸۹

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به هنگام

وفات ۳۸۹

حاضرین میدان حشر سه گروه می‌شوند. ۳۹۰

مراد از اُولَیْن و آخرین چه کسانی

هستند؟ ۳۹۲

آیات ۵۷ تا ۷۴ ۴۰۲

خلاصه‌ی تفسیر ۴۰۳

معارف و مسایل ۴۰۵

آیات ۷۵ تا ۹۶ ۴۰۹

خلاصه‌ی تفسیر ۴۱۰

معارف و مسایل ۴۱۳

۴۲۲ سورة الحديد

آیات ۱ تا ۶ ۴۲۲

خلاصه‌ی تفسیر ۴۲۳

معارف و مسایل ۴۲۴

بعضی از خصوصیات سوره‌ی حدید ... ۴۲۴

معالجه‌ی وسواس شیطانی ۴۲۵

آیات ۷ تا ۱۱ ۴۲۷

خلاصه‌ی تفسیر ۴۲۸

تیسیر و آسانی قرآن جهت حفظ و تحصیل

نصیحت است ۳۳۱

نه برای اجتهاد و استنباط احکام ۳۳۱

آیات ۱۸ تا ۴۲ ۳۳۲

خلاصه‌ی تفسیر ۳۳۳

معارف و مسایل ۳۳۶

آیات ۴۳ تا ۵۵ ۳۳۸

خلاصه‌ی تفسیر ۳۳۹

داستان کفار و وقوع عذاب بر آنها را در اثر

کفرشان، شنیدید، و اکنون که شما مرتکب کفر

شدید، راهی برای نجات شما از عذاب الهی

نیست ۳۳۹

معارف و مسایل ۳۴۱

۳۴۴ سورة الزحرف

آیات ۱ تا ۲۵ ۳۴۴

ارتباط سوره و حکمت تکرار جمله‌ی: (فَبِأَيِّ

ءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) ۳۴۵

خلاصه‌ی تفسیر ۳۴۶

معارف و مسایل ۳۴۹

آیات ۲۶ تا ۴۵ ۳۵۸

خلاصه‌ی تفسیر ۳۵۹

معارف و مسایل ۳۶۳

عدم ارتباط این آیه با سفرهای فضایی که

امروز به وسیله‌ی اقمار مصنوعی و سفینه‌ها

انجام می‌گیرد ۳۶۹

آیات ۴۶ تا ۷۸ ۳۷۲

خلاصه‌ی تفسیر ۳۷۳



- معارف و مسایل ۴۷۳
- تشریح مفهوم رهبانیت ۴۷۴
- ناجایز بودن و نبودن رهبانیت مطلق و تشریح آن ۴۷۸
- سورة المجادلة ۴۸۱**
- آیات ۱ تا ۶ ۴۸۱
- سبب نزول ۴۸۲
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۸۴
- معارف و مسایل ۴۸۶
- تعریف ظهار و حکم شرعی آن ۴۸۷
- آیات ۷ تا ۱۳ ۴۹۱
- شأن نزول ۴۹۳
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۹۵
- معارف و مسایل ۵۰۰
- راه‌نمایی‌هایی در باره مشورت‌های مخفی ۵۰۰
- هدایتی در خصوص مشورت و نجوی .. ۵۰۱
- در دفاع از شرارت کفار هم باید با نرمی و شرافت رفتار نمود ۵۰۲
- برخی از آداب مجلس ۵۰۳
- به‌این‌آیه فقط توسط حضرت علی عمل شده‌است و سپس منسوخ شد و مجال عمل برای دیگران باقی نماند ۵۰۶
- آیات ۱۴ تا ۲۲ ۵۰۷
- خلاصه‌ی تفسیر ۵۰۹
- معارف و مسایل ۵۱۱
- مسلمان نمی‌تواند قلباً با کفار دوستی برقرار
- معارف و مسایل ۴۳۰
- حکمت حدفاصل قرارگرفتن فتح‌مکه برای تعیین درجات صحابه‌ی کرام ۴۳۲
- بشارت مغفرت و رحمت برای کلّ صحابه و امتیاز آنان از بقیه‌ی امت ۴۳۴
- مقام صحابه‌ی کرام را باید از قرآن و حدیث شناخت نه از روایات تاریخ ۴۳۵
- عقیده اجمالی کلّ امت در خصوص صحابه‌ی کرام ۴۳۶
- آیات ۱۲ تا ۱۹ ۴۳۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۴۰
- معارف و مسایل ۴۴۵
- اسباب نور و ظلمت میدان حشر ۴۴۸
- آیا هر مؤمن صدیق و شهید است؟ ۴۵۲
- آیات ۲۰ و ۲۱ ۴۵۴
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۵۵
- معارف و مسایل ۴۵۶
- آیات ۲۲ تا ۲۴ ۴۶۲
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۶۲
- معارف و مسایل ۴۶۳
- آیه ۲۵ ۴۶۵
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۶۵
- معارف و مسایل ۴۶۶
- هدف اصلی از فرستادن انبیا و نازل کردن کتابها استوار داشتن مردم بر عدل و انصاف است ۴۶۶
- آیات ۲۶ تا ۲۹ ۴۶۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۷۰



- کند..... ۵۱۳
- سورة الحشر ۵۱۶**
- آیات ۱ تا ۵ ۵۱۶
- ارتباط این سوره با سوره‌ی قبل و شأن نزول آن ۵۱۷
- خلاصه‌ی تفسیر ۵۱۹
- معارف و مسایل ۵۲۲
- ویژگیهای سوره‌ی حشر و تبارخ بنی نضیر ۵۲۲
- واقعه‌ای عجیب و عبرت‌آمیز دیگر ۵۲۴
- واقعه‌ی عمرو بن امیه ضمری ۵۲۴
- مراعات اسلام و مسلمانان در هنگام تبعید نمودن بنی نضیر، برای سیاست مداران عصر حاضر، پند آموز است. ۵۲۶
- حکم رسول الله در اصل حکم خداست و هشدارى است برای منکرین حدیث ... ۵۲۸
- نمی‌توان به هیچ‌کدام از دو طرف اختلاف اجتهادی را گناه گفت. ۵۲۹
- آیات ۶ تا ۱۰ ۵۳۰
- خلاصه‌ی تفسیر ۵۳۱
- معارف و مسایل ۵۳۴
- قوانین اسلامی بر اندوختن ثروت، ضربه‌ی مؤثری وارد نمود. ۵۳۸
- عمل به حکم رسول ﷺ، همچون حکم قرآن، واجب است ۵۴۱
- صلحا و خدمتگزاران دین در توزیع صدقات در صورت نیاز، ۵۴۳
- باید مقدم باشند ۵۴۳
- فضایل مهاجرین ۵۴۴
- مسئله‌ی بسیار مهم تصرف کفار بر اموال مسلمانان ۵۴۴
- فضایل انصار ۵۴۵
- فضیلت خاص مدینه‌ی طیبه ۵۴۶
- واقعه‌ی توزیع اموال بنی نضیر ۵۴۷
- حکایاتی چند از ایثار صحابه بویژه انصار ۵۴۹
- پاسخ به یک شبهه ۵۵۳
- جبران مهاجرین بر ایثار انصار ۵۵۴
- پاکی از کینه و حسد علامت بهشتی بودن است ۵۵۵
- عموم امت مسلمان بعد از مهاجرین و انصار ۵۵۶
- محبت با صحابه و احترام به آنان، علامت شناخت بر حق بودن امت است ۵۵۷
- آیات ۱۱ تا ۱۷ ۵۵۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۵۶۰
- معارف و مسایل ۵۶۴
- تبعید شدن بنی قینقاع ۵۶۵
- آیات ۱۸ تا ۲۴ ۵۶۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۵۷۰
- معارف و مسایل ۵۷۲
- فواید و برکات آیات آخر سوره‌ی حشر ۵۷۸
- سورة الممتحنة ۵۷۹**
- آیات ۱ تا ۶ ۵۷۹



اجمال در بیعت مردان و تفصیل در بیعت	۵۸۱	خلاصه‌ی تفسیر
زنان ۶۱۳	۵۸۴	معارف و مسایل
	۵۸۴	شأن نزول
سورة الصف ۶۱۶	۵۹۰	پاسخ به یک شبهه
آیات ۱ تا ۹ ۶۱۶	۵۹۱	آیات ۷ تا ۹
خلاصه‌ی تفسیر ۶۱۷	۵۹۱	خلاصه‌ی تفسیر
عادت اهل کتاب است که نامها را هم ترجمه	۵۹۳	معارف و مسایل
می‌کنند ۶۲۰	۵۹۶	آیات ۱۰ تا ۱۳
معارف و مسایل با شأن نزول ۶۲۲	۵۹۷	خلاصه‌ی تفسیر
فرق میان ادّعا و دعوت ۶۲۴	۶۰۱	معارف و مسایل
مژده‌ی رسول خدا ﷺ، در انجیل ۶۲۷		تحقیقی پیرامون بعضی شرایط صلح
آیات ۱۰ تا ۱۴ ۶۲۸	۶۰۱	حدیبیه
خلاصه‌ی تفسیر ۶۲۸		استثنای زنان از شرط مذکور، نقض عهد
معارف و مسایل ۶۳۰		نیست؛ بلکه توضیح آن به قبول طرفین
سه گروه مسیحی ۶۳۲	۶۰۳	می‌باشد.
		آیا هیچ زن مسلمانی مرتد شده، به مکه رفته
	۶۱۱	بود؟
	۶۱۱	بیعت زنان

